به فرمان

اعلیحضرت همایون محمدرضا پهلوی

شاهنشاه آریامهر

بنیاد فرهنگ ایران

ریاست افتخاری

علیاحضرت فرح پهلوی شهبانوی ایران

نیابت ریاست

والاحضرت شاهدخت اشرف پهلوی

از جملهٔ آثار مهم ذهن و اندیشهٔ ایرانی فلسفه و عرفان است. سهم بزرگی که ایرانیان در تاریخ فلسفهٔ اسلامی داشته‌اند بر اهل تحقیق پوشیده نیست. در این باب بسیاری از دانشمندان و محققان ایرانی و غیرایرانی مطالب و مقالات فراوان نوشته‌اند. اما شاید هنوز حق این معنی چنانکه باید ادا نشده باشد. بیشتر حکیمان و عارفان بزرگ ایرانی اندیشه‌های خود را به زبان فرهنگی زمان خود، یعنی عربی نوشته‌اند و به این سبب غالباً به خطا، از جملهٔ متفکران عرب شمرده شده‌اند.

بسیاری از آثار این بزرگان که به زبان فارسی نوشته شده نیز هنوز صورت چاپ و انتشار نیافته است. و تحقیق دقیق دربارهٔ خصوصیات اندیشهٔ ایشان و آنچه در فرهنگ جهان اسلامی خاص ایرانیان بوده است نیز هنوز از جملهٔ کارهای ناکرده است.

به این سبب بنیاد فرهنگ ایران می‌کوشد که تا می‌تواند آثار متفکران ایران را از حکیم و عارف، آنچه به فارسی است و منتشر نشده و یا نسخهٔ کامل و دقیقی از آن‌ها فراهم نیامده است با دقتی هرچه بیشتر تصحیح کند و در دسترس پژوهندگان بگذارد، و دربارهٔ آنچه به زبان عربی است، اگر لازم باشد متن‌ها را به فارسی نقل کند، یا دربارهٔ حاصل اندیشه‌های ایشان و خدمتی که به شناخت هستی و جهان کرده‌اند تحقیقی دقیق انجام دهد و در دسترس فارسی زبانان بگذارد. سلسلهٔ کتاب‌های «فلسفه و عرفان ایران» به این منظور به وجود آمده است.

دبیرکل بنیاد فرهنگ ایران
دکتر پرویز خانلری

فلسفه و عرفان ایران «۱۳»

ابوحامد محمّد غزالی

ترجمهٔ

اِحیاء عُلُوم الدّین

جلد دوّم: دنبالهٔ ربع عبادات

ترجمان

مُؤیّدالدّین مُحمّد خوارزمی

به کوشش

حُسین خدیوجم

انتشارات بنیاد فرهنگ ایران

«۱۵۴»

از این کتاب
۱۲۰۰ نسخه در تابستان ۱۳۵۲ در چاپخانهٔ افق چاپ شد

فهرست مطالب

سخنی از مصحح ۳

کتاب اسرار نماز: در هفت باب ۹

باب اول: در فضایل نمازها ۱۳

فضیلت فریضه ۱۴

فضیلت تمام کردن ارکان ۱۷

فضیلت جماعت ۱۸

فضیلت سجده ۲۱

فضیلت خشوع ۲۲

فضیلت مسجد و موضع نماز ۲۶

باب دوم: در کیفیت اعمال ظاهر نماز و بدایت تکبیر، و آنچه پیش از آن است. ۲۹

قراءت ۳۲

رکوع و لواحق آن ۳۳

سجود ۳۴

تشهد ۳۵

منهیات ۳۶

تمییز فرض‌ها از سنت‌ها ۳۸

دعای استفتاح و سورت (سورهٔ فاتحه) ۴۱

لطایف ادب‌ها در سنن‌ها ۴۳

باب سوم: در شرط‌های باطن از اعمال دل ۴۵

بیان اشتراط خشوع و حضور دل ۴۵

بیان معنی‌های باطن که حیات نماز بدان تمام شود ۵۱

بیان تفصیل آنچه باید که در دل حاضر شود در هر رکنی و شرطی از عمل‌های نماز ۶۱

تفصیل ترجمهٔ معانی [نماز] ۶۶

حکایت‌ها و خبرها در نماز خاشعان ۷۶

باب چهارم: در امامت واقتداء ۸۰

وظیفت‌های قراءت ۸۵

وظیفت‌های ارکان ۸۸

وظیفت‌های بیرون آمدن از نماز ۸۹

باب پنجم: در فضل جمعه و ادب‌ها و سنت‌ها و شرط‌های آن ۹۱

بیان شرط‌های جمعه ۹۴

بیان آداب جمعه بر ترتیب عادت ۹۷

بیان ادب‌ها و سنت‌ها در کل روز (جمعه) ۱۰۹

باب ششم: در مسأله‌های متفرق که در آن بلوای عام باشد و مرید به معرفت آن محتاج شود ۱۱۸

باب هفتم: در نمازهای نفل، چهار قسم ۱۲۹

قسم اول: آنچه به تکرر شب و روز متکرر می‌شود ۱۳۰

قسم دوم: آنچه به تکرر هفته متکرر می‌شود ۱۴۰

قسم سوم: آنچه به تکرر سال متکرر می‌شود ۱۴۵

نماز عیدین (فطر و اضحی) ۱۴۵

نماز تراویح ۱۴۷

قسم چهارم: آنچه از نوافل به عوارض اسباب تعلق دارد، نه به اوقات ۱۵۰

کتاب اسرار زکات : در چهار فصل ۱۶۵
فصل اول: در انواع زکات‌ها ۱۷۰
نوع اول: زکات نعم ۱۷۰
نوع دوم: زکات معشرات ۱۷۳
نوع سوم: زکات زروسیم ۱۷۴
نوع چهارم: زکات تجارت ۱۷۶
نوع پنجم : زکات رکاز و معدن ۱۷۶
نوع ششم : صدقه و فطر ۱۷۷
فصل دوم: در ادای زکات و شرطهای ظاهر و باطن آن ۱۷۹
بیان شرطهای ظاهر درزکات ۱۷۹
بیان دقایق آداب باطن درزکات ۱۸۴
فصل سوم: در قبض‌کننده و اسباب استحقاق و وظایف قبض (در زکات) ۲۰۴
بیان اسباب استحقاق (زکات) ۲۰۴
بیان وظیفت‌های ستانندهٔ زکات ۲۰۸
فصل چهارم: درصدقهٔ تطوع وفضل آن، وآداب دادن وستدن ۲۱۵
بیان فضیلت صدقه ۲۱۵
پنهان و آشکارا شدن صدقه ۲۱۹
در اظهار و گفتن صدقه ۲۲۱
بیان آنکه صدقه استدن فاضل‌تر یا زکات ۲۲۷

کتاب اسرار روزه : در سه فصل ۲۲۹
فصل اول: در بیان واجبات و سنن و چیزهایی که‌به افساد آن
روزه لازم آید ۲۳۶
واجباب ظاهر روزه ۲۳۶
فصل دوم: در اسرار و شرطهای باطن روزه ۲۴۲
فصل سوم: در روزهٔ تطوع و ترتیب وردها در آن ۲۵۰

کتاب اسرار و مهمات حج: در سه باب ۲۵۵
باب اول: در دو فصل ۲۵۹
فصل اول: در فضایل حج و فضل مکه و مدینه و سفر کردن سوی مشهدها ۲۵۹
فضیلت حج ۲۶۴
فضیلت مکه و خانه ۲۶۷
فضیلت مقام به مکه و کراهیت آن ۲۶۹
فضیلت مدینه بر دیگر شهرها
فصل دوم : در شرطهای و جوب حج و صحت آن، و ارکان و واجبات و محظورات آن ۲۷۲
استطاعت ۲۷۴
ارکان حج ۲۷۵
محظورات حج و عمره ۲۷۷
باب دوم: در ترتیب اعمال ظاهر از اول سفر تا بازگشتن در ده جمله ۲۸۰
جملهٔ اول: در سنت‌ها، از اول بیرون آمدن تا احرام گرفتن ۲۸۰
جملهٔ دوم: آداب احرام، از میقات تا در رفتن مکه ۲۸۳
جملهٔ سوم: آداب دخول مکه تا طواف ۲۸۵
جملهٔ چهارم: آداب طواف ۲۸۷
جملهٔ پنجم : آداب سعی صفا و مروه ۲۹۱
جملهٔ ششم : آداب ایستادن به مناوعرفات ۲۹۳
جملهٔ هفتم : باقی اعمال حج ۲۹۸
جملهٔ هشتم : درصفت عمره ۳۰۳
جملهٔ نهم : در طواف و داع ۳۰۴
جملهٔ دهم : در زیارت مدینه ۳۰۵
باب‌سوم: در آداب دقیق و اعمال باطن حج ۳۱۱
بیان دقایق آداب حج ۳۱۱
بیان عمل‌های باطن ووجه اخلاص درنیت وطریق عبرت گرفتن به مشهدهای

شریف وکیفیت تفکر درآن ویادکرد اسرار ومعانی‌آن ازاول‌تا آخرحج ۳۲۰

کتاب اسرار تلاوت قرآن : در چهار باب ۳۳۷

باب اول:در فضل قرآن و قرآن خواندن ۳۴۱

در مذمت خواندن غافلان ۳۴۵

باب دوم:در ظاهر آداب قرآن خواندن ۳۴۹

باب‌سوم: در اعمال باطن قرآن خواندن ۳۶۰

باب‌چهارم: در فهم قرآن و تفسیر آن به رأی ۳۸۳

کتاب‌ذکرها و دعاها: در پنج باب ۳۹۷

باب اول:در فضیلت و فایدهٔ ذکر و دعا ۴۰۱

فضیلت مجلس‌های ذکر ۴۰۸

فضیلت تهلیل ۴۱۱

فضیلت تسبیح و تحمید و باقی ذکرها ۴۱۴

باب دوم:در آداب دعا و فضل آن ۴۲۷

فضیلت دعا ۴۲۷

فضیلت اوقات دعا ۴۲۹

فضیلت درود برپیغامبر (ع) ۴۴۰

فضیلت استغفار ۴۴۳

کیفیت استغفار ۴۴۸

باب‌سوم:در دعاهای مأثورکه به اسباب آن منسوب شده است و مریدباید
که بامداد و شبانگاه در عقب هر نماز آن‌را بخواند ۴۵۰

دعای عایشه (رض) ۴۵۲

دعای فاطمه (رض) ۴۵۲

دعای صدیق (رض) ۴۵۲

دعای بریدهٔ أسلمی ۴۵۳
دعای قبیصة بن المخارق ۴۵۳
دعای بودردا ۴۵۴
دعای ابراهیم خلیل (ع) ۴۵۵
دعای عیسی (ع) ۴۵۵
دعای خضر (ع) ۴۵۵
دعای معروف کرخی ۴۵۵
دعای عتبة الغلام ۴۵۶
دعای آدم (ع) ۴۵۷
دعای علی (کرم الله وجهه) ۴۵۷
دعای ابوالمعتمر ۴۵۸
دعای ابراهیم ادهم ۴۵۹
باب چهارم: در دعاهای مأثور از پیغامبر و اصحاب او. ۴۶۱
باب پنجم: در دعاهایی که در هر حادثی از حوادث مأثور است ۴۶۷

کتاب ترتیب وردها : در دو باب **۴۷۷**
باب اول: در فضیلت وردها و ترتیب آن در روز و شب ۴۸۱
بیان عدد وردها و ترتیب آن ۴۸۴
بیان وردهای شب ۵۰۴
آداب خواب ۵۰۹
بیان اختلاف وردها به اختلاف حال‌ها ۵۱۹
باب دوم: درسبب‌هایی که قیام شب بدان میسر شود ودر شبهایی که احیای آن مستحب است ۵۲۹
فضیلت قیام شب ۵۳۲
بیان سبب‌هایی که قیام شب بدان آسان شود ۵۴۰
میسرات باطن شب زنده داران ۵۴۲
بیان طریق قسمت اجزای شب ۵۴۸
بیان شبها و روزهای فاضل ۵۵۲
فهرست عمومی اعلام (جلد اول) ۵۵۵
فهرست عمومی اعلام (جلد دوم) ۵۶۵

به یاد فرزندنامرادم «علی»
که نابه‌هنگام از خاکیان برید
و به‌افلاکیان پیوست...

سخنی دیگر از مصحح

چه‌کردی؟ چه‌اندوختی؟ چه داری؟

این پرسش‌های سه‌گانه هنگامی در جان و دلم نمودار شد که چاپ این بخش رو به پایان بود، و نگارش تکمله‌ای بر پیشگفتار نخستین لازم می‌نمود. کوتاه‌ترین پاسخی که برای آگاهی تو خوانندهٔ نکته‌یاب و آرامش خویشتن پیدا کرده‌ام این است که به گذشتهٔ محدودی که صرف این کار شد نگاهی دیگر بیفکنم.

آری، پس از انتشار نخستین مجلد از این کتاب، یازده ماه دیگر در صحبت مردمی شاد و افسرده، با نشاط و دل‌مرده، آسوده و آزرده به اجبار ـ باشتاب و بی‌درنگ ـ دنباله رو کاروان زندگی شدم تا چاپ همهٔ «ربع عبادات» ـ چنین که می‌بینید ـ به انجام رسید.

به هنگام نگارش نخستین پیشگفتار، چون در دنیای خیال، تن پر توان بود و دل پرامید، از آنچه به تشخیص خودم لازم دیدم فهرست‌وار یادکردم تا اگر در پایان‌کار بخت یارشد و زندگی سازگار، سخن را با بحثی که در خور چنین کتابی بوده باشد دنبال کنم. اما سفری دور و دراز به کشور پهناور اتحاد جماهیر شوروی ـ که با نتیجه‌ای درحد خود دلخواه همراه بود ـ و دست یافتن به دو نسخهٔ دیگر از

«ربع عبادات» و از دست رفتن بیست و سه ساله فرزندم «علی» هر یك به تنهایی انگیزه‌ای شد که فرصت موجود را غنیمت شمارم و برای بیدار دلان حکایتی چند روایت کنم تا اگر در پایان چاپ این متن مجال سخن برجای نماند جای افسوس نباشد...

چاشتگاه روز ۲۲ مهر ماه سال گذشته به دعوت دانشگاه مسکو از راه هوا رهسپار کشور دوست و همسایهٔ ایران «اتحاد جماهیر شوروی» شدم و مدت ۶۶ روز در هوایی سرد و معتدل در شهرهای «مسکو و لنینگراد و باکو و دوشنبه و تاشکند» از دیدار مراکز فرهنگی و صحبت دانشوران رشته‌های مختلف برخوردار شدم.

در کتابخانهٔ ملی لنینگراد با نسخه‌ای از ترجمهٔ «ربع عبادات» احیاء علوم الدین غزالی آشنا شدم که مشخصات آن ذیل شمارهٔ ۲۵۵ فهرست Dorn به نام «کتاب علم» یاد شده، و درست نیست. چون خطای فهرست نگار در خاك خفته را برای کتابدار بخش نسخه‌های اسلامی یادآور شدم، و نسخه‌ای از چاپ خود را به کتابخانهٔ آنجا تقدیم داشتم، موافقت شد که میکروفیلم این نسخه را برایم بفرستند، فرستادند و مورد استفاده قرار گرفت.[1]

نسخهٔ نفیس و خوش خط دیگری هم سال گذشته برای کتابخانهٔ مجلس شورای ملی خریداری شد که خوشبختانه به عکس آن دست یافتم و در تکمیل این مجلد بسیار مؤثر افتاد. این نسخه را یك بار برای فروش به کتابخانهٔ مجلس شورا عرضه کرده بودند، ولی بهایی که نسخه شناسان آنجا برایش تعیین کرده بودند فروشنده را راضی نکرده و کتاب را

۱ـ این نسخه تاریخ کتابت ندارد، ولی از جمله کتاب‌هایی است که به همت شاه عباس برمزار شیخ صفی وقف شده، واز اردبیل به لنینگراد رفته‌است.

بازپس برده بود. با آنکه‌اصل نسخه را ندیده بودم از شنیدن این خبر آزرده‌شدم و درجستجواین‌مرغ‌از قفس پریده برآمدم. سرانجام‌روزی جناب‌دکتر اصغر مهدوی با تلفن مژده دادندکه صاحب کتاب دوباره به‌کتابخانهٔ‌مجلس‌شورا مراجعه‌کرده و کتاب را از سی هزار ریال‌کمتر نمی‌دهد، اگرارزش دارد بخریم؟ باشادی و سپاس ایشان را به‌خریدآن تشویق‌کردم، واین آرزو به همت این مرد برآورده شد.

از کرده و اندوخته سخن‌گفتم ، اکنون نوبت به «چه‌داری؟» می رسد . باید اعتراف کنم که هستی من مشتی آرزوست که‌دروجودفرزندان ودوستانم خلاصه می‌شود. با مرگ مهین‌فرزندم «علی» دراین‌کاخ امید شکستی آشکار شده که با هیچ چیز اصلاح پذیر نخواهد بود .

امید آنکه دانشوران براین سوخته دل خرده نگیرند، زیرا داغ مرگ فرزندی هوشیار ومهربان و دلسوز ، برای پدری که هنوز خود به مرز پنجاه سالگی نرسیده ، چیزی نیست که با شکیبایی التیام پذیرد، و کسی پیدانخواهد شد که زمینه‌ای‌فراهم‌سازد تااو بتواند خاطرات تلخ جان‌کندن پنجاه و دو روزهٔ‌جوانش را به دست فراموشی سپارد . اما چون در پهنهٔ‌گیتی هر روز به رنگی‌برتعدادپدران ومادران‌به سوک‌فرزند نشسته افزوده می‌شود ، درمقام همدردی بااین‌قوم شایدبتوان‌گاه‌وبیگاه خویشتن را فریب‌داد ودرنهان با خودگفت : در این بلای سخت تنها نیستی ! پس اگر می توانی خلوتی بجوی تا در آنجا دور از چشم بدخواهان عقدهٔ دل بگشایی و برای دوستان چهره‌ای گشاده به ارمغان آری ...

حسین خدیوجم

تهران : اول شهریور ۱۳۵۲ = بیست‌وسوم‌اوت ــ ۱۹۷۳

متن کتاب

کتاب اسرار و مهمات نماز

و آن چهارمین کتاب است از : «احیاء علوم دین»

در هفت باب

باب اول : در فضایل نمازها .
باب دوم : در تفضیل اعمال ظاهر از نماز .
باب سوم : در تفضیل اعمال باطن از آن .
باب‌چهارم: در امامت و اقتدا از نماز .
باب پنجم : در نماز جمعه و آداب آن .
باب ششم : در مسأله‌های متفرق که در آن [بلوای عام باشد] .
باب هفتم: در تطوع و [آنچه] با آن رود.

[کتاب اسرار نماز]

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد بی کران خداوند جهان‌را که بندگان را به‌اسرار و لطایف خود مغمور گردانید و دلهای ایشان‌را به‌انوار دین و وظایف آن معمور کرد. خدایی که استوای بر عرش جلال از خصایص کبریا و عظمت اوست و نزول به‌آسمان دنیای رحمت از مواهب عطا و عاطفت او. با آنچه متفرداست به جلال و کبریا، خلق را در سؤال و دعا ترغیب فرموده است. و بدین سنت کرم، از ملوك مفارقت نموده و ندا در داده که: هیچ دعاگویی [هست] که به خلعت اجابت وی‌را مکرم گردانیم؟ و هیچ آمرزش‌خواهی هست که تشریف آمرزش در حق وی ارزانی داریم؟ و بسر مباینت سلاطین حجاب برداشته و ابواب رحمت گشاده و در جماعات و خلوات به‌مناجات صلوات رخصت داده. چه ضعفای ملوك جز به تقدیم هدیه و رشوت، تکریم قربت و خلوت روا ندارند. پس پاکی و بی نیازی مر وی را، که عظمت شأن و قوت سلطان وی بی‌غایت است، و شمول لطف و عموم احسان وی بی‌نهایت. و درود بسیار و تحیات بی‌شمار بر پیغامبر گزیده و دوست

پسندیدهٔ وی محمد . و بر اهل بیت و یاران او که مفاتیح کنوز هدایت‌اند، و مصابیح رموز عنایت .

بدان که نماز ستون دین [است] و دست‌آویز یقین . و روی رزمهٔ قربت‌ها و واسطهٔ قلادهٔ طاعت‌ها است. و ما در «بسیط»و «وسیط»و«وجیز» که در فن فقه تصنیف کرده‌ایم اصول و فروع آن را مستوفی و مستقصی بیاورده‌ایم، تا خزانه‌ای باشد که مفتی از آنجا مدد خواهد، و رکنی بود که اعتماد بر آن کند ، و بدان پناهد . و در این کتاب بر ایراد آنچه مرید را از اعمال ظاهر و اسرار باطن آن چاره نیست ، اقتصار خواهیم نمود . و دقایق معانی پوشیدهٔ آن در تحقیق خشوع و اخلاص و نیت ـ که ایراد آن در فن فقه معهود نیست ـ کشف خواهیم کرد . و این کتاب را بر هفت باب مرتب گردانید[یم].

باب اول : در فضایل نمازها .

باب دوم : در تفصیل اعمال ظاهر از نماز .

باب سوم : در تفصیل اعمال باطن از آن .

باب چهارم: در امامت و اقتدا از نماز .

باب پنجم : در نماز جمعه و آداب آن .

باب ششم : در مسأله‌هایی متفرق که در آن [بلوای عام باشد] .

باب هفتم : در تطوع و آنچه با آن رود .

باب اول

در فضایل نمازها و سجده و جماعت و بانگ نماز و قرآن

فضیلت بانگ نماز: پیغامبر ـ صلی الله علیه وسلم ـ فرمود: ثلاثة یوم القیامة علی کثیب من مسك اسود لایهمّهم حسابٌ ولاَ ینالهم فزع حتّی یفرغ ممّا بین النّاس. رجلٌ قرأ القرآن ابتغاءَ وجه الله وأمّ بقومٍ وهم به راضون. ورجل أذّن فی مسجد ودعا إلی الله ـ عزّوجلّ ـ إبتغاء وجه الله. ورجلٌ إبتلی بالرّزق فی الدّنیا فلم یشغله ذلك عن عمل الآخرة. ای، سه کس روز قیامت بر تودهٔ مشك اذفر باشند و ایشان‌را غم حساب نبود، و ترسی بدیشان نرسد تا همگنان فارغ شوند. مردی که قرآن خواند برای رضای حق‌تعالی و امامت کند جماعتی را که ایشان بدو راضی باشند. و مردی که در مسجد بانگ نماز گوید، و به حق‌تعالی دعوت کند برای رضای وی. [ومردی که‌دردنیابه‌رزق] مبتلی شود و آن وی‌را از عمل آخرت مانع نبود.

وگفت: لایسمع صوت المؤذّن جنٌّ ولاَإنس ولاشیء إلاّ شهدله یوم القیامة. ای، آواز مؤذن پری ای و آدمی ای و چیزی‌نشنود [مگر] که به‌روز قیامت برای وی گواهی دهد. وگفت: ید الرّحمن علی رأس المؤذّن

حتی یفرغ من أذانه . ای ، عنایت رحمان به‌مؤذن محیط باشد تا از بانگ نماز فارغ آید . و گفته‌اند که : ومن أحسن قولاً ممن دعا إلی‌الله ، درشأن مؤذنان نازل شده است. و پیغامبر گفته است : إذاسمعتم النداء فقولوامثل مایقول المؤذن . ای ، چون ندا شنوید مثل آنچه مؤذن گوید ، بگویید . و گفتن مثل آنچه مؤذن‌گوید محبوب است ، مگر در «حیّ علی‌الصّلاة وحیّ علی‌الفلاح» که در جواب آن : لاحول ولاقوّة إلاّ بالله ، [گوید] . و در جواب قدقامت الصّلاة : أقامها الله وأدامها مادامت السّموات والأرض . و در جواب الصّلاة خیرٌ من‌النّوم: صَدَقتَ وبرِرتَ . و درحال فارغ شدن مؤذن بگوید : اللّهم بحقّ هذه‌الدّعوة التامّة والصّلاة القائمه آت محمداً الوسیلة والفضیلة و الرّفیعة والمقام المحمود[1] الذی وعدته .

و سعید مسیب گفت : هر که در زمین بیابان نماز گزارد دو فرشته از راست و چپ وی نماز گزارند . و چون بانگ نماز و قامت بگوید صف‌های فریشتگانی که بدو اقتدا کنند چون کوه‌ها باشند . [۲۴۹]

فضیلت فریضه

قال الله تعالی إنّ الصّلاة کانت علی‌المؤمنین کتاباً موقوتاً . ای، نماز برمؤمنان فرضی موقت‌است. و پیغامبر ـ علیه‌الصلاة و السلام ـ گفت : خمسُ صلوات کتبهنّ الله تعالی علی العباد فمن جاء بهنّ ولم یضیع منهنّ شیأ استخفافاً بحقهنّ کان لهُ عهد عندالله أن یدخله الجنّة. ومن لم یأت بهنّ فلیس لهُ عندالله عهدٌإن شاء عذّبه وإن شاء أدخلهُ‌الجنّة. ای، حق‌تعالی پنج نماز بر بندگان فریضه کرده است . هر که آن را اقامت

۱ـ در متن چاپی : « و الفضیلة و درجة الرفیعة و بعثه‌المقام المحمود » آمده است .

نماید و چیزی را از آن، از روی سبک داشت حق آن، ضایع نگرداند وی را در حضرت حق‌تعالی عهدی بود که او را در بهشت برد. و هر که آن را اقامت ننماید در حضرت حق‌تعالی او را عهدی نباشد. اگر خواهد او را عذاب فرماید، و اگر خواهد در بهشت برد.

و نیز گفت: مثل الصَّلوات الخَمس مثل نهر عَذب غمر بباب أحدکم یقتحم فیه کل یوم خمس مرّات فماترونَ ذلک یبقی من درنه قالوا لاشیٔ قال فان الصَّلوات الخَمس تذهب بالذّنوب کما یذهب الماء الدَّرن. ای، پنج نماز چون جوی آب خوش بسیار است که بر در یکی از شما بود. و او روزی پنج بار در آن [اقتحام]نماید. چه پندارید که از خاز او چه باقی ماند؟ گفتند چیزی نماند. فرمود که: پنج نماز گناهان را همچنان پاك کند که آب، خاز را. و نیز گفت: إن الصَّلوات کفارات لما بینهنّ ما اجتنب الکبائر. ای، نمازها کفارات گناهان باشند که میان آن بود، چون از کبایر دست بدارد. و گفت: بیننا وبین المُنافقین شهود العتمة والصُّبح لایستطیعونهما. ای، فرق میان ما و منافقان حاضرشدن نماز خفتن و بامداد است که ایشان در این دو نماز حاضر نتوانند شد. و گفت: مَن لقی الله وهو [مضیعٌ] للصَّلاة لم یَعبأ الله بشی من حسناته. ای، هر که به خدای رسد و نمازرا ضایع کرده باشد، خدای ـ عزوجل ـ چیزی را از حسنات وی معتبر ندارد. و گفت: الصَّلاة عماد الدّین فمن ترکها فقد هدم الدّین. ای، نماز ستون دین است. هر که آن را بگذاشت دین را ویران کرد.

و از وی پرسیدند کدام عمل فاضل‌تر؟ فرمود: الصَّلاة [۲۵۰] لمواقیتها. ای، نماز به وقت. وگفت: من حافظ علی الخمس باکمال طهورها ومواقیتها کانت له نوراً وبرهاناً یوم القیامة. و مَن ضیعها

حشر مع فرعون وهامان. ای، هر که بر پنج نماز محافظت نماید با کمال آبدست، و گزارد به وقت، وی را نوری و برهانی باشد روز قیامت. و هر که آن را ضایع گرداند حشر وی با فرعون و هامان بود. و گفت: مفتاح الجنّة الصّلاة. ای، کلید بهشت نماز است. و گفت: ماافترض الله علی خلقه بعدالتوحید أحبّ إلیه من الصّلاة ولو کان شیٔ أحبّ إلیه منه تعبّد به ملائکته فمنهم راکع وساجدٌ وقائمٌ وقاعدٌ. ای، حق بر بندگان پس از توحید چیزی فریضه نگردانید دوست‌تر به نزدیك وی از نماز. و اگر چیزی به نزد وی از آن دوست‌تر بودی فریشتگان را آن فرمودی. و ایشان همه در نمازند. بعضی در قیام، و بعضی در قعود، و بعضی در رکوع و بعضی در سجود. و گفت: من ترك صلاة متعمّدا فقد کفر. ای، هر که نمازی بعمد بگذاشت کافر شد. ای، نزدیك رسید بدان که از ایمان بیرون آید بدانچه بند وی گشاده شد و ستون وی بیفتاد، چنانکه کسی را که به شهر نزدیك رسیده باشد گویند که: به شهر رسید، و درون رفت. و گفت: من ترك صلاة متعمّداً فقد بری من ذمّة. ای، هر که نمازی به عمد بگذاشت از ذمت محمد بیزار شد.

و بوهریره ـ رضی الله عنه ـ گفت: هر که وضو سازد و شرط اسباغ و احسان در آن به‌جای آرد و قاصداً به نماز رود، مادام که قصد نماز دارد، او در نماز بود. و برای وی [به گامی] حسنه اثبات فرمایند و به گام دیگر سیئه محو کنند. و چون یکی از شما قامت شنود، باید که بدود. چه هر که خانهٔ وی دورتر مزد وی بیشتر. پرسیدند که چرا؟ گفت: برای بسیاری گامها. و روایت کرده‌اند که: إنّ أوّل ماینظر فیه یوم القیامة من عمل‌العبد، الصّلاة فان وجدت تامّة قبل منه وسائر عمله. وان وجدت ناقصة ردت علیه وسائر عمله. ای، اول چیزی از عمل بنده که روز قیامت در

آن نظر فرموده شود، نمازاست. اگر به کمال و تمام آراسته باشد، شرف قبول یابد. و عمل‌های دیگر به تبع آن هم مقبول گردد. و اگر ناقص بود مردود شود. [۲۵۱] و دیگر عمل‌ها، در رد، هم بدان پیوندد. و پیغامبر - علیه‌السلام - فرمود، بوهریره را: مُرأهلك بالصّلاة فانّ الله یأتیك بالرزق مِن حیث لایحتسِب. ای، اهل خود را نماز فرمای که حق‌تعالی روزی تو از جایی که امید نداری برساند.

و یکی ازعلما گفت: نماز کننده چون بازرگان است که سود وی را حلال نباشد تا مایهٔ وی خالص نبود. و همچنین از نماز کننده «نفل» مقبول نشود تا «فرض» ادانکند. و بوبکر - رضی‌الله‌عنه - چون وقت نماز آمدی گفتی خیزید آتشی را که برافروخته‌اید فرو میرانید.

فضیلت تمام‌کردن ارکان

پیغامبر - صلی‌الله علیه وسلم - فرمود: مثل الصّلاة المکتوبة کمثل المیزان. من اوفی استوفی. ای، مثل نماز، مثل ترازوست. هر که در وقت دادن تمام و کمال دهد وقت ستدن همچندان ستاند. و یزید رقاشی گفت: نماز پیغامبر مستوی بودی چنانکه چیزی موزون باشد. و پیغامبر - علیه‌السلام - گفت: إنّ الرّجلین من اُمّتی لیقومان الی الصّلاة و رکوعهما و سُجودهما واحدٌ وانّما بین صَلاتیهما مابین السّماء والارض. واشار الی الخشوع. ای، دو مرد از امت من نمازگزارند و رکوع و سجودشان متساوی بود. و میان نمازشان چندان تفاوت باشد که میان آسمان و زمین. و این اشارتی است به خشوع.

و گفت: لاینظرالله - عزّ وجلّ - یوم القیامة الی العبد لایقیم صلبه بین رکوعه و سجوده. ای، حق تعالی نظر نفرماید در بنده‌ای که میان رکوع

و سجود پشت خود قایم ندارد ـ ای اعتدال به جای نیارد ـ و گفت : أمَا یخافُ الذّی یَحوِلُ وجهه فی‌الصّلاة ان یحوّلَ الله وَجهَه وَجه حِمار . ای، کسی که درنمازروی بگرداند نترسد که حق‌تعالی روی وی روی درازگوش کند ؟ و گفت : من صَلّی لوقتها‌فاسبغ وضوءها و أتمّ رکوعها و سجودها و خشوعَها،عرجت و هی بیضاء‌مُسْفرة تقول حَفظك الله کما حفظتنی. و من صلی لغیر وقتها فلم یُسبغ وضوءها ولَم یتم رُکوعها ولا سجودها و لا خشوعَها عرجت وهی سَوداء مُظلمةٌ تقول ضَیّعتنی،ضَیّعَك‌الله! حتّی‌اذا کانت حَیث شاء اللهُ لُفّت کما یلَفُّ الثوبُ الخلق فیُضرب بِها وَجهه . ای ، هر که نماز به‌وقت [۲۵۲] گزارد و در وضو شرط اسباغ‌به جای آرد و رکوع و سجود و خشوع آن به‌اتمام رساند ، نماز وی سپید و روشن به آسمان رود . می‌گوید:حق‌تعالی ترا نگاه داراد چنانکه تو مرا نگاه داشتی! و هر که نماز بی‌وقت گزارد و در وضو اسباغ به جای نیارد و رکوع و سجودوخشوع آن تمام نکند ، نماز وی سیاه و تاریك به آسمان شود . می‌گوید: ضایع کردی مرا ، خدای ـ عزوجل ـ ترا ضایع گرداناد !

و گفت : أسوأ النّاس سَرِقَةً مَن یَسرق من صَلاته . ای ، بتـرین مردمان در دزدی آنکس باشد که از نماز دزدد .

و ابن مسعود وسلمان‌گفتند ـ رضی الله‌عنهما ـ نماز پیمانه‌ای‌است ، هر که تمام دهد تمام ستاند. و هر که کم دهدمعلوم‌است که حق‌تعالی چه گفته است [در] وَیلٌ للمُطفّفین .

فضیلت جماعت

پیغامبر ـ علیه الصلاة والسلام ـ گفت : صَلاة جماعة تفضل صَلاة «الفذ» بسبع وَعشرین دَرَجة .ای، نماز جماعت‌فاضل‌تراز نماز منفرد است

به بیست و هفت درجه .

و بوهریره روایت کرد که [پیغامبر]طایفه‌ای را در بعضی از نمازها ندید . فرمود : لَقد هممت أن آمر رَجُلاً یُصلّی بالنّاس ثمّ اُخالِف إلی رجالٍ یتخلّفون عنها فآمرهم فیُحرقوا علیهم بحزم الحَطب بیوتهم ولو علم احدَهم أنّه یجد عظماً سمیناً لشهدها، یعنی صلاة العشاء . ای ، قصد آن کردم که مردی را بفرمایم تا امامت کند و من به سوی آن کسان روم که از نماز تخلف می‌نمایند . و بفرمایم تا خانه‌های ایشان را به حُزمه های هیزم بسوزند. و اگر یکی از ایشان بداند که استخوانی فربه یابد ، هرآینه درآن حاضر شود ، یعنی در نماز خفتن . و عثمان ـ رضی‌الله‌عنه ـ گفت ـ و از پیغامبر مرفوع هم آمده است ـ من شهد العشاء فکأنّما قام نصف لیلة ومن شهد الصّبح فکأنّما قام لیلة . ای ، هر که نماز خفتن به جماعت حاضر شود چنانستی که نیمهٔ شب زنده داشته باشد . و هر که نماز بامداد حاضر شود چنانستی که همهٔ شب زنده داشته باشد . و پیغامبر گفت: مَن صَلّی صَلاة فی جماعةٍ فقد ملی نحرهُ عبادةً . ای، هر که نمازی به جماعت گزارد سینهٔ وی پر عبادت شده باشد .

و سعید مسیب گفت : بیست سال است که بانگ نماز نشنیدم که نه پیش از آن به مسجد آمده بودم . و محمد واسع گفت : در دنیا آرزو ندارم مگر از سه چیز . یکی : دوستی که اگر به کژی میل کنم مرا به راستی باز آرد. و قوتی [۲۵۳] از روزی که به آسانی، بی‌تبعت به من رسد . و نمازی به جماعت که سهو آن از من مرفوع باشد و فضل آن مرا حاصل . و روایت کرده‌اند که بوعبیده ـ رضی‌الله عنه ـ جماعتی را یکبار امامت کرد . و چون بازگشت گفت: اکنون همواره دیو با من القاء می کرد و دست از من نمی‌داشت تا چنان پنداشتم که مرا بر دیگران فضلی است ؛ هرگز امامت

نکنم . و حسن گفت : اقتدا مکنید به‌کسی کـه بر علما اختلاف نکند . و نخعی گفت : مثل کسی که امامت مردمان کند بی‌علم ، مثل آنکس باشد که آب دریا پیماید و افزونی آن از کمی آن نداند .

و حاتم [أصم] گفت: «جماعتی» از من فوت شد. بواسحاق بخاری تنها مرا تعزیت کرد، و اگر وفات فرزندی بودی زیاده از ده هزار کس مرا تعزیت کردندی . زیرا که مصیبت دین نزدیك مردمان حقیرتر از مصیبت دنیاست .

و ابن عباس گفت : هر که بانگ نماز بشنود و اجابت نکند ، مرید خیر نباشد . و درحق وی خدای را ـ عزوجل ـ ارادت خیر نبود . وبوهریره گفت : گوش فرزند آدم پر[از] ارزیز گداخته باشد ، به از آنکه بانگ نماز بشنود و اجابت نکند .

و آورده‌اند که : میمون مهران در مسجد آمد . وی را گفتند کـه مردمان نماز گزاردند و بازگشتند . گفت : إنّا لِلّه و إنّا إلَیه راجِعون . فضل این نماز به نزدیك من دوست‌تر از امارت عراق . و پیغامبر ـ علیه‌الصلاة والسلام ـ گفت : مَن صَلّی أربَعین یَوماً الصَّلوات فی جماعَة لایَفوته منها تکبیرة الاحرام کُتِبَ لهُ بَراءتان: بَراءة مِن النِّفاق وبَراءةٌ مِن النّار. ای ، هر که چهل روز نمازها به جماعت گزارد و تکبیرهٔ احرام از او فوت نشود ، برای وی دو بیزاری بنویسند . یکی از نفاق ، و دوم از آتش .

و آمده است که روز قیامت جماعتی را برانگیزند . رویشان چون ستاره روشن بود ؛ ملایکه از ایشان پرسند که اعمال شما چه بود؟ گویند : چون بانگ نماز شنیدیمی ، در حـال، وضوساختیمی و به غیر آن مشغول نشدیمی . وطایفه‌ای‌دیگر راحشر کنند رویشان چون ماه باشد . ایشان پس از سؤال ملایکه گویند که : ما پیش از وقت آبدست کردیمی . و گروهـی

دیگـر را بعث کنند رویشان چون خـورشید . پس از سؤال گـویند که : ما بانگ نماز در مسجد شنیدیمی . و آمده است که: سلف راچون تکبیرهٔ ـ احـرام فوت شدی سه روز تعزیت داشتندی ، و چون نماز جماعت فایت گشتی هفت روز .

[فضیلت سجده]

پیغامبر ـ صلی الله علیـه و سلم ـ گفت : ماتقرّب العَبد اِلی الله بشی افضل مِن سجُودٍ خفیٍ . ای، بنده به‌حق‌تعالی تقرب [۲۵۴] ننماید به‌چیزی فاضل ترازسجده‌ای پوشیده . و گفت : مامِن مُسلم یسجد الله سجدةً الاّ رفعهُ الله بِها دَرَجةً وحَطَّ بِها عنهُ خَطیئةً . ای ، هیچ مسلمانـی سجدهٔ خـدای نیارد که [نه] خدای وی‌را درجه‌ای زیادت کند و گناهی کم گرداند.

و آورده‌اند که مردی پیغامبر را ـ علیه‌الصلاة و السلام ـ گفت که: از حضرت حق‌تعالی درخواه تا مرا در بهشت مرافقت تو روزی گرداند . پیغامبر فرمود : اعنّی بکثرة السّجُود . ای، درتحصیل این مطلوب به‌کثرت سجده مرا یاری کن . و آمده است که: درهیچ حالی بنده به حق‌تعالی چنان نزدیك نباشد کـه در حال سجده . و این معنی قول خدای است : وَاسجُد وَاقتَرب . ودر تفسیر ایـن آیت : سیماهم فی وجُوهِهم مِن أثرِالسُّجُود . گفته‌اند که: سیما آن است که از زمین به روی ایشان پیوندد . وگفته‌اند که: نور خشوع است که‌از باطن[بر]ظاهر فایض شود . و این درست‌تراست . و گفته‌اند: سپیدی است که‌ازاثر آبدست ، روز قیامت در روی ایشان ظاهرشود.

و پیغامبر ـ علیه الصلاة والسلام ـ گفت : اذا قرأ ابن آدم السّجدة فسجد اعتزل الشّیطان یبکی وقال یا ویلاه اُمِرَ هذا بالسُّجود فسجد فله الجنّة واُمِرتُ بالسُّجود فعصیتُ فلی النّار . ای ، آدمی چون آیت سجده

بخواند و سجده کند ، شیطان یکسو شود، و می‌گـرید و نوحه می‌کند، و می‌گوید: او را سجده فرمودند. مطاوعت نمود . بهشت او را مسلم شد . و مرا سجده فرمودند، نافرمانی کردم . آتش بر من مقرر گشت .

و آمده است که: علی‌عبدالله عباس هر روز هزار سجده کردی و او را سجاد خواندنـــدی . و آورده‌اند که:عمرعبدالعزیز ــ رضی‌الله عنه ــ سجده نکردی مگر بر خـــاك . و یوسف اسباط گفتی : ای جوانان مبادرت نمایید و صحت را غنیمت شمرید که مرا بر هیچکس منافستی نمانده است مگر بر کسی که رکوع و سجود را تمام کند . چه من آن نمی‌توانم کرد .

و سعید جبیر گفت : مرا بر هیچ چیز از دنیا اندوه نیست مگر بر سجده . و عقبهٔ مسلم گفت : هیچ خصلتی در بنده محبوب تر از آن نیست درحضرت حق‌تعالی، که بنده لقای وی‌رادوست دارد . و در هیچ ساعتی بنده به خدای ــ عزوجل ــ نزدیك‌تر از آن نباشد که در حال سجده . و بوهریره گفت: نزدیك‌تر حالی، که بنده را با خدای باشد حال سجده‌است. پس در آن حال دعای بسیار باید گفت .

فضیلت خشوع

[۲۵۵] قال الله تعالی‌وَ اَقِمِ‌الصَّلاةَ لِذِکْری . ای، نماز اقامت کن تا به‌واسطهٔ‌آن مرا یاد داری. و براین قول حرف [ی] مفعول باشد. و گفته‌اند: تا من ترا یاد کنم. و براین قول فاعل بود . و عند ذکری هم گفته‌اند . ای، چون پس از غفلت مرا یاد کنی ؟ و گفت : وَلاتَکُن مِنَ‌الغافِلین . و گفت: ولاتَقرَبُوا الصَّلاةَ وَاَنتُم سُکاری حَتّی تَعلَمُوا ماتَقولُون . و در تفسیر «سکاری» آمده است که از بسیاری اندیشه‌هامست‌باشید . و بر قول دیگر از دوستی دنیا، و آنگاه که مراد ، ظاهر مستی باشد، در آن هـم تنبیهی است

بر مستی دنیا. چه علت بیان فرموده است. و گفته: حَتّی تعلمُوا مَاتقولُون. و بسیار نماز کننده باشد که اگر چه خمر نخورده باشد نداند که در نماز چه می‌گوید ، از بسیاری اندیشه .

و پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ گفت : من صَلّی رکعتین لم یُحَدِث فیهمَا نفسهُ بشیٔ من الدُّنیا غفر له مَاتقدّم من ذنبه . ای، هر که دو رکعت گزارد که در آن با خود حدیث دنیا نگوید ، گناهان متقدم وی آمرزیده شود . و این حدیث در «صحیح» است . و گفت : إنمَّا الصّلاة تَمسکنٌ وَتواضُعٌ و تَضرّعٌ و تَباءسٌ وَتَنادُمٌ وتَقنعٌ یَدَیك فیقولُ اَللّهُمَّ اَللّهُمَّ فمن لم یفعَل فهی خِداجٌ. ای ، نماز اظهار بیچارگی و فروتنی و زاری و درویشی و پشیمانی است. و برداشتن دست چنانکه شکم وی سوی روی بود، و خدای راخواندن، هر که این شرط به جای نیارد نماز وی ناقص بود .

و در کتب الهی که بر انبیای متقدم نازل شده است، آمده است که : از هر نماز کننده‌ای نماز وی قبول نکنم. و شرف قبول نیابد مگر نماز کسی که عظمت مرا تواضع نماید بر من ، و تکبر نکند . و درویش گرسنه را طعام دهد . و پیغامبر ـ علیه‌الصلاة و السلام ـ گفت که : فریضه کردن نماز وفرمودن حج و طواف و اشعار مناسك نیست، مگر برای ذکر حق‌تعالی. و چون مذکور که مقصود و مطلوب است در دل تو نباشد و عظمت و هیبت نبود، ذکر آنرا چه قیمت باشد ؟

و گفت: اذا صَلَّیت صَلاةً فَصَلِّ صَلاة مُودّع. ای، چون نماز گزاری نماز وداع کننده گزار . ای، نفس و هوی و عمر خود را وداع کننده و به حضرت مولای خود شونده. چنانکه حق‌تعالی گفت : یاأیّها الانسان انك کادحٌ إلی ربك کدحاً فملاقیهِ . ای توسّعی نمایید زی پروردگار [۲۵۶] خود ، و بینندهٔ او .

و گفت : واتقوا الله واعلموا أنکم ملاقوه. ای، بترسید ازخدای و بدانید که شما وی را بخواهید دید. و پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ گفت : من لم تنهه صلاته عن الفحشاء والمنکر لم یزدد من الله إلا بعداً . ای ، هر که نماز او از فحشا و منکر او را مانع نباشد ، وی را از خدای جز دوری زیادت نشود . و نماز ، مناجات است . و مناجات با غفلت چگونه صورت بندد ؟ و بکر عبدالله گفت : ای پسر آدم چون خواهی که بر مولای خود بی إذن در روی توانی، پرسیدند که: آن چگونه باشد ؟ گفت: آبدستی با کمال به‌جای آری و در محراب روی ، بر مولای خود بی إذن در رفته باشی . و بی ترجمان سخن گفته .

و عایشه ـ رضی‌الله عنها ـ گفت : پیغامبر با ما و ما با او حدیث گفتیمی . و چون وقت نماز آمدی از مشغولی به عظمت حق‌تعالی . چنان شدی که گویی ما را نشناخته است و ما او را نشناخته‌ایم . پیغامبر ـ علیه السلام ـ گفت : لاینظر الله تعالی الی صلاة لایحضر الرجل فیها قلبه مع بدنه. ای، حق‌تعالی نظر نفرماید در نمازی که نماز کننده در آن دل خود باتن خود حاضر نگرداند .

و ابراهیم خلیل ـ صلی‌الله علیه ـ چون به نماز ایستادی طپیدن دل او بر دو میل شنیده شدی . و سعید تنوخی چون نماز گزاردی اشك از رخسار بر محاسن وی منقطع نشدی . و پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ مردی را دید که در نماز با محاسن خود بازی می کرد . فرمود : لوخشع قلب هذا، لخشعت جوارحه.

و روایت کرده‌اند که : حسن مردی را دید که به سنگ‌ریزه بازی می کرد و می گفت : اللهم زوجنی من الحور العین . گفت بدخاطبه‌ای تو، حورالعین را خطبه می کنی درحال بازی ؟ و خلف ایوب را گفتند ترا مگس

درنماز رنجه نمی‌دارد که آن را برانی ؟ گفت: نفس خودرا[رعایت] نفرمایم بر چیزی که نماز را بر من تباه گرداند . گفتند:چگونه بر آن صبر می کنی؟ گفت : شنیده‌ام کـه فاسقان در زیر تـازیانه‌های سلطان صبر می کنند ، تا بگویندکه : فلان صبوراست . و بدان افتخار می‌نمایند . و من در حضرت الهی ایستاده‌ام ، برای مگسی بجنبم ؟

و ازمسلم یسار آمده‌است که : چون نماز خواستی‌گزارد اهل‌خود را گفتی: شما حدیث‌گوئید که من آن را نخواهم‌شنید. و آمده است که: در جامع بصره نماز می‌گزارد ، طرفی از مسجد در افتاد [۲۵۷] و مردمـان به سبب آن جمع شدند ، او آن را احساس نکرد تا از نماز فارغ شد .

و علی بوطالب ـ رضی‌الله عنه ـ چون وقت نماز آمدی بلرزیدی و گونهٔ او بگشتی. وی‌را گفتند: یا امیرالمؤمنین ترا چه می‌شود؟گفت: وقت آمده است ادای امانتی را که بر آسمان و زمین و کوه عرضه افتاده است و ایشان إباء نموده‌اند که آن را تحمل کنند و از آن بترسیده . و علی حسین چون وضو ساختی گونهٔ او زرد گشتی. و اهل او وی‌را گفتندی که:این چه حال است کـه در وقت وضو بر تو طاری می‌شود ؟ گفتی می‌دانید که در حضرت کی‌می‌خواهم که‌بایستم؟

و ابن عباس گفت کـه : داود ـ علیه‌السلام ـ گفت : الهی ساکن خانهٔ تو که باشد و نمازکه را شرف قبول ارزانی فرمایی ؟ حق‌تعالی بر وی وحی فرستادکه: ای داود ! درخانهٔ من کسی ساکن شود و نمازکسی را قبول فرمایم که عظمت مرا متواضع باشد . و روز خود را به ذکر من قطع کند . و نفس خود را از شهوتها برای من باز دارد . گرسنه را طعام دهد و غریب را جای سازد . و بسر مصیبت‌زده ببخشاید . و او آن‌کس است کـه نور او در آسمان چون خورشید روشن شود . اگر مرا بخواند اجابت فرمایم . و

اگر چیزی در خواهد ، به‌وی دهم. وی‌را در جهل[علم]بخشم و در غفلت، ذکر . و در تاریکی نور . و مثل او در مردمان نیست مگر چون فردوس در بهشت‌ها، جویهای آن خشك نشود و میوهٔ آن تغییر نپذیرد .

و آمده است که حاتم أصم را از نماز وی پرسیدند . گفت : چون وقت نماز آید وضوی کامل بسازم و به موضعی روم که نماز خواهم گزارد . و بنشینم تا جوارح من ساکن شود . پس به نماز ایستم . و کعبه را در میان دو ابروی خود تقدیر کنم . و صراط را زیر دو قدم خود . و بهشت را بر راست ، و آتش را از چپ ، و ملك‌الموت را واپس . و آن را آخر نماز خود پندارم . پس میان خوف و رجا بایستم . و تکبیر به تحنن بگویم و قراءتی به ترتیل بخوانم و رکوعی به تواضع و سجودی به‌تخشع به‌جای آرم و بر سرین چپ بنشینم . و پشت قدم چپ را بگسترانم . و قدم راست را بر ابهام بایستانم . و اخلاص را متابع آن دارم . پس ندانم که از من قبول افتاد یا نه .

و ابن عباس ـ رضی‌الله عنهما ـ گفت: دو رکعت نماز به‌اقتصاد با تفکر ، به از قیام شبی که دل از آن غافل باشد .

فضیلت مسجد و موضع نماز

حق ـ سبحانه‌وتعالی ـ گفت: إِنَّمَا يَعْمُرُ مَسَاجِدَ اللهِ مَنْ آمَنَ بِاللهِ. ای ، مسجدهای خدای آبادان نکند مگر کسی که به خدای ایمان دارد . و پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ گفت : مَن بَنى مَسجداً لله ولو مثل مَفحص قطاة بَنى اللهُ له قصراً فی‌الجنّة . ای ، هر که مسجدی [۲۵۸] برای خدای بنا کند اگر چه در خردی چون آشیان «سنگ خواری» باشد ، حق‌تعالی برای وی کوشکی در بهشت بنا فرماید . و گفت : مَن أَلِفَ المَسجد أَلِفَهُ الله، عزّوجل.

ای ، هر که با مسجد الف گیرد حق‌تعالی وی را به حضرت خود مخصوص گرداند، و الف بخشد . و گفت : اذا دَخَلَ اَحَدُکمُ المَسجد فلیرکع رکعتین قبل ان یَجْلِسَ . ای ، چون یکی از شما در مسجد رود باید که پیش از نشستن دو رکعت نماز ادا کند . و گفت : لاصَلاةَ لِجارِ المَسجدِ الاّ فی المسجد . و مراد نفی ، کمال و فضیلت نماز است . و اگر بر صحت حمل کنی در آن صورت، باشد که از خانه به‌امام مسجد اقتدا کند .

و گفت: الملائکة تصلّی علی اَحدکم مادام فی مصلّاه الذی یصلّی فیه[تقول]: اللّهم اغفر لهُ اللّهم ارحمه مالم یُحدث اَو یَخرج مِن المسجد. ای، فریشتگان برای یکی از شما آمرزش خواهند و مغفرت و رحمت طلبند [تا آنگاه] که محدث شود یا ازمسجد بیرون آید . و گفت : یأتی فی آخر الزّمان ناسٌ مِن اُمّتی یأتون المَساجد فیقعدون فیها حلقاً ذکرهُم الدّنیا وحُبُّ الدّنیا لاتُجالسوهم فلیس لِلّه بهم حاجة. ای، در آخرالزمان مردمانی باشند از امت من که در مسجدها آیند و حلقه حلقه بنشینند . ذکر ایشان دنیا و دوستی آن بود ، با ایشان هم‌نشینی مکنید . چه ایشان را در حضرت الهی اعتباری نباشد . وگفت : قال الله – عزّوجلّ – إنّ بیوتی فی ارضی المَساجد وإنّ زواری فیها عمّارها فطوبی لعبدٍ تطهّر فی بیته ثمّ زارنی فی بیتی فحق علی المزور أن یکرمَ زائرهُ. ای، خانه‌های من در زمین مسجدهاست و زایران من آبادان دارندگان آن‌اند ، به نماز و ذکر . پس خنک مربنده‌ای را که در خانهٔ خود طهارت سازد آنگاه به زیارت من در خانهٔ من آید . و حق است بر مزور که زایر را اکرام فرماید .

و گفت: إذا رأیتمُ الرّجل یعتادُ المسجد فاشهدوا لهُ بالایمان . ای،چون مردی را ببینید که ملازمت مسجد را عادت گیرد ، به ایمان وی گواهی دهید . و سعید مسیب گفت : هر که در مسجد نشیند با حضرت الهی

مجالست نموده باشد، وسزاوار بود که‌جز [ذکر] چیزی نگوید . و در اثر یا در خبر [۲۵۹] آمده است که در مسجد سخن گفتن حسنات‌را همچنان نیست کند که ستور گیاه را . و نخعی گفت : که سلف در شب تاریك به ـ مسجد رفتن را موجب دانستندی ، ای موجب بهشت . و انس مالك گفت : هر که چراغی افروزد در مسجدی ، ملایکه و حَمَلَهٔ عرش برای وی آمرزش خواهند تا روشنایی آن چراغ در آن مسجد بود .

و علی بوطالب ـ کرم‌الله وجهه ـ گفت : چون بنده‌ای وفات کند از زمین، جای نماز او ، و از آسمان، جای بررفتن عمل او، بر وی بگریند. پس این آیت بخواند : فما بَکَت عَلیهِم السَّماء والأرض و ما کانوا مُنظَرین[1]. و ابن عباس گفت ـ رضی‌الله عنهما ـ که: چهل صبح زمین بر وی بگرید. و عطای خراسانی گفت : که هیچ بنده سجده‌ای نکند خدای‌رادر بقعه‌ای‌از بقاع زمین که نه روز قیامت گواهی دهد برآن سجده و روز وفات وی بگرید .

و انس مالك گفت که: هیچ بقعه‌ای نباشد که حق‌تعالی رابروی یاد کنند، به نمازی یا به ذکری، که نه بر بقعه‌هایی که در حوالی آن باشد افتخار کند وبه‌ذکرخدای ـعزوجلـ شرف طلبد، تا منتهی‌هفت‌زمین. وهیچ بنده‌ای در نماز نه ایستد که نه زمین خود را برای وی بیاراید . و گفته‌اند که: هیچ گروهی در منزلی نزول نکنند که نه‌آن منزل ایشان را دعاگوید یا لعنت کند.

۱ـ قرآن ۲۹/۴۴

باب دوم

در کیفیت اعمال ظاهر نماز و بدایت تکبیر است و آنچه پیش از آن است

نماز کننده را باید که چون از وضو فارغ شود، و پاکی تن و جامه وموضع نماز از پلیدی‌ها حاصل کند و عورت را از ناف تا زانو بپوشد ، که روی در قبله راست بایستد .

و بــه نزدیك بوحنیفه ــ رضی الله عنه ــ زانو نیز عورت است ، آن را هم بپوشد . و میان دو قدم گشاده دارد ، به مقدار چهار انگشت ، و فراهم نیارد که گشاده داشتن دلیل فقه است . و پیغامبر ــ علیه‌الصلاة والسلام ــ از صَفَن و صَفَد نهی کرده است در نماز . و «صفد» آن باشد که هر دو قدم فــراهم دارد . و از اینجاست قــول حق‌تعالی : مُقَرَّنین فی الأصفاد . ای، دست باگردن فراهم‌آورده در غل . و «صفن» آنکه یك پای بر دارد . و از اینجاقول‌خدای ــ عزوجل ــ الصّافنات الجیاد . ای، اسبانی که بر سه پای ایستند و یك پای بر دارند . و این آن است که در پای و زانو و کمررعایت کرده شود .

و أمّا سَر : اگر خواهد بر استوا بگذارد و اگـر خواهد در پیش اندازد، و در پیش انداختن به‌خشوع و نگاه داشت چشم نزدیک‌تر. و چشم باید که بر مصلی باشد ، و از آن فراتر نرود . [۲۶۰] و اگر مصلی نباشد نزدیک دیـوار بـایستد . یا خطی بکشد کـه مسافت بصر را ضبط کند . و پراکنده شدن اندیشه را مانع بود . وهمچنین در قیام مداومت کند تا رکوع. و این ادب قیام است. وچون براین جمله کرد، از برای دفع وسوسهٔ‌شیطان، «قل أعوذ برب النّاس» بخواند . پس «قامت» بگوید . و اگر امید دارد که کسی به وی اقتدا کند ، اول بانگ نماز گوید . و چون آن به جای آورد نیت حاضر گرداند . و در نماز پیشین مثلاً به دل بگوید که... «أدا می کنم فریضهٔ نماز پیشین برای خـدای عزوجل» . تا به أدا ، از قضا متمیز شود و به فریضه از نفل . و به نماز پیشین از نماز دیگر ، و دیگر نمازها . و معانی این الفاظ باید که در دل حاضر باشد . که نیت آن است و الفاظ یاد دهنده و حاضر کنندهٔ آن بود . و بکوشد که تا آخر تکبیر ، آن در دل وی باشد و دور نشود . و چون در دل وی حاضر شد دست تا برابر دوش بر دارد . پس از ارسال چنانکه در کف او برابر دو دوش او باشد و دو ابهام او برابر دو نرمهٔ‌گوش و سرهای انگشتان برابر سر های گوش . تا در میان خبرهایی که در این باب وارد شده است جمع کرده باشد .

مترجم می گوید که : نزدیک شافعی دست برابر دوش برد و نزدیک بوحنیفه برابرگوش و نزدیک مالک برابر سر.و چنانکه مصنف تقریر کرده است تلفیقی می‌باشد میان هر سه مذهب . و این طـریقی خوب است . و کف ، سوی قبله دارد و انگشتان مبسوط، و تکلف گشادن و فراهم‌آوردن نکند . بل بر مقتضی طبع بگذارد . چه در اثر ، هم گشادن‌آمده است و هم فراهم آوردن. و این میانهٔ‌آن‌هردو باشد و اولی بود. و چون دست‌ها در

مقر خود قرار گرفت تکبیر با ارسال دست و احضار نیت آغاز کند.

و به نزدیك بوحنیفه ـ رضی‌الله عنه ـ مقارنهٔ نیت با تکبیر شرط نیست، و اگر پیش از آن نیت کرده باشد و به عملی دیگر مشغول نشده، روا بود. پس هر دو دست بالای ناف و فرود سینه بنهد.

مترجم می‌گوید که: اشارت در این وضع آن است که دل را به ـ حضرت باری‌تعالی توجه کرده است. و دست بر دل نهاده تا چنانستی که وی را از وساوس شیطان نگاه می‌دارد.

و به نزدیك بوحنیفه ـ رضی‌الله عنه ـ فرود ناف نهد. و اشارت در این وضع آن است که دست‌های خود را گرد دل خود چون دایره‌ای ساخته است. تا چنانستی که خواطر پراکنده را جمع می‌کند سوی دل. و از آنجا به حضرت باری‌تعالی بر می‌دارد. و دست راست بر دست چپ دارد، برای اکرام. دست راست و انگشت شهادت و میانگی، بر درازی ساعد چپ فرو گذارد، و به خنصر و بنصر بند دست را [۲۶۱] بگیرد.

و در روایت تکبیر به وقت برداشتن دست‌ها و به وقت قرار گرفتن آن و به وقت فرو گذاشتن آمده است. و در کل آن حرجی نیست. ولکن به وقت فرو گذاشتن مناسب‌تر. چه تکبیر کلمهٔ عقد است. و دست راست بر دست چپ نهادن، ضرورت عقد. و آغاز آن فرو گذاشتن دست است. و انجام آن نهادن دست بر دست. و اول تکبیر «الف» است و آخر آن «راء». و رعایت و مطابقت میان فعل و عقد لایق باشد.

و اما برداشتن دست، چون مقدمه‌ای است این آغاز را. و باید که به وقت فارغ شدن از تکبیر، دست‌ها را سوی پیش دفع نکند، و در پس دوش نبرد. بل فرو گذارد، فرو گذاشتنی سبك و نرم. و پس از فرو گذاشتن، دست راست بر دست چپ نهادن آغاز کند. و در بعضی روایات

آمده است که پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ چون تکبیر گفتی، دست‌ها فروگذاشتی و چون خواستی که قراءت آغاز کند، دست راست بر دست چپ نهادی. و اگر این درست شود اولی بود، از آنچه یاد کردیم.

و أما تکبیرهای «اللهُ» باید که مضموم بگوید. ضمتی سبك، و در آن مبالغت ننماید. و میان «هاء» و «لام» مثل واوی داخل نکند. و این به سبب مبالغت تواند بود. و میان «باء» و «راء» اکبر، الفی در نیارد تا «اکبار» را نماند. و «راء» مجزوم گوید نه مضموم. و این هیأت تکبیر است، و آنچه با آن بود.

قراءت

آنگاه دعای استفتاح آغاز کند. و پس از الله اکبر، گفتن کبیراً و الحمدلله کثیراً و سُبحانَ الله بُکرةً و أصیلاً نیکو بود. و وَجَّهْتُ وجهی، تا بدینجا که «و أنا مِنَ المسلمین» بخواند و بگوید «سُبحانك اللّهُمّ و بحمدك و تبارك اسمك و تعالی جدّك و لااله غیرك» تا میان آنچه در اخبار [متفرق] آمده است جمع کرده باشد. و اگر پس امام بود، اختصار نماید، اگر امام سکته‌ای دراز نکند که در آن فاتحه بخواند. پس أعوذ بالله من الشّیطان الرّجیم بگوید. پس فاتحه ـ به‌تمام تشدیدها و حرفها ـ بخواند. و در فرق کردن میان «ضاد و ظاء» جهد کند. و در آخر فاتحه آمین به مد بگوید. و آن را به کلمهٔ «و لاالضالین» نپیوندد.

و در نماز بامداد و شام و خفتن به «جهر» خواند. مگر آنکه مقتدی باشد. و آمین بلند بگوید. پس [یك] سورت اگر تواند یا اندازهٔ سه آیت از قرآن و آنچه بیش از آن بود بخواند. و آخر سورت را به تکبیر رکوع نپیوندد. بل میان ایشان به‌قدر سُبحان الله فصل کند. و در نماز بامداد طوال

مفصل خواند. و در نماز شام قصار و در نماز «پیشین» و «دیگر» و «خفتن». مثل «والسّماء ذات البروج» و آنچه مقارب آن بود.

و در سفر در نماز بامداد قل یا ایها الکافرون و قل هوالله احد. و در دو رکعت سنت بامداد و طواف و تحیت مسجد، همچنین. و کل آن در حال قیام و نهادن دست باشد. [۲۶۲] چنانکه در اول صفت کرده‌ایم.

رکوع و لواحق آن

پس رکوع کند و این کارها در آن به رعایت رساند. تکبیر رکوع بگوید و دست در گفتن آن بر دارد. و تا نهایت رکوع آن را بکشد. و هر دو کف بر هر دو زانو نهد. و انگشتان را گشاده دارد. و درازای ساق سوی قبله موجه کند. و زانو راست دارد. و گردن و سر را با پشت چون یك تخته گرداند ـ چنانکه سر نه فروتر بود و نه بالاتر ـ و دو بازو از دو پهلو دور دارد.

و ، زن بازوها را با پهلوها پیوندد. و سه بار سُبحان رَبّیَ العَظیم بگوید. و چون امام نباشد، اگر هفت بار یا ده بار بگوید نیکو بود. آنگاه از رکوع بر آید. و راست بایستد. و سَمِعَ الله لِمَن حمده بگوید. و در قیام آرام گیرد. و بگوید ربّنا لك الحمد ملءُ السّموات و [ملءُ] الارض وَ ملءُ ماشئت من شيء بعد.

و به نزدیك بوحنیفه، امام بر تسمیع اقتصار نماید. و تحمید نگوید، مگر در روایت حسن زیاد. و اگر مقتدی باشد بر تحمید اقتصار نماید به نزدیك هر سه. و اگر منفرد بود، در ظاهر روایت، قول بوحنیفه مذکور نیست، و در روایت حسن هر دو بگوید. و در روایت نوادر تحمید گوید بس. و این قیام را دراز نکند مگر در نماز تسبیح. و در دوم رکعت

نماز بامداد قنوت به‌کلماتی که مأثوراست بخواند . و بـه نزدیك بوحنیفه قنوت درنماز بامداد مشروع نیست. و اگر امام بخواند به‌نزدیك بوحنیفه و محمد، مقتدی وی‌رامتابعت نکند . و به نزدیك بویوسف متابعت کند .

سجود

پس تکبیر گویان در سجده رود و پیشانی و کفها برهنه بر زمین نهد . و تکبیر مقارن فرود رفتن‌گوید . و در غیر رکوع دست برنیارد . و اول، زانو بر زمین نهد . پس دست ، پس پیشانی و بینی. و بازو از پهلو و شکم از ران ، و یك ران ، از دیگر دور دارد ــ و زنان این اعضاء فراهم دارند ــ و دست برابر دوش بر زمین نهد و انگشتان‌گشاده نکند . بل فراهم دارد . و انگشت بزرگ را با دیگر انگشتان ضم‌کند . و اگـر نکند باکی نبود . و بازو را چون سگ بر زمین نگستراند که درآن نهی آمده است . و سه بار سُبحان رَبّیَ‌الأعلی بگوید . و اگر بیش ازآن گوید نیکوتر بود ، مگر در حال امامت . و از سجده برآید تکبیر گویان . و معتدل بـا آرام بنشیند برپای چپ. و پای راست بایستاند و دست برران نهد . ودر انگشتان تکلف گشادن و فراهم آوردن نکند . و بگویـد : رَب اغفرلی و ارحَمنی و آرزقنی وَ اهدنی وَ اجْبرنی و عَافنی وَ اعف عنی . و ایـن جلسه را دراز نکشد [۲۶۳] مگر در سجود . تسبیح و سجدهٔ دوم هم بر این جمله بکند . آنگاه جلسه‌ای سبك بـرای استراحت در هر رکعتی کـه پس از آن تشهد نباشد به جای آرد . پس برخیزد و دست بر زمین نهد و در حال برخاستن یك پای را تقدیم نکند . و تکبیر را بکشد از میانهٔ ارتفاع از قعـود تا میانهٔ ارتفاع سوی قیام. چنانکه « هاء » الله به وقت استوای جلوس‌گفته شود . و «کاف» اکبر در حال اعتماد کردن بر دست ، برای قیام . و «راء» در میانهٔ

ارتفاع سوی قیام و در میانهٔ ارتفاع ازقعود آغاز کند تا تکبیر درمیانهٔ انتقال باشد و خالی نشود ازاو مگر دو طرف . و این به تعمیم نزدیکتر . و رکعت دوم همچون اول بگزارد و در ابتدای آن أعوذ بگوید .

تشهد

دررکعت دوم تشهد اول بگوید، پس برپیغامبردرود دهد. و دست راست بر ران راست نهد . و انگشتان راست قبض کند ، مگر انگشت شهادت . و اگر انگشت بزرگ را نیز فروگذارد باکی نبود. و[به]انگشت شهادت‌راست تنها اشارت کند درحال گفتن [« الا الله » نه در حال گفتن] « لا إله الآالله » ودراین تشهد بر پای چپ نشیند ، چنانکه میان دو سجده . ودر تشهد اخیر پس از درود بر آل پیغامبر، دعای مأثور تمام بخواند . وسنتهای او چون سنتهای تشهد اول‌است. لکن بر سرین چپ نشیند به سبب آنکه برای قیام مستوفز نیست ، بل مستقر است . و پای چپ از زیر خود بیرون آرد . و پای راست نصب کند . و سر انگشت بزرگ سوی قبله دارد، اگر بر وی دشوار نشود .

و به نزدیك بوحنیفه ــ رضی‌الله عنه ــ در هر دو تشهد بر پای چپ نشیند . چنانکه میان دو سجده گفته شده است .

و به نزدیك مالك در هر دو بر سرین چپ نشیند . چنانکه‌اینجا تقریر افتاد . پس بگوید : آلسَلام عَلیك وَرحمة الله . و روی سوی دست راست کند ــ چنانکه کسی که در پس وی باشد از جانب دست راست رخسارهٔ راست وی ببیند ــ و بر دست چپ همچنین . و سلام دوم بگوید . و نیت بیرون‌آمدن کند از نماز . و نیت سلام بر کسی که از فریشتگان و مسلمانان بر دست راست وی است ، به سلام اول، و در سلام‌دوم همچنین . و سلام

را سبك گوید، و دراز نکشد، که سنت آن است. این هیأت نماز منفرد است.

منهیات

پیغامبر ـ علیه‌الصلاة و السلام ـ از صفن و صفد نهی کرده است. چنانکه تقریر آن سابق شد. و از اقعاء و سدل و کف و اختصار و صلب و مواصله، واز نماز حاقن و حاقب وحازق و از نماز گرسنه و پر خشم، و کسی که روی را به لثام پوشیده باشد.

اما اقعاء: به نزدیك اهل لغت آن است که بر سرین‌ها نشیند وزانو نصب کند. [و دستها را مانند سگ بر زمین نهد] و به نزدیك اهل حدیث آن است که [بر ساق نشیند، به زانودرآمده» و بر زمین‌نباشد مگر سرهای انگشتان پای.

و اما سَدَل: در مذهب] اهل حدیث آن است که جامه در خـود گیرد، و دست از آن بیرون‌نیارد، و همچنان رکوع [۲۶۴] و سجود کند. و جهودان در نمازبراین جمله کردندی. و نهی برای آن است که [تشبه به] ایشان نباشد. و حکم پیراهن همین است. و نباید که دست از آستین بیرون ناکرده رکوع و سجود کند. و نیز گفته‌اند که: معنی سدل آن است که میان جامه‌بر سر نهد و دو طرف آن از راست وچپ فروگذارد، بی‌آنکه آن‌را بر کتف اندازد. و قول اول نزدیك‌تراست.

و اما کف

و اما کف آن است که وقت سجده جامه از پیش یا از پس بردارد. و کف در موی سرهم باشد. و آن جمع کردن موی بـود بر سر. و نهی

مردان راست ، و در حدیث آمده است: **أمرت ان اسجُد علی سَبعَة اعضاء و لا اَکف شعراً ولا ثوباً** . ای، مرا فرموده‌اند که بر هفت عضو سجده کنم. و موی را و جامه را گردنکنم . و احمد حنبل کراهیت داشتی که در نماز بر پیراهن میان بسته شود . وگفتی که آن هم کف باشد .

و اما اختصار : آن است که دست ها برتهی‌گاه نهد .

و صلب : آنکه دست بر تهی‌گاه نهد و بازوها را از یکدیگر دور دارد در حال قیام .

و مواصله : در پنج چیز است . دو از آن بر امام . یکی افتتاح قراءت به تکبیر احرام . و دوم اختتام قراءت به تکبیر رکوع . و دو بر مقتدی. یکی تکبیر[به]تکبیر امام . و دوم سلام به سلام امام . و یکی برهر دو . و سلام اول که فرض است به سلام دوم . و دراین هر پنج ، پیوستن منهی است .

و اما حاقن: در بول‌گویند .

و حاقب : در غایط .

و حازق : صاحب موزهٔ تنگ را خواهند .

و این همه مانع خشوع بود . و حکم گرسنه و اندیشه مند همین است.و نهی گرسنه‌از نماز [از] این حدیث معلوم شده است : **اذاحضَرالعَشاء و اقیمت الصّلاة فَابدوا بالعشاء** . ای، چون طعام شب و نماز فراهم آید ابتدا[به] طعام‌کنید . مگر در حالی که وقت تنگ بود یا دل ساکن باشد و به سبب طعام منزعج نشود . ودر خبر است: **لایدخلنّ أحدکم الصّلاة وهو مُقَطّبٌ و لا یصلین اَحَدکم و هو غضبان** . ای ، درحال ترش رویی و خشم ، در نماز شروع مکنید . و حسن‌گفت : هر نمازی که دل در آن حاضر نباشد آن به عقوبت شتابنده تر بود. و در خبر است : **سبْعَة أشیاء فی‌الصلاة من**

الشّیطان : الرعَاف ، و النّعاسُ ، و الوسوَسَة ، و التّثاؤب ، و الحکاك ، و الالتفات، واللعب بالشیٔ .ای،هفت چیز در نماز از[۲۶۵]دیو باشد : خون بینی ، و وسوسه ، و فاژه[1] ، و خارش، و التفات ، و بازی کردن به چیزی.

و در روایت بعضی «والسهو والشك» زاید است. وبعضی ازسلف گفته‌اند : چهار چیز در نماز از جفا باشد . التفات نمودن و دست بر روی مالیدن و سنگ ریزه به دست کردن و بر راهگذر نماز گزاردن .

و پیغامبر نهی کرده است از انگشتان بهم درگذاشتن و از «ترك» آوردن ازآن، و از روی پوشیدن و از یك کف بر دیگری نهادن و هر دورا میان ران‌ها داشتن در رکوع ، و آن را تطبیق گویند . و بعضی از صحابه گفته‌اند : که ما تطبیق می کردیم، ما را ازآن باز داشت . و نیز مکروه است که در حال سجده در زمین بدمد ، برای پاك کردن آن . و سنگ ریزه به دست ، راست کند . چه آن کارهایی است که بدان حاجت نیست . و یك قدم بر ندارد و آن را بر ران نهد . و در حال قیام بر دیوار تکیه نکند. و اگر تکیه کند ـ چنانکه اگر متکای وی زایل کنند ، بیفتد ـ ظاهر تر آن است که نماز وی باطل شود .

تمییز فرض‌ها از سنت‌ها

جملهٔاینچه یادکردیم مشتمل‌است برسنت‌ها و [هیأت‌ها] و أدب ها که‌جویندهٔ راه آخرت ، کل آن را رعایت کند .

و فرض از آن جمله دوازده چیز است : نیت ، و تکبیر ، و قیام ، و خواندن فاتحه ، و کوژ شدن در رکوع ـ چنانکه کف دست به زانو رسد بـا آرام ـ و از رکوع به اعتدال باز ایستادن ، و سجود با طمأنینه

۱ـ فاژه = خمیازه

ـ و دست بر زمین نهادن در سجده واجب نیست ـ و از سجود به اعتـدال نشستن، و جلوس برای تشهد أخیر، و تشهد أخیر. و درود بر پیغامبر، و سلام اول.

و أما نیت بیرون آمدن از نماز واجب نیست. و آنچه بیرون این است واجب نیست، [بل] سنت‌هاست و هیأت سنت‌ها و فریضه‌ها.

و به نزدیك بوحنیفه ـ رضی‌الله عنه ـ «نیت و تحریمه» از شرایط نماز است، نه از نفس نماز. و به هر ذکری که ثنای باریتعالی باشد و مراد از آن تعظیم او ـ چون الله اکبر و الله اعظـم و الرحمن اعظم یـا اجل و الحمدلله یا سبحان الله یا لااله الاالله ـ شروع نماز درست باشد.

و اگر به‌پارسی گوید: «خدای بزرگتر، یا خدای بزرگ» هم درست بود. و از نفس نماز شش چیز است: قیام، و قراءت، و رکوع، و سجود، و انتقال از رکنی بـه رکنی، و قعدهٔ أخیره. و أرکان اصلی چهـار اول است. چه اگـر کسی سوگند یـاد کند که نماز نگـزارد، چـون رکعت را به سجـده مقید گرداند، حانث شود. اگر چه قعدهٔ أخیره مـوجود نشده باشد.

أمـا آن دو دیگـر نیز فرض است و نمـاز بی‌آن روا نباشد. و خواندن فاتحه فرض نیست. بل یك آیت بسنده است. و در همهٔ رکعت[ها هم]نیست. بل‌در دو رکعت اول‌فرض‌است و فرض[۲۶۸][1] رکوع و سجود، اصل کوژشدن‌وبر زمین نهادن است. و آرام در هردو فرض نیست.و اعتدال از رکوع وسجود. ودرودبرپیغامبر هم فرض نیست. و لفظ سلام‌هم فرض [نیست]. بل به هر فعلی عمد که از نماز بیرون آیـد، درست باشد، اگرچه آن فعل [حدث] بود.

و واجبات نماز هشت است: خـواندن فاتحه و سورت در دو

۱ـ از نسخهٔ عکسی بریتانیا دراینجادوصفحه افتادگی‌دارد که‌درجای‌دیگر تکرارشده.

رکعت اول، و آشکارا و نهان خواندن در نمازهای جهری و سری ، و تعدیل رکن‌ها به نزدیك بعضی مشایخ . و به‌نزدیك بعضی سنت است . و رعایت ترتیب در رکنی که با تکرار مشروع است ـ و آن سجـده است ـ و قعدهٔ اولی و تشهد در قعدهٔ اخیره و قنوت و تکبیرات عیدین ـ و آنچه جز این است ـ و سنت‌ها و ادب‌هاست .

و أمـا سنت‌ها در افعال چهار است : دست بـرداشتن در تکبیرهٔ احرام و در حال رفتن به رکوع . و در حال برآمدن از رکوع و جلسه‌ای برای تشهد اول . و به نزدیك بوحنیفه در تکبیررفتن به رکوع و برآمدن ازآن دست بر ندارد .

و أما آن چه یادکرده‌ایم از کیفیت گشاده داشتن انگشتان . و حـد برداشتن آن‌هیأت‌هایی است که تابع این سنت است . و تـورّك و افتـراش هیأتی است که تابع جلسه است، و سرپیش‌انداختن و التفات ناکردن، هیأت قیام است و تحسین صورت آن .

و جلسهٔ استراحت را از اصل هـای سنت هـا که در افعـال است نشمرده‌ایم. زیرا که این نخستین هیأت برآمدن است از سجده، سوی قیام. و درنفس خودمقصودنیست. و بدین سبب آن را مفرد یاد [نکرده‌ایم] .

أما سنت هـای اذکار : دعـای استفتاح است . پس تعـوذ ، پس آمین ـ که سنتی مؤکد است ـ پس خواندن سورت، پس تکبیرهای انتقال، پس تسبیح رکوع و سجود، و اعتدال از هر دو . و پس تشهد اول و درود بر پیغامبر و آل او در آن ، پس دعا در آخر تشهد اخیر ، پس سلام .

و این خصال را اگـر چه در اسم سنت داخل کـرده‌ایم ، آن را درجات متفاوت‌است.چه چهار را از آن‌جمله‌به‌سجدهٔ‌سهو[جبر] باید کرد .

أما از این چهار، آنچه ازافعال است ، یکي است . و آن جلسهٔ

اولی است برای تشهد اول . چه‌آن در ترتیب نظم نماز مؤثر است به‌اعتبار چشم بینندگان . و بدان دانسته شود که چهارگانی است یانه ؟ بـه خلاف [برداشتن]دست که‌آن درتغییرنظم‌اثرنکند. و از آن[به]بعض‌عبارت می‌کنند و می‌گویند که : أبعاض را به سجده جبر بایدکرد .

و اماأذکار: کل آن سجدهٔ سهواقتضانکند،مگرسه: قنوت، وتشهد اول ، و درود بر پیغامبر... درآن [به‌خلاف] تکبیر های انتقال، و تسبیح رکوع‌وسجود واعتدال از آن. زیرا که‌صورت رکوع و سجود ، مخالف عادت است . با آنچه از ذکر و تکبیر انتقال خاموش باشد . پس عدم آن ذکرها صورت عبادت‌را نگرداند [۲۶۵] .

وأماجلسه: برای تشهد اول‌فعلی معتاداست، ومقصوداز‌اوتشهد،پس تـرك آن را تأثیری ظاهر بود .

وأما [دعای] استفتاح و صورت : ترك آن مؤثر نیست با آنکه قیام به فاتحه معمور شده است، واز عادت بدان متمیزگشته . و دعای تشهد اخیر همچنین است . و قنوت دورتـرین چیزی است که آن را به سجـده جبربایدکرد . و لکن[مد][1] اعتدال به‌سبب‌وی در نماز بامدادمشروع‌است. پس همچنان باشد که مد جلسهٔ استراحت ـ چه به مد با تشهد، جلسهٔ تشهد اول شد ـ پس این قیامی ممدود معتاد بماندکه در وی ذکری واجب نباشد. و در ممدود احتراز است از غیر نماز بـامداد . و در خـالی بودن وی از ذکر واجب احتراز است از اصل قیام در نماز .

و بـه نزدیك بوحنیفه ـ رضی‌الله عنه ـ سجدهٔ سهـو بـه دو چیز واجب شود : یکی ترك واجب اصلی نماز . و دوم تغییر فرض‌آن ، چون یکی از این دو بر سبیل سهو حاصل آید.و فرایض و واجبات [بر] مذهب

۱ـ در متن عربی چنین است : «ولکن شرع مدالاعتدال فی‌الصبح...»

او بیان‌کرده شده است. و به ترك سنت‌ها و ادب‌ها واجب نشود.

سؤال: تمییز سنت از فرض معقول است، چه به فوت فرض صحت فوت شود، و عقوبت متوجه. و به فوت سنت نه صحت فایت گردد و نه عقوبت متوجه. أما تمییز سنتی از سنتی ـ چون همه بر سبیل استحباب مأمور است، و در ترك همه عقوبتی نیست، و بر فعل همه ثواب مرجو است ـ چه معنی دارد؟

جواب: اشتراك در ثواب و عقاب و استحباب مانع تفاوت نباشد. و این معنی ترا به مثالی منکشف گردد. و آن مثال آن است که: مردم مردمی موجود کامل نباشد، مگر به معنی باطن و اعضای ظاهر. معنی باطن، حیات و روح است، وظاهر اجسام اعضا[ی آن]. و از این اعضا بعضی آن است که به عدم آن مردم منعدم شود، چون دل و دماغ و جگر و دیگر عضوها ـ که حیات به فوت آن فوت گردد ـ و بعضی آن که به فوات او حیات فوت نشود، ولکن مقاصد حیات فایت شود، چون چشم و زبان و دست و پای. و بعضی آن که به فوات او نه حیات فوت شود و نه مقصد حیات، ولکن حسن و جمال فوت شود؛ چون ابرو و مژه و محاسن و گونهٔ نیکو[1]. و بعضی آن که اصل جمال هم به فوات آن فایت نشود، ولکن کمال جمال فایت گردد؛ چون خمیدگی ابرو و سیاهی موی روی، و تناسب خلقت اعضا، و «لعل اسپیدی»[2] گونه. و این درجات متفاوت است. پس هم بر این جمله عبادت صورتی است که شرع آن را تصویر کرده است. و ما را به اکتساب آن تعبد فرموده. پس روح و حیات باطن آن، خشوع و

۱ـ در متن عربی: «وحسن‌اللون» آمده است.

۲ـ درمتن عربی: «وامتزاج‌الحمره بالبیاض» آمده که به معنی سرخی و سپیدی گونه است.

نیت و حضور دل و اخلاص است، چنانکه بخواهد آمد، و ما اکنون در ذکر اجزای ظاهریم.

پس رکوع و سجود و قیام و دیگر رکن‌ها در مثابت دل و سر و جگر است، چه به فوات آن نماز فایت شود. و سنت‌هایی که یاد کردیم، از برداشتن دست، و دعای [۲۶۶] استفتاح، و تشهد اول، به محل چشم و دست و پای [است] که صحت نماز به فوات آن فایت نگردد، چنانکه حیات به فوات آن عضوها. ولکن مردم بـه سبب آن زشت خلقت و نکوهیده شود، و کسی را در وی رغبتی نبود. و همچنین هر که اقتصار نماید بر اقل آنچه نماز بدان جایز باشد، همچون کسی بود که در حضرت پادشاهی از پادشاهان بندهٔ زنده‌ای - بریده اطراف - هدیه فرستد.

و أما هیأت‌ها: و آن ماورای سنت‌هاست، همچون اسباب جمال باشد از ابرو و مژه و محاسن و خوبی لون.

و أما لطایف ادب‌ها در آن سنن‌ها: و آن کامل گردانندهٔ جمال است، چـون خمیدگی ابرو و گـردی محاسن و غیر آن. پس نماز تحفهٔ تواست که به حضرت مالك الملوك می‌فرستی و بدان تقرب می‌نمایی، همچون وصیفتی کـه طالب قـربت، به حضرت سلطانـی فرستد. و این تحفه در حضرت حق تعالی عرضه شود، و روز عرض اکبر به تو باز رسد. و اختیار به دست تو است در خوب کردن و زشت گردانیدن صورت آن. اگر خوب کنی منفعت آن ترا باشد، و اگر زشت گردانی تبعت آن به تـو رسد. و نباید که نصیب تو از ممارست فقه آن باشد که سنت را از فرض تمییز دانی کـرد. و از صفات سنت در فهـم تو چیزی نیاویزد، مگـر آنکه ترك آن روا بود.

و این سخن همچنان باشد که طبیب گوید که: بـر کشیدن چشم،

وجود مردم را باطـل نگرداند ، ولکن اگـر کسی چنین بنده‌ای را بر سبیل تقرب به حضرت پادشاهی فرستد ، و امید دارد که قبول فـرماید ، امید وی صادق نبود .

پس مراتب سنت‌ها و هیأت‌ها و أدب‌ها بر این جمله فهم باید کرد.

و هر نمازی که رکوع و سجـود آن تمام نبود آن نماز خصم نمازکننده شود، وگوید : خدای ـعزوجلـ تـرا ضایع گرداناد، چنانکه تو مرا ضایع کردی. پس چیزهایی که‌در کامل گردانیدن ارکان نماز آوردیم مطالعه باید کرد تا وقع آن ظاهر شود .

باب سوم

در شرط‌های باطن از اعمال دل

و در این باب ارتباط نماز به خشوع و حضور دل یاد کنیم . پس معنی‌های باطن وحد ها و سبب‌ها و علاج‌های آن . پس تفصیل آنچه باید که در هر رکنی از نماز حاضر آید تا زاد آخرت را شاید .

بیان اشتراط خشوع و حضور دل

بدان که‌دلیل‌های آن بسیار است . و یکی از آن قول حق‌تعالی است : أقم الصلاة لذکری . و ظاهر امر وجوب را بود، و غفلت ضد ذکراست. و کسی که در همهٔ‌نماز غافل باشد ، چگونه نماز برای ذکر وی اقامت نماید ؟ و قول حق‌تعالی : و لاتکن من‌الغافلین، نهی است . و ظاهر آن، تحریم راتواند بود . و قول حق‌تعالی : حتی تعلموا ماتقولون، تعلیل نهی مستان است از نماز ، و آن علت در غافلی [۲۶۷][1] که همتش

۱ــ عکس‌نسخهٔ بریتانیادراین محل‌دو صفحهٔ اضافی دارد که‌به قرینهٔ نسخهٔ ترکیه و متن عربی آن را حذف کردیم و شمارهٔ ترتیب صفحات را رعایت‌نمودیم. بنابراین صفحات ۲۶۸ و ۲۶۹ حذف شد،و از ابتدای ۲۷۰ مطلب دنبال می‌شود .

مستغرق باشد در وسوسه‌ها و فکرت‌های دنیا، مطرداست. و قول پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ إنّما الصلاة تمکن وتواضع . به «الف و لام »نمازرامحصور کرده است . و «انما» تحقیق مذکور و تمحیق غیرآنرا تواند بود . و فقها از قول پیغامبر : إنماالشفعة فیمالم یقسم ، حصر پی افتاده‌اند ، و اثبات شفعه در غیر مقسوم و نفی آن از مقسوم فهم کرده‌اند[1].

و پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ گفته است : من لم تنهه صلاته عن الفحشاء و المنکر لم یزدد من الله الا بعداً . و نماز غافل ، مانع فحشا نتواند بود .

و نیز گفت : کم قائم‌حظه من‌صلاته التعب والنصب. ای ، بسیار نمازکننده است که نصیب وی از نصاب نمازجز[تعب‌و]نصب نیست. وبدین جز غافل را نخواسته است. ونیزگفت : لیس للعبد من صلاته‌الا ما عقل. وتحقیق‌دراو آن است که‌نماز ، مناجات پروردگاراست،وسخن‌با غفلت البته مناجات نباشد . و بیان این سخن آن است که : دادن زکات ـ اگرچه‌درحال غفلت اتفاق‌افتد ـ از مال محبوب تهی نشستن است. و داشتن روزه ازشهوت مطلوب باز ایستادن . و دور نباشدکه با غفلت از آن مقصود حاصل شود . و همچنین اقامت حج مشقتی عظیم و مجاهده‌ای‌بزرگ[است]وابتلای‌بدان حاصل‌آید اگرچه دل با افعال این‌حاضرنبود .واما در نماز جز ذکروقراءت و رکوع و سجود و قیام و قعودنیست .

أما ذکر : محاوره و مناجات است با حق‌تعالی . و مقصود إما مخاطبه و محاوره باشد ، و إما حروف و اصوات تا زبان را به عمل ابتلا باشد . چنانکه معده و فرج را در روزه به امساك ، و تن را به مشقت‌های حج ، و دل را به رنج دادن زکات ، و کم‌شدن مال محبوب . وهیچ شکی

۱ـ در متن‌عربی چنین است : ...الحصر والاثبات والنفی .

نیست که این قسم باطل است. چه جنبانیدن زبان به بیهوده در غایت آسانی است. پس در آن امتحانی نباشد، از آن روی که جنبانیدن است، بل حروف به اعتبار نطق مقصود است. و نطق نباشد مگر آنکه حکایت بود از ضمیر. [وحکایت از ضمیر] نباشد مگر به حضور دل. و در گفتن: إهدنا الصراط المستقیم، چون دل غافل باشد، چی سؤال بود؟ و چون مقصود زاری و امیدواری نباشد، در حرکت زبان در حال غفلت چه رنج بیند، خاصه چون معهود و معتاد بود؟

این حکم ذکرهاست. بل می‌گویم که: اگر کسی سوگندیاد کند که شکر فلان بگزارم و زبان به ثنای وی مشغول دارم و حاجتی از وی در خواهم، پس لفظهایی که براین معانی دلیل کند در خواب بر زبان وی رود، سوگند وی بدان راست نشود. و اگر در تاریکی شب بر زبان وی [۲۷۰] رود، و آن مرد حاضر [باشد] و او وی‌را نبیند و حضور او نداند، هم ازعهدهٔ سوگندبیرون نیاید. [چه] سخن او خطاب [با] وی نبود، تا در دل او حاضر نباشد. و اگر آن کلمات در روز روشن بر زبان وی رود و آن مرد حاضر باشد، ولکن از حضور وی غافل بود، و در اندیشه مستغرق، وقصد او توجیه خطاب بر وی نباشد، هم بَرّیمین حاصل نشود. و شك نیست در آن که مقصود از قرآن و ذکرها، حمد و ثنا و تضرع و دعاست، و مخاطب حق تعالی است. و دل او بـه حجاب غفلت از وی محجوب است. و وی را نمی‌بیند و مشاهده نمی‌کند. بل از مخاطب غافل است و زبان وی به حکم عادت می‌جنبد. و این در غایت دوری است از آنچه مقصود است از نماز که آن برای روشن‌گردانیدن دل و تجدید ذکـر خدای و استوار شدن عقد ایمان مشروع است. این حکم قراءت و ذکر است. و در جمله این خاصیت را در نطق و تمییزاوبدان، از فعل انکار نتوان کرد.

و اما رکوع و سجود: به قطع می‌توان دانست که مقصود از آن تعظیم است. و اگر روا باشد که معظّم خدای بود به فعلی ــ با آن که از وی غافل بود ــ روا که معظم بتی باشد در پیش وی نهاده و او از آن غافل. یا معظم دیواری باشد در پیش او، و او از آن بی‌خبر. و چون از تعظیم بیرون آمد، نماند مگر مجرد حرکت سر و پشت، و در آن مشقتی نیست که امتحان بدان به سبب آن مقصود باشد، و عماد دین و فاصل میان کفر و اسلام شود، و بر حج و دیگر عبادت‌ها تقدم یابد. و به ترک آن علی‌الخصوص قتل واجب گردد. و کل آن عظمت، نماز را به اعتبار اعمال ظاهر آن نیست، مگر آنکه مقصود در مناجات بدان مضاف شود، که آن بر روزه و زکات و حج و غیر آن مقدم است. بل، در ضحایا و قرابین که مجاهدهٔ نفس است، به کم کردن مِلک[1]. حق تعالی می‌فرماید: **لن ینال الله لحومها ولا دماؤها ولکن یناله التقوی منکم**[2]. ای، صفتی که بر دل مستولی شده است تا بر امتثال اوامر باعث می‌باشد مطلوب است نه گوشت‌ها و خون‌ها. پس کار در نماز ــ که در افعال آن حاجتی نیست ــ چگونه باشد؟ و آن، آن است که از راه معنی و اشتراط حضور دل دلیل می‌کند.

سؤال: اگر به بطلان نماز حکم می‌کنی و حضور دل را شرط نماز می‌گویی این سخن بر خلاف اجماع فقهاست. چه ایشان حضور دل را شرط نکرده‌اند، مگر در حال تکبیر.

جواب: بدان که در «کتاب علم» سابق شده است که فقها در باطن و طریق آخرت تصرف نکنند و دل‌ها نشکافند، بل ظاهر احکام دنیا بر ظاهر

۱ــ در متن عربی چنین است: «... فان ذلك يتقدم على الصوم والزكاة والحج وغيره بل الضحايا والقربين التي هي مجاهدة للنفس بتنقيص المال».

۲ــ قرآن، ۳۷/۲۲.

اعمال جوارح بنا کنند. و ظاهر اعمال، سقوط [قتل] و تعزیر سلطان را بسنده است.

و اما حدیث منفعت آخرت [۲۷۱] از حدود فقه نیست، با آنکه دعوی اجماع در این باب ممکن نیست. و بوطالب مکی آورده است که بشر حارث روایت کرد از سفیان ثوری که: هر که خاشع نبود نماز وی باطل بود.

و حسن ـ رحمةالله‌علیه ـ گفته است که: هر نمازی که دل در آن حاضر نباشد آن به عقوبت شتابنده‌تر بود.

و معاذجبل گفت: من عرف من علی یمینه وشماله متعمداً و هو فی‌الصلاة فلاصلاة له. ای، هر که متعمداً بشناسد که بر راست و چپ وی کیست، نماز وی درست نباشد. و این‌را از پیغامبر هم‌روایت کرده‌اند. و پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ گفته است: ان العبد لیصلی‌الصلاة ولایکتب له سدسها ولا عشرها، وإنما یکتب للعبد من صلاته ماعقل منها. ای، بنده نماز گزارد و سدس و عشر آن نماز برای وی ننویسند. و برای بنده از نماز وی ننویسند مگر آنچه از آن بداند. و این‌معنی اگر از غیر وی نقل شدی مذهبی بودی. پس چگونه بر آن تمسك نباشد؟

و عبدالواحد زید گفت: اجماع علماست که بنده را از نماز وی حاصلی نباشد مگر آنچه از آن بداند. و این را اجماع گفته است. و آنچه از جنس این کلمات از فقهای متورع و علمای آخرت نقل شده است بیش از آن است که در شمار آید. و حق آن است که به‌دلیل‌های شرع رجوع کنیم. و اخبار و آیات در این شرط ظاهر است، الا آن است که مقام فتوی در تکلیف ظاهر بر اندازهٔ قصور خلق باشد. و امکان ندارد که بسر مردمان در کل نماز احضار دل شرط کرده شود. چه کل بشر از آن عاجز

باشند ، مگر اندکی . و چون به سبب ضرورت استیعاب شرط نتوان کرد، ضابطی نباشد مگر آن مقدار که نام بر آن واقع شود. اگرچه در یك لحظه بود . و سزاوارترین لحظه ، لحظهٔ تکبیر است . پس بر تکلیف آن مقدار اقتصار نمودیم . و مع‌ذلك امیدواریم که حال غافل [در همهٔ نماز مثل‌حال کسی نبود که‌نماز را] به کلیت بگذارد . چه او ظاهراً بر فعل اقدام‌نموده است ، و یك لحظه دل را حاضر کرده . و چگونه بر این جمله نباشد؟و کسی که‌به فراموشی با حدث نمازگزارد نماز او باطل بود،ولکن به‌حسب‌فعل او و بر اندازهٔ قصور و عذراو هم مزدی‌بیابد. و بااین‌امیدواری ترسان باشیم که حال [اوبترازحال] تارك نماز بود. وچگونه ترسان نباشیم که‌کسی که به خدمت آید،وحضرت‌را تهاون نماید و به غفلت و استحقار سخن‌گوید، حال او بتر ازحال کسی بود که‌از خدمت اعراض‌آرد.و چون اسباب خوف و رجا متعارض شود ، کاربا خطر بود .

پس اختیار در احتیاط وتساهل‌به دست تو است . و مع‌هذا فقها را در آنچه به صحت فتوی داده‌اند ، مخالفت نتوان کرد . چه آن ضرورت فتوی است . چنانکه تنبیه بر این دقیقه سابق شده است . و هر که سرّ نماز بشناسد داند که غفلت [۲۷۲] ضد آن تواند بود . ولکن در فصلی که [میان] علم ظاهر و باطن فرق کرده‌ایم در کتاب «قواعدالعقاید» آورده‌ایم که : قصور خلق یکی از موانع است از صریح گفتن آنچه از اسرار شرع گفتن منکشف شود . پس بر این مقدار از بحث اقتصار نماییم که این،مرید راه آخـرت را بسنده است . و خطاب مجادل شغب کننده در این حال مقصود ما نیست.

و حاصل سخن آن است که حضور دل روح نماز است . و اقل آنچه رمقی‌ازروح باقی‌ماندحضوردل‌است در حال تکبیر، که کم‌شدن[از]آن هلاك باشد . و به قـدر افزونی‌آن، روح در اجزای نمـاز منبسط شود . و

بسیار زندهٔ بی‌حرکت باشد که نزدیك بود به مرده. و نماز کسی که در کل نماز غافل باشد، مگر درحال تکبیر، زندهٔ بی‌حرکت است.

بیان معنی‌های باطن که حیات نماز بدان تمام شود

بدان که عبارت‌ها از این معانی بسیار است. و لکن کل آن در شش خصلت منتظم شود. حضور دل و فهم و تعظیم و هیبت و رجا و حیا. و ما تفصیل آن، پس اسباب آن، پس علاج اکتساب آن، یاد کنیم.

أما تفاصیل آن: اول حضور دل است. و بدو آن می‌خواهیم که دل از غیر آنچه ملابست نموده است و سخن آن می‌گوید فارغ باشد. و علم به فعل و قول مقرون بود. و در غیر آن اندیشه نکند. و هر گاه که اندیشه از غیر آنچه در آن است منصرف شد، و ذکر آنچه در آن است در دل او ثابت گشت، و از هیچ چیزی از آن غافل نبود، دل حاضر شده باشد. و لکن فهم معنی سخن از حضور دل است.

و باشد که دل بالفظ حاضر بود و با معنی آن حاضر نباشد. و چون دل بر دانستن معنی لفظ مشتمل بود، فهم باشد. و این مقامی است که مردمان در آن متفاوت‌اند. چه در فهم معانی قرآن و تسبیحات مشترك نباشند. و بسیار معنی [های] لطیف باشد که نماز کننده در اثنای نماز دریابد. و پیش از آن در خاطر او نبوده باشد. و از این روی نماز بازدارنده باشد از فحشا و منکر. چه در نماز کارهایی مفهوم شود که آن لامحاله مانع باشد از فحشا.

واما تعظیم[1]: کاری است ورای حضور دل و فهم. چه کسی با بندهٔ خود سخن گوید و دل او در آن سخن حاضر باشد و معنی آن را فاهم

---

۱ ــ در متن عربی چنین است: و اما التعظیم: فهو امر وراء حضورالقلب و الفهم اذالرجل یخاطب عبده بکلام هو حاضرالقلب فیه و متفهم لمعناه، ولایکون معظماً له فالتعظیم زائد علیهما.

ولکن وی را معظم نبود. پس تعظیم بر حضور و فهم‌زاید بود.

و اما هیبت: زاید است بر تعظیم، بل آن عبارتی است از ترسی که منشأ او از تعظیم باشد. زیرا که جایی که ترس نباشد هیبت نبود. و ترسی که‌از کژدم بود، و بدخویی بنده باشد،و آنچه مناسب آن بوداز سببهای خسیس،آن را هم هیبت نگویند. بل ترسی که از پادشاهی معظم باشد آن را هیبت گویند. پس هیبت خوفی است که از بزرگداشت صادر شود.

و اما رجاء: شك نیست که زاید است. و بسیار کس [۲۷۳] باشد که تعظیم و هیبت پادشاهی در دل او باشد. چه از قهر وی بترسد، ولکن از احسان وی در دل امید ندارد. و بنده باید که به ادای نماز امیدوار ثواب باشد. چنانکه به تقصیر از عقوبت بترسد.

و اما حیاء: بر جمله زاید است. زیرا کـه سبب او بیم تقصیر و توهم گناه باشد. و تعظیم و خوف و رجای بی‌حیاء متصور شود، جایی که توهم تقصیر و ارتکاب‌گناه نباشد.

اما اسباب این شش معنی: بدان که سبب حضور دل همت است. و دل تابع همت باشد. و حاضر نشود مگر در چیزی که مهم وی بود. و چون کاری ترا قلق گرداند، دل ـ خواهد یا نخواهد ـ حاضر شود. چه او بر آن مجبول است و در آن‌مسخر. و چون[دل] در نماز حاضر نشود، معطل نباشد، بل حاضر بود در چیزی که همت او مصروف آن است از کارهای دنیا. پس حضور دل را حیلتی وعلاجی نباشد، مگر آنکه همهٔ همت در نماز‌مصروف شود. و کل نهمت بر آن موقوف گردد. و همت در آن صرف نشود تا نداند که غرض مطلوب بدان منوط است. و آن ایمـان و تصدیق بود.

بدان که آخرت بهتر و پایدارتر است. و نماز سبب رسیدن است

بدان. و چون حقیقت علم به حقارت دنیا و مهمات آن با آن ضم شود، مجموع آن سبب حضور دل باشد در نماز، و به مثل این موجب‌دل تو در خدمت بزرگان حاضر می‌شود. و ایشان در حقیقت بر مضرت و منفعت تو قادر نه اند. و چون در مناجات پادشاه پادشاهان که ملك وملکوت و نفع و ضر در قبضهٔ قدرت او است حاضر نمی‌شود، گمان مبر که آن را سببی است جز ضعف ایمان. پس در تقویت ایمان باید کوشید. و طریق آن در غیراین موضع، به‌استقصاء بیان کرده خواهد شد.

و اما سبب فهم: پس از حضور دل، مداومت فکرت است ومشغول کردن ذهن به دریافتن معنی. و علاج او آنچه علاج حضور دل است، با روی به ذکر آوردن و در دفع خاطره های مشغول کننده کوشیدن. و علاج دفع خاطره‌ها قطع مادتهای آن است. و تا آن‌مادتها منقطع نشود، خاطره‌ها منصرف نگردد. چه هر که چیزی را دوست دارد ذکر آن بسیار برد. و ذکر محبوب هر لحظه به ضرورت بر دل درآید. و برای این است که هر که‌جز خدای رادوست دارد، نماز او از خاطره‌ها صافی نشود.

و اما تعظیم: حالتی است دل را که از دو معرفت حاصل شود. یکی: معرفت جلال و عظمت باری‌تعالی، و آن از اصول ایمان است. چه هر که عظمت کسی اعتقاد نکند، نفس او در تعظیم او انقیاد ننماید. دوم: معرفت حقارت نفس و خساست آن، ودانستن آن که بندهٔ مقهور مسخر است تاازاین دومعرفت بیچارگی [خویش‌دریابد] وفروتنی خدای را ـ سبحانه وتعالی ـ حاصل آید. و آن راتعظیم گویند. و تا معرفت حقارت‌نفس‌با معرفت جلال حق‌تعالی یار نشود حالت تعظیم [۲۷۴] و خشوع، انتظام نپذیرد. چه کسی که از غیر خود بی‌نیاز شد، و بر نفس خود آمن، روا که صفات عظمت آن غیر بشناسد. و خشوع و تعظیم، حال او نبود بدان سبب که

قرینه‌ای دیگر ـ و آن معرفت حقارت نفس و حاجت آن است ـ بدان نپیوسته است.

و اما هیبت و خوف: حالتی است که نفس را حاصل شود از معرفت نفاذ قدرت حق‌تعالی، و شناخت جباری و قهاری او. و نفوذ مشیت با قلت مبالات، که اگر خلق اولین و آخرین را هلاك گرداند یك ذره نقصان به ملك او راه نیابد. و با این دانسته است که بر انبیا و اولیا، از مصیبات و انواع بلیات چه رفته است. با آنچه دفع آن ممکن بوده‌است، و قدرت در غایت کمال، برخلاف آنچه از ملوك زمین مشاهده می‌شود.

و در جمله هیبت، عکس نور علم است، و هرچه علم افزون شود خشیت و هیبت افزونی پذیرد. و اسباب آن در کتاب خوف از «ربع منجیات» بخواهد آمد.

و اما رجاء: سبب او معرفت لطف و کرم حق‌تعالی است، و انعام عام و لطایف صنع او. و دانستن آن که [در وعده‌ای که فرموده است برادای نماز جزای بهشت خواهد بود، صادق است. و چون در معرفت لطف و صدق] وعدهٔ او یقین حاصل آید از مجموع آن لامحاله «رجاء» زاید شود.

و اما حیاء: سبب او دانستن تقصیر است در عبادت. و شناختن عجز از قیام نمودن به حق باری تعالی. و تقویت این [به] دوچیز تواند بود. یکی: معرفت عیب‌ها و آفت‌های نفس، و قلت اخلاص و [خبث] [او] و دخله و میلان او در کل کارها به نصیب دنیاوی. دوم: معرفت آنکه جلال حق‌تعالی چه تعظیم اقتضا می‌کند. و بر سرایر و ضمایر و خطرات دل اگرچه باریك و پوشیده باشد مطلع است. و این معرفتها چون بر سبیل تیقن و تحقق حاصل شود، حالی پیدا آید که آن را «حیاء» گویند. و هر چه حصول او مطلوب باشد، علاج او احضار سبب او بود. و معرفت علاج در معرفت سبب است. و

رابطهٔ کل این اسباب ایمان و یقین است . ای ، این معارف که یاد کردیم. و معنی یقین زایل گشتن شك ومستولی شدن آن بر دل است، چنانکه در بیان یقین از «کتاب علم» سابق شده است، و خشوع دل بر اندازهٔ یقین باشد . و برای این عایشه ـ رضی‌الله‌عنها ـ گفت که : پیغامبر را با ما و ما را با او حدیث بودی . و چون وقت نماز آمدی چنان شدی که گویی ما را نشناخته است، و ما او را نشناخته‌ایم .

و آمده است که باری‌تعالی به موسی وحی فرمود که : چون مرا یاد کنی باید که از جلال و کبریای ما اعضای تو در لرزه آید . و در وقت ذکر باید که فروتن و آرامیده باشی ، و زبان خود را تابع دل داری . و در حضرت ما چنان ایستی که بنده‌ای ذلیل ایستد . و به دل ترسکار و زبان راست‌گفتار ، با من مناجات کنی . و آمده است که هم به وی وحی فرمود که: عاصیان امت خود را بگو تا مرا یادنکنند [۲۷۵] که من سوگند یاد کرده‌ام که هر که مرا یاد کند من وی را یاد کنم . و چون عاصیان مرا یاد کنند ، من به لعنت ایشان را یاد کنم. این در حق عاصیی غیر غافل فرموده است . پس چون غفلت با معصیت پیوندد چگونه باشد ؟

و بـه اختلاف این معنی‌ها که‌یاد کردیم در دل ها ، مردمان منقسم شوند . جماعتی در کل نماز یك لحظه دلشان حاضر نشود. وطایفه‌ای یك لمحه دلشان از تمام نماز غایب نباشد ، بل همهٔ همت او مستغرق نماز بود. چنانکه چیزی را که پیش او رود احساس‌نکند. و برای این بود که ستونی که‌در مسجد بیفتاد و مردمان به نظارهٔ آن جمع شدند و مسلم یسارهم اینجا بود، احساس نکرد . و یکی از ایشان مدتی‌در جماعت حاضر شد. و کسی راکه برراست و چپ وی بود نشناخت . و طباك[1] دل ابراهیم خلیل درنماز بر دو میل شنیده شدی . و جماعتی بودنـد که آفتاب جمالشان زرد شدی

۱ ـ در متن عربی چنین‌است: ووجیب قلب ابراهیم..

و کوه نهادشان در لرزه آمدی . و این همه دور نیست . چی اضعاف این‌در همت‌های[مردم]دنیاو ترس‌ازپادشاهان‌معاینه می‌شود . با آنچه ضعف و عجز ایشان معلوم است ، و خساست نصیبی که از ایشان حاصل آید روشن ، تا به‌حدی که یکی بدِو پادشاهی یا وزیری در رود، و در مهمی با وی حدیث گوید و بیرون آید . و اگر وی را از حاضران آن مجلس و جامه‌ای که ملك پوشیده باشد بپرسی نداند. بدانچه همت او به ملك چنان مشغول باشد که از جامهٔ ملك و حاضران خبر ندارد . و لکل درجات مما عملوا. هر کسی را بر اندازهٔ عمل وی درجه بود. و نصیب هر کسی از نماز بر اندازهٔ ترس و فروتنی و تعظیم او بود . چه محل نظر حق تعالی دل‌هاست ، نه ظاهر حرکات . و برای آن یکی از اصحاب گفت : یحشرالناس یوم‌القیامة علی مثل هیئتهم فی‌الصلاة من‌الطمأنینة والهدوء و من وجودالنعیم بها واللذة . ای ، مردمان را روز قیامت برانگیزند بر مثل هیأت ایشان در نماز ، از آرامیدگی و سکونت و لذت یافتن بدان .

و راست گفته است، چه‌حشر بر چیزی باشد که مرگ بر آن بود. و مرگ بر چیزی که زندگانی بر آن بود . و معتبر در آن، حال‌دل او باشد [نه]حال شخص او. چه صورت‌ها درسرای آخرت‌از صفات‌دل‌ترکیب کنند. و نجات نباشد مگر کسی را که دل او از رذایل مسلم بود .

بیان دارویی‌که در حضور دل نافع بود

بدان که مؤمن ، حق‌تعالی را هر آینه معظم باشد، و از وی بترسد و امیدارد و[از] تقصیری که کند شرمنده باشد. و پس از ایمان ، ازاین‌حال‌ها خالی نتواند بود ، و اگرچه قوت آن بر اندازهٔ قوت یقین او بود. و خالی ماندن او را از آن در نماز سببی نباشد ، مگر تقسم خاطر [۲۷۶] و تفرق

فکرت و غیبت دل از مناجات و غفلت از نماز . و [غافل]کننده از ذکر نماز نباشد مگر خاطره‌هایی که در آید و مشغول کند .

پس داروی احضار دل دفع آن خاطره ها بود . و هیچ چیز دفع نشود،مگر به دفع سبب او . پس سبب او باید که دانسته شود . و سبب در آمدن خاطره إما کاری باشد بیرونی و إما کاری درونی در ذات او .

أما بیرونی: آن باشد که‌به سمع یا بصر رسد . چه آن اندیشهٔ وی را در رباید ، تاپس رو او شود ، و در آن تصرف کند . و از آن به دوم رسد و از دوم به سوم و متسلسل شود . و دیدن ، سبب اندیشیدن باشد و بعضی از آن اندیشه‌ها موجب بعضی شود . و هر که رتبت او قوی باشد و همت او عالی ، آنچه بر حواس او گذرد وی را مشغول نکند . ولکن اندیشهٔ ضعیف هر آینه بدان متفرق شود . پس علاج او قطع این سبب‌ها باشد ، بدانچه چشم را فرو خواباند یا در خانهٔ تاریك نماز گزارد یا پیش خود چیزی نگذارد که حس را مشغول کند . و در نماز نزدیك دیوار ایستد تا مسافت بصر را وسعتی نباشد . و از شارع‌ها وجای‌های‌منقوش و فرش‌های‌مصبوغ‌احتراز لازم شناسد . و برای آن متعبداندرخانهٔ خرد تاریك که وسعت او بیش از مقدار سجود نباشد ، تعبد کردندی . تا اندیشهٔ ایشان مجتمع‌تر بودی . و اقویا در مسجدها حاضر شدندی ، و چشم‌ها فرو خوابانیدندی . و از جایگاه سجده نگذرانیدندی . و کمال نماز در آن دانستندی که کسی را که به راست و چپ ایشان باشد نشناسند .

و ابن عمر برجای نمازمصحفی و شمشیری نگذاشتی، و نبشته‌ای ندیدی که نه آن راپاك کردی .

أما اسباب باطنه : و آن صعب تر است . چه قصد های او چون در وادی‌های‌دنیا متفرق‌شد ، اندیشهٔ او در یك فن منحصر نشود . بل همیشه از

جانبی به جانبی می‌رود، وفروخوابانیدن چشم وی‌را بسنده‌نباشد. چه چیزی که پیش از آن در دل افتاده باشد، مشغول کردن را بسنده بود. وطریق این کس آن است کـه نفس را به قهر بـازگرداند سوی فهم آنچه در نماز می‌خواند. و او را بدان از غیر آن مشغول کند. و معونت او در این راه از آن باشد که پیش از تحریمهٔ نماز مستعد آن شود، بدانچه ذکر آخرت و موقف مناجات وخطر مقام درحضرت باری تعالی، و هول مطلع، بر نفس خود تازه گرداند، ودل خود را پیش از تحریمهٔ نماز ازمهمات فارغ کند. و شغلی که خاطر او بدان ملتفت شود خود را باقی نگذارد.

پیغامبر ـ علیه‌الصلاة والسلام ـ عثمان‌شیبه را گفت که: من فراموش کردم که ترا بگویم تا دیگی راکه در خانه است بپوشی. چه نباید که در خانه چیزی باشد که مردمان را از نماز [۲۷۷] ایشان مشغول کند.

و طریق تسکین اندیشه‌ها این‌است. و اگر اندیشه‌ها چنان هیجان پذیرفته باشد که‌بدین‌داروی مسکن ساکن نشود وی‌را نرهاند مگر مسهلی که مادت علت را از قعر رگ‌ها قلع کند. واین مسهل آن بود که درکارهایی که وی‌را صارف‌باشد ازاحضار دل بنگرد. وشك نیست که رجوع آن به‌مهمات او بود. وآن کارها به سبب شهوات او مهم شده باشد. پس باید که نفس خود را به بازبودن‌از شهوت‌ها عقوبت کند. و آن علایق را منقطع گرداند. چه‌هرچه او را از نماز اومشغول کند ضدّ دین او باشد، ولشکرابلیس بود، که دشمن اوست. و نگاه داشتن او زیـان کار تر از گذاشتن او باشد. و به‌گذاشتن‌او خلاص‌یابد. چنانکه آمده‌است که: پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ گلیمی با َعلم را که ابوجهم آورده بود بپوشید و بر آن نمازگزارد. وپس از نماز بکشید. وگفت این را بَرابوجهم‌برید که مرا دراین حال ازنمازمن مشغول گردانید، وانبجانی او بیارید.

مترجم می‌گوید که: انبجانی ومنبجانی، به فتح با ، گلیمی بـاشد منسوب به مَنْبِج، به کسر باء . و منبج شهری است ازشهرهای شام.

و آمده است که بند نعلین را تازه فرمود، و در نماز نظر او بر آن آمد . فرمود تا آن را دور کردند . و بند کهن را باز به جای آوردند. و آمده است که نعلین در پای کرد و خوبی آن وی‌را خوش آمد . پس سجده کرد و گفت: تَواضَعْتُ لِرَبّی کیلا یَمْقُتَنی . پس آن را بیرون آورد، و اول سایلی که وی رادید ، به وی داد.

و علی را ـ رضی‌الله عنه ـ فرمود: أن یَشْتَرِی لهُ نَعْلَینِ سِبتَیین جَرداوَینِ فَلَبِسَهُما . ای، تانعلین از پوست گاو پیراستهٔ بی موی برای وی بخرد . پس آن را در پای کرد و در دست ، انگشتری زر داشت ـ پیش از تحریم زرـ و او بر منبر بود . انگشتری را بینداخت و گفت : نَظرَةٌ الیه وَ نَظرَةٌ اِلیکم. ای، یك نظر سوی او و یك نظر سوی شما . و آمده است که طلحه ـ رضی‌الله‌عنه ـ حایطی داشت با درختان . در آن نماز می‌گزارد ، و موسیجه‌ای بردرختی بپرید ، از آن مخرج می‌جست و آن ، اورا خوش آمد. ساعتی نظر او بدان مشغول شد . وندانست که چند رکعت گزارد. و آن فتنه که به‌وی رسیده بود در خدمت پیغامبر عرضه داشت . و گفت: یا رسول‌الله آن حایط را صدقه کردم ، در هرمصرفی که خواهی خرج فرمای .

و ازمردی دیگر آمده است که نمازگزارد در حایطی که داشت ، و درختان خرمای آن به بارمطوق شده‌بودند. آن، وی‌را خوش آمد وندانست که چند رکعت گزارد . و آن در عهد خلافت عثمان بود . با وی این حال تقریر کرد، و گفت: آن را [۲۷۸] در راه خدای صدقه کردم . و عثمان آن را به پنجاه هزار درم بفروخت .

وامثال این بکردندی برای قطع مادت اندیشه و کفارت نقصان نماز.

واین دارویی است که مادت علت را قهر کند، وجز وی سود ندارد. و آنچه پیش از این گفته‌ایم از تسکین ، بر سبیل تلطف ، آن در شهوتهای ضعیف تواند بود ، و در اندیشه‌هایی که جز حواشی دل را مشغول نگرداند . واما با شهوت قوی تکلیف کننده،تسکین سود ندارد. بل همیشه آن را باتو وترا با آن مجاذبت باشد . وهمهٔ نماز تو در مجاذبت بود . و آخرالامر غلبه کند. و مثال این مردی باشد زیر درختی که خواهد که فکرت وی صافی بود. و آواز گنجشکان وی‌را مشوش کند. و او پیوسته گنجشکان را به چوبی بپراند و به فکرت معاودت نماید . و گنجشکان باز آیند ، و او باز آن را بپراند . وی‌را گویند که:این هرگز انقطاع نپذیرد . اگر خلاص کلی خواهی درخت را از بیخ قلع باید کرد . پس همچنین درخت شهوت ، چون شاخ زند و شاخ‌های آن متفرق شود اندیشه ها سوی آن گراید . چنانکه گنجشك سوی درخت ، و مگس سوی نجاست . و مگس را چندان که بپرانی باز آید . و برای این به‌تازی وی را ذَباب خوانند که « ذبّ » آن باشد که رانده شد،و آب ، آن که باز آمد. وهمچنین خاطره‌ها و شهوت ها بسیاراست. و کم‌باشد که بنده از آن خالی بود .

و جامع کل آن يك اصل است و آن دوستی دنیاست . و دوستی دنیا سر همهٔ گناهان است . واساس همهٔ نقصان‌ها ومنبع همهٔ فسادها. وهر که باطن او بر دوستی دنیا مشتمل باشد ، تا به چیزی از آن میل کند ، نه برای تزوّد و استعانت بر آخرت،وی‌را طمع آن نباید که لذت مناجات در نماز وی‌را صافی شود. چه هر که به دنیا شاد شد به خدای تعالی و مناجات او شاد نباشد. و[همت] مرد با قرّتِ عین[او]بود. واگر قرّت عین‌اودردنیا باشد،همت اولامحاله بدان منصرف شود. ولکن‌مع هذا نباید که مجاهده و بازگردانیدن دل به نماز و کم کردن اسباب مشغول کننده بگذارد .

و این است که‌داروی این علت است، و به سبب تلخی آن طبع‌ها از وی رمیده است ، و علت مزمن شده . و درد بی درمان گشته تا به حدی که بزرگان کوشیده‌اند که دو رکعت نماز گزارند که در نفوس ایشان حدیث کارهای دنیا نباشد ، و عاجز شده .

و امثال ما و ترا در آن طمع نتواند بود . وکاشکی نیمهٔ نماز ما یا ثلث آن از وسوسه مسلم‌باشد، و بدان سبب ما از آن جمله باشیم که خلطوا عملاً صالحاً وَ آخر سیئاً . و در جمله همت آخرت و همت دنیا در دل چون آب صافی [۲۷۹] است که درقدحی ریزی که در وی سر که باشد،و به‌اندازهٔ آنچه آب در وی شود سرکه از وی بیرون آید [و هردو جمع نشوند].

بیان تفضیل آنچه باید که‌در دل حاضر شود
در هررکنی و شرطی از عمل‌های نماز .

می‌گوییم که:اگر ازخواهندگان آخرتی ، واجب آن باشد که اولاً از تنبیهاتی که در شروط و ارکان نماز است غافل نشوی .

اما شروط و سوابق ، بانگ نماز و طهارت است و پوشیدن عورت . و روی به قبله آوردن و برپای ایستادن و نیت . وچون ندای مؤذن شنوی هول ندای قیامت در دل حاضر کن و به ظاهر و باطن متشمر اجابت و مسارعت شو ! چه شتابندگان این ندا را روز عرض اکبر به لطف ندا فرمایند . و دل خود براین ندا عرضه کن . اگر ازشادی و استظهار پُریابی و به رغبت در پیش دستی و ابتدارمشحون بینی، بدان که روزقضاترا مژده و رستگاری خواهد بود.و برای آن پیغامبر ـ علیه‌الصلاة والسلام ـ گفت: اَرحنا یَا بلال ! ای، به‌ندای نماز مارا ازرنج دنیا برهان. چه قرت‌عین او در نماز بود .

و اماطهارت : چون‌درجایگاه که ظرف‌دورتر است،وجامه که‌غلاف

نزدیك‌تر، و تن که پوست [نیك] نزدیك است، به‌جای آوردن از طهارت مغز که ذات تو است، و آن دل است، غافل مشو، و به توبه‌و پشیمانی بر آنچه رفته است در تطهیر آن کوش . و در مستقبل عزیمت ترك مصمم کن . وباطن را که موقع نظر معبود تو است پاك گردان .

و اما ستر عورت : بدان که معنی آن پوشیدن زشتی‌های تن است از چشم خلق. چه ظاهر تن موقع نظر خلق است. پس در عورت‌ها و فضیحت‌های سر که جز پروردگار تو بر آن مطلع نیست چه می‌اندیشی؟ و آن فضیحت ها را به خاطر خود آر . ونفس خود را به ستر آن مطالبت کن. وبه‌تحقیق بدان که از عین‌الله هیچ چیز ستر نکند، وجز پشیمانی و شرم و ترس، کفارت آن نباشد . و فایدهٔ احضار آن در دل آن بود که لشکرهای ترس وشرم ازمکامن آن منبعث شود و نفس تو بدان مذلل گردد. ودل تو در تحت خجالت استکانت نماید . و در حضرت حق تعالی بایستد ـ ایستادن بندهٔ گناه‌کار بدکردار گریخته ـ که سر از ترس وشرم پیش انداخته ، به‌مولای خود رجوع نماید.

و اما استقبال قبله : گردانیدن ظاهر روی تو است از دیگر جهت‌ها به‌جهت خانهٔ خدای . و چه می‌پنداری که گردانیدن دل تو از دیگر کارها سوی کار الهی از تو مطلوب نیست ؟ هیهات جز آن خود مطلوبی نیست . و این کارهای ظاهر جنانیدن باطن است و ضبط جوارح و ساکن داشتن آن بدانچه در یك جهت ثابت بود ، تا بر دل ستم نکند . چه جوارح چون در حرکت‌ها و التفات‌ها، به‌جهت‌ها تعدی نماید، دل‌را تبع خود [گرداند. واو را از وجه‌الله بگرداند . پس روی دل تو باید کـه با روی تن تو باشد . و بدان چنانکه] روی به جهت حاضر متوجه نشود [۲۸۰] تا از غیر آن نگردد دل نیز به خدای ـ عزّوجل ـ منصرف نشود ، تا از جز خدای فارغ نگردد. و پیغامبر ـ علیه‌الصلاة والسلام ـ گفت : إذا قام العَبدُ إلی صلاتِهِ

فکانَ هواه و وَجهه و قلبُه الی اللهَ انصَرف کیَوم ولَدَته اُمه . ای، چون بنده به نماز ایستد و هوی و روی و دل او به خدای باشد، بازگردد چون روز ولادت از مادر .

و أمّا اعتدال : ایستادن تن و دل است در حضرت خدای . پس سر، که رفیع تر اعضاست باید که ساکن و فرو افکنده و خاضع باشد. و فرود افکندن سر تنبیهی است که دل را ملازمِ تواضع و تذلل می‌باید داشت و از ریاست و [کبر] بیزاری جست . و اینجا باید که خطر ایستادن در حضرت الهی ، در هول مطلع ، و متعرض سؤال شدن، بر یاد وی بود . و بدان در حال که در حضرت خدای ایستاده‌ای و او بر تو مطلع است، پس چنان [ایست] که در خدمت پادشاهان ایستی ، اگر از معرفت کُنه جلالِ او عاجزی، بل در نماز چنان تقدیر کن که مردی صالح از اقربای تو، یا از آن جماعت که خواهی که ایشان ترا به صلاح شناسند، به جد و مبالغت در تو می‌نگرد . و قلیل و کثیر و دقیق و جلیل احوال ترا مراقبت می‌نماید ، که در چنین حالی اطراف تو آرمیده باشد . و جوارح تو خاشع و همهٔ اجزای تو ساکن از بیم آنکه آن عاجز مسکین ترا به قلت خشوع نسبت کند. و چون در حال ملاحظهٔ بنده‌ای بیچاره، از خود تماسکی احساس کنی با نفس خود عتاب کن ، که دعوی معرفت حق تعالی و دوستی وی کنی و شرم نداری که بروی جرأت نمایی با آن بنده‌ای را از بندگان او معظم داری و از مردمان بترسی و از خدای نه ! و خدای سزاوارتر بدانچه از وی ترسان باشی .

و برای این چون بوهریره از پیغامبر بپرسید که: شرم از خدای چگونه باشد؟ فرمود: کما تستحیی من الرجل الصالح من أهلك. ای، چنانکه از مردی پارسا از اهل خود شرم داری .

اما نیت : عزم اجابت باری تعالی کن در امتثال فرمان او به نماز و

اتمام آن. ودست از نواقص و مفسدات آن بداشتن، و کل آن خالص برای رضای حق تعالی کردن. و امید ثواب و بیم عقاب او، و جستن قُربت بدو، و با آنکه متقلد منت باشی بدانچه ترا دستوری مناجات داد بسا بی ادبی و بسیاری عصیان تو. و قدر مناجات او را در نفس خود تعظیم نمای و بنگر که با که و چگونه و به‌چه چیز مناجات می کنی! و در این مقام باید که در خوی خجالت غرق شوی. و کوه نهاد تو از هیبت، درلرزه آید. و آفتاب جمال تو از بیم زرد شود.

وأما تکبیر: چون بر زبان رانی باید که دل تو آن را تکذیب نکند و اگر در دل تو چیزی [۲۸۱] از خدای بزرگتر باشد، پس خدای گواهی دهد که دروغ زنی. اگرچه این سخن صدق است چنانکه بر دروغ منافقان گواهی داده است در این سخن که محمد را رسول خدای می گفتند. و اگر هوای تو از فرمان خدای بر تو غالب تر باشد و تو آن را مطیع تر از آن باشی که خدای‌را، پس آن را به خدایی گرفته باشی و بزرگ داشته. و اینچه گویی الله‌أکبر سخنی باشد به‌مجرد زبان که دل با آن موافق نباشد. وخطر این باب در غایت بزرگی بود، اگر نه توبه و استغفار و نیکوگمانی باشد به کرم و عفو حق تعالی.

امادعای‌استفتاح: اول کلمات او این است که: وَجَّهتُ وَجهِی لِلَّذی فَطَرَ السَّموات والارض. و مراد، روی ظاهر نیست. چه آن رابه‌جهت قبله متوجه کرده‌ای- وباری‌تعالی مقدس است از آنکه‌محدود درجهات‌باشد- تا به روی ظاهر بر وی‌اقبال نمایی. وجزروی دل نیست که آن را به «فاطر» آسمان و زمین متوجه گردانیده‌ای. پس بنگر که به آرزوهاو همت‌های تو در خانه و بازار متوجه است، متبع شهوات‌ویا مقبل برفاطر السَّماوات.

وبپرهیز ازآنچه اول سخن تو در مناجات دروغ بود. وهرگز دل

به خدای تعالی متوجه نشود ، تا از جز وی روی نگرداند . پس بکوش که دراین‌حال به خدای متوجه باشد ، اگر عاجزی از آنچه دایماً متوجه بود تا سخن ترا در حال صدق توان گفت . وچون حَنیفاً مُسلماً، گویی‌باید که در خاطرت آید که مسلمان آن باشد که مسلمانان از دست و زبان وی مُسلم مانند . واگر چنین نبود دروغ زن باشی. پس جهد کن که عزمت مصمم باشد در آن که درمستقبل براین‌جمله باشی . وبر احوال ماضی پشیمان شوی . و چون و مَا أنا مِنَ‌المشرکین، گویی شرك خفی را در خاطر آر . چه قول حق‌تعالی:فمن کان یرجوا لقاء ربّه فلیعمَل عملاً صالحاً ولایُشرك بعبادة ربّه‌احَداً . در حق کسی نازل شده است که مقصود او ازعبادت هم رضای خدای بود وهم ثنای مردمان . و ازاین شرك بپرهیز و خجالت را ملازم دل خود کن . که نفس خود را به نفی شرك صفت کرده‌ای ــ با آنچه‌که از آن مبرا نه‌ای ــ چه اسم شرك بر اندك وبسیار آن واقـع است . وچون محیای وَمماتی لله ، گویی بدان که این حال بنده‌ای باشد که نفس خود را مفقود بود ، و خداوند خود را موجود .

و اگر این سخن از کسی صادر شود که خشم و خشنودی و قیام و قعود و رغبت اودر زندگانی ، و ترس او ازمرگ برای کارهای دنیا بود، ملایم و مناسب حال نباشد .

و چون أعوذُ بالله من‌الشیطانِ الرَّجیم گویی ، بدان کـه شیطان دشمن تو است و مترصد آنکه دل ترا از حق تعالی بگرداند ، از آن روی کـه ترا [۲۸۲] بر مناجات خدای ــ عز وجل ــ و سجدهٔ وی حسد می کند ، با آنکه به سبب یك سجده که بگذاشته است و توفیق آن نیـافته ملعون شده است . وبازداشت خواستن تو،به خدای از او ، به‌ترك محبوبات او باشد. وتبدیل از آن به محبوبات باری تعالی نه به مجرد قول. چه هر که

دشمنی یا دده‌ای قصد کشتن یا شکستن وی کند، او گوید : بدین حصن حصین از تو بازداشت می‌خواهم ، و ازجای خود زاستر نشود این سخن وی را سود ندارد ، بل نرهاند او را مگر جای بدل کردن . پس همچنین هر کس که پس رو شهوات باشد که مطالب شیطان و مکاره رحمن است مجرد قول،وی را سود ندارد . و باید که قول اومقرون باشد به عزم آنکه: به حصن خدای ـ عز وجل ـ ازشرشیطان تعوّذنماید، و حصن او لا إلهٰ إلاّ الله است. چه‌فرموده‌است : لا اله الاّ الله حِصنی . ومتحصن آن باشد که جزخدای وی را معبودی نبود .

و اما کسی که هوی را به خدائی گیرد او در میدان شیطان باشد نه درحصن خدای . و بدان که یکی از مکایداو آن‌است که ترا درنماز به‌اندیشهٔ آخرت و تدبیر خیرات مشغول کند[تا از فهم آنچه می‌خوانی مانع شود . پس‌بدان که هرچه تراازمعانی‌قراءت مشغول کند]وسواس باشد . چه‌حرکت زبان مقصود نیست ، بل مقصود معانی است .

اماقراءت: مردمان در این سه نوع اند : یکی آنکه زبانش متحرك باشد ودلش غافل . ودوم آنکه زبانش متحرك باشد و دلش متابع زبان، می‌شنودوفهم می کند از وی ، چنانستی که از غیر خود می‌شنود . و این درجهٔ اصحاب یمین است . وسوم آنکه دلش اولاً سوی معانی سابق شود ، پس زبان دل را به ترجمه خدمت کند. وفرق است میان آنکه زبان ترجمان دل باشد، و میان آنکه معلم دل بود . وزبان‌مقربان ترجمانی باشد پس‌رو دل ، و دل وی را پس‌روی نکند .

تفصیل ترجمهٔ معانی

چون بسم الله الرّحمن الرّحیم ، گویی نیت تبرك کن بدو ، برای ابتدای خواندن کلام‌الله . وبدان که معنی او آن‌است که:همهٔ کارها به‌خدای

تعالی است . و مراد از اسم اینجا مسمی است . وچون کارها به خدای باشد لاجرم «حمد» وی رابود،وعبارت از او این آید که: الحمدُلله رب العالمین. و معنی او آن است که شکر مرخدایی راکه [همهٔ] نعمت‌هاازاواست، وهر که نعمتی ازغیرخدای داند ، یا غیر اورا به شکرمقصود شناسد ـ نه از آن روی که مسخر خـدای استـ در تسمیه و تحمید او نقصانی باشد ، بـر اندازهٔ التفات او به غیر خدای. وچون الرحمن الرّحیم گویی، انواع لطف او در دل آر، تا رحمت او ترا روشن شود ، و امید تـو بدان قوت گیرد . پس تعظیم و خوف از دل خود به‌گفتن : مَالكِ یَوم الدین ، [۲۸۳] بـرانگیز . تعظیم بدانچه ملك نیست مگر اورا، وخوف به سبب هول روزجزا وحساب که اومالك آن است . پس اخلاص تازه کن به‌گفتن : إیّاكَ نَعْبُد ، و عجز و احتیاج و بیزاری از حول و قوت به‌گفتن : وَ إیّاكَ نَستَعین .

و به حقیقت بدان که طاعت تو جز به اعانت او میسر نشده است ، و منت او راست بدانچه‌تـرا توفیق طاعت‌بخشیده است ، و [بندگی] خود فرموده ، و اهل مناجات گردانیده . و اگر از توفیق محروم گردی از جملهٔ راندگان باشی باشیطان لعین . وچون از تفویض به‌گفتن بسم الله، وازتحمید و از اظهار حاجت به اعانت او مطلقاً فارغ شدی،سؤال معین کن، ومخواه مگر مهم‌ترین‌حاجت‌های خود ، و بگو: إهدنا الصراط المُستقیم ، راهی که ما را به جوار تو برد ، و به خشنودی تو رساند. و زیادت کن آن را، شرح و تفصیل و تأکید و استشهاد به‌کسانی کـه نعمت هدایت برایشان افـاضت فرموده است ـ از پیغامبران و صدیقان و صالحان ـ دون آن‌کسان که خشم او بدیشان رسیده است ـ ازکافران وگمراهان وجهودان وترسایان وصابیانـ پس اجابت درخواه، و بگو :«آمین» .

وچون فاتحه بر این جمله بخوانی روا که از آن جمله باشی که

باری تعالی درحق ایشان‌می‌فرماید: قسمت الصلاة بینی و بین عبدی نصفین، نصف لی ونصفها لعبدی، یقول العبد: الحمد لله رب العالمین، فیقول الله تعالی: حمدنی عبدی وأثنی علیّ. و هو معنی قوله: سمع الله لمن حمده — الحدیث الی آخره ـ ای، نماز میان خود و بنده دو نیم کردم، نیمی مرا و نیمی بنده را. بنده گوید: الحمد لله رب العالمین، حق تعالی فرماید: بندهٔ من مرا بستود، و برمن ثنا گفت. واین معنی سمع الله لمن حمده است تا آخر حدیث. و اگر ترا ازنماز نصیبی نباشد، مگرآنکه حق تعالی در جلال وعظمت خود ترا یاد فرماید غنیمتی بس بزرگ باشد، وچگونه بود چون امید ثواب وفضل او با آن یار شود؟ و فهم سورتی دیگر که بخوانی همچنین باید، چنانکه در «کتاب تلاوة‌القرآن» بخواهد آمد. واز امر ونهی و وعد ووعید، ومواعظ و اخبار انبیا، وذکر منت و احسان او غافل مشو، چه هریکی را حقی است.

امید حق «وعد»است، و بیم‌حق«وعید» و عزیمت حق،امر ونهی، وپندگرفتن‌حق، موعظت، و شکرحق، یادکردن منت، و عبرت‌گرفتن‌حق، اخبار انبیا.

وآمده است که «زرارةابی أوفی»درخواندن قرآن[۲۸۴]بدین مقام رسید که:فاذانقر فی‌الناقور، ازهول‌وفزع آن وفات کرد. وابراهیم‌نخعی، اذا السماء انشقت،بشنید چنان‌مضطرب شد که بندبند ازاعضای وی می‌لرزید. و عبدالله واقدگفت که: ابن عمر را دیدم که نماز می‌گزارد، ازغایت تعظیم و نهایت فزع مغلوب گشته، و سزاوار بود بدانچه دل وی به وعد و وعید خداوند محترق شود. چه او بندهٔ ذلیل‌گناه‌کار است، درحضرت جبار قهار. واین معانی بر اندازهٔ درجات فهم باشد، وفهم براندازهٔ بسیاری علم وصفای دل، ودرجات آن ازشمار بیرون‌است. و نماز کلید دل‌هاست، واسرار کلمات

در آن منکشف شود. و این حق قراءت است، و حق اذکار و تسبیحات نیز.

پس هیأت قراءت را رعایت کند و به ترتیل و تبیین خواند، چه تأمل کردن در آن آسان تر بود. و آواز خود را در آیت رحمت و عذاب، و وعد و وعید، و تمجید و تعظیم مختلف دارد.

نخعی چون به مثل این آیت رسیدی که: ما اتّخذ الله من ولد وَما کان معه من إله[1]، آواز پست کردی، چنانکه کسی را از ذکر چیزی شرم آید. و صاحب قرآن را گویند بخوان، و درجه‌ای بلندتر بر آی! و مبین خوان چنانکه در دنیا مبین خوانده‌ای.

أما دوام قیام: تنبیهی است بر اقامت دل باخدای تعالی بر یك صفت از حضور. پیغامبر ـ علیه السلام ـ گفت: انّ الله مقبل علی المُصَلّی مَالم یلتفِت، و چنانکه نگاه‌داشت سر و چشم از التفات به جهت‌ها واجب است، نگاه داشت سِرّ از التفات به غیر نماز واجب است. و اگر التفات کند، یادده [اورا] که حق تعالی بر تو مطلع است. و خوارداشت مناجات کننده ـ آن کس راکه با وی مناجات می کند ـ زشت باشد.

وخشوع را ملازم دل کن، چه خلاص از التفات باطن وظاهر ثمرهٔ خشوع است. و چون باطن خاشع باشد، ظاهر خاشع شود. پیغامبر ـ علیه السلام ـ در حق نماز کننده‌ای که با محاسن خود بازی می کرد فرمود که: لَو خَشَعَ قلبه لخَشَعَت جَوارحه. چه رعیت در حکم راعی باشد. و برای این در دعا آمده است: اللهمّ اَصلح الرّاعی وَالرعیة، و راعی و رعیت، دل و جوارح است. و صدیق ـ رضی الله عنه ـ در نماز چون میخی بودی، و عبدالله زبیر چون چوبی. و بعضی از ایشان در رکوع چنان ساکن شدندی [۲۸۵] که گنجشکان بروی نشستندی، گویی جماد است.

---

۱ ـ قرآن: ۹۱/۲۳

و کل اینچه گفتیم- درپیش کسی که از ابنای دنیا معظم باشد- طبع اقتضا کند، پس چگونه کسی که مالك‌الملوك را بشناسد، طبع او درحضرت وی این اقتضا نکند؟ و کسی که درپیش غیر حق تعالی آرامیده‌باشد ، و در حضرت حق‌تعالی مضطرب، آن ازقصور معرفت او بود ازجلال حق‌تعالی، و اطلاع وی برسر و ضمیر او .

عکرمه درتفسیر این آیت : الذی یراك حین تقوم و تقلبك فی الساجدین ، گفت : قیام ورکوع وسجود وجلوس را خواسته است .

و اما رکوع‌وسجود : باید که‌ذکر کبریای‌حق‌تعالی‌تازه کنی، ودست‌ها برداری‌به‌زینهارخواستن به‌عفوحق تعالی‌ازعقوبت‌او، ومتابعت سنت‌پیغامبر. پس ذلّ وفروتنی آغاز کنی به رکوع ، و در نرم گردانیدن دل ، و تجدید خشوع کوشی . و ذلّ خود وعزمولی ، و فرومایگی خود، و عُلوّ او در دل آری ... و بر تقریر آن در دل به زبان استعانت کنی ، و پروردگار خود را تسبیح گویی و برای وی گواهی دهی به عظمت - و بدانچه بزرگ‌تراز هر عظیمی‌است - و بردل خود آن رامکرر کنی ... تا مؤکد شود .

پس‌ازرکوع[بر]آیی‌به امید آنچه برخواری‌تو ببخشاید، ودرنفس خود امیدرا به‌گفتن: سمع الله لمن حمده ، مؤکدگردانی.ای، اجابت فرماید شاکررا . پس‌شکر، که متقاضی مزید است،درعقب آن آری وگویی: ربنا لك الحمد ، و حمد را به‌گفتن : ملء السموات والارض ، بسیارگردانی . پس در سجود رو، وآن بزرگ‌ترین درجات فروتنی‌است، و عزیزترین اعضای خود را - وآن روی است- برذلیل‌ترین چیزی- وآن خاك است - [بنه] و درآن کوش که میان ایشان حایلی نباشد، چه آن به فروتنی وذلیلی نزدیك‌تر. وچون نفس‌خود درمقام دل داشتی، بدان که درمقام ملایم ومناسب داشته‌ای،

و فرع را به اصل بازرسانیده . چه تو ازخاك آفریده شده‌ای ، ورجوع هم بدان خواهد بود . و در آن حال عظمت حق تعالی بردل خود تازه کن ، و بگو : سُبحان رَبی الاعلی ، وبه تکرار مؤکد گردان که اثر یکبارضعیف باشد . و چون نرمی دل ظاهر شد امید تو باید که در رحمت پروردگار قوت گیرد ، که رحمت او به ذل و ضعف مسارعت نماید ، نه به تکبر و بطر.

وسر از سجده ـ تکبیر گویان‌وحاجت خواهان، به‌گفتن: رب اغفر و ارحم و تجاوزعما تعلم ، یا دعایی دیگر که‌خواهی‌ـ بر آر، و تواضع را به تکرار مؤکدگردان ، و سجدهٔ دوم همچون [۲۸۶] سجدهٔ اول بکن.

وأما تشهد: چون بنشستی به ادب نشین، و تصریح کن که کل آنچه بدان‌وسیلت می‌جویی‌ـ ازصلوات‌وطیبات‌ـ ای،اخلاق طاهرهٔخدای‌راست، وهمچنین‌ملك‌خدای‌راست،ومعنی‌تحیات آن‌است . ودردل‌خودپیغامبررا، و شخص بزرگوار وی را حاضر کن ، و بگو: سَلام علیك أیُّها النّبیُّ ، و امیدت بایدکه صادق باشد ، درآنچه به وی بخواهد رسید ، و کامل‌تراز آن به تو بازخواهد رسانید . پس برنفس خود وهمهٔ بندگان صالح خدای سلام گوی، و امید دار که حق تعالی سلامی صافی به عدد بندگان صالح خود به تورساند . پس‌برای وی به وحدانیت، وبرای پیغامبر به رسالت‌گواهی ده، عهد خدای را به اعادت دو کلمهٔ شهادت تازه‌گردانند‌ه ، و خود را بدان در حصن آرنده .

پس در آخر نماز خود دعایی که مروی است با تواضع وخشوع، و تضرع و ابتهال ، وصدق امیدواری به اجابت بگوی . و مادر و پدر خود ودیگر مؤمنان را در دعا شریك کن ، و درحال سلام‌گفتن قصد سلام ملایکه وحاضران دار، وبدان نیت ختم نماز کن، وشکرخدای بر آنچه توفیق اتمام

این طاعت داد دردل آر. وتوهّم کن که بدین، نمازوداع می کنی. و رواکه چندان حیات نباشد که دیگری مثل آن ادا کنی. پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ گفت: صلّ صلاة مودّع. پس ترس و شرم تقصیری که در نماز رفته است در دل آر، ومترس از آنچه نماز تو مقبول نشود، وبه گناهی ظاهر یاباطن ممقوت باشی، ونماز تو در روی تو باز زده شود. ومع ذلك امید دار که به فضل وکرم خود قبول کند.

ویحیی وثّاب چون نماز گزاردی [تا]ساعتی اندوه نماز برروی وی ظاهر بودی. و ابراهیم نخعی ساعتی پس از نماز چنان بودی که گویی رنجور است. و این تفصیل نماز خاشعان است که برنمازها محافظت و مداومت نمایند، وباحق تعالی براندازهٔ استطاعت خود در عبودیت مناجات کنند. ومردم باید که براین نماز نفس خود را عرضه دارد، و بدان اندازه که وی را از آن [میسر] شودشاد باشد، وبرآنچه[فایت]شود متحسر، و در معالجت آن کوشد.

واما نمازغافلان: مخطر است، مگر آنکه حق تعالی به رحمت خود بپوشد. و رحمت واسع است وکرم فیاض. پس‌ازخدای ـعزوجل ـ می‌خواهیم که ما را به رحمت خود معمور گرداند و به مغفرت خود بپوشد. چه ما را وسیلتی نیست، مگر اعتراف به عجز ازحق طاعت او. و بدان که مخلص کردن نماز از آفت‌ها، و خالص گردانیدن آن برای رضای خدای، وگزاردن آن شرطهای باطن که یاد کردیم [۲۸۷]ـ از خشوع وتعظیم وشرم ـ سبب حصول نورهاست در دل، که آن نورها مفاتیح علم‌های مکاشفه شود.

و اولیای خدای که به ملکوت آسمان و زمین، و اسرار ربوبیت مکاشف اند، مکاشفهٔ ایشان درنماز باشد ـ خاصه درسجده ـ چه بنده به سجود محل قربت یابد، وبرای آن حق تعالی گفت: وَاسْجُدْ وَاقْتَرِب. و مکاشفهٔ

هر نماز کننده به اندازهٔ صفای او باشد از کدورت‌های دنیا ، و آن به قوت وضعف ، و اندکی وبسیاری، و روشنی و پوشیدگی مختلف شود تا بعضی را چیزی به عین آن منکشف شود ، و بعضی را به مثال ، چنانکه بعضی را دنیا، درصورت مرداری منکشف شد، و شیطان در صورت سگی بر آن نشسته مردمان را سوی آن می‌خواند . و به سبب آن چیز ، که مکاشفه در آن باشد، نیز مختلف گردد . چه بعضی را صفات خدایی و جلال او منکشف شود، و بعضی را افعال او ، وبعضی را دقایق علم‌های معاملت . و تعیین آن معنی‌ها را در هروقتی سبب‌های خفیهٔ خاص باشد که در شمار نیاید .

و چیزی که مناسبت آن بدان بیشتر است همت است . چه همت چون درچیزی معین بود ، آن چیز به انکشاف اولی باشد، وچون این کارها دیده نشود ، مگر در آیینه‌های مصقول ، و همهٔ آیینه‌ها زنگ گرفته است ، و هدایت از آن در پرده شده ، نه ازآن روی که از منعم هدایت بخلی است، بل بدان سبب که خبثی بر[مصب]هدایت متراکم شده است، زبان‌ها در انکار امثال این سخن مسارعت می‌نماید . چه طبع بر انکار چیزی که حاضر نباشد مجبول است .

واگرجنین را عقل باشد،انکارنماید که مردمی درمتسع هوا موجود بود . و اگرطفل راتمییز باشد، رواکه انکارکند،آنچه عاقلان می‌گویند،از ادراك ملکوت آسمان و زمین . و همچنین مردم در هرطوری ، خواهد که آنچه ورای اوست انکارکند. وهرکه طورولایت را منکرشود لازم آید بروی که طور نبوت را منکر بود. و خلق را اطوار آفریده شده است ، و نباید که هرکسی آنچه ورای درجهٔ اوست منکر شود .

آری چون آن معنی را از راه مجادله و بحث‌های مشوش طلبیدند، نه از راه صافی کردن دل از غیر خدای ، نیافتند و آن را انکار کردند . و

کسی که از اهل مکاشفه نباشد کم از آن نباید که: به غیب ایمان آرد، و آن را تصدیق نماید یا به تجربه مشاهده کند. چه در خبر است: إنَّ العبدَ إذا قام فی الصلاة رَفَعَ اللهُ الحجابَ بینَه و بینَ عبده ، و واجهه بوجهه ؛ وقامت الملائکة من لدُن منکبیه الی الهواء یصلُّون بصلاته ویؤمنون علی دعائه، و إن المصلی لینثر[۲۲۸]علیه البِرّ من عنان السماء الی مفرق رأسه ،و ینادیه مناد : لوعلم هذا المناجی من یُناجی ما التفت . و إن أبواب السماء تفتح للمصلین، و أن الله-عزوجل-یباهی ملائکته بصدق المصلی. ای ، بنده چون در نماز ایستد حق تعالی حجاب بردارد میان خود و میان بندهٔ خود ، و به وجه خود مواجهه فرماید ؛ و ملایکه از نزدیك دوش او تا آنجا که هواست بایستند ، به نماز او اقتدا کنند، و بر دعای وی آمین گویند . و بر نماز کننده ، نیکویی از عنان آسمان تا فرق او نثار کرده شود، و منادیی وی را می گوید : اگر مناجات کننده بداند که مناجات وی با کیست التفات نکند . و درهای آسمان برای نماز کنندگان گشاده شود . و حق تعالی به صدق نماز کننده با ملایکه مباهات فرماید. و گشادن درهای آسمان و مواجههٔ حق تعالی به وجه خود کنایتی است از کشفی که یاد کردیم .

و در تورات نوشته است : ای پسر آدم! عاجز نیستی از آنچه در حضرت خدای با نماز و گریه و تضرع بایستی ، و منم آن خدای که به دل [تو] نزدیکم، و در غیب نور من می بینی. وسلف گفته اند : اعتقاد ما آن بود که رقت و گریه و خشوع ، که نماز کننده در دل خود می یابد ، از نزدیکی حق است به دل . و چون آن نزدیکی ، نزدیکی مکانی نباشد ، پس آن را معنیی نبود، مگر نزدیکی به هدایت و رحمت و کشف حجاب. و گفته اند که: چون بنده دو رکعت نماز گزارد، ده صف از فریشتگان که هر صفی ده هزار فریشته بود ، از آن شگفت دارند ، و باری تعالی با صد هـزار فریشته بدان

مباهات‌فرماید، بدانچه بنده میان قیام وقعود ورکوع و سجود جمع [کرده] است . و این چهار مقام بر چهل هزار فریشته تفرقه شده است، چه اهل‌قیام تا روز قیامت‌رکوع‌نکنند ،و اهل سجود تا روز قیامت سر برنیارند ،واهل رکوع وقعود همچنین . چه آنچه فریشتگان یافته‌اند از قُرب ورتبت لازم ایشان است ، و بریك حال مستمرند ، زیادت ونقصان نشود .

و برای آن [خدای تعالی خبرداده است از ایشان به قول‌خود]: و مامنّا إلاّ لَه مَقام مَعلوم[1] . و مردم از فریشتگان متمیز است ، بدانچه از درجه‌ای‌به‌درجه‌ای‌ترقی کند، وهمیشه به‌باری تعالی‌تقرب می‌نماید،ومزید قرب‌می‌یابد.وابواب‌مزید برفریشتگان‌مسدوداست.وهریکی رااز ایشان‌نیست جزمرتبه‌ای که‌آن‌مرتبه‌بروی‌موقوف‌است. وازعبادتی که اوبدان‌مشغول‌است به غیر آن انتقال‌نکند ، و درآن سستی ننماید . چنانکه در قرآن است : و لایَسْتَحسِرُون .یُسَبِحون اللیل و النّهار لایفترون[2].

و کلید مزید درجات نمازهاست ، و حق‌تعالی گفته است : [۲۸۹] قد أفلَحَ المؤمنون الذین همُ فی صَلاتهم خاشعُون. پس ازایمان، ایشان‌را به نمازی مخصوص ـ وآن نمازبا خشوع است ـ مدح فرموده است .پس اوصاف رستگاران را نیز به نمازختم کرده وگفته : والّذین هُم‌علی‌صلواتهم یحافظون . پس ثمرهٔ آن صفات بیان فرموده است : اوُلئكَ هُمْ الوارِثون. الّذینَ یَرِثُونَ الفِردوْس[3] . در اول به رستگاری صفت فرموده است ،ودر آخر به یافتن بهشت .

ونزدیك‌من این‌نیست، که[ازسرعت‌زبان‌درقراءت]باغفلت‌دل درجهٔ اوبدین‌حدرسد.وبرای‌این دراضداد‌ایشان فرمود: ماسَلَکَکُم فی سَقَر قالوا: لَم نَكُ مِن المُصَلین . و نمازکنندگان وارثان فردوس‌اند،ومشاهدان‌نورخدای،

۱و۲ ـ قرآن۳۷/ ۱۶۴و۱۶۵ ، ۲۰و۱۹ ،/ ۲۱ . ۳ـقرآن۲۳/ ۱و۹و۱۰و۱۱

و متمنعان به نزدیکی او. ازدل ایشان واز خدای ـ عزوجل ـ می‌خواهیم که ما را از جملهٔ ایشان گرداند ، و از عقوبت کسی که گفتار وی خوب باشد ، و کردار وی زشت، نگاه دارد . چه او نعمت دهنده‌ای کریم است ، واحسان او قدیم .

حکایت‌ها و خبرها ، در نماز خاشعان

بدان که خشوع ثمرهٔ ایمان و نتیجهٔ یقین به جلال حق تعالی است، وهر که آن روزی یابد درنماز وغیر آن خاشع باشد ، بل درخلوت و آبخانه، در حال قضای حاجت هم . چه موجب خشوع معرفت اطلاع باری تعالی است بر بنده ، ومعرفت جلال او ، و معرفت تقصیر بنده، و از این معرفت‌ها خشوع زاید و به نماز مخصوص نباشد .

و برای آن ازیکی ازایشان آمده است که : چهل سال سر سوی آسمان برنداشته بود از شرم حق تعالی و خشوع او . و ربیع خُثیم چشم چنان فرو خوابانیدی و ساکن بودی که بعضی مردمان وی را نابینا پنداشتندی. و بیست سال برعبدالله مسعود اختلاف کردی، وچون بیامدی ودربکوفتی، کنیزکی بیرون آمدی ، وی را سرپیش انداخته و چشم خوابانیده دیدی ، و [ابن‌مسعود] راگفتی که : دوست تو ـ آن نابینا ـ آمده‌است. وابن‌مسعود چون در وی دیدی گفتی : و بشِّرِ المُخْبِتین . به خدای که اگر پیغامبر ترا دیدی شاد شدی ، ودر روایتی دیگر: ترا دوست گرفتی .

و روزی با ابن مسعود در بازار آهنگران رفت ، کوره‌ها دید که می‌دمیدند ، و آتش‌ها می‌افروخت ، بیهوش در افتاد، و ابن مسعود نزدیک سروی تا وقت نماز بنشست، و او به هوش نیامد، همچنان بی‌هوش وی را بر پشت گرفت، و به خانه‌رسانید . و بیهوش بماند [تا]هم بدان وقت که آغاز بی‌هوشی وی بود به هوش باز آمد، و پنج نماز وی را فوت شد ، و

ابن‌مسعود برسر او بود، گفت: به‌خدای که[این] خوف است. و ربیع گفت: هرگز در نمازی [۲۹۰]درنیامدم که نه همهٔ اندیشهٔ من آن بود که: چه‌می گویم و مرا چه خواهند گفت؟

و عامر بن‌عبدالله از نمازکنندگان خاشع بود. و چون نماز گزاردی دختر او «دف» زدی و زنان سخنی که‌خواستندی درخانه گفتندی، و او نشنیدی و ندانستی. و روزی وی را گفتند: درنماز بانفس خود حدیثی گویی؟ گفت: آری! در باب ایستادن خود، در موقف حساب الهی و بازگشتن از آنجا ـ إما بهشت و إما به دوزخ ـ گفتند: از کارهای دنیا چیزی در نفس‌خود یابی؟ گفت: سنان‌ها به دل وجگرمن رسد دوست‌تر از آن‌دارم که درحال نماز درخود آن یابم که شما می‌یابید. و گفتی: اگر پرده بردارند یقین من زیادت نشود.

و مسلم‌یسار از جملهٔ ایشان بود. و نقل کرده‌ایم که افتادن ستون مسجد را احساس نکرد. و در عضوی از اعضای یکی از ایشان علت آکله ظاهر شد، و به قطع آن حاجت افتاد، و او نمی‌گذاشت. گفتند: در نماز هرچه بر وی رود در نیابد. پس آن عضو را در نماز ببریدند.

و بعضی از ایشان گفتند که: نماز از آخرت است، وچون‌درنماز در آیی از دنیا بیرون شده باشی. و دیگری راگفتند که: در نماز چیزی‌از حدیث دنیا اندیشی؟ گفت: نی ـ نه درنمازونه‌درغیر آن ـ ویکی را ازایشان پرسیدند که: هیچ چیزی را در نماز یاد کنی؟ گفت: ازنماز چیزی به‌نزدیك من‌دوست‌تر نیست که آن را در نماز یاد کنم.

و بودردا گفتی که: از فقه مرد، آن باشد که حاجت خود پیش از شروع‌نماز رواکند، تادر نماز دلش فارغ بود. و بعضی از ایشان نماز سبك‌گزاردندی، ازبیم‌وسوسه.

و عمار یاسر نمازی سبك گزاردی. وی راگفتند: تخفیف کردی!

گفت: هیچ دیدید که ازحدهای آن چیزی کم کردم ؟ گفتند :نی، گفت: برسهو شیطان پیش دستی نمودم. و پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ گفت : إنّ العَبدَ لیُصَلّی الصَّلاةَ لایُکتَبُ لَهُ نصفها ولاثُلثُها ولا ربعها ولاخَمسها ولاسُدسها ولاعُشرها . و گفتی : إنّما یُکتَبُ للعَبد مِن صَلاتهِ ماعَقَل مِنها .

و آمده است که: طلحه و زبیر، و طایفه‌ای از صحابه ، در تخفیف نماز مبالغت نمودندی ، و گفتندی: بروسوسهٔ شیطان پیش دستی می کنیم . وروایت کرده‌اند که عُمر ـ رضی‌الله عنه ـ برمنبر گفت که : مرد در اسلام پیر شود و برای خدای نمازی تمام نکرده باشد، گفتند: آن چگونه باشد ؟ گفت: خشوع نماز و تواضع آن ، و روی به خدای آوردن ، در آن تمام نکند .

و بوالعالیه را ازاین آیت پرسیدند :[۲۹۱] والّذین هُم عن صلاتهم ساهُون ؟ گفت : ایشان طایفه‌ای اند که در نماز سهو کنند ، و ندانند که شَفْع گزاردند یا وَتْر .وحسن گفت: ایشان آن جماعت اند که از نماز غافل شوند تا وقت بگذرد . و بعضی گفتند : آن گروه‌اند که اگر نماز دراول وقت گزارند شاد نشوند ، و اگر از اول وقت بیرون برند اندوهگن نگردند ، و تعجیل آن را نیکویی و تأخیر آن را بزه‌ای ندانند .

و بدان که نماز، بعضی محسوب و مکتوب باشد و بعضی نه، چنانکه اخبار بدان وارداست . اگرچه فقیه گوید که : صحت نماز تجزی نپذیرد ، ولکن آن را [معنیی] دیگر است که یاد کرده‌ایم . و براین معنی ،احادیث دلیل است . چه در خبر آمده است کـه : نقصان فرایض به نوافل جبر شود . و عیسی ـ علیه‌السلام ـ گفت : حق تعالی فرماید که : بندهٔ من به فرایض از من نجات یابد ، و به نوافل به من تقرب نماید . و پیغـامبر ـ علیه‌السلام ـ گفت کـه بـاری تعالی فرمود : لاینجُوا منّی عَبدی الّا باداء مَا افْترضت عَلَیه .ای ، بندهٔ من از من نجات نیابد، مگر به أدای آنچه بروی فرض کرده‌ام.

و آمده است که : پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ نمازی گزارد و در قراءت آیتی ترك کرد و چون از نماز بیرون آمد گفت : من چه خواندم ؟ قوم خاموش ماندند . پس أبی کعب را پرسید ، گفت: فلان سورت خواندی و فلان آیت بگذاشتی ، و ندانم که منسوخ شده است یا نه . پیغامبر فرمود: ای أبی، تو در نماز بودی! او روی به دیگران آورد و گفت : مابال أقوام یحضرون صلاتهم ویتمّون صفوفهم و نبیهم بین أیدیهم لایدرون ما یتلو علیهمْ من کتاب ربّهم؟ الا إنّ بنی إسرائیل کذا فعلوا، فاوحی الله الی نبیهم أن قل لقومك: تحضرونی أبدانکم و تعطونی ألسنتکم وتغیبون عنّی باطناً ماترهبون. ای، چه افتاده است گروهی را که در نماز حاضر می‌شوند، وصف‌ها تمام می‌کنند ـ و پیغامبر ایشان پیش ایشان است ـ ندانند که بر ایشان از کتاب [پروردگار ایشان] چه می‌خوانند؟ بدانید که بنی اسرائیل همچنین کردند، حق تعالی به پیغامبر ایشان وحی فرمود که : قوم خود را بگوی که: تن‌های خود را حاضر می‌گردانید و زبان‌های خود به من می‌دهید و به باطن از من غایب می‌باشید، نمی‌ترسید؟ و این حدیث دلیل است [بر آنکه] استماع آنچه امام خواند، به دل خواندن «سورت» است به نفسه .

و یکی از ایشان گفت که : بنده سجده بجای آرد و چنان پندارد که در حضرت حق تعالی بدان تقرب نموده [۲۹۲] است ، و اگر گناهان او در سجدهٔ او بر اهل شهر او قسمت کرده شود ، همه هلاك گردند . گفتند: آن چگونه باشد؟ گفت: خدای را سجده کند و دل او سوی هوی باشد، ومشاهد باطلی را که بروی مستولی است ، و اینچه گفتیم صفت خاشعان است . و این حکایات و اخبار ـ با آنچه پیش رفته است ـ دلیل است بر آنکه اصل نماز خشوع است و حضور دل ، و حرکات مجرد با غفلت دل درحال معاد کم فایده است . والله تعالی أعلم .

باب چهارم

در امامت و اقتداء

برامام وظیفت هاست: پیش از نماز ✩ ودرقراءت ✩ ودر ارکان‌نماز ✩ وپس‌ازسلام. اما وظیفت‌های پیش‌ازنماز شش‌است.

اول : آنکه امامت گروهی نکند که ایشان وی را کاره باشند . و اگر مختلف شوند، اعتبار بیشتر را بود . واگر اندك‌تر اهل خیر و دین باشند ، اعتبار ایشان اولی . و در حدیث است : ثلاثة لاتجاوز صَلاتهم رؤسهم : العَبدالآبِقُ ، وامرأة زوجها ساخط عَلَيها ، وإمام قوم وهُم لهُ كارهُون . ای ،سه کس‌اند که نماز ایشان ازسر ایشان درنگذرد: بندهٔ گریخته، و زنی که شوی وی بر وی به خشم باشد ، و امام قومی که وی را کراهیت دارند ، و چنانکه تقدم‌او بر گروهی که وی را کراهیت‌دارندمنهی‌است، تقدم او بر کسی که از وی فقیه‌تر و قاری تر باشد هم منهی است ، مگر چون آنکس که اولی باشد امتناع نماید ، آنگاه او را تقدیم باید کرد . و اگر چیزی از این که گفتیم نباشد و اورا تقدیم کنند و او از نفس خود می‌داند که به شروط امامت‌قیام تواند نمود، باید که تقدم نماید . و مدافعت در این‌حال

مکروه باشد .

و آمده است که : قومی امامت را پس از اقامت تدافع نمودند ، حق‌تعالی ایشان را خسف گردانید. و آنچه از صحابـه در مدافعت امامت روایت کرده‌اند سبب آن ایثار ایشان بوده است ، آنکس را که بدان اولی بود ، یا بر نفس خود از سهو ترسیدن ، و خطر ضمان نمازهای ایشان. چه امامان‌ضامنانند، و کسی را که‌امامت معتادنباشد روا که دل وی مشغول شود. و به سبب شرم از مقتدیان ، اخلاص نماز مشوش گـردد ، خـاصه در بلند خواندن. و احتراز محترزان را سببی از این جنس بود.

دوم : چون مُرید را[میان]بانگ نماز و امامت مخیر کنند،باید که امامت را اختیار کند. چه هریك رافضل است، ولکن جمع‌مکروه است،بل باید که امام غیر مؤذن باشد . وچون جمع متعذر است ، امامت اولـی .و جماعتی گفته‌اند : بانگ نماز اولی ، به سبب آنچه نقل کرده‌ایم در فضل بانگ نماز . و برای آنچه پیغامبر ـعلیه‌السلام ـ گفت : الامَامُ ضامن والمؤذن مؤتمن . و گفتند : درامامت خطرضمان است.ونیز گفت:[۲۹۳]الامام‌أمین فَاذا رکع فارکعواواذاسَجدفاسجُدوا . ودرحدیث است : فان أتَمّ فلـه‌ولـهُم وإن نقصَ فَعلیه ولاَ عَلیهم . و نیز گفت : اللهُمَّ ارشد الأئمة وَ اغفر للمؤذّنین. و مغفرت به طلب اولی‌است، چه‌رشد [برای] مغفرت خواهند.

و در خبر است : مَن‌أذّنَ فی مسجدٍ سبعَ سِنِین وَجَبتْ لهُ الجنّة ، وَمَن أذنَ أربعین عاماً دَخل الجنّة بغیرَ حِساب . ای ، هر که هفت سال در مسجدی بانگ‌نماز گوید بهشت وی‌را واجب شود ، وهر که چهل‌سال‌گوید بی‌حساب در بهشت رود . و برای این از صحابه نقل کرده‌اند که :امامت‌را تدافع کردندی. و صحیح آن‌است که امامت‌فاضل‌تر ، پیغامبر ـعلیه‌الصلاة و السلام ـ و بوبکر و عُمر ودیگر أیمه ـرضی‌الله عنهم ـ بر آن مواظبت

نموده‌اند . آری در آن خطر ضمان است، ولکن فضیلت در خطر باشد، چنانکه مرتبهٔ امامت و خلافت فاضل‌تر است، برای قول پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ لیوم مِن سُلطانٍ عادِلٍ أفضَل من عِبادة سَبعین سنة، ولکن در او خطر است و برای آن تقدیم «أفضل و أفقه» واجب است.

پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ گفت: أئمتکم وفدکم الی الله تعالی فان أردتم أن تزکو صَلاتکم فَقَدموا أخیارَکُم. ای، امامان شما «وفد» شمااند در حضرت حق تعالی، اگر خواهید که نماز شما زاید و صالـح باشد بهینگان خود را پیش فرستید .

و یکی از سلف گفت : پس از انبیا فاضل‌تر از علما نباشند، و پس از علما فاضل‌تر از ایمهٔ نماز نی چه این جماعت میان خدای و خلق قیام نموده‌اند. أنبیا به نبوت و عُلما به علم و ایمه به عماد دین ـ و آن نماز است ـ و صحابه در تقدیم بوبکر برای خلافت این حجت آورده‌اند که : نماز عماد دین است . پس ما برای دنیا کسی را اختیار کردیم که پیغامبر برای دین ما اختیار کرد . و بلال را تقدیم نکردند بدین حجت که وی را برای بانگ نماز اختیار کرد. و آنچه روایت کرده‌اند که مردی پیغامبر را گفت که : مرا به عملی راه‌نمای، که بدان در بهشت روم ، پیغامبر فرمود : کُن مُؤذّناً . گفت: نتوانم . فرمود: کُن إماماً . گفت: نتوانم . فرمود : صَلِّ بازاءِ الامَام .

شاید که این در حالی گفته است که اول پنداشته باشد که بـه امامت وی راضی نشوند ، چه بانگ نماز به دست وی است، و امامت بـه دست جماعت . و پس از آن توهم کرده که بر امامت ، روا که قادر باشد .

سوم : آنکه اوقات نماز را مراعات کند و در اوایل آن، نماز گزارد تا خشنودی [۲۹۴] خدای دریابد. چه فضل اول وقت بر آخر، همچنان است که فضل آخرت بر دنیا، همچنین از پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ روایت کرده‌اند. و

در حدیث است: **إن العَبْد لیُصَلّی الصَّلاةَ فی آخر وقتها و لم یفته، ولَمافاته مِن اوَّل وقتها خیر من الدنیا ومافیها** .ای ،بنده در آخروقت نماز گزارد و وقت فوت‌نشده، و آنچه فوت شده باشد از اول وقت ، به از دنیا بود و آنچه در آن است .

مترجم می‌گوید : به نزدیك بوحنیفه ـ رضی‌الله‌عنه ـ در نماز بامداد «أسفار» فاضل‌تر ، مگر حجاج رادر «مُزْدلَفَه»، که‌ایشان را «تغلیس» فاضل‌تر. و در نماز پیشین درتابستان آخر وقت، و در زمستان اول . و در نماز دیگر در تابستان و زمستان آخروقت ،مادام که خورشیدسپید و پاك باشد. ودرنماز شام‌تعجیل فاضل‌تر و تأخیرمکروه است. و درنماز خفتن ، در زمستان‌تأخیر تا ثلث شب فاضل‌تر، ودرتابستان تعجیل . و در حال ابرنماز بامدادوپیشین و شام را تأخیر ، و نماز دیگر ونمازخفتن‌را تعجیل . و نباید که برای‌انتظار بسیاری جمع ، نماز تأخیرداشته شود ،بل مبادرت برای حیازت فضیلت‌اول وقت ، فاضل‌تر از بسیاری جماعت،و از تطویل سورت .

و آمده است که صحابه چون دوتن در جماعت حـاضر شدندی ، سوم را انتظارنکردندی . وچون چهار تن در جنازه حاضر شدندی ، پنجم را منتظر نبودندی . و پیغامبردر سفری ازنماز بامداد به سبب طهارت تأخیر نمود، وی را انتظار نکردند. و عبدالرحمن عوف را پیش فرستادند ، و او نماز گزارد ، و پیغامبر را یك رکعت فوت شد ، و آن را قضا کرد، و ار آن بترسیدند . پیغامبرفرمود : **قد أحسنتم ، هکذا فافعلوا** . و نیزدرنمازپیشین پس‌تر آمد . بوبکر را پیش فرستادند ، و پیغامبر بیامد . ایشان را در نماز یافت ، وپهلوی بوبکر بایستاد . و برامام نیست که مؤذن را انتظار نماید، [بل بر مؤذن است که امام را انتظار نماید] برای اقامت ، و چون حاضر آمد او را منتظر نباشد .

چهارم: آنکه در امامت مخلص باشد برای رضای حق تعالی، و گزارندهٔ امانت وی در طهارت، وجمله شرطهای نماز.

اما اخلاص: اخلاص آن باشد کـه أجـر امامت نستاند. پیغامبر ـعلیه السلامـ عثمان ابی‌العاص ثقفی را گفت: واتَّخِذ مُؤَذِّناً لایأخُذ علی الأذانِ آجراً. و اگر از مسجد رزقی که بر امام وقف کرده باشند یا از سلطان یایکی ازمردمان بستاند، به تحریم‌حکم نکنیم، ولکن مکروه بود. و کراهیت در فرایض قوی‌تراز آن باشدکه در نماز تراویح، و اجر او در مداومت‌او باشد بر حضور موضع، و مراقبت مصالح مسجد در اقامت جماعت، نـه برنفس نماز. و به نزدیك بوحنیفه ـرضی‌الله‌عنه ـ اجارت درهمهٔ قربت‌ها وطاعت‌ها باطل‌باشد.

و أما[۲۹۵] امانت: طهارت باطن باشد ازفسق‌وکبایر، واصرار بر صغایر. ومتقلد امامت بایدکه دراحتراز از آن مبالغت نماید، که‌او به‌مثابت وافد و شفیعی است قوم را، وباید که‌مهین‌قوم باشد. وهمچنین‌طهارت ظاهر از حدث و خبث، که غیر اوبر آن‌مطلع نباشد. و اگر دراثنای نمازیادش آیدکه محدث است ـ یامحدث شود ـ بایدکه شرم‌ندارد، بل کسی که‌به‌وی نزدیك‌تر باشد دست وی‌گیرد وخلیفه‌کند. چه پیغامبر را در اثنای نماز از جنابت یادآمد، وخلیفه‌کرد و غسل به جای آورد، و بازگشت و در نماز داخل شد.

مترجم‌می‌گوید: به‌نزدیك‌ابوحنیفه‌اگرامام‌را حدث‌درنمازیادآید، نمازمقتدیان باطل‌شود، و در باطل خلیفه کردن و برآن بنا نهادن‌وجه‌ندارد.

سفیان‌گفت: درنماز به نیکوکار و بدکرداراقتداکن، مگربه پنج کس: مُدْمِنِ‌خمر ☆ومُعْلِن‌فسق☆ و عاق مادروپدر ☆ وصاحب‌بدعت ☆ و بندهٔ‌گریخته.

پنجم : آنکه تکبیر نگوید تا آنگاه که صف‌ها راست شود ، و بر راست و چپ نگاه کند، واگر درصف خللی بیند تسویه فرماید. و آمده است که: دوش‌ها برابر داشتندی ، و شتالنگ‌ها به هم پیوستندی . وتکبیر نگوید تا آنگاه که مؤذن از اقامت فارغ شود . و مؤذن اقامت را از بانگ نماز چندانی تأخیر دارد که مردمان مستعد شوند برای نماز . و در خبر است : لیتمهل المؤذن بین الأذان والاقامة بقدر مایفرغ الآکل من طعامه و المعتصر من إعتصاره . ای ، مؤذن باید که چندانی درنگ نماید که صاحب طعام از تناول آن و صاحب حاجت از قضای آن فارغ آید . چه پیغامبر ـعلیه السلامـ از مدافعت بول و غایط در نماز نهی کرده است ، و طعام شب را برنماز از برای فراغ دل تقدیم فرموده .

ششم : آنکه تکبیر احرام و دیگر تکبیرها بلندگوید ـ و مقتدی بلند نگوید ، مگر آن‌قدر که خود بشنود ـ ونیت امامت کند تا ثواب آن بیابد ،و اگر نکند نماز او و نماز قوم درست باشد.چون نیت اقتدا کنند، ثواب جماعت بیابند ، و او ثواب امامت نیابد . و مقتدی پس از فراغ امام از تکبیر ، آغاز تکبیر کند .

وظیفت‌های قراءت سه است

اول : آنکه دعای استفتاح و تعوذ در سرّ خواندن،چنانکه منفرد . و فاتحه وسورت ـ در تمام نماز بامداد ، و دورکعت اول از نماز شام و خفتن ـ به «جهر» خواند ، و منفرد همچنین . و در نماز جهری «آمین» بلند گوید ، و مقتدی هم بلندگوید ، به مقارنهٔ امام ، نه به تعقیب .

مترجم می گوید :به نزدیک بوحنیفه بلند نگوید . و بسم‌الله‌الرحمن الرحیم بلندگوید ، و اخبار در آن متعارض است . و اختیار شافعی ـرضی

الله‌عنه ـ جهر است . و به نزدیك بوحنیفه ـ رضی‌الله‌عنه ـ پوشیده گوید .

دوم : آنکه درقیام سه سکته آرد . هم بـراین جمله سمرهٔ جندب و عمران [۲۹۶]حصین از پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ روایت کرده‌اند .

[سکتهٔ] اول: چون تکبیر گوید،وآن درازترین سکته‌است،براندازهٔ آنچه مقتدیان فاتحه بخوانند ، و آن وقت خواندن دعای استفتاح است . [چه اگرخاموش نباشد] مقتدیان را استماع فوت شود ، ونقصان نمازشان بر وی بود . و اگر درسکتهٔ او فاتحه نخوانند و به‌غیر آن مشغول شوند ، آن برایشان باشد نه براو.

سکتهٔ دوم : چون از [فاتحه] فارغ شود تا مقتدیی که درسکتهٔ اول فاتحه تمام نخوانده باشد بخواند ؛ و آن نیمهٔ سکته اول بود .

سکتهٔ سوم : چون‌از سورت فارغ شود، پیش از رکوع ـ و این سبك‌ترسکته‌هاست ـ وآن براندازهٔ آنکه‌قراءت‌ازتکبیرجداشود.چه‌پیوستن آن منهی‌است ،ومقتدی پس‌از امام جزفاتحه نخواند . واگر امام‌سکته‌نیارد فاتحه بـا وی بخواند ، و تقصیر آن از امـام‌بود . و اگر مقتدی در نماز، جهر خواندن امام به سبب دوری نشنود ، و یا در نماز سرّ بود، درخواندن سورت باکی نباشد . و به نزدیك بوحنیفه ـ رضی‌الله‌عنه ـ برمقتدی مطلقاً قراءت نیست ، نه فاتحه بخواند و نه غیر آن .

سوم : آنکه در نماز بامداد دوسورت‌از «مثانی» که کـم‌ازصد آیت باشد بخواند، چه در ازای قراءت ، و در«غلس»گزاردن‌آن، درنماز بامداد سنت است . وبیرون‌آمدن از نماز درحال «اسفار»زیان ندارد . و اگـر در رکعت دوم ، اواخر سورت‌ها ـ در اندازهٔ سی‌آیت یا بیست‌آیت،[تا]بدان حد کـه آن را ختم‌کند ـ بخواند بـاکـی نبود ، چه تکرر آن‌برسمع‌هـا بسیار نباشد ، و بدین سبب در وعظ بلیغ‌تر بود ، وفکرت را مستدعی‌تر .

و بعضی علما قراءت اول سورت و قطع آن را کراهیت داشته‌اند . و آمده است که: پیغامبر بعضی ازسورت یونس بخواند ، و چون به‌ذکر موسی و فرعون رسید قطع کرد و در رکوع شد . و آمده است که: در نماز بامداد آیتی از«سورة‌البقرة» بخواند ــ و آن : قولوا آمنا بالله است ــ ودر رکعت دوم : ربنا آمنا بما أنزلت .

و از بلال شنید که آیت‌های متفرق از هر جایی می‌خواند ، وی را از آن بپرسید ، گفت : پاکی را به پاکی می آمیزم . فرمود : احسنت . و در نماز پیشین «طوال» مفصل خواند تاسی آیت . و در نماز دیگر نیمهٔ آن، و در نمازشام [اواخر]مفصل . و آخر نمازی که پیغامبر ــ علیه‌السلام ــ گزارد نماز شام‌بود . در آن، سورت «والمرسلات»خواند، و پس از آن نمازنگزارد تا به رحمت حق پیوست . و درجمله تخفیف‌اولی است،خاصه چون جمع بسیار باشد .

پیغامبر ــ علیه‌الصلاة والسلام ــ در بیان آن رخصت گفته است : إذا صلی احدکم بالناس فلیخفف ، فان فیهم [۲۹۷] الضعیف والکبیر و ذاالحاجة . و اذا صلی[احدکم] لنفسه فلیطول ماشاء . ای ، چون یکی از شما امامت کندباید که سبك گزارد ، چه درمقتدیان‌ضعیف و پیر وصاحب حاجت باشد . وچون تنها نماز گزارد [گو] : دراز کن ، چندانکه خواسته است .

و معاذجبل در نماز خفتن امامت می کرد . سورت « بقره » در آن بخواند . مردی از نماز وی بیرون آمد ، و برای خود نماز به‌اتمام رسانید. مردمان گفتند : این مرد منافق شد . این شکایت به حضرت نبوت رسانیدند . معاذ را بازداشت وگفت: أفتّان أنت یا معاذ ! إقرأ سورة سبح ، والسماء و الطارق ، والشمس وضحیها .

وظیفت‌های ارکان سه است

اول : آنکه در رکوع و سجود تخفیف کند، و تسبیح بیش از سه بار نگوید. وانس گفته است : مارأیت أخف صلاة من رسول‌الله – صلی الله علیه‌وسلم– فی‌تمام. ای : سبك نماز تری از پیغامبر، با اتمام آن ندیدم. و هم از انس آمده است که چون پسِ عمر عبدالعزیز – در وقتی که او امیر مدینه بود– نماز گزارد، گفت: پَسِ هیچ کس که‌نماز او به نماز پیغامبر ماننده‌تر بود از این جوان [نماز] نگزارده‌ام، و ما پَسِ او ده‌گان ده‌گان بار تسبیح گفتیمی. و بر سبیل اجمال روایتی آمده است که: ماپَسِ پیغامبر در رکوع و سجود ده‌بار تسبیح گفتیمی، و آن خوب است، ولکن چون جمع بسیار باشد سه بار خوب‌تر.

اما جایی که‌جز متجردان دین حاضر نباشند در گفتن ده بار باکی نبود، وطریق تلفیق میان روایات این‌است. وباید که امام‌درحال سربرآوردن از رکوع، سمع الله لمن حمده، بگوید.

دوم : آنکه مقتدی در رکوع و سجود با امام برابری نکند، بل تأخر نماید. و سوی سجود نرود، مگر چون پیشانی امام‌به موضع سجده رسد – اقتدای صحابه بر پیغامبر همچنین بود – و سوی رکوع نرود تا آنگاه که امام در رکوع مستوی شود.

وگفته‌اند که : مردمان از نماز به سه قسم بیرون آیند : طایفه‌ای به بیست و پنج نماز، و این کسانی باشند که تکبیر و رکوع ایشان پس از رکوع امام بود. وجماعتی به یك نماز، وآن قومی بُوند که‌باامام برابری کنند. وگروهی بی‌نماز، و این آن کسانند که برامام سبقت نمایند. و اختلاف کرده‌اند درآن که امام در رکوع، رسیدن کسی را انتظار کند، تا فضل جماعت و ادراك آن رکعت وی‌راحاصل آید، یانه. وشاید که‌اولی آن

است که اگر انتظار با اخلاص باشد، و در حق حاضران تفاوتی ظاهر [نکند] ـ چه حق ایشان در ترك تطویل مرعی [۲۹۸] است ـ باکی نباشد.

سوم: آنکه در دعای تشهد برمقدار تشهد نیفزاید، از بیم تطویل. و در دعا [نفس] خود را مخصوص نگرداند، بل دعا به صیغت جمع گوید: اللهم اغفرلنا، و نگوید: اللهم اغفرلی. و اگر به پنج کلمه‌ای که از پیغامبر مأثور است، در تشهد استعاذت نماید، و بگوید: نعوذبك من عذاب جهنم و عذاب القبر و نعوذ بك من فتنة المحیا و الممات و من فتنة المسیح الدجال، و اذا أردت بقوم فتنة فاقبضنا الیك غیر مفتونین، باکی نباشد. و دجال را مسیح برای آن خوانند که زمین را بپیماید، و بر قولی دیگر برای آنکه چشمش ممسوح باشد، ای ناپدید.

وظیفت‌های بیرون آمدن از نماز سه است

اول: آنکه به هر دو تسلیم، نیت سلام کند بر قوم و بر فریشتگان.

دوم: پس از سلام سبك برخیزد، پیغامبر ـ علیه السلام ـ و بوبکر و عمر ـ رضی الله عنهما ـ هم‌چنین کرده‌اند، و نفل به موضعی دیگر بگزارد. و اگر زنان بدو اقتدا کرده باشند، برنخیزد تا آنگاه که ایشان بازگردند. و در خبر مشهور است که پیغامبر ـ علیه السلام ـ ننشستی مگر چندانی که این دعا بگوید: اللهم أنت السلام و منك السلام تبارکت یاذاالجلال والاکرام.

سوم: آنکه چون برخیزد باید که روی به مردمان آرد، و مقتدی را کراهیت باشد که پیش از بازگشتن امام بر خیزد. و از طلحه و زبیر ـ رضی الله عنهما ـ [آمده است] که: پس امامی نماز گزاردند و چون سلام دادند، امام را گفتند که: نماز تو در غایت حسن و کمال بود، مگر در یك چیز، که چون سلام گفتی روی به مردمان نیاوردی. پس مردمان را گفتند: نماز

در غایت حسن گزاردید، الا آنکه پیش از بازگشتن امام بازگشتید. پس امام آنجا که خواهد ـ از دست راست و دست چپ ـ بازگردد، و دست راست اولی. این وظیفت نمازها است.

اما در نماز بامداد، قنوت زیادت باشد، وگوید: اللهم اهدنا، و نگوید: اللهم اهدنی. و مقتدی «آمین» گوید. و چون بدین جا رسد که: فانك تقضی ولایقضی علیك، «آمین» لایق نباشد، چه این ثنا است. و با امام بخواند و بگوید: بلی و أنا علی ذلك من الشاهدین. یا بگوید: صدقت و بررت، و آنچه بدان ماند. وبرداشتن دست در قنوت، در حدیثی آمده است، اگر صحیح شود مستحب باشد، اگر چه برخلاف دعای تشهد است، که در آن دست برندارند، [۲۹۹] چه اعتماد بر توقیف باشد. و نیز فرقی هست که دست را در تشهد وظیفتی است، و آن بر ران نهادن است ـ برهیأتی مخصوص ـ و اینجا وظیفتی نیست. پس دور نباشد که در قنوت برداشتن [دست‌ها] وظیفت بود، چه آن لایق دعاست. والله أعلم. و این جملهٔ ادب‌های اقتدا و امامت است.

باب پنجم

درفضل جمعه، و أدب‌ها، وسنت‌ها، وشرط‌های آن

فضیلت جمعه: بدان که این روزی‌است که‌خدای ـ عزوجل ـ اسلام را بدان معظم کرده‌است، ومسلمانان را بدان مخصوص گردانیده، و گفته: یا ایها الذین آمنوا إذانودی للصلاة من یوم‌الجمعة فاسعوا إلی ذکر الله؛ مشغول شدن به‌کارهای دنیا، و هرچه ازسعی‌نمودن به جمعه باز دارد، حرام گردانیده است. وپیغامبر ـ علیه‌الصلاة والسلام ـ گفت: إن‌الله فرض علیکم الجمعة فی‌یومی‌هذاو فی مقامی هذا. ای، حق‌تعالی برشما دراین‌روز و در این مقام، نمازجمعه فرض کرده است. وگفت: من ترك الجمعة‌ثلاثاً من غیر عذر طبع الله علی قلبه. ای، هر که سه‌جمعه بی‌عذربگذارد، حق‌تعالی دل وی مهر کند. و درلفظ دیگر آمده است: فقد نبذالاسلام وراء ظهره. ای، اسلام را پس پشت انداخت.

و مردی بَرِ ابن عباس اختلاف کرد، واز حال مردی که به آخرت پیوست، و درجمعه و جماعت‌ها حاضر نشدی می‌پرسید، و اوفرمود که: در آتش باشد، و او یك ماه پیوسته آمد و شد می کرد و در این سؤال

معاودت می‌نمود ، جواب همان بـود کـه در اول گفت . و در خبر است: إن أهل الكتابين أعطوا يوم الجمعة فاختلفوا فيه فصرفوا عنه، وهدانا الله له وأخّره لهذه الأمـة وجعله عيداً لهم فهم اول الناس به سبقاً واهل الكتابين لهم تبع .ای، جهودان و ترسایان را«روزجمعه» دادند،در آن اختلاف کردند، بدان سبب از آن گردانیده شدند . وخدای ـعزوجل ـ ما را بدان راه نمود، و برای این امت واپس داشت [وبرای ایشان عیدگردانید] . پس ایشان سابق ترین مردمانند بدان، و جهودان و ترسایان تبع ایشان‌اند.

وانس روایت کرد که پیغامبر ـعلیه السلام ـ گفت: أتانی جبرئیل فی کفه مرآة بیضاء وقال هذه الجمعة يعرضها عليك ربك لتكون لك عيداً ولامتك من بعدك ، قلت فما لنا فيها؟ [قال] لكم فيها خير ساعة ، من دعا فيها بخير هو له قسم اعطاه الله[إياه] او ليس له [۳۰۰] قسم ذخر له ماهو أعظم منه اوتعوذ من شر هو مكتوب عليه الا أعاذه الله تعالى من اعظم منه وهو سيد الايام عندنا و نحن ندعوا فى الاخرة يوم المزيد، قلت ولِمَ ؟ قال : إن ربك اتخذ فى الجنة وادياً أفيح من مسك ابيض فاذا كان يوم الجمعة نزل من عليين على كرسيه فيتجلى لهم حتى ينظروا الى وجهه . ای ، جبریل بَرِ من آمد ، آینه‌ای سفید بر کف او ، و گفت : این جمعه است ، پروردگارتو آن را برتو عرضه می‌دارد تاترا وامت ترا پس از تو عیدبود! گفتم : ما را در آن چه باشد ؟ گفت : شما را در آن بهترین ساعتی است . هر که در آن به خیری دعاگوید که برای وی مقسوم باشد،خدای ـعزوجل ـ به وی دهد ، یا برای وی مقسوم نباشد ، آنچه از آن بزرگ‌تر بود برای وی ذخیره شود ، یا از شری بازداشت خواهد، که بروی مقدر باشد، باز رهاند خدای ـعزوجل ـ وی را از بزرگ‌تر از آن ، و اونزدیک ما سید روزها است ، و ما در آخرت او را «روزمزید» خوانیم .گفتم : چرا ؟گفت : پروردگارتو

در بهشت از مشك سپید وادیی ساخته است واسع ، و چون روز جمعه باشد از علیین جلال و کبریا به کرسی عطا و نوال نزول کند و بر آن تجلی فرماید تا وی را ببینند .

و پیغامبر ـ علیه السلام ـ گفت : خیر یوم طلعت علیه الشمس، یوم الجمعة ، فیه خلق آدم ـ علیه السلام ـ وفیه أدخل الجنة وفیه أهبط الی الارض ، وفیه تقوم الساعة، وهو عندالله یوم المزید و کذلك تسمیه الملائکة فی السماء وهو یوم النظر الی الله تعالی فی الجنة. ای، بهترین روزی که آفتاب بر آن طلوع کند روز آدینه است ، آفریدن آدم وبردن او به بهشت و فرود آمدن او بر، زمین در آن روز بود ، و قیامت در آن قایم شود . و او را نزدیك خدای ـ عزوجل ـ روز مزید خوانند ، و همچنین ملایکه در آسمان ، و او روز دیدن حق تعالی است در بهشت .

و در خبر است : إن لله ـ عزوجل ـ فی کل جمعة ستمائة الف عتیق من النار . ای ، خدای را ـ عزوجل ـ در هر روز آدینه ششصدهزار آزاد کرده است از آتش . وانس از پیغامبر ـ علیه السلام ـ روایت کرد که گفت: اذاسلمت الجمعة سلمت الأیام. ای، چون روز آدینه به سلامت ماند روزهای دیگر به سلامت باشد .

و پیغامبر گفت: إن الجحیم تسعر فی کل یوم قبل الزوال عنداستواءِ [۳۰۱] الشمس فی کبدالسماءِ فلاتصلوا فی هذه الساعة إلایوم الجمعة فانها صلاة کلها و إن جهنم لاتسعر فیه . ای ، دوزخ را هر روزی پیش از زوال ، نزدیك استوای خورشید، میان آسمان برافروزند، پس در این ساعت نمازمگزارید ، مگر روز آدینه ، که کل آن نماز است . و دوزخ را در وی نه افروزند .

و کعب گفت که : حق تعالی از شهرها مکه را فاضل گردانیده است،

و از ماه‌ها رمضان را، وازروزها آدینه‌را . وگفته‌اند که : مرغان و خزندگان روز آدینه یکدیگر راببینند وسلام کنند وگویند: روزصلح‌است . و پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ گفت : من مات یوم الجمعة کتب الله له أجر شهید و وقی فتنةالقبر . ای ، هر که روز آدینه وفات کند حق‌تعالی وی را مزد شهیدی دهد ، و از فتنهٔ‌گور نگاه داشته شود .

بیان شرط‌های جمعه

بدان که نمازجمعه با دیگرنمازهادر شرط ها مشارك است،وبه‌شش شرط از آن‌ها متمیز .

اول : وقت ، که اگر سلام امام در وقت « نماز دیگر » اتفاق افتد جمعه‌فایت شود، ونمازپیشین به اتمام باید رسانید .

و به نزدیك بـوحنیفه ـ رضی‌اللهٔ‌عنه ـ نماز پیشین را بر نمازجمعه بنا نتوان‌کرد ، [بل] نماز پیشین استیناف باید کرد .

دوم : جای ، که درصحراها و بادیه‌ها ومیان خیمه‌ها درست‌نباشد، بل بقعه‌ای باید که مشتمل بود بر بناهایی که آن رانقل نکنند، و دروی چهل کس باشند ، که جمعه برایشان لازم شود . و دیه را در این باب حکم‌شهر باشد . و حضور سلطان و دستوری او شرط نیست ، ولکن اولـی استیذان او است .

و به نزدیك بوحنیفه ـ رضی‌اللهٔ‌عنه‌ـشرط جمعه مصرجامع است. و در مصر جامع اصحاب او مختلف شده[انـد] و قول‌های بسیار گفته . و متأخران، درست‌تر آن قول‌ها آن را دانسته‌اند که : شهری بزرگ باشد، ودر وی کوی‌ها و بازارها بود ، وآن را روستاها باشد ،و دراو والیی که انصاف مظلوم از ظالم بتواند ستد ، به حشم خود و به علم خود ، یا به علم دیگری

و در واقعه‌هایی که زاید، مردمان به وی رجوع کنند. وسلطان یا استیذان او هم شرط است .

سوم : عدد ، که به‌کم از چهل مرد مکلف آزاد مقیم- که زمستان و تابستان از آنجا رحلت نکنند ـ منعقد نشود . و اگر بپراکنند ، و این عدد درخطبه یا در نماز کم شود ، جمعه درست نباشد ، بل این عدد از اول تا آخر بباید .

و به نزدیك‌بوحنیفه أقل جمع شرط است ، و آن سه تن باشند بیرون امام .

چهارم : جماعت ، که اگر چهل کس دردیهی یا در شهری متفرق نماز جمعه گزارند درست نباشد ، ولکن مسبوق چون رکعت دوم در یافته باشد انفراد او در [۳۰۲] رکعت دیگر روا بود ، و اگر رکوع رکعت دوم در نیابد اقتدا کند به نیت نماز پیشین، و چون امام سلام گفت نماز پیشین به‌اتمام رساند .

پنجم : آنکه جمعه، به جمعه‌ای دیگر در آن شهر مسبوق نباشد . و اگر اجتماع ایشان در یك جامع متعذر شود ، در دو جامع و سه جامع به اندازهٔ حاجت روا بود . و اگر حاجت نباشد درست آن بود که احرام او سابق باشد . و اگر حاجت متحقق شود ، پسِ امامی که افضل باشد گزاردن فاضل‌تر بود . و اگر هر دومتساوی باشند در مسجد قدیم‌تر ، و اگر در آن نیزتساوی بود درمسجد نزدیك‌تر . و بسیاری مردمان را نیزفضلی است که رعایت باید کرد .

و به نزدیك بوحنیفه ـ رضی الله عنه ـ در یك شهر دو جمعه روا نباشد .

ششم : دو خطبه، و هر دوفریضه‌اند ، وقیام در هردو ، وجلسهٔمیان

هر دو فرض است .

و به نزدیك بوحنیفه ـ رضی الله عنه ـ فرض نیست . و در خطبهٔ اول چهار فرض است . اول : تحمید ، واقل آن الحمدلله است .دوم : درود بر پیغامبر خدای . سوم : وصیت به تقوی .چهارم : خواندن آیتی از قرآن. وفرض‌های خطبهٔ دوم هم چهار است ، الا آن است که دعا در آن بدل قراءت است . و واجب است که خطبه را چهل کس استماع کنند .

و به نزدیك بوحنیفه ـ رضی الله عنه ـ اگردر خطبه‌ای بر تحمیدی یا تسبیحی یا تهلیلی یا تکبیری اقتصار نماید جایز باشد .

واماسنت ها : چون زوال خورشید حاصل آید، و مؤذن بانگ نماز گوید ،وامام برمنبر نشیند،نماز منقطع شود[مگر تحیت مسجد]وسخن منقطع نشود مگر به آغاز خطبه . و خطیب چون روی به مردمان آرد، برایشان سلام گوید ، وایشان جواب وی بازگویند . و چون مؤذن فارغ شود برپای ایستد روی به مردمان آورده، بی التفات[به‌راست و چپ]، ودست‌های خود به شمشیر ، یانیم نیزه‌ای، مشغول کند تا به‌بازی نرسد ، یایك دست‌را بردیگری نهد . و میان دوخطبه جلسه‌ای سبك بجای آرد . و در خطبه استعمال لغت غریب ومدهای بی‌اندازه و سراییدن نکند[1]. وخطبهٔ کوتاه بلیغ جامع گوید. و مستحب است که در خطبهٔ دوم هم آیتی بخواند . و چون خطیب در خطبه باشد آینده سلام نگوید ، واگر گوید مستحق جواب نباشد . و اگر به جواب اشارتی کند نیکو بود. و دعای عطسه هم نگوید. شرطهای صحت

۱ـ متن عربی چنین است :فاذافرغ المؤذن قام مقبلاعلی الناس بوجهه لایلتفت یمیناً ولاشمالاً ویشغل یدیه بقائمة السیف اوالعنزة کیلایعبث بهماأویضع احداهماعلی الاخری و یخطب خطبتین بینهما جلسة خفیفة ، ولایستعمل غریب اللغة ولایمطط ولایتغنی .

و سنت‌ها این است که گفته آمد .

اما شرط‌های وجوب : جمعه واجب نشود مگر بر مرد عاقل بالغ مسلمان آزاد ، مقیم در دیهی که مشتمل باشد برچهل کس براین صفت ، یا در دیهی ازروستاهای شهر که بانگ نمازشهر ازطرفی که سوی وی بود ، در حال سکون آوازها ، و بلند آوازی مؤذن ، به وی برسد . چه باری تعالی می‌فرماید : إذا نودی للصلاة [۳۰۳] من یوم الجمعة فاسعوا ...

و به نزدیك بوحنیفه ـ رضی‌الله عنه ـ براهل دیهی که خراج وی با خراج شهرستانند واجب شود . و این جماعت را در ترك جمعه به عذر باران و خلاب و ترس و بیماری ـ و بیمارداری چون بیمار را متعهدی جز وی نباشد ـ رخصت است . پس مستحب باشد که ایشان نماز پیشین را تأخیر دارند تا مردمان از جمعه فارغ شوند . واگر بیماری یا بنده‌ای یا مسافری یا زنی در جمعه حاضر شود ، جمعهٔ ایشان درست باشد، و از نماز پیشین مستغنی بود .

بیان آداب جمعه برترتیب عادت، وآن ده جمله است

اول : آنکه روز [آدینه را] مستعد شود ، به عزیمت و استقبال فضل آن ، و پس از نماز دیگر پنجشنبه ، به دعا و تسبیح و استغفار مشغول گردد . چه آن ساعتی است که آن را به ساعتی که در روز آدینه مبهم است معارضه کرده‌اند . یکی از سلف گفت که : حق تعالی را فضلی است بیرون روزی‌های بندگان، که از آن نصیب نفرماید مگر کسی را که شبانگاه پنجشنبه و آدینه آن را بخواهد . و روز پنجشنبه جامه‌ها بشوید و سپید کند ، وعطر مهیا دارد ، و دل خود را از شغل‌هایی که مانع پگاه رفتن جمعه باشد فارغ گرداند . و در این شب نیت روزهٔ روز آدینه کند ، که آن را فضلی است ،

ولکن پیوسته با پنجشنبه یا شنبه ـ نه مفرد که آن مکروه‌است ـ و این شب را به نماز و ختم‌قرآن احیا کند ، چه‌آن را فضل بسیار است . و فضل‌روز جمعه بر وی مشتمل است .

و در شب یا روز آدینه با اهل خود نزدیکی کند ، چه قومی آن را مستحب داشته‌اند. وحدیث پیغامبررا که : [رحم‌الله] من‌بکر و ابتکر وغسل و اغتسل ، براین معنی حمل کرده‌اند .

مترجم می‌گوید : معنی«بکَّر»آن است که پگاه آمد . چنانکه در حدیثی دیگر آمده است : بکِّروا بالمغرب . ای ، نماز شام در اول غروب گزارید . ومعنی « إبتکَّر » آن بود که اول خطبه بشنید . و اشتقاق او از «باکوره» است . و آن «نوباوه» را گویند : و غَسَل و غَسَّل ـ به تخفیف و تشدید ـ روایت کرده‌اند . و معنی هر دو «مباشرت»گفته‌اند . غسل المرأة و غسَّلها .ای ،باشرها . و فحل بسیارگشن را «غسلة» خوانند.وگفته‌اندکه : [به] غسل شستن اعضای وضو را خواسته‌است . و [به]اغتسل ، غسل‌جمعه را و [به] غسَّل ، به تشدید ، اسباغ وضورا . وبعضی «غسل»راـ به تخفیف‌و تشدید ـ بر شستن‌سرحمل کرده‌اند . چه‌در سرموی باشد وشستن‌آن مؤنتی بود ، واغتسل براعضای دیگر . و غسل‌راـ به‌تخفیف وبه‌تشدیدـ[برشستن] جامه نیز حمل کرده‌اند . وبعضی‌گفته‌اند : به «غسل واغتسل»یك‌معنی‌خواسته است ، و برای تأکید به دولفظ یاد فرموده،چنانکه هم دراین حدیث[۳۰۴] گفته است : و مشی ولم یرکب . ومعنی هر دو یکی است .

و بدین اسباب ادب استقبال کمال پذیرد ، و از زمرهٔ غافلان ، که چون بامداد برخیزند ندانند که چه روز است ؟ بیرون آیند . وبعضی از سلف‌گفته‌اند که : ازروز آدینه‌کامل نصیب‌تر آن‌کس است که از پنجشنبه‌باز [آن‌را] انتظار کند ومراعات نماید، و کم‌نصیب‌تر آنکه بامداد آدینه‌پرسد که:

امروز چه روزی است؟ و برای این بعضی از سلف، شب آدینه در جامع خفتندی.

دوم: آنکه پس ازطلوع صبح غسل کند، اگر آنگاه به جامع خواهد رفت، واگرنه غسل نزدیك وقت رفتن اولی، تا به پاکیزگی نزدیك‌تر بود. و استحباب غسل مؤکد است، و بعضی علما واجب گفته‌اند. پیغامبر ـ علیه السلام ـ گفت: غسل الجمعة واجب علی کل محتلم. وحدیث نافع ازابن‌عمر مشهور است: من أتی الجمعة فلیغتسل. و گفته است: من شهدالجمعة من الرجال والنساء فلیغتسلوا.

و دشنام اهل مدینه این بود که: تو [بتر] از آن کسی که روز آدینه غسل نکند! و عمر ـ رضی‌الله‌عنه ـ درحال خطبه بود، عثمان در آمد، برسبیل انکار فرمود که: این ساعت می آیی؟ گفت: همین که بانگ نماز بشنیدم وضو ساختم و بیامدم، فرمود که: بروضو اقتصار نمودن، باآنچه دانسته باشی که پیغامبر ـ علیه السلام ـ [غسل] فرموده است، منکردوم است. و بدین که عثمان [غسل نکرد] جواز ترك آن معلوم می‌شود. و به حدیثی که پیغامبر ـ علیه السلام ـ فرموده است: من توضأ یوم الجمعة فبها و نعمت، ومن اغتسل فالغسل أفضل. ای، هر که آبدست کند روز جمعه به سنت گرفته باشد، و آن نیکو خصلتی است، و هر که غسل کند فاضل‌تر ـ و هر که از جنابت غسل خواهد کرد باید که برنیت غسل جمعه بار دیگر آب براندام خود ریزد، و اگر بر یك غسل اقتصار نماید روا باشد. واگر نیت هردو کند فضیلت غسل جمعه هم حاصل آید. و غسل جمعه در غسل جنابت داخل شود.

ویکی ازصحابه به خانهٔ فرزند خود رفت، وی را دید غسل کرده، گفت: غسل آدینه بجای آورده‌ای؟ گفت: غسل جنابت. گفت: بار دیگر غسل آدینه بجای آر! و حدیث: غسل الجمعة واجب علی کل محتلم، روایت

کرد. وبار دیگر بدان فرمود که‌نیت غسل جمعه نکرده بود. و اگر گفته شود که: مقصود نظافت است، و بی نیت حاصل شده است، دور نباشد ولکن این در وضو هم آید. و در شرع، آن قربتی است. پس از طلب فضیلت آن چاره نباشد. و اگر کسی پس از غسل حدثی کند و وضو سازد، غسل وی باطل نشود، اما اولی که از آن احتراز نماید.

سوم: زینت، و آن مستحب است دراین روز، در سه چیز: جامه، و نظافت، [۳۰۵]و بوی خوش. اما نظافت به مسواك باشد، وستردن‌موی، کسی را که معتاد بود، و چیدن ناخن، وبریدن موی لب ودیگرچیزها که در «کتاب‌طهارت» گفته‌شده است. ابن‌مسعود گفت-رضی‌الله‌عنه-هر که‌روز آدینه ناخن چیند، خدای-عزوجل- درد را از وی بیرون برد، وشفارادر وی در آرد. و اگر پنجشنبه یا چهارشنبه به‌حمام رفته باشد این مقصود حاصل بود. وبه خوش‌بوی‌ترین عطری که وی را بود، تطیب کند تا بوی [نا] خوش‌را ببرد و رَوح و راحت به مشام حاضران رساند. وبهتر عطرمردان آن است که بویش ظاهر است و رنگش پوشیده؛ و عطر زنان آنکه لونش ظاهر و بویش پوشیده. و این معنی در اثر آمده است.

وشافعی - رضی‌الله‌عنه- گفت: هر که جامهٔ وی پاکیزه باشد غمش اندك شود، و هر که را بوی خوش بود عقلش زیادت گردد.

و اما جامه: بهتر آنکه سپید بود، چه سپید دوست‌ترین جامه‌ها است نزدیك حق‌تعالی، و چیزی که در آن شهرتی باشد[1] نپوشد. وپوشیدن [جامهٔ] سیاه نه‌ازسنت‌است، و نه در آن فضلی است، بل‌جماعتی‌نگریستن را درآن کراهیت داشته‌اند. زیرا که بدعتی است که پس از پیغامبر - علیه السلام- احداث کرده‌اند. و عمامه در این روز مستحب است.

۱- شرح زبیدی چنین است: ولایلبس مافیه شهرة، کالاحمرالقانی والاصفوالفاقع.

و واثلهٔ اسقع روایت کرد که : پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ گفت : إن الله و ملائکته یصلون علی اصحاب العمائم یوم الجمعة . ای، حق‌تعالی رحمت فرماید ، وفریشتگان دعا گویند اصحاب عمامه‌ها را روز آدینه . و اگر گرما بتاساند، درفرود آوردن دستار ـ پیش از نماز و پس از نماز ـ باکی نیست . ولکن در وقت رفتن از خانه به مسجد ،و درحال نماز ، و وقت بررفتن امام برمنبر، وحال خطبه [فرود] نیارد .

چهارم: پگاه‌رفتن جامع ،ومستحب است که از دو فرسنگ و سه فرسنگ به جامع حاضر شود، وپگاه آید. و آغاز پگاه آمدن ازدمیدن صبح باشد که فضل آن عظیم است. و درسعی باید که خاشع و متواضع بود ، و برنیت آنکه در مسجد تا وقت نماز معتکف شود، وقاصد مبادرت درجواب ندای حق‌تعالی که وی‌را سوی جمعه خوانده است ،ومسارعت در آمرزش وخشنودی او باشد .

پیغامبر ـ علیه السلام ـ فرمود : من راح الی الجمعة فی الساعة الاولی فکأنما قرب «بدنة» ومن راح فی الساعة الثانیة فکأنما قرب بقرة ، و من راح فی الساعة الثالثة فکأنما قرب کبشاً أقرن ، ومن راح فی الساعة الرابعة فکأنما أهدی دجاجة ، و من راح فی الساعة الخامسة فکأنما اهدی بیضة . فاذا خرج الامام طویت[۳۰۶] الصحف و رفعت الاقلام و اجتمعت الملائکة عند المنبر یستمعون الذکر ، فمن جاءَ بعد ذلك فانما جاءَ لحق الصلاة ولیس له من الفضل شئ . ای ، هر که در ساعت اول به جامع رود چنانستی که به نحر شتری تقرب نموده باشد ، و درساعت دوم به ذبح گاوی، و در سوم به نحر گوسفندی شاخ‌آور ، و درچهارم به ماکیانی ، و در پنجم به بیضه‌ای. و چون امام بیرون آید صحیفه‌های ثواب درنوردند، وقلم‌ها بردارند، و فریشتگان نزدیك منبر جمع شوند ، برای استماع ذکر. وهر که پس از آن آید برای حق نماز آمده باشد ، و از ثواب پگاه رفتن چیزی نیابد .

و ساعت اول تا بر آمدن خورشید باشد ، و دوم تا ارتفاع آن ، و سوم تا گسترده شدن آفتاب برزمین، چنانکه قدم‌ها سوخته شود، و چهارم و پنجم پس از «چاشتگاه فراخ» تا زوال، و فضل آن اندك است، و وقت زوال حق نماز است، و در آن فضلی نیست .

و پیغامبر ـ علیه‌الصلاة والسلام ـ گفته است : ثلاث، لویعلم الناس مافیهن ، لرکضوا الابل فی طلبهن: الأذان، والصف الاول ، والغدو إلی الجمعة. ای، سه چیز است که اگر مردمان بدانند که در آن چه ثواب است ، در طلب آن مبادرت و مسابقت نمایند: بانگ نماز *و صف اول* و پگاه رفتن به جمعه .

احمد حنبل گفت : فاضل‌تر این سه ، پگاه رفتن جمعه است .ودر خبر است : إذا کان یوم الجمعة قعدت الملائکة علی أبواب المسجد بأیدیهم صحف من فضة وأقلام من ذهب یکتبون الاول فالأول علی مراتبهم. ای ، چون روز جمعه باشد فریشتگان بر درهای مسجد بنشینند ، در دست‌های ایشان صحیفه‌های سیمین و قلم‌های زرین ، آیندگان را ـ اول پس از اول در آمدن ـ به ترتیب بر مراتب ایشان می‌نویسند . و در اثر است که: ملایکه بنده را تفقد کنند ، چون روزجمعه از وقت خود پس‌تر آید ، بعضی از ایشان از بعضی بپرسند که: وی کجا است؟ وچه چیزوی را از وقت خود تأخیر داشت؟ و گویند : ای بارخدای! اگر موجب تأخیر وی درویشی است ، وی را توانگر گردان ، و اگر رنجوری است شفاش ده ، و اگر مشغولی است فراغتیش بخش تا به عبادت تو پردازد، واگر لهو است روی دل وی سوی طاعت آر. و در قرن اول ، وقت سحر ، راه‌ها پربودی از مردمان ، با چراغ‌ها ، که به جامع می‌رفتندی با زحمت ـ چنانکه روز عید باشد ـ تا آن طریق مندرس شد . و گفته‌اند : اول بدعتی که در اسلام [۳۰۷] حادث شد ترك پگاه رفتن جامع بود روز جمعه ،

وچگونه مسلمانان از جهودان و ترسایان‌شرم ندارند، که ایشان در کلیسا و کنشت روز شنبه ویکشنبه پگاه مـی‌رونـد ؟ وطالبان دنیا در رفتن سوی عرصه های[بازارها]برای خریدوفروخت‌وفایدهٔ آن چگونه‌پگاه‌خیزی می کنند ؟ پس طالب آخـرت چرا بر ایشان سبقت ننماید ؟ وگفته‌اند که : نزدیکی مردمان در دیدن حق‌تعالی براندازهٔ پگاه رفتن ایشان باشدبه جمعه.

وابن مسعود بامداد آدینه به جامع رفت ، سه‌کس را دیدکه پیش از وی آمده بودند ، دلتنگ شد و با خود عتاب می کرد ومی‌گفت‌که : در درجهٔ چهارم چرا باشی ؟ چرا برهمگنان سابق نشوی ؟

پنجم : هیأت در رفتن ، بایدکه پـای برگردن مردمان ننهد و پیش ایشان نگذرد ، و هر کـه پگاه رود این معنی وی را میسرباشد . چه درپای برگردن مردمان نهادن تهدیدی صعب آمده است ، که روزقیامت وی راپلی سازند تا مردمان بروی‌گذرند .

وابن جریح ـ به‌ارسال ـ روایت‌کرده است‌که: پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ دراثنای آنکه خطبهٔ آدینه می‌گفت ، مردی را دید که پای برگردن مردمان می‌نهاد تا پیش‌تر آمد و بنشست . پیغامبر چون از نماز فارغ شد روی بـه وی آورد وگفت : «مامنعك أن تجمع الیوم معنا ؟ گفت : یا رسول‌الله من جمعه‌گزاردم . فـرمود : أولم أرك تتخطی رقاب الناس ؟ «أ» ندیدم ترا که پای برگردن مردمان می‌نهادی ؟ و این شارتی است بدان‌که‌آن حرکت، عمل وی را باطل‌کرده است .

و در حدیثی مسندآمده است کـه : مامنعك أن تصلی معنا فقال أولم‌ترنی؟فقال رأیتك آنیت و آذیت . ای ، دیدم تراکه بی‌گـاه آمدی و حاضران را برنجانیدی . و چون صف اول خالی باشد رواکه برمردمان گذرداز برای آنکه‌ایشان حق‌خودضایع کرده‌اند، وموضع فضیلت‌بگذاشته .

حسن گفت: مردمانی که روز آدینه بر درهای جامع نشینند، پای بر گردن ایشان نهید، که ایشان را حرمتی نیست. و چون در مسجد جز نماز کننده نباشد باید که سلام نگوید، چه آن تکلیف جواب است در غیر محل.

ششم: آنکه پیش نماز کنندگان نگذرد، و نزدیک ستونی یا دیواری نشیند تا دیگران پیش وی نگذرند. و آن قاطع نماز نیست، ولکن منهی است. پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ گفت: لان یقف اربعین سنة خیر له من أن یمر بین یدی المصلی. ای، تا چهل سال ایستاده ماند به از آن که از پیش نماز کننده بگذرد. و گفت: لان یکون الرجل رماداً رِمْدِداً تذروه الریاح خیر له من أن یمر بین یدی المصلی. ای، مرد خاکستری باطل [۳۰۸] باشد، که بادها وی را ببرد، به از آن که پیش نماز کننده گذرد.

و در حدیثی دیگر میان گذرنده و نماز کننده تسویه فرموده است، بدانچه در راه نماز کند، و در دفع تقصیر نماید.

و گفت: لو یعلم المار بین یدی المصلی، والمصلی ماعلیهما فی ذلک لکان أن یقف اربعین خیر له من أن یمر بین یدیه. ای، اگر گذرندهٔ پیش نماز کننده، و نماز کننده بدانند که بر ایشان چه تبعت است در آن، ایستادن چهل وی را به از آن که پیش وی بگذرد.

مترجم می‌گوید که: فایدهٔ آنچه ممیز چهل را یاد نکرده است آن است که خاطر به هرجانبی رود، و بر روز و ماه و سال و قرن و عمر حمل کند، و این چنین سخن در غایت تخویف و تهدید باشد.

و ستون و دیوار و مصلی بازکشیدهٔ حد نماز کننده است، و اگر کسی پیش او بگذرد باید که وی را دفع کند. چه پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ فرموده است: لیدفعه، فإن أبی فلیدفعه، فإن أبی فلیقاتله، فانه شیطان. ای، باید که وی را دفع کند، و اگر إبا نماید در دفع معاودت کند، و اگر

اصرار ورزد باید که در دفع تعنیف واجب بیند، چه دیو وی را بر آن داشته باشد.

و بوسعید خدری ـ رضی‌الله عنه ـ کسی را که در نماز پیش وی گذشتی دفع کردی تا به‌حدی که وی را بینداختی، و وقت بودی که آنکس با وی مخاصمت کردی، و پیش مروان خلیفه [شکایت] بردی، و بوسعید روایت کردی که: پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ وی را همچنین فرموده است. و اگر ستونی نباشد باید که چیزی در اندازهٔ یك گز پیش خود نصب کند تا علامت حد وی باشد.

هفتم: آنکه صف اول طلبد چه فضل وی بسیار است، چنانکه روایت کرده‌ایم. و در خبر است: من غسل و اغتسل وبکر و ابتکر و دنا من الامام و استمع کان [ذلك] له کفارة لما بین الجمعتین و زیادة ثلاثة أیام. ترجمهٔ بعضی از این حدیث مستوفی سابق شده است، و زیادت در این موضع آن است که: به امام نزدیك شود، و استماع کند، کفارت چیزهایی باشد که میان دو آدینه رفته بود، و زیادت سه روز. و در روایتی دیگر غفرالله له إلی الجمعة الاخری، آمده است. [ای] تا آدینهٔ دیگر وی را بیامرزد. ودر بعضی روایت‌ها: ولم یتخط رقاب الناس، شرط است. ای، پای بر گردن مردمان ننهد. و در طلب صف اول از سه کار غافل نباشد:

یکی: آنکه اگر نزدیك خطیب منکری بیند که از تغییر آن عاجز باشد ـ از جامهٔ حریر [۳۰۹] که خطیب یا غیر وی پوشیده بود، یا کسی که درسلاح بسیار گران که مشغول کند، یا [با] سلاح مذهّب نماز گزارد یا غیر آن چیزی که انکار آن واجب است ـ پس‌تر ایستادن وی را به‌سلامت وجمع اندیشه نزدیك‌تر. طایفه‌ای از علما برای طلب سلامت بر این جمله کرده‌اند. بشر حارث را گفتند که: پگاه می آیی ودر صف آخر می ایستی؟ گفت مطلوب

نزد[یکی]دل‌هاست نه نزدیکی تن‌ها. و این اشارتی‌است بدانچه پس ایستادن به سلامت دل وی نزدیك‌تر است.

وسفیان ثوری شعیب حرب رادید که نزدیك منبر،از بوجعفرعباسی استماع خطبه می کرد، چون از نماز فارغ شد وی را گفت: دل من مشغول بود به نزدیکی تو از این مرد، هیچ ایمن بودی که سخنی شنوی که[انکار] آن برتو واجب بود و بدان قیام ننمایی؟ پس [ذکر] جامهٔ سیاه که محدث ایشان بود تقریر کرد. شعیب گفت:نه درخبر پیغامبر است که ادن فاستمع؟ گفت: آن در خلفای راشدین است، واما این جماعت هرچه از ایشان‌دورتر شوی و در ایشان ننگری‌به‌خدای-عزوجل-نزدیك‌تر باشی.

و سعید عامر گفت : پهلوی بودردا نماز گزاردم، واو درصف‌های پس‌تر می‌ایستاد تا به‌حدی که درصف آخر ادای نماز اتفاق افتاد، و چون از نماز فارغ شدیم گفتم: نگفته‌اند که: خیرالصفوف اولها؟ گفت: آری إلا آن است که این امتی مرحوم است، و از امتان دیگـر به عـاطفت إلهـی مخصوص‌تر. و باری تعالی چون به بنده‌ای در نماز نظر رحمت فرماید کسی را [که] درعقب وی‌بود بیامرزد، و من درصف آخر به امید آن ایستادم که مرا به تبع یکی از ایشان که در وی نظـر رحمت فرماید بیـامرزد. بعضی راویان از پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ روایت کرده‌اند که این معنی تقریرفرموده است. پس هر که براین نیت برطریق ایثار و اظهار حسن خلق پس‌تر ایستد باکی نبود. ودرچنین مقامی گفته‌آید: الاعمال بـالنیات.

دوم : آنکه مقصورهٔ خطیب اگر [به سلاطین] مخصوص نباشد ، صف‌اول‌مستحب است،والا‌بعضی‌علمادررفتن[به]مقصوره کراهیت‌داشته‌اند. وحسن‌وبکرمزنی‌درمقصوره‌نماز[نه]گزاردندی،وگفتندی که: آن‌را برسلطان مقصور کرده‌اند، و بدعتی است که درمسجدها پس از پیغامبر ـ علیه‌السلام‌ـ

آورده‌اند. و مسجد همهٔ مردمان را بود، و این به خلاف آن است.

وانس مالك وعمران حصین در مقصوره نمازگزاردند ، ونه برای طلب نزدیکی آن را مکروه داشتند، و شاید که کراهیت مخصوص باشد به حال تخصیص سلطان و منع مردمان. و اما مجرد مقصوره چون در آن منعی نباشد موجب کراهیت نبود.

سوم : آنکه منبربعضی صف‌ها را منقطع کند . وصف اول نباشد ، مگریك صف متصل که پیش‌منبر [۳۱۰] بود، و آنچه بردوطرف منبرباشد مقطوع بود. وثوری گفتی: صف اول آن است که پیش منبر باشد ، و این سخن وجهی دارد، بدانچه صف متصل او است . وکسی که در وی باشد، [مقابل خطیب بود و سخن وی بشنود] و دور نیست که گفته‌آید که : صف اول [آن] باشد که به قبله نزدیك‌تر بود ، ومعنی اتصال رعایت کرده نشود. و نماز در بازارها ورحب‌ها که بیرون مسجد بود کراهیت باشد . و بعضی صحابه مردمان را بزدندی و ازرحب‌ها بر کردندی.

هشتم : آنکه چون خطیب بیرون آید، بیش [نماز] نکند و سخن نگوید، بل به‌جواب مؤذن مشغول شود، پس‌به‌استماع خطبه. وعادت‌بعضی عوام آن است که دروقت ایستادن مؤذنان سجده می کنند، و در اخبار و آثار این را اصلی نیست، و لکن اگر دراین وقت سجدهٔ تلاوت باشدباکی نبود که آن را به دعا ممتد گرداند، چه وقتی فاضل است. و به تحریم این سجده حکم نکنیم، چه تحریم این را سببی نیست.

واز علی‌وعثمان۔ رضی‌الله‌عنهما ۔ روایت کرده‌اند که: من إستمع و أنصت فله أجران و من لم یستمع و أنصت فله اجر واحد ، و من سمع‌و لغا فعلیه وزرواحد ومن لم یستمع و لغافعلیه وزران. ای، هر که‌بشنودو خاموش باشد،وی را دو ثواب بود، و هر که نشنود و خاموش بود، وی‌را

یکی. و هر که بشنود و لغو گوید، وی رایك بزه بود، و هر که نشنود و لغو گوید وی را دو. و پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ فرمود: من قال لصاحبه والامام یخطب: «أنصت أوصه» فقد لغا، ومن لغا والامام یخطب فلاجمعة له. ای، هر که یار خود را در حال خطبه برای خاموش بودن «انصت یا صه» بگوید لغو گفته باشد، و هر که در حال خطبه لغو گوید ثواب جمعه نیابد. و این دلیل است بر آن که منع از سخن گفتن به اشارت باید یا به انداختن سنگ ریزه، نه به نطق. و آمده است که: بوذر در حال خطبه گفتن پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ أبی را پرسید که: این سورت کی نازل شده است؟ أبی بدو اشارت کرد که خاموش باش. و چون پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ از منبر فرود آمد، أبی، بوذر را گفت: برو که ترا ثواب جمعه نیست. بوذر پیش پیغامبر از وی شکایت کرد. پیغامبر فرمود که أبی راست گفته است. و اگرچه از امام دور باشد نباید که [در] علم و غیر آن سخن گوید، زیرا که این متسلسل شود، و آوازی به مستمعان خطبه رسد. و در حلقهٔ کسی که سخن گوید ننشیند و هر که به سبب دوری از شنیدن عاجز شود، باید که خاموش باشد، چه آن مستحب است. و در وقت خطبه چون نماز مکروه می‌باشد، [۳۱۱] سخن گفتن به کراهیت اولی.

و علی گفت ـ رضی‌الله عنه ـ یکره الصلاة فی أربع ساعات: بعدالفجر، وبعدالعصر، و نصف‌النهار، والصلاة والامام یخطب. ای، در چهار ساعت نماز مکروه باشد: پس از نماز بامداد، و نماز دیگر، و میان‌روز، و در حال خطبهٔ [امام].

نهم: آنکه چیزهایی که در اقتدای غیر جمعه مذکور است، در جمعه رعایت کند. و چون خواندن امام بشنود، جز فاتحه نخواند. و چون جمعه به اتمام رسانید فاتحه و اخلاص و معوذتین، هریك هفت بار بخواند. و بعضی سلف گفته‌اند که: هر که بدین قیام نماید ـ از آدینه تا آدینه ـ در عصمت باشد، و از شیطان وی را حرزی بود. و مستحب است که پس از

نماز جمعه این دعا بگوید : اللهم یاغنی یا حمید یا مبدیٔ یا معید [یارحیم] یاودود اغننی بحلالك عن حرامك وبفضلك عمن سواك. و گفته‌اند: هر که بدین دعا مداومت نماید، حق تعالی وی را از خلق بی‌نیاز گرداند، و روزی وی از جایی که چشم ندارد برساند . پس شش رکعت نماز پس از جمعه بگزارد. وابن عمر از پیغامبر دو رکعت روایت کرده است. وبوهریره چهار، وعلی و عبدالله شش. و همه صحیح است، در احوال مختلف و کامل‌تر و فاضل‌تر.

دهم: آنکه ملازم مسجد باشد تا نماز دیگر بگزارد، و اگر تا نماز شام توقف نماید بهتر. و آمده است که: هر که نماز دیگر در جامع گزارد وی را ثواب حجی باشد، وهر که نماز شام هم گزارد ثواب عمره [هم با] آن ضم شود . واگر از ریا و تصنع آمن نباشد ، و از دیدن خلق در اعتکاف وی فتنه‌ای بود ، یا بترسد که در مالایعنی خوض کند ، فاضل‌تر آن که به خانه بازگردد ــ با ذکر حق تعالی و تفکر در نعمت‌های او و شکر توفیق وی و بیم تقصیر خود ومراقبت دل وزبان تا غروب خورشید ــ تا ساعت شریفه از وی فوت نشود . و نباید که در جامع و دیگر مسجدها سخن دنیا گوید. و پیغامبر ــ علیه السلام ــ گفت: یأتی علی الناس زمان یکون حدیثهم فی مساجدهم امر دنیاهم لیس لله فیهم حاجة [فلاتجالسوهم]. ای، بر مردمان روزگاری آید که سخن ایشان در مسجدها کار دنیا بود ، به نزدیك حق تعالی ایشان را اعتباری نباشد، پس با ایشان همنشینی مکنید .

بیان ادب‌ها و سنت‌ها که از ترتیب گذشته بیرون است ، و در کل روز عام ، و آن هفت است

اول: آنکه بامداد، یا پس از نماز دیگر، درمجالس علم حاضر شود .

و در مجلس‌های قصه خوانان نـرود . چه در سخن‌ایشان خیری نیست ، و نباید که مرید در کل روز آدینه [۳۱۲] از خیرها و دعاها خالی باشد ، تا در ساعت شریفه ملابس خیر بود . و پیش از نمـاز باید که در حلقه هـا ننشیند .

وعبدالله عمر از پیغامبر روایت کرد که: نهی‌عن‌التحلق یوم‌الجمعة قبل الصلاة ،مگر آنکه[صاحب‌حلقه]عالمی باشدبه‌خدای‌ـ‌عزوجل‌ـ و به ایام خدای[تذکیر] کند ،و دردین‌وی تفقه نماید ،و بامداد در جامع‌سخن‌گوید ، در مجلس چنین [کسی] بنشیند و بر این طریق وی‌را، هم پگاه رفتن جامع حاصل شود ، و هم استماع علم . و شنیدن علمی که در آخرت سود دارد فاضل‌تر از نماز نفل بود . چه بوذر روایت کرده است که حضور مجلس علم فاضل‌تر از هزار رکعت نماز .

و انس مـالك گفت : در تفسیر قـول خـدای ـ عز وجل‌ـ فاذا قضیت‌الصلاة فانتشروا فی‌الارض وابتغوا من فضل‌الله. کـه بـدین فضل، طلب دنیا نخواسته است ، بل عبادت به نماز و شهود جنازه و تعلم علم و زیادت دوستی إلهـی خواسته است . و حق تعالی در چند مـوضع « علم » را فضل نام کرده است .

قال‌الله‌تعالی:وعلّمك مالم تکن تعلم وکان فضل‌الله علیك‌عظیما و قال : ولَقد آتینا داود منا فضلاً . و مـراد علم است . پس در این روز تعلیم علم وتعلم آن فاضل‌تر قربتی بود . ونماز فاضل‌تر از مجلس‌های قصه خوانان . چه سلف آن را بدعت دانستندی و ایشان را ازجامع بیرون کردندی . و ابن عمر در مسجد آمد ، به جای خود قصه خوانی را دید که قصه می‌گفت ، فرمود : که ازجای من برخیز ! او گفت: برنخیزم،من پیش از تو آمده‌ام و بدین موضع نشسته . و ابن عمر کسی رابرِصاحب مظالم

فرستاد تا وی را از آنجا بر کردند . و اگر قصه خواندن از سنت بودی بر کردن او نشایستی . چه پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ گفته است : لایقیمن احدکم أخاه من مجلسه ثم یجلس فیه ، ولکن تفسحوا و توسعوا. و ابن‌عمر چون کسی برای وی از مجلس خود برخاستی او در آن موضع ننشستی تا هم صاحب مجلس معاودت نمودی . و آمده است که قصه خوانی پیش حجرهٔ عایشه می‌نشست، و او بدِر ابـن عمر کسی فرستاد که این قصه خوان مرا ایذا می کند و از تسبیح مانع می‌شود . ابن عمر ... این قصه خوان را بزد تا به‌حدی که عصایی بر پشت وی بشکست ، و او را از آنجا دور کرد .

دوم: آنکه ساعت شریفه را نیکو [مراقبت] نماید . چه در خبـر مشهـور است [۳۱۳] إن فی الجمعة ساعة لایوا فیها عبد مسلم یسأل‌الله تعالی فیه شیئاً الا اعطاه . ای،در آدینه ساعتی است که هیچ بندهٔ مسلمانی در آن ساعت از حضرت حق تعالی چیزی نخواهد که نه وی را بـدهد . و در روایتی : لا یصادفها عبد یصلی ، آمده است . ای، بنده آن را در نماز در نیابد . و در این ساعت اختلاف کرده‌اند . وقت بر آمدن خورشید گفته‌اند ، و وقت زوال ، و پیوستهٔ بانگ نماز ، و وقتی که خطیب بر منبر شود و در خطبه شروع کند ، و وقتی که مردمـان به نماز ایستند ، و آخر وقت نماز دیگر ، ای آخر وقت اختیار و وقت غروب خورشید .

و فاطمه این وقت را رعایت کردی ، و خدمتکار را فرمودی تا در خورشید می‌نگرد و از افتتاح غروب آن وی را خبر کند،پس به دعا و استغفار مشغول شدی تا تمام غروب حاصل آمدی و گفتی که : ساعتی که مطلوب[است]این است.و این معنی را از پدر روایت کردی.و بعضی علما گفته‌اند که: ساعتی مبهمه‌است در کل روز ،چنانکه شب‌قدر در سال، تا در همهٔ روز مراقبت کنند. و گفته‌اند که :در ساعت‌های روز آدینه گردان باشد، چنانکه شب

قدر در شب‌های سال . این به صواب نزدیك‌تر است . و این را سری است که‌ذکر آن لایق علم معامله نباشد ، و لکن باید که پیغامبر را تصدیق کند در اینچه فرموده است : إن لربکم فی ایام دهرکم‌نفحات ألا فتعرضوا لها. ای،پروردگار شما را درروزهای دهرعطاها است ، خود را پیش آن دارید ، و روز آدینه از آن روزهاست . پس باید که بنده در کل این روزمتعرض عطا باشد ،به حاضر کردن دل ، ولازم‌گرفتن‌ذکر ، وبازبودن ازوسوسه‌های دنیا تا شاید که از آن عطاها نصیبی یابد .

و کعب احبار گفت که : آن آخر ساعتی است از آدینه ، و آن نزدیك غروب بود . بوهریره گفت : چگونه آخرین ساعتی باشد که پیغامبر - علیه‌السلام - می‌فرماید : لا یوافقها عبد یصلی . و آخرین ساعتی از روز وقت نماز نباشد ؟ کعب گفت : نه پیغامبر - علیه‌السلام - فرموده است : من قعد ینتظر الصلاة فهو فی‌الصلاة ؟ بوهریره گفت : بلی ، گفت : پس این نماز باشد . و بوهریره خاموش شد . و کعب مایل بود بدانچه‌آن رحمتی است درباب جماعتی که به حق آدینه قیام نموده‌اند ، و وقت آن نزدیك‌فارغ شدن‌باشدازتمام عمل.ودرجمله این وقت[و وقت] بر رفتن خطیب بر منبر هردوشریف‌اند . [پس‌باید]دعا در آن بسیار گفت.

سوم : مستحب است که دراین‌روزدرود [بر][۳۱۴]پیغامبربسیار گوید، چه فرموده است : من صلی علی فی یوم‌الجمعة ثمانین‌مرة غفرالله له ذنوب ثمانین‌سنة. ای،هر که روز آدینه برمن‌هشتاد بار درود دهد ، حق تعالی‌هشتادساله‌گناهان وی‌بیامرزد. گفتند: درودبرتوچگونه باشد؟ فرمود که بگویی : اللهم صل علی‌محمد عبدك و نبیك و رسولك‌النبی الامی ، ویکی گیری. و اگر این گویی که : اللهم صل علی محمد و علی‌آل محمد، صلاة تکون لك رضاً و لحقه أداء و أعطه‌الوسیلة و[أبعثه] المقام‌المحمود الذی

وعدته و أجزه عنا ما هو أهله و أجزه أفضل ما جزيت نبياً عن امته و صل على جميع اخوانه من النبيين والصالحين يا ارحم الراحمين. این راهفت بار بگویی، چه گفته‌اند که: هر که این را در هفت آدینه بگوید، در هر آدینه هفت بار، شفاعت پیغامبروی را واجب شود.

و اگر خواهد که بدین زیادت کند «صلوات مأثوره» بگوید، و آن این است: اللهم اجعل فضائل صلواتك و نوامی برکاتك و شرائف زکواتك و رأفتك و رحمتك و تحیتك علی محمد سید المرسلین و إمام المتقین و خاتم النبیین و رسول رب العالمین قائد الخیر و فاتح البر و نبی الرحمة و سید الامة اللهم ابعثه مقاماً محموداً تزلف به قربه و تقربه عینه یغبطه به الاولون والاخرون اللهم اعطه الفضل والفضیلة والشرف والوسیلة والدرجة الرفیعة و المنزلة الشامخة المنیفة اللهم اعط محمداً سؤله و بلغه مأموله واجعله اول شافع و اول مشفع اللهم عظم برهانه و ثقل میزانه و أفلح حجته و ارفع فی اعلی المقربین درجته اللهم احشرنا فی زمرته واجعلنا من اهل شفاعته و احینا علی سنته و توفنا علی ملته و أوردنا حوضه و أسقنا بكأسه غیر خزایا و لا نادمین و لا شاكین و لا مبدلین و لا فاتنین و لا مفتونین، آمین رب العالمین. [۳۱۵]

و در جمله هرچه از الفاظ صلات بگوید، اگر چه همین باشد که در تشهد مشهور است، اودرود دهنده بود. و باید که استغفار با آن ضم کند، چه آن نیز در این روز مستحب است.

چهارم: خواندن قرآن. باید که در این روز قرآن بسیار خواند ــ خاصه سورت کهف ــ چه ابن عباس و بوهریره روایت کرده‌اند که: من قرأ سورة الكهف ليلة الجمعة او يوم الجمعة أعطی نوراً من حيث يقرؤها الی مكة و غفر له الی الجمعة الاخری و فضل ثلاثة أيام و صلی

علیه سبعون الف ملك حتی [یصبح] و عوفی من‌الداء والدبیلة و ذات الجنب والبرص والجذام و فتنة الدجال . ای : هر که شب آدینه یا روز آن ، سورت کهف بخوانـد، وی را نوری دهنداز جایگاه خواندن وی تا مکه ، و تا آدینهٔ دیگر گناهان وی آمرزیده شود ، و سه روز دیگر زیادت. و هفتاد هزارفریشته برای وی آمرزش خواهند ، و عافیت[یابد] از درد و دژپیه ودرد دل و پیس و پِك و فتنهٔ دجال[1] .

و روز آدینه یا شب آن ، ختم قرآن مستحب است اگر تواند ، و ختم باید که‌در نمازبامدادباشد. اگرشب‌خواند ،یا[در]نمازشام ، یا میان بانگ نماز و اقامت آدینه ـ که آن را فضلی عظیم است ـ وعابدان سلف مستحب داشتندی که روز آدینه هزار بار سورت اخلاص بخوانند . وگفته‌اند که:اگر آن را در ده رکعت یا بیست بخواند به از ختمی باشد . وبر پیغامبر ـ علیه السلام ـ هزار بار درود فرستادندی ، و هزار بار سبحان‌الله والحمدلله‌ولاإله إلاالله والله‌اکبر ، بگفتندی .

و اگر در روز آدینه یاشب آن ، شش سورت «مسبحات» بخواند نیکو باشد . و روایت‌نکرده‌اند که پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ سورت‌های معین خواندی ، مگردرروز آدینه و شب‌آن . [ودرنمازشام‌شب آدینه«قل‌یاایها الکافرون»و«قل‌هوالله‌أحد»می‌خواند]ودرنمازخفتن شب آدینه‌سورت«جمعه» وسورت«المنافقون»خواندی.و آمده‌است که‌این‌دوسورت‌رادردورکعت‌جمعه خواندی.ودر نماز بامداد «الم» سجده ، و«هل أتی‌علی الانسان» خواندی .

پنجم :نمازها . چون درجامع رود مستحب‌است که ننشیند تا چهار رکعت نماز نگزارد . و دویست بار سورت اخلاص درآن بخواند ، درهر رکعتی پنجاه بار. چه ازپیغامبرمنقول است که هر که این بجای‌آورد، وفات

۱ ـ در نسخهٔ مجلس‌شورا ... ودردپهلوو‌پیسی‌وبهك(صح)...آمده.

نکند تا جای خود در بهشت نبیند، یا دیگری برای وی ببیند. ودو رکعت تحیت بگزارد اگر چه امام در خطبه باشد، ولکن سبک گزارد. چه پیغامبر – علیه‌السلام – در این حال تخفیف فرموده است.

ودرحدیثی غریب آمده است که: پیغامبر خاموش کرد تا «در آینده‌ای» تحیت بگزارد[1]. [۳۱۶]و برای این کوفیان گفته‌اند که: اگر امام برای وی خاموش ایستد تحیت بگزارد. ودر این روز مستحب است که چهار رکعت نماز گزارد به‌چهار سورت: «انعام» و «کهف» و «طه» و «یس». واگر این سورت‌ها نداند «یس، والم سجده، وحم‌الدخان، وسورة الملك» بخواند. و در شب جمعه این چهار سورت بخواند، چه در او فضل بسیار است. وکسی که این سورت‌ها نداند، آنچه داند ازقرآن بخواند، وآن به منزلت ختمی باشد. وسورت اخلاص بسیارخواند. ومستحب است که نمازتسبیح بگزارد، چنانکه در باب تطوعات بخواهد آمد.

وپیغامبر – علیه‌السلام – [عم خود عباس را] گفته است: صلهافی کل جمعة. وابن‌عباس روز آدینه، پس‌از زوال، این نمازنگذاشتی واز بزرگی فضل اواخبار کردی. واولی آن‌است که تا وقت‌زوال نمازنکند، وپس ازنماز تانماز دیگرعلم شنود، و پس از آن تا نمازشام به تسبیح واستغفارمشغول گردد.

ششم: صدقه. روز آدینه – علی‌الخصوص – صدقه‌مستحب‌است. چه فضل آن از روزهای دیگر مضاعف باشد، مگر کسی راکه در حال خطبه خواهد، واین مکروه‌است. صالح‌احمد[حنبل] گفت که: درویشی روز آدینه در حال خطبه بخواست – و پهلوی پدرم بود – مردی قطعه‌ای پدرم را داد، و پدرم را نمی‌شناخت، تا بدان درویش دهد. پدرم از وی نستد.

۱ – متن عربی چنین است: وفی حدیث غریب: انه (ص) سکت للداخل حتی صلاهما، ای حتی فرغ من رکعتی التحیة.

وابن مسعود گفت : چون کسی درمسجد بخواهد، مستحق آن باشد که به وی ندهند ، وچون درحال قرآن خواندن خواهد، به وی نباید داد . و بعضی علما کراهیت داشته‌اند سایلان جامع را ـ که پای برگردن مردمان می‌نهند ـ صدقه دادن، مگر آنکه در موضعی ایستاده یا نشسته بخواهد ، و گام نزند .

و کعب‌احبار گفت: هر که نماز جمعه بگزارد پس باز گردد ، و دو چیز مختلف صدقه دهد، [پس به مسجد باز گردد] پس دو رکعت نماز گزارد ـ با رکوع و خشوع تمام ـ پس بگوید: اللهم إنی أسألك باسمك باسم الله الرحمن الرحيم و باسمك الذی لا إله الا هو الحی القیوم لا تأخذه سنة و لا نوم . از خدای ـ عزوجل ـ هیچ چیزی نخواهد که نه وی را دهد . و یکی از سلف گفت : هر که روز آدینه درویشی را صدقه دهد ، و پگاه به جامع رود ، و اول خطبه بشنود ، و کسی را رنجه ندارد، وچون امام سلام دهد بگوید : بسم الله الرحمن الرحيم، الحی القیوم أسألك أن تغفرلی و ترحمنی و أن تعافینی من النار . پس بدانچه خواهد دعا گوید ، مستجاب شود .

هفتم : آنکه روز آدینه آخرت را مسلم دارد ، و از همهٔ کارهای دنیا [۳۱۷] بازباشد ،و وردها[در آن]بسیار کند ، و در آن سفری نه آغازد ، چه آمده است که : من سافر فی لیلة الجمعة دعا علیه ملکاه. ای، هر که در شب آدینه سفر کند ، دو فریشته‌ای که بر وی موکلند ، وی را دعای بدگویند. و سفر پس از صبح روز آدینه حرام باشد ، مگر آنکه رفقه فوت شود . و بعضی سلف خریدن آب در مسجد برای خوردن ، یا سبیل کردن ، کراهیت داشته‌اند . چه بیع وشری در مسجد مکروه است . و گفته‌اند: اگر سیم بیرون مسجد بدهد ، و در مسجد بخورد یا سبیل کند ، باکی نبود . ودرجمله باید که روز آدینه [در] وردها وانواع خیرها بیفزاید ، چه

حق تعالی چون بنده‌ای را دوست دارد ، در وقت‌های فاضل وی را مشغول کارهای خیر گرداند ، و چون دشمن دارد در وقت‌های فاضل بروی کارهای بد رانـد تا عقوبت او دردمندتر باشد ، و دشمنی او سخت‌تـر ، بدانچه از برکت وقت محروم شود ، و حرمت آن نگاه ندارد . و در آدینه دعاها مستحب است . و در «کتاب دعوات» بخواهد آمد . إن‌شاءالله تعالی .

باب ششم

در مسأله‌های متفرق که در آن بلوای عام باشد ، و مرید به معرفت آن محتاج شود

وأما مسأله‌های نادر، در کتب فقه به استقصا بیاورده‌ایم

مسأله : فعل اندك اگرچه نمازرا باطل نکند مکروه باشد ، مگر برای حاجت و آن دردفع گذرنده بود پیش نماز کننده ، یا کشتن کژدمی که ازضرر آن بترسد ، و کشتن او به یك زخم و دو زخم [میسرشود] وسه زخم بسیار باشد ، و نماز را باطل کند . و همچنین دفع شپش و کیك چون از آن رنج بیند روا باشد . و همچنین حاجت خاربدن ، چون خشوع را باطل کند . معاذ ـ رضی‌الله‌عنه ـ شپش و کیك را درنماز بگرفتی . وابن عمر ـ رضی الله‌عنه ـ شپش درنماز بکشتی چنانکه [خون] بردست او ظاهر شدی .

و نخعی گفت : بگیرد آن را و سست گرداند ، و اگر بکشد باکی نبود . وابن مسیب گفت:بگیرد وسست کند ، پس بیندازد . ومجاهد گفت : اولی آن باشد که آن را بگذارد ، مگر چون رنجه دارد و از نماز مشغول کند،آنگاه آن را سست کند ، چنانکه رنجه نتواند داشت ، پس بیندازد .

و این رخصت است ، و کمال آن است که از فعل اگرچه اندك باشد احتراز کند .

و برای این یکی از سلف مگس نراندی و گفتی : نفس خود را بر آن عادت نکنم که نماز مرا باطل کند . و شنیده‌ام که فاسقان پیش پادشاهان بر رنج‌های بسیار صبر کنند و نجنبند. و در حال فاژه اگر دست بر دهان نهد باکی نبود ، و اولی آن است . و اگر بعطسد خدای را در نفس خود حمد گوید ، و زبان نجنباند . و اگر آروغ آرد باید که سر سوی آسمان برندارد . و اگر ردای وی بیفتد [۳۱۸] نباید که آن را راست کند ، و طرف دستار همچنین . و کل آن مکروه است مگر برای ضرورت .

مسأله : نماز با نعلین رواست اگرچه کشیدن آن سهل است . رخصت در موزه به سبب دشواریِ کشیدن نیست ، بل این نجاست معفو است ، و حکم «سرپای» همین است . و پیغامبر با نعلین نماز می گزارد ، پس نعلین از پای بیرون کرد، و مردمان هم متابعت نمودند . فرمود : لِمَ خلعتم نعالکم ؟ چرا نعلین بیرون کردید ؟ گفتند : برای متابعت تو، فرمود: [إنّ جبریل] أتانی فأخبرنی أنّ بهما خبثاً فاذا أراد أحدکم المسجد فلیقلب نعلیه فلینظر فیهما فإن رأی خَبثاً. فلیمسحه بالارض و لیُصلِّ بهما. ای، جبرئیل بیامد و مرا خبر کرد که در نعلین پلیدیی است . و چون یکی از شما خواهد که در مسجد رود باید که نعلین بگرداند و ببیند اگر پلیدیی باشد آن را برزمین مالد و با آن نماز کند .

و بعضی گفته‌اند: نماز با نعلین فاضل‌تر. بدانچه پیغامبر ـ علیه السلام ـ فرمود: لِمَ خلعتم نعالکم؟ و این مبالغتی است که [چرا] کرده‌اند. چه سؤال پیغامبر ـ علیه السلام ـ برای آن بود تا علت کشیدن نعلین ایشان را معلوم گرداند ، چه دانسته [بود] که ایشان برای موافقت وی کشیدند .

وعبدالله سایب روایت کرده است که : پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ برای نماز نعلین بکشیده است . پس معلوم شد که هر دو بکرده است . و کسی که نعلین بکشد باید که بر دست راست و دست چپ ننهد ، چه جای تنگ کند و صف را منقطع گرداند، بل در پیش خود بنهد ودر پس ننهد . چه دل وی بدان ملتفت شود . وروا که آنکس که نماز با نعلین فاضل‌تر گفته است ، این معنی را ـ و آن التفات دل است ـ رعایت کرده [است] .

بوهریره از پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ روایت کرد که : **إذا صلی احدکم فلیجعل نعلیه بین رجلیه**. ای، چون یکی از شما نماز گزارد ، باید که نعلین میان پای‌های خود نهد . و بوهریره گفت: نعلین میان پای‌های خود نه ، و مسلمانی را بدان ایذا مکن ! وپیغامبر ـ علیه‌السلام ـ بردست چپ نهاده است ، ولکن او امام بود . و امام را رواست که بردست چپ نهد ، چه بر چپ وی کسی نه‌ایستد. واولی آن است که میان دو قدم ننهد که سبب مشغولی باشد ، ولکن پیش قدم ها نهد ، و شاید که مراد به حدیث آن است . وجبیر مطعم گفت : نعلین پیش نهادن بدعت است .

مسأله : چون در نماز آب دهن اندازد نماز باطل نشود، [زیرا] که فعلی اندك است. و صوتی که بدان حاصل آید آن را کلام نشمرند، و بر شکل حرف‌های کلام نبود، الا آنکه مکروه است. پس باید که از آن احتراز کند، مگر چنانکه پیغامبر ـ علیه [۳۱۹] السلام ـ دستوری داده است. چه بعضی از صحابه روایت کرده‌اند که : پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ در قبله نخامه‌ای دید ، نیك در خشم شد و به چوب خرمایی که در دست داشت آن را بمالید ، و اثر آن را به زعفران بیالود و به سوی ما نگریست و گفت : **أیکم یحب أن یبزق فی وجهه**؟ ای، که از شما دوست دارد که آب دهن در روی وی انداخته شود؟ گفتیم : هیچ کس دوست ندارد. فرمود: **فان أحدکم اذا دخل فی صلاته**

فإن‌الله ـ عزوجل ـ بینه وبین‌القبلة. ای، چون یکی از شما در نماز درآید از روی تعظیم چنانستی که حق‌تعالی میان او و قبله است. چه روی دل چنانکه به حضرت الهی موجه است، روی تن به قبله موجه است. پس قبله، به‌نسبت با روی تن، چون حضرت الهی باشد، به نسبت با روی دل. ودر لفظی دیگر «واجهه‌الله‌تعالی» آمده است.

فلایبزقن أحدکم تلقاء وجهه ولا عن یمینه، لکن عن‌شماله اوتحت قدمه الیُسری. فان بدرته بادرة فلیبصق فی ثوبه و لیقل به هکذا، او دَلَکَ بعضهُ ببَعض. ای، پس یکی از شما باید که آب دهن درمقابل روی و دست راست خود نه اندازد، لکن دست چپ و زیر قدم چپ خود اندازد. و اگر به زودی اتفاق افتد، و بروی غالب شود، چنانکه به‌جایگاه نتواند انداخت باید که به جامهٔ خود بگیرد. وبعضی آن را به بعضی بمالد.

مسأله : ایستادن مقتدی را سنتی و فرضی است:

اما سنت : آن است که اگر یك مرد باشد ، از دست راست امام ایستد [اندکی] پستر. و یك زن پس امام، واگر پهلوی امام ایستد زیان ندارد، ولکن برخلاف سنت بود.

و به نزدیك بوحنیفه ـ رضی‌الله عنه ـ چون زنی پهلوی مردی ایستد ـ در نمازی تام الارکان ، که در آن شریك باشند ـ نماز مرد باطل شود . و اگر مردی و زنی باشد ، مرد بر دست راست ایستد و زن پس مرد. و یك تن تنها پس صف نه ایستد ، بل إما در صف در آید و إمایکی را از صف سوی خود کشد . و اگر تنها ایستد نماز درست باشد ، ولکن با کراهیت .

اما فرض : اتصال صف است. و آن‌چنان باید که میان امام ومقتدی رابطه‌ای جامع باشد که ایشان در جماعت‌اند. و اگر درمسجد باشند، [جامعیت

کافی] بود. چه مسجد برای آن بنا شده است، و به اتصال صف حاجت نباشد، بل بدان حاجت بود که افعال امام بداند. بوهریره از بام مسجد به‌امام اقتدا کرده‌است. و اگر مقتدی پیش‌درمسجد باشد ـ در راهی یا درصحرایی مشترك ـ و میان [۳۲۰] * ایشان بنایی مختلف نباشد که مفرق شود، نزدیکی به مسافت تیر پرتابی بسنده بود، و آن رابطه باشد. چه فعل‌یکی به دیگری برسد. و اگر در صحن سرایی بر راست یا چپ مسجد ایستد، و درِ آن با مسجد هموار باشد، شرط آن بود که صف مسجد در دهلیز سرای تا صحن بی‌انقطاع کشیده شود. و نماز کسی که در این صف باشد یا پس از صف، روا بود. و نماز کسی که پیش از آن صف باشد روا نبود. این‌حکم بناهای مختلف است. اما حکم یك بنا و یك عرصه، حکم صحرا باشد.

مسأله: مسبوق، چون آخر نماز امام دریابد، آن اول نماز او بود، و باید که با امام موافقت نماید، و بر آن بنا کند. و در نماز بامداد قنوت در آخر نماز خود خواند، اگرچه با امام خوانده باشد. و به‌نزدیك بوحنیفه ـ رضی‌الله‌عنه ـ آخر نماز او بود.

واگر بعضی‌قیام [ازنماز] با امام دریابد به دعا مشغول نشود، جزیی فاتحه‌سبك بخواند. واگر پیش‌ازاتمام فاتحه، امام رکوع کند، واوتواند که دراعتدال او، از رکوع به وی رسد، فاتحه تمام کند. و اگر نتواند با امام موافقت نماید و رکوع کند. و بعضی فاتحه را حکم کل آن باشد، وبه عذر سبق از وی ساقط شود. و اگر امام رکوع کند و او در سورت باشد باید که آن را قطع کند. و اگر امام را در سجده یا تشهد یابد تکبیر تحریمه

* دراینجادوصفحه ازعکس نسخهٔ بریتانیا افتاده است، بنابراین‌ازدونسخهٔ ترکیه و مجلس شورا تلفیقاً نقل شد، وآغاز وانجامش با دوستاره مشخص گردید.

بگوید، و بی‌تکبیر انتقال بنشیند به خلاف آن که در رکوع یابد. چه تکبیر دوم برای رکوع بگوید، زیرا که آن انتقال وی را محسوب است. و تکبیرات، انتقالات اصلی را باشد در نماز، نه‌عارض‌ها را که به‌سبب اقتدا بود. و تا طمأنینهٔ وی در رکوع حاصل نشود - در حالی که امام درحد راکعان باشد- مدرك آن رکعت نباشد. و اگر طمأنینهٔ او تمام نشود مگر پس از آنچه امام ازحد راکعان بگذرد، آن رکعت فایت باشد.

مسأله : هر که را نماز پیشین فوت شود تا نماز دیگر ، نماز پیشین اول بگزارد پس نماز دیگر. واگر ابتدا به نماز دیگر کند روا باشد ، ولکن ترك اولی بود، واقتحام‌شبهت خلاف. واگر امام یابد اول «نماز دیگر» گزارد، پس نماز پیشین قضا کند. چه جماعت به أدا اولی .

و به نزدیك بوحنیفه -رضی‌الله‌عنه- در قضای فوایت ترتیب واجب است، مگر در حال نسیان و ضیق وقت و کثرت فوایت. و حد کثرت آن است که: شش‌نماز فوت شود و وقت‌هفتم در آید. واگر نمازی منفرد در اول وقت بگزارد، پس‌جماعت یابد باایشان هم بگزارد، ونیت نمازوقت کند، و حق تعالی کامل‌تر آن محسوب گرداند . و به نزدیك بوحنیفه -رضی‌الله‌عنه- چون یك‌بار نماز گزارد ، بار دیگر همان نماز نگزارد . و اگر نیت فایته‌ای یا تطوعی کند روا باشد. واگر به جماعت گزارده باشد، پس جماعتی دیگر یابد، بایدکه نیت فایته‌ای یانفل کند. چه اعادت نمازی که به جماعت گزارده باشد، بار دیگر وجه ندارد. و احتمال بار دیگرگزاردن برای ادراك فضیلت جماعت باشد.

مسأله : اگرپس‌ازگزاردن نماز برجامه نجاستی بیند اولی قضای‌نماز باشد، و لازم نبود.

و نزدیك بوحنیفه -رضی‌الله‌عنه- لازم بود. و اگر نجاست دراثنای

نماز بیند جامه بیندازد، و نماز تمام کند. و اولی از سر گرفتن بود. و اصل این «حدیث خلع نعلین» است، چون جبرئیل إخبار کرد که بر آن نجاست است پیغامبر نعلین بیرون کرد و نماز از سر نگرفت. و به نزدیك بوحنیفه ـ رضی الله عنه ـ لازم بود که از سر گیرد.

مسأله: هر که تشهد اول یا قنوت یا درود بر پیغامبر در تشهد اول بگذارد، یا فعلی کند به سهو ـ که عمد او نماز را باطل گرداند ـ یا در شك افتد و نداند که سه رکعت گزارد یا چهار، به یقین گیرد [که سه گزارده است] و پیش از سلام دو سجدهٔ سهو بیارد. و اگر پیش از [سلام] فراموش کند، پس از سلام بیارد، چون تذکر نزدیك باشد. و اگر پس از سلام سجده کند و در آن حدثش رسد نماز باطل شود. چه او پس از سلام چون در سجدهٔ سهو رغبت نمود چنانستی که سلام را نسیانی گرفت در غیر محل خود و تحلل بدان حاصل نشد، و او به نماز معاودت نمود. و برای این است که پس از سجده سلام از سر گیرد. و اگر پس از بیرون آمدن از مسجد، یا پس از درازی فاصلهٔ سجدهٔ سهو یاد کند، سجده فوت شده باشد.

و موجب سجدهٔ سهو به نزدیك بوحنیفه ـ رضی الله عنه ـ پیش از این بیان کردیم، و به نزدیك وی سجدهٔ سهو پس از سلام باشد.

مسأله: سبب وسوسه در نیت نماز ـ إمّا نقصان عقل است و إمّا نادانستن شرع ـ چه امتثال امر خدای چون امتثال امر غیر او باشد، و تعظیم او چون تعظیم غیری در حق قصد. و هر که عالمی بر وی در آید و او قیام نماید، اگر گوید که: نیت کردم که بر پای ایستم برای تعظیم در آمدن این عالم به سبب فضل او و پیوسته در آمدن او و روی خود بدو آورد ـ به بی عقلی منسوب شود، بل همین که وی را بیند و علم او داند، داعیهٔ تعظیم منبعث شود و قیام نماید، و معظم باشد مگر آن که برای کاری دیگر بایستد یا در حال غفلت. و شرط آنچه نماز

پیشین بود و ادای فرض- از آن جهت که امتثال امر باشد- همچنان است که ایستادن پیوستهٔ درآمدن بود، و روی به «درآینده» آورده، و باعثی دیگر جز آن منتفی. و قصد تعظیم به ایستادن ثابت [کند] تا تعظیم باشد. چه اگر پشت به وی آورده بایستد یا پس از درآمدن او به مدتی صبر نماید پس از آن برخیزد، معظم نباشد. پس این صفت‌ها چاره نیست، که معلوم و مقصود باشد، و حضور آن نفس را دریك لحظه ممکن است. و دراز نیست مگر نظم لفظ‌هایی که بر آن دلالت کند- اما در گفتن زبان و اما در* اندیشیدن دل- و هر که نیت نماز براین وجه نداند چنانستی که نیت ندانسته باشد. چه در نیت نیست، مگر آنچه ترا دعوت کرده‌اند بدانچه در وقتی معین نماز کنی. و تو آن را اجابت کردی و بایستادی.

پس وسوسه محض جهل باشد. چه آن قصدها و این [علم‌ها] در نفس دریك حالت فراهم آید. و آحاد آن در ذهن مفصل نباشد، چنانکه اول [نفس] مطالعه کند و در آن تأمل نماید. و فرق است میان حضور چیزی در [نفس] و میان تفصیل آن به فکرت. و حضور [مضاد] غیبت و غفلت است، اگرچه مفصل نباشد. چه هر که «حادث» را مثلاً بداند به یك علم دریك حالت داند، و این علم متضمن علم‌هایی است که حاضر باشد اگرچه مفصل نبود، چه هر که حادث را داند، موجود و معدوم، و تقدم و تأخر- [و زمان و آنکه] تقدم عدم [رااست] و تأخر وجود [را]- داند.

و این علم‌ها درتحت دانستن حادث داخل است، چه دانندهٔ حادث را- چون غیر آن نداند- اگر بپرسند که تقدم یا تأخر یا وجود یا عدم، یا تقدم عدم یا تأخر وجود، یا زمان که به متقدم و متأخر قسمت پذیرد، هرگز دانسته‌ای؟ و او گوید: هرگز ندانسته‌ام، دروغ [غگو] باشد، و مناقض سخن او که: حادث را

* پایان افتادگی متن از عکس نسخهٔ بریتانیا.

دانسته‌ام. و از نادانستن این دقیقه وسوسه می‌خیزد. چه موسوس نفس خود را تکلیف می کند که : در دل، ظهریت و ادائیت و فرضیت در یك حالت حاضر کند، و به الفاظ مفصل گرداند، و او مطالع آن باشد. و این محال است. و اگر همین معنی نفس خود را تکلیف کند در ایستادن برای تعظیم عالم، بر وی متعذر شود.

پس بدین معرفت، وسوسه دفـع شود، و آن معرفت آن است که فرمان برداری حق تعالی درنیت چون فرمانبرداری غیر او است. و بر اینچه گفتیم، برسبیل تسهیل و رخصت زیادت می کنم و می گویم که: اگر موسوس نیت را نداند، مگر به احضار این کارها برسبیل تفصیل و امتثال دفعة واحدة در نفس او متصورنشود. و جملهٔ آن در اثنای تکبیر از اول تا آخر حاضر کند، چنانکه از تکبیر فارغ نشود، مگر حصول نیت وی را بسنده باشد. و تکلیف نمی کنم که کل آن را به‌اول تکبیر پیوندد، چه آن تکلیف شطط است.

و اگر [بدان] مأمور بودی متقدمان را از آن سؤالی واقع شدی. و کسی را ازصحابه در نیت وسوسه بودی. [پس نبودن آن دلیل است بر آنکه امر در آن بر تساهل است] . پس موسوس را چنانکه نیت میسر شود باید که بدان قناعت کند تا آن معتاد شود، و وسوسه زایل گردد. و نفس خود را به تحقیق آن مطالبت نکند. چه تحقیق ، وسوسه زیادت گرداند. و درفتاوی چند وجه از تحقیق در تفصیل علم‌ها و قصدها که به نیت متعلق است یـاد کرده‌ایم، که علما را به معرفت آن حاجت بود . و اما عامی را شنیدن آن زیان دارد و وسوسه انگیزد. به سبب آن، آن را بگذاشتیم.

مسأله : نباید که مقتدی در رکوع و سجود ، و بر آمدن از هردو، و دیگر کارها بر امام تقدم نماید [۳۲۳] و نباید که با او برابری کند، بل متابع باشد و پس رو اثر او. چه معنی اقتدا این است . و اگر عمداً برابـری کند

نماز باطل نشود، چنانکه در پهلوی او ایستد بی‌تأخر. و اگر به یك رکن تقدم نماید در بطلان نماز او خلاف است. و دور نیست که به بطلان حکم کرده‌شود، برای تشبیه آن به تقدم بر امام در موقف، بل این اولی. چه جماعت، اقتدای درفعل است، نه درموقف. پس تبعیت درفعل مهم‌تر بود، و ترك تقدم درموقف برای تسهیل متابعت [درفعل] و تحصیل صورت تبعیت شرط است. چه‌لایق «مقتدی به» آن‌است که متقدم باشد. پس تقدم را درفعل بر وی هیچ وجهی نبود، مگر آنکه سهو باشد.

وبرای این پیغامبر انکاری عظیم فرموده است و گفته: أما یخشی الذی یرفع رأسه قبل الامام أن یحول الله رأسه رأس الحمار؟ ای، نترسد کسی که سرپیش ازامام بردارد که خدای ــ عزوجل ــ سر اوسر درازگوش گرداند.

وأما تأخر [ازاو] به‌یك رکن، نمازرا باطل‌نکند. و آن‌چنان بود که امام ازرکوع اعتدال کند، ومقتدی هنوز رکوع نکرده باشد، ولکن تأخر تا بدین حد مکروه است. و اگر امام پیشانی بر زمین نهد و او هنوز به حد راکعان نرسیده‌باشد نماز باطل شود، وهمچنین‌اگر درسجدهٔ دوم پیشانی بر زمین نهد و او هنوز سجدهٔ اول نکرده باشد.

مسأله: برحاضر شوندهٔ نماز واجب است‌که اگر در نماز از غیر خود إسائتی بیند آن را تغیر کند و انکار نماید. و اگر از نادانی کرده باشد با وی رفق برزد و بیاموزد. وازآن‌جمله، راست داشتن صف‌ها است، ومنع تنها ایستادن بیرون صف، و انکار بر کسی که سر پیش‌از امام برآرد، و غیر آن از کارها. چه‌پیغامبر ــ علیه‌السلام ــ گفت: ویل للعالم من الجاهل حیث لا یعلمه. ای، وای بر عالم به سبب جاهل، چون وی را نیاموزد.

وابن مسعود گفت: من رأی من یسیٔ صلاته فلم ینهه فهو شریکه فی وزرها. ای، هرکه کسی را بیند که نماز بد کند و اورا باز ندارد، در وبال

شریك او باشد. و بلال‌سعد گفت: گناه چون پوشیده باشد جز صاحب گناه را زیان ندارد، وچون ظاهر شود و تغیر کرده نیاید ضرر آن به همه برسد.

و در حدیث آمده است که: بلال صف‌ها راست کردی، و ساق‌ها به دره بزدی. و عمر– رضی‌الله‌عنه– گفت : تفقدوا إخوانکم فی الصلاة فاذا فقدتموهم فان کانوا مرضی فعودوهم وان کانوا اصحاءً فعاتبوهم. ای، برادران خود را در نماز تفقدی نمایید. [و چون] ایشان را نبینید ، اگر بیمار باشند عیادتی بجای آرید، و اگر تندرست بوند عتابی واجب دارید . ای، بر ترك جماعت انکار کنید ، و در این مساهلت منمایید . چه سلف در آن [۳۲۴] مبالغت فرمودندی تا به‌حدی که بعضی ازایشان، جنازه به‌در کسی بردندی، که ازجماعت تخلف نمودی. و این اشارتی باشد بدان که : مرده را ازجماعت تخلف باشد نه زنده را !

و هر که در مسجد رود باید که قصد دست راست کند. و برای این معنی در عصر پیغامبر –علیه‌السلام– بردست راست تزاحم می‌نمودند تا جماعتی گفتند که: دست چپ معطل می‌ماند، فرمود که: من عمر میسرة المسجد کان لهُ کفلان من الاجر. ای، هر که دست چپ مسجد را آبادان دارد وی را ازثواب دو نصیب باشد. و اگر کودکی نابالغ در صف بیند و خود را درصف جایی نیابد، آن کودك را پس‌تر کند و خود در صف در رود .

و این مقدار ازمسأله‌هایی که بلوی در آن عام است، خواستیم که یاد کنیم. و احکام نمازهای متفرق در «کتاب اوراد» بخواهد آمد. إن شاء‌الله تعالی .

باب هفتم

در نمازهای نفل

بدان‌که : نمازهایی که جز فرض است سه قسم است : سنت‌ها ، و مستحب‌ها ، و تطوع‌ها . و به سنت آن می‌خواهیم که منقول است‌ازپیغامبر، که بر آن مواظبت فرموده‌است . چون رواتب که پس فرایض است و نمازچاشت و «وتر» و تهجد و غیرآن . چـه سنت عبارتی است از طریق مسلوك .

و بو حنیفه را - رضی‌الله عنه - در«وتر»سه‌قول است ، در یك قول فرض است، ودردوم‌واجب، و درسوم سنت . چنانکه قول دیگرعلمااست. و به مستحب‌آن [می‌خواهیم] که خبر به فضل‌آن وارد است ، ومواظبت بر آن‌منقول نه [چنانکه‌آن را نقل‌خواهیم‌کرد] در نماز روزها وشب‌های هفته، و چون نماز بیرون آمدن و دررفتن‌خانه، وامثال‌آن. وبه تطوع آنچه ورای آن است‌که در عین‌آن خبری نیامده است ، ولکن بنده بدان تطوع نماید ، ازآن روی که‌درمناجات حق‌تعالی به‌نماز ـ که شریعت به‌فضل‌آن مطلقاًوارد است ـ رغبت کند. و چنانستی که بدان‌تبرع‌نموده‌است. چه‌به عین‌آن‌مندوب

نیست ، اگرچه به مطلق نماز مندوب است .

و تطوع عبارتی است از تبرع . و این هرسه قسم را نفل‌خوانند، از آن روی که نفل زیادت را گویند. و کل این زیادت است بر فریضه‌ها . و ما به لفظ «نفل‌وسنت ومستحب وتطوع» برای تعریف این‌مقاصد اصطلاح کردیم. واگر کسی این اصطلاح بگرداند بروی حرجی نیست . چه پس از فهم‌مقاصد درالفاظ‌مضایقتی نباشد . ودرجهٔ هرقسمی ازاین قسمت‌ها درفضل متفاوت است ، به حسب اخبار و آثار، که در تعریف فضل آن‌واردشده‌است و به اعتبار کثرت مواظبت پیغامبر بر آن و به سبب صحت و شهرت اخبار [در آن]. و برای آن می‌گوییم که : سنت‌های‌جماعت فاضل‌تر از سنت‌های انفراداست و فاضل‌ترسنت‌های جماعت نمازعید است، پس خسوف ، پس استسقاء. و فاضل‌ترسنت‌های‌انفراد«وتر»است، [۳۲۵] پس دور کعت‌بامداد ، پس دیگر رواتب بر تفاوت آن .

بدان که نفل به اعتبار آنچه تعلق بدان دارد دو قسم است :

یکی : [به] اسباب، چون‌خسوف و استسقاء .

دوم : [به] اوقات . و این سه قسمت می‌شود :

یکی آنکه به تکرر شب و روز متکرر می‌شود . و دوم به تکرر هفته . و سوم به تکرر سال . و جمله چهارقسم باشد :

قسم‌اول : آنچه به تکررشب وروزمتکررمی‌شود، و آن‌هشت‌است: پنج، رواتب‌پنج فریضه. وسه دیگرنمازچاشت . ومیان شام وخفتن وتهجد.

اول : راتبهٔ نماز بامداد ، و آن دو رکعت است . پیغامبر ـ علیه السلام ـ گفت : رکعتا الصبح خیرمن‌الدینا وَ ما فیها . ای ، دو رکعت بامداد به از دنیا است ، و آنچه در آن است . و وقت آن به طلوع صبح صادق‌در آید، و آن صبح‌مستطیراست ـ ای، درعرض افق‌پراکنده ـ نه مستطیل

که در طول افق نماید بس. و ادراك آن به مشاهده در اول دشوار است، مگر به آموختن منزل‌های ماه. چه ستارگان منازل، چشم را ظاهرند. وطلوع صبح با بعضی از آن پیوسته باشد، و بدان ستارگان طلوع صبح بتوان دانست، و در دو شب از ماه به قمر بتوان دانست. چه در شب بیست و شش طلوع صبح با طلوع قمر باشد، و در شب دوازده با غروب آن. غالب این باشد که گفته شد، اما در بعضی برج‌ها به سبب درازی و کوتاهی مطالع، تفاوت کند. و شرح آن دراز است. و شناختن منزل های ماه مرید را مهم است، تا بر مقادیر وقت‌های شب، و بر صبح بدان اطلاع یابد و وقت آن دو رکعت، به فوت وقت نماز بامداد فوت شود، و آن طلوع خورشید است. ولکن سنت آن است که پیش از فرض گزارد، و اگر در مسجد رود و اقامت گفته باشند به فرض مشغول شود.

پیغامبر ـ علیه السلام ـ گفت: إذا اُقیمت الصلاة فلاصلاة الا المکتوبة. ای، چون نماز اقامت کردند، به هیچ نماز مشغول نبایدشد، مگر به فرض. و چون از فرض فارغ شود آن را بگزارد. و درست آن است که چون پیش از طلوع خورشید باشد ادا بود، زیرا که آن در وقت تابع فرض است. و پیش از فرض گزاردن آن سنت است درحالی که جماعتی قایم نیابد. وچون یافت ترتیب بگردد، و ادای آن پس ازفرض ادا بود. ومستحب آن است که در خانه گزارد و سبك. پس در مسجد رود. و دو رکعت تحیت بجای آرد. پس بنشیند، و نماز نکند تا فریضه. و در میان صبح وطلوع خورشید اولی ذکر و فکر است واقتصار بر این دو رکعت و فریضه.

دوم: راتبهٔ نماز پیشین، و آن شش رکعت است و پس از نماز، و آن سنت مؤکد است. و چهار پیش از آن، و آن نیز سنت است، [۳۲۶] اگر چه کم از دو رکعت آخر است. بوهریره از پیغامبر

روایت کرد که : من صلی اربع رکعات بعد زوال الشمس یحسن قراء تهن ورکوعهن و سجودهن صلی معه سبعون ألف ملك یستغفرون له حتی اللیل . ای، هر که پس از زوال چهار رکعت نماز گزارد، باقراءت و رکوع و سجود تمام، هفتاد هزار فریشته باوی نماز گزارند . و تا شب برای وی آمرزش خواهند.

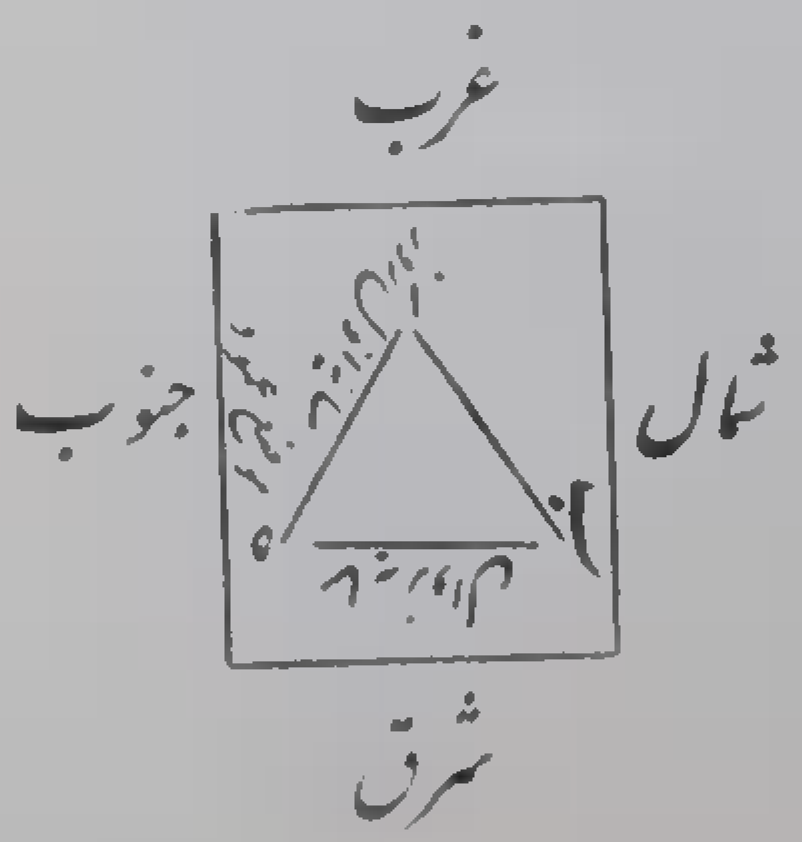
و پیغامبر ـ علیه السلام ـ چهار رکعت [پس] از زوال نگذاشتی، و آن را دراز کردی و گفتی : إن أبواب السماء تفتح فی هذه الساعة فاحب أن یرفع لی فیها عمل. ای، در این ساعت درهای آسمان گشاده شود ، ومن دوست دارم که در این ساعت عمل من بالا برند . بوایوب انصاری این حدیث روایت کرده است، و بدان متفرد است . و آنچه ام حبیبه قوم پیغامبر ـ علیه السلام ـ روایت کرده است براین نیز دلیل می کند که: پیغامبر ـ علیه السلام ـ گفت : من صلی فی یوم اثنتی عشرة رکعة غیر المکتوبة بنی لهٔ بیت فی الجنة، رکعتین قبل الفجر و اربعاً قبل الظهر و رکعتین بعدها و رکعتین قبل العصر و رکعتین بعد المغرب .

و ابن عمر گفت که : یاد [می دارم] که پیغامبر ـ علیه السلام ـ هر روزی ده رکعت نماز گزاردی، و آنچه ام حبیبه یاد کرده بود یاد کرد، مگر دو رکعت بامداد که گفت : در آن ساعت کسی بر پیغامبر ـ علیه السلام ـ نرفتی، ولکن خواهرم حفصه روایت کرد که : دو رکعت نماز در خانهٔ وی بگزاردی پس بیرون آمدی . و ابن عمر در این حدیث پیش از نماز پیشین دو رکعت گفت . و پس از نماز خفتن دو رکعت . پس دو رکعت پیش از نماز پیشین مؤکدتر از چهار رکعت بود، و وقت آن به زوال درآید. وزوال به افزونی سایهٔ شخص های منتصب که سوی مشرق مایل باشد توان دانست. چه شخص را در حال طلوع سوی مغرب سایه دراز باشد . پس دایماً خورشید در ارتفاع بود، و سایه در کمی. و از جهت مغرب منحرف شود تا خورشید

به نهایت ارتفاع برسد، و آن قوس نصف النهار باشد، و نهایت‌نقصان سایه .

و چون خورشید از نهایت ارتفاع زوال پذیرد سایه زیادت شدن گیرد ، و از آن وقت که زیادت سایه به حس در توان یافت ، وقت نماز پیشین‌درآید . و به‌قطع بتوان دانست که زوال در علم خدای پیش از آن واقع‌شده باشد، ولکن‌تکلیف مرتبط نشود مگر به چیزی که در تحت‌حس آید . و آن مقدار [۳۲۷] باقی از سایه که از وی زیادت شدن گیرد ، در زمستان دراز باشد، و در تابستان کوتاه. و نهایت درازی‌او رسیدن‌خورشید باشد به اول جدی ، و غایت کوتاهی رسیدن او به اول سرطان . و آن را به أقدام و موازین بتوان دانست ، و از طریق‌های نزدیك به تحقیق مرکسی راکه مراعات آن‌داند کرد[آن‌است] که‌قطب‌شمالی‌رادرشب بنگرد، و تخته‌ای مربع بر زمین بنهد ــ نهادنی هموار ــ که یك ضلع از جانب قطب باشد . چنانکه اگر افتادن سنگی‌از قطب برزمین توهم کنی ، و خطی ازمسقط‌حجر تا ضلعی از تخته که سوی‌اواست در خیال‌آری، آن خط بر ضلع بود ، و [بردو] زاویهٔ قایمه بایستد،ای به یکی‌ازدوجانب‌مایل نباشد .

پس عمودی‌برتخته بایستانی‌ــایستانیدنی‌هموارــ درموضع‌علامت «●» و آن برابر قطب باشد ، و سایهٔ او در اول روز مایل باشد به جهت غرب در سمت‌خط«ا»پس دایماً میل می کند تامنطبق شودبر خط «ب»چنانکه اگر سر اورا بکشی براستقامت به مسقط حجر رسد، و توازی ضلع شرقی و غربی‌باشد. و به‌یکی از ایشان مایل نبود . و چون میل او به جهت‌غربی باطل شد ، خورشید در نهایت ارتفاع باشد. و چون سایه از خطی که بر تخته است سوی شرق منحرف‌شد ،



زوال باشد. واین را به حس درتوان یافت به تحقیق، در وقتی که به اول زوال درعلم خدای نزدیك باشد[1]. پس برسرسایه، درحال انحراف علامات باید کرد. و چون سایهٔ ازاین علامت همچند عمود شود وقت «نمازدیگر» درآید ■

و از بوحنیفه ـ رضی‌الله عنه ـ سه روایت است. روایت محمد آن است که: چون سایهٔ هر چیزی دو چند او شود وقت نماز پیشین بیرون آید، ووقت نماز دیگر درآید.

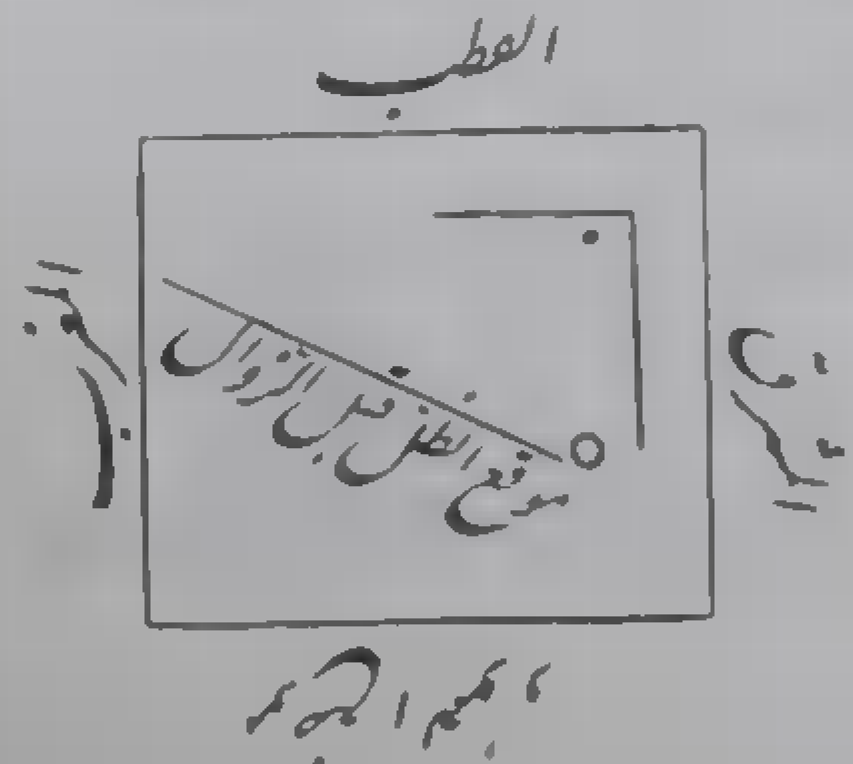
و روایت حسن زیاد، موافق قول شافعی است. وروایت اسد آن است که چون سایهٔ هرچیزی همچند اوشد وقت نماز پیشین بیرون شود، اما وقت نماز دیگر درنیایدتا سایهٔ هرچیزی دوچند اونشود. و درمیانه وقتی مهمل بود. و در شناختن این مقدار درعلم زوال باکی نبود.

سوم: راتبهٔ نماز دیگر، وآن چهاررکعت است، پیش ازنمازدیگر.

---

۱ ـ متن عربی چنین است: و هذا یدرك بالحس تحقیقا فی وقت هوقریب من اول الزوال فی علم الله تعالی.

* چون ترسیم این ساعت آفتابی ـ یا وقت نماـ در نسخه‌های موجود خطی تازی، وترجمهٔ فارسی احیاء علوم‌الدین، دقیق وهم آهنگ نیست، بهتردانستم تلفیقی ازشکل رسم شده دردونسخهٔ موزهٔ بریتانیاومجلس شورای ملی را، به همان صورت موجود، در این چاپ قرار دهم. آنگاه برای تکمیل آن، سخن مرتضی زبیدی ـ شارح دقیق احیاء علوم‌الدین ـ راکه به آشفتگی این شکل در نسخه‌های مختلف روزگار خود اشاره کرده، همراه با یکی از شکل‌هایی که برای کتاب خود بر گزیده است، در اینجا نقل کنم:



هکذا وجد رسم هذااللوح فی نسخة صحیحة بخط الشیخ شمس‌الدین الحریری، و وقع فی نسخ کثیرة من‌هذاالکتاب تفاوت فی‌رسمه علی‌أنحاء مختلفة والتعویل علی مارسم ههنا.

(اتحاف السادة المتقین، ج۳، ص ۳۴۴)

بوهریره روایت کرد که: پیغامبر ـ علیه السلام ـ گفت: رحم الله عبداً صلی أربعاً قبل العصر. و کردن این بر امید داخل شدن در دعای پیغامبر مستحب است، استحبابی مؤکد، چه دعای او لامحاله مستجاب باشد. و مواظبت او بر سنت نماز دیگر چون مواظبت او بر دو رکعت پیش از نماز پیشین نیست.

چهارم: راتبهٔ نماز شام [۳۲۸] و آن دو رکعت است پس از فریضه. و روایت در آن مختلف نیست. و اما دو رکعت پیش از آن، میان بانگ نماز و قامت [بر سبیل مبادرت]، از بعضی صحابه چون اُبی کعب و عبادهٔ صامت و ابوذر وزیدبن ثابت وغیر ایشان منقول است.

عباده یا غیر او گفت: مؤذن چون بانگ نماز شام گفتی اصحاب پیغامبر ـ علیه السلام ـ ستون‌ها پیش گرفتندی ودو رکعت نماز گزاردندی و بعضی از ایشان گفتند: ما دو رکعت پیش از نماز شام بگزاردیمی، و آینده‌ای درآمدی، پنداشتی که ما نماز گزاردیم، و بپرسیدی که نماز [شام] گزاردید و آن در عموم قول پیغامبر است که فرموده است: بین کل اذانین صلاة لمن شاءَ. و احمد حنبل آن دو رکعت بگزاردی، و مردمان وی را عیب کردندی، بگذاشت و گفت: مردمان را ندیدم که این را می‌گزاردند، من نیز بگذاشتم.

و گفت: اگر کسی این را درخانهٔ خود یاجایی که مردمان نبینند بگزارد نیکو باشد. ووقت نماز شام به غایب شدن خورشید از [چشم‌ها در] زمین‌های هموار، که گَردبرگرد آن کوه نبود، درآید. و اگر جانب مغرب کوه بود توقف باید کرد تا سیاهی از جانب مشرق پدید آید.

پیغامبر ـ علیه الصلاة و السلام ـ گفت: إذا أقبل اللیل من هٰهُنا وأدبر النهار من هٰهُنا فقد أفطر الصائم.

ای، چون شب از جانب مشرق بیاید، و روز از جانب مغرب برود، افطار روزه حاصل شود. و اولی مبادرت است در نماز شام خاصه، و اگر

تأخیر کند و پیش از غایب‌شدن‌خورشید بگزارد أدا باشد ،ولکن مکروه بود.

عمر ـ رضی‌الله عنه ـ شبی نماز شام را تا برآمدن ستاره‌ای تأخیر کرد ، به سبب آن رقبه‌ای آزاد فرمود . وابن عمر تأخیر کردتادوستاره بر آمد ، دورقبه آزادگردانید .

پنجم : راتبهٔ نماز خفتن، و آن چهار رکعت است، پس ازفریضه. عایشه ـ رضی‌الله‌عنها ـ گفت که : پیغامبر پس ازنماز خفتن چهار رکعت بگزاردی، پس‌بخفتی. و بعضی ازعلماءاز مجموع اخبار اختیار کرده‌اندکه : عدد رواتب هفده باشد، چون عددفرایض. دوپیش از نماز بامداد ، و چهار پیش از نماز پیشین ودوپس‌ازآن، وچهارپیش‌ازنمازدیگر ودو پس از نماز شام‌وسه‌پس‌از نمازخفتن، و آن«وتر» است .

وچون احادیث که [درآن] وارد شده‌است شناخته آمدتقدیررامعنیی نباشد ، چه‌پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ گفته است: **الصلاة خیر موضوع فمن شاءَأکثر ومن شاءَأقل** .

مترجم می‌گوید که : موضوع [۳۲۹] به«رفع» گفته‌اند. و بر این وجه صفت‌خیرباشدوبه «جر»نیز ، و براین وجه‌مضاف الیه بود . پس‌اختیار هرمریدی از این نمازها براندازهٔ رغبت او تواندبود در خیر .

ودراینچه‌یاد کردیم‌ظاهرشد که‌بعضی‌مؤکدتراست[ازبعضی]،و آنچه مؤکدتربود ترك آن بعیدترباشد.خاصه که‌نوافل‌جبران‌فرایض‌است، وفرایض بدان‌کمال‌می‌پذیرد. و کسی که نوافل بسیار نکند فرایض‌اوبی‌جبران بماند .

ششم : وَتر . أنس مالك گفت که : پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ پس از نماز خفتن سه‌رکعت وتر بگزاردی ، در رکعت اول «سبح‌اسم ربك‌الأعلی» خواندی، و در دوم«قل‌یاایها‌الکافرون»، ودرسوم«قل‌هوالله‌احد» . و در خبر است که: پس از وتر دو رکعت نماز نشسته‌گزاردی . و دربعضی روایت‌ها

«مربع نشسته» آمده است، و در بعضی اخبار بر این جملت است که: چون خواستی که در فراش رود بخزیدی. و بر فراش پیش از خفتن دو رکعت بگزاردی، و در آن «إذا زلزلت» و «ألهیکم التکاثر» و به روایتی «قل یاایها الکافرون» خواندی. و وتر بریده و پیوسته، به یك سلام و دو سلام روا باشد. و به نزدیك بوحنیفه ـ رضی الله عنه ـ جز سه رکعت پیوسته ـ چنانکه سه رکعت نماز شام است ـ روا نباشد. و پیغامبر ـ علیه السلام ـ وتر، یك رکعت و سه رکعت و پنج رکعت، و همچنین طاق‌ها تا یازده رکعت گزارده است. و در «سیزده» روایت متردداست. و در حدیثی شاذ، هفده رکعت آمده است.

واین رکعت‌ها که مجموع آن را وتر نام کردیم، نماز شب او بوده است، و تهجد آن است. و تهجد شب سنتی مؤکده است. و در «کتاب أوراد» فضل آن بخواهد آمد. و در فاضل‌تر [خلاف است] و گفته‌اند که: یك رکعت فاضل‌تر. چه از پیغامبر ـ علیه السلام ـ درست شده است که بر یك رکعت مواظبت فرموده است.

و گفته‌اند: پیوسته فاضل‌تر تا از شبهت خلاف بیرون آید، خاصه امام را، چه روا که بدو کسی اقتدا کند که یك رکعت روا ندارد، و چون پیوسته گزارد، به کل آن نیت وتر کند. واگر بر یك رکعت اقتصار نماید، پس از دو رکعت سنت نماز خفتن، یا پس از فرض نماز خفتن، و نیت وتر کند درست بود. زیرا که شرط وتر آن است که در نفس خود «وتر» بود. و غیر او را که پیش از او سابق شده است وتر گرداند، و این را رکعت فرض یا وتر کرد.

و اگر پیش از نماز خفتن وتر کند درست نباشد. ای فضیلت وتر که درخبر آمده است که: «به از شتران سرخ موی است» نیابد، و الا یك رکعت فرد در هر وقت که باشد درست بود، و پیش از نمار خفتن بدان

درست نمی‌باشد، که خرق اجماع خلق است، در کردن. و نیز چیزی پیش نرفته است که آن را وتر گرداند.

واما چون خواهد که[به]سه بریده کند، درنیت‌دو رکعت نظر است که اگر نیت تهجد یا سنت نماز خفتن کند [۳۳۰] وتر نباشد. و اگر نیت وتر کند، دو رکعت وتر نباشد. و وتر آن است که پس از او خواهد کرد، و لکن اظهر آن است که نیت وتر کند چنانکه در سهٔ پیوسته، و لکن وتر را دو معنی است: یکی آنکه در نفس خود وتر بود. ودوم آنکه آغاز کرده شود تا بدانچه پس او باشد وتر گردد.

و مجموع سه وتر است، و دو از جملهٔ سه است، الا آن است که وتریت او به رکعت سوم موقوف است. و چون اوعزم آن دارد که آن را به سوم وتر گرداند، رواکه نیت وتر کند، ورکعت سوم درنفس خود به نفس خود وتر است و غیر خود را وترگرداند. و دو رکعت درنفس خود وتر نیست، وغیر خود را وتر نگرداند. ولکن به غیر خود وتر شود. و وتر باید که آخر نماز شب باشد، وپس از تهجد واقع شود. وفضایل وتر و تهجد و کیفیت ترتیب آن در «کتاب أوراد» بخواهد آمد.

هفتم: نماز چاشت و مواظبت بر آن از عزایم و فواضل فعل‌ها است. و اما عدد رکعات آن بیشتر آنچه نقل کرده‌اند هشت است.

اُمّ‌هانی، خواهر علی روایت کرد که: پیغامبر نماز چاشت هشت رکعت گزارد، با دراری و نیکویی. و اما عایشه گفت که: نماز چاشت چهار رکعت گزاردی، و بر آن زیادت نیز کردی، وحد آن زیادت بیان نکرد. ای برچهار مواظبت نمودی، وکم از آن نکردی، و وقتی زیادت گزاردی.

ودر حدیثی مفرد آمده‌است که: شش رکعت گزاردی، واماوقت آن علی - رضی‌الله‌عنه - گفت که: نماز چاشت در دووقت گزاردی چون خورشید

روشن‌شدی، وارتفاع گرفتی دو رکعت بگزاردی، و آن اول ورد دوم‌بودی ازوردهای روز، چنانکه بخواهد آمد. وچون خورشیدبه‌ربع آسمان‌رسیدی، از جانب مشرق، و آفتاب منبسط‌شدی، چهار رکعت بگزاردی، و اول آن وقت بودی که خورشید مقدار نیم نیزه بلند شدی. و دوم آن ساعت که ربع روز بودی، درمقابل نماز دیگر، که وقت او آن ساعت است که ربعی از روز باقی‌ماند. ونماز پیشین برمنتصف ررز، و نماز چاشت بر منتصف طلوع و زوال، چنانکه نماز دیگر بر منتصف زوال و غروب.

این افضل اوقات است، ودر جمله از ارتفاع خورشید تا پیش از زوال، وقت نماز چاشت است.

هشتم: میان نمازشام وخفتن إحیاکردن، وآن سنتی مؤکده است وعدد او ازپیغامبر - علیه‌السلام - شش رکعت نقل‌کرده‌اند. وآنرا فضلی عظیم است. و گفته‌اند که مراد به قول حق تعالی: تتجافی جنوبهم عن‌المضاجع. این نماز است. و پیغامبر - علیه‌السلام - گفت: من صلی بین‌المغرب والعشاء فانها من صلاة‌الأوابین [۳۳۱]. ای، هرکه میان‌شام‌و خفتن نمازگزارد آن نمازکسانی است که بسیار به خدای - عزوجل - باز گردند. وگفت: من عکف نفسه ما بین‌المغرب والعشاء فی‌مسجد جماعة لم یتکلم الا بصلاة أو قرآن کان حقاً علی‌الله أن یبنی‌له قصرین فی‌الجنة مسیرة کل‌قصرمنهما مائة عام، ویغرس له بینهما غراساً لوطافه‌اهل‌الدنیا لوسعهم. ای، هرکه نفس‌خودرا درمسجدجماعت، میان‌شام‌وخفتن‌بازدارد، وسخن اوجز نماز وقرآن نباشد، حق تعالی برخود واجب‌گرداندکه برای وی در بهشت دو قصر بنا فرماید که هر یکی از ایشان صد ساله راه بود، وبرای او میان‌آن نهال‌ها نشاندکه اگر اهل دنیادر آن بگردند همه را بسنده بود. وباقی فضل‌های‌آن در «کتاب اوراد» بخواهد آمد. إن شاءالله تعالی.

قسم دوم : آنچه به تکرر هفته متکرر شود . وآن نماز روزها و شب‌های هفته باشد، هر روزی و هرشبی.

أما روزها : روز یکشنبه [را مبدأ می‌گیریم] . بوهریره از پیغامبر روایت کرد که گفت: هر که روز یکشنبه چهار رکعت نمازگزارد ، و در هر رکعتی «فاتحه» و «آمن‌الرسول» یکبار بخواند، حق تعالی به‌عدد هر مرد و زن‌ترسا، درجریدهٔ اعمال وی‌حسنات‌مسطورگرداند، و ثواب پیغامبری دهد وحجی‌و عمره‌ای برای وی ثبت فرماید. وهررکعتی را هزارنمازگیرد، ودر بهشت وی را به هرحرفی شهری از مشك أذفر دهد .

وعلی‌بوطالب ـرضی‌الله‌عنهـ روایت کرد که پیغامبرـ صلی‌الله‌علیه وسلمـ گفت که: توحید حق تعالی اقامت نمایید به بسیاری نماز روزیکشنبه که باری تعالی یکی است بی‌شریك، وهر که روز یکشنبه، پس از فرض و سنت نمازپیشین، چهار رکعت‌گزارد، ودر رکعت اول‌فاتحه و تنزیل سجده خواند، و در دوم فاتحه و تبارك‌الملك، و پس از تشهد سلام دهد ، پس دو رکعت دیگرگزارد، و درآن فاتحه و سورت جمعه خواند، و حاجت خود بخواهد، حق‌تعالی برخود واجب‌گرداند که حاجت وی رواکند .

روزدوشنبه : جابر ازپیغامبرروایت کرد که‌گفت: هر که روزدوشنبه به‌وقت ارتفاع روز دورکعت نمازکند، ودرهر رکعتی‌فاتحه و آیةالکرسی، و قل‌هوالله‌أحد، و معوذتین‌ـیکان یکان بارـ بخواند، وچون سلام‌گوید ، ده بار از حق تعالی آمرزش خواهد، و ده‌بار بر پیغامبر درود فرستد ، حق تعالی‌همهٔ‌گناهان وی بیامرزد .

وأنس مالك روایت کرد که پیغامبر ـعلیه‌الصلاةوالسلام ـ [۳۳۲] گفت : هر که روز دوشنبه دوازده رکعت نماز کند ، در هر رکعتی فاتحه و آیةالکرسی یکبار بخواند ، و چون فارغ شود دوازده بار «قل‌هوالله‌أحد»

بخواند، و دوازده‌بار آمرزش خواهد ، روز قیامت وی را ندا فرمایند که: فلان بن فلان کجاست؟گو برخیز وثواب خود از حضرت باری تعالی‌بستان! و اول آنچه از ثواب داده شود هزار حله باشد، و تاج بر سر وی نهند، و او راگویندکه: در بهشت رو! وصد هزار فریشته وی را استقبال نمایند ، با هرفریشته‌ای هدیه‌ای باشد ، او را مشایعت می کنند تا بر هزار قصر ازنور درخشنده بگردد .

روز سه شنبه : یزید رقاشی از أنس مالك روایت کرد که پیغامبر ـعلیه‌الصلاة والسلام ـگفت : هر که روز سه‌شنبه میان روز ـ و در روایتی دیگر به وقت ارتفاع روزـ ده رکعت نماز کند ، و در هر رکعتی فاتحه و آیةالکرسی یکبار ، و قل‌هوالله‌أحد ، سه بار بخواند ، تا هفتاد روز ، بروی گناه ننویسند .واگر دراین‌هفتاد روز بمیردشهید مرده باشد، و هفتادساله‌گناه وی آمرزیده شود.

چهارشنبه : بوإدریس خولانی از معاذ جبل روایت کرد که پیغامبر ـعلیه‌السلام ـگفت: هر که روزچهارشنبه به‌وقت‌ارتفاع روز، دوازده رکعت نماز کند ، در هر رکعتی فاتحه و آیةالکرسی یکبار، و قل هوالله أحد و معوذتین سه‌گان سه‌گان بار بخواند ، فریشته‌ای از نزدیك عرش وی را ندا فرمایدکه: ای بندهٔ خدای‌کار از سرگیر که‌گناه متقدم تو آمرزیده شد! وحق تعالی عذاب‌گور وتنگی و تاریکی آن از وی بردارد . و سختی‌های قیامت از وی دفع کند، و آن روز برای وی عمل پیغامبری مرفوع شود.

پنجشنبه : عکرمه ازابن عباس روایت کرد که: پیغامبرـعلیه‌السلامـ گفت: هر که روز پنجشنبه میان نماز پیشین ونماز دیگر دو رکعت نماز کند در رکعت اول یکبار فاتحه و صدبار آیةالکرسی بخواند ، و در رکعت دوم یکبار فاتحه و صدبار قل‌هوالله‌أحد، و صدبار بر من درود فرستد ، حق

تعالی وی را ثواب کسی که روزهٔ رجب و شعبان و رمضان دارد ، وحج کند بدهد. و به عدد هر که به خدای-عزوجل-ایمان آورده است ، و بروی توکل کرده، حسنه‌ای برای وی‌ثبت‌فرماید.

آدینه :علی‌بوطالب - کرم‌الله‌وجهه- روایت‌کرد که پیغامبر - علیه السلام-گفت: روز جمعه رانمازی است، هیچ بندهٔ مؤمن نباشد که به وقت ارتفاع خورشید-مقدار نیزه‌ای یا بیشتر- برخیزد و وضو سازد، و در آن اسباغ بجای آرد، ودورکعت نماز چاشت -إیماناً وإحتساباً- بگزارد که نه باری‌تعالی برای وی دویست حسنه ثبت فرماید، و دویست سیئه محو[۳۳۲] گرداند .

و هر که چهار رکعت گزارد چهارصد درجه در بهشت برای وی بر آرد، و هر که هشت‌رکعت‌گزارد، هشتصددرجه. وهمهٔ‌گناهان وی‌بیامرزد. و هر که دوازده رکعت‌گزارد ، برای وی هزار و دویست حسنه ثبت فرماید، و هزار و دویست سیئه محوگرداند ، و هزار و دویست درجه در بهشت بر آرد.

ونافع ازابن‌عمر روایت‌کرد که: پیغامبر-علیه‌السلام-گفت : هر که درروزجمعه در جامع رود، وچهار رکعت پیش‌ازنمازجمعه بگزارد، در هر رکعتی «الحمدوقل‌هوالله‌أحد» پنجاه بار بخواند ، وفات نکند تا جای خود در بهشت نبیند. و یا دیگری برای وی نبیند.

شنبه : بوهریره روایت‌کرد که پیغامبر-علیه‌السلام-گفت : هر که روز شنبه ، چهار رکعت نماز کند- در هر رکعتی فاتحه یکبار، وقل یاایها الکافرون سه‌بار- و پس ازنماز آیة‌الکرسی[بخواند]حق تعالی به هرحرفی حجی و عمره‌ای در جریدهٔ اعمال وی ثبت فرماید ، و به هر حرفی مزد یك ساله - که روز آن روزه داشته باشد ، و شب آن قیام کرده - وی را

روزی کند. و به هر حرفی ثواب شهیدی بدهد،و باانبیا وشهدا در زیرسایهٔ عرش خدای باشد.

و أما شب‌ها. شب یکشنبه : أنس‌مالك روایت کرد که پیغامبر ـ علیه السلام ـ فرمود: هر که شب یکشنبه بیست رکعت نماز کند، درهر رکعتی «الحمد» یکبار و «قل‌هو الله‌أحد» پنجاه‌بار، و معوّذتین ـ یکان یکان‌بار ـ وصد بار استغفار کند، و صدبار گناه‌خود، وصدبار گناه مادر و پدرخودرا آمرزش خواهد، وصدبار بر پیغامبر ـعلیه‌السلام ـ درود فرستد ، و از حول و قوت خود بیزار شود ، و به حول و قوت خدای ـ عزوجل ـ پناهد ، پس گوید: أشهدأن‌لاإ له‌الاالله، واشهدأن‌آدم صفوة‌الله وفطرته وابراهیم خلیل‌الله‌و موسی کلیم‌الله وعیسی روح‌الله‌ومحمداًحبیب‌الله. حق تعالی وی‌رابه عدد هر که خدای را فرزندگفته است، وهر که نگفته ، ثواب دهـد. و روز قیامت وی را با آمنان انگیزد، و بر خود واجب‌گرداند که وی رابا أنبیا دربهشت‌برد.

شب دوشنبه :أعمش از أنس روایت کرد که ، پیغامبر ـعلیه‌السلام ـ گفت: هر که شب‌دوشنبه، چهاررکعت نماز کند، در رکعت اول «الحمد» و «قل‌هو الله‌أحد» ده بار بخواند، و دررکعت دوم «الحمد» و «قل‌هو الله أحد» بیست بار، و در سوم‌سی‌بار، و درچهارم چهل‌بار، وچون سلام دهد هفتاد و پنج بار بر پیغامبر درود فرستد ، پس حاجت خود از خدای ـ عزوجل ـ بخواهد، خدای ـ عزوجل ـ برخود واجب‌گرداند که آنچه خواسته است به وی دهد. واین‌را نماز حاجت [۳۳۴] خوانند .

شب سه شنبه : [هر کس] دو رکعت نماز کند، در هر رکعت«فاتحه و قل‌هو الله‌أحد و معوذتین» پانزده بار، و پس از سلام پانزده بار آیة‌الکرسی بخواند، و پانزده بار استغفار کند . [وی را ثوابی بزرگ و پاداشی پرأرج خواهد بود. واز عمر ـرضی‌الله‌عنه ـ روایت‌شده که اوازپیغامبر ـعلیه‌السلام ـ

روایت کرد که فرمود: هر که درشب سه‌شنبه دو رکعت نماز بگزارد، و درهر رکعت یک بار فاتحه بخواند، و هفت بار «إنا أنزلناه، و قل هو الله أحد»، خداوند گردن وی را از آتش نجات بخشد، و روز قیامت راهبر و راهنمای او باشد به بهشت[1]]

شب چهارشنبه: فاطمه ـ رضی الله عنها ـ روایت کرد که: پیغامبر ـ علیه السلام ـ گفت: هر که شب چهارشنبه شش رکعت نماز کند ـ به سه سلام ـ درهر رکعت «فاتحه» و «قل اللهم مالک الملک» تا آخر آیت یک بار بخواند، و چون از نماز فارغ شود هفتاد بار بگوید: جزی الله محمداً عنا ما هو أهله. هفتاد ساله گناه وی آمرزیده شود، و بیزاریی از آتش برای وی نبشته آید.

شب پنجشنبه: بوهریره روایت کرد که پیغامبر ـ علیه السلام ـ گفت: هر که شب پنجشنبه ـ میان شام و خفتن ـ دو رکعت نماز گزارد، درهر رکعتی فاتحه یک بار، و «آیة الکرسی و قل هو الله أحد و معوذتین» پنج بار، و چون از نماز فارغ آید پانزده بار استغفار گوید، و ثواب آن، مادر و پدر خود را بخشد، حق مادر و پدر گزارده باشد، اگر چه در حق ایشان عقوق ورزیده بود. و حق تعالی وی را بدهد آنچه صدیقان و شهیدان را دهد.

شب آدینه: جابر روایت کرد که پیغامبر گفت: هر که شب آدینه میان شام و خفتن دو رکعت نماز گزارد، درهر رکعتی «فاتحه» یک بار و «قل هو الله أحد» یازده بار، چنانستی که دوازده سال بندگی خدای کرده باشد، روز به صیام و شب به قیام. و أنس روایت کرد که پیغامبر گفت: هر که شب آدینه نماز خفتن به جماعت کند، و دو رکعت سنت بگزارد، بعد از آن ده رکعت

۱ـ چون از: «وی را... تا، به بهشت» از هر سه نسخهٔ بریتانیا و ترکیه و مجلس شورا افتاده است، ناگزیر بر اساس متن عربی ترجمه شد. ضمناً مؤلف اتحاف السادة، مرتضی زبیدی نیز در شرح احیا، ج ۳، ص ۳۸۰ یادآورده که متن عربی این بخش آشفته می‌نماید.

نماز کند ، درهر رکعتی «الحمدوقل‌هو الله‌أحد ومعوذتین» -یکان یکان بار- بخواند، پس سه رکعت وتر بکند، و برپهلوی راست روی به قبله بخسبد، چنانستی که شب قدر زنده داشته باشد . و پیغامبر -علیه‌السلام- گفت: درود برمن بسیار فرستید در «شب غرّا، و روزازهر» [ای] شب و روز آدینه.

شب‌شنبه : أنس روایت کرد که پیغامبر- علیه‌السلام -گفت : هر که شب شنبه - میان شام و خفتن- دو رکعت نماز کند، قصری در بهشت برای وی بنا کرده شود. و چنانستی که همهٔ مردان وزنان مسلمان را صدقه داده باشد [وازیهودیت بری‌باشد]،حق‌تعالی برخود واجب کند که وی‌را بیامرزد.

قسم سوم :آنچه به تکرر سال‌متکرر شود ، و این چهار است:

نمازعیدین ✻ وتراویح ✻ ونمازماه رجب ✻ ونمازماه‌شعبان.

اوّل نمازعیدین : و آن سنت مؤکده است . و به نزدیك بوحنیفه -رضی‌الله‌عنه- دریك قول واجب است، و درقول‌دیگر فرض کفایت. و در قول سوم سنت ، چنانکه قول شافعی است - رضی‌الله عنه- و شعاری است [۳۳۵]از شعایر دین. وباید که درآن [هفت]کار به رعایت رساند:

اول: سه تکبیرمتوالی بگوید، الله‌أکبرالله‌أکبرالله‌أکبرکبیرآ والحمد لله‌کثیرآوسبحان‌الله‌بُکرة وأصیلا،لاإله‌الاالله‌وحده‌ُلاشریك له‌مُخلصین له‌ُالدین ولوکره‌الکافرون. وافتتاح آن [به تکبیر] شب فطر باشد،واختتام به شروع در نماز عید .

و به‌نزدیك‌بوحنیفه این‌تکبیرات پوشیده‌گویند، نه‌بلند. ودرعیددوم [أضحی]افتتاح پس‌ازنماز بامداد[روز]عرفه باشد، واختتام‌نمازدیگرسیزدهم ذوالحجه.کامل‌ترین قول‌ها این است. و در پس فرض و نفل بگوید، وپس فرض مؤکدتر. وبه‌نزدیك بوحنیفه افتتاح همین است. أما به نماز دیگرروزِ نحرختم‌کند، ودرهشت نماز بیش تکبیر نگوید . وشرط آن است که مقیمی

درشهر، نماز فرض به جماعتی که مستحب باشد بگزارد ؛ والا تکبیر نگوید .

دوم : چون بامداد برخیزد غسل وزینت وتعطر بجای آرد، چنانکه در آدینه گفته شده است . ورداء و عمـامه مردان را فاضل تر. و کودکان‌را حریر نپوشانند ، وزالان به وقت بیرون آمدن از زینت احتراز کنند . و پیغامبر زنان جوان و پردگی را بیرون آمدن‌فرمودی.

سوم : آنکه راه بازگشتن، غیرراه بیرون آمدن بود. پیغامبرهمچنین کردی.

چهارم : به صحرا رفتن مستحب است، مگر به مکه وبیت‌المقدس. و اگرباران باشد درگزاردن‌نماز به مسجدباکی نبود، ودرغیرباران اگرإمام کسی‌رابفرماید تاإمامت ضعفاء کند[درمسجد] رواباشد، وأقویاراتکبیر گویان بیرون برد .

پنجم : رعایت وقت . ووقت عید ازطلوع‌خورشید است تازوال. و وقت ذبح اضاحی از ارتفاع خورشید، به مقدار دو رکعت ، و در خطبه تا آخر روز سیزدهم . و به نزدیك بوحنیفه تا آخر دوازدهم .

وتعجیل نماز أضحی مستحب است برای ذبح پس از آن. وتأخیر نماز فطر برای دادن صدقهٔ فطر پیش از آن. این است سنت پیغامبـر ، علیه الصلاةوالسلام.

ششم : کیفیت نماز. مردمان تکبیرگویان درراه‌بیرون روند، وچون إمام به‌نمازگاه رسد بنشیند ونماز نفل‌نکند، ومردمان را[نفل] روا باشد. وبه نزدیك بوحنیفه مکروه بود . پس مؤذن «الصلاةجامعة» بگوید، و امام دو رکعت نماز بکند. در اول بیرون تکبیراحرام و رکوع هفت تکبیر، ومیان هردو تکبیر سبحان‌الله والحمدُلله ولاإله‌إلاالله‌والله‌أکبر، ووجهت وجهی بگوید. پس از تکبیر افتتاح بخواند، و استعاذت پس از تکبیر هشتم. و در رکعت

اول پس از «فاتحه» سورت «قاف» خواند. و دردوم*إقترب. و تکبیرات زاید در رکعت دوم ـ بیرون تکبیر قیام و رکوع ـ پنج است. ومیان هردو تکبیر آنچه گفتیم بگوید. پس دو خطبه بخواند، میان ایشان جلسه‌ای سبك بیارد. وهر که را نماز عید فوت شود، قضا کند.

وبه‌نزدیك بوحنیفه ـ رضی‌الله‌عنه ـ درهر رکعتی سه تکبیر زاید بگوید. و در رکعت اول تکبیر پیش‌ازقراءت باشد، ودردوم* [۳۳۶]پس‌ازقراءت.

هفتم: کبشی قربان کند. و کبش، گشن میش باشد. پیغامبر ـ علیه السلام ـ کبشی به دست مبارك خود ذبح کرد و گفت: بسم‌الله والله اکبر هذا عنی وعمن لم یضح من أمتی. و گفت: من رأی هلال ذی الحجة وأراد أن یضحی فلا یأخذنّ من شعره ولا من أظفاره. ای، هر که هلال ذی‌الحجه بیند و خواهد که قربان کند، باید که موی حلق نکند و ناخن نچیند.

وبوایوب انصاری گفت: در عهد پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ مردی ازما، گوسفندی از اهل بیت خود قربان کردی، وآن را بخوردندی، و دیگران را دادندی. وروا که از أضحیه، پس‌ازسه روز[یا] زیادت از آن بخورد. و رخصت در این باب پس از نهی وارد شده است.

وسفیان ثوری گفت: مستحب است پس از عید فطر، گزاردن دوازده رکعت، و پس‌از أضحی، شش رکعت. و گفت این از سنت است.

[أما نماز] تراویح: و آن بیست رکعت است، و کیفیت آن مشهور است. و سنتی مؤکده است، اگر چه کم از «عیدین» است. و اختلاف کرده‌اند که جماعت دراو فاضل‌تر یا انفراد.

و پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ در تراویح، دوشب یا سه شب برای جماعت بیرون آمد. پس از آن نه. و گفت: اخاف أن توجب علیکم. و عمر ـ رضی

* جملهٔ بین دوستاره تلفیقی است از دو نسخهٔ ترکیه و مجلس شورا.

الله‌عنه- در تراویح مردمان را به جماعت آورد، چه از وجوب به سبب انقطاع وحی آمن بود.

و گفته‌اند که: جماعت فاضل‌تر، برای فعل عمر، و برای آنکه اجتماع برکت‌است، و آن را فضیلت [به دلیل فریضه‌ها]. و برای آنکه روا باشد که‌در تنهایی کاهلی آرد، و در مشاهدهٔ جمع نشاط. و گفته‌اند که: انفراد فاضل تر، برای آنکه «تراویح» سنتی‌است که چون عیدین از شعایر نیست، پس الحاق‌او به‌نماز چاشت، و تحیت مسجد اولی.

و معتاد است که جماعتی یکجا در مسجد در روند و تحیت مسجد به جماعت نگزارند. و برای آنکه پیغامبر - علیه‌السلام - گفته‌است: فضل صلاة التطوع فی‌بیته علی‌صلاته فی‌المسجد کفضل صلاة‌المکتوبة فی‌المسجد علی صلاته‌فی‌البیت. ای، فضل نماز تطوع در خانه بر تطوع مسجد، همچنان است که فضل نماز فرض در مسجد برفرض خانه و گفته: صلاة فی مسجدی هذا، أفضل من مائة صلاة فی غیره من‌المساجد، و صلاة‌فی المسجدالحرام أفضل من ألف صلاة فی مسجدی، و افضل من ذلك كله رجل یصلی فی‌زاویة بیته‌رکعتین لا یعلمها الاالله. ای، نمازی دراین مسجد من فاضل‌تر از صد نماز در دیگر مسجدها، و نمازی در مسجد حرام فاضل‌تر [۳۳۷] [از هزار نماز در مسجد من، و فاضل‌تر] از این‌همه آنکه: مردی در گوشهٔ [خانهٔ خود] دو رکعت نماز کند که جز خدای آن‌را نداند.

و این برای آن است که ریا و تصنع در جماعت، رواکه بدان راه یابد، و در تنهایی از آن ایمن بود. این آن‌است که گفته‌اند. و مختار آنکه جماعت‌فاضل‌تر، چنانکه رأی عمر بوده است. چه جماعت در بعضی نوافل‌مشروع است، و تراویح سزاست‌بدانچه از شعایر ظاهر باشد.

و أماالتفات سوی ریا درجماعت، و سوی کاهلی در انفراد، عدول

است ازمقصود به‌نظر درفضیلت جماعت، از آن روی که جماعت است ، و گویندهٔ آن چنانستی که می‌گوید : نماز کردن به از گذاشتن آن به‌کاهلی ، و اخلاص به از ریا . و ما مسأله را در کسی فرض کنیم که واثق باشد که در تنهایی کاهلی نکند ، ودرجماعت ریانبرزد ، و گوییم: کدام‌ازاین دو فاضل‌تر؟

پس نظردایر شود میان برکت جماعت ، ومیان مزید قوت اخلاص و حضور دل . و روا که در تفضیل یکی از آن بـر دیگری تـردد بود . و قنوت«وتر»در نصف‌اخیر رمضان مستحب است .

اما نماز رجب: به اسناد روایت آمده است که پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ گفت : هر کـه اول پنجشنبهٔ رجب روزه دارد ، پس میان شـام و خفتن دوازده رکعت نمازگزارد ، میان هر دو رکعتی به سلام فصل کند ، و درهر رکعتی یکبار فاتحه و سه بار إنا أنزلناه فی لیلة‌القدر ، و دوازده بـار قل هوالله أحد ، بخواند. و چون فارغ‌شود هفتاد بار بر من درود دهـد ، و گوید:اللهم صل علی‌محمدالنبی الامی وعلی آله، پس سجده کند، ودر آن هفتاد بار بگوید : سبوح قدوس رب‌الملائکة و الروح ، پس سر بـر آرد و هفتادبار بگوید: رب‌اغفر وارحم وتجاوز عما تعلم فانك أنت‌العلی‌الاعظم، پس‌سجده‌ای‌دیگر بکند، ومثل آنچه در سجدهٔ اول گفته‌است بگوید پس در سجده حاجت‌خواهد، هر آینه روا شود .

و پیغامبر فرمود : لا یصلی أحد هذه‌الصلاة الا غفرالله له جمیع ذنوبه ولو کانت مثل زبدالبحر و عددالرمل و وزن‌الجبال و ورق‌الأشجار و یشفع یوم‌القیامة فی سبعمائة من‌اهل بیته ممن قداستوجب النار . ای،هیچ کس این نماز نکند که نه حق تعالی همهٔ‌گناهان وی بیامرزد ، اگر چه مثل کف دریا، و عدد ریگ، و وزن کوهسار، و برگ درختان باشد ، و درهفتصد کس ازاهل بیت او که مستوجب آتش شده باشند ،شفاعت وی

مقبول شود. واین نماز مستحب است. وما دراین قسم برای آن آوردیم که به تکرر سال متکرر می‌شود، اگرچه درمرتبهٔ تراویح ونماز عید نیست، زیراکه آحاد آن را نقل کرده‌اند. ولکن جملهٔ اهل «قدس» را دیدم [۳۳۸] که بر آن مواظبت می‌نمودند، و در ترک آن مسامحت نمی کردند. خواستم که آن را ایراد کنم.

أما نماز شعبان: در شب پانزدهم صد رکعت نماز کند، در هر دو رکعت سلام گوید. در هر رکعتی پس از فاتحه، ده بار **قل هو الله أحد** بخواند. و اگر خواهد ده رکعت نماز کند، درهر رکعتی پس از فاتحه صدبار **قل هو الله أحد**، بخواند. و این نماز در جملهٔ نمازها مروی است، و سلف این را اقامت نمودندی، وصلاة الخیر خواندندی، و برای آن جمع شدندی. و بسی بودی که به جماعت گزاردندی. وحسن گفت که: ازسی کس از اصحاب پیغامبر ـ علیه السلام ـ شنیدم که: **من صلی هذه الصلاة فی هذه اللیلة نظر الله تعالی إلیه سبعین نظرة وقضی له بکل نظرة سبعین حاجة أدناها المغفرة.** ای، هر که دراین شب این نماز بکند حق تعالی در وی هفتاد نظر رحمت فرماید، به هر نظری هفتاد حاجت وی رواکند، کمتر آن آمرزش [است].

قسم چهارم: آنچه [از نوافل] به عوارض اسباب تعلق دارد نه به اوقات، وآن نه است: چون خسوف و کسوف واستسقاء وتحیت مسجد، ودو رکعت وضو، و دو رکعت میان [بانگ] نماز واقامت، و دو رکعت بیرون آمدن از خانه و در رفتن آن، ونماز حاجت، و نماز استخارت ونظایر آن. وآنچه دراین حال ما را حاضر شود اینجا یاد کنیم.

أما نماز خسوف: پیغامبر ـ علیه السلام ـ گفت: **إن الشمس والقمر لآیتان من آیات الله لا ینخسفان لموت أحد ولا بحیاته فاذا رأیتم ذلک فافزعوا الی ذکر الله والصلاة.** ای، خورشید و ماه دو آیت است از آیت‌های خدای تعالی، برای مرگ وزندگانی کسی منخسف نشوند. وچون آن مشاهده کنید، به ذکر خدا و

نماز پناهید. و این در آن حال فرمود که: پسر وی ابراهیم وفات کرد، و خورشید منکسف شد. مردمان گفتند: کسوف خورشید برای مرگ وی بود! و نظر در کیفیت و وقت آن است.

اما کیفیت: چون خورشید را کسوف باشد ــ در وقتی[که نماز در آن] مکروه یا غیرمکروه بود «الصلاة جامعة» نـدا کنند، و امام دو رکعت نماز با جماعت مردمان درمسجد بگزارد، و درهر رکعتی دو رکوع کند، اول درازتر از آخر، وبلند نخواند. و در قیام اول از رکعت اولی فاتحه والبقرة خواند، ودردوم فاتحه وآل‌عمران، ودرسوم فاتحه والنساء، ودرچهارم فاتحه والمائدة، یا مقدار این سورت‌ها از آنجا که خواهد.

و اگر در همهٔ قیام‌ها برفاتحه اقتصار نماید روا باشد، و اگـر بـه سورت‌های کوتاه اکتفا کند باکی نبود. ومقصود تطویل آن است که تا به‌وقت انجلاء در نماز باشد، و در رکوع اول بر اندازهٔ صد آیت تسبیح گوید، و در [۳۳۹] دوم براندازهٔ هشتاد آیت، و در سوم بر اندازهٔ هفتاد، ودرچهارم بر اندازهٔ پنجاه. و سجود در هر رکعتی بر اندازهٔ رکوع کند. و پس ازنماز دوخطبه کند ــ میان هر دوخطبه جلسه‌ای ــ و مردمان را صدقه و عتق وتوبه فرماید. و درخسوف قمر همچنین کند، مگر آنکه بلندخواند، چه شبی است[۱].

و به نزدیك بوحنیفه ــ رضی‌الله‌عنه ــ دو رکعت گزارد، همچـون دیگر نمازها. و دراوقات کراهیت نگزارد. و در کسوف خورشید در مسجد گزارد به جماعت، و در خسوف ماه در خانه به انفراد. و خطبه در این نمازها مشروع نیست.

وأما وقت آن ازابتدای خسوف‌است تا[تمام]انجلا. واگرخورشید

۱ــ متن عربی چنین است: وکذلك یفعل بخسوف‌القمر الا انه یجهر فیها لانها لیلیة.

با کسوف غروب کند، وقت بیرون شود. و درخسوف قمر فوت وقت آن باشد که قرص خورشید برآید. چه سلطان شب باطل شود. و بدانچه ماه با خسوف غروب کند، وقت فوت نشود. چه کل شب سلطان ماه است. و اگر در اثنای نماز منجلی شود، سبك به اتمام رساند. و هر که با امام رکوع دوم دریابد، رکعت اول فوت شده باشد. زیرا که اصل، رکوع اول است.

دوم نماز استسقاء: چون جوی‌ها خشك شود، و باران‌ها منقطع شود، و کاریزها در افتد، امام مردمان را بفرماید تا اولاً سه روز روزه دارند، و چندانکه توانند صدقه دهند، و از عهدهٔ مظالم تفصی نمایند، و از معاصی توبه کنند، پس روز چهارم ایشان را با «زالان و کودکان» بیرون برد، باطهارت و نظافت در جامه‌های بذله، و استکانت بر طریق تواضع، به خلاف عید. و گفته‌اند که: بیرون بردن ستوران مستحب است، چه در حاجت مشارکند. و پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ فرموده است: «لولا صبیانٌ رُضَّعٌ و مشایخ رُکّع و بهائم رُتّع لصُبّ علیکم العذاب صبّاً». ای، اگر نه کودکان شیرخوار و پیران کوژپشت و نزار، و ستوران مرغزار باشند، هر آینه عذاب برشما نازل شود. و اگر اهل ذمت [جدا] بیرون آیند منع نباید کرد. و چون درنمازگاه فراخ ازصحرا جمع شوند، وندای نماز [الصلاة جامعة] در دهند. و امام دو رکعت چون نماز عید، بی‌فرقی بگزارد. [پس] دو خطبه کند، میان هر دو خطبه جلسه‌ای سبك. و بیشتر هر دو خطبه باید که استغفار باشد، و در میان خطبهٔ دوم روی به قبله آرد و پشت به مردمان. و در این ساعت ردا بگرداند بر سبیل تفأل، بگردانیدن حال؛ پیغامبر ـ علیه‌الصلاة والسلام ـ همچنین کرده است. پس اعلای آن را اسفل کند. و آنچه بر دست راست است بر دست چپ، و آنچه بر دست چپ است بر دست راست. و مردمان همچنین کنند. و در این ساعت در سِرّ دعا گویند.

پس امام روی بدیشان آرد و خطبه را تمام کند، ورداها همچنان گردانیده بگذارند تا باجامه‌ها [۳۴۰] آن را بیرون کنند. واین دعا بگوید: اللهم أمرتنا بدعائك ووعدتنا إجابتك فقد دعوناك کما امرتنا فاجبنا کما وعدتنا اللهم فمن علینا، بمغفرة ماقارفنا و اجابتك فی سقیانا و سعة رزقنا. و اگر در سه روز پیش از بیرون آمدن ، در عقب نمازها دعا گویند باکی نبود.

واین دعارا أدب‌ها و شرطهای باطن است، از توبه و رد مظالم و غیر آن. و آن در «کتاب دعوات» بخواهد آمد.

و به نزدیك بوحنیفه نماز در استسقاء مشروع نیست، دعا و استغفار است بس. و تقلیب ردا سنت نیست، واهل ذمت را ازبیرون آمدن منع کنند.

سوم: نماز جنازه. و کیفیت آن مشهور است، وجامع‌ترین دعای مأثور [آن] است که در صحیح آمده است که، عوف مالك گفت: پیغامبر -صلی‌الله علیه وسلم- برجنازه‌ای نماز گزارد، ومن از دعای وی یادگرفتم، و اومی گفت:

اللهم اغفر له وارحمه وعافه واعف عنه واکرم نزله و وسع مدخله و اغسله بالماء و الثلج و البرد ونقه من الخطایا کما نقیت الثوب الابیض من الدنس وابدله داراً خیراً من داره واهلاً خیراً من أهله وزوجاً خیراً من زوجه و ادخله الجنة واعذه من عذاب القبر ومن عذاب النار. و عوف گفت: من آرزو بردم که مرده بودمی تا این دعا درحق من بودی. و آنکه تکبیر دوم دریابد باید که ترتیب نماز خود رعایت کند، و با تکبیرات امام تکبیر گوید ، و چون امام سلام دهد تکبیری که [ازو] فوت شده است قضا کند، چون «مسبوق» که اگر در تکبیرات مبادرت نماید، اقتدا را دراین نماز معنیی نماند. چه ارکان ظاهرهٔ آن تکبیرات است ، و سزاوار است که قایم مقام رکعت‌ها باشد در دیگر

نمازها. این موجه‌تر است نزدیك من، اگرچه غیراین وجه هم محتمل است. و اخبار که در فضل نماز جنازه و تشییع آن وارد شده است مشهور است. به ایراد آن تطویل ندهیم.

و چگونه فضل آن بزرگ نباشد، که از فرض‌های کفایت است؟ و نفل در حق کسی می‌باشد که بروی متعین نیست به سبب حضور دیگر، پس بدان فضل فرض کفایت می‌یابد، اگرچه متعین نیست. چه جمله به فرض قیام می‌نمایند، وحرج از دیگران ساقط می کنند. پس آن چون نفلی نباشد، که بدان فرضی از کسی ساقط نشود. وطلب بسیاری جمع مستحب است ازبرای تبرك به کثرت همت‌ها ودعاها. واشتمال آن بر کسی که دعای وی مستجاب بود.

چه کُرَیب [۳۴۱] روایت کرده است که: ابن عباس را پسری وفات کرد، در آن حال مرا گفت: بنگر که مردمان فراهم آمده‌اند؟ من بنگریستم، طایفه‌ای مجتمع دیدم، وی را خبر کردم. گفت: چهل تن هستند؟ گفتم: هستند. گفت: بیرون برید او را که من از پیغامبر ـ علیه السلام ـ شنیدم که می گفت: ما من رجل مسلم یموت فیقوم علی جنازته اربعون رجلا لایشرکون بالله شیئا الاشفعهم الله فیه. ای، هیچ مردی مسلمان نمیرد، و بر جنازهٔ وی چهل مرد موحد قیام نمایند، که نه حق تعالی شفاعت ایشان را در حق وی قبول کند. و چون جنازه را تشییع کند و به‌گورستان رسد، یا در آن دررود بگوید: السلام علی اهل الدیار من المؤمنین والمسلمین ویرحم الله المتقدمین مناوالمتأخرین، و انا إن شاءالله بکم لاحقون. و اولی آنکه باز نگردد تا مرده را دفن کنند. وچون گور راست کردند، پیش آن بایستد وبگوید: اللهم عبدك رُدَّ الیك فارأف به وارحمه اللهم جاف الارض عن جنبیه وافتح أبواب السماء لروحه وتقبل منه بقبول حسن، اللهم إن کان محسنا فضاعف له فی إحسانه وإن کان مسیئا فتجاوز عنه.

چهارم: تحیت مسجد به دو رکعت، و زیادت از آن سنتی مؤکده است تا بحدی که اگرچه خطیب روز آدینه در خطبه باشد ساقط نمی‌شود، با آنچه وجوب گوش داشتن به خطیب متأکداست. و اگر به فرضی یا قضائی مشغول گردد تحیت بدان گزارده شود، وفضل حاصل آید. چه مقصود آن است که آغاز در رفتن ازعبادتی که به مسجد مخصوص است خالی نماند تا به حق مسجد قیام نموده باشد[1]. و برای این کراهیت است کـه در مسجد بی‌آبدست رود. و اگر برای گذشتن، یا نشستن در رفت، باید که: سُبحان اللهِ والحمدللهِ ولا إله الااللهُ واللهُ اکبر، چهار بار بگوید. چه گفته‌اند که: آن برابر دو رکعت باشد در فضل. و مذهب شافعی [آن] است که تحیت در اوقات کراهیت مکروه نباشد ـ بخلاف بوحنیفه، رضی‌اللهُ‌عنه ـ و این پس از نماز دیگر و نماز بامداد و وقت زوال و وقت طلوع و غروب است. بدانچه روایت کرده‌اند که پیغامبر دو رکعت پس از نماز دیگر بگزارد و صحابه گفتند: نه ما را از این نهی فرموده‌ای؟ گفت: هما رکعتان[کنت] اصلیهما بعدالظهر فشغلنی عنهما الوفد. ای، این دو رکعت است کـه پس از نماز پیشین گزاردمی، «وفد» مرا از آن مشغول کرد. و از این [حدیث] دو فایده حاصل می‌شود، یکی: [۳۴۲] آنکه کراهیت مقصور است بر نمازی که آن را سببی نباشد، وقضای نوافل از ضعیف‌ترین اسباب است. چه علما در آن مختلف‌اند که قضا کرده شود یا نه. و اگر مثل آنچه فوت شده است بکند قضا باشد یا نه؟ وچون کراهیت به ضعیف‌ترین سببی برخاست، پس سزاوار باشد که به دخول مسجد برخیزد، چه آن هم سببی است. و برای این نماز جنازه وخسوف واستسقاء دراین اوقات کراهیت نیست، چه آن را اسباب است.

۱ـ متن عربی: اذاالمقصودان لایخلو ابتداء دخوله عن العبادة الخاصة بالمسجد قیاماً بحق المسجد.

فایدهٔ دوم : قضای نوافل . چه پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ آن را قضا کرد و متابعت او لازم است . و عایشه ـ رضی‌الله‌عنها ـ گفت که : پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ را چون خوابی یا رنجوریی غلبه کردی ، و در آن شب قیام نتوانستی کرد، روز آن دوازده رکعت نماز بگزاردی. و علما گفته‌اند: هر که در نماز باشد و جواب مؤذن وی را فوت شود، چون سلام دهد قضا کند و جواب گوید، اگرچه مؤذن ساکت شده باشد . و اگر کسی گوید که : آن مثل اول باشد، و قضا نبود، این سخن بی‌معنی است. چه اگر چنین بودی پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ در وقت کراهیت نکردی . آری کسی را که وردی باشد، و عذری از آن مانع شود باید که خود را در ترك آن رخصت ندهد، بل وقتی دیگر آن‌را تدارك کند تا نفس او به «تن آسانی» و رفاهیت مایل نشود، و تدارك آن بر سبیل مجاهدهٔ نفس نیکو بود .

و پیغامبر ـ علیه السلام ـ گفته است : احب الاعمال الی‌الله أدومها وإن قل . ای ، دوست‌ترین کارها نزدیك خدای ـ عزوجل ـ دایم‌تر آن است، اگر چه اندك باشد . و مقصود بدان آنکه دوام عمل او مُبتَر نشود. و عایشه روایت کرد که پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ گفت : من عبدالله عبادة ثم ترکها مقته‌الله . ای ، هر که خدای را بندگی کند ، پس آن را بگذارد خدای ـ عزوجل ـ وی را دشمن دارد ، پس بترس که در این وعید داخل شوی . و تحقیق این خبر آن است که حق تعالی وی‌را دشمن داشت ، پس او به ملالت این را ترك گرفت، چه اگر [مقت و ابعاد نبودی] ملالت بروی مسلط نشدی.

پنجم : دو رکعت پس از وضو مستحب است. زیرا که وضو قربت است ، و مقصود آن نماز، و حدث‌ها عارض است . و روا که پیش از نماز حدث رسد و وضو منتقض شود ، و سعی ضایع گردد . پس در گزاردن دو رکعت ، مبادرت نمودن [به‌تحصیل] مقصود وضوء است پیش از فوت.

و این ازحدیث بلال معلوم می‌شود. چه پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ گفت: دخلت الجنة فرأیت بلالا فیها، فقلت لبلال: بِمَ سبقتنی الی الجنة؟ قال بلال لاأعرف شیئاً الاانی لااحدث وضوأ إلااصلی عقبیه رکعتین، او کماقال. ای، در بهشت رفتم بلال را دیدم[۳۴۳] گفتم: به‌چه سابق شده‌ای؟ گفت: هیچ چیزی نمی‌دانم جز آنکه هیچ وضویی نسازم که نه در عقب آن دو رکعت بگزارم، یا چنانکه گفت.

ششم: دو رکعت در رفتن درخانه و بیرون آمدن از آن. بوسلمه از بوهریره روایت کرد که: پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ گفت: إذا خرجت من منزلك فصل رکعتین تمنعانك مخرج السوء فاذا دخلت الی منزلك فصل رکعتین تمنعانك مدخل السوء. ای، چون ازخانه بیرون آیی دو رکعت نماز کن که ترا از بدی بیرون آمدن نگاه دارد، وچون به‌خانه در روی دو رکعت نماز کن تا ترا ازبدی درآمدن مانع بود. و هر کاری باوقع که ابتدا کرده شود همین حکم دارد. و برای این در احرام، و آغازسفر، وبازگشتن از سفرـ در مسجد پیش از رفتن خانه ـ گزاردن دو رکعت آمده است.

و یکی ازبزرگان اگر لقمه‌ای تناول کردی، یاشربتی آب خوردی دو رکعت بگزاردی. وهمچنین در [هر] کاری که آغاز کرده شود، باید که به ذکر خدای در آن تبرك کرده‌اید. و کار بر سه‌مرتبه است.

یکی: آنکه بارها مکرر شود، چون خوردن و آشامیدن. و در آن ابتدا به بسم‌الله باید کرد. پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ گفت: کل أمرٍ ذی بالٍ لم یبدأ فیه بسم‌الله فهوأبتر. ای، هر کاری مقصود که در آغاز آن ذکر خدای نباشد أبتر بود.

دوم: آنچه بسیارمکرر نشود، و آن را وقعی بود، چون عقدنکاح و ابتدای نصیحت و مشورت. مستحب آن باشد که اول آن حمد خدای

بود ، چنانکه پدر دختر گوید : الحمدلله والصلاة علی رسول الله زوّجتك ابنتی. وقابل نکاح گوید : الحمدلله والصلاة علی رسول الله قبلت النکاح. و درادای پیغام و نصیحت و مشورت ، عادت صحابه ـ رضی‌الله عنهم ـ آن بود که اول حمد گفتندی .

سوم : آنکه تکرار او بسیار نباشد ، وچون واقع شد آن را دوامی ووقعی بود ،چون سفر، وخریدن سرایی نو ، و آنچه با آن مناسبت دارد ، مستحب است که درابتدای آن دو رکعت گزارده آید. و کمتر آن بیرون آمدن است از خانه ، و در رفتن در آن . چه آن نوع سفری سبك است .

هفتم :نماز استخارت. هر که قصد کاری کند وعاقبت نداند و نشناسد که فعل آن بهتر یا ترك. پیغامبر ـ علیه السلام ـ وی رافرموده است که: دو رکعت نماز گزارد ،در رکعت اول ، فاتحه وقل یاایها الکافرون خواند ، و در رکعت دوم فاتحه وقل هوالله احد . و چون فارغ شود ، این دعا بگوید : اللهم إنی [۳۴۴] أستخیرك بعلمك واستقدرك بقدرتك [وأسألك من فضلك العظیم] فانك تقدر ولااقدر وتعلم ولاأعلم و انت علام الغیوب. اللهم إن کنت تعلم أن هذا الامر خیر لی فی دینی ودنیائی وعاقبة أمری وعاجله وآجله ، فقدره لی ثم یسره لی، و إن کنت تعلم انهذا الأمر شر لی فی دینی و دنیائی وعاقبة امری وعاجله وآجله فاصرفنی عنه واصرفه عنی و قدر لی الخیر اینماکان ، انك علی کل شیءٍ قدیر.

واین حدیث جابر عبدالله روایت کرد، وگفت: پیغامبر ـ علیه السلام ـ مارا [همه] درکارها استخارت بیاموختی، چنانکه سورتی از قرآن. وگفت : اذاهمّ احدکم [بأمر] فلیصل رکعتین، ثم یسمی الامر ویدعو بما ذکرناه.ای، چون یکی از شما قصد کاری کند باید که دو رکعت نماز گزارد، پس کار رامسمی کند ،و این دعا که یاد کردیم بگوید. ویکی ازحکما گفت: هر که را چهار چیز

دادند ، از چهار چیز محروم نشود ، صاحب شکر از مزید ، صاحب توبه ازقبول ، وصاحب استخارت ازخیر ، و صاحب مشورت‌از صواب .

هشتم : نماز حاجت . هرکه حال بروی‌تنگ شود ـ [واز]کاری که در اصلاح دین و دنیا ، حاجت وی بدان ماسه باشد متعذر گردد ـ باید که این نماز کند . و آن چنان است که آمده است که، وهیب ورد گفت : از جملهٔ دعایی که رد نشود آن است که بنده دوازده رکعت نماز گزارد ، در هر رکعتی فاتحه و آیة‌الکرسی وقل‌هوالله احد، بخواند. و چون فارغ‌شد سجده کند و گوید : سبحان الذی لبس‌العزو قال به سبحان الذی تعطف بالمجدوتکرم به سبحان الذی أحصی‌کل شیءٍبعلمه، سبحان الذی لاینبغی التسبیح‌إلاله سبحان ذی المن والفضل ، سبحان ذی‌العز و التکرم سبحان ذی الطول أسألك‌بمعاقدعزك من عرشك‌ومنتهی‌الرحمه‌من کتابك‌و باسمك الاعظم وجدك الاعلی و کلماتك التامات التی لایجاوزهن برّ ولا فاجرأن تصلی علی محمد . پس حاجتی که در آن معصیت نباشد، بخواهد، یابد . إن‌شاءالله‌تعالی .

وهیب‌گفت: بهما چنان‌رسیده است که متقدمان‌گفتندی : این نماز ودعا سفهارا [۳۴۵] میاموزیدکه ایشان برمعصیت حق تعالی بدان استعانت کنند . واین نماز روایت ابن‌مسعود است از پیغامبر ، علیه‌السلام .

نهم : نمازتسبیح . واین نمازهم براین وجه‌از پیغامبرمأثور است. و به وقتی و سببی مخصوص نیست . مستحب است‌که هفته یا ماه از آن خالی نباشد. عکرمه از ابن‌عباس روایت کرد که پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ گفت: عباس عبدالمطلب‌را: ألا اعطیك‌ألاامنحك‌الا [احبوك] بشیءٍإذا أنت فعلته غفرالله لك ذنبك، اوله وآخره، قدیمه و حدیثه، خطأه وعمده، سره و علانیته. ای، عطایی و منحتی و حمایتی نبینم ترا به چیزی که چون تو آن

را بکنی حق تعالی گناه اول و آخر ، وقدیم وحدیث، وخطا وعمد ، ونهان و آشکارای تو بیامرزد. وابن عطا را [به سه] لفظ یادفرمود . چه در چیزی چون اهتمامی تمام و اعتنایی بلیغ باشد، آن را برای تأکید و تعظیم مکرر گردانند . واگرتکریر آن معنی به‌مغایرت الفاظ باشدخوب تر آید، وفصیح‌تر بود . وآن عطا این‌است که: چهار رکعت‌نماز کنی ، در هررکعتی فاتحه و سورتی . و چون در اول رکعت از قراءت فارغ شوی ایستاده پانزده بار «سبحان‌الله والحمدلله ولاإله‌الاالله والله اکبر» بگویی. پس رکوع کنی و ده بار بگویی* . پس‌سر از رکوع برآری و ده بار بگویی . پس سجده کنی وده بار بگویی. پس‌سراز سجده برآری‌وده بار بگویی. پس به‌سجدهٔ دوم روی و ده بار بگویی ، پس سر از سجده برآری وده بار بگویی * و مجموع‌هفتاد وپنج باشد ، در هررکعتی ازچهار رکعت همچنین کنی .

اگر توانی باید که هرروز این نماز بگزاری ، والا هرآدینه یکبار، والا هرماهی یکبار . و در روایتی دیگر ، دراول نماز ، سبحانك اللهم وبحمدك وتبارك اسمك و تعالی جدك ولاإله غیرك ، بگویی . پس پانزده بار پیش از قراءت، تسبیح گویی ، و ده بار پس‌از قراءت . وباقی چنانك رفته است، ده‌گان ده‌گان بار . وپس‌از سجدهٔ آخر، نشسته نگویی، و این بهتراست، واختیار ابن‌المبارك. ودرهر دو روایت جمله سیصد تسبیح‌است. واین نماز در روز به‌یك سلام کند ، ودرشب به دو سلام نیکوتر . چه آمده است که :صلاة اللیل مثنی مثنی . ای ، نمازشب دوگان دوگان باشد . و اگر پس از تسبیح : لاحول و لا قوة الابالله العلی العظیم ، زیادت کند نیکو بود . چه دربعضی روایات آمده است . ونمازهای مأثور این است .

---

۱ ـ قسمت بین دوستاره از هردونسخهٔ بریتانیا وترکیه افتاده ، اما در حاشیه و متن نسخهٔ مجلس شورا ، ص ۲۶۷ ، موجود است . متن عربی ، و شرح مرتضی زبیدی در اتحاف السادة ، نیز با این‌ترجمهٔ فارسی هم‌آهنگ است .

وهیچ چیزی ازاین نوافل در«اوقات کراهیت» مستحب‌نباشد، مگر تحیت‌مسجد. و آنچه پیش‌از آن آورده‌ایم، و آنچه پس‌از تحیت آورده‌ایم ـ از دو رکعت وضو، ونماز سفر، و بیرون‌آمدن ازخانه، واستخارت ـ مستحب نیست، چه‌نهی مؤکد [است]. واین اسباب ضعیف، وبه درجهٔ خسوف و استسقاء و تحیت [۳۴۶] نرسد.

و یکی ازمتصوفه را دیدم که در وقت‌های مکروه دو رکعت وضو می‌گزارد، و آن بغایت دور است. چه وضو سبب نماز نیست، بل نماز سبب وضو است. و باید که آبدست برای نماز کند، نه نماز برای آبدست. و هر محدث کـه در وقت کراهیت خواهد که نماز گزارد نتواند، مگر آنکه وضو سازد و نماز کند. پس کـراهیت را معنی‌نماند، و نباید که نیت دو رکعت وضو کند. چنانکه نیت دو رکعت تحیت. بل چون وضو سازد دو رکعت تطوع بگزارد تا وضوی وی معطل نشود، چنانکه بلال کردی. و آن تطوع محض است درعقب وضـو. ودرحدیث بلال‌دلالتی نیست، که وضو سبب است، چون‌خسوف وتحیت، تادو رکعت وضو نیت کند. چه مستحیل باشد که به‌نماز، نیت وضو کند، بل باید که به وضو نیت نماز کند. وچگونه منتظم باشد که دروضو بگوید که: برای‌نماز وضو می‌سازم. ودر نماز بگوید که: برای وضو نماز می کنم؟ بل کسی که خواهد که وضوی خودرا ازمعطل شدن نگاه دارد، در وقت‌کراهیت، نیت قضا کند. چه رواکه درذمت وی قضای نمازی باشد که خللی بدان راه یافته بود، به سببی ازاسباب. چه قضای نماز در اوقات کراهیت مکروه نیست. اما نیت تطوع وجه ندارد، و در نهی از اوقات کراهیت سه مهم است.

یکی: احتراز ازمشابهت پرستندگان خورشید.

دوم: احتراز از انتشار دیوان. چه پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ گفت:

إن الشمس لتطلع ومعها قرن الشیطان، فاذا طلعت قارنها، و إذا إرتفعت فارقها فاذااستوت قارنها و إذا زالت فارقها فاذا تضیفت للغروب قارنها و إذا غربت فارقها. ای، خورشید باقرن شیطان طلوع کند، ودرحال طلوع مقارن آن باشد، ودرحال ارتفاع مفارق شود، و در حال استواباز مقارن شود، و درحال زوال مفارق، ودر حال میلان غروب باز مقارنت کند، و پس از غروب مفارقت. و در این وقت‌ها از نماز نهی کرده است. و [بدین] برعلت، تنبیه فرموده.

مترجم می‌گوید: رواکه، به مقارنت آن خواسته است که در این سه حال ـ طلوع و غروب و استواء ـ دیوان وسوسه کنند، و فکرت‌ها انگیزند در اعتبار حال خورشید، که نور و ضیا، و نشو و نما، و حس و حرکت از او فایض می‌شود، وکمال می‌پذیرد، وبه‌غروب آن درانحطاط می‌افتد و باطل می‌شود. وکسی راکه بصیرتی ثاقب نباشد، حصول این معانی را به وی مرتبط داند، و ازوی‌درنتواند گذشت.

سوم: آنکه سالکان راه آخرت پیوسته درکل اوقات برنماز مداومت کنند. ومواظبت بریك نمطاز عبادت سبب ملال وموجب استثقال باشد. وچون ساعتی‌از آن منع کنند [۳۴۷] نشاط درتزاید آید، و[دواعی] منبعث‌شود. ومردم‌حریص باشد برآنچه وی‌را ازآن‌منع کنند. پس‌درتعطیل این وقت‌ها کمال تحریض و وفور تحریص تواند بود، برانتظارگذشتن آن وقت‌ها. پس این وقت‌ها به‌تسبیح واستغفار مخصوص‌شده است تابه سبب مداومت ملالی نیفزاید، وبه موجب [انتقال] از عبادتی به عبادتی دیگر تفرجی حاصل آید. [چه درهر حرکت نمودن‌از نوعی، به نوعی، و در هر جدیدی‌لذتی و نشاطی، ودر ایستادن بریك‌حال استثقال وملال است]. و برای‌این، معنی نماز، سجود مجرد نیست. و همچنین [رکوع] و قیام

مجرد [نیست] ، بل [عبادت‌ها] از کار های مختلف و ذکر های متباین مرتب است . چه دل ازهر کاری که به‌وی نقل کند لذتی تازه یابد . و اگر بریك‌چیز مواظبت نماید، ملالت و سآمت به‌وی شتابد . واین معانی کارهای مهم بود در نهی از اوقات کراهیت ، بساديگر اسرار که خاطر بشر بر آن مطلع نشود ، و آن را خدای و رسول وی داند . پس آن مهمات را نتوان گذاشت ، مگر به‌سببهایی که در شرع مهم باشد . چون[قضای‌نمازها] ونماز إستسقاء وخسوف وتحیت مسجد . واما سببی که ضعیف باشد مقصود نهی را بدان دفع نباید بود . این معنی به نزدیك ما موجه تراست . والله أعلم بالصواب .

کتاب اسرار زکات

و این کتاب پنجم است از : « احیاء علوم‌الدین»

و آن در چهار فصل روشن شود

فصل اول : در انواع زکات واسباب وجوب آن.
فصل دوم : در [أدای زکات] وشرطهای ظاهر وباطن آن.
فصل سوم : درستانندهٔ، وشرطهای استحقاق و أدب قبض.
فصل چهارم : درصدقهٔ تطوع و فضل آن.

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم

حمد بی‌حد خدای‌را که موت وحیات، وسعادت وشقاوت، ازنتایج حکم وتقدیر اوست. ووجود وعدم، وخنده وگریه ازلوازم تأثیر و تسخیر او. درویشی وغنیت به قضای او منوط است، و بدحالی و منیت به امضای اومربوط. درخلق‌حیوانات‌ازنطفه‌ای‌ضعیف‌متوحد است. وبه‌وصف‌بی‌نیازی ازهمه خلق متفرد. بعضی بندگان را به احسان و امتنان مخصوص فرموده است، و به‌افاضت نعمت استغناء وتوانگری داده. وجماعتی را به بی‌دولتی و حرمان ممتاز کرده، و برای‌ابتلا وامتحان و اختیار وافتنان، محتاج دیگر بندگان‌گردانیده، وزکات راازمبانی دین‌ساخته، ودر اومعانی یقین پرداخته، و بیان فرموده که: هرکه به طهارت و«زکا» رسیده است به فضل بی‌کران اوست، و هرکه زکات مال أدا کرده از غنای بی‌پایان او. و درود بی‌حدود مقصود وجود محمدمصطفی‌راکه نورآسمان هدایت است و«نَوْر[1]»بوستان عنایت، و بر[آل‌و] اصحاب اوکه به علم و تقوی مذکوراند، وبه افادت و فتوی مشهور.

بدان که به فرمان حق تعالی زکات یکی از مبانی اسلام است،

---

۱ ــ نور (به‌فتح حرف اول) : شکوفه

وقرینهٔ نماز که عالی‌تر اعلام است، [گردانیده]. چنانکه فرموده‌است: أقیموا الصلاة وآتوا الزکاة [۳۴۸] و پیغامبر- صلی‌الله‌علیه وسلم- گفت: بنی‌الاسلام علی‌خمس: شهادة أن لاإله إلاالله، [وأن محمداً رسول‌الله] وأقام‌الصلاة، و إیتاء الزکاة، [وشدد الوعید علی المقصرین فیهما].

و [بر] جماعتی که در آن تقصیر کنند و اهمال نمایند، وعید بلیغ و تهدید عظیم کرده. قوله‌تعالی: والذین یکنزون الذهب والفضة ولا ینفقونها فی‌سبیل‌الله فبشرهم بعذاب ألیم. ومعنی انفاق در راه خدای تعالی، دادن حق زکات است. احنف قیس گفت: من باجماعتی از قریش بودم، بوذر- رضی‌الله عنه- برما گذشت و گفت: بشر الکانزین بکی فی ظهورهم یخرج من جنوبهم و بکی من قبل أقفائهم یخرج من جباههم. ای، غلبه‌کنندگان به بسیاری مال [را] مژده ده، به‌داغی بر پشت که از پهلو بیرون آید، و به‌داغی برقفا که از پیشانی بارز شود. ودرروایتی براین جمله است: إنه یوضع علی‌حلمة ثدی أحدهم فیخرج من نغض کتفیه [و یوضع علی نغض کتفیه] حتی یخرج من حلمة ثدییه یتزلزل. ای، برسر پستان یکی از ایشان نهاده شود و از سرشانهٔ وی بیرون آید، ودرروایتی براین جمله است، [و برسرشانهٔ وی] نهاده آید واز سر [پستان وی] بیرون آید، و در بیرون آمدن متزلزل بود. و بوذر گفت: به‌خدمت پیغامبر- علیه‌الصلاة والسلام- رسیدم و او در سایهٔ کعبه نشسته بود. چون‌مرا دید گفت: هم‌الأخسرون و رب الکعبة. ای، ایشان زیان زده‌تراند، به خداوند کعبه. گفتم: کیانند ایشان؟ فرمود: الأکثرون أموالا إلا من قال: هکذا و هکذا وهکذا وهکذا - من بین یدیه و من‌خلفه وعن یمینه و عن شماله و قلیل‌ماهم. ای، آن کسان که اموال ایشان بیشتر است، مگر کسانی که مال‌ها درهمه وجوه خیر صرف گردانند، و درهمه جهت‌های چپ وراست، و پیش‌وپس بذل کنند، و ایشان نیک‌اند.

الدعوة التامة والصلاة القائمة صل علی محمد عبدك و رسولك و أعطه الوسیلة والفضیلة والشفاعة یوم القیامة حلت له شفاعتی. ای ، هر که به وقت شنیدن بانگ نماز وقامت ، این‌دعا گوید ، شفاعت من وی را برسد . و گفت : من صلی علیّ فی‌کتاب لم تزل الملائکة یستغفرون له مادام اسمی فی‌ذلك الکتاب . ای ، هر که در کتابی که می‌نویسد ، برمن درود نویسد ، فریشتگان برای‌وی آمرزش خواهند ، تا نام من در آن‌کتاب باشد . و گفت : إن‌فی‌الأرض ملائکة [سیاحین] یبلغونی عن‌أمتی‌السلام. ای ، درزمین فریشتگان سیاح‌اند که سلام امت من به من رسانند . و گفت : لیس أحد یسلم علیّ إلاّ ردّالله علیّ روحی حتی أردّ علیه السلام . ای ، هیچ کس برمن سلام نگوید که نه حق‌تعالی روح به من باز[۵۱۸] دهد تا جواب وی بگویم [۱]. وگفتند: یا رسول‌الله! برتو چگونه درود دهیم ؟گفت بگویید : اللهم صل علی محمد و علی آله و أزواجه و ذریته کما [صلیت و] بارکت علی ابراهیم [وعلی آل ابراهیم] إنك حمید مجید .

وآمده‌است که : ازعمر ، پس‌ازوفات پیغامبر شنیدند که می‌گریست ومی‌گفت : یارسول‌الله ! مادر وپدرمن‌فدای‌تو باد . «جذعی» بود که تو بدان استناد نمودی و خطبه گفتی ، و چون مردمان بسیار شدند منبری فرمودی تا همه‌بشنوند. وآن «جذع» درفراق‌تو ، به زاری بنالید تادست بروی‌نهادی ، واوبدان‌ساکن شد . پس امت تو در فراق بنالیدن اولی باشد . یا رسول‌الله مادر وپدر من فدای تو باد ، فضل تونزد خدای تابدان حد رسید که طاعت ترا طاعت خودگردانید ، و گفت : ومن یطع الرسول فقد أطاع‌الله . یا رسول‌الله مادر و پدر من فدای توباد ، فضیلت تو نزد حق تعالی بدان جای انجامید که به عفوازتو ، ترا بیاگاهانید ، پیش ازآنکه ازگناه‌ترا بیاگاهانید.

---

۱ ــ در هر سه نسخهٔ بریتانیا و مجلس شورا و لنینگراد چنین است .

وگفت : عفاالله عنك لم أذنت لهم .

یا رسول‌الله !مادر و پدر من فدای تو باد ، فضیلت تو در حضرت الهی تا آن حد بود که ترا درآخر أنبیا بعث کرد ، ودراول ایشان یادفرمود وگفت : وإذ أخذنا من‌النبیین میثاقهم ومنك‌ومن نوح وابراهیم (الایه) یا رسول‌الله ! مادر و پدر من فدای توباد ، فضیلت تو چندان است که اهل دوزخ در آن حال که میان أطباق آتش ایشان‌را عذاب می کنند ، آرزو برند که ترا فرمان برداری نموده بودندی : یقولون یالیتنا أطعناالله وأطعنا الرسول . یا رسول‌الله !مادر و پدر من فدای تو باد ،اگر حق تعالی موسی عمران را سنگی داد که از آن جوی‌های آب روان می‌شد ، آن عجب‌تراز انگشتان تو نیست که آب ازآن بیرون‌آید . صلی‌الله علیك یا رسول‌الله. مادر و پدر من فدای تو باد ، اگر خدای ـ عزوجل ـ برای سلیمان باد را مسخر کرده بود ، تا بامداد یك ماهه راه رفتی و شبانگاه یك ماهه راه ، آن شگفت‌تر از «براق»نیست که‌شبی بر آن تا به آسمان هفتم برفتی ،پس نماز بامداد آن شب در «ابطح» مکه‌گزاردی .

صلی‌الله علیك‌یا رسول‌الله . مادروپدر من فدای توباد ، اگرباری تعالی عیسی را زنده‌کردن مردگان بخشید ، آن عجیب‌تر از گوسفند بریان کردهٔ زهرآلود نیست ،که با تو در سخن آمد و گفت : مرا مخور! که من زهرآلودم . یا رسول‌الله ! مادروپدرمن فدای‌توباد ، نوح برقوم خود دعای بدکرد وگفت : رب‌لاتذر علی الأرض من‌الکافرین دیاراً .واگرتوبرما مثل آن دعاکردی ما همه هلاك [۵۱۹] شدیمی . پای بر پشت تو نهادند و روی مبارك‌تراخون‌آلود کردند،ودندان‌ترا بشکستند ،تواز غیر نیکویی گفتن‌امتناع نمودی ، وگفتی : اللهم اغفر قومی فانهم لایعلمون . یارسول‌الله! مادر وپدر من فدای توباد ، دراندکی سن وکوتاهی عمرچندان‌کس ترا متابعت

نمودند که در بسیاری سن و درازی عمر،نوح را ننمودند. و بسیار کس به تو بگرویدند، وبدو جز اندکی نگرویدند. یا رسول‌الله !پدر و مادر من فدای توباد، اگرهمنشینی وهمکاسگی ومصاهرت‌نفرمودی ،مگر با کفوی، هرگز ترا باما همنشینی و همکاسگی ومصاهرت نبودی، ولکن از راه کرم با ما همنشینی و همکاسگی و مصاهرت فرمودی، و صوف پوشیدی، و بر درازگوش نشستی. و بر مرکوب، دیگری واپس خویش نشاندی، وطعام بر زمین خوردی ،وانگشتان بلیسیدی. و این همه از راه‌تواضع بود. صلی الله علیك.

و یکی از سلف گفت که: من اخبار می‌نبشتم، و بر «ذکرپیغامبر» درود بنوشتمی، و سلام نه. پس پیغامبر را در خواب دیدم که مرا گفت: «صلوات» را برمن، در نبشتن تمام نمی‌نویسی. پس از آن هیچ ننوشتم، مگر با «درود وسلام». وبوالحسن شافعی گفت که :پیغامبررا ـ علیه‌الصلاة والسلام ـ در خواب دیدم و گفتم: یا رسول‌الله، پاداش شافعی از تو براین سخن که در کتاب «الرسالة»نبشت:«وصلی‌الله‌علی‌محمد کلماذکره الذاکرون، و غفل عن ذکره الغافلون» چیست؟ گفت: آنکه او را برای حساب نه‌ایستانند.

فضیلت استغفار

قال‌الله‌تعالی. خدای ـعزوجل ـگفت: والذین إذا فعلوافاحشة أوظلموأنفسهم ذکروالله‌فاستغفروالذنوبهم، ومن یغفرالذنوب إلاّالله‌ولم یصرّواعلی مافعلوا وهم‌یعلمون[1]. علقمه واسود ازعبدالله مسعود ـ رضی‌الله عنهم ـ روایت کرده‌اند که: در کتاب خدای ـ عزوجل ـ دو آیت است. هیچ‌بنده‌ای گناهی‌نکند،پس‌ایشان‌رابخواند، وازخدای ـعزوجل ـآمرزش

۱ـقرآن ۳ / ۱۳۵

خواهد ، که نه خدای ـ عزوجل ـ وی را بیامرزد . اول : والذين إذا فعلوا فاحشة (الاية) دوم : ومن يعمل سوءً اويظلم نفسه ثم يستغفر الله يجد الله غفوراً رحيماً [1] . و نيز گفت : والمستغفرون بالأسحار . وگفت : فسبح بحمد ربك و استغفره إنه كان توّاباً .

و پیغامبر ـ عليه الصلاة و السلام ـ بسيار گفتي : سبحانك اللهم و بحمدك ، اللهم اغفر لي إنك أنت التواب الرحيم . [۵۲۰] پیغامبر گفت : من اكثر الاستغفار جعل الله له من كل هم فرجاً ومن كل ضيق مخرجاً ورزقه من حيث لايحتسب . ای ، هر که آمرزش بسیار خواهد ، حق تعالی اورا از هرغمی فرجی دهد ، وازهر «شکنی» [2] مخرجی بخشد . وازآنجا که چشم ندارد وی را روزی رساند . وگفت : إني لأستغفر الله وأتوب اليه في اليوم سبعين مرة . ای ، من آمرزش خواهم از خدای و بدوبازگردم در روز هفتاد بار. با آنکه متقدم و متأخر اوآمرزیده بود، براین جمله می‌گفت . [وگفت : إنه ليغان على قلبي حتى إنّي لأستغفر الله تعالى في كل يوم مائة مرة . ای ، بردل من پوشیدگی آید ، آنگاه در هر روز صدبار آمرزش خواهم] . وگفت : من قال حين آوى على فراشه : استغفر الله الذي لا إله إلاّ هوالحي القيوم ثلاث مرات ، غفر الله ذنوبه ، وإن كان مثل زبد البحر او عدد رمل عالج او عدد ورق الشجر اوعدد أيام الدنيا . ای ، هر که آن وقت که در فراش رود این کلمات بگوید حق‌تعالی گناهان وی بیامرزد ، اگرچه مثل کف دریاباشد، [یا عدد ریگ بیابان] ، یا عدد برگ درختان ، یا عدد ایام دنیا . ودرحدیثی دیگر : من قال ذلك غفرت ذنوبه و إن كان فاراً من الزحف . ای ، هر که آن بگوید گناهش آمرزیده شود ، اگرچه ازمصاف کافران گریخته باشد .

۱ـ قرآن ۱۱۰/۴

۲ ـ در دو نسخهٔ مجلس شورا و لنینگراد «تنگی» آمده است .

و حذیفه [گفت] : من بر اهل خود پلید زبان بودم . پس‌گفتم : یا رسول‌الله !من بترسم که زبان من، مرا به‌دوزخ برد. پیغامبر گفت :أین أنت من الاستغفار فی‌الیوم مائة مرة ؟ ای ،کجایی تو از آمرزش خواستن ، درروزی صدبار؟ عایشه‌گفت که : پیغامبرمرا فرمود : إن‌کنت ألممت‌بذنب فاستغفری‌الله فإن التوبة من‌الذنب ، الندم والاستغفار . ای ، اگر به گناهی نزدیك شده‌ای ، یا صغیره‌ای ارتکاب نموده‌ای ، از خدای آمرزش خواه‌که توبهٔ ازگناه ، پشیمانی و استغفار است .

ودراستغفار گفتی : [اللهم اغفر لی خطیئتی وجهلی و اسرافی فی أمری و ما أنت أعلم به منی . اللهم اغفر لی جدی وهزلی و خطائی و عمدی وکل ذلك عندی . اللهم اغفر لی] ما قدمت وما أخرت وما أسررت وما أعلنت وما أنت أعلم به منّی أنت المقدّم ، و أنت‌المؤخر ، وأنت علی‌کل شیْ قدیر .

و علی گفت ـ رضی‌الله عنه ـ که:من مردی بودم که چون ازپیغامبر حدیثی بشنیدمی، مرا آن سود داشتی ، برحکم مشیت الهی . ای ، بر آن‌کار کردمی چندانکه توانستمی . و چون کسی ازاصحاب اوروایت کردی ، وی را سوگند دادمی، وچون سوگند یادکردی [۵۲۱]استوارداشتمی . وبوبکر مرا روایت‌کرد و راست‌گفت‌که : ازپیغامبرشنیدم‌که می‌گفت : ما من‌عبد یذنب ذنباً فیحسن الطهور ، ثم یقوم فیصلی رکعتین ، ثم یستغفرالله الاغفرالله‌له ، ثم تلا ،قوله : والذین‌إذافعلوافاحشة (الآیة) ای ، هیچ بنده‌گناهی نکند ، پس وضو سازد ، پس برخیزد، ودو رکعت نمازگزارد ، پس‌از خدای آمرزش خواهد،که نه خدای وی را بیامرزد . پس این آیت بخواند : والذین إذافعلوا فاحشة (الآیه) .

و بوهریره‌روایت کرد که پیغامبر گفت : إن‌المؤمن إذا أذنب کانت

نکته سوداء فی قلبه ، فإن تاب ونزع واستغفر ، صقل قلبه منها ، فإن زاد زادت ، حتی تعلو قلبه ، فذلك [الران][1] الذی ذکرالله عزوجل : کلاّ بل ران علی‌قلوبهم ماکانوایکسبون . ای ، مؤمن چون گناهی کند نکته‌ای سیاه در دل وی پدید آید ، پس اگر توبه‌کند واز آن باز ایستد ، و آمرزش خواهد ، دل وی از آن نکته زدوده شود . و اگرگناه زیادت کند ، سیاهی زیادت شود تا بردل وی غالب‌گردد . و آن «رین» باشد که‌حق‌تعالی‌گفته : کلاَ بل ران علی‌قلوبهم ماکانوا یکسبون . وبوهریره روایت کرد که پیغامبر گفت : إن‌الله لیرفع الدرجة للعبد فی‌الجنة فیقول : یا رب‌أنّی لی هذه ؟ فیقول :باستغفار ولدك لك . ای ، خدای بنده رادربهشت درجه‌ای دهد و اوگوید : یارب این درجه مرا از کجاست ؟ خدای ـ عزوجل ـ گوید که : فرزند تو برای تو آمرزش خواسته است .

و عایشه روایت کرد که پیغامبر گفت : اللهم اجعلنی من‌الذین إذا أحسنوا‌استبشروا وإذا أساؤوا إستغفروا . ای ، ما را از آن‌کسان گردان‌که چون نیکویی کنندشاد شوند، وچون بدی کنند آمرزش خواهند . وپیغامبر گفت : إذا أذنب العبد ذنبا فقال : اللهم اغفرلی ، فیقول الله عزوجل : أذنب عبدی ذنباًفعلم أن له رباً یأخذُ بالذّنب وَیَغفِرالذنب . عبدی ! إعمل‌ماشئت‌فقدغفرت‌لك .ای،بنده چون‌گناه کندوبگوید:«اللّهم اغفرلی» حق تعالی‌گوید : بندهٔ من‌گناهی کرد ، و دانست‌که او را پروردگاری است که به مقتضی عدل ،برگناه مؤاخذت فرماید،وبه موجب‌فضل آن را بیامرزد [۵۲۲] . ای بندهٔ من ! آنچه خواهی بکن‌که من ترا بیامرزیدم . و گفت : ما أصرمن استغفر وإن‌عاد فی‌الیوم سبعین مرة . ای ،هر که استغفار کند

[1] ۱ ـ در نسخه‌های متعدد ترجمهٔ فارسی «الدین» آمده ، و در متن عربی، امادرشرح زبیدی«الران» ضبط شده‌است.

مصر نباشد ، اگرچه در روز هفتاد بار معاودت نماید . و گفت : إن رجلاً لم یعمل خیراً قط ، فنظر الی السماء فقال إن لی رباً. ثم قال : رب اغفر لی ، فقال الله عزوجل : قد غفرت لك . ای ، مردی که هرگز نکویی نکرده بود در آسمان نگریست و گفت : هر آینه مرا پروردگاری است . پس گفت : ای پروردگار من ، مرا بیامرز ! و خدای ـ عزوجل ـ گفت که : بیامرزیدم .

و گفت : من أذنب ذنباً فعلم أن الله قد اطلع علیه غفر له وإن لم یستغفره . ای ، هر که گناهی کند ، و بداند که خدای ـ عزوجل ـ بر وی مطلع است ، خدای وی را بیامرزد ، اگر چه از وی آمرزش نخواهد . و گفت : یقول الله یا عبادی کلکم مذنب إلا من عافیته فاستغفرونی أغفر لکم و من علم أنی ذوقدرة علی أن اغفر لهُ غفرت له وَلا أبالی . ای ، حق تعالی گوید : ای بندگان من ! شما همه گناه کارید ، مگر آنکه من وی را در عافیت داشته‌ام . پس آمرزش خواهید از من! تا شما را بیامرزم . و هر که بدانست که من قادرم بر آمرزش وی ، وی را بیامرزم ، و باك ندارم . و گفت: من قال: سبحانك ظلمت نفسی وعملت سوءً فاغفر لی ، فانه لایغفر الذنوب الا أنت ، غفرت ذنوبه و لو کانت [کمدب] النمل. ای ، هر که این کلمات بگوید ، وی را بیامرزم ، اگرچه گناهان وی چون قطار مورچه متوالی باشد.

و آمده است که : فاضل ترین استغفاری این کلمات است : اللهم أنت ربی و أنا عبدك [خلقتنی وانا] علی عهدك ما استطعت ، أعوذبك من شر ما صنعت أبوء الیك بنعمتك علیّ وأبوء علی نفسی واعترفت بذنبی [فقد ظلمت نفسی و اعترفت بذنبی] فاغفر لی ذنوبی ما قدمت منها و ما أخرت انه لایغفر الذنوب جمیعاً إلا أنت .

کیفیت استغفار

آثار : خالدمعدان گفت که، خدای ـ عزوجل ـ فرمود که: دوست ترین بندگان من آن کسان‌اند که یکدیگر را به دوستی من دوست دارند ، و دل‌هاشان به مسجدها متعلق باشد ، و در سحرها استغفار کنند . ایشان آن کسان‌اند که من چون عقوبت اهل زمین خواهم ، وایشان را یاد کنم ، [۵۲۳] بگذارم ، و عقوبت از ایشان دور دارم . و قتاده گفت : قرآن بر درد و داروی شما دلیل است . درد شما گناه است ، و داروی شما استغفار .

و علی بوطالب گفت : العجب ممن یهلك ومعه النجاة . ای ، شگفت از کسی که هلاك شود ، ونجات با او بود! پرسیدند که نجات چیست؟ گفت: الاستغفار . و آمده‌است که : حق‌تعالی بنده‌ای را استغفار الهام ندهد، و او خواهد که او را عذاب کنند . و فضیل گفت : تفسیر «استغفرالله» آن باشد که : از من درگذار . و یکی از علما گفت که : بنده میان گناه و نعمت است ، و صلاح آن جز به حمد و استغفار نباشد . و ربیع خثیم گفت : استغفرالله وأتوب الیه ، مگویید ، که اگر نکنید دروغی وگناهی باشد ، بل بگویید : اللهم اغفرلی وتب علیّ . و فضیل گفت : استغفار ، بی بازبودن ازگناه ، توبهٔ دروغ زبان است . و رابعهٔ عدویه گفت : از استغفار ما ، استغفار بسیار واجب است . و یکی از حکما گفت : هر که پیش از پشیمانی استغفار کند ، بر خدای ـ عزوجل ـ استهزا کرده باشد و نداند .

و اعرابیی تعلق به استار کعبه کرده بود، ومی گفت : اللهم إن استغفاری مع إصراری للوم ، و إن ترکی استغفارك مع علمی بسعة عفوك لعجز فلم تتجنب إلیّ بالنعم مع غناك عنی وابتغض الیك بالمعاصی مع فقری إلیك ، یا من إذا وعدوفا وإذا توعدعفا ، أدخل عظیم جرمی فی عظیم عفوك یا أرحم الراحمین . و بوعبدالله وراق گفت : [اگر] ترا به عدد قطرهٔ باران و

کف دریا گناه باشد ، چون پروردگار خود را بدین دعا با اخلاص بخوانی آن همه محو گردد: اللهم إنی استغفرك من كل ذنب تبت إليك منه ، ثم عدت فيه واستغفرك من كل ما وعدتك به من نفسی ثم لم اوف لك به و استغفرك من كل عمل أردت به وجهك فخالطه غيرك ، و استغفرك من كل نعمة أنعمت بها علیّ فاستعنت بها علی معصيتك ، واستغفرك يا عالم الغيب والشهادة من كل ذنب أتيته في ضياء النهار وسواد الليل ، في ملأ وخلأ وسر وعلانية ،يا حليم . وگفته‌اند [۵۲۲] که : آن استغفار خضر است ، علیه السلام .

باب سوم

در دعاهای مأثور که به اسباب و اصحاب آن منسوب شده است، و مرید باید که بامداد و شبانگاه در عقب هر نمازی آن را بخواند

و از آن جمله: دعـای پیغامبر است ـ علیه‌السلام ـ پس از دو رکعت نماز بـامداد. ابـن عباس ـ رضی الله عنهما ـ گفت که: مرا پدرم «عباس» به خدمت پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ فرستاد، ومن شبانگاه بدان خدمت پیوستم ـ و او در خانهٔ خالهٔ من میمونه [بـود] ـ و شب را به اقامت نماز مشغول شد. و چون دو رکعت سنت نماز بـامداد بگزارد، گفت: اللهم إنی أسألك رحمة من عندك تهدی بها قلبی، وتجمع بها شملی، و تلمّ بها شعثی، و ترد بها الفتن عنی، و تصلح بها دینی، و تحفظ بها غائبی، و ترفع بها شاهدی، وتزکی بها عملی، و تبیض بها وجهی، و تلهمنی بها رشدی، و تعصمنی بها من کل سوء.

اللهم أعطنی إیماناً صادقاً، و یقیناً لیس بعده کفر، و رحمة أنال بها شرف کرامتك فی‌الدنیا والآخرة. اللهم إنی أسألك الفوز عند

القضاء ، ومنازل الشهداء ، وعيش السعداء ، والنصر على الأعداء ، ومرافقة الأنبياء . اللهم إني أنزل بك حاجتي ، و إن ضعف رأيي ، و قصر عملي و افتقرت الى رحمتك ، فأسألك يا قاضي الأمور ، و يا شافي الصدور ، أن تجيرني من عذاب السعير ، و من دعوة الثبور ، و من فتنة القبور كما تجير بين البحور . اللهم ما قصر عنه رأيي ، وضعف عنه عملي ، و لم تبلغه نيتي او أمنيتي من خير وعدته أحداً من عبادك او خير أنت معطيه أحداً من خلقك ، فإني راغب اليك فيه و أسألك يا رب العالمين . اللهم اجعلنا هادين مهديين ، غير ضالين و لا مضلين حرباً لأعدائك و سلماً لأوليائك ، نحب بحبك الناس ، و نعادي بعداوتك من خالفك من خلقك .

اللهم هذا الدعاء وعليك الاجابة ، وهذا الجهد وعليك التكلان ، وإنا لله وإنا اليه راجعون ، ولا حول ولا قوة الا بالله . اللهم ذا الحبل الشديد والأمر الرشيد ، أسألك الأمن يوم الوعيد والجنة يوم الخلود مع المقربين الشهود والركوع السجود ، والموفين بالعهود انك رحيم ودود و انت تفعل ما تريد . سبحان الذي تعطف بالعز وقال به ، سبحان الذي لبس المجد وتكرم به ، سبحان الذي لا ينبغي التسبيح إلا له ، سبحان ذي الفضل والنعم ، سبحان ذي القدرة والكرم ، سبحان الذي أحصى كل شئ بعلمه : اللهم اجعل لي نوراً في قلبي ، ونوراً في قبري ، ونوراً في سمعي ، و نوراً في بصري ، و نوراً في لحمي ، ونوراً في بشري ، و نوراً في دمي ، و نوراً في عظامي ، و نوراً من بين يدي ، و نوراً من خلفي ، و نوراً عن يميني ، و نوراً عن شمالي ، ونوراً من فوقي ، و نوراً من تحتي . اللهم زدني نوراً و اعطني نوراً و اجعل لي نوراً .

دعای عایشه، رضی‌الله عنها

پیغامبر – علیه‌السلام – عایشه را گفت: علیك بالجوامع الكوامل قولی! ای، برتو باد به دعاهای جامع كامل! بگوی: اللهم إنی أسألك من الخیر كله عاجله و آجله، ما علمت منه و مالم أعلم، و أعوذبك من الشر كله عاجله و آجله ماعلمت منه وما لم أعلم وأسألك الجنة وما قرب إلیها من قول و عمل، و أعوذبك من النار و ما قرب الیها من قول وعمل، وأسألك من الخیر ماسألك عبدك و رسولك، محمد – صلی‌الله‌علیه و سلم – واستعیذك مما استعاذمنه عبدك و رسولك محمد – صلی‌الله‌علیه وسلم – وأسألك ما قضیت لی من أمر أن تجعل عاقبته رشداً برحمتك یا أرحم‌الراحمین.

دعای فاطمه رضی‌الله عنها

پیغامبر – علیه‌السلام – گفت: یا فاطمة ما منعك أن تسمعینی ما اوصیتك. تقولی؟ ای، چه مانع است تراكه به سمع من رسانی آنچه ترا وصیت كرده‌ام، كه بگویی: [۵۲۶] یا حی یا قیوم برحمتك استغیث لاتكلنی إلی نفسی طرفة عین، وأصلح بی شأنی كله.

دعای صدیق رضی‌الله‌عنه

پیغامبر وی رابیاموخته است كه بگوید: اللهم إنی أسألك بمحمد نبیك وابراهیم خلیلك وموسی نجیك وعیسی كلمتك و روحك، وبكلام موسی، وانجیل عیسی، وزبورداود، وفرقان‌محمد–صلی‌الله‌علیه وسلم– وكل وحی أوحیته أوقضاء قضیته او سائل أعطیته او غنی أغنیته اوفقیر

أعنیته اوضال هدیته ، وأسألك باسم الذی أنزلته علی موسی ـ صلوات الله علیه ـ و أسألك باسمك الذی [بثثت به أرزاق العباد ، و أسألك باسمك الذی] و ضعته علی الأرض فاستقرت ، وأسألك باسمك الذی وضعته علی السموات فاستقلت، وأسألك باسمك الذی وضعته علی الجبال فرست ، وأسألك باسمك الذی استقل به عرشك ، و أسألك باسمك الطهر الطاهر الأحد الصمد الوتر المنزل فی کتابك من لدنك من الفوز المبین، وأسألك باسمك الذی وضعته علی النهار فاستنار ، وعلی اللیل فاظلم ، وبعظمتك وکبریائك وبنوروجهك ، أنترزقنی القرآن والعلم به ، وتخلطه بلحمی ودمی و سمعی وبصری ، وتستعمل به جسدی بحولك و قوتك فانه لاحول ولا قوة إلا بك. یاارحم الراحمین .

دعای بریدهٔ أسلمی ، رحمةالله علیه

روایت کرده‌اند که پیغامبر ـ علیه‌الصلاة والسلام ـ گفت: یا بریدة ألااعلمك کلمات من أرادالله به خیر أعلمهن إیاه ثم لم ینسهنّ إیاه أبداً . ای ، ای بریده ! نیاموزم ترا سخنانی که هر که حق تعالی بدو نیکویی خواهد، آن وی رابیاموزد، پس هرگز آن رافراموش نگرداند؟ گفت : بلی، یا رسول‌الله . پیغامبر فرمود بگوی : اللهم إنی ضعیف فقوّ فی رضاك ضعفی ، و خذ إلی الخیربناصیتی ، واجعل الاسلام منتهی رضائی، اللهم إنی ضعیف فقونی، و إنی ذلیل فأعزنی ، وانی فقیر فاغننی . [۵۲۷]

دعای قبیصة بن المخارق

چون پیغامبر راگفت : یا رسول‌الله ! بیاموز سخنانی که خدای ـ عزوجل ـ مرابدان منفعت کند، که من پیر شده‌ام ، وکارهایی که توانستمی

کرد، نمی‌دانم . پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ گفت : اما برای دنیا . چو نماز بامداد بگزاری سه بار بگوی : سبحان الله و بحمده ، سبحان‌الله العظیم و بحمده ، لاحول ولاقوة الّا بالله . که چون این کلمات را بگویی از «کوری ، و جذام، و پیس ، و فالج» آمن شوی . و اما برای آخرت . بگوی : اللهم أهدنی من عندك ، و أفض‌علیّ من فضلك ، وأنشرعلیّ من رحمتك ، و أنزل علیّ من برکاتك . پس گفت : چون او بااین کلمات به روز قیامت رسد ـ که آن را بگذاشته باشد ـ چهار در از بهشت برای وی بگشایند تا از هـر کدام که خواهد در رود .

دعای بودردا ، رضی‌الله‌عنه

وی راگفتند کـه : سرای تو بسوخت ـ و محلت او آتش گرفته [بود] ـ گفت : حق تعالی هرگز آن نکند . سه بار کلمه باوی مکرر کردند ، همین جواب اعادت فرمود . پس آینده‌ای بیامد و گفت : ای بودردا ! آتش چون به سرای تو رسید ، منطفی شد . گفت : می‌دانستم . وی را گفتند : نمی‌دانیم که از این دو سخن تو کدام عجیب‌تر ؟گفت : من از پیغامبر شنیدم که می گفت : من یقول هذه الکلمات فی لیل او نهار لم یضره شیٔ . ای ، هر که این کلمات در شب یا در روز بگوید ، وی را چیزی زیان ندارد . و من بگفته بودم . و آن کلمات این است : اللهم أنت ربی لاإله الا أنت ، علیك توکلت و أنت رب العرش العظیم ، لاحول ولاقوة إلا بالله العلی العظیم، ماشاءالله کان و مالم یشاء لم یکن، أعلم أن الله علی کل شیٔ قدیر و أن الله قد أحاط بکل شیٔ علماً ، اللهم إنی اعوذبك من شر نفسی و شر کل دابة ، أنت آخذ بناصیتها، إن ربی علی صراط مستقیم .

دعای ابراهیم خلیل ، صلوات‌الله علیه

... هر بامداد بگفتی : اللهم هذا خلق جدید فافتحه علی بطاعتك واختمه لی بمغفرتك و رضوانك ، و ارزقنی فیه حسنة تقبلها منی و زکها وضعفها لی وما عملت فیه من سیئة فاغفرها لی ، إنك غفور رحیم ودود [کریم]. گفت: هر که بامداد این دعا بگوید، شکر آن روز گزارده باشد. [۵۲۸].

دعای عیسی ، صلوات‌الله و سلامه علیه

[می‌گفت :] اللهم انی اصبحت لاأستطیع دفع ما أکره ، ولاأملك نفع ما أرجو، واصبح الأمر بیدغیری، واصبحت مرتهناً بعملی ، فلافقیراً أفقر منی . اللهم لاتشمت بی عدوی ولاتسوء بی صدیقی ولاتجعل مصیبتی فی دینی ، ولاتجعل الدنیا أکبر همی ، ولا تسلط علیّ من لا یرحمنی .

دعای خضر، صلوات‌الله علیه

آمده است : چون خضر و الیاس ، در هر موسمی فراهم آیند از یکدیگر جدا نشوند تا این کلمات نگویند : بسم‌الله ماشاءالله ولاقوة الابالله ، ماشاءالله، کل نعمة من‌الله، ماشاءالله الخیر کله بیدالله ، ماشاءالله لایصرف السوء الاالله . و هر که بامداد این را سه بار بگوید از سوخته شدن به آتش و غرق گشتن و استیلای دزدان مصون ماند .

دعای معروف کرخی ، رحمة‌الله علیه

محمد حسان گفت که : مرا معروف کرخی گفت : «أ» نیاموزم ترا ده کلمه ؟ پنج برای دنیا و پنج برای آخرت ، که هر که بدین ده کلمه دعا کند ، خدای را تعالی نزدیك آن یابد. گفتم : بنویس . گفت: ننویسم ولکن

بارها بر تو بگویم چنانکه «بکرحنین» برمن گفته است : حسبی‌الله لدینی ؛ حسبی‌الله لدنیای ؛ حسبی‌الله الکریم لما أهمنی ؛ حسبی‌الله [الحلیم] القوی لمن بغی علیّ ، حسبی‌الله الشدید لمن کادنی بسوءٍ ، حسبی الله الرحیم عند الموت، حسبی‌الله الرؤوف عندالمسألة فی القبر ، حسبی‌الله الکریم عندالحساب، حسبی‌الله اللطیف عندالمیزان ، حسبی‌الله القدیر عندالصراط، حسبی‌الله لا إله الاهو ، علیه توکلت و هورب العرش العظیم .

دعایی که بوطالب مکی ـ رحمة‌الله علیه ـ در قوت القلوب ایراد کرده است وگفته که ـ ما را روایت کرده‌اند از ابن عمر ـ روایت کرده‌اند که : جبرئیل ـ صلوات‌الله علیه ـ برِ پیغامبر آمد ، و این دعا بیاموخت : یا نورالسموات والارض ، یا عماد السموات والارض ، یا بدیع السموات و الارض ، یا ذاالجلال والاکرام ؛ یا صریخ المستصرخین یاغوث المستغیثین، یا منتهی رغبة [۵۲۹] الراغبین ، والمفرج عن المکروبین ،والمروح عن المغمومین ، و مجیب دعوة المضطرین، وکاشف السوء، وأرحم الراحمین، وإله العالمین ، منزول بک کل حاجة یا اکرم الأکرمین ویاأرحم الراحمین.

و روایت کرده‌اند که : بودردا ـ رضی‌الله عنه ـ گفت که : هر که روزی هفت بار بگوید : فإن تولوا فقل حسبی‌الله لا إله الاهو علیه توکلت وهورب العرش العظیم . حق تعالی مهمات اخروی وی کفایت کند ، خواه صادق باش در این ، خواه کاذب .

دعای عتبة الغلام

و اورا [پس ازمرگ] در خواب دیده‌اند که گفت : من بدین کلمات در بهشت رفتم : [اللهم] یا هادی الضالین و یا راحم المذنبین و مقیل عثرات العاثرین ، إرحم عبدك ذ الخطر العظیم ، والمسلمین کلهم أجمعین واجعلنا مع الأحیاء المرزوقین الذین أنعمت علیهم من النبیین والصدیقین

زکات دویست درم چند باشد؟ گفت: بر عوام به‌حکم شرع پنج درم، و بر ما بذل همه. و برای آن بوبکر کل مال خود بیاورد، وعمر نیمهٔ آن. و پیغامبر از عمر پرسید: ما ذا أبقیت لاهلك؟ گفت: مثله. و از بوبکر همین سؤال کرد، گفت: الله و رسوله. پیغامبر فرمود: بینکما مابین کلمتیکما. به کلمه‌ای درغایت ایجاز وغایت اعجاز تفاوتی عظیم که درمیان این دو حالت بود بیان فرمود. و «صدیق» به‌تمام صدق وفا نمود، وجز آنچه به نزدیك وی [۳۵۸]محبوب بود ــ و آن خدای ورسول است ــ نگاه‌نداشت. چه جایی که پیش‌نهاد ذوالجلال باشد، پس اندیشی عیال نباید، و درمجال جانبازی احتمال‌انبازی راست نیاید.

قسم دوم: درجهٔ ایشان که از درجهٔ اول [کمتر] بود. و ایشان مال نگاه داشتند، و اوقات حاجات و مواسم خیرات ترصد نمودند. و مقصود ایشان در ذخیره آن بود که بر اندازهٔ حاجت نفقه کنند، نه به تنعم. و آنچه از حاجت فاضل آید در وجوه خیر ــ هرگاه که ظاهر شود ــ صرف گردانند. و این جماعت بر مقدار زکات اقتصار ننمایند. و جماعتی از تابعین ــ چون نخعی و شعبی و عطا و مجاهد ــ گفته‌اند که: در مال جز زکات حق‌هاست. و شعبی را پرسیدند که: در مال جز زکات حقی هست؟ گفت: آری، [آیا] سخن خدای ــ عزوجل ــ و آتی المال علی حبه[۱]، نشنیده‌ای؟ و استدلال کرده‌اند به قول خدای ــ عزوجل ــ و مما رزقناهم ینفقون[۲]. و به‌قول او: وأنفقوا مما رزقناکم[۳]. و گفته‌اند: این، به‌آیت‌زکات منسوخ‌نیست. بل درحقی که مسلمان رابر مسلمان‌باشد داخل‌است. ومعنی‌این آن‌است که: بر توانگر واجب است که هرگاه که محتاجی‌بیند حاجت وی زایل گرداند، بیرون مال زکات. و آنچه از این، در فقه درست آید آن‌است

۱ ــ قرآن ۲/۱۷۸ ۲ ــ قرآن ۲/۳ ۳ ــ قرآن ۶۳/۱۰

که : هر گاه که حاجت مضطر گرداند، إزالت[آن] فرض کفایت باشد . چه تضییع مسلمان روا نیست ، ولکن محتمل است که گویی : بـر توانگر فرض مقداری که حاجت بدان زایل شود واجب آیـد ، و پس از آنچه زکات داده باشد بذل آن لازم نبود . و محتمل است که گویی : بذل اودر حال لازم باشد، و قرض روا نبود. [ای تکلیف نمودن فقیر راکه به‌قرض قبول کند روانبود] واین مختلف‌فیه‌است. و قرض، راضی‌شدن‌است به‌درجهٔ واپسین از درجات عوام ، و آن درجه‌ای است .

قسم سوم : آنانکه بر ادای‌واجب اقتصار نمایند، و زیادت ونقصان نکنند . و آن کمترین مرتبه‌ای‌است، و[همهٔ] عوام بر آن اقتصار نموده‌اند به سبب بخل ایشان درمال، ومیل ایشان بدان، وضعف دوستی‌ایشان‌آخرت‌را. قال الله تعالی : إن یسألکموها فیحفکم تبخلوا[1]. ای، اگر بخواهند از شما آن‌را، ودر آن باشما استقصا کنند بخیلی [می] نمایید. پس چند درجه باشد میان بنده‌ای که از نفس و مال وی بخرند تا بهشت به وی دهند ، و میان بنده‌ای که به سبب بخل وی براواستقصا نکنند؟ و این یکی ازمعنی‌های‌امر خدای‌است بندگان را به بذل‌مال .

معنی‌دوم : پاك کـردن است از صفت بخل که از مهلکات است ، چنانکه پیغامبر ـعلیه‌السلام‌ـ گفته‌است : ثلاث مهلکات : شح‌مطاع ، وهوی متبع، واعجاب‌المرء بنفسه. ای، سه‌چیزهلاك‌گرداننده‌است: بخلی که آن‌را فرمان[٢٥٩] برداری‌نموده شود، وهوایی که پس‌روی‌آن‌کرده‌آید، وعجب آوردن مرد به‌نفس خود . وحق تعالی فرمود : و من یوق‌شحّ نفسه‌فأولئك هم‌المفلحون[2] . و در ربع مهلکات، وجه اهلاك او و کیفیت تفصی از آن بخواهد آمد . و صفت بخل زایل نشود مگر بدانچه بخشیدن مال را عادت

١ ـ قرآن ٣٧/٤٧   ٢ ـ قرآن ٩/٥٩ و ١٦/٦٤

سازی . چه دوستی چیزی زایل نشود ، مگر بدانچه نفس را بر مفارقت آن قهر کنی تا معتاد شود . و زکات بدین معنی پاکیی است که صاحب آن را از پلیدی بخل مهلك ... پاك گرداند . و پاکی او حاصل نشود ، مگر به اندازهٔ فرح و استبشار او به خرج کردن مال و صرف آن در راه خدای ، عزوجل .

معنی سوم : شکر نعمت است . چه خدای را بر بنده در نفس و مال ، نعمت هاست ، و عبادت‌های بدنی، شکر نعمت بدن است ، و مالی شکر نعمت مال. و درغایت خساست و نهایت حقارت باشد کسی که درویش را ببیند که روزی بروی تنگ کرده‌اند، و به ننگ آنچه محتاج شود به‌مثل خودی مبتلا گردانیده . پس نفس وی سماحت نکند بدآنچه شکر حق‌تعالی براین نعمت که وی را از سؤال بی‌نیاز کرده‌است ، ودیگری را به وی محتاج به دادن ربع عشر یاعشر از مال خود بگذارد .

وظیفت دوم : در وقت أداء . و از آداب ارباب دین است که تعجیل کنند، و زکات پیش از وقت وجوب بدهند ، برای اظهار رغبت در امتثال فرمان و ایصال شادی به دل درویشان ، و مبادرت حادثات زمان، و مانع شدن آن بر خیر و احسان. و دانستن آنچه در تأخیر آفت‌هاست. و بنده در معرض عصیان می آید، اگر از وقت وجوب تأخیری نماید. وهر گاه که داعیهٔ خیر در باطن ظاهر شد ، آن را غنیمت باید شمرد ــ چه آن از نزدیکی فریشته باشد ــ وقلب المؤمن بین إصبعین من اصابع الرحمن. و معنی این حدیث مستوفی تقریر افتاده است. و گشتن دل در غایت زودی باشد. و شیطان وعدهٔ درویشی و بخل فرماید، و او را نیز نزدیکی است ، پس از هر نزدیکی که فریشته باشد . پس فرصت را غنیمت باید داشت و برای زکات، اگرمجموع أداءخواهد کرد ، ماهی معلوم معین گرداند و در آن کوشید

که فاضل‌ترین وقتی باشد تاسبب نمای قربت وموجب تضاعف زکات‌شود، و آن چون‌ماه محرم بود، که‌اول‌سال است . وازماه‌های‌حرام ، یا ماه‌رمضان [زیرا] که: پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ سخی‌ترین‌خلق بود، ودرماه‌رمضان‌چون باد پران بودی، هیچ چیز نگاه نداشتی. وماه‌رمضان رافضیلت‌شب‌قدراست، و قرآن درآن نازل شده است . و مجاهد می‌گفت : رمضان مگویید ، چه آن اسمی‌است از اسمای‌حق‌تعالی ، ولکن‌بگویید شهر رمضان. وذوالحجه نیز از ماه‌های بسیار فضل است ، وماه‌حرام‌است، وحج اکبر در اوست . وأیام معلومات ، وآن عشر اول است . وایام معدودات وآن أیام تشریق است ، هم در وی است [۳۶۰] وفاضل‌ترأیام‌ماه رمضان عشرآخراست . وفاضل‌تر ایام ذی‌الحجه عشراول.

وظیفت سوم : پنهان دادن ، که آن از ریا و سمعه دورتر باشد . قال ـ علیه‌السلام ـ افضل‌الصدقه جهدالمقل‌الی‌فقیر فی‌سر. ای ، فاضل‌ترین صدقه‌آن باشدکه اندکی مال به‌وسع‌وطاقت‌خود، درویشی را دهد در نهان . ویکی از علما گفت : سه چیز از گنج‌های نیکوی است .

یکی : از آن، نهان دادن صدقه است ، واین را مسند هم روایت کرده‌اند. [قال‌علیه‌السلام]: إن‌العبدلیعمل‌عملا فی‌السرفیکتبه الله تعالی له سرأفان‌اظهره نقل من‌السر وکتب فی‌العلانیة فان‌تحدث به‌نقل‌من‌السر و العلانیة وکتب‌ریاء. ای، بنده درسر عملی بکند ، وحق‌تعالی آن‌رادر سر برای وی ثبت فرماید .پس‌اگر آنرا ظاهرکند ازسر نقل شود ، ودر علانیه ثبت افتد . واگر آن را درگفت آرد، ازسروعلانیه بیرون‌آید، ودر ریامثبت گردد . و در حدیث مشهور است : سبعة یظلهم‌الله یوم لاظل إلاظله . احدهم رجل تصدق بصدقة فلم تعلم شماله بمااعطت یمینه . ای ، هفت کس‌را باری تعالی در عزومنعت دارد ، روزی که عزو منعت نباشد ، مگر

عزومنعت او. یکی آنکه مرد صدقه دهد [و دست چپ به آنچه دست راست داده است خبر دار نشود] .

مترجم می‌گوید که: بدین مبالغت إخفا خواسته است. و روا که آن خواسته باشد که بر خاطر ملکی و روحانی دهد، و خاطر نفسانی و شیطانی با آن نیامیزد. چه اصحاب خیر را اصحاب یمین گویند، و اصحاب شر را اصحاب شمال. ودرخبر است: صدقة السر تطفیٔ غضب الرب . ای، صدقهٔ سر مضرات و مکروهات را منقطع گرداند . و مضار ومکاره از آثار غضب إلهی است، و از مسبب اسباب عبارت کردن مجازی مشهور است. و باری تعالی گفته است: وإن تخفوها وتؤتوها الفقراء فهو خیر لکم[1]. وفایدهٔ إخفاء خلاص است از [آفت] سمعه وریا. پیغامبر ـ علیه السلام ـ گفت: لا یقبل الله من مسمع ولامراء ولامنان. ای، حق تعالی قبول نکند از کسی که مردمان را شنواند و ریا کند و منت نهد. و کسی که ذکر صدقهٔ خود برد، مطلوب او سمعه باشد. و کسی که در ملأ مردمان دهد مقصود او ریا بود. و نهان دادن و خاموش بودن از این هردو بلا برهاند.

وجماعتی در قصد إخفاء مبالغت نموده‌اند تا به‌حدی که کوشیده‌اند که: ستاننده، دهنده را نشناسد. پس بعضی در دست نابینایی دادندی، وبعضی در راه درویش، وجای نشست او نهادندی ـ چنانکه [۳۶۱] این چیز را بیند، و دهنده را نبیند ـ وبعضی در جامهٔ درویش بستندی ـ در آن حال که او خفته بودی ـ و بعضی ازدست دیگری به درویش رسانیدندی ـ چنانکه درویش دهنده را نشناسد ـ وواسطه را وصیت نمودندی که حال او پوشیده دارد. و کل این افعال برای آن کردندی تا وصلتی باشد به اطفای غضب إلهی، و احتراز از ریا وسمعه حاصل آید . و چون نتواند که صدقه دهد ـ بی آنکه

۱ـ قرآن ۲/ ۲۷۱

یك شخص وی را بشناسد ـ پس دادن او به وکیلی تا به درویش رساند ، و درویش او را نشناسد، اولی . چه در معرفت درویش هم ریا احتمال دارد [هم منت] . و در معرفت واسطه جز احتمال ریا نیست. و هرگاه که شهرت مقصود او باشد عمل باطل شود. زیراکه زکات إزالت [بخل]است، و ضعیف‌گردانیدن دوستی مال. و دوستی جاه بر نفس مستولی‌تر باشد از دوستی مال. و هر یکی از ایشان مهلك است در آخرت ، ولکن درگور ـ به حکم مثال ـ صفت بخل، کژدمی شود، و صفت ریا ماری. و او مأمور است به ضعیف کردن یا کشتن هر دو، برای دفع یاتخفیف أذای ایشان. و هرگاه که مقصود وی ریا وسمعه باشد، چنانستی که بعضی از اطراف کژدم را قوت مارساخته باشد، وبه‌اندازهٔ آنچه از کژدم ضعیف شود، در قوت مار بیفزاید. و اگر همچنانکه بوده است بگذاشتی،کار آسان‌تر بودی. وقوت آن صفت‌ها که قوت آن بدان است،کار کردن است بر مقتضی آن. و ضعف آن صفت‌ها به مخالفت آن است، و برخلاف مقتضی آن انکار کردن . پس چه فایده باشد درمخالفت داعیهٔ بخل به موافقت داعیهٔ ریا؟ که کم زیان‌تر ضعیف شود ، و بیش‌زیان‌تر قوی‌گردد ؟ و اسرار این معانی در « ربع مهلکات » بخواهد آمد.

وظیفت چهارم : آنکه اظهار کند . آنجا که داند که دراظهار ترغیب مردمان باشد دراقتدا. وسرخود را از ریا نگاه دارد، به‌طریقی که درمعالجت ریا در«کتاب ریا» یاد خواهیم کرد. چه حق تعالی فرموده است: إن تُبدوا الصدقات فنعما هی[1]. وآن جایی باشد که حال اظهار اقتضا کند ـ إما برای اقتدا و إما برای آنکه سایل در ملأ مردمان خواسته باشد ـ و نباید که از بیم ریا که در اظهار باشد، صدقه بگذارد. بل باید که صدقه دهد، وسر خود را

۱ـ قرآن ۲/ ۲۷۱

به قدر امکان از ریا نگاه دارد. و این برای آن گفتیم که: در اظهار محذوری سوم ضمین است ـ بیرون منت وریا ـ و آن هتك سر درویش است که: رواکه وی برنجد از آنچه احتیاج وی دانسته شود. و کسی که سؤال اظهار کند، ستر نفس خود هم او هتك کرده باشد. پس در اظهار این معنی محذور نباشد. و آن چون اظهار فسق است، بر کسی که اودر آن مستتر باشد. چه آن محظور است، و تجسس نمودن در آن و به ذکر آن[غیبت] کردن منهی است [۳۶۲].

و اما کسی که آنرا ظاهر کند، اقامت حد براو اشاعت باشد، ولکن هم او سبب آن شده است . و برای این معنی پیغامبر ـ علیه السلام ـ گفته است: من ألقی جلباب الحیاء فلاغیبة له. ای، هر که چادر شرم از سر بیندازد ذکر آن در حق او غیبت نباشد. و باری تعالی فرموده است : [وأنفقوا مما رزقناکم سراً وعلانیة. حق تعالی بندگان را بر صدقهٔ علانیه نیزخواند][۱] برای آنکه در آن فایدهٔ ترغیب است . و بنده باید که نیکو تأمل نماید در منفعت ومضرت آن، وهردو را بسنجد. چه آن به احوال و اشخاص مختلف باشد . ودر بعضی احوال، بعضی اشخاص رااظهار و آشکارا فاضل تر. وهر که فایده وغایله شناسد وبه چشم شهوت ننگرد، سزاوارتر و لایق تر هرحالی وی را روشن شود.

وظیفت پنجم : آنکه صدقهٔ خودرا به منت ورنجانیدن، باطل نکند. قال الله تعالی : لاتبطلوا صدقاتکم بالمن والاذی[۲] . و در حقیقت «من و أذی» اختلاف کرده‌اند . بعضی گفته‌اند:

«من» آن باشد که[آن صدقه را یاد کند ، و«أذی» آن بود که آن را ظاهر کند . و سفیان گفت : هر کس به صدقهٔ خود منت نهد ، صدقهٔ او فاسد شود . وی راگفتند : «من» چگونه باشد ؟ گفت که : آن را یاد کند و به زبان

۱ـ قرآن ۱۳/ ۲۲ و ۳۳/ ۲۹ ۲ـ قرآن ۲/ ۲۶۴

راند . وبعضی گفته‌اند: «من» آن‌باشد که] بدین‌عطا وی را خدمت فرماید. و «أذی» آنکه به‌درویشی سرزنش کند. وگفته‌اند که: «من» آنکه بر او تکبر کند برای‌عطای خود. و«أذی» آنکه بانگ برزند و به سؤال سرزنش کند. پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ گفت: ان‌الله‌لایقبل‌صدقة منّان. ونزدیك من آن است که «من» را اصلی و رستنگاهی است، و آن از احوال دل و صفات آن است. پس افعال ظاهر از او بر زبان و جوارح شاخ زند. و اصل آن است که نفس خود را بر او محسن و منعم بیند. و حق او آن بود که درویش را بر خود محسن دانستی، بدانچه حق خدای را از وی‌قبول کرد که پاکی و رهایش او از آتش بدان‌است. واگر او قبول نکردی مرهون‌آن بماندی. پس‌حق او آن باشد که متقلد منت درویش شود. چه دست درویش نایب است از حضرت إلهی در قبض حق وی . قال ـ علیه‌السلام ـ إن‌الصدقة تقع‌بیدالله قبل‌ان تقع‌فی‌یدالسائل. ای، صدقه پیش ازدست سایل در قبضهٔ حضرت إلهی‌افتد. پس باید که به تحقیق بداند که او حق خدای، به‌خدای تسلیم کرده است، و درویش از خدای رزق خود ستده ، پس‌از آنچه به خدای تسلیم‌افتاده است. و اگر کسی را بر وی وامی بودی ، و صاحب وام بنده یا خدمتکار خود را که متکفل رزق وی‌است، بر وی‌حواله فرمودی، اگراواعتقاد کردی که‌اورا برخدمتکار قبض کننده منتی‌است، سفه وجهل بودی . چه در حق او محسن آنکس‌است که متکفل رزق‌او است. اما اووامی گزارد که بر وی‌لازم است به خریدن‌آنچه محبوب‌وی‌است. پس‌اودرحق‌خود سعی‌نموده‌است، چرابدان بر غیرخود منت‌نهد؟ وهرگاه که این‌سه معنی راکه یادکردیم، در فهم‌وجوب زکات یا ستدن‌آن بشناسد، نفس خود راجز برنفس خود محسن‌نداند.

اما بذل مال [۳۶۳] برای اظهار دوستی خدای یا پاك گردانیدن نفس خود از رذیلت بخل، یاگزاردن شکر نعمت برای طلب مزید، و به هر

وجه از این [سه]گانه که داده‌است میان او و درویش‌معاملتی نیست که خود را بر درویش انعامی و احسانی پندارد. و هر گاه که به سبب این جهل خود را محسن‌ومنعم شمرد، برظاهر وی پیدا آید آنچه در معنی «منت» گفته‌اند، و آن، گفتن آن باشد و ظاهر گردانیدن، و طلب مکافات از درویش، به‌شکر و دعا و خدمت و ثنا و گزاردن حق‌ها، و تقدیم در مجلس‌ها و [متابعت] در کارها. و این‌همه‌ثمرات منت‌است، ومعنی‌منت درباطن آن‌است که‌یاد کردیم.

أما أذی: ظاهرش تعبیر و توبیخ است، وسخن درشت گفتن وهتك ستر به‌اظهارحال وی و انواع استخفاف. و باطنش- و آن منبع این فعل‌های بد است- دو کاراست. یکی آنکه دادن مال بر وی دشوار باشد وگران، و این تنگ خویی آرد لامحاله. دوم‌آنکه خود رابه از درویش‌داند، وبه سبب حاجت او را خسیس شمرد. و منشأ آن هردو خصلت جهل است.

أما آنکه مال‌دادنش دشوار آید حماقت است، زیرا که هر که یك درم‌دادن دشوار دارد درمقابلۀ هزاردرم‌ستدن، درنهایت‌حماقت باشد، ومعلوم است که او به‌دادن مال رضای‌باری‌تعالی‌وثواب آخرت‌می‌طلبد، و آن‌شریف‌تر ازمال‌است، یانفس‌خودرا از [رذیلت] بخل پاك‌می گرداند یا شکرمی گزارد برای طلب مزید. وهر کدام که از این‌فرض کنی کراهیت را وجهی نماند.

و اما دوم نیز جهل است، زیراکه اگر فضل درویشی بر توانگری بداند، و خطر توانگران بشناسد فقیر را حقیر نشمرد، بل بدو تبرك نماید، و رسیدن به درجۀ او آرزو برد. چه توانگران صالح پس از درویشان به پانصد سال دربهشت روند. وبرای‌این‌پیغامبر-علیه‌السلام- گفت: هم‌الاخسرون ورب‌الکعبة. بوذر پرسید که ایشان کیانند ؟ فرمود : الاکثرون اموالا. و تمام این حدیث با ترجمه سابق شده است . و چگونه فقیر را حقیر شمرد که حق تعالی‌وی را [متجرة][1] فقیر گردانیده است ؟ تابه‌جهد عظیم، مال بسیاربدست

۱-متن‌عربی‌چنین‌است: ثم کیف یستحقر الفقیر وقدجعله‌الله‌متجرة له؟اذیکتسب المال بجهده...

آرد، و برای مقدار حاجت آن را نگاه دارد، بر وی لازم کرده که: براندازهٔ حاجت فقیر به وی [گذارد] و زیادتی که زیان کار وی باشداگر به وی دهد به روی نیارد. پس توانگر را خدمت درویش فرموده‌اند تا در تحصیل رزق وی سعی نماید، و مظلمت ومشقت و نگاه داشت زیادت از حاجت درگردن خودگیرد تا آنگاه که بمیرد، و دشمنان وی از آن برخوردار شوند. وچون کراهیت زایل شود ، و شادی حاصل آید ، بدانچه باری تعالی در أدای واجب، و رسانیدن آن به درویش بس توفیق داد، تا درویش [۳۶۴] به‌قبول آن ازاو، وی را از آن‌عهده خلاص‌دهد ، بیش أذی وسرزنش و روی ترش گرفتن نماند، و به ثنای قبول منت و استبشار بدل شود . پس منشأ منت و أذی این است که تقریر افتاد.

سؤال: نفس خود را [در] درجهٔ احسان دور [بیند] کاری مشکل است[1] ، پس هیچ علامتی باشد که مردم‌دل‌خودرا بدان امتحان کند، و بداند که نفس خود را محسن نمی‌پندارد ؟

جواب: بدان که آن را علامتی دقیق واضح است ، و آن علامت آن است که [تقدیر کند که] اگر درویش بر وی جنایتی کند یا دشمن او را مثلاً یاریی دهد ، استنکار واستبعاد او آن را زیادت از آن باشد که پیش از صدقه دادن، یانه اگرزیادت باشد صدقهٔ اواز شایبهٔ منت خالی نبود.زیرا که به سبب صدقه توقع می‌دارد چیزی که پیش از آن توقع نداشته است.

سؤال : این‌کاری غامض است و دل کسی ازاین خالی نباشد، پس علاج اوچیست؟

جواب: بدان‌که این را علاج باطن است و علاج ظاهر . اماباطن: معرفت آن حقیقت‌هاست که در فهم وجوب یادکردیم . و دانستن آنکه

۱ـ متن عربی‌چنین است : فان‌قلت فرؤیته نفسه فی‌درجةالمحسن أمرغامض ...

درویش را بروی احسان است، بدانچه وی را به قبول صدقه پاك می‌گرداند. و اما ظاهر: کارهایی است که آن را بکند با تقلد منت. چه کارهایی که از اخلاق صادر شود، در دل اثری عظیم کند، و آن اخلاق را در وی راسخ گرداند، چنانکه اسرار آن در نیمهٔ آخر این کتاب بخواهد آمد.

و بعضی سلف صدقه پیش درویش نهادندی، و در پیش او ایستادندی، و درخواستندی که قبول فرماید تا ایشان در صورت خواهندگان بودندی، ومع‌ذلك اگر رد کردی کراهیت در دل ایشان آمدی. و بعضی کف را بگستردندی تا درویش از آن بردارد، و دست او «یدعلیا» باشد.

وعایشه وام سلمه چون صدقه‌ای بَرِ درویشی فرستادندی، برنده را گفتندی که: دعایی که بخواهد گفت یادگیر، پس آن دعا وی راباز گفتندی، و گفتندی: دعای ما در مقابلهٔ دعای وی، تا صدقهٔ ماخالص ماند. و دعا توقع ننمودندی، چه آن مثل مکافاتی است. وعمر خطاب وپسر اوعبدالله همچنین کرده‌اند. و ارباب قلوب، دل‌ها را بر این جمله علاج کردندی. و هیچ علاجی نیست از روی ظاهر مگر این عمل‌ها که دلیل است وتواضع وتذلل و قبول منت و از روی باطن، مگر آن معرفت‌ها که یاد کردیم. این از راه عمل است و آن از راه علم. و دل را علاج نتوان کرد مگر به معجون علم وعمل. و این شریطه در زکات[به‌جای] خشوع است در نماز، و آن به قول پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ ثابت شده است که: لیس للمرء من صلاته الا ما عقل. و این نیز به قول پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ لایقبل الله صدقة منّان. و به قول حق تعالی: لاتبطلوا صدقاتکم بالمن[۳۶۵]والاذی[1]. امافتوای فقیه که آن به[وقوع موقع] افتاده است، و بی این، شرط براءت ذمت حاصل است، آن حدیثی دیگر است، ودر«کتاب نماز» بدان اشارتی رفته است.

۱ـ قرآن ۲/ ۲۶۴

وظیفت ششم : آن که عطا را خرد شمارد . چه اگر بزرگ پندارد، عجب آرد. و عجب ازمهلکات است و باطل کنندهٔ اعمال . قال‌الله تعالی : ویوم حنین اذ اعجبتکم کثرتکم. و گفته‌اند که : طاعت را هرچه خرد شمردی در حضرت الهی بزرگ شود، وهرچه معصیت را بزرگ داری در حضرت وی خرد گردد. و گفته‌اند که: نیکویی تمام نشود، مگربه‌سه‌چیز: خردشمردن، و به‌زودی دادن، وپوشیده داشتن. وبزرگ‌داشتن، عین «منت و أذی» نیست. چه اگرمال خود درعمارت مسجدی یا رباطی صرف کند، بزرگ داشتن‌در آن‌صورت بندد، و منت و أذی‌نی. بل عجب و بزرگداشت در همهٔ عبادت‌ها درآید، و داروی آن علم و عمل است.

أما علم : آن است که بداند که عشر یا ربع عشر، اندکی است از بسیار. و او به أخس درجات بذل، قناعت نموده است . چنانکه در «فهم وجوب» یاد کردیم ، و لایق و مناسب آن باشد که از آن شرم دارد . پس چگونه آن را بزرگ پندارد؟ و اگر به درجهٔ علیا ترقی نماید، و کل مال ببخشد یا بیشتر آن را باید که تأمل کند که مال، وی را از کجاست، و در چه صرف می کند؟ که مال از آن‌خدای‌است، واورا منت است بر وی بدانچه بدو داده است ، و توفیق بذل ارزانی داشته . پس چرا درحق‌خدای بزرگ می‌دارد، چیزی که عین حق خدای است ؟ و اگر مقام او آن اقتضا کند که در آخرت نگرد و برای ثواب بذل کند، پس چرا بزرگ پندارد بذل آنچه اضعاف آن بر آن چشم دارد ؟

و أما عمل : آنکه در وقت دادن شرمسارباشد ازبخل‌خود، بدانچه باقی مال از حق تعالی نگاه داشته است. وهیأت او شکستگی و شرم زدگی بود، چنانکه هیأت کسی که ودیعتی از وی بازخواهند واو بعضی از آن‌نگاه دارد وبعضی باز دهد. زیرا که همه مال خدای‌است. و نزدیك وی‌دوست‌تر

آن که همه بذل کند، و بنده را بذل همه در آن نفرموده است که به‌سبب بخل بر وی گران آید. چنانکه [حق تعالی] گفته است: إن یسألکموها فیحفکم تبخلوا[۱].

*وظیفت هفتم: آنکه صدقه دهنده یا ناظر است به‌حق تعالی در ادای صدقه، و یا ناظر است به سوی نفس و ثواب خود در آخرت. پس اگر نظر او به سوی حق بود باید صدقه را از بهتر و محبوب‌تر و بزرگ‌تر و پاکیزه‌تر مال خود انتخاب کند و بدهد. چه حق تعالی پاك است، جز پاك را قبول نکند. و نیز چون صدقه از شبهه داده شود، بسی باشد که ملك حلال وی نبود، پس واقع در موقع نمی‌افتد.

وهم در حدیث «ابان» است از «أنس» که: طوبی لعبد أنفق من مال إکتسبه من غیر معصیة. ای، خنك بنده‌ای را که از مالی که بی‌معصیت کسب کرده باشد نفقه کند. مراد از نفقه، صدقه است. پس چون صدقه از بهتر مال او نباشد آن از سوء ادب او بود، چه بهتر را برای خود یا بندهٔ خود یا اهل خود نگاه داشته است، و غیر خدای را بر او گزیده است. و اگر با مهمان خود چنین کند که: بدترین طعام که در خانه دارد پیش وی آرد هر آینه او بدان دلتنگ گردد. و اگر نظر او به سوی نفس خود و ثواب آخرت باشد باید غیر خود را برخود برنگزیند، چه کسی که چنین کند عاقل نیست. و از مال وی اورا نبود مگر آنچه صدقه کند که باقی ماند، و یا بخورد وفانی شود. و آنچه الحال بخورد قضای حاجت او بود، و آنچه صدقه کند ذخیره گردد.

قصور نظر بردنیا و ترك ذخیره برای آخرت از عقل نیست، چه حق تعالی می‌گوید: یا أیها الذین آمنوا انفقوا من طیبات ما کسبتم و مما أخرجنا لکم من الارض ولا تیمموا الخبیث منه تنفقون و لستم بآخذیه الا أن تغمضوا فیه[۲]. ای، ای آنانکه گرویده‌اید نفقه کنید از چیزهای پاکیزه که کسب کرده‌اید.

۱- قرآن ۳۷/۴۷ ۲- قرآن: ۲۶۷/۲.

و از آنچه ما بیرون آوردیم برای شما از زمین، و قصد مکنید که از «بـد» نفقه دهید. و آنچه شما آن را نستانید، مگر با کراهیت و شرم، بـه جهت پروردگار خود اختیار مکنید. ومعنی اغماض این است.

ودرخبر است که: سبق دِرهم، مائة الف دِرهم. ای، یك درم، سبقت گیرد برصد هزار درم. و آن بدان بود که آدمی آن را از حلال‌تر و بهترین مال خود به رضا و شادی بیرون کند. و باشد که صد هزار درم از مال خود ــ که آن را مکروه دارد ــ خرج کند و این بر آن دلالت کند که او حق‌تعالی را به چیزی که محبوب او باشد اختیار نکرده است. و برای آن حق تعالی نکوهیده است گروهی را که آنچه مکروه داشته‌اند مخصوص او گردانیده‌اند. وگفته : ویجعلون لله مایکرهون وتصف ألسنتهم الکذب ان لهم الحسنی لا. بعضی قراء بر «لا» وقف کرده‌اند برای تکذیب ایشان ، پس آغاز نموده وگفته : جرم ان لهم النار[1]. ای ، خاص کردن ایشان به حق تعالی آن چیزی را که مکروه دارند، برای ایشان آتش را حاصل و کسب نماید*

وظیفت هشتم: آنکه صدقه کسی را دهد که ثواب آن مضاعف شود، و بر آن اقتصار ننماید که از عموم [اصناف] هشت صنف باشد . چه در عموم ایشان خصوصی بود . پس خصوص ایـن صفات را رعـایت باید کرد، و آن شش است.

صنف اول: آنکه پرهیزکاری باشد روی از دنیا بگردانیده و برای [تجارت] آخرت مجرد شده. پیغامبر ــ علیه السلام ــ گفت : لاتاکل الاطعام تقی

۱ــ قرآن ۱۶/ ۶۲

* همهٔ مطالب «وظیفت هفتم» که با دو ستاره * مشخص شده از نسخهٔ موزهٔ بریتانیا افتاده است . بنا براین تنها نسخهٔ خطی کتابخانهٔ مجلس شورای ملی ــ با مقابلهٔ آن با متن عربی ــ برای تکمیل این قسمت مورد استفاده قرار گرفت .

[۳۶۶] ولایأکل طعامك الاتقی. ای، باید که جز طعام پرهیزکاری، نخوری، و جز پرهیزکاری طعام تو نخورد. زیرا که پرهیزکار[را] بدان مال تو، پرهیزکاری قوت گیرد. و تو در طاعت وی شریك شوی بدانچه وی را یاری داده باشی. پیغامبر ـ علیه السلام ـ گفت: اطعموا طعامکم الاتقیاء و اولوا معروفکم المؤمنین. ای، طعام پرهیزکاران را دهید، و نیکویی به جای مؤمنان کنید . و در لفظی دیگر، أضف بطعامك من تحبه فی الله . ای، به طعام خود کسی را مهمان کن که او را برای خدای دوست داری.

و یکی از علمای صوفیان [گروهی ازدرویشان] را به عطای خویش مخصوص داشتی، وی را گفتند: اگر به عموم همهٔ درویشان را دهی بهتر بود. گفت: اینان جماعتی‌اند که همت ایشان خدای است، وچون فاقه رسید همت جمع نماند. و من یك همت را به خدای باز آرم، دوست‌تر از آن دارم که هزار کس را عطا دهم ـ از آن جمله که همت ایشان دنیا باشد ـ این سخن با جنید گفتند، آنرا استحسان فرمود و گفت: این ولیی است از اولیای خدای ـ عزوجل ـ و من دیر بازاست که سخن از این خوب‌تر نشنیده‌ام . پس حکایت کردند که اختلالی به حال این کس راه یافت ، وخواست که ترك دکان گیرد جنید بروی مالی فرستاد و گفت : این را بضاعت خود ساز که مثل تر اتجارت زیان ندارد . و این مرد بقالی کردی، و از درویشان بهای آنچه بخریدندی نستدی .

صنف دوم: آنکه از اهل علم باشد. چه آن[اورا] اعانتی بود بر علم، و علم شریف‌ترین عبادتی است، چون نیت در وی صحیح باشد . و ابن المبارك اهل علم را به نکویی خود مخصوص داشتی . وی را گفتند : چرا این نیکویی در حق مسلمانان علی العموم نفرمایی ؟ گفت : من پس از مقام نبوت فاضل‌تر از مقام علما نمی‌دانم ، وچون دل یکی از ایشان به حاجت مشغول شود به

علم نپردازد ، و روی به افادت نتواند آورد . پس فارغ گردانیدن دل ایشان برای علم فاضل‌تر بود .

صنف سوم : آنکه صادق بود در تقوی و علم خود به توحید. و توحید او آن باشد که چون عطا بستاند حمد و شکر خدای را گوید ، و نعمت از او بیند ، و به واسطه ننگرد . و شکر بندگان خدای را ، این باشد که همهٔ نعمت‌ها از خدای [دانند] . و در وصیت لقمان مر پسر را آمده است که : میان خود و خدای منعمی دیگر مدان ، و نعمت غیر او را برخود غرامت شمر . و هر که غیر خدای را شکر گوید چنانستی که منعم را نشناخته است. و به یقین ندانسته که واسطه ، مقهور و مسخر است به تسخیر خدای . چه خدای ـ عزوجل ـ دواعی فعل بروی مسلط کرده است، و اسباب میسر گردانیده و او در دادن مقهور است ، و اگر خواهد که ندهد نتواند . پس در آنچه حق تعالی در دل او اندازد که صلاح دین [۳۶۷] و دنیای او در دادن است ، و هر گاه که باعث قوی شد ارادت جزم شود و قدرت در کار آید، و بنده نتواند که باعث قوی را که در آن تردد نباشد مخالفت کند . و خدای ـ عزوجل ـ آفرینندهٔ بواعث است ، و برانگیزندهٔ آن ، و زایل کنندهٔ ضعف و تردد از آن ، و مسخر گرداننده قدرت را ، تا بر مقتضی بواعث کار کند . و هر که این معنی به یقین بدانست او التفات نکند مگر به مسبب الاسباب . و یقین مثل این ، بندهٔ معطی را ، به از ثنا و شکر دیگری . چه آن حرکت زبان است که در بیشتر احوال فایدهٔ آن اندك باشد. و مثل آن موحد را یاری دادن ضایع نباشد. و اما کسی که به دادن ، ستایش و دعای نیك گوید ، او به ندادن آن نکوهش و دعای بد کند [نزد أذی . و احوال او متفاوت است].

و آمده است که : پیغامبر ـ علیه السلام ـ عطایی به یکی از درویشان فرستاد ، و برنده را فرمود که : آنچه بگوید یادگیر، و چون این عطا بدان

درویش رسید گفت : الحمدلله الذّی لاینسی‌من ذکره و لایضیع‌من شکره . ای ، سپاس خدایی را که یاد دارندهٔ خود را فراموش نکند و شکر گویندهٔ خود را ضایع نگرداند . پس گفت: اللهم إنّك لم‌تنس‌فلانًا [یعنی‌نفسه] فاجعل فلانا لاینساك . ای ، ای بارخدای ! تو فلان را فراموش نکردی ، ـیعنی نفس‌وی راـ پس وی را چنان‌گردان که ترا فراموش‌نکند. و پیغامبر ـعلیه‌السلامـ رااز این خبر کردند، شاد شد و گفت : می‌دانستم که وی این خواهدگفت. پس بنگر که‌چگونه‌التفات[خود]رابرخدای‌مقصور کرده‌است. و پیغامبرـعلیه‌السلامـمردی‌راگفت:«تُب». آن‌مردگفت:أتوب‌إلی‌الله‌ولاأتوب إلی‌محمد.ای، بازگردم به خدای وبازنگردم به محمد . پیغامبرـعلیه‌السلامـ فرمود : عرف الحق لأهله . ای ، حق اهل حق [را] بشناخت .

و چون براءت عایشه [در] قصهٔ «إفك» نازل شد ، بوبکر وی را گفت : خیز ، سرپیغامبربرسبیل تعظیم ببوس !گفت : والله لا أفعل ولاأحمد إلاّ الله . ای ، به خدای که نکنم و شکر نگویم ، مگر خدای را . پیغامبر ـعلیه‌السلام ـ فرمود : دعها یا أبابکر . و درلفظی دیگربوبکر راگفت : بحمدالله لابحمدك ولا بحمد صاحبك . ای ، شکر مرخدای را ، نه ترا و نه صاحب ترا . و پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ بر این سخن انکار نفرمود ، با آنکه وحی بر زبان پیغامبر ـعلیه‌السلامـ به وی رسیده بود . ودیدن چیزها ازغیر خدای صفت‌کافران است .

قال‌الله‌تعالی : وإذاذکرالله وحده إشمأزّت قلوب الذّین لایؤمنون بالآخرة و إذا ذکرالذّین من‌دونه فاذاهم یستبشرون[۱].

ای، چون خدای به‌تفرد یادکرده شود، دل‌های کسانی که به‌آخرت ایمان ندارد نفرت‌گیرد، و[چون]آنانکه دون وی‌اند [۳۶۸] یادکرده شوند

۱ـ قرآن: ۴۵/۳۹

شادی نمایند ، و هر که باطن او صافی نشود از دیدن واسطه ـ مگر از آن روی که واسطه است ـ چنانستی که سرّ او از شرك خفی خالی نباشد . پس باید که از حق تعالی بترسد و در تصفیهٔ توحید از کدورت و شایبهٔ شرك مبالغت نماید .

صنف چهارم : آنکه پوشیده باشد و حاجت نهان دارنده . و غم دل و شکایت بسیار نگوید ، یا از اهل مروت بود، واز آن جمله که نعمت ایشان برفته باشد ، و عادت ایشان باقی مانده . پس در پردهٔ تجمل زید . قال الله تعالی: یحسبهم الجاهل أغنیاء من التعفف تعرفهم بسیماهم لایسألون الناس إلحافاً [1] . ای ، در خواستن الحاح نکنند ، چه ایشان به یقین خود بی نیاز باشند و به صبر خود عزیز . و این چنین کس باید که به تفحص از اهل دین در هر محلت طلبیده شود ، و از باطن های اهل خیر و تجمل استکشاف کرده آید، چه ثواب دادن، ایشان را أضعاف آن باشد که خواهندگان آشکارا را .

صنف پنجم : آنکه عیال دار باشد یا محبوس به بیماریی ، یا سببی از اسباب. یا از آن جمله باشد که خدای ـ عزوجل ـ می گوید: للفقراء الذین أحصر وافی سبیل الله . ای، در راه آخرت باز داشته شده‌اند به درویشی یا تنگی معیشت یا اصلاح دل . لا یستطیعون ضرباً فی الارض . زیرا که جناح ایشان بدین اسباب شکسته است، و اطراف ایشان بسته .و عمر ـ رضی الله عنه ـ اهل بیتی را، ده گوسفند و بیش از آن بدادی . و پیغامبر ـ علیه السلام ـ کان یعطی العطاء علی قدر العیلة . ای، عطا بر اندازهٔ درویشی دادی . و عمر را از شدت بلا پرسیدند ، گفت :کثرة العیال و قلة المال .

صنف ششم : آنکه از اقارب و ذوی الارحام باشند تا هم صدقه

---

۱ ـ قرآن ۲ / ۲۷۳

بود و هم صله . و ثوابی که در صلت رحم است، پوشیده نماند . و علی ـ رضی الله عنه ـ گفت که : یك درم در وجه صلت برادری از برادران ، نزدیك من دوست‌تر از بیست درم صدقه . و بیست درم صلت دوست‌تر از صد درم صدقه. و صد درم [صله] دوست‌تر از آزاد کردن رقبه‌ای . ودوستان وبرادران خیر را نیز تقدم باشد بر آشنایان، چنانکه اقارب را بر اجانب . و باید که این دقیقه‌ها رعایت یابد . وصفت مطلوب این است ، و هر صفتی را درجه‌هاست ، و باید که أعلای آن طلبد . و اگر کسی را یابد که جامع این‌جمله صفات باشد آن ذخیره‌ای بزرگ وغنیمتی فاخر تواند بود. و چون در این باب اجتهاد کند [۳۶۹] و مصیب باشد ، دو مزد یابد و اگرخطا کند یکی . و یکی از آن دو در حال تطهیر نفس است از صفت بخل و تأکید دوستی حق تعالی دردل واجتهاد درطاعت او . و این صفت‌هاست که دردل قوی شود ، و او را مشتاق لقای باری تعالی گرداند .

و مزد دوم فایدهٔ دعای شتابنده و همت او باشد . چه دل های نیکمردانرا درحال ومآل أثرهاست. پس اگرمصیب باشد هردو أجرحاصل آید ، واگرمخطی بود أجراول حاصل آید ودوم نه . و معنی تضاعف أجر اجتهاد مصیب را، دراین موضع ، و دیگر موضع‌ها این است .

فصل سوم

در قبض کننده، و اسباب استحقاق و وظایف قبض

بیان اسباب استحقاق

بدان که مستحق زکات نباشد، مگر «آزادی» مسلمان، که هاشمی یا مُطلبی نبود، و به‌صفتی از صفات ـ هشت «صنف» که در قرآن مذکورند ـ متصف باشد. و به کافر و بنده، و هاشمی یا مطلبی دادن روا نبود.

أما صرف آن به کودك و دیوانه روا باشد، چون قابض ولی ایشان بود. و[صفات] این هشت صنف‌را یاد کنیم .

صنف اول : فقرا اند . و فقیر آن باشد که وی را مال نبود، و قدرت کسب ندارد . و اگر قوت یك روز و کسوت حال دارد فقیر نباشد ، ولکن مسکین بود. به‌خلاف بوحنیفه ـ رضی‌الله‌عنه ـ که نزدیك وی مسکین بدحال‌تر از فقیر است . و اگر نیمهٔ قوت روزی دارد فقیر باشد ، و اگر پیراهن دارد، ودستار وموزه وشلوار ندارد، وقیمت پیراهنش چندانی نباشد که این هرچهار چیز، چنانکه لایق درویشان باشد بدان بتوان خرید، او فقیر بود. زیرا که در حال آنچه بدان محتاج است ، ندارد [واز آن عاجز است] . و نباید که در

فقیر آن شرط کرده شود که جز ساتر عورت نداشته باشد، چه آن غلو بود. و غالب آن باشد که مثل او موجود نشود، و بدانچه «خواستن» عادت وی بود از فقر بیرون نیاید. و خواستن کسبی نباشد، به‌خلاف آنکه بر کسب قادر بود. چه آن از فقر بیرون برد. واگر بر کسب به آلتی قادر تواند شد فقیر بود[1]. و اگر متفقّه باشد و مشغولی کسب از تفقه [اورا] مانع بود، فقیر باشد. و قدرت او بر کسب معتبر نبود. و اگر متعبد باشد، و کسب از وظایف عبادات و أوراد اوقات مانع آید، باید که کسب کند. چه کسب از عبادت نفل اولی.

پیغامبر ـ علیه السّلام ـ فرمود : الکسب فریضة بعد الفریضة. ای کسب [حلال] پس از فرایض عبادات فرض است، [و بدان سعی در اکتساب خواسته است]. وعمر ـ رضی الله عنه ـ گفت: کسب فی شبهة خیر من مسألة. ای، کسب باشبهت به از خواستن . و اگر پدر، وی را نفقه دهد یا کسی که نفقهٔ وی بر او واجب بود ، و این آسان‌تر از کسب [است، و] فقیر نباشد .

صنف دوم : مساکین‌اند. و مسکین آن باشد که دخل او برخرج وفا نکند. و باشد که هزار درم دارد و مسکین بود، و [باشد که] جز تبر و رشته ندارد وغنی باشد. و سرایکی [۳۷۰] که در او باشد، وجامه‌ای که ساتر وی بود، برقدر حال او، اسم مسکین زایل نگرداند. و همچنین متاع خانه ـ آنچه بدان محتاج باشد ـ و آن چیزی باشد که لایق وی بود. وهمچنین [کتب] فقه [اورا] از مسکنت بیرون نبرد. وچون جز کتب ندارد، صدقهٔ فطر بروی واجب نیاید. و[حکم] کتاب چون جامه ومتاع خانه است. چه بدان محتاج است، ولکن باید که در فهم حاجت به کتاب احتیاط نماید . چه حاجت به کتاب برای سه چیز بود : [تعلیم ☆ و استفادت ☆ وتفرج به مطالعهٔ آن].

۱ ـ متن عربی چنین است : ولایخرجه عن الفقر کونه معتاداً للسؤال فلایجعل السؤال کسباً بخلاف ما لو قدر علی کسب فان ذلک یخرجه عن الفقر فان قدر علی الکسب بآلة فهو فقیر .

أما حاجت تفرج: و آن معتبر نیست . چون نگاه داشتن کتب اشعار و تواریخ [اخبار] و امثال آن که در آخرت سود ندارد، و در دنیا جز تفرج و استیناس فایده ندهد . و اینچنین کتاب در کفارت و زکات فطر فروخته شود ، و مانع اسم مسکنت باشد .

و اما حاجت تعلیم: اگر برای کسب بود ـ چنانکه مؤدب و معلم و مدرس به‌اجرت را، [این آلت او بود ، پس] در زکات فطر فروخته نشود، چون دست‌افزار «درزی» و دیگر پیشه وران. و اگر برای اقامت فرض کفایت درس کند فروخته نشود ، و اسم مسکین زایل نگرداند ، چه آن [حاجتی] مهم است .

و اما حاجت استفادت و تعلیم از کتاب : چنانکه کتاب طب نگاه دارد تا خود را علاج کند یا کتاب وعظ تا بدان پندگیرد . و اگر در شهر طبیبی و واعظی باشد از آن مستغنی بود. و اگر نباشد محتاج بود. و روا که به مطالعهٔ کتاب محتاج نشود، مگر پس از مدتی. پس باید که مدت حاجت ضبط کرده شود . و أقرب آن است که آنچه در سالی بدان محتاج نشود مستغنی عنه بود ـ اگر چه کسی را کـه از قوت روز او چیزی فاضل‌تر می‌باشد فطره واجب می‌آید ـ و چون حاجت قوت به روز مقدّر است ، حاجت متاع خانه و جامهٔ تن باید که به سال مقدر باشد. و جامهٔ تابستان به زمستان فروخته نشود. و کتب به جامه و متاع ماننده‌تر. و اگر از کتابی دو نسخه دارد، به یکی از آن حاجت نبود. و اگر گوید: یکی درست‌تر است و دیگر خوب‌تر، گوییم: به درست‌تر اکتفا نمای و خوب‌تر بفروش. و تفرج و ترفه بگذار. و اگر دو کتاب باشد در یك علم ـ یکی بسیط و دیگر وجیز ـ اگر مقصود استفادت باشد به بسیط اکتفا باید نمود. و اگر تدریس بود، به هردو محتاج باشد. چه در هریك فایده‌ای است که در دیگری نیست. و امثال

این صورت‌ها منحصر نشود. و در فن فقه تعرض آن نکرده‌اند. و ما برای عموم بلوی، و برای آنکه بـه حسن این نظر بر غیر آن تنبیه باشد ایـراد کردیم. چه استقصای این صورت‌ها ممکن نیست. چه در متاع . . . خانه هم این نظر پیش آید، در مقدار و عدد و نوع آن، و در جامهٔ تن و درسرای وفراخی وتنگی آن. و این کارهارا حدهای معین نیست، ولکن فقیه‌اجتهاد کند[درآن] ودر تحدید بدانچه صواب داند تقریب نماید، وخطر شبهت‌ها رامقتحم شود. ومتورع آن گیرد [۳۷۱] که به احتیاط نزدیك تر، و محل [ریبت] را بگذارد. و درجه‌های میانهٔ مشکل که میان‌طرف‌های‌متقابل روشن باشد بسیاراست، واز آن خلاص‌نیست مگر به‌احتیاط.

صنف سوم: عاملان‌اند، [وایشان ساعیان‌اند]که زکات جمع کنند ـبیرون خلیفه وقاضی‌ـ اما عریف و دبیر، و مستوفی وحافظ و نقال هم از آن جمله‌اند. و کسی‌را از ایشان بیش از أجر مثل ایشان داده نشود. و اگر ثمن از [أجر] مثل ایشان زیادت باشد به دیگر صنف‌ها داده شود. و اگر کم بود از مال مصالح تمام‌کرده آید.

صنف چهارم: مؤلفهٔ [قلوب‌اند]. و آن شریفی باشد که [مسلمان شده‌و] درقوم‌خویش فرمان ده بود. و اگر به وی مالی داده شود، تقریر اوباشد بر اسلام، و ترغیب أکفاء و أتباع او درآن.

صنف پنجم: مکاتبان. و سهم مکاتب به خواجهٔ وی باید داد. و اگر به مکاتب دهی روا باشد. و خواجه را زکات به مکاتب خود نشاید داد. چه چه هنوز بندهٔ وی است.

صنف ششم: غارمان. و غارم آن است که برای طاعتی یا مباحی وام کرده بود، واودرویش باشد. واگر برای معصیتی بود، زکات به وی ندهند [مگر توبه‌کند] و اگر توانگر باشد وام او به زکات نگزارند، مگر آنکه

برای مصلحتی یا نشاندن فتنه‌ای وام کرده باشد.

صنف هفتم: غازیانی که ایشان را در دیوان مواجبی نباشد، سهمی بدیشان دهند اگرچه توانگر باشند تا ایشان را بر غزو اعانتی بود.

صنف هشتم: أبنای سبیل. و ایشان جماعتی باشند که از شهر خود سفری کنند که معصیت نباشد یا به شهری گذرند. اگر درویش باشند سهمی بدیشان داده شود. و اگر در شهری دیگر مالی دارند چندانی بدیشان دهند که به شهر خود برسند.

سؤال: این صفت ها به چه دانسته شود؟

جواب: در فقر و مسکنت قول ایشان بپذیرند و بیّنه نطلبند و سوگند ندهند [بل اعتماد بر سخن ایشان روا بود، اگر کذب ایشان معلوم نباشد]. و غزو و سفر کاری است در مستقبل. اگر گویند که: ما عزم آن کرده‌ایم، به قول ایشان بباید داد. واگربدان وفا نکنند باز باید ستد، و در دیگر [صنف‌ها] از بینه چاره نباشد، و این شروط استحقاق است. و اما مقدار آنچه هر کسی باید داد، بخواهد آمد.

بیان‌وظیفت‌های ستاننده، وآن پنج است

اول: آنکه بداند که حق تعالی دادن به وی واجب‌گردانیده‌است، تا مهم خود را کفایت کند، وهم‌های خویش را، یك هم گرداند. چه حق تعالی خلق را تعبد فرموده است بدانچه [همت]های ایشان یکی باشد. و آن خدای و قیامت است. و مراد از قول حق تعالی: و ما خلقت‌الجن والانس إلالیعبدون[1]، این است. ولکن چون حکمت، آن اقتضا کرد که شهوت‌ها [وجاحت‌ها]بربنده مسلط‌گرداند، وهمت اورا آن‌تفرقه می کند، کرم آن‌اقتضا کرد که: نعمت‌هایی که حاجت ها بدان مکفی‌گردد، إفاضت‌فرمود، ومال ها

۱ـ قرآن ۵۱/۵۶

بسیار گردانید و آن را به‌دست بندگان داد [تا مال دردفع حاجات ایشان آلت باشد ودر تجرد برای طاعت وسیله باشد. پس]بعضی‌را برسبیل ابتلا و امتحان مالشان بسیار گردانید ، و درمعرض خطر آورد. و بعضی را به دوستی ازدنیا نگاه [۳۷۲] داشت . چنانکه مشفق بیمار خود را نگاه دارد. و فضول دنیا بدیشان نداد، و برقدرحاجت ازدست توانگران بدیشان رسانید تامشغولی کسب، ورنج[در] جمع و حفظ برتوانگران باشد، و فایدهٔ [آن] درویشان را تا برای‌عبادت خدای مجرد شوند. و برای آنچه پس‌از مرگ خواهد بود ساختگی کنند. و فضول دنیا ایشان‌را از آن صارف نشود، وفاقه [ایشان‌را] از ساختگی مشغول نگرداند . و این غایت نعمت است . پس درویش باید که قدر درویشی بشناسد، وبه‌حقیقت بداند که فضل حق‌تعالی در آنچه به وی نرسانیده است، بیش ازفضل وی در آن چه به‌وی‌داده است. چنانکه تحقیق و بیان آن‌در «کتاب فقر» خواهد آمد. پس باید که آنچه‌ستاند از خدای، در وجه روزی خود و [استعانت بر] طاعت ستاند . [و باید که نیت او درستاندن آن باشد که بر طاعت حق تعالی بدان قوی گردد] و اگر بر این جمله نتواند باید که درمباحی صرف گرداند . چه اگر در معصیت خرج کند کافر نعمت‌های الهی باشد، و دوری و دشمنی را مستحق شود.

دوم : آنکه دهنده را سپاس داری کند و شکر و دعا گوید . چنانکه وی را ازحد واسطه بیرون نبرد، ومنعم نپندارد. چه اوطریق رسیدن نعمت خدای است بدو . و طریق، از آن روی کـه حق‌تعالی وی را طریق گرداند و واسطه سازد حق بود، و این منافی نباشد دیدن نعمت را از حق تعالی . و پیغامبر ـ علیه السلام ـ گفته است : من لم‌یشکر الناس لم‌یشکر الله. و حق تعالی در چند موضع بندگان خود را به اعمال ایشان ثنا گفته است ـ با آنچه آفرینندهٔ آن اعمال وبخشندهٔ توانایی آن، اوست ـ چنانکه گفته

است: نعم العبد إنه أوّاب، و غیر آن از آیت‌ها.

ستاننده باید که این دعا بگوید: طهر الله قلبك فی قلوب الابرار و زکی عملك فی عمل الاخیار وصلّی علی روحك فی أرواح الشهداء. پیغامبر ـ علیه السلام ـ فرمود: من أسدی إلیکم معروفاً فکافئوه فان لم تستطیعوا فادعوا له حتی تروا أن قد کافأتموه. ای، هر که در حق شما نکویی کند، مکافات آن بجای آرید، و اگر نتوانید دعا گویید وی را تا به حدی که پندارید که مکافات کردید. واز تمام شکر آن بود که اگر در طاعتی عیبی باشد بپوشد و حقیر ندارد، و ننکوهد، و به منع سرزنش نکند، و کردهٔ اورا بزرگ دارد ـ هم نزد خود وهم پیش مردمان ـ ووظیفت دهنده، خُرد داشتن عطاست، ووظیفت ستاننده تقلد منت و بزرگ داشتن عطا. وهر کسی را به واجب خود قیام باید نمود. واین متناقض نیست، چه اسباب تصغیر و تعظیم متعارض است، و سودمند دهنده آن است، که در اسباب تصغیر نگرد، و مخالفت [۳۷۳] آن وی را زیان دارد. و حال ستاننده به خلاف این است. و کل آن دیدن نعمت را از حق تعالی متناقض نیست. چه کسی که واسطه را واسطه نداند جاهل باشد. و منکر نیست، مگر آنکه واسطه را اصل شمرد.

سوم: آنکه در آنچه می‌ستاند می‌بنگرد، اگر حلال نباشد از آن بپرهیزد. چه خدای ـ عزوجل ـ گفته است: ومن یتق الله یجعل له مخرجاً و یرزقه من حیث لایحتسب[1]. و هر که از حرام بپرهیزد از فتوح حلال محروم نشود. پس باید که مال ترکان ولشکریان وعاملان سلاطین، و کسانی که بیشتر کسب ایشان از حرام بود نشاید، مگر چون کار بروی تنگ آید. و آنچه به وی دهند، و آن را مالکی معین نداند، آنگاه بر اندازهٔ حاجت بستاند. چه فتوای شرع در مثل این مال آنست که صدقه داده شود ـ چنانکه

۱ـ قرآن ۳/۶۵

در «کتاب حلال‌وحرام» بخواهد آمد ـ و این آنگاه بود که حلال نیابد. وچون بستاند آن زکات نباشد. چه حرام در حساب زکات ننشیند.

چهارم: آنکه از مواقع ریبت و شبهت در مقدار آنچه می‌ستاند احتراز نماید. و جز قدر مباح نستاند، آنگاه که به حقیقت بداند که او به صفت استحقاق موصوف است. و اگر به کتابت و غرامت ستاند، زیادت از مقدار وام نباید. [و اگر به عمل ستاند زیادت از اجرة‌المثل نستاند] و اگر زیادت به وی دهند امتناع نماید. چه زکات، مال دهنده نیست تا بدان تبرع نماید. واگر مسافر باشد زیادت از توشه و کرای مرکوب تا به مقصد، نباید [ستاند]. واگر غازی بود نستاند، مگر آنچه علی‌الخصوص برای غزو باید ـ از اسب وسلاح ونفقه ـ و تقدیر آن به اجتهاد باشد و آن را حدی نیست، وتوشهٔ سفر همچنین. و ورع آن است که هرچه ریبت آرد بگذارد. و اگر [به مسکنت] ستاند اول باید که در متاع [خانه] و جامه و کتاب خود بنگرد که در آن چیزی هست که از آن مستغنی است، یا از نفاست آن مستغنی است، و ممکن است که آن را بدل کند به چیزی که بسنده باشد، و بعضی قیمت فاضل آید. و کل آن به اجتهادوی است. و در آن طرفی ظاهر است که به حقیقت داند که آن مستحق باشد، و طرفی دیگرمقابل آن که به حقیقت با آن داند که مستحق نبود. و میان آن هردو طرف، أوساط مشتبه است. و هر که گرد چیزی گردد که بازداشته باشند، نزدیك بود که در آن افتد. واعتماد در این برقول ستاننده است ظاهراً، و محتاج را در تقدیر حاجت مقام ها است، در تنگ گرفتن و فراخ گرفتن، و مرتبه‌های آن منحصر نیست. و میل پرهیزگار به تنگ گرفتن باشد. و میل آسان‌گیر به فراخ گرفتن، تا به حدی که نفس خود را به انواع توسعات محتاج داند، و آن درشرع ممقوت است. و چون حاجت متحقق باشد باید که مال بسیار نستاند، بل آنقدر که

از وقت ستدن تاسالی بسنده باشد. واین منتهای رخصت است، از آن روی که اسباب دخل [۳۷۴] به تکرّر سال متکرر شود . و از آن روی که پیغامبر ـ علیه السلام ـ برای عیال خود قوت یك ساله ذخیره فرموده است . و این أقرب چیزی است در تحدید حد فقیر و مسکین . و اگر بر حاجت یك ماه یا حاجت یك روز اقتصار نماید ، به تقوی نزدیك تر . و مذاهب علما در مقدار آنچه [به حکم زکات وصدقه] بباید ستد ، مختلف است ، و بعضی در تقلیل [به‌حدی مبالغه] نموده‌اند [که] اقتصار بر قوت شبانروزی واجب کرده ، و به حدیث « سهل بن حنظلیة» تمسك نموده‌اند که : پیغامبر ـ علیه السلام ـ فرموده : نهی‌عن السؤال مع الغنی . ای ، با توانگری از سؤال باز داشته است . و پرسیدند که توانگری چه باشد؟ فرمود: غداؤه و عشاؤه . ای، قوت بامداد وشبانگاه او. ودیگران گفته‌اند : تا به حد توانگری بستاند، وحد توانگری نصاب زکات‌است . چه حق تعالی زکات جز برتوانگران واجب نکرده‌است . وگفته [اند]که : روا که برای نفس خود و برای هر یکی از عیال نصابی بستاند . و بعضی گفته‌اند : حد توانگری پنجاه‌درم‌است، برای آنکه ابن‌مسعود روایت کرده‌است که: پیغامبر ـ علیه السلام ـ گفت : من سأل و له مال یغنیه جاء یوم القیامة و فی وجهه خموش . ای ، هر که مالی دارد که وی رابسنده بود، و با آن سؤال کند ، روز قیامت در روی وی آثار خراشیدگی باشد. پرسیدند که غنی چه باشد ؟ فرمود : خمسون [درهماً] أوقیمتها من‌الذهب . ای ، پنجاه درم یا قیمت آن از زر [وگفته‌اند که راوی این‌حدیث قوی‌نیست]و بعضی چهل‌درم گفته‌اند، برای‌حدیثی که «عطاء یسار» روایت کرده‌است «منقطع» که، پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ گفت : من سأل وله أوقیة فقد ألحف فی‌السؤال. ای، هر که چهل درم دارد وبخواهد، درسؤال إلحاح نموده باشد. و دیگران در توسع

مبالغت کرده‌اند، و گفته که: روا که چندانی بستاند که بدان ضیعتی خرد، و مدت عمر خود بدان مستغنی باشد، یا بضاعتی مهیا گرداند که در آن بازرگانی کند و مستغنی شود، زیرا که غنی این باشد. وعمر ـ رضی الله عنه ـ گفت: إذااعطیتم فأغنوا. ای، چون بدهید توانگر گردانید تا به حدی که جماعتی گفتند که: اگر درویش شود روا کـه چندانی بستاند که به مثل حال خود بازگردد و اگرچه ده هزار درم باشد، مگر آنکه از حد اعتدال بگذرد.

و طلحه را ـ رضی‌الله عنه ـ چون بستان، او را از نماز مشغول کرد گفت که: آن را صدقه کردم. پیغامبر فرمود، إجعله فی قرابتك فهو خیرلك. ای، قرابتان خود را ده که آن ترا بهتر. و طلحه آن را به حسان و أبی قتاده [۳۷۵] داد. و حایطی از خرما، دو کس را بسیار و بی نیاز کننده باشد. وأعطی عمر أعرابیاً ناقة [معها] ظئراها. ای، عمر، اعرابیی را ماده شتری بخشید با دو ماده شتر دیگر که بچهٔ وی را شیر می‌دادند. این کلمات آن است که حکایت کرده‌اند. أما [تقلیل] تا به حدی که بر قوت شبانروزی اقتصار نماید یا بر چهل درم. آن در کراهیت خواستن و به درها رفتن وارد شده است، و آن مستنکر است و آن را حکمی دیگر. بل روا داشتن تا به حدی که ضیعتی بخرد و بدان مستغنی شود به احتمال نزدیك‌تر، و آن نیز به اسراف مایل است. و نزدیك‌تر به اعتدال کفایت یك ساله است، و در ورای آن خطر باشد. ودر کم از آن تضییق بود. وچون در این کارها تقدیری جزم به توقیف نیامده است، مجتهد حکم نتواند کرد، مگر بدانچه در خاطر وی واقع شود. ومع ذلك ورع را گفته‌اند که، استفت قلبك وإن أفتوك فأفتوك. [چنانچه پیغامبر فرموده است]. چه بزه، خارخاری است که در دل‌ها تأثیر کند. وچون ستاننده در دل خود در آنچه می‌ستاند تأملی بیند، باید که در آن از حق تعالی بترسد، و به تعلل فتوای علمای ظاهر رخصت نطلبد. چه فتاوی

ایشان را قیدها است. وضرورات‌است که بدان برفتوی، اقدام روا می‌باشد، و در آن تخمین هاست . و اقتحام شبهت ها. و احتراز از شبهت ها از خوی‌های ارباب دین است ، و عادت‌های سالکان در راه آخرت .

پنجم : آنکه صاحب مال را بپرسد که بر وی چقدر واجب است، اگر آنچه می‌دهد بیش ازثمنی باشد نستاند. زیرا که با دوشریك خود جز مستحق ثمنی نیست . پس باید که از ثمن چندانی کم کند که دو کس دیگر را از آن صنف بدهد. و این سؤال از اکثر خلق واجب است . چه ایشان این قسمت را رعایت‌نمی کنند ـ إما به نادانی و إما به‌آسان گیری ـ و ترك سؤال از مثل این کار ها آنگاه روا باشد که احتمال تحریم بر ظن غالب نباشد . و مواضع سؤال و درجات احتمال در «کتاب حرام و حلال» بخواهد آمد . إن شاءالله تعالی.

فصل چهارم

در صدقهٔ تطوّع و فضل آن، و آداب دادن و ستدن

[بیان] فضیلت صدقه

از اخبار: پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ گفت: تصدّقوا ولو بتمرة فانّها تسدّ من الجائع و تطفئ الخطیئة کما یطفئ الماء النار. ای، صدقه دهید، اگرچه به یك خرما باشد، که آن در سد [گرسنگی] اثری دارد، و گناه را فرو نشاند، چنانکه آب آتش را. و گفت: إتّقوا النار ولو بشقّ تمرة، فان لم تجدوا فبکلمة طیبة. ای، صدقه را وقایهٔ خود سازید از آتش، اگرچه به نیم خرما باشد. چه در حضرت إلهی ضایع نشود، و اگر نیابید، به سخنی خوش. و گفت: مامن عبد مسلم [۳۷۶] یتصدّق بصدقة من کسب طیّب ولا یقبل الله إلاّ [طیباً] إلا کان الله تعالی یأخذها بیمینه فیربیها له کما یربی أحدکم فصیله حتی تبلغ التمرة مثل أحد. ای، هیچ بندهٔ مسلمان صدقه ندهد از کسب پاك، وحق تعالی جز پاك قبول نکند، که نه باری تعالی تشریف قبول ارزانی دارد. پس بپرورد چنانکه یکی از شما کرهٔ [شتر] خود را پرورد تا بدان درجه رسد که خرمایی چون کوه احد شود.

وپیغامبر گفت ، بودردا را : إذا طبخت مرقة فاکثر ماءها ثمّ انظر الی أهل بیت من جیرانك فأصبهم منه بمعروف . ای ، چون شوربایی سازی آب آن بسیار کن ؛ پس اهل بیتی را از همسایگان خود بنگر ، و از آن نکویی بدیشان برسان . و گفت : ما أحسن عبد الصدقة إلا أحسن الله الخلافة علی ترکته . ای ، بنده‌ای نیکو صدقه نداد که نه حق تعالی بر ترکهٔ وی نیکو خلافت فرمود. و گفت : کلّ إمریءٍ فی ظلّ صدقته حتی یقضی بین الناس. ای، هر مردی در سایهٔ صدقهٔ خود باشد تا آنگاه که میان مردمان حکم کرده شود. و گفت: الصدقة تسدّ سبعین باباً من الشرّ. ای، صدقه هفتاد در از شرّ بسته گرداند. و گفت: صدقة السّر تطفی غضب الربّ. ای، صدقهٔ سرّ خشم خدای فرو نشاند. و گفت : ما المعطی من سعة أفضل أجراً من الذی یقبل من حاجة. ای ، ثواب دهنده ، در حال توانگری بیش از ثواب قبول کننده نباشد در حال حاجت. وشاید که مراد آن کس است که مقصود او از دفع حاجت فراغ دل باشد ، برای کارهای دین. پس او برابر دهنده‌ای باشد که مقصود او از دادن عمارت دین بود. وپیغامبر را پرسیدند: کدام صدقه فاضل تر؟ فرمود : أن تصدّق وأنت صحیح شحیح تأمّل البقاء و تخشی الفاقة، ولا تمهل حتّی إذا بلغت الحلقوم ، قلت لفلان کذا ولفلان کذا . ای ، صدقه دادن در حال صحت وضنت به مال که زندگانی امید داری وازفاقه بترسی. وامهال نکنی [تا] جان به حلق رسد ، آنگاه گویی: فلان را چنین ،فلان را چنین . وروزی اصحاب را فرمود که : تصدقوا. مردی گفت : نزدیك من [۳۷۷] دیناری است. فرمود: أنفقه علی نفسك .گفت : دیگری هم است. فرمود: أنفقه علی زوجتك . گفت : دیگری هم است . فرمود : أنفقه علی ولدك . گفت : دیگری هم است . فرمود : أنفقه علی خادمك .گفت : دیگری هم است ، فرمود : أنت أبصر به . ای، مصلحت آن تو، به دانی .

پیغامبر فرمود : لاتحل الصدقة لآل محمد ، إنّماهي أوساخ الناس. ای « صدقه آل محمد را حلال نباشد، که آن «خاز» مردمان است. و گفت : رُدّوا مذمة السائل و لوبمثل رأس الطائر من الطعام . ای « نکوهش خواهنده را دفع کنید ، واگرچه به مثل سرمرغی بود از طعام. و گفت : لوصدق السائل ما أفلح مَن رَدّه . ای ، اگر خواهنده راست گوید، رد کنندهٔ وی رستگاری نیابد . وعیسی ـ علیه السلام ـ گفت : هر که خواهنده را نومید باز گرداند ، هفت روز فریشتگان در خانهٔ وی نیایند .

[و کان نبینا] ـ علیه السلام ـ لایکل خصلتین الی غیره ، کان یضع طهوره باللیل ویخمره ، وکان یناول المسکین بیده . ای، [پیغامبر ما ـ علیه السلام ـ] دو خصلت به غیر خود نگذاشتی ، آب آبدست خود به شب بنهادی [و آن را بپوشیدی] و درویش را به دست خود دادی. و گفت : لیس المسکین الذی یرده التمرة والتمرتان، واللقمة واللقمتان، إنما المسکین المتعفف. إقرؤا إن شئتم : لایسألون الناس إلحافاً . ای، مسکین آن نیست که یك خرما ودو خرما، و یك لقمه و دو لقمه ، وی را باز گرداند، بل مسکین نیست مگر عفت برزنده . بخوانید اگر خواهید : لایسألون الناس إلحافاً[1] . و گفت : مامِنامن مسلم یکسومسلماً إلاکان فی حفظ الله تعالی مادامت علیه منه رقعة . ای ، [نیست از ما] هیچ مسلمانی [که مسلمانی] را جامه بپوشاند، که نه در حفظ حق تعالی باشد ، مادام که براو از آن پیوندی بود .

آثار : عروهٔ زبیر گفت که : عایشه ـ رضی الله عنها ـ پنجاه هزار درم صدقه داد ، و پیراهن وی پیوند زده بود . و مجاهد گفت : در معنی قول خدای : ویطعمون الطعام علی حُبّه. ای ، با آنچه آرزوی آن دارند. و عمر ـ رضی الله عنه ـ گفتی : اللهم اجعل الفضل عند خیارنا لعلهم یعودون

۱ـ قرآن ۲/ ۲۷۳

علی أولی‌الحاجة منا . ای، ای بار خدای ، افزونی بهینگان [۳۷۸] ما را ده که نفعی از ایشان به محتاجان مارسد . و عبدالعزیزعمیر گفت : نماز، ترا به نیم راه برساند ، و روزه به در پادشاه ، و صدقه به بارگاه وی . و ابن أبی‌الجعد گفت که : صدقه هفتاد باب از بدی دفع کند ، و فضل صدقهٔ نهان هفتاد بار چند صدقهٔ آشکارا باشد ، و«کلهٔ»هفتاد دیو باز کند[۱]. و ابن‌مسعود گفت که : مردی هفتادسال خدای را پرستهد ،پس به ارتکاب فاحشه‌ای‌مبتلا شد ، و عمل او را باطل گردانید . پس بردروبشی گذشت وگرده‌ای‌برسبیل صدقه به‌وی داد. حق‌تعالی گناه وی‌بیامرزید، وعمل هفتاد ساله به وی‌بازداد.

ولقمان، پسر خود راگفت: چون گناهی کنی صدقه بده . ویحیی معاذگفت: من حبّه‌ای رانشناسم که هم سنگ کوه‌های دنیا باشد، مگرحبه‌ای ازصدقه. وعبدالعزیزأبی‌روّادگفت که چنین گفتندی : ثلاث من‌کنوز الجنة کتمان‌المرض* و الصدقة*والمصیبة . ای، سه‌چیز ازگنج‌های‌بهشت‌است: پوشیده‌داشتن‌بیماری *وصدقه* ومصیبت.وعمرگفت:کارهامفاخرت‌نمودند، صدقه‌گفت : من‌فاضل‌ترین‌شما‌ام . وعبدالله عمر، شِکَر صدقه دادی‌وگفتی: خدای ـ عزوجل ـ گفته است: لن‌تنالواالبرحتی‌تنفقوامما تحبون . و خدای می‌داند که من‌شکر را دوست دارم . و نخعی‌گفت: چون چیزی‌برای خدای بود ، من نخواهم که در آن عیبی باشد . وعبیدعمیر گفت : مردمان را روز قیامت برانگیزند ، درغایت‌گرسنگی و تشنگی ، پس‌هرکه برای خدای طعامی [وآبی] داده باشد ، خدای ـ عزوجل‌ـ وی را طعام و آب دهد و سیر گرداند ، هرکه برای خدای جامه داده باشد ، خدای ـعزوجل‌ـ

۱ـ در نسخهٔ مجلس شورا «چنه» آمده، ومتن عربی چنین است : وانها لتفك‌لحی سبعین شیطان. واژهٔ «لحی» دراتحاف‌السادة زبیدی‌چنین شرح‌شده: ولحی مثنی لحی بالکسر، و هوعظم‌الحنك، و هوالذی‌ینبت علیه‌الشعر . (ج۴، ص ۱۷۳)

وی را جامه دهد.

وحسن گفت: اگر خدای -عزوجل- خـواهد، شما همه را توانگر گرداند، که درمیان [شما] هیچ درویشی نباشد، ولکن بعضی از شمارا به بعضی ابتلا فرموده است. و شعبی گفت: هر که نفس خود را بـه ثواب صدقه محتاج‌تر از درویش به صدقه نداند، صدقهٔ خود را باطل کرده باشد، و آن را برروی خود زده. و مالك، روا داشتی که توانگران، [آن آب] را که در مسجد صدقه کنند و به مردمان دهند، بخورند. چه آن تشنگان راست علی العموم، و برای محتاجان و مسکینان علی الخصوص نیست. و حسن [بر] «نخاسی» گذشت، و با آن نخاس کنیزکی بود، گفت: در بهای این کنیزك به یك درم و دو درم راضی‌شوی؟ گفت: نی. گفت: برو! که حق تعالی در [بهای] حورعین به یك پشیز و دو پشیز راضی شده است[۱].

بیان پنهان و آشکارا شدن صدقه

[راه] طالبان اخلاص [دراین] مختلف‌شده است. بعضی گفته‌اند: پنهان فاضل‌تر، و بعضی آشکارا را ترجیح کرده. و ما اشارت کنیم [۳۷۹] به معنی‌ها و آفت‌ها که در هریکی از آن است، پس پرده از پیش آنچه در این باب حق است برداریم.

اما در نهان داشتن، پنج معنی است:

اول: آنکه به ستر حال‌ستاننده نزدیك‌تر است. چه اظهار آن، هتك ستر مروت است و کشف حاجت، و بیرون آمدن از هیأت عفت و صیانت -که پسندیده است- وجاهل بدان ایشان را توانگر پندارد.

۱- متن عربی چنین است: قال فاذهب فان‌الله عزوجل رضی بحورالعین بالفلس واللقمة.

دوم: آنکه دل‌ها و زبان‌ها سلیم‌تر ماند. چه باشد که بروی [حسد نمایند] یا انکار کنند، و پندارند که: با آنچه از آن مستغنی است بسته است، [یا] نسبت کنند که زیادت از حاجت می‌ستاند. وحسد و بدگمانی و غیبت از گناهان بزرگ است، و صیانت ایشان از آن اولی. بوأیوب سختیانی گفت که: من پوشیدن جامهٔ نو بگذارم از بیم آنچه درهمسایگان من حسدی پیدا آید. ویکی‌از زاهدان گفت: بسیار باشد که من چیزی را به سبب برادران بگذارم، چه‌گویند که: آن‌از کجا آورد؟ و ابراهیم تیمی‌را پیراهنی نو پوشیده دیدند، یکی از دوستان پرسید که: آن از کجا یافتی؟ گفت: برادرم خیثمه داده است، و اگر بدانم که اهل او را از آن علم است، قبول نکنم.

سوم: آنکه یاری‌باشد دهنده را بر پوشیده داشتن عمل، چه فضل نهان دادن بر آشکارا دادن بسیار است، و یاری براتمام نکویی، نکویی باشد. و پوشیده داشتن جز از هر دو کس راست نیاید، چه اگر ستاننده اظهار کند [کار] دهنده ظاهر شود. و مردی یکی از علما را در ظاهر عطایی داد، رد کرد، و دیگری در سرّ به وی رسانید قبول فرمود. و از این هر دو حال وی را پرسیدند؟ گفت: این حسن ادبی نگاه داشت، از آن قبول کردم، و او سوء ادبی درمیان آورد، از آن باز دادم. ویکی از صوفیان راکسی درملأ عطا داد، رد کرد. گفت: آنچه خدای ـعزوجلـ به تو می‌دهد، چرا رد می کنی؟ فرمود که: تو غیر خدای را با وی شریك گردانیدی، و به دیدن وی قناعت ننمودی، من شرك ترا بر تو رد می کنم. ویکی از عارفان در نهان قبول کرد، چیزی که در آشکارا رد کرده بود. و معطی، اورا از آن بپرسید گفت: به آشکارا دادن معصیت کردی، من در این معصیت با تو شریك نشدم، و در پنهان دادن طاعت به جای آوردی، ترا در آن یاری دادم.

و ثوری گفت : اگر دانم که یکی از ایشان صلت خود را یاد نکند، و حدیث آن نگوید ، قبول کنم .

چهارم: آنکه در اظهار [گرفتن] مذلت است. ومؤمن را روا نباشد که خودرا خوار گرداند. یکی از علما در نهان بستدی ، و در آشکارا « نی. و گفتی : در اظهار « خواری علم و مذلت اهل آن است . و من هیچ چیزی را به تحقیر علم ، و إذلال اهل آن، رفیع نگردانم .

پنجم: احتراز از شبهت شرکت. پیغامبر ـ علیه السلام ـ گفت: من أهدی إلیه هدیة وعنده قوم، فهم شرکاؤه فیها. ای « کسی را [۳۸۰] که هدیه‌ای آرند ، در حضور قومی، ایشان که در حضور [اند] شریك او باشند . وبدانچه سیم باشد یا زر ، اسم هدیه ازوی برنه‌افتد . چه پیغامبر ـ علیه السلام ـ گفت : أفضل ما أهدی الرجل أن یهدی الی أخیه ورِقاً ، أو یطعمه خبزاً. ای، فاضل‌ترین هدیه‌ای که مرد فرستد آن است که : سیم بَر برادر خود فرستد، یا نان به وی دهد . اسم هدیه برسیم اطلاق فرمود . و انفراد او بدانچه در ملأ به وی دهند مکروه باشد ، مگر به رضای همه « و آن از شبهت خالی نماند . واگر در حال تنهایی به وی دهند از این شبهت مسلم باشد .

اما در إظهار و گفتن آن ، چهار معنی است

اول : اخلاص و صدق و سلامت از تلبیس و ریا .

دوم : اسقاط جـاه و منزلـت ، و اظهار عبودیت و مسکنت ، و بیزاری از کبریا و دعوی استغنا ، و تحقیر نفس خود در چشم خلق .

یکی از عارفان « شاگرد خود راگفت: اگر بخواهی ستد ، در کل احوال اظهار باید ستد . چه از دو کس خالی نباشی: إما کسی که در دل وی ساقط شوی ، و این مراد و مطلوب است ـ زیرا که بـه سلامت دین و قلت آفت نفس نزدیك‌تر است ـ و إما کسی که در دل وی محل تو زیادت شود

به اظهار این صدق ، و این مقصود برادر تو باشد . زیرا که به مزید محبت و تعظیم تو، ثواب زیادت یابد ، و ترا هم ثواب باشد ، بدانچه ثواب او را سبب مزید شوی .

سوم : آنکه عارف جز به خدای ننگرد ، و نهان و آشکارا در حق وی یکی باشد ، و اختلاف حال در توحید ، شرك است . و یکی از سلف گفت: مادعای کسی را که درنهان بستدی‌و آشکارا بازدادی،وزنی ننهادیمی. و التفات به خلق ـ حاضر باشد یا غایب ـ نقصان است در حال ، بل باید که نظر بریکی[فرد] مقصور باشد.[1]

درحکایت آمده است که : یکی از مشایخ به یکی ازجمله مریدان میلی‌عظیم داشت، ودیگرمریدان ازآن می‌رنجیدند . پیرخواست که فضیلت آن مرید ایشان را ظاهرشود، هر یکی را از ایشان ماکیانی داد و گفت : هریکی از شما باید که تنها باشد ، و این را به جایی‌ذبح کند، که هیچ کس نبیند. پس هریکی‌ازایشان درحال انفرادذبح کرد، مگرآن مرید که‌ماکیان‌را زنده باز آورد . پس پیر از ایشان بپرسید [چه کردید؟] گفتند : چنانکه شیخ فرموده بود امتثال نمودیم، [و از آن مرید پرسید که تو چه‌کردی ؟] گفت: نتوانستم، چه هرجا که ذبح می کردم حق تعالی می‌دید . پیر گفت : برای این بدومیل می کنم ، زیرا که او به غیرخدای التفات نمی کند.

چهارم: آنکه‌اظهار،اقامت[سنت]شکراست.قال‌الله‌تعالی:وأمابنعمة ربك فحدث[2] . و پوشیده داشتن ، کفران نعمت است . وحق‌تعالی‌بنکوهیده است کسی را که دادهٔ حق بپوشد ، وآن را به بخل مقرون‌گردانیده [۳۸۱] وگفته : الذین یبخلون و یأمرون الناس بالبخل و یکتمون ماآتاهم الله

۱ـ بل ینبغی ان‌یکون النظر مقصوراً علی‌الواحدالفرد.

۲ـ قرآن۱۱/۹۳

من فضله[1] . وپیغامبر ـعلیه السلام‌ـ گفت : إذا أنعم‌الله ـ عزوجل ـ علی عبد نعمة أحب أن یری علیه . ای ، چون خدای ـ عزوجل ـ بنده‌ای را نعمتی دهد ، دوست دارد که آن بروی دیده شود . و مردی ، عارفی را در [سرّ]عطایی‌داد، و آنرا بردست‌داشت وگفت:این ازدنیاست،ودر دنیاعلانیه فاضل‌تر ، و سر درکارهای آخرت بهتر. وبرای این یکی از عارفان گفت: چون در ملأ به تو دهند بستان ، و در سرباز ده . و درترغیب [شکر]آمده است : قال‌النبی ـ علیه‌السلام ـ من‌لم‌یشکرالناس لم یشکر الله . وشکرقایم مقام مکافات است . پیغامبر ـ علیه‌السلام ـگفت : من أسدی إلیکم معروفاً فکافئوه‌فان لم تستطیعوا فأثنواعلیه به‌خیراً وادعوا [له] حتی تعلموا [أنکم] قدکافأتموه .

و چون مهاجران درتقریرشکرانصار گفتند : یارسول الله ! ماقومی به از این که برایشان نزول کرده‌ایم ندیدیم . مال‌های خود را با ما قسمت کردند تا به حدی که ترسیدیم که همهٔ ثواب ایشان بردند . پیغامبر فرمود : کلا ما شکرتم لهم وأثنیتم به علیهم . ای ، نه چنین باشد، مادام که شکر ایشان‌گویید و ثنای ایشان تقریر کنید ، یعنی آن مکافات باشد . و چون‌این معانی که دراظهار واخفا تقریرافتاد بشناختی‌بدان که آنچه ازاختلاف مردمان در این باب‌نقل شده است،آن اختلاف در عین[مسأله] نیست ، بل اختلاف حال است .

وکشف غطاء در این سخن آن‌است که: ما حکم جزم نمی‌کنیم که اخفاء در همهٔ حال‌ها فاضل‌تر ، یا اظهار درکل اوقات راجح‌تر ، بل آن به اختلاف نیت‌ها مختلف شود . و اختلاف‌نیت‌هابه اختلاف‌احوال واشخاص باشد . و باید که مخلص نفس خود را مراقبت نماید تا بـه رشتهٔ غرور در

۱ـ قرآن۴/۳۷

چاه نشود ، و به تلبیس طبع و مکر شیطان فریفته نگردد . ومکر و خداع در معانی اخفا غالب‌تر از آن است که در اظهار ، با آنچه در هر دو مدخلی دارد .

اما مداخل خداع در اخفا: میل طبع است بدو ، برای آنکه در او حفظ جاه و منزلت است ، و احتراز از ساقط شدن در چشم مردمان ، و نگریستن خلق در او به چشم حقارت ، و در دهنده به چشم انعام و احسان در حق او و این دردی نهانی است که در نفس متمکن است ، و شیطان به واسطهٔ آن معانی خیر اظهار کند تا بدان پنج معنی که یاد کردیم تعلل نماید .

و معیار و محك این همه یك کار است که : رنجیدن او از روشن شدن آنچه او صدقه می‌ستاند ، همچنان باید که از روشن شدن آنچه یکی از أمثال و أقران او صدقه‌ای می‌ستاند . چه اگر مراد او صیانت مردمان[۳۸۲] باشد از غیبت و حسد و بدگمانی ، یا از هتك ستر ترسد یا معطی را بر پنهان داشتن عمل یاری کند ، و علم را از ابتذال صیانت فرماید، کل این معنی‌ها در روشن شدن آنچه برادر او صدقه می‌ستاند حاصل باشد . پس اگر روشن شدن کار او بر وی گران‌تر از روشن شدن کار غیر او باشد ، تقدیر او حذر از این معانی باطل باشد و غلط، و فریفته شدن به مکر شیطان . چه خواری علم از آن روی محذور است که علم است ، نه آن روی که علم زید و عمرو است . و غیبت از آن روی محظور است که تعرض عرضی مصون است، نه از آن روی که تعرض عرض زید است بخصوص . و هر که مثل این معنی را نیکو ملاحظه بکند ، روا که شیطان از او عاجز شود ، والا همیشه عملش بسیار باشد و نصیبش اندك .

أما میل طبع به جانب اظهار : از آن روی است که تطییب دل معطی است و ترغیب او در مثل آن ، و به نزدیك غیر معطی اظهار مبالغت است

در شکر تا دیگران هم دراکرام و تفقد او رغبت نمایند،واین دردی پوشیده است در باطن . وشیطان برمتدین قادر نشود ، مگر بـدانچه ایـن خبث را در معرض سنت رایج گرداند ، وگوید که : شکر از سنت است ، وپوشیده داشتن از ریا . و این معنی بروی ایراد کند تا براظهار باعث شود ، و قصد باطن او آن باشد که گفتیم . و معیار و محك این باب آن است کـه در میل نفس خود به شکربنگرد ، جایی که خبر آن بـه معطی و به کسی که در دادن او رغبت نماید نرسد ، و در پیش جماعتی‌نباشد که اظهار عطا را کراهیت دارند و در اخفای آن رغبت نمایند ، وعادت ایشان آن باشد که ندهندمگر کسی راکه پوشیده دارد و شکرنگوید : اگر این احوال نزدیك اومتساوی باشد ، بدان که باعث او اقامت سنت است در شکر ، و یادکـردن نعمت ، و الا مغرور است .

و چون دانست کـه بـاعث او سنت است ، نباید کـه از قضای حق معطی غافـل شود . و بنگرد ، اگـر او شکر و نشر دوست دارد باید که بپوشد و شکر نگوید . زیراکه‌قضای‌حق او آن باشد که برظلم او یاری نکند ، وشکرطلبیدن او ظلم است . و چون داند که شکر را دوست ندارد، و مقصود او آن نیست ، شکرگوید ، وصدقهٔ او ظـاهر کند . و برای ایـن پیغامبر ــ علیه‌السلام ــ در حق مردی کـه وی را پیش او بستودند فرمود : ضربتم عنقه لوسمعها ما أفلح . ای ، گردن وی بزدید ، اگر آن رابشنود رستگار نباشد . بـا آنچه پیغامبر ــ علیه‌السلام ــ جماعتی را در روی ایشان بستوده است، بدانچه واثق بـود به یقین ایشان، و می‌دانست کـه ایشان را زیان ندارد ، بل رغبت ایشان در خیر زیادت کند .

یکی راگفت : إنه سیدأهل الوبر . و دیگری راگفت : إذاجاءکم کریم [۳۷۳] قوم فأکرموه . واین سخن مردی شنید ،و آن وی‌رابه‌شگفت

آورد ، فرمود : إن من البَیان لسحراً . ای ، بعضی از بیان‌ها بـه حد سحر برسد .

مترجم می‌گوید: ای، در غایت رقت باشد و در دل‌های شنوندگان تأثیری عظیم کند ، چنانکه تأثیر جادوی باشد . و بعضی علماگفته‌اند کـه : بدین مذمت بیان خواسته است . یعنی باطلی را به قوت عبارت در معرض حق بنماید و این بعید است، بل مقصود آن‌است که‌بعضی از بیان‌ها درغایت کمال باشد ، آنگاه اگر در نصرت حق باشد ستوده است ، واگردرنصرت باطل نکوهیده . اما مجردبیان، بی‌اعتبارباطل، مذموم نیست. چه‌آن نعمتی عظیم است ، و باری تعالی بدان منت نهاده است و فرموده : خلق الانسان علمه البیان . ولفظ«علمه‌البیان» را بر لفظ «خلق‌الانسان» عطف نفرموده تا إشعار باشد بدانچه اگرتعلیم بیان نباشد تکمیل «خلق‌الانسان» نبود . چه معطوف مغایر معطوف علیه تواند بود. وتعلیم بیان،تکمیل خلق انسان‌است که مغایر وی است .

و نیز پیغامبر– علیه‌السلام– گفت : إذا علم أحدکم من أخیه خیراً فلیخبره فانه یزداد رغبة فی‌الخیر . ای ، چـون یکی از شما از برادر خود نکویی داند باید که وی را إخبار کند ، چه رغبت اودرخیربدان‌زیادت شود . وگفت : إذا مدح المؤمن ربَا الایمان فی قلبه .ای ، چون مؤمن ستوده شود ، ایمان در دل وی نما پذیرد .

مترجم می‌گوید که : ستایش مؤمن‌جزبه خصال ایمان نتواند بود، و هر خصلتی که مردم را بـدان بستایند داعیهٔ وی در آن تـأکد پذیرد .

وثوری‌گفت: هر که‌نفس‌خود رابشناسد،مدح مردمان وی را زیان ندارد.و همو گفت، یوسف‌اسباط‌را: چون‌من به‌جای‌تونکویی کنم،پس‌بدان شادتر از تو باشم ، و آن را نعمتی دانم از حق تعالی برخود ، آن را شکر

گوی ، و الاشکر مگوی . و کسی که رعایت دل کند باید که در این معانی نگرد . چه کارهای جوارح با اهمال این دقیقت‌ها ضحکه و شماتت شیطان باشد ، بدانچه رنج آن بسیار بود و سود آن اندك . و مثل این علمی است که در آن گفته‌اند: آموختن یك مسأله به از عبادت سالی. چه بدین علم عبادت عمر إحیا پذیرد ، و به جهل آن عبادت عمر باطل شود.

و در جمله در ملأ استدن و در خلأ باز دادن درست‌ترین طریقت هاست ، و به سلامت نزدیك‌تر ، و نباید که به تزویقات آن را دفع کرده آید ، مگر آنکه معرفت چنان کامل شود که سرّ و علانیه یکسان بود . و این کبریت أحمر است ، که سخن آن شنیده آید و دیده نشود .

بیان آنکه صدقه استدن فاضل‌تر یا زکات

ابراهیم خواص وجنید وجماعتی، استدن صدقه را فاضل‌تر دانسته‌اند [۳۸۴]چه دراستدن زکات مزاحمت درویشان است و تنگ گردانیدن بر ایشان. و نیز شاید که صفت استحقاق، چنانکه در قرآن آمده است، کامل نباشد. و اما صدقه : واسع‌تر است ، و بعضی گفته‌اند : زکات باید ستد نه صدقه . چه آن یاری دادن است بر أدای واجب ، واگر همهٔ درویشان زکات نستانند بزه کار شوند . و نیز در آن منتی نیست، چه حقی واجب است خدای را ـ عزوجل ـ برای رزق بندگان محتاج . و نیز استدن آن به حاجت باشد ، و آدمی حاجت خود قطعاً بداند . واستدن صدقه به دِین بود . چه غالب آن است که دهنده کسی را دهد که در وی اعتقاد خیر دارد . و نیز موافقت درویشان به ذل و مسکنت نزدیك‌تر ، و از تکبر دورتر .چه مردم، صدقه در معرض هدیه بستاند، و از آن متمیز نشود . و این تنصیص است بر مذلت استدن وحاجت آن.

و حق در این باب آن است که:این معنی به اختلاف احوال شخص،

و آنچه بروی غالب باشد، و نیتی که حاضر شود ، اختلاف پذیرد . پس اگر در صفت استحقاق شبهتی باشد باید که زکات نستاند . واگرداند که قطعاً مستحق است ، چنانکه مالی در وجه خیر صرف کرده باشد ، و در ذمت او وامی مانده ، و براین جمله استحقاق او قطعی بود . و چون میان صدقه و زکات مخیر باشد ، پس اگر صاحب صدقه چون وی نستاند ، آن مال را به صدقه ندهد ، باید که صدقه استاند . چه زکات واجب است، وصاحبش آن را به مستحق رساند . و در این تکثیر خیر است و توسع بر درویشان . و اگر آن مال برای صدقه باشد ، و در استدن زکات بر درویشان تنگی نبود [او] مخیر باشد ، [و کار در هر دو متفاوت] بود[1]. و استدن زکات در اغلب احوال به قهر و إذلال نفس نزدیک‌تر . والله أعلم بالصواب .

۱ـ متن عربی چنین است :فاذا خیر هذا بین الزکاة و بین الصدقة، فاذ کان صاحب الصدقة ، لایتصدق بذلك المال لولم یأخذه هو ، فلیأخذ الصدقة، فان الزکاة الواجبة یصرفها صاحبها الی مستحقها ففی ذلك تکثیر للخیر و توسیع علی المساکین وان کان المال معرضاً للصدقة، ولم یکن فی اخذ الزکاة تضییق علی المساکین، فهو مخیر والامر فیهما یتفاوت.

کتاب اسرار ومهمات روزه

واین کتاب ششم است از: «احیاء علوم دین»

[ودر او سه فصل است]

فصل اول: در بیان واجبات وسنن، وچیزهایی که به افساد آن لازم آید.
فصل دوم: در اسرار و شرطهای باطن روزه.
فصل سوم: در روزهٔ تطوع و ترتیب وردها درآن.

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم

سپاس بی‌قیاس مـرخدایی راکـه به بندگان نعمت عظیم رسانیده است ، بدانچه مکر و فریب شیطان از ایشان دفع‌گردانیده است، [وأمل او را رد نموده ، واو را در ظن خود خایب‌و خـاسر گـردانیده . چه] ازروزه برای [دوستان‌خود] حصاری حصین پرداخته ، و درکارزار دیوان را ، بـه مثابت سپری ساخته، و روزهٔ ایشان‌را دستموزهٔ قهرشیطان و دربوزهٔ نیل‌جنان کرده ، و تعریف [۳۸۵] فرمودکه : چون شیطان سوی ایشان شتابد جز به وسیلت شهوت و ذریعت خشم دست نیابد . و چون غوغای خشم وشهوت ـ که لشکر نفس أماره است ـ به‌سلاح روزه‌مقموع و مقهورگردد ،سلطان نفس مطمئنه درولایت دل‌مظفر ومنصورگردد . و درود نامعدود برسید أنبیا محمد مصطفی ،که قواعد حق را تمهید نموده است ومبانی سنت را تشیید فرموده، و براهل‌بیت و یاران او که رأیشان ثاقب است ، وعقلشان راجح‌و فضیلتشان ظاهر و مزیتشان واضح .

بدان که روزه‌ربع ایمان‌است،بدانچه پیغامبر ـ علیه‌الصلاة‌والسلام ـ فرموده است: الصوم‌نصف‌الصبر . ودرحدیث‌دیگر گفته : الصبر نصف‌الایمان. و در حضرت إلهی بـه نسبت اختصاص ، متمیز [است از] دیگر ارکان .

چه باری تعالی فرموده است ؛ در آنچه پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ از وی حکایت کرده است : کل حسنة بعشر أمثالها إلی سبعمائة ضعف إلا الصیام فإنه لی و أنا أجزی به . ای ، هرنیکویی را ده ثواب است تا هفتصد ، مگر روزه را که آن مخصوص مراست ، وجزای آن من دهم . وحق تعالی گفته‌است : إنما یوفی الصابرون أجرهم بغیر حساب . ای ، کسانی که ازشهوت‌ها صبر کنند مزدایشان از حساب واندازه بیرون باشد . وروزه ، نیمهٔ صبراست ، پس ثواب او بی اندازه بود . و کدام فضیلت ازاین بزرگ تر که پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ می‌فرماید : والذی نفسی بیده لخلوف فم الصائم أطیب عندالله من ریح المسك . یقول الله ـ عزوجل ـ إنما یذر شهوته و طعامه و شرابه لأجلی فالصوم لی ، وأنا أجزی به . ای ، بدان خدای که نفس من در قبضهٔ قدرت اوست که بوی دهن روزه‌دار ، نزد حق تعالی از بوی مشك خوش‌تر است . وحق تعالی می‌فرماید که : شهوت طعام و شراب خویش نمی‌گذارد ، مگر ازبرای من . پس روزه مراست ، و پاداش آن من دهم .

و پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ گفته است : للجنة باب یقال له «الریّان» لایدخله الا الصائمون . ای ، بهشت را دری است که آن را «ریان» گویند ـ و پارسی «ریان» سیرآب‌باشد ـ در آن «در» جزروزه داران [در] نروند . و روزه دار را وعدهٔ لقای باری تعالی است ، درمجازات روزهٔ وی . چه پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ گفته است : للصائم فرحتان : فرحة عند الافطار ، وفرحة عندلقاء ربه . ای ، روزه‌دار را دوشادی است : یکی وقت إفطار ، ودیگر وقت دیدن پروردگار .

مترجم می‌گوید : مطالب و مقاصد آدمی دو گونه است : یکی جسمانی ، دوم روحانی . و أظهر مطالب جسمانی [۳۸۶] طعام و شراب است ، وأعلی مقاصد روحانی دیدن باری تعالی . بدین موجب براین جمله

اشارت فرموده است . و رواکه شادی إفطار به سبب تمام شدن عمل باشد ، و سلامت ماندن... آن ازمفسدات . و چنانکه به غروب خورشیدتمام روزه و سلامت ماندن آن معلوم‌شود، به حسن خاتمت که مستلزم دیداراست، تمام أعمال عمر و سلامت آن از مبطلات روشن گردد .

و پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ گفت: لکل شيءٍ باب وباب العبادة الصوم . ای ، هرچیزی را دری است ودرِعبادت روزه است . وگفت : وم الصائم عبادة . ای ، خواب روزه دار عبادت است . و بوهریره روایت‌کرد که : پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ گفت: إذادخل[شهر]رمضان‌فتحت أبواب‌الجنة‌وغلقت أبواب‌النار و[صفدت] الشیاطین و نادی منادٍ: یا باغي‌الخیرهلم ویا باغي الشرأقصر . ای، چون ماه رمضان درآید، درهای بهشت‌گشاده‌شود ودرهای دوزخ بسته‌آید ، و دیوان را دربند‌کنند ، ومنادی‌آواز دهدکه: ای جویندهٔ نیکی بیشتر آی ، و ای جویندهٔ بدی باز ایست .

ووکیع‌گفت: درتفسیر، کلوا واشربوا هنیئاً بماأسلفتم فی‌الایام الخالیة[1] کـه: بدین ایـام روزه را خواسته است‌کـه طعام و شراب درآن بگذاشته‌اند . و پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ در مرتبهٔ مباهات میان إعراض از دنیا ومیان روزه جمع فرموده است وگفته : إن‌الله‌تعالی‌یباهي ملائکته بالشاب العابد فیقول أیها الشاب التارك شهوته لأجلي [المبذل] شبابه لي أنت عندي‌کبعض ملائکتي. ای ، حق تعالی بافریشتگان مباهات فرماید به جوان عابد وگوید : ای جوانی که شهوت خود را برای من بگذاشتی ، و جوانی خود برای من «پاد» روزه‌کردی[2] ، تو نزدیك من چون بعضی از فریشتگان منی . و در روزه‌دار گفته : یقول الله تعالی یا ملائکتي أنظروا إلی عبدي ترك شهوته و لذته و طعامه و شرابه من أجلي . ای ، حـق تعالی‌گوید :

۱ـ قرآن ۶۹/ ۲۴ ۲ـ در نسخهٔ مجلس «بذل روزه‌کردی» آمده‌است .

ای فریشتگان من بنگرید در بندهٔ من که شهوت و لذت و طعام و شراب خود برای من بگذاشته.

و در تفسیر: فلاتعلم نفس ما أخفی لهم من قرة أعین جزاءً بما کانوا یعملون[1]. آمده است که آن عمل، روزه است. زیرا که حق تعالی فرموده است: إنما یوفی [۳۸۷] الصابرون أجرهم بغیرحساب[2]. و جزای روزه دار که به وی رسانید بی حساب باشد، و در وهم نگنجد و در تقدیر نیاید. مصنف گفت: و سزاوار است که همچنین باشد، زیرا که روزه حق تعالی راست و به نسبت اختصاص مشرف شده است، اگرچه همهٔ عبادات او راست، چنانکه خانهٔ کعبه را تشریف اختصاص فرموده‌است، اگرچه همهٔ زمین وی راست. و این اختصاص برای دو معنی است.

یکی: آنکه حقیقت وی دست بازداشتن و ناکردن است، و آن در نفس خود پوشیده است، و در آن عملی نیست که بتوان دید. و همهٔ طاعت‌ها را خلق می‌بینند و مشاهده می‌کنند، و روزه را جز حق تعالی نبیند چه او عملی باطن است به مجرد صبر.

دوم: قهر دشمن خدای است. چه لشکر شیطان شهوات است، و شهوت‌ها به خوردن و آشامیدن قوی شود. و برای آن پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ گفت: إن‌الشیطان‌لیجری من ابن‌آدم مجری‌الدم‌فضیقوا مجاریه بالجوع. ای، دیو در باطن آدمی همچنان رود که خون. پس شما رهگذر او به گرسنگی بر وی تنگ کنید. و برای آن عایشه را فرمود: داومی قرع باب الجنة. ای، پیوسته در بهشت می کوب! عایشه پرسید به چه چیز؟ فرمود: بالجوع. ای، به گرسنگی. و در «کتاب شره‌طعام» از «ربع‌مهلکات» فضایل گرسنگی بخواهد آمد. و چون روزه بخصوص قهر دیو است و بستن

۱ ـ قرآن ۱۷/۳۲ ۲ ـ قرآن ۱۰/۳۹

رخنه‌ها و تنگ کردن گذرهای وی، مستحق شده است که به اختصاص نسبت إلهی مشرف شود. چه درقمع دشمن خدای، نصرت وی باشد. و نصرت خدای بنده را موقوف است، و نصرت بنده خدای را.

قال الله تعالی: إن تنصروا الله ینصرکم و یثبت أقدامکم[1]. چه بدایت جهد از بنده است، و جزا به هدایت از حق تعالی. و برای این گفت: والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا[2]. و گفت: إن الله لایغیر مابقوم حتی یغیروا ما بأنفسهم[3]. و تغییر بنده به شکستن شهوت‌ها باشد که آن، چرا خوار و مرغزار دیوان است. و چون درچراخوار خصب باشد، و آمد و شد ایشان برقرار باشد، بنده را جلال باری تعالی منکشف نشود، و از لقای او در حجاب بود. پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ گفت: لولا أن الشیاطین یحومون علی قلوب بنی آدم لنظروا إلی ملکوت السماء. ای، اگرنه آنستی که دیوان دردل‌های آدمیان می گردند، هر آینه ملکوت آسمان را بدیدندی. و از این روی روزه «در» عبادت است، و در جنگ دیو به مثابت [۳۸۸] سپر است. و چون فضیلت روزه تا بدین حد است که تقریر افتاد، از بیان أرکان و سنن و شرط ظاهر و باطن آن چاره نباشد. و بیان آن در سه فصل است.

۱ تا ۳ ـ قرآن ۷/۴۷ و ۶۹/۲۹ و ۱۱/۱۳

فصل اول

در بیان واجبات و سنن، و چیزهایی که به افساد آن لازم آید

اما واجبات ظاهر شش است

اول: طلب اول ماه رمضان، و آن بـه دیدن ماه نو باشد، واگر پوشیده شود به استکمال سی روز شعبان. به «دیدن» اینجا علم می‌خواهیم، و در ماه رمضان اعتماد بر قول یك «عدل» روا باشد.

و نزدیك بوحنیفه چـون در آسمان علتی باشد، قول یك «عدل» بشنوند، واگر نباشد، خبر باید که درحد «تواتر» داخل شود، چنانکه جمعی بسیار از محلت‌های مختلف گواهی دهند.

و در شوال [جز] به قول دو «عدل» [ثابت نشود] برای احتیاط عبادت. و هر که از عدلی بشنید، و او را استوار داشت، و راستی او بر ظن او غالب شد، روزه بروی لازم شود، اگرچه قاضی بر آن حکم نکند. و هر بنده‌ای را درعبادت، موجب ظن خود را متابعت باید کرد. و اگر ماه نو رمضان در شهری ببینند، ودرشهری دیگر نبینند، و مسافت میان آن هر دو کم از «دومرحله» باشد ـ ای کم از شانزده فرسنگ ـ بر اهل هر

دو ،روزه واجب آید. واگر دومرحله بود یا بیش از آن ، در شهری که ندیده باشند واجب نیاید .

و نزدیك اصحاب بـوحنیفه اگر مطالع مختلف باشد ، در شهری که ندیده باشند واجب نیاید .

دوم : نیت . وچاره نیست از آنکه هر شب نیت کند ، به تبییت و تعیین ماه رمضان و به‌جزم . و اگر نیت کند که: ماه رمضان‌روزه دارد به یك دفعت ، بسنده نباشد . و مراد ما از لفظ «هرشب» این است . و اگرروزنیت کند ـ درروزهٔ ماه رمضان و روزهٔ دیگر که فرض باشد ـ روا نبود ، مگردر روزهٔ تطوع . و مراد ما از لفظ «تبییت» این‌است . واگر روزهٔ مطلق ـ[یا] فرض مطلق ـ نیت کند روا نباشد تا فریضهٔ رمضان نیت [نکند] .

ونزدیك بوحنیفه تبییت واجب نیست . و اگرروزنیت کند ، چون پیش اززوال باشد روا بود. وتعیین هم واجب نیست ، بل نیت مطلق صوم روا باشد .

واگر«شب شك» نیت کند که فردا روزه دارد [۱]، اگر از ماه رمضان باشد درست نبود . چه این نیت به جـزم نیست ، مگر آنکه نیت او مستند باشد به قول‌گواهی عدل . و احتمال آنکه «عدل» غلط کرده باشد یادروغ گفته ، جزم را باطل نکند . ویا مستند باشد به استصحاب ، چنانکه درشب آخرماه رمضان به شك باشد. چه این مانع جزم‌نیت نیست . ویا مستندباشد به اجتهاد، چنانکه محبوسی باشد در خانهٔ زیرزمین ، و به حکم اجتهاد بر ظن اوغالب شود که ماه رمضان درآمده است ، شك اونیز مانع‌نیت نبود . وهرگاه که به‌شك باشد، درشب شك، اگربه‌زبان جزم‌نیت کند سود ندارد .

---

۱ ـ در متن عربی : «ولونوی لیلة السك أن یصوم غداً » آمده که زبیدی در شرح احیاء آن را چنین تفسیر کرده است : « و هی لیلة الثلاثین من شعبان» .

چه محل نیت دل است و با شك، جزم قصد صورت‌نبندد ، چنانکه اگر در درمیان [۳۸۹] رمضان گوید که : فردا اگر رمضان باشد روزه دارم ، زبان ندارد . چه آن تردید لفظ است . و در محل نیت تردد متصور نیست ، بل او قاطع است که ازرمضان‌است. و اگرپس ازنیت نان‌خورد نیت باطل‌نشود. و اگر در حال حیض نیت کند و پیش از صبح پاك شود روزه درست بود .

سوم : بازبودن از رسانیدن چیزی عمداً به «جوف» ــ با یادداشت روزه ــ و روزه، به خوردن و آشامیدن ، و دارو دربینی[کردن]وحقنه، تباه شود . و به فصد و حجامت و سرمه کردن ، و میل به گوش کردن و [در] إحلیل بردن ، تباه نشود ، مگر آنکه چیزی در إحلیل چکاند که به مثانه برساند . واگر [چیزی] بی قصد اورسد ، ازگرد راه یا مگس پران یا آب مضمضه، زیان‌ندارد، مگر آنکه درمضمضه مبالغت نماید،که‌آن روزه‌را تباه کند ، چه تقصیر کرده باشد . و به لفظ «عمداً» آن خواسته‌ایم .

ونزدیك بوحنیفه‌رسیدن‌آب[به‌جوف]درمضمضه روزه‌راباطل‌کند.

واما لفظ یادداشت روزه ، احترازی است از حال فراموشی که‌آن روزه را تباه نکند ، اما اگراول یا آخرروزعمداً بخورد به‌گمان‌آنکه شب خورده‌است ، پس به تحقیق بداند که روز خورده است ،قضا واجب شود. و [اگر] آن بر حکم ظن واجتهاد بماند، قضا واجب نشود . و نباید که در اول روز بخورد ، مگر به ظن و اجتهاد .

چهارم : مباشرت ناکردن . و حد آن تغییب حشفه است . و اگر به فراموشی کند، روزه باطل نشود . واگرشب مباشرت کندیا محتلم شود، و بامداد جنب خیزد ، روزه تباه نشود . و اگر در حال مباشرت صبح دمد وبرفور اخراج کند، روزه درست بود . واگر صبر کند تباه شود .

پنجم : باز بودن از بیرون آوردن منی عمداً ــ بـه مباشرت یا به

غیر آن ـ چه آن تباه کند. و به قُبله و مضاجعت تباه نشود تا اقبال حاصل نیاید، ولکن مکروه باشد، مگر پیررا یا کسی که ضابط نفس خود باشد. چه ایشان را باکی نبود، و ترك آن اولی. و اگراز قُبله بیم إنزال باشد، و مع ذلك قبله دهد، و انزال حاصل آید، روزه باطل شود به سبب تقصیر وی.

ششم: باز بودن از برون آوردن قی. چه قصد آن، روزه باطل کند. و اگر بی قصد وی بر آید باطل نشود. و اگر نخامه از حلق و سینه بر آرد زیان ندارد به سبب رخصت. چه عذر از آن دشوار است، مگر چون به دهن رسد آنگاه فرود برد، که آن مبطل بود.

و اما لوازم افطار، چهار چیز است: قضا☆ و کفارت☆ و فدیه ☆ و إمساك باقی روز، تا به روزه داران ماند.

أما قضا: واجب آید بر هر مسلمانی مکلف که روزه بگشاید به عذری یا بی عذری. و حایض روزه را قضا کند، و مرتد نیز. اما بر کافر و کودك و دیوانه واجب نیاید. و در قضای رمضان تتابع واجب نیست. خواهد متابع روزه دارد، وخواهد متفرق.

و أما کفارت: واجب نشود، مگر به جماع. اما بیرون آوردن منی وتناول طعام و شراب و آنچه جز جماع است واجب نشود [۳۹۰].

و به نزدیك بوحنیفه به أکل و شرب هم واجب شود، و کفارت آن است که: بنده‌ای آزاد کند. و اگر ندارد دو ماه پیوسته روزه دارد. و اگر نتواند شصت مسکین را طعام دهد، هریکی را مُدّی. و مُدّ چهاردانگ منی باشد.

أما امساك باقی روز: بر کسی واجب آید که در افطار عاصی باشد یا مقصر. و بر حایض واجب نیاید، چون درمیان روز پاك شود. و بر مسافر نیز چون

افطار کرد از سفری که دو مرحله باشد برسد[۱].

و نزدیك بوحنیفه برهر دو واجب شود. و چون یك عدل گواهی دهد بر دیدن ماه‌نو در «روزشك» امساك واجب شود. وروزه در سفر فاضل‌تر از افطار، مگرچون طاقت ندارد. وروزی که بیرون آید، و اول آن مقیم بوده باشد، و روزی که روزه دار به وطن خود رسد، افطار کند.

اما فدیه: بر حامل و مرضع ـ با قضا به هم ـ واجب شود، چون از بیم هلاك فرزند افطار کند، هرروزی یك مُدّگندم یك مسکین را. و بر پیری که از ضعیفی روزه نتواند داشت همی فدیه واجب آید. و به نزدیك بوحنیفه در این هردو صورت فدیه واجب شود.

اما سنت‌ها: شش است. تأخیر سحور، و تعجیل افطار بـه خرما یا به آب، پیش از نماز. و ترك مسواك پس از زوال، و سخاوت [درماه رمضان] ـ برای آنکه فضیلت [آن] درباب زکات سابق شده‌است ـ وخواندن قرآن، و اعتکاف در مسجد ـ خاصه در عشر آخر ـ چه آن عادت پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ بوده است، که چون دَهِ آخر درآمدی بستر در نوشتی، و إزار دربستی عبادت را. و او وأهل‌او از عبادت نیاسودندی. چه شب قدر در آن است. و اغلب آن است که در شب‌های طاق است. و ماننده‌ترین شب‌های طاق، شب بیست ویك، و بیست و سه، و بیست وپنج، و بیست و هفت است. و در این اعتکاف تتابع اولی، وچون نذر کند یا نیت تتابع، اگر بی ضرورتی بیرون آید ـ چنانکه برای عیادت باشد یا أدای شهادت یا حضورجنازه یا زیارت مسجد یاطهارت ـ تتابع منقطع شود، واگربرای قضای حاجت بیرون آید منقطع نشود. و رواکه آبدست در خانه کند. و نباید که به کاری دیگر مشغول شود. وپیغامبر ـ علیه‌السلام ـ بیرون نیامدی

۱ ـ متن‌عربی چنین‌است: ولاعلی‌المسافراذاقدم‌مفطراً من سفر بلغ مرحلتین.

مگر به قضای حاجت . وبیماررا نپرسیدی مگر درگذر . و تتابع به جماع منقطع شود و به قُبلَه نه . و نزدیك بوحنیفه اگر به قبله إنزال حاصل آید باطل شود . و در مسجد به تعطر و عقد نکاح و نان خوردن و دست شستن در طشت باکی نیست . چه هر یك از آن محتاج الیه است در حال تتابع ، وبه خروج بعضی اندام منقطع نشود . وپیغامبر ـ علیه‌السلام ـ سر به سوی حجره گذاشتی‌وعایشه ـرضی‌الله‌عنهاـ درحجره آن را شانه کردی .وهرگاه که معتکف به قضای حاجت‌بیرون آید، چون‌باز گردد باید که نیت ازسر گیرد، مگر آنکه دراول،ده روزمثلاً نیت کرده باشد[۳۹۱]. ومع‌ذلك تجدیداولی.

فصل دوم

در أسرار و شرطهای باطن روزه

بدان که روزه را[1] سه درجه است : روزهٔ عموم، وروزهٔ خصوص ، و روزهٔ خصوص‌خصوص .

أما روزهٔ عموم : نگاه داشت شکم و فرج است ازقضای شهوت ، چنانکه تفصیل آن سابق شده است .

و أما روزهٔ خصوص : به نگاه داشت چشم وگوش ودست وپای ، و دیگر جوارح است از بزه .

و أما روزهٔ خصوص‌خصوص : نگاه داشت دل است از همت‌های فرومایه و اندیشه‌های دنیا ، وبازداشت آن ازهرچه جزخدای است به‌کلیت ، وگشادن آن روزه است که از جزخدای و روز قیامت اندیشد ، و تفکر کند در دنیا ، مگر دنیایی که آن را برای دین خواهد . چه آن زاد آخرت باشد ، و از دنیا نبود ، تا به حدی که اهل دل گفته‌اند که : هر که همت او سوی آن جنبد که در روز تصرفی کند که درضمن آن تدبیر افطار باشد ،گناهی بروی

---

۱ ــ در نسخهٔ بریتانیا «آن روزه را» آمده است .

نبشته شود . چه آن از اندکی وثوق باشد به فضل حق تعالی ، و اندکی یقین به روزیِ موعود . و این مرتبهٔ پیغامبران و صدیقان ومقربان است . و تفصیل آن به‌گفتن درازنیست . ولکن تحقیق آن به‌کردن دراز [است] . چه آن روی‌آوردن است به‌کنه همت‌برحق‌تعالی، و گردانیدن روی ازجزایشان، و ملابست معنی : قل‌الله ثم ذرهم .

وأما روزهٔ خصوص: که آن روزهٔ صالحان است ، و آن باز داشتن جوارح است از بزه . وکمال آن به شش‌کار است :

اول : نگاه داشت چشم از دیدن هر چه ناستوده و مکروه است ، و هر چه دل را از ذکر خدای مشغول کند . پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ گفت : النظرسهم مسموم من سهام إبليس فمن تركها خوفاً من‌الله‌آتاه‌الله تعالى إيماناًيجدحلاوته فی‌قلبه . ای ،نظر تیری است زهرآب داده ، از تیرهای ابلیس ، و هر که آن را از بیم حق تعالی بگذارد حق تعالی وی را ایمانی دهدکه حلاوت آن در دل خود بیابد .

مترجم می‌گویدکه : این مبالغت در نظر ، بدان فرموده است کـه هیچ حسی از حواس درمشغول‌گردانیدن دل آن تأثیرنداردکه حس بینایی، و چون آن برمردم غالب‌تر است احتراز از آن بالـغ‌تر باید .

و جابرازأنس ـ رضی‌الله عنهما ـ روایت‌کرده است‌که : پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ گفت : خمس‌يفطرن الصائم: الكذب ، والغيبة، والنميمة ، واليمين الكاذبة ، والنظر بشهوة . ای ، پنج چیز روزه را بـاطل‌کند : دروغ ، و غیبت ، و سخن‌چینی ، و سوگند ناحق ، و نظر شهوت .

ودوم : نگاه داشت زبان از بیهوده ودروغ و سخن چینی وفحش [۳۹۲] وخصومت و مراء، وخاموش‌گردانیدن‌آن [و]مشغول‌کردن به‌ذکر حق تعالی ، و خواندن قرآن . و این روزهٔ زبـان است . و بشر حارث از

سفیان روایت کرده که : غیبت روزه [را] باطل کند. ولیث ازمجاهد روایت کرد کـه : دو خصلت روزه را تباه کند : غیبت و دروغ . . . و پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ فرمود: إنما الصوم جُنة فاذاکان احدکم صائماً فلایرفث ولا یجهل وإن إمرؤ قاتله او شاتمه فلیقل: انی صائم انی صائم . ای ، روزه سپری است ، و چون یکی از شما روزه دار بود باید کـه فحش نگوید و جهل نبرزد ، واگر کسی با وی جنگ کند یا دشنام دهد باید که بگوید : من روزه دارم ، من روزه دارم . ودرخبراست که درعهد پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ دو زن روزه داشتند ، و در آخر روز ازگرسنگی و تشنگی چنان شدند که در بیم هلاك بودنـد ، از پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ در گشادن روزه دستوری خواستند . قدحی بر ایشان فرستاد تا آنچه خورده‌اند درآن قی کنند . از گلوی هر یکی خونی تازه و گوشتی خام برآمد . و مردمان از آن متعجب شدند . و پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ فرمود : هاتان صامتا عما أحل‌الله لهما و افطرتا علی ماحرم الله علیهما قعدت إحداهما علی الاخری فجعلتا تغتابان الناس فهذاما أکلتا من لحومهم . ای ، این دو زن از آنچه حق تعالی بر ایشان حلال کرده‌است روزه داشتند، وبدانچه حرام کرده‌است افطار کردند ، با هم‌نشستند و به غیبت مردمان مشغول شدند، و آنچه ازگلوی ایشان برآمد گوشت مردمان است که بخورده‌اند .

سوم : بازداشت‌گوش‌ازشنیدن هرچه مکروه است ، زیراکه هرچه باری تعالی‌گفتن آن حرام کرده است ، شنیدن آن هم حرام کرده است . و برای این حق تعالی میان شنوندهٔ دروغ و حرام خوار تسویه فرموده است وگفته : سماعون للکذب أکالون للسحت . ودرآیت دیگرگفته: لولاینهاهم الربانیون والأحبارعن قولهم الاثم وأکلهم السحت [1] . و خاموش بودن

۱ ـ قرآن ۵/۴۲ و ۶۳

بر غیبت حرام است، و نیزگفته است: إنکم إذاً مثلهم . ای، شما پس اکنون مثل ایشان‌اید. و برای این پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ گفته است: المغتاب والمستمع شریکان فی‌الاثم . ای، غیبت کننده وشنونده، دربزه شریکان‌اند .

چهارم: بازداشت باقی جوارح . دست وپای ازهمه مکروهات، و بازداشت شکم ازشبهت‌ها دروقت افطار. چه روزه [۳۹۳] بازبودن است از طعام حلال [1]. پس به حرام افطار کردن را هیچ معنی‌نباشد . و مثال این روزه دار، مثال کسی‌است که خانه‌ای آبادان کند و شهری بیران . چه طعام حلال به بسیاری زیان کار است، نه به نـوع آن . روزه برای تقلیل است و کسی که از بسیار خوردن دارو احتراز نمایـد از بیم زیان، و زهر بخورد سفیه باشد . وحرام، زهری است که دین ترا هلاك گرداند . وحلال دارویی است که اندك آن سودمند است و بسیار آن زیان‌کار. و پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ گفته است: کم من صائم لیس له من صیامه إلاالجوع والعطش . ای، بسیار روزه دار است که وی را از روزه جز گرسنگی و تشنگی نیست . و گفته‌اند که: این کسی‌است که به‌حرام‌افطار کند. وبرقول دیگر کسی که ازطعام‌حلال باز باشد، وگوشت مردمان به غیبت تناول کند، و آن حرام است . و بر قول دیگر کسی که جوارح خود را از بزه‌ها نگاه دارد .

پنجم: آنکه وقت افطارازحلال نیز بسیارنخورد، چنانکه ممتلی شود، که هیچ آوندی نزد حق تعالی دشمن‌تر از شکم پُر نیست، اگر چه از حلال باشد . و به روزه دشمن خدای را چگونه قهرتوان کرد؟ وشهوت را چگونه توان شکست؟ چـون روزه دار را آنچه در چاشت فوت شده باشد درشام آن را تدارك نماید . و رواکه در ألوان طعام بر آن زیادت کند تا به‌حدی که عادت مستمرشده است، بر آن که طعام‌هارا ذخیره سازند برای

۱ ـ در نسخهٔ بریتانیا چنین است: «ازطعام و از حلال باز بودن» .

ماه رمضان . ودراین ماه طعام‌هایی تناول کند که درچند ماه دیگر تناول کرده نشود . ومعلوم است که مقصود روزه خلأ معده است وشکستن قوت شهوت تا نفس را بر تقوی قوتی حاصل شود . و چون معده را از چاشت به شام اندازی تا شهوت او برانگیخته شود ، ورغبت او قوتی گیرد ، پس طعام‌های لذیذ دهی تا سیر شود ، لذت افزون شود و قوت او تضاعف پذیرد . و شهوت‌ها را نشانی حاصل آید که اگر بر عادت گذاشته شدی به جای آن نشاط فتور بودی. وروح روزه وسرّ آن ، ضعیف کردن قوت‌هاست که به واسطهٔ آن شیطان مردم را به معصیت می کشد ، و آن هرگز حاصل نشود ، مگر به تقلیل طعام، و آن چنان باشد که همان مقدار خورد، که شبی خوردی که روز آن روزه نداشته بودی .

فأماچون طعام چاشت را با طعام شام جمع کند روزه را فایده نماند، بل یکی از أدب آن است که در روز بسیار نخسبد تا گرسنگی و تشنگی احساس کند، و به ضعف قوت‌ها مستشعر باشد، ودل وی بدان صافی بشود ، و قدری از ضعف شب را باقی باشد[1] تا بیداری واقامت وردها بروی آسان شود . وشاید که شیطان گرد دل وی نگردد و او ملکوت آسمان را [۳۹۴] ببیند . و شب قدر عبارت است از شبی که در آن چیزی از ملکوت منکشف شود . و مراد از قول خدای تعالی : إنا أنزلناه فی لیلة القدر ، این است . و هر که میان دل و سینهٔ خود توبره‌ای از طعام حایل گرداند از این حال محجوب باشد . و مجرد خالی کردن معده برداشتن حجاب را بسنده نیست ، تا همت خود را از غیر حق تعالی خالی نگرداند ، و کل کار خود آن است ، و به آغاز از تقلیل طعام است. وزیادت بیان این سخن در «کتاب أطعمه» بخواهد آمد. إن شاءالله تعالی.

۱ ــ در نسخهٔ مجلس شورا «باقی گذارد» آمده است .

ششم : آنکه دل وی پس ازافطارمیان خوف ورجا معلق باشد . چه معلوم نیست که روزهٔ اومقبول است ، واوازجملهٔ مقربان یا مردودان است، و او از جملهٔ دشمن داشتگان [یا دوستان] . و در آخر هر عبادتی که از آن فارغ شود باید که همچنین باشد . و روایت کـرده‌اند که : حسن بصری ـرضی‌الله عنهـ روزی عید بود ، برقومی‌گذشت که به‌خنده و بازی مشغول بودند، گفت : حق تعالی ماه رمضان را میدانی ساخته است برای بندگان تا به طاعت وعبادت در آن مسابقت ومسارعت‌نمایند. وگروهی سبقت نمودند و به مراد خود برسیدند ، وگروهی تخلف کردند و نومید ماندند . وعجب از کسی که به خنده وبازی مشغول شود ، وحقیقت‌کارخود نداند ، درروزی که در آن أرباب سبقت‌گوی طاعت به «هال» رضا رسانند. واصحاب تخلف در کوی‌نومیدی بمانند . و به‌خدای که اگر پرده بردارند نکوکار به نیکویی خود مشغول شود ، و بدکردار به بدی خود . ای ، مقبولان ازشادی قبول به بازی نرسند ، و مردودان از اندوه رد به خنده نپردازند .

وأحنف قیس راگفتند که : تو نیك پیرشده‌ای ، وروزه ترا ضعیف می کند، گفت: من آن رابرای دفع سرّی‌عظیم وعذابی أليم عدتی می‌سازم ، و برطاعت خدای صبر کردن آسان‌تر ازآنکه بر عذاب وی . و این خصال است که معانی باطنهٔ روزه است .

سؤال: هر که برنگاه داشت شکم وفرج از شهوت اقتصار [نماید] و این معانی می‌بگذارد ، فقها روزهٔ وی را صحیح می‌خوانند ، پس معنی آن چه می‌باشد ؟

جواب : [بدان که فقهای ظاهری] شروط‌ظاهر را به دلیل‌هایی اثبات می کنند که ضعیف‌تر از این دلیل‌هاست، که ما دراثبات شروط باطن آورده‌ایم ـ خاصه غیبت و امثال آن ـ ولکن به‌دست فقهای [ظاهری]

از تکلیفات جز آن نیست که همهٔ غافلان، که روی به دنیا دارند ، در تحت آن داخل توانند شد . و أما علمای آخرت « صحت» قبول را گویند ، و قبول رسیدن بود به مقصود . و دانسته‌اند که مقصود از روزه تخلق است بـه خلقی از اخلاق حق تعالی ، و آن صمدیت است . واقتدا به فریشتگان در بازبودن از شهوت‌ها ، براندازهٔ امکان . چه ایشان ازشهوت‌ها منزه‌اند . و مرتبهٔ آدمی فوق مرتبهٔ بهایم است ، بدانچه قدرت آن دارد که شهوت خودرا به نور عقل [۳۹۵] بشکند . و دون مرتبهٔ فریشتگان ، بدانچه شهوت‌ها بر وی مستولی است ، و او به مجاهدهٔ آن مبتلی . پس هرکه در شهوت‌ها مولع باشد به أسفل السافلین رسد ، و هم طویلهٔ ستوران شود . وهر که شهوت‌ها را قهر کند، به أعلی علیین ترقی نمایـد ، و به افق ملایکه پیوندد .

وفریشتگان ، مقربان خدای‌اند . و کسی که به ایشان اقتدا کند و به أخلاق ایشان تشبه نماید ، بـه نزدیکی ایشان به حق تعالی نزدیك شود . و مانند نزدیك نزدیك‌بود. واین نزدیکی‌به مکان نیست، بل به صفت است . و چون سِرّ روزه نزدیك ارباب عقل و اصحاب دل ایـن است ، چه فایده باشد درتأخیرچاشت، وجمع هردووظیفت درشام؟ باآنچه عنان شهوت‌های دیگر همهٔ روز مطلق باشد ! و اگر مثل این را فایده باشد پس قول پیغامبر را ـ علیه‌السلام ـ کم من‌صائم لیس له من صومه إلا الجوع والعطش ، چه معنی بود؟ وبرای‌این بودردا ـ رضی‌الله عنه ـ گفت : یا حبّذا نوم الأکیاس و فطرهم کیف یغلبون صوم الحمقی وسهرهم. و[لذرة] من یقین وتقوی أفضل وأرجح من‌أمثال الجبال من عبادةالمغترین . ای ، چه خوش است خواب زیرکان وافطار ایشان ـ [که] غلبه‌کنند روزهٔ احمقان وبیداری ایشان را ـ و یك ذره یقین و تقوی فاضل‌تر و راجح‌تر، از امثال کوه‌ها ازعبادت

فریفتگان . و برای آن علما گفته‌اند که: بسیار روزه دار مفطر باشد، وبسیار مفطر روزه دار . و مفطر روزه دار آن است که اندام خود را از آثام ، و جِرم‌خودرا از جُرم نگاه دارد ، و طعام و شراب تناول کند . و روزه دار مفطر آنکه گرسنگی و تشنگی تحمل نماید ، و جوارح را در بزه‌ها مطلق العنان دارد . وهر که معنی‌روزه وسِرِّ آن دریابد داند که کسی که ازخوردنی ومباشرت باز باشد، وبزه‌ها ارتکاب نماید ، همچون کسی باشد که عضوی را از اعضای وضوء سه‌بار مسح کند . چه او در ظاهر عدد موافقت نموده باشد ، أما مقصود را ـ و آن شستن است ـ بگذاشته . و نماز این کس هر آینه مردود باشد به سبب جهل او . و مثل کسی که طعام بخورد و جوارح را از مکاره باز دارد، همچون کسی باشد که اعضارا یکان یکان بار بشوید ونماز این کس مقبول بود ، بدانچه اصل را رعایت نموده است که اگرچه فضل را بگذاشته . وکسی که هردو را جمع کند ، همچون کسی باشد که عضوی را سه بار بشوید و اصل و فضل را جمع کند ، و این کمال باشد. و پیغامبر ـ علیه‌الصلاة والسلام ـ گفته است: إنما‌الصوم‌أمانة‌فلیحفظ أحدکم أمانته . ای، روزه امانت است. و باید که امانت را نگاه دارند . و چون این آیت بخواند: إن الله یأمرکم[۳۹۶] أن‌تؤدوا‌الأمانات الی أهلها . دست برگوش وچشم نهاد وگفت : السمع أمانة والبصر أمانة . اگر[آن] از أمانات نبودی نفرمودی ، فلیقل إنی صائم. ای، زبان من ، مرا ودیعت داده‌اندتاآن‌رانگاه دارم، چگونه‌درجواب توآن‌رامطلق‌گردانم؟ پس‌اکنون روشن‌شدکه هرعبادتی‌را ظاهری‌وباطنی‌است، و[قشری] ولُبّی . وقشورآن را درجات‌است، وهردرجه‌ای‌را طبقات. وتو[اکنون]مخیری‌درآنچه به‌قشر [ازلباب] قناعت نمایی یا در طلب لباب، برأرباب ألباب مسابقت فرمایی .

فصل [سوم]

در روزهٔ تطوع و ترتیب وردها در آن

بدان که استحباب روزه در أیام فاضل متأکد شود. و روزهای فاضل بعضی در هر سال باشد، و بعضی در هرماه ، و بعضی در هرهفته.

اما در سال : پس از روزهای رمضان ، روز «عرفه» و «عاشورا» است ، و نه روزازاول ذوالحجة ، وده روز ازاول محرم. و کل ماه‌های حرام محل استحباب روزه‌است، و آن أوقات فاضله است . و پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ در شعبان بسیار روزه داشتی تا به حدی که چنین گمان افتادی که از رمضان است . و درخبراست که فاضل ترین روزها، پس از ماه رمضان ، ماه محرم است ، و نیز اول سال است . بنای آن بر خیر بهتر باشد ، و دوام برکت در آن مرجوتر . و پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ گفت : صوم یوم من شهر حرام أفضل من صوم ثلاثین من غیره ، و صوم یوم من رمضان أفضل من ثلاثین من شهرحرام . ای ، یک روزهٔ ماه حرام فاضل‌تر از سی روزهٔ غیر آن، و یک روزهٔ ماه رمضان فاضل‌تر از سی روزهٔ ماه حرام .

و گفت: من صام ثلاثة أیام من شهر حرام: الخمیس، والجمعة ،

والسبت ، کتب‌الله له عبادة سبعمائة عام. ای ، هر که سه روزازماه حرام روزه دارد ـ پنجشنبه ، و آدینه ، و شنبه ـ حق تعالی عبادت هفتصد ساله برای وی ثبت فرماید . و در خبر است : إذا کان النصف من شعبان فلاصوم حتی رمضان . ای ، چون نیمهٔ شعبان شد تا ماه رمضان روزه نباید داشت . و برای آن مستحب است که پیش از ماه رمضان چند روز افطار کند . و اگر شعبان به رمضان پیوندد جایز باشد . و پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ یکبار پیوسته است ، و بارها جدا کرده . و قصد استقبال ماه رمضان به دو روز یا سه روز روا نباشد ، مگر آنکه موافق وردی بود . و بعضی‌صحابه روزهٔ کل رجب ، کراهیت داشته‌اند تا مانند رمضان نباشد .

وماه‌های‌فاضل‌ذوالحجه‌است، ومحرم، ورجب، وشعبان . وماه‌های حرام ذوالقعده ، وذوالحجه ، و محرم ، ورجب ـ یکی منفرد وسه متصل ـ وأفضل آن ذوالحجه است . زیرا که حج [۳۹۷] وأیام معلومات ومعدودات دروی است . و ذوالقعده از ماه‌های حرام وماه‌های حج است . و شوال از ماه‌های حج است ، و از مادهای حرام نیست . و محرم و رجب از ماه‌های حرام‌اند ، و از ماه‌های حج نه . ودرخبر است : مامن أیام ، العمل فیهن أفضل‌وأحب الی الله، من أیام عشر ذی‌الحجه. إن صوم‌یوم منه یعدل [صیام سنه‌وقیام لیلة منه تعدل]قیام لیلة‌القدر. قیل ولاالجهادفی سبیل‌الله، قال‌ولاالجهاد فی سبیل‌الله إلامن عقرجواده واهریق دمه . ای، عمل هیچ روزی فاضل‌تر و دوست‌تر نزد حق تعالی از عمل ذی الحجه نیست ، روزهٔ یك روز آن برابرروزهٔ سالی است ، وقیام یك شب‌آن برابر قیام شب قدر .

وأما در ماه : اول ومیانه وآخر ماه باشد . ومیانه، أیام بیض‌است : سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم .

و اما در هفته : روزهای دوشنبه و پنجشنبه و آدینه است ، وآن

روزهای فاضل است ، و در آن «روزه» و تکثیر خیرات مستحب، تا أجر آن به برکت این اوقات تضاعف پذیرد .

وأما روزهٔ دهر : شامل همه است با زیادت . و سالکان را در آن طریقت‌هاست . بعضی از ایشان کراهیت داشته‌اند ، چه اخبار آمده است که دلیل کراهت است . و درست آن است که مکروه نیست [جز] به‌دو سبب .

یکی : آنکه در عیدین و ایام تشریق افطار نکند ، چه کل دهر آن باشد .

دوم : آنکه از سنت افطار اعراض نماید ، و روزه را بر نفس خود ختم گرداند ، با آنچه حق تعالی دوست دارد که بر رخصت‌های وی کار کرده شود . اگر این دو معنی نباشد ، وصلاح خود در «روزهٔ پیوسته» بیند، بدارد. چه جماعتی از صحابه و تابعین داشته‌اند . و بوموسی أشعری ـ رضی‌الله‌عنه ـ از پیغامبر ـ علیه‌الصلاة والسلام ـ روایت کرده است : من صام الدهر کله ضیقت‌علیه جهنم، وعقد تسعین. ای ، در دوزخ وی را جای نباشد ، چنانکه در عقد نود [فرجه]ای[1] نبود . وجز آن درجه‌ای دیگر است[2] و آن یك روز روزه داشتن و یك روز افطار است . چه آن بر نفس سخت‌تر است ، و در قهر آن قوی‌تر . و در فضل آن اخبار آمده است ، چه بنده بدان یك روز در معرض صبر باشد و یك روز در معرض شکر .

۱ـ چنین است در نسخهٔ مجلس‌شورا ، ولی در نسخهٔ بریتانیا «فرجه‌ای‌نبود» آمده که صحیح نمی‌نماید .

۲ـ برای روشن شدن مطلب ، متن عربی که با شرح زبیدی همراه است در اینجا نقل می‌شود : ... و عقد تسعین . . . هومحمول علی من‌صام‌الدهر الذی فیه أیام‌العید و التشریق ـ ایام‌التشریق ، ای ثلاثة أیام بعد یوم‌النحر ـ و قال‌المصنف: معناه لم یکن له فیها موضع ، و دونه ـ ای دون صوم‌الدهر ـ درجة آخری ...

و پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ گفت : عرضت علَیّ مفاتیح خزائن الدنیا وکنوز الأرض فرددتها و قلت أجوع یوماً و أشبع یوماً أحمدك إذا شبعت و أتضرع إلیك إذا جعت . ای ، کلیدهای خزاین دنیا و گنج‌های زمین برمن عرضه داشتند ، آن را رد کردم و گفتم : یك روز گرسنه باشم ، و یك روز سیر ، در سیری به حمد مشغول شوم و در گرسنگی به تضرع [۳۹۸] . و پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ گفت : أفضل الصیام صوم أخی داود ، کان یصوم یوماً و یفطر یوماً . ای ، بهتر روزه‌ها ، روزهٔ برادرم داود است ، یك روز روزه داشتی و یك روز افطار کردی . و با عبدالله عمر در روزه منازلت فرمود ، و عبدالله گفت : به از این خواهم . پیغامبر فرمود : یك روز روزه دار و یك روز افطار کن ، گفت : فاضل‌تر از این خواهم ، فرمود که : از این فاضل‌تر نیست . و آمده است که : پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ هیچ ماهی تمام روزه نداشته است ، مگر رمضان . بل در میان آن افطار کردی .

و کسی که نیمهٔ عمر روزه نتواند داشت یك ثلث آن روزه دارد ، بدانچه یك روز روزه دار باشد و دو روز مفطر . واگر سه روز از اول ماه ، وسه روز ازمیانه، وسه روز از آخر ، روزه دارد، یك ثلث دراوقات فاضله حاصل شود . و اگر روزهای دوشنبه و پنجشنبه و آدینه روزه دارد ، بیش از ثلثی بود . و چون وقت‌های فاضل ظاهر شد کمال در آن است که مردم معنی روزه دریابد . چه مقصود آن صافی کردن دل و فارغ گردانیدن همت است برای حق تعالی . وکسی که در دقایق باطن فقیه باشد ، در احوال خودنگرد . وقت باشد که مداومت روزه اقتضا کند ، ووقت باشد که مواظبت افطار . ووقت باشد که آمیختن روزه به افطار .

وچون معنی دریافت، و کوشش او درسلوك راه آخرت به مراقبت دل محقق شد ، مصلحت دلش بر وی پوشیده نماند . و مقتضی آن، ترتیبی

مستمر نباشد . و برای این از پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ روایت کـرده‌اند که : کان یصوم حتی یقال لایفطر ، ویفطر حتی یقال لایصوم ، وینام حتی یقال لایقوم، ویقوم حتی‌یقال لاینام . ای ، چندان روزه داشتی که گفتندی افطار نکند ، و چندان افطار کردی که گفتندی روزه ندارد ، و چندان شب بخفتی که گفتندی قیام نکند ، و چندان شب قیام کردی که گفتندی نخسبد . و آن به اعتبار آن بودی که وی را منکشف شدی کـه حق هر وقتی چگونه أدا می‌باید کرد .

و علما بیش از چهار روز متوالی افطار کردن کراهیت داشته‌اند . واین مقدار به روزعید و ایام تشریق إعتبار کرده‌اند و گفته که : آن موجب [قساوت] دل باشد ، و مولـد عادات بد ، و فاتح أبواب شهوت . ولعمری که درحق‌بیشترهمچنان است که‌گفته‌اند، خاصه در حق کسی که درشبانروزی دوبار خورد . و این آن است که درترتیب روزهٔ تطوع خواستیم که آن را یاد کنیم. والله أعلم .[۳۹۹].

کتاب أسرار و مهمات حج

و این کتاب هفتم است از: «احیاء علوم‌دین»

و در او سه باب است

باب اول: در فضایل حج و فضایل مکه وخانهٔ کعبه ، وارکان وشرایط وجوب‌آن.
باب دوم: در اعمال ظاهر بر ترتیب از مبدأ سفر تا بازگشتن به خانه .
باب سوم: در آداب دقیق و اسرار پوشیده و اعمال باطن آن .

بسم‌الله الرحمن الرحیم

ثنای بی منتها مر خدای را که از کلمهٔ توحید برای بندگان خود [حرزی] وحصنی پرداخت، و ازخانهٔ کعبه ایشان را مقصدی و محل أمنی ساخت،و کعبه رابه تشریف‌تخصیص‌نسبت‌به‌ذات مقدس خودتکریم فرمود. و طوف و زیارت آن را مانع عذاب و دافع عقاب گرداند. و صلوات و تسلیمات فراوان بر محمد مصطفی ،که رحمت عالمیان و پیشوای جهانیان است ، و برأقربا و اصحاب او که لشکرکشان حق‌اند و راهبران خلق.

بدان که حج از جملهٔ ارکان و مبانی اسلام ، وعبادت عمروخاتمت أمر است ، و تمام اسلام و کمال دین . و آیت : الیوم أکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی ، و رضیت لکم الاسلام دیناً ، در شأن وی نازل شده است . وپیغامبر ـ علیه‌السلام ـ در وی فرموده : من مات ولم یحج فلیمت إن شاء یهودیاً و إن شاء نصرانیاً . ای هر که حج ناگزارده میرد ، خواه جهود میردخواه ترسا . وبس بزرگ باشد عبادتی که به فقد آن[کمال] دین مفقود شود ، و تارك آن با جهود و ترسا درضلالت برابرباشد . و سزاوار بود که عنایت در شرح آن ، وتفصیل ارکان وسنن و آداب وفضایل واسرار

آن مصروف شود. وجملهٔ آن درسه باب منکشف گردد، به توفیق باری تعالی .

باب اول : درفضایل حج، وفضایل مکه وخانهٔ کعبه، وارکان وشرایط وجوب آن .

باب دوم : دراعمال ظاهر برترتیب ازمبدأ سفرتا بازگشتن به خانه.

باب سوم : در آداب دقیق و اسرارپوشیده و اعمال باطن آن.

و ما به باب اول آغاز کنیم .

باب اول

و در آن دو فصل است

فصل اول : درفضایل حج ، و فضل مکه و مدینه ، و سفر کردن سوی مشهدها .

فضیلت حج : حق تعالی گفت : **وأذن فی‌الناس بالحج یأتوك رجالا وعلی کل ضامر.** قتاده ــ رضی‌الله‌عنه ــ درتفسیر این آیت گفت که : چون ... حق‌تعالی ، ابراهیم را ــ صلی‌الله‌علیه وعلی نبینا ــ [به حج‌امر کرد] ، فرمود که: مردمان رااعلام کن که حج برایشان‌واجب است . اوندافرمود و گفت : ای مردمان ، بدانید که حق تعالی را خانه‌ای است ، قصد زیارت آن کنید ! و باری تعالی گفت : **لیشهدوا منافع لهم** [۴۰۰] .

ومفسران گفته‌اند که : آن‌تجارت است درموسم، وثواب در آخرت. ویکی‌ازسلف چون این‌آیت بشنید گفت : به خداوند کعبه که آمرزیده شدند. و در تفسیر : **لأقعدن لهم صراطك المستقیم** . بعضی مفسران گفته‌اند که : صراط مستقیم ، در این آیت راه مکه است . شیطان در آن نشیند ومردمان را از سلوك آن مانع شود .

و پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ گفت : **من حج البیت فلم یرفث و لم یفسق خرج من ذنوبه کیوم ولدته أمه** . ای ، هر که حج کند و زبان به بیهوده وجوارح دیگر به فسق آلوده نگرداند ، از گناهان پاك بگردد ، چون آن روز که از مادر زاده است . وگفت : **ما رأی الشیطان فی یوم هو أصغر ولا أدحر ولا أحقر ولا أغیظ منه من یوم عرفة** . ای ، شیطان هیچ روزی خوارتر و رانده‌تر و حقیرتر و خشم آلوده‌تر از آن نباشد که روز عرفه . و آن بدان سبب باشد که نزول رحمت ، و عفو حق تعالی گناهان کبیره را ، مشاهده کند . چه گفته‌اند که : بعضی از گناهان آن است که جز ایستادن به عرفات آن را کفارت نکند. و این حدیث را جعفر محمد ـ رضی‌الله‌عنه ـ از پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ إسناد فرموده است .

و یکی از مکاشفان مقرب گفت که : ابلیس روز عرفه بر من در صورت شخصی ظاهر شد . او را نزار و زرد و گریان و پشت شکسته دیدم . گفتم : سبب گریه چیست ؟ گفت : [حـاج] بی قصد بازرگانیی بیرون آمـده‌اند ، می‌اندیشم که مقصود ایشان حق تعالی است . و می‌ترسم که ایشان را نومید نگرداند، و آن سبب تنگ‌دلی من باشد . پرسیدم که موجب نزاری چیست ؟ گفت : آواز اسبان در راه حق تعالی ، و اگر در راه غیر وی باشد به نزدیك من محبوب بود. سؤال کردم که: لونت چرا متغیر شده است ؟ گفت : مردمان یکدیگر را در طاعت معاونت می کنند ، و اگر این معاونت در معصیت بودی مرا خوشتر آمدی. از حال شکستگی پشت استکشافی کردم ، گفت : شکنندهٔ پشت من آن است که از حق تعالی حسن خاتمت می‌خواهد، و من می گویم : وای بر من ، و می‌ترسم که سِر کار دریافته باشد، و به عمل خود معجب نشود .

و پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ گفت: **من خرج من بیته حاجاً أو معتمراً فمات أجزی له أجر الحاج والمعتمر الی یوم القیامة ، ومن مات فی أحد الحرمین**

لم یعرض ولم یحاسب ، وقیل له أدخل الجنة . ای ، هر که از خانهٔ خود به قصد حج یا عمره بیرون آید ، و در راه بمیرد ، تا روز قیامت هرسال وی را حج و عمره بنویسند ، وکسی که در [۴۰۱] مکه یا در مدینه وفات کند او را بی عرض و بی حساب، گویند : به بهشت رو ! وگفت : حجة مبرورة خیر من الدنیا و مافیها ، وحجة مبرورة لیس لها جزاء الا الجنة . ای ، حج پذیرفته به از دنیا با آنچه در آن است . و جزای حج پذیرفته ، نیست مگر بهشت. وگفت: الحجاج والعمار وفدالله وزواره إن سألوه أعطاهم وإن استغفروه غفرلهم وإن دعوه استجیب لهم، وإن تشفعوا شفعوا. ای ، گزارندگان حج و عمره، وفد ، وزایران حق تعالی اند . اگر بخواهند از وی ، بدهد . و اگر آمرزش طلبند ، بیامرزد. واگردعاگویند ، مستجاب شود. واگرشفاعت کنند ، مقبول باشد .

ودرحدیثی مسند ازطریق اهل بیت آمده است : أعظم الناس ذنباً من وقف بعرفة وظن أن الله – عزوجل – لم یغفر له . ای ، بزرگ‌گناه‌ترین مردمان آنکس است که به عرفه بایستد ، وگمان برد که حق تعالی وی را نیامرزیده است . و ابن عباس – رضی الله عنه – از پیغامبر – علیه السلام – روایت کرد : ینزل علی هذا البیت فی کل یوم مائة وعشرون رحمة ، ستون للطائفین واربعون للمصلین وعشرون للناظرین . ای ، هرروز براین خانه صدوبیست رحمت نازل شود، شصت طواف کنندگان را، وچهل نمازگزاران را ، و بیست بینندگان را .

و در خبر است : استکثروا من الطواف بالبیت فانه من أقل شیٔ تجدونه فی صحفکم یوم القیامة و أغبط عمل تجدونه . ای ، طواف خانه بسیار کنید ، چه آن اندک‌ترین چیزی است که روز قیامت در جراید خود خواهید یافت ، و مغبوط‌ترین عملی . و برای این طواف بر سبیل ابتدا

ـ بیرون حج و عمره ـ مستحب است . و در خبر است : من‌طاف أسبوعاً حافیاً حاسراً کان له‌کعتق رقبة، ومن‌طاف اسبوعاً فی‌المطر غفرله ماسلف من ذنوبه . ای ، هر که هفت بار طواف کند ـ سر و پای برهنه ـ ثواب او چون ثواب آزاد کردن بنده‌ای باشد ، و هر که هفت بار طواف کند در باران ، گناه متقدم او آمرزیده شود . وگفته‌اند که حق تعالی چون گناه‌بنده‌ای را درموقف بیامرزد ، هربنده‌ای در آن موقف که آن گناه کرده باشد بیامرزد. ویکی‌ازسلف گفت: چون‌عرفه، روز آدینه باشد ، همهٔ اهل‌عرفه را بیامرزند، و [آن] فاضل‌ترین روزی بود در دنیا. و پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ [۴۰۲] حجة‌الوداع ، در این روز کرده است ، و ایستاده بود که آیت نازل شد : الیوم أکملت لکم دینکم .

وروزی یکی از اهل کتاب گفت که : اگر این آیت بر ما منزل شدی ما روز نزول آن را عیدی ساختیمی . أمیرالمؤمنین عمر ـ رضی‌الله عنه ـ گفت : گواهی می‌دهم که این آیت روزی منزل شده‌است که در وی دو عید بود : عرفه و جمعه . و پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ به عرفه ایستاده بود و گفت : اللهم‌اغفر للحاج و لمن استغفر له الحاج .

و آمده است که [علی] بن موفق ، حجی کرد برای پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ پس پیغامبر را بخواب دید . پیغامبر فرمود : ای پسر موفق برای من حج گزاردی ، و برای من « تلبیه » گفتی ؟ گفت : آری . فرمود که : من روز قیامت مکافات آن بکنم . در موقف دست تو گیرم به بهشت برم ، در وقتی که مردمان در اندوه حساب باشند . و مجاهد و غیر او از علما گفتند که : چون حجاج به‌مکه آیند فریشتگان ایشان را استقبال نمایند، و بر اشترسواران سلام گویند ، و اصحاب درازگوش را مصافحه کنند ، و پیاده روان را در کنار گیرند . و حسن گفت : هر که پس از رمضان یا پس

از غزا یا پس‌ازحج وفات کند شهید باشد . وعمر ـ رضی‌الله‌عنه ـ گفت : حج کننده آمرزیده شود، و برای کسی که ـ در ذوالحجه ومحرم و صفر ، و عشر اول از ربیع‌الاول ـ آمرزش خواهد ، اوهم .

و سنت سلف آن بود که غازیان را مشایعت نمودندی ، و حجاج را استقبال کردندی ، و میان دو چشم ایشان ببوسیدندی . و از ایشان دعا خواستندی ، و درآن مبادرت کردندی پیش از آن که بزه‌ها ارتکاب نمایند .

و علی موفق گفت : سالی حج کردم وشب عرفه به «منا» درمسجد خیف درخواب دیدم که: دوفریشته از آسمان با جامه‌های سبز فرود آمدند ، یکی از ایشان دیگری راگفت : یا عبدالله ! دیگری گفت : لبیك یا عبدالله . عبدالله گفت : دانی که امسال چند کس حج گزاردند؟ عبدالله گفت : ندانم . عبدالله گفت : ششصد هزار کس حج کردند. [عبدالله:] دانی که حج چند کس مقبول شد؟ عبدالله گفت: ندانم. عبدالله گفت: حج شش کس. پس به‌هوا بررفتند و غایب گشتند . و من از ترس بیدارشدم، وغمی عظیم برمن استیلا یافت ، واندیشیدم که من یکی از آن شش گانه نباشم، ودرغم واندوه به مشعرالحرام رسیدم، ودربسیاری خلق واندکی مقبولان اندیشه می کردم . درخواب شدم همان دوفریشته رادیدم که‌هم بر آن هیأت فرود آمدند، وهمان حدیث می گفتند. آنگاه یکی گفت : دانی که حق تعالی امشب چه حکم فرمود ؟گفت : نه . گفت : هر صد هزار کس را درکار یکی از آن شش گانه کرد ، و هرششصد هزار راببخشید . ومن بیدارشدم ، باشادیی که وصف بدان‌محیط نشود .

و هم از او آمده [۴۰۳] است که : سالی حج کردم ، وچون از مناسك فارغ شدم‌از کسی که حج وی مقبول نشده باشد براندیشیدم وگفتم : إلهی من حج خود، کسی رادادم که حج وی قبول نشده باشد ، و ثواب آن به وی بخشیدم . پس «رب‌العزة» را درخواب دیدم ، وگفت : ای علی ، در

حضرت ما سخاوت اظهار می کنی ! وسخاو أسخیا را ما آفریده‌ایم . کریم‌تر کریمان و بخشنده‌تر بخشندگان منم ، هر که حج وی مقبول نیست بدان کس بخشیدم که حج وی مقبول است .

فضیلت مکه و خانه

پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ گفت : إن الله تعالی قد وعد هذاالبیت أن یحجه‌فی کل سنة ستمائة ألف‌فان نقصوا أکملهم الله تعالی بالملائکة وأن الکعبة تحشر کالعروس المزفوفة ، وکل من حجها متعلق‌باستارها یسعون حولها حتی تدخل الجنة‌فیدخلون معها. ای ، حق‌تعالی وعده کرده است این خانه راکه هر سال ششصد هزار کس حج کند . و اگر کم از این باشد حق تعالی ازفریشتگان ،آن عدد را به إکمال رساند . و کعبه را برانگیزاند چون عروس در حال زفاف . و همهٔ حجاج در پرده‌های وی آویخته تا در بهشت رود ، وایشان با وی درروند .

و در خبراست : إن‌الحجر [الاسود] یاقوتة من یواقیت الجنة ، وإنه یبعث یوم‌القیامة وله عینان ولسان‌ینطق‌به یشهدلمن إستلمه‌بحق وصدق . ای ، حجرأسود یاقوتی است از یواقیت بهشت . روز قیامت وی را برانگیزد با دوچشم و زبانی‌گویا ، هر که وی را بسوده باشد ، برای وی به حق و به صدق‌گواهی دهد . وبسیاربودی که پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ وی را ببوسیدی . و آمده‌است که : وقتی بروی سجده کرد، وبر«راحله» طواف کردی ، و «کژك» بر وی نهادی ، و طرف آن ببوسیدی [1]. و عمر خطاب ببوسید وگفت : من‌می‌دانم که توسنگی! نه زیانکاری و نه‌سودمند . و اگرنه

۱ـ متن عربی چنین است : وکان یطوف علی‌الراحلة فیضع‌المحجن علیه ثم‌یقبل طرف المحجن .

من پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ را دیده‌ام که ترا ببوسید، نبوسیدمی. پس بگریست به آواز بلند، ودرپس نگریست، علی بوطالب را دید، گفت: ای ابوالحسن! اینجا آب چشم ریخته شود، [ودعا مستجاب گردد؟] علی گفت: یا امیرالمؤمنین ، بل این زیانکار و سودمند است . عمر گفت : چگونه ؟ گفت : حق تعالی چون فرزندان آدم را از صلب وی استخراج کرد ، و ربوبیت خود ایشان را تعریف فرمود ، وایشان بدان اعتراف نمودند ، آن میثاق را درصحیفه‌ای مکتوب گردانید ، و آن صحیفه را در این سنگ ودیعت نهاد . پس اوبرای مؤمنان به «وفا» گواهی دهد ، و بر کافران به «انکار» . وگفته‌اند که : معنی این سخن که مردمان در وقت استلام حجرأسود [۴۰۴] می‌گویند : اللهم إیماناً بك و تصدیقاً بکتابك و وفاءً بعهدك ، [همین است] .

و حسن بصری گفت که : در مکه [روزهٔ] یك روزمساوی صدهزار روزه است ، و یك درم صدقه مساوی صد هزار درم صدقه ، و همچنین هر حسنه‌ای به صد هزار. وگفته‌اند: طواف هفت‌اسبوع مساوی عمره‌ای باشد ، وسه عمره مساوی حجی. ودرخبری صحیح است : عمرة فی رمضان تعدل حجة معی . ای، عمره‌ای که دررمضان باشد برابرحجی بود که با من گزارده شود . و پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ گفت : أنا اول من تنشق عنه الارض ، ثم آتی أهل البقیع فیحشرون معی، ثم آتی اهل مکة ، فأحشر بین الحرمین . ای ، اول کس که روز حشر از زمین بیرون آید من باشم ، پس بر اهل بقیع آیم و ایشان را با من حشر کنند ، پس بر اهل مکه . و حشر من میان حرمین باشد .

و در خبراست که: چون آدم مناسك بجای آورد ، فریشتگان او را بدیدند وگفتند : ای آدم حج تومقبول باشد ، وما پیش از تو به دوهزار سال این خانه را حج کرده‌ایم .

و در أثر است که : حق تعالی هر شبی در اهل زمین نظر رحمت فرماید ، و اول جماعتی که بر آن نظر مشرف شوند اهل حرم باشند ، و افتتاح ازاهل مسجد حرام بود . وهر که را درطواف بیند، یا درنمازیا برابر کعبه [ایستاده] ، وی را بیامرزد .

و یکی از اولیا در مکاشفات خود جملهٔ ثغور را دید که «عَبّادان» را سجده می کردند، وعَبّادان ، جدّه را. وگفته‌اند که: هیچ روزی خورشید غروب نکند که نه یکی از «أبدال» در این خانه طواف کرده باشد . و هیچ شبی صبح طالع نشود که نه یکی از «أوتاد» طواف کرده بود . وانقطاع آن سبب برداشتن کعبه باشد از زمین . پس مردمان بامدادی برخیزند ، و کعبه برداشته شده باشد ، و از وی أثری نبینند . و این آنگاه باشد که هفت سال بگذرد ، و یك کس حج نکند . پس قرآن‌راز «مصحف» بردارند ، وورق سپید بماند ، یك حرف در وی نه . پس از دل‌ها هم برداشته شود ، و یك کلمه یاد نیاید . پس مردمان به شعر و سرود و اخبار جاهلیت رجوع کنند . پس دجال بیرون آید ، و درعقب آن عیسی نزول فرماید ، و او را بکشد . و توقع حصول قیامت درآن حال همچنان باشد که توقع ولادت از آبستنی نزدیك شده به زادن .

و در خبراست : استکثروامن الطواف بهذاالبیت قبل أن یرفع ، فقدیهدم مرتین و یرفع فی‌الثالثة . ای ، طواف خانه بسیار کنید ، پیش از آنکه وی‌رابردارند. چه دوبار وی‌را ویران کنند، وسوم باروی‌رابردارند. وعلی ـ کرم‌الله‌وجهه ـ روایت[۴۰۵] کرد که : پیغامبرـعلیه‌السلام ـ گفت : حکایة عن‌الله ـعزوجل‌ـ إذا أردت‌أن‌أخرب‌الدنیا بدأت ببیتی فخربته ثم أخرب‌الدنیا علی أثره . ای ، چون خواهم که دنیا را خراب گردانم ، ابتدا از خانهٔ خود کنم ، پس در عقب آن دنیا را خراب گردانم .

فضیلت مقام [به] مکه و کراهیت آن

اهل خوف و احتیاط مقام [به] مکه را کراهیت داشته‌اند، برای سه معنی:

یکی: بیم ملالت وسآمت [والفت بیت][1]. چه دیدن آن چون بسیار اتفاق افتد، رواکه وقعی وتعظیمی نماند. وبرای آن عمر ـ رضی‌الله‌عنه ـ حجاج را چون از حج فارغ‌شدندی، بزدی و گفتی: ای‌اهل یمن، به یمن خود باز گردید، و ای اهل شام، به شام، و ای اهل عراق، به عراق. و برای این معنی قصدکرده بودکه مردمان را از بسیاری طواف مانع باشد. و می‌گفتی که: می‌ترسم که از بس که مردمان با این خانه انس گیرند آن را در [دلشان] احترامی نباشد.

دوم: برانگیختن اشتیاق به‌مفارقت آن، تا نشاط معاودت منبعث شود، ودواعی مراجعت توفرپذیرد. چه حق تعالی خانه را مقصدی‌گردانیده است تا مرة بعد اولی وکرة بعدأخری، بدو رجوع نمایند، و خود را از آن مستغنی ندانند. و یکی از علماگفت: تو[در] شهر خود باشی و دل تو مشتاق مکه و متعلق خانهٔ خدای، به از آن بودکه در مکه باشی، و تومقام آن راکاره و دل تو، به جایی دیگرمتعلق. ویکی‌از سلف‌گفت: بسیارکس است که به خراسان باشد و بدین خانه نزدیك‌تر از طواف‌کنندهٔ آن بود. و گفته‌اندکه: حق تعالی را بندگان‌اند که کعبه گرد ایشان طواف‌کند، و در حضرت الهی بدان تقرب نماید.

سوم: بیم ارتکاب‌گناه. چه آن بغایت مخاطره است. و سزاوار است بدانچه موجب دشمنایگی حق تعالی باشد. چه آن موضع در نهایت شرف‌است. و «وُهیب وردمکی» گفت که: شبی در«حجر» نمازمی‌گزاردم.

۱ـ متن عربی چنین است: خوف التبرم والانس بالبیت

در میان « کعبه و استار» [سخنی] شنیدم که می‌گفت : به حضرت الهی شکایت می کنم ، پس با تو ای جبرئیل ، از آنچه از طواف کنندگان به من می‌رسد ازلغو ولهو وسخنانی زیادتی، اگراز آن بازنخواهندایستادخویشتن را چنان بیفشانم که هرسنگی از من به‌کوهی که از آن بریده‌اند بازگردد .

وابن مسعودگفت: درهیچ شهری بنده به‌قصد معصیت پیش‌ازعمل مؤاخذ نباشد، مگربه مکه. واین آیت‌بخواند: ومن یرد فیه بالحاد بظلم نذقه من عذاب ألیم[1]. ای، چندین‌عذاب ألیم برمجرد ارادت بی‌عمل‌مرتب گردانیده‌است. وگفته‌اند: بدی‌ها درمکه مضاعف‌شودچنانکه نیکی‌ها. وابن عباس گفت : احتکار در مکه از جملهٔ الحاد باشد درحرم .وگفته‌اند : دروغ هم از آن جمله است . و ابن عباس گفت : هفتادگنه کنم در «رکیه» دوست‌تر از آن دارم[۴۰۶] که‌یکی درمکه ـو«رکیه» منزلی‌است میان مکه وطایف ـ واز بیم این معنی بعضی مقیمان تا ازحرم بیرون نیامدندی به قضای حاجت مشغول نشدندی . و بعضی چند ماه مقیم بودند و پهلو بر زمین ننهادند . و به سبب منع اقامت ، بعضی‌علما اجرت سرای‌های مکه کراهیت داشته‌اند. و نباید پنداشت که کراهیت مقام مناقض فضل بقعه است . زیرا که علت کراهیت ضعف و قصور خلق است ، از قیام نمودن به حق آن موضع . و معنی آنچه می‌گوییم که ترك مقام فاضل‌تر ، به اضافت مقام با تقصیر و سآمت‌است .

اما مقام ، با آنکه به حق [آن] قیام نماید ، ترك آن فاضل‌ترنتواند بود . چه پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ چون به‌مکه آمد، روی‌به کعبه آورد و گفت: إنك لخیرأرض الله وأحب بلادالله إلیّ ولولا انی أخرجت منك ما خرجت . ای ، تو بهتر زمین‌های خدایی ، و دوست‌تر شهرهای خدایی نزد من . و

۱ـ قرآن ۲۲/۲۵

چگونه بر این جمله نباشد که [اگر مرا از تو بیرون نکردندی هرگز از تو بیرون نشدمی]. ونظر در خانه عبادت است ، و حسنات در وی متضاعف [چنانکه یاد کردیم] .

فضیلت مدینه بر دیگر شهرها

پس ازمکه هیچ بقعه‌ای فاضل‌تر ازمدینه نیست . چه اعمال دروی نیز مضاعف است .

پیغامبر ــ علیه‌السلام ــ گفت : صلاة‌فی مسجدی هذاخیرمن‌ألف صلاة فیماسواه إلاالمسجدالحرام . ای، یك نماز در این مسجد من ، به از هزار نماز درغیر آن، مگر درمسجد مکه . وهمچنین هرعملی درمدینه، یکی[از] آن به هزارباشد . و پس ازمدینه بیت‌المقدس ،که یك نمازدروی به پانصد نماز باشد . وهمچنین دیگر عمل‌ها . وابن عباس ازپیغامبر ــ علیه‌السلام ــ روایت کرد : صلاة فی مسجدالمدینة بعشرة‌آلاف صلاة ، وصلاة فی‌المسجد الأقصی‌بالف‌صلاة، وصلاة فی‌المسجدالحرام بمائة ألف‌صلاة. ای، یك نماز درمسجد مدینه به ده هزار، ودرمسجد أقصی به‌یك هزار ، و در مسجد مکه به صد هزار . و پیغامبر گفت : لم یصبر علی شدتها ولأوائها أحد إلاکنت له شفیعاً یوم القیامة . ای ، هیچ کسی بر سختی و مشقت آن صبرنکرد که نه من شفیع اوأم روزقیامت . ونیز گفت: من استطاع أن‌یموت بالمدینة فلیمت فأنه لن‌یموت بها أحد إلاکنت له شفیعاً یوم القیامة . ای ، هر که تواند که وفات‌بکند [درمدینه ، باید که وفات کند. به تحقیق که هیچ کس در آنجا وفات] نکند که نه من شفیع او باشم روز قیامت .

وآنچه پس‌ازاین سه بقعه است متساوی‌است ، مگرثغرها که اقامت را در آن برای مرابطت فضلی است . و برای این پیغامبر ــ علیه‌السلام ــ

گفت: لاتشدالرحال‌إلا إلی‌ثلاثة مساجد : المسجد الحرام ، و مسجدی هذا [۴۰۷]والمسجدأقصی. ای، رحلت کرده‌نشدی ،مگربه‌سه‌مسجد :مسجدمکه، واین مسجد من، ومسجد أقصی . وبعضی علما بدین‌حدیث‌استدلال کرده‌اند درمنع‌سفربرای زیارت‌مشاهد. و آن‌ازاین‌حدیث لازم نمی آید، [و مراچنین ظاهر نشده‌است]بل‌پیغامبر–علیه‌السلام–[امر به] زیارت فرموده‌است[1]وگفته : نهیتکم عن زیارة‌القبور، فزوروها . ای، اززیارت‌گورها شمارا بازداشته بودم، اکنون زیارت کنید که نهی‌برداشتم . وحدیث درمسجدها آمده است ، ومشهدها درمعنی آن نیست. چه مسجدها– پس‌ازسه مسجد مذکور– متماثل است . و هیچ شهری نیست که نه در آن مسجدی است ، وسفر به مسجدی دیگر وجه ندارد .

امامشاهد متساوی‌نیست، بل برکت زیارت‌ایشان دراندازهٔ درجات ایشان‌است درحضرت‌حق‌تعالی. آری اگر درموضعی مسجدی‌نباشد، رواکه ازآنجا به‌موضعی‌رود که در آن مسجدی باشد و به‌کلیت آنجا نقل کند . و کاشکی بدانمی که‌آن‌کس که از سفر زیارت منع می کند ، ازسفری که برای زیارت أنبیا چون ابراهیم و موسی و یحیی و غیر ایشان ـ علیهم‌السلام ـ باشد ، هم منع کند یا نه ؟ اگر کند در غایت احالت باشد ، و اگر روا دارد زیارت أولیا وعلماوصلحا هم درآن معنی‌است . ودورنیست که‌آن ازمقاصد سفر باشد ، چنانکه زیارت علما در حال حیات از مقاصد سفر است .

أما مقام مرید آن است کـه : جای خود را ملازمت نماید ، چون مقصود او ازسفر استفادت علم نباشد ، هرگاه که حال او در وطن به سلامت ماند . و اگر نماند باید که موضعی طلبد که در آن به خمول نزدیک‌تر ، و

۱ – متن عربی چنین است : و قد ذهب بعض‌العلماء الی الاستدلال بهذا الحدیث فی‌المنع من‌الرحلة لزیارة المشاهد وقبورالعلماء ، والصلحاء . و ما تبین‌لی أن الامر کذلك ، بل‌الزیارة مأموربها .

دین وی سلیم‌تر ، و دل وی فارغ‌تر ، و عبادت در وی آسان‌تر ، که آن بهتر مواضع بود[وی را] . پیغامبر ــ علیه‌السلام ــ گفت: البلاد بلادالله ، والخلق عباده ، فأی موضع رأیت فیه‌رفقاً فأقم فأحمدالله تعالی. ای ، شهرها شهرهای خدای است ، و خلق بندگان وی ، درهر موضعی که رفقی دیدی مقیم شو ، وحمد خدای بجای‌آر . و درخبر است : من رزق من شیءٍ فلیلزمه ، ومن جعلت معیشته فی شیءٍ فلاینتقل عنه حتی یتغیرعلیه . ای ، هر که ازچیزی روزی یافت باید که آن را لازم‌گیرد . و معشیت هر که درچیزی است ، باید که از آن نقل نکند تا آنگاه که‌آن بروی متغیرشود .

بونعیم‌گفت که : ثوری را دیدم ،أنبان بر کتف و«رکوه» بردست، گفتم :کجا؟گفت : به‌شهری که این‌أنبان را به‌یك درم پر کنم[1] . ودرروایتی دیگر گفت : دیهی می‌طلبم که در آن ارزانی نرخ باشد ، آنجا مقیم شوم . گفتم : تو این بکنی ؟گفت : آری . چون شنیدی که در شهری نرخ ارزان است ، قصد آن‌کن . چه در آن دین تو سلیم‌تر ، و اندیشهٔ تو اندك‌تر . و گفتی که : این روزگاری بد است ، [۴۰۸] برخاملان در آن آمِن نمی‌توان بود ، پس حال مشهوران چگونه باشد؟ این روزگاری است که مرد ازدیهی به دیهی نقل‌کند [تا] دین خود را از فتنه‌ها بگریزاند !

وهم ازاو آورده‌اند که‌گفت: نمی‌دانم که در کدام شهرساکن شوم؟

گفتند : خراسان .

گفت : آنجا مذهب‌ها مختلف، ورأی‌ها فاسد است .

گفتند : شام .

۱ ــ متن عربی چنین است : و قال أبونعیم : رأیت سفیان الثوری ــ وقد جعل جرابه علی کتفه وأخذ نعلیه بیده ــ فقلت : الی أین یا اباعبدالله ؟ قال : الی بلدأملأفیه جرابی بدرهم ...

گفت : مردم، انگشتنمای شود . ای ازشهرت احتراز کردن.

گفتند : عراق .

گفت : شهر جباران است .

گفتند : مکه .

گفت : تن‌را و کیسه را بگدازاند .

و مردی وی را گفت : عزم آن دارم که در مکه مجاور شوم ، مرا وصیتی بکن . گفت : در صف اول نمازمگزار ، و با هیچ قرشی مصاحبت مکن ، و صدقه را آشکارا مده .

وصف اول را بدان کراهیت داشته است که مشهورشود ، ووی را بازطلبند ، و تزین و تصنع در عمل وی آمیزد .

فصل دوم :درشرطهای‌وجوب‌حج‌وصحت‌آن، وأرکان وواجبات و محظورات آن .

أما شرط : صحت حج را، دوچیزشرط است : وقت ☆ و اسلام ☆ وحج کودك درست است ، اگرممیز باشد ، به نفس خود احرام‌گیرد . واگر نباشد «ولی » از جهت وی احرام‌گیرد ، او را به «عرفه و طواف وسعی» و غیر آن برد . و نزدیك بوحنیفه ـ رضی‌الله‌عنه ـ احرام‌کودك ممیز ، اگرچه صحیح باشد ، أما لازم نبود . و از غیر ممیز «ولی» را احرام نبایدگرفت .

و أما وقت : شوال وذوالقعده، ونـُه روزازذوالحجه است تا طلوع صبح از روز «نحر». و هر که درغیر آن‌مدت احرام حج‌گیرد ، عمره باشد . و نزدیك بوحنیفه ـ رضی‌الله عنه ـ درغیر آن مدت احرام حج درست باشد وعمره نشود،بدانچه احرام‌نزدیك وی شرط است . ونزدیك شافعی رکن . و کل سال وقت عمره است، [ولکن] کسی که درایام «منا» به مناسك مشغول باشد ، بایدکه احرام عمره نگیرد . زیراکه به أعمال آن مشغول نتواند شد

به سبب مشغولی به‌أعمال «منا».

اما شرط آنکه آن حج اسلام باشد ، و فریضهٔ حج گزارده شود ، پنج است : اسلام ✩ و حریت ✩ و بلوغ ✩ و عقل ✩ و وقت ✩ و اگر کودکی یا بنده‌ای احرام گیرد ، لکن کودك بالغ شود ، و بنده آزادگردد ـ در «عرفه» یا در «مزدلفه» ـ و پیش از طلوع صبح به [عرفه] باز آید ، ازحج اسلام بسنده باشد. زیرا که حج «عرفه» است . و بدین سبب [جز] «دم اساءت» بر ایشان واجب نشود[1]. و نزدیك بوحنیفه ـ رضی‌الله‌عنه ـ کودك را تجدید احرام [نباید] . چه احرام اولازم نیست ، و بلوغ منتقض بود . وشرایط آنکه «عمره از فرض اسلام واقع شود» همین است ، مگر وقت .

و أما شرط آنکه [حج] نفل باشد ـ از آزاد بالغ ـ براءت ذمت اوست از «حج اسلام». چه اول حج اسلام است . پس قضا ـ کسی را که در حال بندگی حج را باطل کرده باشد ـ پس نذر . پس نیابت . پس نفل . و این ترتیب مستحق است . و هم بر این جمله واقع شود ، اگر چه نیت بر خلاف این کند .

وأما شرط وجوب حج پنج است: اسلام ✩ وبلوغ ✩ وعقل ✩ وآزادی [۴۰۹] ✩ و استطاعت . بر هر که فرض حج لازم شود ، فرض عمره لازم شود . و نزدیك بوحنیفه عمره فرض نیست . و هر که خواهد که درمکه در رود ، برای زیارت یا تجارت ـ و اوهیزم فروش نباشد ـ احرام بروی لازم شود ، بر یك قول . پس به عمره یا حجی از آن بیرون آید .

---

۱ ـ در نسخه‌های ترجمهٔ فارسی «مزدلفه» آمده ، ولی متن عربی چنین است : فان أحرم الصبی أوالعبد ، ولکن عتق العبدوبلغ الصبی ، بعرفة أوبمزدلفة ، وعادالی عرفة قبل طلوع الفجر ، أجزأهما عن حجةالاسلام ، لان الحج عرفة. ولیس علیهما دم، الا«شاة» . ولی درشرح زبیدی «الادم شاة» آمده است .

وأما استطاعت : دو نوع است .

یکی : مباشرت. وآن رااسباب است -إما درنفس،بدانکه تندرست باشد ، وإما در راه ، بدانکه با أمن و خصب بود - بی بحری مخطر ، وبی دشمنی قاهر- و إما در مال ، بدانکه وی را نفقهٔ رفتن و باز آمدن به وطن باشد ، خواه اهل بود وی را ، وخواه نبود . زیرا که جدایی وطن صعب است ، ونفقهٔ جماعتی راکه نفقهٔ ایشان براو لازم باشد، [دراین مدت] مالك بود. وچندانی‌دارد که وام‌ها بتواند توخت، وبرراحله‌ای یابر کرای آن قادر باشد ـ به‌محمل یا به زامله-اگر به زامله تواند نشست.

و أما نوع [دوم] : آنکه مفلوج و زَمِن باشد . و استطاعت او آن بود که به مال مزدور تواند گرفت ، کسی را که او حج اسلام گزارده باشد ، تـا برای وی حج گزارد . و در ایـن نوع نفقهٔ رفتن به زامله بسنده بود .

و به نزدیك بوحنیفه ، استیجار بر حج درست نباشد . اما اگر در حال عجز کسی را مال دهدتا حج کند، ثواب دادن مال وی را حاصل‌باشد، و حج از وی ساقط‌گردد . واگر کسی در حال مفلوجی بالـغ شود ، اگرچه بذل مال تواند ، بر وی واجب نبود .

و [پسر] چون قبول کندکه برای پدر «مسن» رایگان حج‌گزارد ، بر این قبول ، «پدر» مستطیع بود ، بروی لازم آیدکه وی را بفرماید . وبه نزدیك بوحنیفه لازم نیاید . واگرگوید : مال بدهم تاکسی رااجارت‌گیری ، قبول مال لازم نباشد [وبدان مستطیع نشود] . زیرا که خدمت تن [درآن] شرف پسر باشد ، وبذل مال [به پدر] از نوع منتی خالی نبود . وهرکه را استطاعت باشد حج بر وی لازم شود . و روا باشدکـه تأخیر کند ، ولکن خطر بود . ونزدیك بوحنیفه ، در روایت‌کرخی ، وجوب حج برفوراست

و تـأخیر روا نبود . و در روایت محمد شجاع بر تراخی است ، و تأخیر رواست .

و اگر میسر شد ، اگرچه در آخر عمر بود ، ازوی ساقط گشت . و اگر پیش از حج وفات کرد عاصی باشد به ترك حج. و از ترکهٔ اوحج باید فرمود، اگر چه وصیت نکرده باشد ، چنانکه دیگر وام‌ها توخته شود . و نـزدیك بوحنیفه بی وصیت ، حج فرمودن واجب نیست . و اگر در سالی مستطیع شد و با مردمان بیرون نیامد ، و هم در آن سال پیش از حج مردمان ، مال وی‌هلاك گشت ــ واو پس‌از آن وفات کرد ــ درحضرت خـدای ، بی لزوم حج رفته باشد . و هر که توانگرباشد و حج ناکرده بمیرد کار او درحضرت الهی با خطر بود .

عمر گفت : قصد آن دارم که به شهرها بنویسم تا هر که با استطاعت حج‌نگزارد «جزیت» بروی‌معین کنند. وسعید جبیر و ابراهیم نخعی ومجاهد وطاوس گفتند :[۴۱۰] اگربدانیم که مردی توانگر که حج‌بروی واجب‌باشد، وحج ناکرده بمیرد ، بروی نمازنکنیم. و یکی‌را ازسلف همسایه‌ای توانگر بود ، و حج ناکرده بمرد ، بر وی نماز نگزارد . و ابن عباس گفت : هر که وفات کند وزکات نداده باشد و حج نگزارده ، او خواهد که وی را به دنیا باز آرند . واین کلمات ازقرآن بخواند: رب ارجعون لعلی‌أعمل صالحاًفیما ترکت . و لفظ «أعمل صالحاً» را به حج تفسیر کرد .

اما ارکان ، که حج بی آن درست نباشد ، پنج است : إحرام ✿ و طواف ✿ و پس از وی ، سعی ✿ و ایستادن به عرفه ✿ و موی ستردن ، بر یك قول . وارکان عمره همین است ، مگر ایستادن به «عرفه» . و واجبات که به‌ترك آن حج باطل‌نشود، ولکن ذبح گوسفندی واجب آید، شش است : احرام‌درمیقات. وهر که آن‌را بگذارد، وازمیقات بی‌احرام بگذرد، گوسفندی

واجب شود . و سنگ انداختن ، و در ترک آن هم گوسفندی واجب آید [برقولی] . واما صبر کردن درعرفات تاآفتاب فروشود . وشب به «مزدلفه» بودن . و همچنین به «منا» . و طواف وداع . در این هرچهار بر یك قول دَمی واجب شود ، و بر قول دیگر مستحب بود .

ونزدیك بوحنیفه ـ رضی‌الله‌عنه ـ ارکان حج «دو» است : ایستادن به عرفه ، وطواف زیارت. و احرام شرط است و نه رکن . وواجبات پنج است : سعی میان صفا ومروه . و ایستادن به «مزدلفه» . و سنگ انداختن . و بیرون آمدن از احرام باتقصیر. و طواف بازپسین .

أما وجوه گزاردن‌حج و عمره سه است :

اول : إفراد . وآن فاضل‌تر است[واوآن است]که اول حج تنها بگزارد ، و چون تمام شد از«حرم» به «حل» آید : واحرام عمره‌گیرد . و آنگاه عمره بجای آرد . و فاضل ترین [موضع حل برای] احرام عمره «جعرانه» است ، پس «تنعیم» پس «حدیبیه» . و بر منفرد «دَم » واجب نیاید ، مگر بر سبیل تطوع بجای آرد .

دوم : قِران . وآن چنان باشدکه جمع کند وگوید : لبیك بحجة وعمرة معاً . و به هردومحرم شود ، و أعمال حج بسنده باشد . و عمره در حج مندرج شود ، چنانکه‌آبدست در غسل ، مگرآنکه طواف و سعی پیش از ایستادن عرفه بجای آرد . چه سعی ازهر دو محسوب شود . أما طواف محسوب نبود . چه شرط طواف فرض در حج آن است‌که پس از وقوف باشد .

و به نزدیك بو حنیفه ـ رضی‌الله عنه ـ اعمال حج بسنده باشد ، و عمره درحج مندرج نشود ، بل دو طواف بایدکرد . و سعی در قِران ، دمِ گوسفندی واجب‌آید ، مگربر «مکّی» . چه او بر هیچ واجب نشود ، زیرا

که میقات خود نگذاشته است . بدانچه میقات او مکه است .

سوم : تمتع . و آن چنان باشد که ازمیقات به احرام عمره بگذرد ، و در مکه از احرام بیرون آید ، و تا وقت حج به محظورات تمتع کند . [۴۱۱] پس احرام حج گیرد . و متمتع نشود ، مگر به پنج شرط .

یکی : آنکه از حاضران مسجد حرام نباشد . وحاضر آن باشد که در مسافتی بود که در آن «قصر نماز» نباید کرد .

دوم: آنکه عمره برحج تقدیم کند .

سوم : آنکه عمره در ماه‌های حج باشد .

چهارم : آنکه‌برای احرام حج به‌میقات‌حج ـ و به مثل مسافت آن ـ رجوع ننماید .

پنجم : آنکه حج و عمره از یك کس بود . و چون این صفت‌ها موجود شد ، متمتع باشد ، وگوسفندی بروی واجب آید . و اگر نیابد ، سه روزدر حج روزه دارد ، پیش از[روز] نحر ـ متفرق یا متتابع ـ وهفت روز چون به وطن بازگردد. واگرسه روز پیش‌ازحج نداشت،چون به وطن باز گردد ، ده ، روزه بدارد ـ متتابع یا متفرق ـ و نزدیك بوحنیفه ـ رضی‌الله‌عنه ـ روزه ازوی‌ساقط شود، ودمی لازم‌آید . و بدل دَم در قران وتمتع یکسان‌است، و فاضل‌تر افراد است. پس تمتع .پس قران .ونزدیك بوحنیفه ـ رضی‌الله‌عنه ـ قران . پس تمتع . پس افراد .

أما محظورات حج وعمره : شش است .

اول : پوشیدن پیراهن و شلوار و موزه و دستار . بل باید که إزار و رداء ونعلین پوشد . واگرنعلین نیابد « سُر »[1]. و اگر إزارنیابد«شلوار» .

---

۱ ـ سر : به ضم اول، کفش وموزه وامثال آن‌را گویند . وبعضی گویند : کفشی‌باشد که درروستای خراسان ، روی‌آن را از ریسمان سیاه سازند . (برهان) . تازی این واژه «مکعبین» است .

و نزدیك بوحنیفه ـ رضی‌الله‌عنه ـ اگر شلوار پوشند دَمی واجب آید، و در «کمر» و «سایهٔ محمل» باکی نیست، ولکن باید که «سَر» رانپوشد. و چه احرام او در سر است . و نزدیك بوحنیفه روی را هم نباید پوشید . و زن را روا که همه جامه‌های دوخته بپوشد، ولکن روی را نپوشد، به چیزی که مماس آن شود . چه احرام [او] درروی است .

دوم : بوی خوش به‌کار داشتن است . و باید که هرچه عقلا آنرا خوش بـوی شمرند ، از آن دور بـاشد . و اگر خوش بویی به کار دارد ، و جامهٔ دوخته پوشد ، گوسفندی واجب شود . و نـزدیك بوحنیفه اگر جامهٔ دوخته تمام روز پوشد [دمی] واجب شود . واگر بعضی از روز، صدقه واجب آید .

سوم : موی ستردن و نـاخن چیدن . و در این هر دو گـوسفندی واجب آید . و نزدیك بوحنیفه در ستردن ربعی از سر واجب آید ، و در کم از آن نیاید . و در سرمه و گرمابه ، و فصد و حجامت ، و شانه‌کردن موی باکی نیست .

چهارم : مباشرت . وآن پیش از [تحلل] اول حج را فاسد کند ، و شتری یا گاوی یا هفت گوسفند واجب گرداند ، و قضا نیز . و اگر پس از تحلل اول باشد «بَدَنَه»ای واجب آید ، ولیکن حج تباه نشود . ونزدیك بوحنیفه اگر مباشرت پیش از وقوف باشد «بدنه» واجب نیاید . چه وجوب «بدنه» به افساد جمع نشود ، و اگر پس از وقوف بود ، حج فاسد نشود، و «بدنه» واجب آید .

پنجم : مقدمات مباشرت . چون «قُبلـه» و ملامست ـ که با زنان ناقض وضو باشد ـ حـرام است ، و در آن گوسفندی واجب آید . و در استمناء همچنین . و نکاح و انکاح روا نباشد . و اگـر کرد ، هیچ واجب

نیاید. چه [نکاح] منعقدنشود. ونزدیك بوحنیفه رواباشد ومنعقد[۴۱۲]شود.

ششم : کشتن صید خشکی است.ای ،آنچه گوشت وی بشاید خورد. یا متولد باشد میان حلال وحرام . ودر آن ، مثل او، از شتروگاو وگوسفند، واجب شود، وتفاوت خلقت در آن رعایت باید کرد. وصید دریاحلال است، و دراوجزایی نیست . ونزدیك بوحنیفه اگر گوشت وی نشاید خورد ، هم جزا واجب آید . واعتبار ضمان در کبار وصغار به قیمت باشد ، نه به مثل .

باب دوم

در ترتیب أعمال ظاهر از اول سفر تا بازگشتن ، و آن ده جمله است

جملهٔ اول : در سنت‌ها . ازاول بیرون آمدن تا احرام گرفتن ، و آن هشت است :

اول : در مال . باید که افتتاح به توبه کند ، و مظالم باز دهد ، و وام‌ها بتوزد . و نفقهٔ هر که بر وی لازم باشد تا به وقت رجوع ساخته کند [و امانت‌ها که نزد اوست رد کند] وازمال پاکیزهٔ حلال چندانی با خود برد که رفتن و آمدن را بس کند – بی تنگی خرج – بل بر وجهی که در توشهٔ توسع تواند کرد ، و با درویشان و ضعیفان رفق تواند برزید . و پیش از بیرون آمدن صدقه بدهد ، وبرای خود مرکوبی تواند بخرد ، که ازضعف وی ایمن باشد، یا کرا گیرد . واگر کرا گرفت باید که کل آنچه بروی بارخواهد کرد – از اندك وبسیار – به وی بنماید، و رضای او حاصل کند .

دوم : در رفیق . باید که رفیقی پارسا و دوستدار خیر و معین آن طلبد تا اگرچیزی فراموش کند وی را یاد دهد ، واگر یاد آورد درآن یاری کند ، و اگر «بددلی» نماید دلیرگرداند ، واگر عاجزشود تقویت فرماید ، و

اگر دلش تنگ شود برصبر باعث شود. و برادران و رفیقان مقیم را وداع کند، ودعای ایشان را طالب باشد. چه حق تعالی چیزی از آن به وی رساند. وسنت در وداع آن است بگوید: استودع الله دینك و امانتك و خواتیم عملك. و کسی را که عزم سفر بودی، پیغامبر وی را گفتی: فی حفظ الله و کنفه زوّدك الله التقوی و جنبك الردیٰ وغفر ذنبك ووجهك للخیر أینما توجهت.

سوم: در بیرون آمدن ازخانه. چون قصد بیرون آمدن کند باید که دو رکعت نماز گزارد، در اول: فاتحه وقل یا ایها الکافرون، خواند، ودر دوم: اخلاص. وچون فارغ شود [دست بردارد] و به اخلاص صافی ونیت صادق دعا کند. و بگوید: اللهم أنت الصاحب فی السفر و أنت الخلیفة فی الاهل والمال والولد والاصحاب، احفظنا و إیاهم من کل آفة و عاهة اللهم إنا نسألك [فی مسیرنا هذا البر والتقوی، ومن العمل ماترضی. اللهم إنا نسألك أن] تطوی لنا الارض وتهوی علینا السفر، و أن ترزقنا فی سفرنا سلامة البدن والدین والمال [۴۱۳] و تبلغنا حج بیتك و زیارة قبر نبیك محمد - علیه السلام - اللهم إنا نعوذ بك من وعثاء السفر و کآبة المنقلب وسوء المنظر فی الاهل والمال و الولد والاصحاب، اللهم اجعلنا وإیاهم فی جوارك ولاتسلبنا و إیاهم نعمتك و لاتغیر ما بنا وبهم من عافیتك.

چهارم: چون به درخانه رسد بگوید: بسم الله توکلت علی الله لاحول ولاقوة إلا بالله، رب أعوذ بك أن [أضل او أُضَل] أو أذل او أُذَل [او أزل او أُزَل] او أظلم او أُظلَم او أجهل اویجهل علیّ، اللهم إنی لم اخرج أشراً و لابطراً و لاریاء و لاسمعة، بل خرجت إتقاء سخطك و ابتغاء مرضاتك و قضاء فرضك و اتباع سنة نبیك، شوقاً الی لقائك. وچون روان شود بگوید: اللهم بك انتشرت و علیك توکلت وبك اعتصمت و إلیك توجهت، اللهم أنت ثقتی و أنت رجائی فاکفنی ما أهمنی و مالا أهتم به، وما أنت أعلم به منی، عز جارك وجل ثناؤك

ولاإله‌غیرك، اللهم زوّدنی التقوی و اغفرلی ذنبی ووجهنی للخیر أینما توجهت. و در هرمنزلی از آن [که] نقل خواهد کرد، این دعا بگوید.

پنجم: در نشستن. چون بر «راحله» نشیند بگوید: بسم‌الله وبالله والله أکبر توکلت علی الله ولاحول ولاقوة الابالله العلی العظیم ماشاءالله کان و ما لم یشأ لم یکن. سبحان الذی سخر لنا هذا و ماکناله مقرنین وانا الی ربنا لمنقلبون. اللهم إنی وجهت وجهی إلیك وفوضت أمری کله إلیك وتوکلت فی جمیع أموری علیك. أنت حسبی و نعم الوکیل. وچون برستور نشیند هفت بار بگوید: سبحان‌الله و الحمدلله و لاإله إلاالله والله اکبر. و بگوید: الحمدلله الذی هدانالهذا و ماکنالنهتدی لولا أن هدانا الله. اللهم أنت الحامل علی الظهر و أنت المستعان علی الامور.

ششم: در فرود آمدن. و سنت آن است که فرود نیاید تا روزگرم نشود. و بیشتر رفتن او باید که به شب باشد. پیغامبر– علیه [۴۱۴] السلام– گفت: علیکم بالدلجة فان الارض تطوی باللیل مالاتطوی بالنهار. ای، بر شما باد به‌شب روی، که زمین چنانکه درشب نوشته شود در روزنوشته نشود. و شب اندك خسبد تا بر رفتن معونتی باشد. و چون منزل را ببیند بگوید: اللهم رب السموات السبع و ما اظللن، و رب الارضین السبع و ما أقللن، ورب الشیاطین و ما اضللن، ورب الریاح و ما ذرین ورب البحار و ماجرین أسألك خیر هذا المنزل وخیر أهله و أعوذبك من شر هذا المنزل وشر مافیه، اصرف عنی شر شرارهم. وچون در منزل فرود آید، دو رکعت نماز گزارد و بگوید: اللهم إنی أعوذ بکلمات الله التامات التی لایجاوزهن بر ولافاجر من شر ماخلق. وچون شب درآید بگوید: یاأرض ربی وربك الله أعوذبالله من شرك و شر مافیك وشر مادب علیك، أعوذبالله من شر کل أسد وأسود وحیة و [عقرب، ومن شر] ساکن البلد، و والد و ما ولد، وله ماسکن فی اللیل والنهار

و هوالسمیع العلیم.

هفتم: در پاس داشتن. باید که در روز احتیاط کند و تنها از قافله بیرون نرود. چه باشد که هلاك شود [یا] منقطع گردد. وشب، وقت خفتن شرط تحفظ بجای آرد. و اگر در اول شب خسبد سر بر بازوی خود نهد، و اگر در آخر [شب] خسبد «بازو» بایستاند و سر در کف دست نهد. چه اگر چنین نکند شاید که خواب گران شود، و خورشید بر آید و او نداند. و آنچه از نماز فوت شود، به از آن باشد که ازحج یابد. ودرشب نیکوتر آن باشد که دو رفیق پاس به نوبت دارند. چون یکی بخسبد دیگری پاس دارد. چه سنت این است، و اگر دشمنی یا دده‌ای قصد وی کند ــ در شب یا در روز ــ آیةالکرسی، وشهدالله، وإخلاص ومعوذتین، بخواند. و بگوید: بسم‌الله ماشاءالله ولاقوة إلاباالله، حسبی الله، توکلت علی الله ماشاءالله، لایأتی بالخیرات إلاالله ماشاءالله لایصرف السوء إلاالله، حسبی‌الله وکفی سمع‌الله لمن دعا، لیس وراءالله منتهی، ولادون الله ملجأ کتب‌الله لأغلبنّ أنا ورسلی إن‌الله قوی[۴۱۵]عزیز، تحصنت بالله العظیم واستعنت بالحی الذی لایموت. اللهم أحرسنا بعینك التی لاتنام، و اکفنا برکنك الذی لایرام. اللهم ارحمنا بقدرتك علینا فلاتهلکنا و أنت ثقتنا و رجاؤنا. اللهم أعطف علینا قلوب عبادك و إمائك برأفة ورحمة، إنك أنت أرحم الراحمین.

هشتم: چون درراه بر بلندی بر آید، مستحب است که سه بار تکبیر کند و بگوید: اللهم لك الشرف علی [کل] شرف، ولك الحمد علی کل حال. و چون به نشیبی رسد تسبیح گوید. و چون از وحشت بترسد بگوید: سبحان الملك القدوس، رب الملائکة و الروح، جللت السموات بالعزة و الجبروت.

جملهٔ دوم: آداب احرام، ازمیقات تا دررفتن مکه. و آن پنج است.

اول : چون به‌میقات مشهور رسد، که مردمان از آنجا احرام گیرند، غسل کند، برنیت غسل احرام . و به تنظیف، غسل خود را به‌اتمام رساند ، سر را شانه کند و ناخن بچیند ، و موی لب ببرد. و کمال نظافتی که درباب طهارت یاد کرده‌ایم حاصل گرداند .

دوم : جامهٔ دوخته بیرون کند ، و جامهٔ احرام ـ ازاری و ردایی سفید ـ درپوشد ، چه سفید بهترین جامه‌هاست در حضرت الهی . و پیش از احرام در اندام وجامه عطر به‌کار دارد . و در عطری که جرم او پس از احرام باقی‌ماند باکی‌نیست. چه درفشیدن مشك درفرق پیغامبرـعلیه‌السلام ـ که پیش از احرام کار بسته بود ، پس از احرام مشاهده شده است .

سوم : پس از پوشیدن جامه صبر کند تا راحلهٔ وی برانگیزد . اگر سوار باشد آغاز رفتن کند . اگر پیاده بود آنگاه نیت احرام کند به حج یا به عمره ، برسبیل قران یا افراد، چنانکه خواهد. وبرای انعقاد احرام،مجرد نیت بسنده است ، ولکن سنت آن است که لفظ « تلبیه» به نیت پیوندد و بگوید : لبیك ، اللهم لبیك، لاشریك لك‌لبیك،إن الحمد و النعمة لك والملك ، لاشریك لك . و نزدیك بوحنیفه مجرّدنیّت بسنده نبود تاتلبیه یامثل آن بدان پیوندد . واگر زیادت‌از این‌خواهد،گوید : لبیك و سعدیك و الخیر كله بیدیك،والرغباء إلیك ، لبیك‌بحجة حقاً تعبداًورقاً،اللهم صلّ علی‌محمد و علی‌آل‌محمدوسلم .

چهارم : چون به تلبیهٔ مذکور، احرام منعقد شد، مستحب‌است که بگوید : اللهم إنّی‌ارید الحج فیسره لی وأعنی علی أداء فرضه‌و تقبله [۴۱۶] منی. اللهم‌إنی‌نویت‌أداء فریضتك فی‌الحج ، فاجعلنی من الذین استجابوا لك، وآمنوا بوعدك‌واتبعوا أمرك، واجعلنی‌من‌وفدك‌الذین‌رضیت عنهم‌وارتضیت ، و قبلت‌منهم، اللهم فیسّر لی أداء ما نویت من‌الحج.

اللهم قدأحرم لك‌شعری ولحمی ودمی‌و عصبی‌ومخی وعِظامی وحَرّمتُ علی نفسی،النساء و الطیب ولُبس المخیط ابتغاء وجهك‌فی الدارالآخرة. و از وقت احرام باز، شش محظور که یاد کرده‌ایم [پیش از این] بهروی حرام شود ، باید که از آن دور باشد .

پنجم :در دوام احرام . بازگردانیدن «تلبیه» مستحب است ، خاصه در وقت تزاحم و به هم کوفتن رفیقان ، و فراهم آمدن مردمان ، و درفراز ونشیب ، [ودر]برنشستن وفرود آمدن، به‌آوازبلند ، نه چنانکه حلقش گرفته شود ، و دمش برافتد . چه کری و غایبی را نمی‌خواند ، چنانکه در حدیث آمده است . و در بلند گفتن تلبیه و درسه مسجد باکی نسیت . چه جای مناسك است ✿ مسجد حرام ✿ و مسجد خیف ✿ و مسجد میقات . وأما در مسجدهای دیگر، اگربی‌آواز بلند بگوید هم باکی نبود . وپیغامبر را ـ علیه اسلام ـ چون چیزی خوش آمدی گفتی : لبیك ، إن العیش‌عَیش الآخرة .

جملهٔ سوم :در آداب دخول مکه تا طواف ، و آن شش است .

اول : آنکه در «ذی‌طُویٰ»برای دخول مکه غسل کنند . و غسل‌های مسنون ومستحب‌نُه‌است‌درحج،برای‌نُه سبب. اول:احرام‌ازمیقات✿ پس‌در رفتن‌مکه[1] ✿پس‌ایستادن به‌عرفه✿ پس‌ایستادن به‌مزدلفه✿پس‌طواف‌زیارت✿ پس‌سه‌غسل‌سنگ‌انداختن به‌سه‌جمره ✿ وسنگ انداختن جمرهٔ عقبه راغسل

۱ـ در متن عربی پس از «ثم‌لدخول مکه» جملهٔ «ثم لطواف القدوم» آمده است که با توجه به نه سبب یاد شده در آغاز این بحث ، زاید می‌نماید . مرتضی زبیدی درشرح خود پس‌از نقل‌این جمله چنین نوشته‌است: هکذاهوفی سائر النسخ ـ ولم یذکره الرافعی ولاالنووی ـوالظاهرأن الغسل‌الذی لدخول مکه ینوب منه . (اتحاف السادة ، ج ۴ ، ص ۳۴۰)

نیست ، پس طواف وداع . و شافعی ـ رضی‌الله عنه ـ در «جدید» [1] برای « طواف زیارت ، وطواف وداع » غسل نفرموده است . و براین قول هفت غسل باشد .

دوم : آنکه نزدیك در رفتن به اول حرم ، که او هنوز بیرون مکه باشد ، بگوید : اللهم هذا حرمك وأمنك فحرم لحمی و دمی و بشری علی النار، و آمنی من عذابك یوم تبعث عبادك واجعلنی من أولیائك و أهل طاعتك .

سوم : آنکه در مکه از جانب «أبطح» رود ، و آن از «ثنیهٔ کداء» است ، به فتح کاف . پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ از شاه راه سوی آن عدول فرموده است ـ واقتدای بدو اولی ـ واز «ثنیهٔ کُداء» به ضم کاف، بیرون آید ـ و این ثنیهٔ سفلی است ، و اولین ثنیهٔ علیا .

چهارم : چون در مکه در رفت [۴۱۷] و به سر «ردم» رسید ، چشمش بر خانه افتد، در این حال باید که بگوید : لاإله إلاالله والله أکبر ، اللهم أنت السلام ومنك السلام ، ودارك دار السلام ، تبارکت یاذا الجلال و الاکرام . اللهم إن هذا بیتك عظمته و کرمته وشرفته . اللهم فزده تعظیماً و تشریفاً و تکریماً وزده مهابة وزد من حجه براً و کرامة. اللهم افتح لی أبواب رحمتك و أدخلنی جنتك وأعذنی من الشیطان الرجیم .

پنجم : چون درمسجد حرام رود باید که ازدر «بنی‌شیبه» دررود ، وبگوید: بسم الله وبالله ومن الله وإلی الله وفی سبیل الله وعلی ملة رسول الله. وچون به خانه نزدیك شود بگوید : الحمدلله و سلام علی عباده الذین اصطفی، اللهم صل علی محمد عبدك ورسولك ، علی ابراهیم خلیلك وعلی جمیع أنبیائك ورسلك . و دست بردارد و بگوید : اللهم إنی أسألك فی

۱ـ شرح زبیدی چنین است (فی) القول(الجدید) .

مقامی‌هذا فی‌اول مناسکی أن‌تتقبّل توبتی وأن‌تتجاوز عنی‌خطیئتی وتضع عنّی وزری ، الحمدلله الذی بلغنی‌بیته الحرام الذی جعله مثابة للناس وآمناً وجعله مبارکاً و هدیً للعالمین . اللهم إنی عبدك و البلدبلدك و الحرمُ حرمك والبیت بیتك،جئتُ أطلب رحمتك وأسألك‌مسألة‌المضطر الخائف بعقوبتك ، الراجی‌رحمتك ، الطالب‌مرضاتك .

ششم :آنکه قصدحجرأسود کند، پس از آن ، و به دست[راست] آن را ببساید و ببوسد وبگوید : أللهم أمانتی‌أدیتها و میثاقی‌تعاهدته أشهدلی‌بامُوافاة . و اگر بوسیدن نتوانـد درمقابلهٔ آن بایستد و[آن را] بگوید . پس به‌هیچ‌چیزی‌مشغول نشودجز طواف، مگر آنکه مردمان را در فریضه یابد . چه با ایشان نماز گزارد ، پس طواف کند .

جملهٔ چهارم : در طواف چون افتتاح طواف خواهد ـ إما برای قدوم وإما برای غیر آن ـ باید که شش‌کار را رعایت کند .

اول : آنکه شرطهای نمازبجای آرد ـ از طهارت حدث و خبث در جامه و تن و جای طواف ، و ستر عورت ـ چه طواف خانـه ، نماز است ، ولکن حق تعالی سخن را در آن مباح گردانیده است . و پیش از [آغـاز] طواف ـ و نزدیك بوحنیفه اگـر محدث و بـرهنه و سوارو بی‌ترتیب ، طواف [کند] رواباشدـ وپیش‌از [آغاز] طواف اضطباع بجای آرد . و اضطباع آن باشد[۴۱۸]که میان ازار در زیر دست[- بغل] راست فرودکند . هر دو طرف آن بردوش چپ اندازد ، یك طـرف پس پشت ، و یك طرف بر سینه . و در حال ابتدای طواف «تلبیه» را قطع کند ، و به دعاهایی که یاد خواهیم کرد مشغول شود .

دوم : چون از اضطباع فارغ شود ، خانه را بردست چپ کند ، و نزدیك حجر أسود اندکی پستر بایستد تـاحجر پیش وی بـاشد . و در

ابتدای طواف ، کل آن را به کل هر دو دست ببساید ، و میان خود ومیان خانه سه‌گام بگذارد تا به خانه نزدیك باشد . چـه آن فاضل‌تر . و طواف برشادروان نباشد . چه شادروان از خانـه است . و نـزدیـك حجرأ سود شادروان به زمین متصل است ، و بـدان پـوشیده شده ، و طواف بـر آن درست‌نباشد . چه طواف آنگاه در خانه بـاشد . و شادروان آن است کـه از پهنای دیوار فاضل مانده است ، چون بالای آن را تنگ کرده . پس از این موقف طواف آغاز کند .

سوم : آنکه پیش‌ازگذشتن[بر]حجر ، بل در ابتدای‌طواف بگوید: بسم‌الله‌والله‌اکبر ، اللهم‌إیماناً‌بك‌وتصدیقاً‌بکتابك‌ووفاءً‌بعهدك‌واتباعاً لسنة‌نبیك محمدصلی‌الله علیه‌وسلم . وطوف کند . و اول آن‌که ازحجر بگذرد ، و به در خانه رسد . پس بگوید : اللهم هذا البیت بیتك و هذا الحرم حرمك وهذا الأمن أمنك و هذا مقام العائذ بك‌من‌النار . و درذکر مقام ، سوی مقام ابـراهیم ، به چشم اشارت کند : اللهم بیتك عظیم و وجهك کریم وانت ارحم الراحمین فاعذنی‌من النار ومن الشیطان الرجیم ، وحرم لحمی و دمی‌علی‌النار ، وآمنی‌من أهوال یوم القیامة واکفنی‌مؤنة الدنیا والآخرة .

پس خدای را تعالی تسبیح وحمدگوید تا به « رکن عراقی » رسد و آنجا بگوید : اللهم إنی أعوذبك‌من‌الشرك والشك و الکفر و النفاق و الشقاق وسوء الأخلاق وسوء المنظرفی الاهل‌والمال و الولد . و چـون بـه ناودان رسد بگوید : اللهم أظللنا تحت عرشك‌یوم لاظل‌إلاّظلك. اللهم أسقنی بکأس محمد صلی‌الله علیه وسلم شربة لاأظمأ بعدها ابداً .

و چون به «رکن شامی» رسد بگوید : اللهم اجعله‌حجاً مبروراً وسعیاً مشکوراً و ذنباً مغفوراً و تجارة لن‌تبور. یا عزیزیا غفور . رب

اغفر و ارحم وتجاوزعما تعلم [إنك] أنت‌الأعز الاكرم .

وچون به«رکن یمانی» رسد بگوید: اللهم‌إنی‌أعوذ بك‌من‌الكفر و أعوذبك [۴۱۹] من الفقر و من عذاب‌القبرو من فتنه‌المحيا والممات ، وأعوذبك‌من‌الخزی فی‌الدنيا والاخرة. ومیان «رکن یمانی» وحجرأ سود بگوید : اللهم‌ربنا‌آتنا فی‌الدنيا حسنة وفی‌الاخرة حسنة وقنابرحمتك عذاب‌القبر وعذاب‌النار. وچون به‌حَجَر[أسود] رسد بگوید: اللهم‌اغفرلی برحمتك وأعوذ بربهذا الحجرمن‌الدَّين‌والفقروضيق‌الصدر وعذاب‌القبر. و دراین حال‌یك «تك»تمام‌شود ، وهمچنین‌هفت‌تك طواف کند و درهریکی این دعا بگوید .

چهارم : آنکه درسه تك «پویه» رود ، و در چهار آهسته بر سبیل عادت . و پویه زودی رفتن است، با نزدیکی گام، و کم از دویدن باشد و بیش از رفتن معتاد . و مقصود از او واز اضطباع، اظهار قوت و جلادت و بی‌باکی است . قصد اول این بود تاطمع‌کافران از صحابه منقطع شود . پس از آن، این سنت باقی ماند . و فاضل تر پویه‌است ، با نزدیکی خانه . واگر درنزدیکی به‌سبب زحمت ، امکان پویه‌نباشد ، پویه با دوری فاضل‌تر. پس باید که به حاشیهٔ «طواف جای» رود ،و سه تك بپوید . پس به خانه در مزدحم نزدیك‌شود ، و چهار تك آهسته برود . و بسودن حجر در هریکی اگر ممکن باشد بهتر بود . واگر زحمت‌مانع شود به دست اشارت کند ، ودست‌را ببوسد . و بسودن «رکن‌یمانی» از میان دیگر رکن‌ها هم مستحب است . و آمده است که : پیغامبر ــ علیه السلام ــ رکن یمانی را ببسودی‌و ببوسیدی ، و رخسار مبارك خود بــروی نهادی . وهر که خواهد که حجر أسودرا به بوسیدن مخصوص‌گردانــد، دررکــن یمانی، بر بسودن اقتصار نماید ، و آن اولی . چه در روایت مشهورتر آن است .

پنجم: چون طواف هفت‌بار تمام شد، به «ملتزم» آید ـ و آن میان حجرأسود ودَراست ، و [آن] موضع استجابت دعا . وخود را به خانــه پیوندد، ودراستار آویزد، وشکم به خانه ملتصق کند ،ورخسار راست بر آن نهد، وهردوبازو و کف بر آن گسترد و بگوید : اللهم یا رب‌البیت العتیق أعتق رقبتی من النار ، وأعذنی من الشیطان الرجیم و أعذنی من کل سوء وقنعنی بما رزقتنی وبارك لی فیما آتیتنی . اللهم‌إن هذا البیت بیتك والعبد عبدك و هذا مقام العائذبك من النار . اللهم اجعلنی‌من اکرم و فدك علیك . پس باری تعالی را در این موضع حمد بسیار بگوید ، و بر پیغامبر ما و دیگر پیغامبران ـ صلوات الله علیهم ـ درود دهد ، و حاجت‌های خاصه عرضه دارد ، و آمرزش گناهان خواهد . بعضی سلف در این موضع موالی خود را گفتندی : از مـن [۴۲۰] دور شویـد تـا در حضرت الهی گناهان خود را اعتراف نمایم .

ششم : چون از آن فارغ آید باید کــه پس مقام ، دو رکعت نماز گزارد . در اول قل یا أیها الکافرون خواند، و در دوم اخلاص ـ و آن دو رکعت طواف‌است ـ زهری گفت : سنت مقرر شده است که پس از هــر [هفت بار طواف] دورکعت بباید گزارد ، و اگر أسابیع طواف به هم پیوندد و دو رکعت بگزارد روا [۱] . پیغامبر ـ علیه‌اسلام ـ براین جمله بکرده است. وهر اسبوعی طوافی‌است. وپس‌ازدورکعت‌طواف دعا کند، و بگوید :اللهم یسر لی الیسری وجنِّبنی‌العسری واغفر لی فی‌الاخرة والاولی ،اللهم‌اعصمنی بألطافك‌حتی لاأعصیك و أعِنی علی طاعتك بتوفیقك وجنبنی‌معاصیك و اجعلنی ممن یحبك ویحب ملائکتك‌ورسُلك و یُحِب عبادك‌الصالحین .

---

۱ ـ متن عربی چنین است :قال‌الزهری مضت السنة أن‌یصلی لکل سبع، رکعتین . وأن قرن بین أسابیع وصلی رکعتین جاز .

اللهم حببنی إلی ملائکتک و رسلک وإلی عبادک الصالحین . اللهم فکما هدیتنی [إلی] الاسلام فثبتنی علیه بألطافك و دلالتك و استعملنی بطاعتك و طاعة رسولك وأجرنی من مضلات الفتَن . پس به حجر باز گردد، و آن را ببساید ، و طواف رابدان ختم کند . پیغامبر ــ علیه‌السلام ــ گفت: من‌طاف بالبیت‌أ سبوعاً وصلی رکعتین فله من الأجر کعتق رقبة. ای، هر که هفت تك طواف کند ودو رکعت نمازبگزارد، اورا ثواب آزاد کردن بنده‌ای باشد . این است کیفیت طواف . و واجب از ایــن جمله ، پس از شروط نماز، آن‌است که عدد طواف را به هفت بار استکمال کند ـ به کل خانه ـ و ابتدا از حجر باشد ، و خانه بر دست چپ کند . و طواف درون مسجد بود و بیرون خانه ـ نه برشادروان و نــه‌در حجر ـ و تك‌ها متوالی باشد ، نه متفرق ، تفریقی بیرون از معتاد . و آنچه جز این است، سنت هــا و هیأت‌هاست .

جملهٔ پنجم : [درسعی] .چون‌ازطواف فارغ‌شود،ازدر«صفا»بیرون آید ، و آن برابر ضلع است ـ میان رکن یمانی و حجر ـ و چون از آن در بیرون آمد و به کوه صفا رسید ، درجه‌ای چند در حضیض کوه ـ بــر اندازهٔ بالای مردی ـ بر رود . پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ [بررفت] تا کعبه وی را ظاهر شد . وابتدای سعی از[اصل] این کوه بسنده است . و این زیادت بــر رفتن مستحب است ، ولکن‌موضعی از آن درجه‌هامحدث است، باید که‌آن را پس پشت نگذارد که سعی به‌اتمام نرسیده باشد. و چون از اینجا آغاز کرد میان اوو«مروه» هفت بارسعی کند، ودرحال بررفتن برصفا باید که روی به‌خانه‌آرد و بگوید: الله‌اکبرالله اکبرالحمدلله علی[۴۲۱] ما هدانا الحمدلله بمحامده کلها علی جمیع نعمه کلها لاإله إلا الله وحدهُ لاشریک له ، له الملك وله‌الحمد ، یحیی ویمیت [بیده‌الخیر] و هوعلی کل‌شیءٍ قدیر .

لا إله [الا الله وحده و] صدق وعده ونصر عبده وأعز جنده، وهزم الاحزاب وحده . لا إله [إلا الله] مخلصين له الدين ولو كره المشركون، لا إله [إلا الله] مخلصين له الدين . الحمدلله رب العالمين فسبحان الله حين تمسون وله حين تصبحون وله الحمد في السموات والارض وعشياً وحين تظهرون. يخرج الحي من الميت ويخرج الميت من الحي ويحيي الارض بعد موتها وكذلك تخرجون. ومن آياته أن خلقكم من تراب ثم إذا أنتم بشر تنتشرون. اللهم إني أسألك إيماناً دائما ، ويقيناً صادقاً و علماً نافعاً وقلباً خاشعاً و لساناً ذاكراً وأسألك العفو و العافية والمعافاة [الدائمة] في الدنيا والاخرة . و بر پیغامبر درود دهد. و پس از دعا آنچه خواهد از حاجات خود عرضه دارد . پس فرود آید و ابتدای سعی کند، و می‌گوید : رب اغفر وارحم واعف عما تعلم وأنت الاعز الاكرم . اللهم آتنا في الدنيا حسنة وفي الآخرة حسنة وقنا عذاب النار . آهسته می‌رود تا به میل أخضر رسد ، و آن بر زاویهٔ مسجد حرام است .و چون میان او ومیان میل شش گز ماند به‌شتاب رفتن گیرد ، و آن «رمل» باشد تا به دو میل سبز رسد . پس به آهستگی معاودت نماید. و چون به «مروه» رسد، بررود همچنان که برصفا رفته است. وروی به «صفا» آرد، ومثل آن دعا بگوید، سعی یك باره حاصل آمده باشد. وچون به «صفا» بازگردد دوباره شود. وهفت بار آن بکند، وهر باری در موضع پوییدن بپوید، و درموضع آهستگی آهسته باشد ، چنانکه سابق شده است . و در هر نوبت بر «صفا» و«مروه» بررود. و چون آن بکرد، از طواف قدوم وسعی فارغ شده باشد، و آن هر دو سنّت است. و طهارت ، بـرای سعی مستحب است، وواجب نیست ـ به‌خلاف طواف ـ و چون پیش از وقوف سعی کرد، پس ازوقوف بازنگرداند ، واین رکنیت را بسنده باشد . چه شرط سعی ، آن نیست که [پس] از وقوف باشد . و آن شرط نیست، مگر درطواف رکن. آری شرط

[هر] سعی آن است که پس ازطوافی باشذ ، هر طوافی که بود .

جملهٔششم : در ایستادن [۴۲۲] و آنچه پیش از آن است . حاج اگر روز عرفه به «عرفات» رسد ، به «طواف قدوم ، و دخول‌مکه» نپردازد، پیش از وقوف . چون پیش از عرفه به «روزها» برسد ،طواف قدوم بجای آرد ، و محرم می‌باشد تاهفتم ذوالحجه . و روز هفتم امام درمکه خطبه کند، پس از نماز پیشین ، نزدیك کعبه . و مردمان را بفرماید که : ساخته شوند تا « روزترویه » به «منا» روند ، و شب آنجا باشند ، و بامداد از آنجا بـه «عرفات» روند ، برای اقامت فرض وقوف ، پس از زوال خورشید . چـه وقت وقوف میان زوال است تاطلوع صبح صادق از «روز نحر» .پس باید که‌سوی «منا» ـ تلبیه‌گویان ـ بیرون آید [اگر بر آن قادر باشد] . و مشی او ازمکه در مناسك تا انقضای حج مستحب است . و از مسجد ابراهیم‌تا موقف فاضل‌تر ومؤکدتر . وچون به «منا» رسد بگوید: **اللهم هذا «منیٰ» فامنن علی بما مننت به علی أولیائك واهل طاعتك.** و شب بـه «منا» درنگ کند ، و آن شب بودن، به سبب منزل‌است ،نسکی بدان تعلق ندارد. وبامداد روزعرفه‌نماز بگزارد. وچون‌خورشید بر«ثبیر[۱]»طالع‌شد، به‌عرفات رود و بگوید: **اللهم اجعلهاخیرغدوة‌غدوتهاقط و أقربها من‌رضوانك و أبعدهامن‌سخطك‌اللهم الیك غدوت وایاك[رجوت‌وعلیك]اعتمدت و وجهك‌أردت واجعلنی ممن تباهی به الیوم من هوخیرمنی‌وأفضل.**

چون به عرفات رسد در«نمرة» نزدیك مسجد خیمه زنـد . چـه‌قبهٔ پیغامبر ـ علیه السلام ـ آنجا بوده‌است .و «نَمِره» بطن «عُرَنَه»است ، پیش موقف و عرفات . و برای وقوف غسل کند . و چون زوال خورشید حاصل

۱ـ ثبیر : و هو کامیر ، جبل بین مکه و منی ، ویری‌من منی، وهوعلی یمین الداخل منهاالی مکة . (اتحاف‌الساده ،ج۴ ، ص۳۶۶)

آید، امام خطبه‌ای [کوتاه]بکند و بنشیند ، و مؤذن بانگ نماز گفتن گیرد . و امام در خطبهٔ دوم باشد . و اقامت را به بانگ نماز پیوندد . و امام از خطبه به‌اتمام‌اقامت‌مؤذن فارغ آید، ومیان«نماز پیشین و [نماز] دیگر»جمع کند به یك «بانگ‌نماز»، ودو«اقامت». ونمازهارا قصر کند وبه موقف رود، و در عرفه بایستد . و باید که در وادی عرفه نباشد . و اما مسجد ابراهیم ـعلیه‌السلام ـ صدر او از وادی‌است وپایان او از عرفه . و هر که درصدر مسجد بایستداورا وقوف‌عرفه‌حاصل‌نباشد، وجای‌عرفه‌از مسجد، به‌فرشی که ازسنگ‌های بزرگ‌است، متمیز شود. و فاضل‌تر آنکه بر صخرات ایستد، نزدیك‌امام سواره ،روی‌به قبله . ودرانواع تحمید و تسبیح و تهلیل وثنای باری‌تعالی و دعاو توبه مبالغت‌نمایند ، و اکثار کند .

و دراین روز روزه ندارد تاضعفی حاصل‌نیاید، وبه قوت [بر] دعا مواظبت‌تواند نمود. و روز عرفه تلبیه قطع نکند ، و بهتر آنکه گاهی‌تلبیه گوید، وگاهی بردعا اکباب نماید. ونباید که ازطرف عرفه منفصل شود، مگر پس‌از غروب ،تا میان شب و روز در ایستادن عرفه‌جمع کرده [۴۲۳]باشد. وحزم آن است که: وقتی که در هلال احتمال غلط باشد ، روز هشتم هم ساعتی بایستد، اگر امکان دارد. چه بدان از فوات أمن شود . و هر که را وقوف فوت شد، تا بر آمدن صبح «روزنحر» ،حج فوت شده باشد ، و براو واجب شود که ازاحرام به‌اعمال عمره‌بیرون آید، واراقت‌دمی[1] برای فوات بجای آرد ، پس قضا کند . و مهم ترین کاری دراین روز دعاست . چه در مثل آن بقعه و مثل آن جمع ، اجابت دعا مَرجُوّ باشد . و اولی آن که دعایی گوید که از پیغامبر ـعلیه اسلام ـ و از سلف ـرضی الله عنهم‌ـ در روز عرفه مأثور است. و آن دعا این‌است : لاإله‌إلاّ الله وحده‌لاشریك‌له

۱ـ درنسخهٔ‌مجلس‌شورا «ریختن دمی» آمده‌است .

له الملک و له الحمد يحيي و يميت . و هوحي لايموت بيده الخير ، وهوعلى کل شيءٍ قدير . اللهم اجعل فی قلبی نوراً وفی سمعی نورا وفی بصری نوراً. اللهم اشرح لی صدری ويسر لی أمری.

و اين دعا بگويد : اللهم رب الحمد لک الحمد کما نقول وخيراً مما نقول، لک صلاتی و نسکی ومحيای ومماتی ، وإليک مآبی و عليک ثوابی. اللهم إنی أعوذبک [من وساوس الصدر وشتات الأمر وعذاب القبر. اللهم إنی أعوذبک] من شر ما يلج فی الليل، وشر ما يلج فی النهار ، وشر ما تهب به الرياح، ومن شر بوائق الدهر. اللهم إنی أعوذ بک من تحول عافيتک و فجأة نقمتک و جميع سخطک . اللهم أهدنی بالهدى واغفر لی فی الآخرة والأولى ، يا خير مقصود وأيسر منزول عليه واکرم مسؤول مالديه ، اعطنی العشية أفضل ما تعطی أحداً من خلقک ، وحُجاج بيتک يا أرحم الراحمين. اللهم يا رفيع الدرجات و منزل البرکات ويا فاطر الأرضين و السموات ، ضجّت إليک الأصوات بصُنوف اللغات، يسألونک الحاجات. وحاجتی أن لاتنسانی فی دار البلاء إذا نسينی أهل الدنيا . اللهم إنک تسمع کلامی، وترى مکانی، و تعلم سری و علانيتی، ولايخفى عليک شیء من أمری، أنا البائس الفقير المستغيث المستجير الوجل المشفق، المعترف بذنبه. أسألک مسألة المسکين و ابتهل [إليک] إبتهال المذنب الذليل وأدعوک دعاء الخائف الضرير، ودعاء من خضعت لک رقبته وفاضت لک عبرته و ذل لک خده ورغم لک أنفه. اللهم لاتجعلنی بدعائک رب شقياً وکن بی رؤوفاً رحيما، يا خير المسؤولين، و اکرم المعطين. إلهی من مدح إليک نفسه، فانی [۴۲۴] لائم لنفسی، إلهی أخرست المعاصی لسانی فمالی وسيلة من عمل ولاشفيع سوى الأمل. إلهی إنی أعلم أن ذنوبی لم تبق لی عندک جاها ولا للاعتذار إليک وجهاً، ولکنک أکرم الاکرمين إلهی إن لم أکن اهلا أن أبلغ رحمتک فان رحمتک أهل أن تبلغنی ورحمتک وسعت

كل شيءٍ وأنا شيءٌ . إلهي إن ذنوبي - و إن كانت عظاماً - ولكنها صغاراً في جنب عفوك ، فاغفرهالي يا كريم إلهي أنت أنت ، و أنا أنا ، أنا العوّاد إلى الذنوب و أنت العواد إلى المغفرة . الهي إن كنت لاترحم الا أهل طاعتك، فإلى من يفزع المذنبون. إلهي إن أجتنب عن طاعتك عمداً، وتوجهت الهي معصيتك قصداً ، سبحانك ما أعظم حجتك عليّ و أكرم عفوك عني فبوجوب حجتك علي وانقطاع حجتي وفقري إليك وغناك عني الاغفرت لي، يا خير من دعاه داع وأفضل من رجاه راج بحرمة الاسلام وبذمة محمد صلى الله عليه و سلم ، أتوسل إليك فاغفر لي جميع ذنوبي، و اصرفني من موقفي هذا مقضي الحوائج وهب لي ما سألت وحقق رجايي فيما تمنيت. إلهي دعوتك بالدعاء الذي علّمتنيه، فلا تحرمني الرجاء الذي عرفتنيه. إلهي ما أنت صانع العشية بعبد مقر [لك] بذنبه خاشع لك بذله مستكين بجرمه متضرع إليك من عمله تائب إليك من اقترافه مستغفر لك من ظُلمه مبتهل إليك في العفو عنه ،طالب إليك في نجاح حوائجه راج إليك في موقفه مع كثرة ذنوبه. فيا ملجأ كل حي وولي كل مؤمن من أحسن، فبرحمتك يفوز ومن اساء فبخطيئته يهلك. اللهم إليك خرجنا وبفنائك أنخنا و إياك أملنا، و ما عندك طلبنا ولاحسانك تعرضنا ، و رحمتك رجونا ومن عذابك أشفقنا، و لبيتك الحرام حججنا يا من يملك حوائج السائلين ، ويعلم ضمائر الصامتين . يا من ليس معه رب يدعى ، ويامن ليس فوقه خالق يخشى ، و يامن ليس له وزير يؤتى [۴۲۵] ولاحاجب يرشى، يا من لايزداد على [كثرة] السؤال إلا كرماً و جوداً، وعلى كثرة الحوائج إلا تفضلاً و إحساناً [اللهم] إنك جعلت لكل ضيف قرى، ونحن أضيافك واجعل قرانا منك الجنة. اللهم إن لكل وفد جائزة ولكل زائر كرامة ولكل سائل عطية ولكل راج ثواباً ولكل ملتمس لما عندك جزاءً، ولكل مسترحم عندك رحمة، ولكل راغب إليك زلفة ولكل متوسل إليك عفواً

وقد وفدنا إلى بيتك الحرام و وقفنا في هذه المشاعر العظام و شاهدنا هذه المشاهد الكرام، رجاء لما عندك [فلا تخيب رجاءنا] إلهنا تابعت النعم حتى إطمأنت الانفس بتتابع نعمك و أظهرت العبر حتى نطقت الصوامت بحجتك، وظاهرت المنن حتى إعترف أولياؤك بالتقصير عن حقك، و أظهرت الآيات حتى أفصحت السماء والارض بأدلتك وقهرت بقدرتك حتى خضع كل شيء لعزتك وعنت الوجوه لعظمتك إذا أساء عبادك حلمت و أمهلت. وإذا أحسنوا تفضلت و قبلت. و إذا عصيناستَرت و إذا [أذنبنا] عفوت و غفرت ، و إذا دعونا أجبت، وإذا ناديناسمعت، وإذا أقبلنا اليك قربت، و إذا ولينا عنك دعوت، إلهنا إنك قلت في كتابك المبين لمحمد خاتم النبيين: «قل للذين كفروا إن ينتهوا يغفر لهم ما قد سلف»[1] .فان رضاك عنهم الاقرار بكلمة التوحيد بعد الجحود، و إنا نشهد لك بالتوحيد مخبتين. ولمحمد بالرسالة مخلصين فاغفر لنا بهذه الشهادة سوالف الاجرام ولاتجعل حظنا فيه أنقص من حظ من دخل في الاسلام[اللهم إنك أمرتنا] أن نعتق ما ملكت أيماننا، ونحن عبيدك فانت أولى بالتفضل فأعتقنا و إنك أمرتنا أن نتصدق على فقرائنا ونحن فقراؤك ، وأنت أحق بالتطول فتصدق علينا ، و وصيتنا بالعفو عمن ظلمنا أنفسنا ، فانت أحق بالكرم فاعف عنا ، ربنا اغفر لنا وارحمنا أنت [۴۲۶] مولانا ، ربنا آتنا في الدنيا حسنة و في الآخرة حسنة وقنا برحمتك عذاب النار .

و دعای خضر ـ صلوات‌الله علیه ـ باید که بسیار گوید ، و آن دعا این است : یا من لایشغله [شأن عن شأن ولا] سمع عن سمع ولاتشتبه علیه الاصوات یا من لاتغلطه المسائل ولاتختلف علیه اللغات یا من لایبرمه إلحاح الملحین ولاتضجره مسئلة السائلین أذقنا برد عفوك و حلاوة رحمتك.

۱ـ قرآن ۸/ ۳۸

وجز این‌دعا [هردعایی] که وی را روی‌دهد بگوید، وبرای‌خود ومادر وپدر و جملهٔ أهل ایمان آمرزش خواهد ، ودر دعا الحاح کند و مطالب و مقاصد بزرگ طلبد . چه هیچ چیز درحضرت الهی بزرگ نباشد . مطرف عبدالله گفت ــ درعرفه ــ ای بارخدای ! این جمع را به سبب من رد مکن . وبکر مزنی [ازقول مردی]گفت : چون در اهل عرفات نگریستم ،گمان بردم که اگر من در میان ایشان نبودمی ، حق تعالی همه را بیامرزیدی .

جملهٔ هفتم : در باقــی اعمال حج ، که پس از وقوف باشد ــ ازمبیت ورمی ونحروحلق وطواف ــ چون ازعرفات برود ، پس ازغروب خورشید ، باید که با وقار و سکونت باشد . و از پوییدن اسب ــ چنانکه معتاد بعضی مردمان است ــ احتراز کند . چه در حدیث آمده است : نهی ــ علیه‌السلام ــ عن وجیف الخیل وایضاع الابل . ای ، از پوییدن اسب و وشتافتن‌شتر نهی کرده است، وگفته: إتقوالله و سیرواسیراً جمیلاً ، لاتطأوا ضعیفاً ولاتؤذوا مسلماً . ای ، بترسید ازخدای ونیکو روید ، هیچ ضعیفی را ممالید ، و هیچ مسلمانی را مرنجانید . و چون به مزدلفه رسد غسل کند، زیراکه مزدلفه ازحرم است . پس باید که با غسل در آن رود . و اگرپیاده تواند رفت فاضل‌تر و به تعظیم حرم‌نزدیك‌تر . و در راه به آواز بلند تلبیه می گوید وچون به مزدلفه رسید بگوید: اللهم‌إن هذه مزدلفة جمعت فیها ألسنة مختلفة نسألك حوائج مؤتنفة فاجعلنی ممن دعاك فاستجبت له وتوکل علیك فکفیته .

پس نمازشام وخفتن را درمزدلفه ــ به‌وقت نماز خفتن ــ جمع‌وقصر کند، به یك بانگ نماز ، و دو اقامت ، که میان ایشان نفل نبود . ولکن نفل شام و خفتن و«وتر» را پس از هردو فریضه جمع کند . و آغاز به نفل شام باشد ، پس نفل نماز خفتن . و کسی که برای سفر جمع کند حکم او همین

است . چه ترك نوافل در سفر زیانی عظیم باشد . و تکلیف‌گزاردن آن در وقت اضرار [بود] . وقطع تبعیت میان نفل وفرض . وچون‌گزاردن نوافل با فرض به یك تیمم، به‌حکم تبعیت روا [باشد، پس] ازگزارد آن برحکم جمع به تبعیت اولی . وفرقی که میان فرض و نفل است در جوازگزاردن [آن] بر راحله از این مانع نباشد به سبب تبعیت و حاجت ، چنان که‌گفته شد . پس آن شب در «مزدلفه» باشد ، و این بودن [۴۲۷] عبادت است . و هر که از آن درنیمهٔ اول از شب بیرون آید و شب آنجا نباشد دَمی بروی لازم آید . و احیای این شب شریف ، از قربت های بزرگ است آنکس راکه تواند. پس چون شب به نیمه رسدباید که ساختهٔ رفتن شود، وسنگ از آنجا بـردارد ، چه آنجا سنگ‌هاست است . و باید که هفتاد سنگ بردارد ، چه آن قدر حاجت است . و اگر زیادت بردارد برای استظهار ـ چه‌رواکه بعضی‌ازآن‌بیفتدـ باکی نبود. وسنگ باید که سبك باشدچنانکه سرانگشتان بدان محتوی تواند شد .

پس نماز بامداد در «غلس» بگزارد ، و رفتن آغازکند تا به مشعر حرام رسد . و آن آخر مزدلفه است . پس بایستد وتا به وقت «اسفار» دعا کند وگوید: اللهم‌بحق‌المشعر الحرام والبیت‌الحرام والشهرالحرام والرکن والمقام بلغ روح‌محمد مناالتحیة والسلام، وادخلنا دارالسلام یاذاالجلال والاکرم . پس از آنجا پیش از طلوع خورشید برود تا به موضعی رسد که آن را وادی «مُحَسِّر»گویند . پس مستحب باشدکه مرکوب را بجنباند تاعرصهٔ‌آن وادی را قطع‌کند، واگرپیاده باشد به سرعت برود. پس بامداد «روزنحر» تلبیه را با تکبیر بیامیزد ،گاهی تلبیه‌گوید وگاهی تکبیر ، تا به «منا» و مواضع جمرات رسد [وآن سه است]، وازاول و دوم بگذرد. چه «روزنحر» وی را با آن دو جمره‌کاری نباشد ، تا آنگاه که به «جمرهٔ عقبه»

رسد ، و آن در راه بـر دست راست ، مستقبل قبله است . و جای انداختن سنگ اندك بلندیی دارد . و در دامن کوه [است] . و آن به مواقع سنگ‌ها ظاهر است. چون خورشید نیزه‌ای بالا بر آید، جمرهٔ عقبه بیندازد. و کیفیتش آن است که روی در قبله بایستد . و اگر روی به جمره آرد باکی نباشد . و هفت سنگ ـ دست برداشته ـ بیندازد ، و تلبیه را به تکبیر بدل کند . و با هر سنگی بگوید: اللهم تصدیقاً بکتابك واتباعاً بسنة نبیك . وچون بینداخت تلبیه و تکبیر بگذارد، مگر تکبیر در عقب نمازهـای فریضه ـ از نماز پیشین روز نحر تا پس نماز بامداد ـ از آخر أیام تشریق ، و در این روز برای دعا نه‌ایستد ، بل در منزل خود دعا گوید . و صیغت تکبیر این است : الله أکبر الله أکبر الله أکبر کبیراً والحمدلله کثیراً وسبحان الله بکرة وأصیلاً لا إله إلاالله وحده لاشریك له مخلصین له الدین ولو کره الکافرون ،لا إله إلاالله وحده وصدق وعده و نصرعبده لا إله إلاالله والله أکبر. پس اگر «هدی» باوی باشد ذبح کند . و اولی آن که به نفس خویش کند و بگوید : بسم الله والله أکبر اللهم منك وبك ولك تقبل منی کما تقبلت من خلیلك ابراهیم .

ودر قربان، شتر فاضل‌تر ، پس گاو ، [۴۲۸] پس گوسفند . و یك گوسفند فاضل‌تر از آنکه با شش کس دیگر در اشتری شریك بود . ومیش فاضل‌تر از بز. و پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ گفت : خیر الأضحیة الکبش الأقرن. ای ، بهترین أضحیه کشتن میش شاخ دار است ، وسپید به از سیاه . بوهریره ـ رضی‌الله‌عنه ـ [گفت] : البیضاء أفضل فی الأضحی من دم سوداوین . ای، سفید در اضحیه فاضل‌تر از دو سیاه . [واگر در أضحیهٔ تطوع باشد از آن بخورد] . و در اضحیه، جدعاء و عضباء و جرباء و شرقاء و خرقاء و مقابله و مدابرة و عجفاء نباید .

جدعاء : بریده‌گوش [یا بینی] باشد. عضباء: شکسته شاخ [یا

دردست و یانقصان بود]. جرباء :گرگین. وشرقاء :گوش به درازا شکافته . و خرقاء : به پهنا شکافته . و مقابلة :گوش بریدهٔ در پیش آویخته . و مدابرة : در پس آویخته . و عجفاء : لاغر .

مترجم می‌گوید که : این الفاظ که مصنف آن را ایراد فرموده‌است در اخبار آمده است ، و ضبط فقهی آن است که گوش اگر بیشتر بریده باشد یا چندانی که از دور ظاهر شود روا نبود . واگر اندك بریده باشد یا شکافته روا بود. واگر شاخ ندارد یا شکسته بود روا نباشد. و گر اگربسیارباشد ، هم روا نبود . ولاغری که آن را مغز نباشد همچنین . و [نزدیك] بوحنیفه ـ رضی‌الله‌عنه ـ درگوش بریده سه روایت‌است :یکی آنکه هرچه کم‌ازنصفی است روا بود . دوم آنکه کم از ثلثی روا بود . وسوم آنکه کم از ثلثی هم روا بود ، وبیش از آن روا نباشد . و بی شاخ رواست . وگرگین اگر فربه بود هم رواست .

پس حلق کند ، وسنت آن است که روی به قبله آرد و ازپیش [سر] آغاز کند . و از شق راست تا به دو استخوان مشرف در قفا بسترد ، پس باقی سر . وبگوید : اللهم أثبت لی‌بکل شعرة حسنة وامح عنی بها سیئة وارفع لی بها عندك درجة . و زن موی کوتاه کند، و«کل» را مستحب آن است که «استره» برسر براند .

و چون پس ازرمی [جمره] حلق کرد ، تحلل او را حاصل آید . و همهٔ محظورات وی را حلال شود ، مگر مباشرت و صید . پس به مکه رود ، و طواف کند ـ چنانکه صفت کردیم ـ و این طواف رکن است در حج ، و آن‌را طواف زیارت خوانند . و اول وقت آن پس از نیمه است از «شب نحر» . و فاضل‌ترین [وقت آن] « روزنحر» است . و آخر وی معین نیست ، بل رواست که تا آن وقت که خواهد تأخیر کند ، ولکن [به علایق

مقید احرام بماند، و مباشرت او را روا نباشد تا آنگاه که طواف کند. و چون طواف کرد تحلل تمام شود، ومباشرت حلال گردد. واحرام به کلیت برخیزد. و جز رَمی أیام تشریق و بـودن شب به «منا» نماند. و آن [از] واجب‌هاست، پس از زوال احرام بر سبیل تبعیت حج.

و کیفیت این طواف ـ با دو رکعت ـ همچنان‌است که در «طواف قدوم» گفته شد.

و چون از دو رکعت فارغ شد باید که سعی کند چنانکه گفتیم، اگر پس از طواف قدوم سعی نکرده باشد [۴۲۹] و اگـر کرده باشد رکن سعی حاصل آمده بود و اعادت نباید کرد. و اسباب تحلل سه است: رمی و حلق و طوافی که رکن است. وچون دو از این سه بجای آورد، یکی ازدو تحلل حاصل آید. ودر تقدیم و تأخیر این سه با ذبح حرجی نیست، ولکن بهتر آن است که رَمی کند، پس ذِبح، پس حَلق، پس طواف. و امام را سنت است که دراین روز پس از زوال خطبه کند، و آن خطبهٔ وداع پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ بود. و در حج چهار خطبه است: خطبهٔ روز هفتم، و خطبهٔ روز عرفه، و خطبهٔ روز نحر، و خطبهٔ روز نفر اول. و ایـن همه خطبه‌ها پس از زوال باشد. و همه افراد است، مگر خطبهٔ عرفه که آن دو خطبه است ـ میان ایشان جلسه‌ای ـ پس چون ازطواف فارغ شود به «منا» باز آید برای مبیت و رمی. و آن شب به «منا» باشد. و آن را «لیلة‌القر»[1] گویند. زیرا که در دیگر روز آن مردمان به «منا» قرار کنند، و بازنگردند.

و چون روز دوم باشد [از] عید، و زوال خورشید حاصل آید، غسل کند برای رمی. و در جمرهٔ اولی کـه نزدیك عرفه است، و بر متن

۱ ـ در نسخهٔ بریتانیا «المقر» آمده که گویا درست نیست. ولی در متن عربی و شرح احیا همه جا «القر» آمده‌است، بالفتح.

شاه راه است ، هفت سنگ باندازد ، وچون از آن بگذرد ، ازمتن شاه راه پاره‌ای انحراف کند و روی درقبله بایستد ، وحمد حق تعالی گوید، وتهلیل و تکبیر و دعا برحضور دل و خشوع جوارح ، و برمقدارخواندن سورت بقره [روی در قبله بایستد و] دعـا گوید . پس به جمرهٔ وسطی رود ، و رمی، وایستادن، ودعا، همچنانکه دراول گفته شد، بجای آرد. پس به جمرهٔ عقبه رود ، و رمی کند . و به هیچ کاری مشغول نشود ، بـل به منزل خود بازگردد. و آن شب به «منا» باشد . و آن را «لیلة‌النفرالاول»گویند . وچون بامداد بر خیزد و نمازپیشین روز دوم از ایام تشریق بگزارد ، بیست و یك سنگ ، چنانکه پیش از آن انداخته است ، بیندازد . پس او مخیرباشد در آنچه به«منا» مقام کند ، یا به مکه بازرود. واگر پیش از غروب خورشید از «منا» بیرون‌آمد، بروی چیزی واجب نشود. واگر تا شب صبر کرد ، بیرون آمدن روا نباشد ، بل مبیت لازم بود ، تا در«نفر ثانی» بیست و یك سنگ ـ چنانکه گفته شده است ـ بیندازد . و اگر مَبیت و رَمی بگذاردگوسفندی ذبح کند و گوشت آن به صدقه بدهد .

و در شب‌های «منا» رواکه خانـه را زیارت کند ، بـه شرط آنکه شب جز در «منا» نباشد ـ پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ چنین کردی ـ ودرفرایض حضورجماعت مسجد خیف نبایدگذاشت ،که فضل آن بسیاراست . وچون از «منا» بازگشت باید که در محصب از «منا» اقامت نماید ، و نماز دیگر وشام و خفتن آنجا گزارد. ویـك خوابـی بخسبد ، چـه سنت است . و جماعتی‌از صحابه‌آن را روایت کرده‌اند . و اگر نکند چیزی بر وی واجب نشود .

جملهٔ هشتم : در صفت عمره ، و آنچه پس از آن است تـا طواف وداع .

هر که خواهد که پس از حج یا پیش از آن، چنانکه خواهد عمره بجای آرد، باید که غسل کند [۴۳۰] وجامهٔ احرام در پوشد، چنانکه درحج گفته شد، واحرام عمره گیرد از میقات آن. و فاضل ترمواقیت آن «جعرانه» است، پس «تنعیم»، پس «حدیبیه». و نیت عمره کند و تلبیه گوید، و به مسجد عایشه رود، ودورکعت نماز بگزارد، و دعایی که خواهد بگوید. پس به مکه باز آید، تلبیه‌گویان، تا به مسجد حرام در رود. آنگاه تلبیه بگذارد. و هفت طواف و هفت سعی، چنانکه گفته شد بگزارد. و چون فارغ شد سر حلق کند، عمره تمام شده باشد.

ومقیم مکه باید که طواف عمره بسیار کند، ودرخانه بسیارنگرد. و چون در رود میان دو عمود، دو رکعت نماز گزارد که آن فاضل‌تر. و پای برهنه وبا تعظیم دررود. چه بعضی راگفتند که: امروزدرخانهٔ [خدای] رفته‌ای؟ گفت: [والله] من قدم خود را اهل آن ندانم که گرد خانهٔ خدای طواف کند، پس چگونه اهل آن دانم که خانهٔ خدای رابسپرد؟ ومی‌دانم که چه جای‌ها رفته‌اند!

و باید که آب زمزم بسیارخورد، وبه دست خود آب برآرد، و دیگری را نفرماید، اگر تواند. و سیر خورد، چنانکه پهلوهایش برآید، وبگوید: اللهم اجعله شفاءً من کل داءٍ وسقم. وارزقنی الاخلاص والیقین والمعافاة فی‌الدنیا و الاخرة. و پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ گفت: ماء زمزم لما شرب له. ای، بر هرنیت که بخورند، آن مقصود برآید.

جملهٔ نهم: در طواف وداع. چون از حج و عمره فارغ شود، وعزیمت بازگشتن کند، باید که همهٔ کارها بپردازد، ورخت دربندد، و آخر همه وداع خانه بجای آرد. و آن چنان‌باشد که: هفت طواف بکند ـ چنانکه گفته شده است ـ ولکن بی پوییدن و اضطباع. و چون فارغ شد، پس

مقام، دو رکعت نماز گزارد، و آب زمزم بخورد. پس به «ملتزم» آید، و به شرایط دعا و زاری اقامت نماید و بگوید: اللهم [إن] البیت بیتك والعبد عبدك وابن عبدك و ابن أمتك حملتنی علی ماسخرت لی من خلقك حتی سیرتنی فی بلادك وبلغتنی بنعمتك حتی أعنتنی علی قضاءِ مناسكك فان کنت رضیت عنی فازد دعنی رضاً والا فمن الآن قبل تباعدی عن بیتك هذا أوان انصرافی إن أذنت لی غیر مستبدل بك ولا ببیتك ولا راغب عنك و لا عن بیتك. اللهم أصحبنی العافیة فی بدنی والعصمة فی دینی فأحسن منقلبی و ارزقنی طاعتك ما أبقیتنی واجمع لی خیر الدنیا والآخرة إنك علی کل شیءٍ قدیر. اللهم لاتجعل هذا آخر عهدی ببیتك الحرام، و إن جعلته آخر عهدی فعوضنی عنه الجنة. [۴۳۱] و بهتر آن باشد که چشم را از خانه نگرداند تا تا آنگاه که از وی غایب شود.

جملهٔ دهم: در زیارت مدینه و أدب‌های آن. پیغامبر ـ علیه السلام ـ گفت: من زارنی بعد وفاتی فکأنما زارنی فی حیاتی. ای، هر کــه پس از وفات من، مرا زیارت کند، همچنان باشد که در حیات زیارت کرده بود. و گفت: من وجد سعة ولم یزرنی فقد جفانی. ای، هر که را امکان باشد، و مرا زیارت نکند، در حق من جفا کرده بود. و گفت: من جاءنی زائراً لایهمه إلا زیارتی کان حقاً علی الله أن أکون له شفیعاً. ای، هر که به زیارت من آید، و مقصودی جز زیارت ندارد، حقی وی را درحضرت الهی ثابت شود که مرا شفیع وی گرداند.

پس هر که قصد مدینه کند برای زیارت، باید که درراه، درود بسیار گوید، وچون چشم وی بر درختان و دیوارهای مدینه افتد بگوید: اللهم هذا حرم رسولك فاجعله لی وقایة من النار و أماناً من العذاب وسوء الحساب. و پیش از در رفتن، از چاه «حَرّة» غسل کند، و تعطر بجای آرد. و

پاکیزه‌تر جامه‌های خود بپوشد، و با تواضع و تعظیم در رود و بگوید : بسم‌الله و علی ملة رسول‌الله رب أدخلنی مدخل صدق وأخرجنی مخرج صدق واجعل لی من لدنك سلطاناً نصیراً . پس در مسجد در رود ، و پهلوی منبر دو رکعت بگزارد ــ چنانکه عمود منبر برابردوش [راست] او باشد ، و روی به ستونی که بر جانب آن صندوق است [کند] . و دایره‌ای که در قبلهٔ مسجداست میان دوچشم [او باشد]. چه‌این موقف پیغامبر ــ علیه‌السلام ــ [بود] پیش از آنکه مسجد را تغییر کردند . و بکوشد که در مسجد اول ــ پیش از آنکه درمسجد درافزوده‌اند ــ نمازگزارد . و روی به دیوار مشهد آرد ، براندازهٔ چهارگز از ستونی که در بیغولهٔ دیوار مشهد است ، چنانکه قندیل محاذی سرباشد . و بسودن دیوارمشهد و بوسیدن آن سنت نیست ، بل دور ایستادن [به حرمت] نزدیك‌تر .

وچون براین جمله بایستد بگوید: السلام علیك یا رسول‌الله السلام علیك یا نبی‌الله السلام علیك یا أمین‌الله السلام علیك یا حبیب‌الله السلام علیك یا صفوة‌الله السلام علیك یا خیرة‌الله السلام علیك یا أحمد السلام علیك یا محمد السلام علیك یا أبا القاسم السلام علیك یا ماحی السلام علیك یا عاقب [السلام علیك یا حاشر] السلام علیك یا بشیر السلام علیك یا نذیر السلام علیك یا طهر السلام علیك یا طاهر [۴۳۲] السلام علیك یا أكرم ولد آدم السلام علیك یا سید المرسلین السلام علیك یا خاتم النبیین السلام علیك یا رسول رب العالمین السلام علیك یا قائد الخیر السلام علیك یا فاتح البر السلام علیك یا نبی الرحمة السلام علیك [یا سید] الامة السلام علیك یا قائد الغر المحجلین السلام علیك و علی أهل بیتك الذین أذهب الله عنهم الرجس وطهرهم تطهیراً السلام علیك و علی أصحابك الطیبین و علی أزواجك الطاهرات ، أمهات المؤمنین ، جزاك الله عنا أفضل ماجزی

نبیاً عن قومه و رسولاً عن أمته و صلی علیك کلما ذکرك الذاکرون و کلما غفل عنك الغافلون . وصلی علیك فی الأولین والآخرین ، أفضل وأکمل و أعلی و أجل و أطیب و أطهر ما صلی علی أحد من خلقه کما استنقذنا بك من الضلالة وبصّرنا بك من العمایة ، وهدانا بك من الجهالة . أشهد أن لا إله إلا الله وحده لاشریك له وأشهد أنك عبدُه ورسوله و أمینه وصفیه وخیرته من خلقه . و أشهد أنك قد بلغت الرسالة وأدیت الأمانة و نصحت الامة و جاهدت عدوك وهدیت أمتك و عبدت ربك حتی أتاك الیقین . فصلی الله علیك و علی أهل بیتك الطیبین و سلّم وکرّم و شرّف و عظّم .

واگروی را به رسانیدن سلام وصیت کرده باشند ، بگوید : السلام علیك من فلان ، السلام علیك من فلان . آنگاه به مقدار گزی پستر ایستد . و ابوبکر صدیق را سلام رساند . زیرا که سروی نزدیك دوش پیغامبر است – علیه السلام – و سر عمر فاروق نزدیك دوش صدیق . و گزی دیگر پستر شود ، وبه فاروق سلام رساند ، وبگوید: السلام علیکما یا وزیری رسول الله صلی الله علیه وسلم، والمعاونین له علی القیام بالدین مادام حیاً والقائمین فی أمته بعده بامور الدین یتبعان فی ذلك آثاره و یعملان فی سنته . فجزاکما خیر ما جزی وزراءَ نبیّ علی دینه .

پس باز گردد و نزدیك سر پیغامبر – علیه السلام – بایستد میان مرقد مقدس و اسطوانه‌ای که در این ایام است . و روی به قبله آرد و تحمید و تمجید باری تعالی بگوید [۴۳۳] و بر پیغامبر – علیه السلام – درود [بسیار] دهد پس بگوید : اللهم إنك قلت : ولو أنهم إذ ظلموا أنفسهم جاؤك فاستغفروا الله واستغفر لهم الرّسول لوجدوا الله تواباً رحیماً[۱].

اللهم إنا قد سمعنا قولك وأطعنا أمرك وقصدنا ذبیك مستشفعین

۱– قرآن ۴/ ۶۴

به إلیك فی ذنوبنا و ما أثقل ظهورنا من أوزارنا تائبین من زللنا معترفین بخطایانا وتقصیرنا فتب علینا وشفّع نبیك هذا فینا وأرفعنا بمنزلته عندك وحقه علیك. اللهم اغفر للمهاجرین والأنصار [واغفر لنا و لاخواننا] الذین سبقونا بالایمان. اللهم لاتجعله آخر العهد من قبر نبیك [ولا من حرمك] یا أرحم الراحمین.

پس به روضه آید ودر آن نماز گزارد، وچندانکه تواند دعا گوید. چه پیغامبر ـ علیه الصلاة والسلام ـ گفته است: مابین قبری ومنبری روضة من ریاض الجنة، و منبری علی حوضی.

ونزدیك منبر دعا گوید. و مستحب است که دست بر «رمّانه» نهد. که پیغامبر ـ علیه السلام ـ در خطبه دست بر آن نهادی، و مستحب است که روز پنجشنبه به «أحد» شود وشهدا را زیارت کند. و باید که نماز بامداد در مسجد پیغامبر ـ علیه السلام ـ گزارد، وآنگاه به زیارت رود. واززیارت برای نماز پیشین به مسجد معاودت نماید تا هیچ فریضه‌ای درجماعت مسجد فوت نشود. و مستحب است که هر روز پس از آنچه پیغامبر را سلام گوید به بقیع رود وگور عثمان و حسن علی را زیارت کند.

وگور علی حسین و محمد علی و جعفر محمد هم آنجاست. ودر مسجد فاطمه نماز گزارد. وابراهیم پسر پیغامبر ـ علیه السلام ـ وصفیه عمهٔ وی را زیارت کند. چه ایشان نیز در بقیع‌اند. ومستحب است که هر شنبهی به مسجد «قبا» رود ودر آن نماز کند. چه پیغامبر ـ علیه السلام ـ گفته است: من خرج من بیته حتی یأتی مسجد قباء ویصلی فیه کان عدل عمرة. ای، هر که از خانهٔ خود بیرون آید، و به مسجد «قبا» رود و در آن نماز کند وی را ثواب عمره باشد.

و به چاه «اریس» رود، و از آب آن بخورد، و وضو سازد.

و آن نزدیك مسجد است . و گفته‌اند که : پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ آب دهن در آن انداخته است . و به مسجد « فتح » که بر خندق است ، و دیگر مسجدها و مشهدها هم برود . و گفته‌اند کـه : همهٔ مساجد و مشاهد مدینه سی موضع است . و اهل مدینه آن را می‌دانند . هر جای از آن که بتواند برود .

و چاه‌هایی که پیغامبر از آن آب خورده است ، و وضو ساخته ، و غسل کرده ، هفت است ، بدان نیز تبرك نماید . و اگر تواند که در مدینه مقیم شود ، با رعایت [۴۳۴] حرمت ، آن را فضلی عظیم بود . و پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ گفته است : لم یصبر علی‌الأوائها و شدتها أحدإلاکنت له شفیعاً یوم‌القیامة . ای ، هیچ کس برمشقت و سختی آن صبر نکند که نه من روز قیامت شفیع وی باشم . وگفته : من استطاع أن یموت بالمدینة فلیمت فانه لن یموت بها أحدإلاکنت له شفیعا و شهیداً یوم‌القیامة . ای ، هر که تواند که وفات او در مدینه باشد ، باید که در آن سعی نماید ، ای مقیم مدینه شود . چه هرگز کسی را در آن وفات نباشد که نه من شفیع وگواه وی باشم روز قیامت .

و چـون از کارها فارغ شود ، و عزم بیرون آمدن از مدینه جزم کند، مستحب است که به روضهٔ مقدسهٔ پیغامبرـ علیه‌السلام ـ رود ، ودعای زیارت را چنانکه سابق شده است ، إعادت نماید . و وداع کند ، و از حق تعالی در خواهد که معاودت آن روزی گرداند . و در سفر وی را به سلامت دارد. پس درروضهٔ خرد که موضع مقام پیغامبرـ علیه‌السلام ـ بود ـ پیش از آن کـه مقصوره در مسجد افزودند ـ دو رکعت نماز بگزارد . و چون بیرون آید اول پای چپ بیرون نهد پس پای راست ، بگوید : اللهم صل علی محمد و علی آل محمد، ولاتجعله آخر العهد ببیتك و حطّ أوزاری

بزیارته، و أصحبنی فی سفری [السلامة] و یسر رجوعی الی اهلی [ووطنی] سالمین یا أرحم‌الراحمین . وهمسایگان پیغامبررا ـ علیه‌السلام ـ براندازهٔ امکان صدقه دهد . و مسجدهایی که میان مدینه و مکه است تتبع کند ، و در آن نمازگزارد . و این بیست موضع است .

فصل : در سنت‌های بازگشتن از سفر .

پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ چون از «غزو» یا از حج یا غیر آن باز گشتی ، بر هر بلندیی از زمین ، سه بار تکبیر کردی و بگفتی : **لا إله إلا الله وحده لا شریك له ، له الملك وله الحمد ، و هو علی کل شی قدیر . آئبون تائبون عابدون ساجدون لربنا حامدون ، صدق الله وعده و نصرعبده ، و هزم الاحزاب وحده .** و در بعضی روایت‌ها : **و کل شی هالك إلا وجهه له الحکم و الیه ترجعون .** پس باید که این سنت ، در باز گشتن از سفر بجای آرد . و چون بر شهر خود مطلع شود ، مرکوب را بجنباند ، و بگوید : **اللهم اجعل لنابها قراراً و رزقاً حسناً .** پس کسی را بفرستد تا اهل وی را از قدوم اخبار کند ، تا قدوم وی ناگهان نباشد. چه سنت آن است که اخبار کند . و نباید که قدوم وی شب باشد . و چون در شهر درآید ، اول به مسجد رود ، و دو [۴۳۵] رکعت نمازبگزارد. پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ همچنین کردی. وچون‌درخانه رودبگوید: **توباً توباً لربنا أوباً لایغادر علینا حوباً.** و چون درخانه‌قرار گرفت ، نعمتی را که حق تعالی بر وی أرزانی داشته است ـ اززیارت خانه و حرم و روضهٔ پیغامبر ـ علیه السلام ـ فراموش نکند ، وناسپاسی ننماید ، بدانچه در غفلت و لهو و ارتکاب معاصی معاودت کند . چه آن علامت قبول حج نباشد ، بل علامت قبول ، آن بود که از دنیا اعراض نماید ، و در آخرت رغبت افزاید. و چون خانه را دید، ساختهٔ دیدن خداوند خانه شود .

باب سوم

در آداب دقیق و اعمال باطن

بیان دقایق آداب ، و آن ده است

اول : آنکه نفقهٔ حلال باشد ، ودست از تجارتی که دل را مشغول و اندیشه را متفرق کند ، خالی نماید تا کل همت ، مجرد خدای را بود . و دل را طمأنینه‌ای پیدا آید ، و به ذکر حق تعالی و تعظیم شعایـر او مشغول شود . ودرخبری که اهل بیت روایت کرده‌اند آمده است : إذا کان آخر الزمان خرج الناس للحج أربعة أصناف : سلاطینهم للنزهة ، واغنیاؤهم للتجارة، وفقراؤهم للمسئلة، وقرّاؤهم للسّمعة. ای ، در آخر الزمان، حج کنندگان چهارصنف باشند : پادشاهان برای تنزه و تفرج، وتوانگران برای تجارت و معاملت ، و درویشان برای انتجاع و کدیه ، و عالمان برای ریا و سمعه .

ودر این خبر اشارتی است به کل أغراض دنیا [که] درحج صورت بندد . و کل آن مانع فضیلت حج است ، و از [حیز] حج خصوص بیرون برنده ـ خاصه چون تجارت به نفس حج باشد ـ بدان که برای دیگری به اجرت حج کند . و به عمل آخرت ، دنیا طلبد . و اصحاب ورع وارباب

[دل، آنرا] کراهیت داشته، مگر آنکه مقصود او مقام [به] مکه‌باشد و مکنت رسیدن [به‌آنجا] ندارد . چه بدین نیت اگر بستاند ـ و دنیا را واسطهٔ دین ساز ، نه دین را واسطهٔ دنیا ـ باکی نباشد . و در این قیام باید که مقصود او زیارت خانهٔ خدای باشد ، و اعانت برادر مسلمان ، بدانچه فرض ازوی ساقط کند .

و برمثل این حمل باید کرد ، قول پیغامبر را ، علیه‌السلام : یدخل الله تعالی بالحجّة الواحدة ثلاثة الجنة : الموصی بها . و المنفذلها . و من حجّ بها عن أخیه[1] . ای ، حق تعالی به یك حج سه کس را دربهشت برد : وصیت کننده . و به تنفیذ رساننده . و حج‌گزارنده را . و نمی‌گویم که : پس از آنکه فرض اسلام‌گزارده باشد ، اجرت حلال نیست ، یا حرام است . ولکن اولی‌آن است که نکند ، و آن را کسبی و تجارتی نسازد . چه حق تعالی دنیا به تبع دین بدهد . ودین به تبع دنیا ندهد . ودر خبراست : مثل‌الذی یغزوفی سبیل‌الله ویأخذ أجراً مثل‌أمّ موسی‌ترضع ولدها [۴۳۶] و تأخذ أجراً . پس کسی که مثل او دراستدن اجرت حج ، مثال مادر موسی باشد ، در آن باکی نبود . چه اجرت برای مکنت «حج وزیارت» ستاند ، نه حج برای اجرت کند. چنانکه مادرموسی اجرت برای آن می‌ستد تا حال وی برایشان پوشیده ماند ، و فرزند را بدین واسطهٔ شیر تواند داد .

دوم : آنکه دشمنان خدای را به تسلیم «باژوضریبه» یاری ندهد . و ایشان باز دارندگان‌اند از مسجد حرام . چون امیران مکه ، و اعراب که

۱ ـ مرتضی زبیدی در شرح احیا، روایت دیگر این حدیث را چنین نقل کرده است: یؤجرفی الحجة الواحدة ثلاثة و یدخل‌الجنة: الموصی بها، و المنفذ للموصیة، الحاج الذی یقیمها ، لانه ینوی خلاص آخیه المسلم والقیام بفرضه . (اتحاف‌السادة، ج۴، ص ۴۳۲)

در بادیه قافله را ترصد نمایند. چه دادن مال بدیشان، معونتی است برظلم، و تیسیر اسباب آن. و آن همچنان باشد که به نفس [خود] معونت کنند. پس باید که به حیله‌ای از آن خلاص طلبد. واگر نتواند، بعضی علما گفته‌اند: دراین حال حج نفل را ترك گرفتن، وازراه بازگشتن، به ازمعونت ظالمان. و در این قول باکی نیست. چه آن بدعتی است که قایم کرده‌اند. و چون آن را انقیاد نمایی سنتی مطرد شود. و در آن مذلت و خواری مسلمانان است، بدانچه جزیت می‌دهند. و اگر گوید: از من به جبر می‌ستانند، و من به اضطرار می‌دهم، این سخن را معنیی نباشد. چه اگر در خانه نشیند یا از راه بازگردد از وی باز نستانند، بل بسیار باشد که اسباب ترفُّه ظاهر گرداند، وبدین سبب مطالبت وی بسیار بود. واگر [به‌زی] درویشان باشد وی را مطالبتی نبود. پس براین قضیه او خود را به حال اضطراررسانیده باشد.

سوم: آنکه توشهٔ بیشتری سازد. و به دادن و بخشیدن خوشدل باشد. و ازتقتیر واسراف احتراز نماید، بل میانه‌روباشد. و به اسراف آن می‌خواهیم که تنعم کند، به طعام‌های لذیذ، و ترفه طلبد به بهترین انواع آن، چنانکه عادت أنباردگان است. و أمـا در بسیاری بخشیدن اسرافی نیست. چه گفته‌اند: در «خیر» اسرافی نباشد. چنانکه در «اسراف» خیری نبود. و دادن توشه در راه «حج» نفقه باشد در راه حق تعالی، و یك درم را هفتصد درم پاداش.

ابن عمر گفت: پاکیزگی توشه در سفر، از کرم مرد باشد. و گفتی: فاضل‌تر حجاج آنکس باشد که تقوای او خالص‌تر و نفقهٔ او پاك‌تر و یقین او خوب‌تر. وپیغامبر ـ علیه‌السلام ـ گفت: الحج المبرور لیس له جزاء إلا الجنه. ای، جزای حج مقبول جز بهشت نیست. پرسیدند سبب

قبول حج چیست؟ گفت: طیب الکلام وإطعام الطعام. ای، نرمی سخن، و دادن طعام.

چهارم: آنکه رفث و فسوق و جدال بگذارد، چنانکه قرآن ناطق است[1].

و رَفَث: نامی جامع است همهٔ لغوها و فحش‌ها را. و حدیث و بازی با زنان و ذکر احوال و مقدمات مباشرت پیش ایشان در آن داخل است. چه آن، داعیهٔ مباشرت که محظور حج است برانگیزد. و داعی محظور، محظور باشد.

و فُسُوق: لقبی [است] شامل، همهٔ بیرون آمدن‌ها را، از طاعت حق تعالی.

و جدال: مبالغت است [۴۳۷] در خصومت، و مِراء به چیزی که موجب کینه‌ها باشد و مناقض خوش خوبی، و همت را در حال تفرقه کند. سفیان گفت: هر که فحش گوید حجش تباه شود. و پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ خوش سخنی و نان دهی را از اسباب قبول حج شمرده است.

و مِراء: ضد خوش سخنی است. پس نباید که بر رفیق و شتربان و غیر ایشان بسیار اعتراض کند، بل با رفیقان راه خدای طریق نرمی و تواضع گزینند. و خوش خوبی را لازم گیرد. و خوش خوبی آن نیست که رنج خود از دیگران باز دارد، بل آن است که رنج دیگران احتمال کند. و گفته‌اند که: سفر را بدان «سفر» خوانند که یسفر عن أخلاق الرجال. ای، اخلاق مردان ظاهر گرداند. و برای این معنی چون شخصی در خدمت عمر، دعوی معرفت مردی کرد، فرمود که: در سفر با وی مصاحبت کرده‌ای که بدان بر مکارم أخلاق دلیل توان گرفت؟ گفت: نی. فرمود که: نپندارم که تو وی را بشناسی.

---

۱ ـ قرآن ۱۹۷/۲

پنجم : اگر تواند پیاده رود ، چه آن فاضل‌تر . عبدالله عباس در حال وفات پسران را وصیت کرد که: پیاده حج کنید . چه‌پیاده را به هر گامی هفتصد حسنه باشد ازحسنات حرم. گفتند:حسنات‌حرم‌چه باشد؟گفت : آنکه هرحسنه برابرصد هزار بود . واستحباب در پیاده رفتن بـه سوی مناسك ، و از مکه به‌موقف و منا ، مؤکدتراز پیاده رفتن‌در راه . و اگربا پیاده‌رفتن، احرام ازخانهٔ[خود]گرفتن یار شود ـ عمر وعلی و ابن مسعود ، در تفسیر «واتموا الحج» گفته‌اند که ـ آن اتمام حج باشد . وبعضی علماگفته‌اند که : رکوب فاضل‌تر . چه در او مؤنت و انفاق است . و نیز از رنج و دلتنگی دورتر است ، و به‌سلامت و تمام حج نزدیك‌تر .

و ایـن سخن در تحقیق مخالف سخن اول نیست ، بل باید که تفصیل کند و بگوید که : کسی را که پیاده رفتن بر او آسان است ، پیاده رفتن فاضل‌تر ، و کسی را که ضعیف کند و آن به بد خوبی و [قصور] عمل انجامد [سواره رفتن بهتر باشد] . و بعضی علما را پرسیدند که : در عمره پیاده رفتن فاضل‌تر یا دراز گوشی به درمی به‌کرا گرفتن ؟ گفت : اگر دادن درمی بروی گران‌تر باشد ، کرا گرفتن . و اگر پیاده رفتن بر وی صعب‌تر ـ چنانکه توانگران را باشد ـ پیاده رفتن . و چنانستی که مقصود وی سلوك طریق مجاهده بود ، و آن را وجهی است ، ولکن‌فاضل‌تر آنکه پیاده رود ، و آن درم درخیری صرف کند . چه‌آن اولی ازآنکه به «مکاری» دهد ، که‌آن در عوض رنج ستور باشد . وچون یقین اومیان مشقت نفس ، و نقصان مال ، جمع نتواند کرد ، آنچه‌گفته است بعید نباشد .

ششم : آنکه در محمل ننشیند ، و بر « زامله» اقتصار نماید ، مگر آنکه بترسد ، یا نیکو نتواند نشست ، به عذری . و درآن دو معنی است :

یکی : آنکه اشتر را تخفیفی باشد، چه از«محمل» رنج بیشتر بود.

و دوم: آنکه مخالف زیّ متنعمان و مترفهان باشد [۴۳۸].

پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ چون حج کرد، بر راحلهٔ او پالانی «لتره» و گلیمی کهن ـ درقیمت چهاردرم ـ بود. و بر[آن]راحله طواف کردتامردمان روش او وشمایل اومشاهده کنند، و گفت: خذوا عنی مناسککم. ای، معالم حج از من بیاموزید.

و گفته‌اند که: مَحمِل ازمحدثات «حجّاج» است، وعلما درآن عصر بروی انکارمی کردند. سفیان ثوری ازپدرروایت کرد که: من از کوفه برای حج به «قادسیه» رفتم، و رفیقان از هرشهری برسیدند. همه را بر زامله‌ها و جوال‌ها و پالان‌ها دیدم. و در کل آن جز دو مَحمِل نبود.

و ابن عمر چون در زین‌ها و محمل‌ها ـ که محدث حُجّاج بود ـ نگریست، گفت: الحاج قلیل والرّکبُ کثیر. ای، حجاج اندك‌اند، و اشترسواران بسیار! پس درمردی درویش بدحال دید، که [زیر] وی جوالی بود، گفت: آری، این از حجاج است[۱].

هفتم: آنکه بدحال و کالیده موی و گردآلود باشد، و بسیار تزین نکند، و به اسباب تفاخر و تکاثر مایل نشود، تا نام وی درجریدهٔ متکبران و مترفهان ثبت نه افتد، و از سلك ضعفا و مساکین و ارباب صلاح بیرون نیاید. چه پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ به کالیده مویی وپوشیدگی أمر کرده است، و از تنعم و ترفه نهی فرموده.

۱ـ متن‌عربی چنین است: وکان ابن عمراذانظرالی ما أحدث الحاج من الزی والمحامل یقول: «الحاج قلیل والرکب کثیر» ثم نظرالی رجل مسکین رث الهیئة تحته جوالق، فقال: هذا، نعم من‌الحجاج [= الحاج]. نکتهٔ دیگرآنکه واژهٔ «زین‌ها» در نسخهٔ بریتانیا به صورت «زینها» ثبت شد، ولی در نسخهٔ مجلس شورا «زی آنها» آمده‌است.

در حدیث فضالةبـن عبید ، و در خبر است : إنما الحاج الشعث التفل . یقول‌الله تعالی: أنظروا إلی زوّار بیتی قدجاؤنی شعثاً غبراً من کل فجٍ عمیق . ای ، حاج نباشد ، مگر کالیده موی بد بوی . باری تعالی گوید : بنگرید درزایران خانهٔ من که‌کالیده وگردگن‌ازهرراهی دور بـَرِ من آمده‌اند . و باری تعالی گفت : ثم لیقضوا تفثهم . و « تفث »کالیدگی و گردآلودگی است ، و قضای آن به ستردن موی و چیدن ناخن بود .

وعمرخطاب به‌أمیران لشکرنوشت: إخلولقوا وإخشوشنوا . ای ، خلقان بپوشید ، و به چیزهای درشت اکتفا نمایید . وگفته‌اند: زین الحجیج أهل‌الیمن . زیرا که ایشان برهیأت تواضع وضعف و سیرت سلف باشند .

و بایدکه در زِیّ خود ، از سرخی بخصوص ، احتراز کند ، و از هر چه [شهرت] آرد بعموم . وروایت‌کرده‌اندکه : پیغامبر ــ علیه‌السلام ــ درسفری نزول فرمود ــ واشتررا به چرا کردند ــ نظرپیغامبرــ علیه‌السلام ــ برگلیم‌های سرخ افتادکه برپالان‌ها بود .گفت : أری هذه الحُمرة قدغلبت علیکم . ای، سرخی برشما غالب می‌بینم ! صحابه‌گفتند : مابرخاستیم وآن گلیم‌ها فروگرفتیم تا به حدی‌که بعضی شتران برمیدند .

هشتم : آنکه بـا ستور رفق کند ، و چیزی‌که طاقت ندارد بر وی ننهد . و محمل از حد طاقت وی بیرون است . [۴۳۹] وخفتن درآن سبب رنج وگرانی است. واهل ورع برستورنخفتندی، مگرخوابی سبك نشسته. و بر پشت ستور بسیار نه‌ایستادندی .

پیغامبر ــ علیه‌السلام ــگفت : لاتتخذوا ظهور دوابکم‌کراسی .ای، پشت ستوران خود را کرسی مسازید . ومستحب است‌که : بامداد وشبانگاه ازستورفرودآید،تاوی را بدان‌آسایش‌دهد. وآن‌سنت‌است ، ودرآن‌ازسلف أثرها آمده است . و نیز از ایشان کراگرفتی به شرط آنکه فرود نیاید ، و

تمام اجرت بدادی. پس‌فرود آمدی تا آن احسانی باشد ازوی درحق ستور، و در ترازوی او بود ، نه در ترازوی [مکاری] .

و هر که بهیمه را برنجاند ، و بیرون طاقت آن بروی حمل نهد ، روز قیامت بدان مطالب باشد . وبودردا، وقت وفات اشتر خود را می‌گفت که : ای اشتر ! درحضرت الهی برمن مخاصمت مکن ،که من بیرون طاقت برتو حملی ننهاده‌ام . و در جمله «هرجگری گرم‌ترا» . ای ، هر حیوانی را أجری است . پس حق ستور و حق مُکاری ، جمله رعایت باید کرد . و در فرود آمدن ، ساعتی آسایش ستور باشد ، و شادی دل «مکاری» .

مردی ، ابن المبارك راگفت : این نامه با خودبرتا به‌فلان رسانی، گفت: ازاشتربان دستوری خواهم ،که من کرا گرفته‌ام. پس بنگر که ازحمل نامه‌ای که آن را وزنی نباشد ، چگونه احتراز کرده است ؟ و طریق حزم [در ورع] این است . چه اگر در اندك در گشاده شود، آهسته آهسته [به] بسیار أدا کند .

نهم : آنکه به إراقت دمی تقرب نماید ، اگر چه بر وی واجب نباشد . و در آن کوشد که «قربان» فربه و گزیده باشد . واگر به تطوع باشد از آن تناول کند . و اگر واجب باشد نکند .

وقول حق تعالی را : ومن‌یعظم شعائرالله، به «فربه کردن وخوب گردانیدن» تفسیر کرده‌اند . و راندن «هدی » از میقات فاضل‌تر ، اگرراندن سبب رنجوری وی نشود . و در خریدن آن مکاس نکنند . چه در سه چیز غلو نکردندی ، و مکاس را در آن کراهیت داشتندی : « هَدی و أضحِیة و رَقَبة » . چه فاضل‌تر آن‌گرانبهاتر و نفیس‌تر آن باشد .

وابن عمرروایت کرد که : عُمر، ماده اشتری‌گزیده را برای «هدی» اختیار کرده بود . از وی آن را به سیصد دینار بخواستند . از پیغامبر

ـعلیه‌السلام ـ پرسید که : آن‌را بفروشد ، و به‌بهای آن اشتر قربانی بخرد؟ پیغامبر فرمود که : مفروش ، بل همین را بفرست . زیرا که «اندك نیکو ، به از بسیار بد» .

و درسیصد دینار ، سی اشتر قربانی بیاید . و در آن تکثیر گوشت باشد ، ولکن مقصود گوشت نیست ، مقصود تزکیت نفس است ، و تطهیر آن ازرذیلت بخل ، و تزیین و تحلیت آن به جمال تعظیم حضرت الهی را. چه حق تعالی فرموده است : لن ینال‌الله لحومها ولادماؤها ولکن یناله التقوی منکم [1]. وآن به رعایت نفاست و کثرت قیمت حاصل[۴۴۰] آید ، عدد بسیار باشد یا اندك .

وپیغامبررا ـ علیه‌السلام ـ پرسیدند که : سبب قبول حج چیست ؟ فرمود : العج والثج . و «عج» به آواز بلند تلبیه گفتن است . و «ثج» نحر قربانی است . وعایشه روایت کرد که : پیغامبرـ علیه‌السلام ـ گفت : ماعمل آدمیٌ یوم النحر أحبَّ الی‌الله عزوجل من إهراقه دماً ، و إنها لتأتی یوم القیامة بقرونها و أظلافها،فان‌الدّم‌یقع‌من‌الله تعالی بمکان قبل أن یقع بالأرض فطیبوابها نفساً . ای، هیچ عمل آدمی روز نحر ، نزدیك خدای دوست‌تر از اراقت دم‌قربانی‌نیست، وقربانی روزقیامت باشاخ‌ها وسُنگل‌ها بیاید . ای ، باغایت کمال و نهایت وفور در حسنات وی باشد . و چون وی پیش از آنکه به زمین آید در حضرت الهی موقعی لطیف یابد ، پس بدان خوشدل باید بود .

و درخبراست : لکم بکل صوفة من جلدها حسنة وکل قطرة من دمها حسنة، وإنهالتوضع فی‌المیزان فابشروا. ای ، به هرمویی ازپوست آن ، وبه هرقطره‌ای‌ازخون آن ، شما را حسنه‌ای است، وآن در کفهٔ اعمال

[1] ـ قرآن ۳۷/۲۲

شما خواهد بود . بدان شاد باشید .

دهم : آنکه به مالی که خرج شود در نفقه و قربانی ، و زیانی در مال ، ومصیبتی درتن که وی را رسد، خوشدل باشد. چه‌آن دلیل قبول حج بود . چه مصیبت در راه حج بـرابـر نفقه باشد در راه خدای ، یك درم به هفتصد . و آن به منزلت سختی‌های راه غزا باشد . وبه هررنجی که تحمل نماید ، و زیانی که به وی رسد ، ثواب یابد . ونزدیك حق تعالی هیچ چیز از آن ضایع نشود .

وگفته‌اند که : ازعلامات[قبول]حج نیزآن است که هرمعصیت که پیش از آن ارتکاب نمودی بگذارد ، و دوستان بطال را بـه دوستان صالح بدل کند . و مجالس ذکر و بیداری را بر مجالس لهو و غفلت برگزینند .

بیان عمل‌های باطن ، و وجه اخلاص در نیت ، و طریق عبرت گرفتن به مشهدهای شریف ، وکیفیت تفکر در آن ، و یادکرد أسرار و معانی آن ، از اول حج تا آخر .

بدان که اول‌حج دریافتن‌است. ای دریافتن‌آن که حج‌را ازدین‌چه موقع‌است؟پس آرزوی‌آن. پس‌عزیمت برآن. پس قطع علایق، که ازآن مانع‌باشد . پس خریدن‌جامهٔ احرام. پس خریدن‌زاد. پس کراگرفتن راحله. پس بیرون آمـدن . پس رفتن در بادیـه . پس احرام از میقات با تلبیه . پس در رفتن مکه . پس اتمام أفعال ، چنانکه سابق شده است . و در هر یك ازاین [کارها] یادکننده را تذکره‌ای است ، و عبرت گیرنده را عبرتی و مرید صادق‌را [تنبیهی] و زیرك را تعریفی و اشارتی . و ما به مفاتح آن آن اشارتی‌بکنیم تا چون ابواب‌آن‌گشاده‌گردد، و اسباب آن دانسته شود، هرحج[۴۴۱]کننده‌ای را از آن براندازهٔ صفـای دل ، و پاکی بـاطن ، و بسیاری علم او ، منکشف شود .

اما فهم: بدان که رسیدن به خدای میسر نیست، مگر به تنزه از از شهوات، و بازبودن از لذات، و بسنده کردن بـه ضرورات، و مجرد شدن برای وی، در همهٔ حرکات و سکنات. و برای این در ملت‌های پیشین راهبان از خلق منفرد می‌شدند و سرهای کوه اختیار می‌کردند و از خلق متوحش می‌گشتند تا به حق مستأنس توانند بود. و برای خدای لذت‌های حاضر می‌گذاشتند و بـه طمع آخرت مجاهـده های گـران بر نفس خود لازم می‌گردانیدند. وحق تعالی در کتاب خود برایشان ثنا گفته است و فرموده: ذلك بأن منهم قسیسین و رهباناً و أنهم لا یستکبرون[۱]. و چـون آن مندرس شد و مردمان روی به متـابعت شهوات آوردنـد و مجرد [بودن] برای خـدای بگذاشتند، و در آن سست شدنـد، باری تعـالی محمد را ـ علیه‌السلام ـ بعث فرمود، تا طریق آخرت را احیا کند، و سنت پیغامبران را در سلوك آن تجدید فرماید. اهل ملت ها وی را از رهبانیت و سیاحت دین او بپرسیدند گفت: أبدلنا [الله] بها الجهاد والتکبیر علی کل شرف. ای، غزا و تکبیر گفتن بر هر بلندیی، یعنی حج ما را بدل آن است. و از سایحان پرسیدند فرمود: هم‌الصائمون. و حق تعالی این امت را به انعام عام مخصوص کرد بدانچه حج را رهبانیت ایشان گردانید، و خانهٔ کعبه را به ذات مقدس خود تشریف اضافت فرمود تا مقصد همهٔ عابدان شد. و برای تفخیم و تعظیم گرد بر گرد آن را حرمتی نهاد. وعرفات را در «فناء» حرم چون میدانی ساخت. و حرمت آن موضع را به تحریم صید ودرخت آن، زیادت تأکید واجب داشت، و آن را نمودار حضرت پادشاهان پرداخت تا زایران از هرسمتی و طالبان از هرصوبی با موی کالیده و روی گردآلوده قصد آن کنند. و دراستکانت و تواضع مرخداوند خانه را مبالغت نمایند. وجلال

۱ـ قرآن ۸۲/۵

و کبریا وعزت واستغنای او را خاضع وخاشع باشند، با آنچه می‌دانند که او مقدس است از آن که خانه‌ای وی را دربر گیرد، یاشهری به وی محیط بود، تا رق و عبودیت ایشان بلیغ‌تر شود واذعان و انقیاد ایشان کامل‌تر گردد. و همچنین برایشان کارها موظف گردانید که نفس را بدان انسی نباشد، وعقل به معانی آن راه ننماید. چون سنگ انداختن [جمرات] و میان صفا ومروه [برسبیل تکرار] تاختن، که طبع در آن نیاویزد، و عقل از آن بگریزد. و به مثل این اعمال که ازعقال معقول گشاده است، وازسرای رأی بیرون، کمال رق و عبودیت ظاهرشود. چه درزکات رفق و منفعت مسلمانان معلوم است و ازالت رذیلت بخل، و تحصیل فضیلت سخا مفهوم. و از این روی عقل بدو مایل است، و آتش طبع بدو [۴۴۲] حاصل. و روزه کسر شهوت و قصر نفس [است که آن] دشمن حق تعالی است، وفارغ شدن برای عبادت، و باز بودن از شواغل. و رکوع و سجود نماز تواضع حضرت الهی است، به فعل‌هایی که هیأت تواضع است، و دل‌ها را با تعظیم حق تعالی انسی است.

و اما دویدن، وسنگ انداختن و امثال آن کارها، نه نفس را در آن حظی است و نه طبع را با آن انسی، و نه عقل را به معانی آن راهی. پس در اقدام بر آن باعثی نباشد مگرمجرد فرمان. و قصد فرمان برداری از آن روی که امری است که امتثال آن لازم است بس. ودراین مقام عقل ازنصرت معزول است، و نفس وطبع از محل انس خود مصروف. چه هر چه عقل معنی آن دریابد طبع را بدونوع میلی حاصل آید، وآن میل باعث ومحرض باشد بر کردن. وبدین سبب کمال رق وانقیاد نیکوظاهر شود. و برای این پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ درحج علی‌الخصوص گفت: لبیك بحجة حقاً تعبداً ورقاً. این لفظ در نماز وغیر آن نفرمود. و چون حکمت باری ـ سبحانه

وتعالی ـ آن اقتضا کرده است که نجات خلق بدان مربوط گردانیده است که کارهـای ایشان بر خلاف طبع ایشان بود ، و زمام امرونهی به دست شرع باشد . و ایشان در کارهای خود بر موجب انقیاد و مقتضی استعباد روند . پس ازانواع تعبدات معانی آن درنتوانند یافت [که] بلیغ‌تر باشد در تزکیت دل‌ها وگردانیدن آن از مقتضی خوی و عادات به مقتضی بندگی محض و فرمان برداری صرف .

و چون این معنی دریافتی بدانی که: نفوس از این افعال عجیب ، بدان تعجب می‌نماید که از این اسرار تعبدات غافل است . و این مقداردر پی افتادن أصل حج بسنده است .

امّا شوق : بدان که انگیخته نشود مگر پس از دریافتن و به حقیقت بدانستن که : خانه ، خانهٔ خدای است ، و آن را نمودار حضرت پادشاهان ساخته‌اند . و زیارت خانه ، زیارت حق تعالی است . وهر که در دنیا قصد آن کند سزاوار باشد که زیارت او ضایع نگردد ، و در میعاد معین ، مقصود زیارت ، و آن نظر است در وجه کریم الهی در سرای خلد ، از آن روی که چشم قاصرفانی را در سرای دنیا آن قوت نباشد که نور دیدن وجه‌الله را قبول تواند کرد ، و طاقت احتمال آن ندارد . وبه سبب قصور خود مستعد آن اکتحال نشود . و اگـر در سرای آخرت به کمال بقا مدد یابد ، و از اسباب تغیر وفنا منزه گردانیده شود ، مستعدنظرو دیدن گردد، ولکن به قصد خانه و نگریستن برآن مستحق لقای خداوند خانه می‌شود . و با این معنی که تقریرافتاد معنی دیگرهم است . وآن، آن‌است که : محب همیشه مشتاق باشدبه کل آنچه اضافت به محبوب دارد . وخانه مضاف است‌به حق‌تعالی ، پس سزاوار باشد که بدواشتیاق نمایند ، به مجرد این اضافت ، بیرون طلب ثواب که در قصد، آن موجود است .

و اما عزم: عزم باید که بداند که: او به عزم‌خود فراق أهل [۲۴۳] ووطن‌می گوید، وازلذات وشهوات‌جدایی اختیار می کند، وروی به‌زیارت خانهٔ خدای می آرد. و به سبب عظمت قدر خداوند خانه باید که در دل او قدرخانه بزرگ شود، وبداند که قصدکاری رفیع‌ومهمی خطیر کرده است. و هر که چیزی عظیم طلبد وی را خطری عظیم ارتکاب باید نمود. و عزم او خالص برای خدایی [خدای] را باید، و ازشوایب ریا و سمعه دور. و به یقین بداند که آن قصد وعمل اوجزخالص مقبول نشود. وهیچ فاحشه‌ای از آن‌زشت‌تر نباشد که قصد سرای پادشاه کند، ومقصود اوغیر پادشاه باشد. وعزم را درنفس‌خود صحیح کند. وتصحیح عزم به‌اخلاص بود، واخلاص به دور بودن از ریا و سمعه. و بترسد از آنکه بتر را بر بهتراختیار کند.

و اما قطع‌علایق: معنی آن رد مظالم است وتوبهٔ خالص‌برای خدای از کل معاصی. وازسر گناه [برخیزد آنگاه] پای درراه‌بنهد. چه هرمظلمتی علاقتی است، و هر علاقتی چون غریمی حاضر که چنگ در گریبان وی زده است، و تشنیع می‌زند و می گوید: کجا می‌روی؟ قصد سرای پادشاه پادشاهان می کنی! با آنچه در خانهٔ خود معصیت وی می‌ورزی، و فرمان او را اهمال می کنی، و خوار می‌شمری. وشرم نمی‌داری که چون بنده‌ای عاصی به در سرای وی روی و اوترا قبول نفرماید و رد کند. اگر در قبول زیارت رغبتی داری اول فرمان او را بجای باید آورد، و از عهدهٔ مظالم تفصی جست، و از کل معاصی توبه کرد. و علاقت دل از التفات به غیراو منقطع گردانید تا روی دل بدو آورده باشی، چنانکه روی ظاهر به خانهٔ او. و اگرچنین نکنی نصیب تو از سفر، در اول جز رنج و تعب، و درآخر جز رد و طرد نباشد. و علایق از خانه منقطع کن، چنانکه کسی به کلیت دل از آن بر کند وتقدیر کند که: وی را بیش بدان رجوعی نخواهد بود. وبرای

اهل و اولاد خود وصیت‌نامه‌ای بنویس. چه مسافردر معرض تهلکه است ، مگر آنکه لطف الهی وی را صیانت فرماید . و در حال قطع علایق برای سفر حج ، قطع علایق برای‌سفر آخرت یادکن . چه آن به‌زودی در پیش است ، و آنچه دراین سفرتقدیم می‌نمایی به‌طمع تیسیر آن سفر است . چه مستقر آن است و بازگشت بدان است . و نباید که در وقت استعداد این سفر ازآن سفر غافل بشوی .

وأما زاد: ازوجه حلال طلبد . وچون درنفس خود حرصی بیند ، – بربسیاری زاد وطلب طعامی که بردرازی سفرباقی‌ماند ، و پیش‌از رسیدن به‌مقصد تباه نشود – باید که یادکند که سفر آخرت درازترازاین سفر است ، وزاد آن‌تقوی‌است. و آنچه جزآن‌است، ازآن جمله که وی را زادپندارند، به مرگ از وی جـدا شود و با وی نماند . چنانکه طعام‌تر ، در اول منزل تباه شود وبه وقت حاجت حیران ومحتاج وبی حیله بماند . وبایدکه بترسد ازآنکه اعمال‌او، [۴۴۴] که زادآخرت اوست ، پس ازمرگ باوی نماند، بل شوایب را. و کدورات تقصیر آن را تباه‌گرداند .

و اما راحله: چون‌آن راحاضر کند، شکرحق‌تعالی‌به دل بگزارد، برآنچه ستوران‌را مسخروی‌گردانیده است، تا رنج رفتن ازوی برمی‌دارند و مشقت را بر وی‌آسان می کنند. و از جمازه «جنازه» را یاد کند ، چه کار حج‌ازوجهی موازی سفر آخرت است . وبنگردکه این سفراوبراین مرکب صلاحیت آن داردکه: زاد آن سفر شود بـرآن‌مرکب . چـه آن به غایت نزدیك است ، و شایدکه هم درحال باشد . ورکوب جنازه پیش ازرکوب «جمازه» اتفاق افتد . چه رکـوب جنازه قطعی و یقینی است ، و در تیسیر اسباب این سفر شك است . پس چگونه کار سفر یقینی مهمل‌گذارد ؟ و در اسباب سفر مشکوك احتیاط برزد ، و به زاد و راحله استظهارطلبد ؟

واما خریدن جامهٔ احرام : باید که کفن را بدان‌یاد کند ، ودر پیچیدن او در آن . چه بزودی آن را ملابستی باید نمود . و جامهٔ احرام در حال نزدیکی خانهٔ [خدای] پوشد ، ورواکه بدان نرسد . اما درجامهٔ کفن پیچیده هر آینه به لقای خدا خواهد رسید . و چنانکه خانه را نبینند ، مگر در زیّی وهیأتی که مخالف عادت‌است، خدای را ـ جل ذکره ـ پس‌ازمرگ‌نبینند، مگر در زیّی که مخالف زیِ دنیاست. و این هردوجامه به یکدیگر نزدیك‌است . چه درهردو جامه دوخته نیست .

و اما بیرون آمدن از شهر : درآن حال باید که بداند که از اهل و وطن مفارقت نموده است ، و روی به خدای آورده ، درسفری که سفرهای دنیا را نماند . و در دل خود حاضر گرداند که : چه می‌طلبد ، و کجا روی نهاده است ، وقصد زیارت که کرده است؟ چه روی‌به پادشاه‌پادشاهان‌آورده است، درجمله زایران‌او که ایشان رابخوانده است، وایشان‌اجابت کرده‌اند. [و ایشان را] تشویق فرموده است، [پس] مشتاق شده‌اند . وسفر خواسته است ، [پس برخاسته‌اند] . و علایق را قطع کرده‌اند و از خلایق جدایی گزیده ، و روی به خانهٔ خدای آورده ، که آن را مفخم و معظم کرده است و قدر آن را بلندگردانیده که تا به دیدن خانه از دیدن خداوند خانه ایشان را تسلیتی حاصل آید ، تا آنگاه که به غایت مقصود و نهایت مطلوب رسند ، و سعادت لقای مولی مساعدت نماید . و باید که امید رسیدن و قبول در دل دارد ، نه از آن روی که اعمال خود را ببیند که ارتحال نموده است ، واز اهل و مال جدایی گزیده ، بل از آن روی که به فضل الهی واثق باشد ، و امید دارد که وعدهٔ زایران را به تحقیق رساند . و بداند که اگر مرگ از رسیدن آن حایل شود و در راه وفات کند ، در جمله وَفد الهی به لقای آن حضرت رسد . چنانکه‌گفته است : و من یخرج من بیته مهاجراً الی‌اللّٰه

و رسوله ثم یدرکه‌الموت فقد وقع أجره علی‌الله[1] [۴۴۵].

وأما در رفتن بادیه ، تا رسیدن‌میقات، و دیدن آن عقبات . باید که بدان، بیرون‌آمـدن را از دنیا تا رسیدن به میقات قیامت ، و آنچه میان آن است ـ از أهوال و مطالبات ـ یادکند . و به ترس‌قطّاع الطّریق، از ترس منکر و نکیر و سؤال ایشان بیندیشد . و از دَدَگان بادیه ، مار و کژدم‌گور را در خاطر آورد . و به فراق اهل و قرابتان ، وحشت و تنهایی‌گوررا یاد آورد . و از این ترس‌ها که در اعمال وی‌حاصل شود، توشهٔ ترس‌های‌گور سازد .

و أما احرام و تلبیه در میقات : بدان‌که معنی آن اجابت ندای‌حق تعالی است . و امید دارکه قبول فرماید .و بترس که « لالبیك ولا سعدیك» جواب آید . و میان رجاء و خوف متردد باش ، و از حـول و قوت خود بیزار ، و بـه فضل و کرم الهی واثق . چه وقت تلبیه آغازکار است ، وآن محل خطر باشد .

سفیان عیینه گفت که : علی حسین ، چون احرام حج گرفت ، و راحلهٔ اوقصد رفتن کرد ،گونه‌اش بگشت و لرزه بروی افتاد، ونتوانست که تلبیه‌گوید. پرسیدند که: چرا «لبیك» نمی‌گویی ؟گفت: می‌ترسم که جواب، «لالبیك ولاسعدیك» باشد . پس‌چون تلبیه‌گفت، بی هوش شد و ازراحله در افتاد ، و پیوسته این حال وی را می‌رسید تا حج به اتمام رسانید .

واحمدبن‌ابی‌الحواری‌گفت که: دروقت‌احرام درخدمت بوسلیمان دارانی بودم[تلبیه‌نگفت] تایك میل‌قطع کردیم. [آنگاه]گفت وغش‌گونه‌ای بروی مستولی‌شد . پس به‌هوش آمد وگفت : ای‌احمد حق تعالی به موسی وحی فرستادکه : ظالمان بنی‌اسرائیل را بگوکه: ذکرمن کم یادکنند . چه

۱ـ قرآن ۱۰۰/۴

هر که از ایشان‌مرا یاد کند ، من وی را به‌لعنت یاد کنم . ویحك ای احمد ! به من‌چنین رسیده‌است که : هر که ازمال‌حرام‌قصدحج کند، پس تلبیه‌گوید، حق‌تعالی‌وی را گوید : لالبیك ولاسعدیك حتی ترد ما فی یدیك . ای، اعمال‌تو هیچ‌مقبول‌نیست تا آنگاه که آنچه دردست‌تواست به‌خصم بازدهی. پس‌از چه روی‌آمنی که حق‌تعالی مرا این‌جواب‌گوید ؟ وچون درمیقات به گفتن تلبیه آواز بر آرند ، برای اجابت ندایی که حق تعالی فرموده است : وأذن‌فی‌الناس‌بالحج، باید که‌ندای خلق را به‌نفخ صوریاد کند، وبرانگیختن ایشان ازگور [وجمع شدن ایشان درعرصات قیامت و اجابت ایشان] ندای حق ، ومنقسم [بودن]ایشان تابعضی مقرب ومقبول شوند، وبعضی ممقوت و مردود . و در اول [کار] متردد میان خـوف ورجا ، چنانکه حجاج ، در میقات متردد باشد ، بدانچه ندانند که اتمام حج وقبول‌آن میسر شود یا نه .

و أما در رفتن مکه : باید که بدان یادکند که به حرم آمن رسد . و امید دارد که: به درآمدن ، ازعقوبت خدای‌آمن‌شود . وبترسد که اهل قرب نباشد ، و به در آمدن حرم جنایت ارتکاب نموده بـاشد . و استحقاق مقت حاصل کرده [۴۴۶] وامید اودر همهٔ اوقات غالب [آید] . چه کرم‌عام است، و شرف خانه بزرگ ، و حق زایر را رعایت فرماید ، وزینهار خواهنده و پناهنده را ضایع نگذارد .

وأما افتادن چشم برخانه : باید که درآن حـال عظمت خانه در دل آرد، و تقدیر کند که چنانستی که خداوند خانه را می‌بینند ، ازغایت تعظیم . وامید دارد که حق‌تعالی‌لقای خود روزی کند، چنانکه لقای خانهٔ خود روزی کرد . و شکرگوید برآنچه بدین مرتبه رسید ، و به وفد الهی پیوست . و یاد کند که روزقیامت همگنان به بهشت مایل باشند ، وامیدوار که در آن در روند، پس منقسم‌شوند، تابعضی را اذن دخول باشد وبعضی را بازگردانند.

چنانکه حجاج منقسم شوند تا بعضی اهل قبول باشند و بعضی اهل رد. و درهرچه بیند باید که ازذکر کارهای آخرت غافل نشود، که کل احوال حج دلیل است بر احوال آخرت.

و اما طواف خانه: بدان که طواف، نماز است. و آنچه در نماز گفته‌ایم ـ از تعظیم وخوف ورجا و محبت ـ در دل حاضر کن. و بدان که بدین طواف تشبه می‌نمایی به‌فریشتگان مقرب که گردعرش در آمده اندو[آن را] طواف می کنند. وگمان مبر که مقصود طواف تن است به خانه، بل مقصود طواف دل است به ذکرخداوند خانه تا آغازوانجام اندیشه جز بدو نباشد، چنانکه آغازوانجام طواف به خانه است. وبدان که طواف شریف طواف دل است به حضرت ربوبیت. و خانه نموداری ظاهر است در عالم ملك آن حضرت را، که مشاهد بصر نیست، و از عالم ملکوت است، چنانکه تن نمودار ظاهر است در عالم شهادت دل را، که به چشم مشاهد نیست، و ازعالم غیب است. و عالم ملك وشهادت «مرقات» عالم غیب و ملکوت است، کسی راکه در بروی گشاده‌اند. و بدین موازنه اشارت رفته است که «بیت معمور» در آسمان برابر کعبه‌است، و طواف فریشتگان بدان همچنان است که طواف آدمیان به خانهٔ [کعبه]. و چون مرتبهٔ بیشتر مردمان از مثل آن‌طواف قاصراست، ایشان‌را به ملایکه تشبه فرموده‌اند، براندازهٔ امکان و وعده سابق شده که: من تشبه بقوم فهو منهم. و کسی که مثل آن طواف تواند کرد در حق او گویند که: کعبه به زیارت او رود و گرد او طواف کند، چنانکه بعضی اهل کشف در حق بعضی اولیا مشاهده کرده‌اند.

واما استلام: اعتقاد کن که با حضرت الهی بیعت می کنی که: مطیع باش و عزیمت مصمم دار که بدین بیعت وفا نمایی. چه هر که در بیعت غدر کند مستحق مقت شود. و ابن عباس از پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ

روایت کرد که : **الحجر یمین‌الله فی‌الأرض یصافح بهاخلقه کما یصافح‌الرجل أخاه** . [۴۴۷] ای ، مبایعه و مصافحه به دست راست باشد . و باری تعالـی چون از جوارح منزه است ، این حجر را به مثابت دست راست گردانیده است .

و اما به پرده‌های کعبه آویختن و به ملتزم پیوستن : باید که نیت تو در التزام، طلب نزدیکی باشد از دوستی و اشتیاق خانـه و خداوند خانه؛ و تبرك به بسودن آن، وامید آنکه هرجزوی ازاندام وی که به خانه رسیده‌است از آتش أمن باشد . و در آویختن پرده، الحاح بود در طلب مغفرت وامان خواستن چنانکه گناه‌کاری در جامهٔ کریمی آویزد و زاری کند تا از وی عفو فرماید. و ظاهر گرداند که از وی «مهربی» نیست ، مگر بدو ومفزعی نیست مگر عفو و کرم او . و چنانکه گریزازوی صورت نبندد ،گریز از وی امکان ندارد . ودست ازدامن او کوتاه نکند تا سروی ازگریبان مغفرت برنیاورد، و پای وی در حریم أمن درازنگرداند .

واما سعی میان صفا ومروه: [در] پیش‌خانهٔ[کعبه] ،آمدوشد بندگان را ماند به در سرای پادشاهان برای اظهار اخلاص در خدمت . و امیدآنکه پادشاه به نظر مرحمت و عاطفت ملاحظه فرماید . چون کسی که در بارگاه پادشاه در رود و بیرون‌آید ، و نداند که پادشاه در حق وی از رد وقبول چه حکم خواهدفرمود ؟ پس همیشه پیش درسرای «مرةً بعد اولی‌وکرةً عقیب اخری » می‌آید و می‌رود . و امید می‌دارد که اگردر کرت اول به عزقبول مشرف نگشت ،کرت دیگر بدان تشریف مکرم شود . و باید که از آمد و شد میان صفا و مروه ، آمد و شدی که میان دو کفهٔ ترازو باشد در عرصات قیامت یاد کند . و صفا را کفهٔ حسنات پندارد ، و مروه راکفهٔ سیآت . چه میان دو کفه ، نظر او در رجحان و نقصان باشد ، و تردد او میان عذاب و

غفران .

و اما وقوف عرفه ، باید که از زحمت خلق وبلندی آوازها، واختلاف لغات ، و متابعت فِرق أیمه، خود را در ترددُ [بر]مشاعر، و به آثار ایشان اقتدا کردن، و برسیرت ایشان رفتن، عرصات قیامت را یاد کند، وفراهم آمدن امتان با پیغامبران [و امامان] واقتدای هر امتی به پیغامبرخود ، وطمع شفاعت از پیغامبران، وتحیرایشان در آن یك زمین، میان رد و قبول [یادآوری]. و چون آن را یاد کردی تضرع و ابتهال درحضرت ذوالجلال ملازم دل خود کن تا ترا در زمرهٔ رستگاران و مرحومان حشر کنند . و امید اجابت را محقق گردان ، چه موقف شریف است ، و رحمت که از حضرت الهی به کافهٔ خلایق رسد ، به واسطهٔ دل‌های عزیز [از «أوتاد» زمین] باشد. و موقف از أبدال و أوتاد و طبقات صالحان وارباب دل خالی نبود . وچون همت‌های ایشان فراهم آید ، و دل‌ها برای تضرع و ابتهال مجرد شود ، و دست‌ها [۴۴۸] به حضرت الهی بر آرند و گردن‌ها برافرازند وچشم‌ها سوی آسمان دارند ، همگنان در طلب رحمت یك همت شده،گمان مبر که ایشان را نومید کند، وسعیشان ضایع گرداند ، ورحمت برای غیرایشان نگاه دارد . و برای این گفته‌اند که : بزرگ‌ترین گناهان آن است که کسی در عرفات حاضر شود ، و گمان برد که حق تعالی ایشان را نیامرزد . و فراهم آمدن همت‌ها، واستظهار بـه مجاورت أبدال و أوتاد، کـه از اقطار بلاد جمع شوند ، سِرّ حج ، و غـایت مقصود آن است . و هیچ طریقی استجلاب رحمت الهی را چون فراهم آمدن همت‌ها، و یاری دادن دل‌ها در یك مکان و یك زمان نیست .

و اما سنگ انداختن : باید که مقصود از آن فرمان برداری باشد برای اظهار رِقّ وعبودیت ، وقیام نمودن به مجرد امتثال ـ بی نصیب عقل و نفس ـ

وتشبه‌به ابراهیم ـ صلوات‌الله وسلامه‌علیه ـ که ابلیس وی را درآن موضع پیش آمده بود تا درحج وی شبهتی القا کند « یا به معصیتی درفتنه اندازد . وحق تعالی[اورا] فرمود تا سوی وی سنگ اندازد ، واورا براند، وامیدش منقطع گرداند . و اگر در خاطرت افتد که ابلیس‌وی را پیش آمده بود، و اوآن ملعون را بدیده « بدان سنگ انداخت . واما مرا پیش نمی‌آید، بدان که: این خاطراز دیو است ، و او دردل تو القا کرده‌است تا عزیمت ترا در «رَمی» سست گرداند . و چنان فرا نماید که فعلی بی‌فایده‌است ، و بازی را مانـد ! پس چرا بدان مشغول شوی ؟ بـر ایـن قصه وی را از نفس خود [بران] بدانچه در رَمی جدکنی ، و تشمرنمایی ، که خواری شیطان در آن است .

و بدان که تو در ظاهرسنگ سوی عقبه می‌اندازی ، اما در حقیقت بر روی شیطان می‌زنی ، وپشت وی بدان می‌بشکنی . چه خواری اوحاصل نیاید، مگر به‌امتثال أمر خدای، برای تعظیم‌مجرد أمر ، بی آنکه عقل را و نفس را در آن نصیبی باشد .

واما ذبح قربانی : بدان که تقربی است به‌حق تعالی برحکم فرمان برداری . و اجزای قربانی باید که‌کامل باشد . و امیدداری که حق تعالی بر هرجزئی از آن، جزئی از تو آزاد گرداند ، و از آتش برهاند . چه وعده همچنین وارد شده است . و هرچه قربانی بزرگ‌تر و اجزای او کامل‌تر ، فداءِ تو از آتش بدان عام‌تر .

واما زیارت مدینه : چون چشم تو بر دیوارهای آن افتد یاد کن که آن شهری است که حق تعالی برای پیغامبرخود ـ علیه‌السلام ـ اختیار کرده است ، واورا سوی آن هجرت‌فرموده . و سرای اوست، که فرایض وسنن در آن بیان‌کرده است ، و با دشمن خدای درآن مجاهدت نموده ، و دین

او را در آن ظاهر گردانیده تا آن وقت‌که : حق تعالی [او را] به حضرت خود برد ، و آن را محل تربت [وی]گردانید . و تربت دو وزیر او که پس از او، حق را ایشان‌قایم داشتند . پس در نفس خود مواقع أقدام پیغامبر را [۴۴۹] ـعلیه‌السلامـ درحال گشتن تصویر کن که: هیچ موضع قدمی نیست که نه موضع قدم عزیز اوست . وقدم خود بر آن منه مگر با سکینه و ترس . و رفتن وگام زدن او را در کوی‌ها یادکن ، وخشوع وسکینهٔ او را دررفتن به خاطردرآر . و آنچه حق تعالی از معرفت عظیم خود در دل وی ودیعت نهاده است ، و ذکر او را رفیع کرده ـ وقرینهٔ ذکرخودگردانیده ـ و کسی که حرمت وی را نگاه‌ندارد ، اگرچه‌بدان مقدارباشد که آوازخود را بلندتر از آواز وی‌کند، عمل وی را احباط فرموده. پس یادکن‌نعمتی که حق‌تعالی ارزانی داشته است [بر] جماعتی که به تشریف صحبت اومشرف شدند ، و سعادت ملاقات و استماع مقالات او ایشان را مساعـدت نمود ، و حسرت فوت شدن خدمت او و صحبت یاران اوبزرگ‌دان! ومندیش که دیدن اودر دنیا از تو فایت شد ، و به دوام دیدن او در آخرت متیقن نه‌ای . چه رواکه [اورا] جز یك بار[به حسرت] نبینی . و به سوء اعمال خود از عز قبول او محروم مانی ، چنانکه‌گفته است : یرفع إلیّ أقوام فیقولون یا محمد یا محمد ! فأقول: یارب أصحابی ! فیقول: إنك لاتدری ماأحدثوا بعدك ، فأقول‌بعداً وسحقاً. ای،گروهی به من برآرند ، وایشان‌گویند: ای محمد، ای محمد ! و من گویم : ای پروردگار، این جماعت‌اصحاب من‌اند ! باری تعالی فرماید : تو ندانی کـه پس از تـو چه کرده‌اند ! من از ایشان طالب دوری شوم .

اگرحرمت شریعت اورا رعایت نکنی ، اگرچه دریك دقیقه باشد، آمن مباش که میان اووتوحایلی شود ، بدانچه ازراه او عدول نموده باشی .

و مع‌ذلك امید می‌دار ، که حق تعالی ترا پس از آنچه ایمان روزی کرد و ازوطن خود برای زیارت وی‌برانگیخت ؛ [بی] تجارتی و نصیبی دنیاوی، بل به محض دوستی تو او را ، واشتیاق تو بدانچه‌آثار اورا ببینی ، ودیوار روضهٔ او را مشاهده کنی . و بدانچه رؤیت فایت شده است ، نفس تـو به مجرد این مقداردرسفر رغبت بود ، در غایت سزاواری باشی، که درتو نظر رحمت فرماید . و چون به مسجد رسیدی یاد کن که آن عرصه آن است که: حق تعالی برای پیغامبرخود ، وأوایل وأفاضل مسلمانان‌اختیار کرده است . واول موضعی است که فرائض‌الهی درآن اقامت نموده‌اند، وجامع افاضل خلق است ـ چه در حیات وچه درممات ـ و امید قوی دار که حق تعالی به در رفتن آن ترا بیامرزد ، و با تعظیم و خشوع در رو . وآن مکان درغایت سزاواری‌است بدانچه ازدل مؤمنان خشوع اقتضا کند . چنانکه از بوسلیمان [دارانی] روایت کرده‌اند که: اویس قرنی حج کرد و به مدینه رفت. وچون بردر مسجد بایستاد ، وی راگفتندی که: این روضهٔ پیغامبراست ، بی‌هوش شد . وچون به هوش آمدگفت : مرا [۴۵۰] بیرون برید که شهری که محمد در آن مدفون بود ، شهر من نباشد .

وأما زیارت پیغامبر ـ علیه‌الصلاة والسلام ـ باید که پیش‌وی‌بایستد ـ چنانکه صفت کردیم ـ و زیارت کند ، چنانکه در حال حیات کنند . و به روضهٔ اونزدیك نشود ، مگرچندانی که به شخص مبارك اونزدیك خواستی شد، اگر در حال حیات بودی. و چنانکه مقتضی حرمت در حال حیات آن بودی که‌بربسودن وبوسیدن وی اقدام ننمودی، بل ازدورپیش وی‌بایستادی، در حال وفات همچنان باید . چه بسودن و بوسیدن مشاهد ، عادت جهودان و ترسایان است .

و بدان که : او حضور و ایستادن و زیارت ترا می‌داند ، و سلام

و درود تو ، به وی می‌رسد . و در خیال خود صورت[کریم] او را تمثیل کن که در لحد مقابل تونهاده است . و مرتبهٔ رفیع او در دل‌آر، چه ازوی روایت کرده‌اند : انّالله تعالی وکل بقبره ملکاً یبلغه سلام من سلم علیه من أمته. [این]درحق کسی‌است که به‌روضهٔ‌او حاضر نباشد، پس‌چگونه باشد کسی که از وطن خود بیرون‌آید، و به‌آرزوی لقای او بادیه قطع کند ؟ و چون ملاحظهٔ غرهٔ‌مبارك اوفایت شده‌است، به مشاهدهٔ مشهد شریف او اکتفا نماید ، چه‌گفته است : من صلی علیه مرة ، صلی‌الله علیه عشراً . ای ، هر کـه یکبار بر وی درود دهد، حق تعالـی ده بار بـر وی رحمت کند . و چون جزای درود بـه زبان ایـن است ، جزای حضور برای زیارت او چه باشد ؟

پس پیش منبر وی‌آی ، و بررفتن وی بر منبر توهم کن ،وطلعت با بهای اودردل‌خود تصور کن، که برمنبرایستاده خطبه می‌گوید ، ومهاجران وانصاررا درطاعت خدای تحریض می‌نماید. و بخواه ازخدای که درقیامت ترا از وی دور نگرداند .

ایـن است وظیفت دل در أعمال حج . و چون ازکل آن فارغ باشد ، غم و اندوه و ترس را ملازم دل خود دارد . چه نمی‌داند که حج او مقبول است ، واودر زمرهٔ محرمان مثبت ، یا مردود است ، واوبه جملهٔ مطرودان ملحق . و باید که آن را از حال دل و اعمال خود تعرف نماید . چه اگر دل خود را بیند که از سرای غرور پهلوتهی می کند ، و با حضرت الهی انس می‌گیرد ، و أعمال خـود را به میزان شرع موزون یابد ، باید که به قبول واثق شود . چه باری تعالی قبول نکند ، مگر از کسی که وی را دوست دارد . و هر که را دوست دارد متولی او شود ، و آثار محبت خود بروی ظاهر کند ، و حملهٔ دشمن خود ابلیس از وی دفع گرداند . و

و چون این احوال بروی ظاهر شد، دلیل قبول باشد. و اگر کار بر خلاف این بود نصیب او از سفر حج جز رنج و تعب نبود. نعوذ بالله منه، و هو أعلم. [۴۵۱]

کتاب اسرار و آداب تلاوت قرآن

و این کتاب هشتم است از کتب: «احیاء علوم دین»

و مقاصد آن از چهار باب معلوم شود.

باب اول: درفضل قرآن وقرآن خوان
باب دوم: درآداب ظاهر تلاوت
باب سوم: در اعمال باطن تلاوت
باب چهارم: در فهم قرآن و تفسیر آن به «رأی» و غیر آن

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم

حمد بی غایت و شکر بی نهایت خدای راکه بندگان خود را به پیغامبر مرسل، راه راست نمود، و به‌کتاب منزل ، منازل دین تعلیم فرمود . کتابی که از ابطال سابق ولاحق مبراست ، و اول و آخر آن از تناقض و اختلال معری . أرباب ألباب و اصحاب افکار را [بدانچه در اوست ، از قصص و اخبار ، و طرق] اعتبار ، و مناهج استبصار اتساع‌گرفته است . و سلوك منهج قویم وانتهاج صراط مستقیم بدانچه احکام دروی مفصل است ، و حلال از حرام متمیز ، اتضاح پذیرفته . ضیاء و نور از مطالع آیات او لامع‌است . وشفای صدور، و نجات از غرور، از قواطع بینات اوساطع . هرکه از جباران برخلاف او رود ، حق تعالی وی را هلاك‌کند . و هر که علم از غیر آن طلبد ، خدای – عزوجل – وی راگمراه‌گرداند . حبل متین ذوالجلالی است ، و نور مبین لایزالی . عـروهٔ وثقی است و درجهٔ علیای یقین . در معارف الهی بحر محیط است ، و در معالم قدسی عالم بسیط . طرایف و عجایب او منقضی نشود ، و لطایف و غرایب او تناهی نپذیرد . موابد فواید او در حصر و تعدید نیایـد ، و حلاوت تلاوت او به کثرت

تردید کم نگردد. خلق اولین و آخرین بدو هدایت یافتند، و پریان چون آنرا بشنیدند، به‌انذار قوم خود شتافتند و گفتند: إنا سمعنا قرآناً عجباً. یهدی إلی الرشد فآمنا به[1].

هر که بدو ایمان آورد موافق است، و هر که بر وفق او سخن گفت مصدق، و هر که بدو تمسك نمود رستگار است، و هر که بر مقتضی آن عمل کرد درستکار. و حفظ آن را باری تعالی تکفل نموده است، و آن را بر این جمله بیان فرموده: إنا نحن نزلنا الذکر وإنا له لحافظون. و از اسباب حفظ آن در دل‌ها و بقای آن در مصحف‌ها، مواظبت [ومداومت بر] تلاوت و مدارست [اوست] با ملابست وشروط وممارست [آداب او، و محافظت بر آنچه دراوست از] اعمال ظاهر و باطن. واز بیان وتفصیل آن چاره نبود. و مقاصد آن از چهارباب معلوم شود:

باب اول: در فضل قرآن و قرآن خوان.

باب دوم: در آداب ظاهر تلاوت [۴۵۲].

باب سوم: در اعمال باطن تلاوت.

باب چهارم: در فهم قرآن و تفسیر آن به «رأی» و غیر آن.

۱- قرآن ۷۲/۱و۲

باب اول

درفضل قرآن و قرآن خوان ، و مذمت مقصران در تلاوت آن

فضیلت قرآن : پیغامبر ـ علیه‌الصلاة والسلام ـ گفت : من قرأ القرآن ثم رأی أن أحداً أوتی أفضل مما أوتی، فقد استصغر ما عظمه الله . ای ، هر که قرآن بخواند ، پس چنین پندارد که کسی را به از وی چیزی داده‌اند ، او خرد داشته باشد چیزی را که حق تعالی آن را بزرگ داشته است . و گفت: مامن شفیع، أفضل منزلةً عندالله یوم القیامة من القرآن ، لانبی ولاملك ولاغیره . ای ، هیچ شفیعی نزدیك حق تعالی ، در روز قیامت فاضل‌تر از قرآن نباشد ، نه پیغامبر ، نه فریشته [ونه غیرآن] . و گفت : لو کان القرآن فی إهاب ما مسّته النار . ای، اگر قرآن درپوستی باشد، آتش آن را نسوزد .

مترجم می‌گوید که : علما در تأویل این حدیث مختلف شده‌اند . بعضی گفته‌اند که: این درعهد پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ بود ، بر سبیل معجزه که اگر آتش به مصحفی رسیدی نسوختی . و بعضی گفته‌اند که : مراد آن است که حق تعالی حفظ قرآن را تکفل نموده است ، و دردل‌ها محفوظ گردانیده تا اگر کاغذ و حِبْر بسوزد ، قرآن نسوخته باشد ، به خلاف تورات ودیگر

کتب، که آن محفوظ نبوده است. و بعضی گفته که: مراد آن است که حافظ قرآن را آتش دوزخ نسوزد.

وگفت: أفضل عبادة امتی قراءة القرآن. ای، فاضل‌ترین عبادتی امت مرا، خواندن قرآن است. و گفت: إن الله عزوجل قرأ «طه ویس» قبل أن یخلق الخلق بألفی عام، فلما سمعت الملائکة القرآن قالت: طوبی لامة ینزل علیهم هذا وطوبی لأجواف تحمل هذا وطوبی لألسنة تنطق بهذا. ای، حق تعالی «طه ویس» را پیش از آفریدن مردمان به دوهزارسال، بخواند. و چون فریشتگان بشنیدند گفتند که: خنك امتی را که این برایشان نازل شود. وخنك باطن‌هایی را که حامل آن باشد. وخنك زبان‌هایی را که بدان تلفظ کند. وگفت: خیرکم من تعلم القرآن وعلّمه. ای، بهترشما [۴۵۳] آن کس است که قرآن داند، و دیگران را بیاموزد. و گفت: یقول الله عزوجل، من شغله قراءة القرآن عن دعائی ومسئلتی أعطیته أفضل ثواب الشاکرین. ای، حق تعالی گوید: هر که را خواندن قرآن، ازدعا وخواستن از من مشغول کند، وی را بهتر ثواب شاکران دهم.

وگفت: ثلاثة یوم القیامة علی کثیب من مسك أسود لایهولهم فزع ولاینالهم حساب حتی یفرغ فیمابین الناس: رجل قرأ القرآن ابتغاء وجه الله عزوجل، وأم به قوماً هم به راضون. ای، سه کس روز قیامت بر توده‌ای از مشك سیاه باشند که ایشان را بیم و حساب نبود تا از حساب مردمان فراغ حاصل آید، مردی که برای رضای خدای قرآن خواند، و گروهی را بدان امامت کند که ایشان بدو راضی باشند. وگفت: أهل القرآن أهل الله وخاصّته. ای، اهل قرآن اهل خدای وخاصگان وی‌اند: وگفت: إن القلوب تصدأ کما یصدأ الحدید. فقیل یا رسول الله وما جلاؤها؟ فقال: تلاوة القرآن وذکر الموت. ای، دل‌ها زنگ گیرد چون آهن. گفتند: به چی

زدوده شود؟ گفت : به خواندن قرآن و ذکرمرگ . و گفت : لله‌أشد أذناً الی‌قاریٔ‌القرآن‌من‌صاحب‌القینة‌الی‌قینته. ای، حق‌تعالی به‌خوانندهٔ قرآن قوی‌تر از آن استماع فرماید که صاحب کنیزك سرودگوی بدان کنیزك .

آثار : بوأمامهٔ باهلی گفت که : قرآن خوانید و به مصحف‌ها فریفته مشوید، چه حق‌تعالی دلی را که حافظ‌قرآن باشدعذاب نکند . وابن‌مسعود گفت : إذا أردتم العلم فأثیروا القرآن فان فیه علم‌الأولین والآخرین . ای ، چون علم خواهید قرآن را بشورانید که علم پیشینیان و پسینیان در آن است . ونیزگفت : قرآن خوانید تا به هرحرفی دَه حسنه یابید ، نمی‌گویم که : «ألم» یك حرف است ، بل «الف» حرف است و «لام» حرف است و «میم» حرف است . ونیزگفت: هیچ کس‌ازشما باید که ازنفس خودنپرسد، مگرقرآن را . چه اگرقرآن را دوست دارد، و برآن خوش باشد ، دوست خدای ورسول او بود . و اگر دشمن دارد، دشمن خدای و رسول باشد .

وعمروعاص گفت : [هرآیت در قرآن درجه]ای است دربهشت ، وچراغی‌است درخانهٔ شما[1]. [۴۵۴] ونیزگفت : هرکه قرآن خواند ، نبوت دردو پهلوی او درج شد ، مگر آنکه وحی بدو نباشد . و بوهریره گفت : خانه‌ای که در آن قرآن خوانند براهل آن‌واسع‌شود، وخیرآن بسیارگردد، وفریشتگان‌حاضرشوندودیوان بگریزند.وخانه‌ای که درآن‌قرآن‌نخوانند بر اهل‌آن تنگ آید، و خیرآن کم‌شود، و ملایکه ازآن بیرون روند ، و دیوان درآیند . و احمد حنبل گفت : باری تعالی را به خواب دیدم ، پرسیدم که فاضل‌تر چیزی که متقربان به حضرت توبدان تقرب نمایند چیست ؟ گفت: سخن من . پرسیدم که : با فهم‌یابی‌فهم؟ گفت : هم با فهم و هم بی فهم .

۱ــ متن عربی چنین است :کل آیة فی القرآن درجة فی‌الجنة و مصباح فی بیوتکم .

ومحمد کعب قرظی گفت: چون مردمان روز قیامت قرآن از «رحمن» بشنوند ، چنانستی که هرگز آن را نشنوده بودند . وفضیل عیاض گفت که : حامل قرآن را باید که به هیچ کس از خلفا وغیر ایشان حاجت نبود، وحاجت خلق باید که بدیشان بود . و نیز گفت : حامل قرآن عَلَمدار اسلام است ، نباید که به سهو و لغوولهو مشغول شود ـ با ساهیان ولاهیان ولاغیان ـ از برای تعظیم حق قرآن. وسفیان ثوری گفت: چون مرد قرآن خواند فریشته‌ای میان دو چشم وی ببوسد . و عمرو میمون گفت : هر که پس از نماز بامداد مصحف باز کند ، و صد آیت بخواند ، حق تعالی مثل عمل همهٔ دنیا برای وی رفع فرماید . و روایت کرده‌اند که : خالد عقبه در خدمت پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ آمد و گفت : برمن بخوان . پیغامبر این آیت بخواند: إن‌الله یأمر بالعدل والاحسان وإیتاء ذی القربیٰ (الآیه) خالد گفت : بازگردان . پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ بازگردانید .

خالد گفت : والله إن‌له لحلاوة وإن‌علیه لطلاوة وإن أسفله لمغدق وإن أعلاه لمثمر . ای ، به‌خدای که شیرینیی دارد، و تازگیی، و فرود آن آبدار است و بالای آن میوه دار .

مترجم می‌گوید که : به آبداری فرود ، آن خواسته است که مواد اصول و کلیات آن منقطع نیست . و به میوه داری بالای ، آن که فروع و جزئیات آن را فواید بی اندازه است .

و حسن گفت : به خدای که بیرون قرآن توانگری نیست ، و پس ازحصول آن فاقه‌ای‌نی . وفضیل گفت : هر که بامداد یا نمازشام آخر سورت حشر بخواند، ووفات اوهم در آن روز، یاهم در آن‌شب‌باشد، خاتمت او به مُهر شهیدان بود . وقاسم عبدالرحمن گفت : یکی از متعبدان را پرسیدم که اینجا کسی هست که ترا بدو انسی باشد ؟ مصحف برداشت و بر کنار نهاد و

گفت : این است که مرا بدو انس است . و علی [۴۵۵] بن‌بوطالب گفت : سه چیز است که در حفظ افزاید و بلغم را ببرد : مسواك ، و روزه ، و خواندن قرآن .

در مذمت خواندن غافلان

أنس مالك گفت: رُبّ تالٍ للقرآن والقرآن یلعنه. ای ، بسا قرآن خوان که قرآن وی را لعنت کند . ومیسره گفت: قرآن درجوف فاسق غریب باشد . و بوسلیمان‌دارانی گفت : زبانیه، درعاصیان حملهٔ قرآن زودتر ازآن آویزد که دربت‌پرستان، بدان سبب که‌ازحمل قرآن برمعصیت‌اقدام‌نموده‌اند. و یکی از علما گفت : چون فرزند آدم قرآن خواند ، پس تخلیط کند ، پس به‌قرآن‌خواندن‌معاودت نماید، وی‌راگویندکه: ترا بر کلام الهی چکار؟

و ابن [رماح] گفت : برباد گرفتن قرآن پشیمان شدم . چه به من چنان رسیدکه: اهل قرآن را روز قیامت ازچیزهایی بپرسند که پیغامبران را ازآن‌پرسند. وابن مسعودگفت که : حامل قرآن باید که از دیگران شناخته شود در شب ، بدانچه ایشان بخسبند [او نخسبد] و در روز ، بدانچه‌تقصیر کنند [اونکند] . و به اندوه ، چه ایشان شاد باشند . و به گریه ، چه ایشان بخندند . و به خاموشی، چه ایشان درهرچیزی خوض کنند . وبه خشوع ، چه‌ایشان کبر کنند. وحامل‌قرآن بایدکه‌ساکن ومتواضع‌ونرم‌باشد. ونبایدکه جافی و ستیهنده و جنگ جوی و بلند آواز ونعار و تیز باشد[۱] . و پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ گفت : أکثر منافقی هذه‌الامة قراؤها . ای ، بیشترمنافقان این‌امت قراء باشند . و نیز گفت : إقرأالقرآن‌مانهاك فاذالم‌ینهك‌فلست تقرؤه . ای ، قرآن می‌خوان مادام که ترا باز می‌دارد ، و چون باز ندارد نخوانده باشی .

۱ـ متن عربی‌چنین‌است : ولا ینبغی له ان‌یکون‌جافیا ولامماریاً ولا صیاحاً ولاصخاباً ولاحدیداً

مترجم می‌گوید که: دراین حدیث دقیقه‌ای‌عظیم رعایت‌یافته است. چه درحال بازداشتن، خواندن‌فرموده است . ودرغیر آن‌نگفته که : مخوان. و مراد آن است که جهد کند و بکوشد تا از معاصی بازباشد ، والا خواندن او ضایع شود ، و آن نیست که ترك خواندن‌گیرد . ویکی از سلف‌گفت : بنده‌ای سورتی آغاز کند و آن سورت برای وی آمرزش‌خواهد تا آنگاه که ازآن فارغ شود. وبنده‌ای سورتی افتتاح نماید و آن سورت وی را لعنت کند تا آنگاه که آن را تمام کند . پرسیدند که: آن چگونه باشد؟گفت: چون برمقتضی تحلیل و تحریم آن کار کند آمرزش خواهد ، و چون به خلاف آن باشد لعنت کند .

ویکی از علماگفت : بنده قرآن خواند و برنفس خود بدان لعنت کند . چه : ألالعنة الله‌علی‌الظالمین، بخواند واو ظالم باشد، وألالعنة‌الله علی‌الکاذبین بخواند واواز آن‌جمله بود[۴۵۶]. وحسن گفت: شماقرآن را مراحل‌گرفته‌اید ، و شب را راحله ساخته . بر راحله می‌نشینید ، و مراحل را قطع می‌کنید . و پیشینیان آن را رسایل پروردگار می‌دانستند ، شب در آن اندیشه‌کردندی ، و روز آن را به تنفیذ رسانیدندی .

وابن مسعود گفت : انزل‌القرآن‌علیهم‌لیعلموابه‌فاتخذوادراسته عملا إن أحدهم لیقرأ القرآن من فاتحته الی خاتمته مایسقط منه حرفاً وقداسقط العمل به . ای ، قرآن برایشان فرو فرستادند تا برآن کار کنند . ایشان خواندن‌آن راکاری‌گرفته‌اند ، یکی از ایشان قرآن را از اول تاآخر بخواند ، حرفی ازآن ساقط نکند، و همه عمل را[بدان] ساقط کرده باشد. ودرحدیث‌ابن‌عمر و[حدیث] جندب آمده‌است که : ما روزگاری‌گذرانیدیم، ویکی را ازما ایمان پیش ازقرآن حاصل‌آمدی . پس سورتی نازل شدی، وحلال وحرام، وأمر و زجرآن ، وآنچه درآن توقف بایدکرد، بیاموختی،

و مردمان را می‌بینیم که قرآن ایشان را پیش از ایمان حاصل می‌شود ، واز اول تا آخر می‌خوانند ، و أمر و زجر آن ، در آنچه در آن توقف باید کرد، نمی‌دانند و آن را همچنان می‌ریزند که کسی خرمای بد را ریزد .

ودر تورات آمده‌است که : ای بنده، ازمن شرم نمی‌داری؟ چه اگر در راهی می‌روی ، نامه‌ای از دوستی به تورسد از ره عدول کنی و بنشینی تاآن را بخوانی، و درحرف حرف تدبر کنی تاچیزی فایت‌نشود. ومن نامهٔ خود برتو فرستاده‌ام ، بنگر که در آن چند موعظت متوالی یاد کرده‌ام ، و مکرر گردانیده تاطول وعرض آنرا تأمل کنی. وتو از آن اعراض آورده‌ای . [آیا] من بر توخوارتر از آن‌دوستم؟ ای بندهٔ من، اگریکی‌ازآن دوستان تو با تو نشیند ،کل روی خود بدوآری و به کل دل سخن وی را اصغا کنی ، و اگر کسی دیگر کلمه‌ای گوید تا ترا از سخن وی مشغول کند ، اشارت کنی که باز باش! و من‌برتو اقبال فرموده و باتوحدیث می‌گویم ، و تو ، به دل از من اعراض کرده‌ای . مرا خوارتر از آن دوست می‌داری ؟

باب دوم

در ظاهر آداب [قرآن] خواندن . و آن ده است

اول : در حال قاری . و آن اُدب آن است کـه با وضو باشد ، بر هیأت أدب و سکون ـ ایستاده یانشسته ـ روی در قبله و سرفرود انداخته، بی تربع و تکیه و هیأت تکبر . و تنها [نشیند] چنانکه پیش استاد نشیند . و فاضل‌تر آنکه در نماز ایستاده خواند ، و در مسجد [باشد] . چه آن از افضل اعمال است . و اگر بی آبدست یا بـر بستر باز غلتیده خواند ، آن را هم فضلی است ، ولکن کم از آن . قال‌الله‌تعالی: الذین یذکرون‌الله قیاماً وقعوداً وعلی جنوبهم[1]. برهمه ثناگفته است ، ولکن ایستادن رابر نشستن ، ونشستن را بر[۴۷۵] خفتن تقدیم‌فرموده . وعلی ـ رضی‌الله‌عنه ـ گفت : هر که قرآن در نماز ایستاده خواند ، به هر حرفی صدحسنه یابد ، و درنمازنشسته پنجاه ، وبیرون نماز با آبدست بیست وپنج، و بی‌آبدست ده . و قیام شب فاضل‌تر باشد ، زیرا کـه به فراغ دل نزدیک‌تر بود . بوذر غفاری گفت : بسیاری سجود در روز باید ، و درازی قیام در شب .

۱ـ قرآن ۳/۱۹۱

دوم : در مقدار خواندن . و عادت خوانندگان دربسیاری و اندکی مختلف است . بعضی درشبانروزی یك ختم کردندی ، وبعضی دو، وبعضی به سه رسیده‌اند . و طایفه‌ای در هرماه یك ختم کردندی . و اولی آنچه در تقدیرات بدو رجوع نموده شود ، قول پیغامبراست ـ علیه‌السلام ـ که گفته است : من قرأالقرآن فی أقل من ثلاث لم یفقهه . ای ، هر که در کم از سه روز خواند ، آن خواندن وی را فقیه نگرداند . زیرا که زیادت از این مانع ترتیل باشد . و عایشه چون مردی را شنید که قرآن بسیار[1] می‌خواند گفت : إن هذاماقرأ القرآن ولاسکت . ای، نه ثواب قرآن خواندن وی را حاصل شد ، و نه آسایش خاموشی . و پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ عبدالله عمر رافرمود که: در هفت‌روزقرآن ختم کند . وهمچنین‌جماعتی ازصحابه چون عثمان، وزیدثابت، وابن مسعود، وابی کعب ، درهرجمعه‌ای ختم کردندی .

و درجات ختم چهار است : یکی در هر شبانروزی ، و بعضی‌آن راکراهیت داشته‌اند . و دوم در هر ماهی ، و آن مبالغت است در اقتصار ـ چنانکه اول مبالغت است دراستکثار ـ ومیان‌ایشان دودرجهٔ معتدل است: یکی در هفته‌ای یك ختم . و دوم در هفته‌ای دو ختم تا نزدیك ثلث باشد . و بهتر آنکه از این دو ختم یکی بـه روز باشد و یکی به شب . ختم روز در نماز بامداد روز دوشنبه یـا پس از آن . و ختم شب در نماز شام شب آدینه یا پس از آن ـ تا این ختم‌هـا در اول روز و اول شب بـاشد ـ چه فریشتگان تا آخرآن روز ، و آخر آن شب ، برای وی آمرزش خواهند . و برکات‌آن کل شب و روز را شامل باشد . و تفصیل در مقدار خواندن‌آن است که اگر سلوك وی به طریق اعمال بدنی باشد باید که در هفته‌ای کم از دو ختم نکند . و اگر به اعمال دل باشد ، و انواع فکرت‌ها ، یا به نشرعلم

۱ـ متن عربی چنین است: لماسمعت رجلا یهذرالقرآن هذراً...

مشغول بود ، [در هفته‌ای] به یکبار اقتصار نماید . و اگرفکرت او درمعانی نافذ باشد ؛ روا که در هر ماهی بر یکبار اقتصار نماید. چه‌به کثرت تردید و تأمل محتاج باشد .

سوم : در وجه قسمت . هر که را در هفته‌ای یك ختم باشد ، قرآن را هفت حزب کند ، که صحابه‌قرآن را حزب‌ها کردندی . و آمده است که : عثمان ـ رضی‌الله‌عنه ـ در شب آدینه آغاز کـردی ، و از سورة‌البقرة تا مائدة بخواندی . [۴۵۸] و در شب شنبه از أنعام تا هُود . و شب یکشنبه از یُوسف تا مَریم . و شب دوشنبه از طه تا طسم موسی و فرعون . و شب سه شنبه از عنکبوت تا صاد . و شب چهـارشنبه از تنزیل تـا الرحمن . و شب پنجشنبه، ختم کردی . وابن مسعود هم، هفت قسم کردی ، ولکن برغیر آن ترتیب .

و گفته‌اند که : أحزاب قرآن هفت‌است : حزب‌اول ، سه سورت . وحزب دوم [پنج سورت] . وسوم، هفت . وچهارم ، نه . وپنجم ، یازده . و ششم ، سیزده . و هفتم ، مفصلات ، از قاف تا آخر . و صحابه هم براین جمله کردندی ، و همچنین خـواندندی . و در این باب خبری از پیغامبر ـعلیه‌السلام ـ وارداست . وابن‌پیش‌از آن بود که«أخماس وعواشروأجزاء» ساختند . و هرچه جزاین است محدث است .

چهارم : درنبشتن. مستحب‌است که قرآن راخوب ومبین نویسند، و در نقط و علامات به سرخی و غیرآن باکی نیست . چه در آن تزیین و تبیین است . و خوانندگان را از « لحن » و خطا مانع می‌باشد . و حسن ، وابن سیرین «أخماس وعواشروأجزاء» را انکار کردندی . ومذهب بوحنیفه همچنین است . نقاطی وتعشیرنزدیك وی مکروه‌است . و روایت کرده‌اند که : شعبی وابراهیم نقاط[سرخ] واستدن‌اجرت آن راکراهیت داشتندی ،

وگفتند که : قرآن را مجرد دارید . و گمان در حق ایشان آن است که فتح این باب را از بیم آنکه به احداث زیادت‌ها اداکند کراهیت می‌داشتند ، و می‌خواستند که این در ، مطلقاً بسته باشد تا قرآن از چیزی که تغییر را بدان راه دهد محروس ماند . و چون این معنی به محذوری نه انجامد وبرنوعی قرار گرفت که بدان مزید معرفتی حاصل می‌باشد، در آن باکی نتواند بود . وبدانچه محدث باشد ازاومنع نباید کرد . چه بسیارمحدث هست که خوب است ، چنانکه جماعت تراویح راگفته‌اند که : از محدثات عمر است ، و بدعتی حسنه است . وبدعت نکوهیده آن باشد که سنتی قدیم را رفع کند ، یا نزدیك باشد که به تغییر آن‌انجامد . ویکی ازایشان‌گفتی که، من درمصحف منقوط بخوانم ، اما به نفس خود نقاطی نکنم .

واوزاعی روایت کرد از یحیی أبی کثیر که : قرآن در مصحف‌ها مجرد بود . اول چیزی که در آن احداث کردند ، نقاطی [بربا وتا] بود . و گفتند در آن باکی نیست . چه سبب زیادت روشنی است . پس نقطه‌های بزرگ برسر آیت‌ها در افزودند، وگفتند : در آن باکی نیست . چه سر آیت بدان بتوان دانست . پس خواتیم وفواتح زیادت کردند . بوبکرهذلی گفت که : حسن را ازنَقّاطی مصحف [به سرخی]پرسیدم، گفت:نقاطی چه باشد؟ گفتم : اعراب کلمات ،گفت : در اعراب قرآن باکی نیست . و خالد حذاء گفت که : بَرِ ابن سیرین در رفتم [۴۵۹] او را دیدم که در مصحفی منقوط می‌خواند ، ونقاطی راکراهیت داشتی . وگفته‌اند که : حجاج آن را احداث کرد ، وقراء را حاضر گردانید تاکلمات وحروف قرآن بشمردند ، واجزای آن را تسویه کردند . و بر « سی » جزو مرتب گردانید و بر قسمت های دیگر نیز .

پنجم : ترتیل . وآن مستحب است . زیراکه بیان خواهیم کرد که:

مقصود از قراءت تفکر است ، و تفکر بـه ترتیل میسر شود . و بـرای این ام سلمه قراءت پیغامبر را ـ علیه‌السلام ـ قراءتی مفسرهٔ حرف حرف صفت کرده است . وابن عباس گفت که : «البقرة و آل عمران» به ترتیل بخوانم ، و درآن تدبر کنم ، دوست‌تر ازآن دارم که همهٔ قرآن را به شتاب بخوانم . و نیز گفت : «اذا زلزلت والقارعة» با تدبربخوانم ، دوست‌تر ازآن دارم که «البقرة و آل عمران» به زودی . و مجاهد را پرسیدند از دو مرد که در نماز درآمدند ، وقیام ایشان به تساوی بود ، یکی ازایشان «البقرة» خواند بس ، و دیگری کل قرآن بخواند . گفت : ایشان در ثواب برابرند . و بدان که : ترتیل ، مستحب است ، نه برای مجردتدبر . چه عجمی که معنی قرآن نداند وی را هم مستحب‌است. زیرا که به‌توقیرواحترام وأثر کردن دردل نزدیك‌تر از تعجیل و سرعت است .

ششم : گریه . با قراءت مستحب است . پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ گفت : أتلوا القرآن و أبکوا فان لم تبکوا فتباکوا . ای ، قـرآن بخوانید و بگریید، واگرنگریید خود را بگریندگان مانند کنید . ونیز گفت: لیس منا من لم یتغن بالقرآن . ای، برسنت ما نیست آن که قرآن به‌آواز خوش نخواند . وصالح مری گفت که : درخواب بر پیغامبرـ علیه‌السلام ـ قرآن خواندم ،گفت : ای صالح ! این قرآن است ،گریه کو؟ و ابن عباس گفت : چون سجدهٔ سبحان بخوانید ، درسجده تعجیل مکنید تا نگریید . و اگر چشم یکی از شما نگرید باید که دلش بگرید . وطریق تکلف گریه آن است که غم دردل آرد ، چه‌گریه ازغم خیزد . پیغامبرـ علیه‌السلام ـ گفت: إن‌القرآن نزل بحزن فاذا قرأتموه فتحازنوا . ای، قرآن با غم‌نازل شده است ، چون آن را بخوانید ، خود را به غم آرید . و وجه احضار غم آن است که تهدید و وعید ووثایق وعهود را که درقرآن است تأمل کند . پس

تقصیرخود در أوامر و زواجر بانديشد، هر آینه غمگین شود و بگرید . و اگر وی را غم و گریه حاضر نشود ـ چنانکه ارباب دل های صافی را ـ باید که بر فقد غم و گریه بگرید . چه آن بزرگ تر مصیبتی است .

هفتم : آنکه حق هر آیت رعایت کند . چون به آیت سجده رسد، سجده آرد ، وهمچنین چون ازدیگری [سجده] شنود ، سجده آرد ـ چون خواننده‌ای سجده آرد ـ وسجده نکند[۴۶۰]مگر چون برطهارت باشد . و در قرآن چهارده سجده است : در حج دو سجده است . و در صاد سجده‌ای نیست . و نزدیك بوحنیفه ـ رضی‌الله‌عنه ـ درصاد سجده است . و در حج يك سجده بیش نیست . و أقل سجده آن است که پیشانی برزمین نهد [و أکمل آن است که تکبیرگوید] و درسجده دعاگوید بدانچه لایق آیت باشد ، چنانکه اگر: خرواسجداًوسبحوابحمد ربهم‌وهم‌لایستکبرون ، خواند بگوید: اللهم اجعلنی من‌الساجدین‌لوجهك المسبحین بحمدك و أعوذبك أن أكون من‌المستكبرين عن أمرك أوعلى أوليائك . واگر: ويخرون‌للأذقان يبكون ولايزيدهم خشوعاً،بگويد: اللهم اجعلنی من‌الباكين‌إليك الخاشعين‌لك. و همچنین در هرسجده‌ای . و شرطهای نماز از ستر عورت و استقبال قبله و طهارت خبث وحدث [دراین سجده شرط است] وهر که در وقت شنیدن با طهارت نباشد ، چون وضو سازد سجده کند .

و گفته‌اند که : کمال‌این‌سجده آن‌است که برای‌تکبیر تحریمه دست برآورد ، پس برای سجود تکبیرگوید [پس برای ارتفاع] پس سلام دهد . وبعضی تشهد هم زیادت کرده‌اند . و آن را اصلی نیست ، مگر قیاس بر سجدهٔ نماز ، و آن بعید است . و أمر به سجود آمده است . و در آن باب اسم را اعتبار باید کرد ، چنانکه مذهب بوحنیفه است ـ رضی

الله عنه ـ تکبیرۀ سجود برای بدایت أقرب است . و در جز آن بعدی است . و مأموم باید که به سجدۀ امام سجده کند . و برای تلاوت خود سجده نکند .

هشتم : آنکه در ابتدای [قراءت] قرآن بگوید : أعوذ بالله السمیع العلیم من الشیطان الرجیم، رب أعوذ بك من همزات الشیاطین وأعوذ بك رب أن یحضرون. وقل أعوذ برب الناس ، وسورت «الحمد» بخواند . وچون سورت به اتمام رساند بگوید: صدق الله وبلغ رسول الله اللهم انفعنا به وبارك لنا فیه الحمد لله رب العالمین واستغفر الله الحی القیوم . و در میان قراءت چون به آیت تسبیح گذرد ، تسبیح وتکبیر گوید . واگر به آیت دعا و استغفار گذرد ، دعا گوید و آمرزش خواهد . و اگر به کاری مرجو گذرد التماس نماید . و اگر به کاری مخوف، استعاذت کند ، این معنی به زبان و به دل بجای آرد ، وبگوید : سبحان الله تعالی الله نعوذ بالله اللهم ارزقنا اللهم ارحمنا . [۴۶۱] حذیفه گفت : با پیغامبر ـ علیه السلام ـ نماز گزاردم ، سورت بقره آغاز کرد ، و به هیچ آیت عذابی نگذشت که نه زینهار خواست ، و بـه آیت رحمتی نرسید که نه التماس کرد . و آیت تنزیهی نخواند که نه تسبیح اقامت نمود . وچون فارغ شد ، آنچه وقت ختم قرآن گفتی بگفت : اللهم ارحمنی بالقرآن واجعله لی إماماً ونوراً وهدیً ورحمة، اللهم ذکرنی منه ما نسیت وعلمنی منه ما جهلت، وارزقنی تلاوته آناء اللیل والنهار و اجعله حجة لی یا رب العالمین .

نهم : در بلند خواندن . و چاره نیست که چنان بخواند که نفس او بشنود . چه قراءت عبارتی است از تقطیع آواز بـه حرف‌ها . و از آواز چاره نباشد ، و أقلش آن است که خود را بشنواند . واگر خود را نشنواند نماز درست نباشد . و اما چنان بلند خواندن که دیگری بشنود ، بر وجهی

مستحب است ، و بر وجهی دیگرمکروه . و دلیل استحباب اسرار، قول پیغامبر است ـ علیه‌السلام ـ فضل قراءة السرعلی قراءة العلانية کفضل صدقة السرعلی صدقة العلانية . ای ، فضل خواندن نهان بر خواندن آشکارا ، چون فضل صدقهٔ نهان است بر صدقهٔ آشکارا . و در لفظی دیگر : الجاهر بالقرآن کالجاهر بالصدقة ، والمسر به کالمسر بالصدقة . ای ، آشکارا خوانندهٔ قرآن چون آشکارا دهندهٔ صدقه باشد ، و پنهان خواننده چون پنهان دهنده . ودرخبری‌عام است : یفضل عمل السرعلی عمل العلانية سبعين ضعفاً . ای ، عمل نهان فاضل‌تر از عمل آشکارا هفتاد بار . و قول پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ خیرالرزق مایکفی وخیرالذکرالخفی . ای، بهترین رزقی کفاف است ، و بهترین ذکری پوشیده . ودرخبر است : لایجهربعضکم علی بعض فی‌القراءة بین المغرب والعشاء . ای ، میان شام و خفتن بعضی از شما بر بعضی بایدکه خواندن راآشکارا نکنند .

و عمر عبدالعزیزخوش آواز بود . و سعید مسیب شبی در مسجد پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ شنید که او بلند می‌خواند ، غلام را گفت که : برو این نماز کننده را بگو تا آهسته خواند . غلام‌گفت : مسجد ما را نیست ، و این مرد را درآن نصیبی است . سعید آوازبرآورد که : ای نمازگزارنده اگر به نماز ، رضای حق تعالی می‌طلبی ، آهسته تر خوان ! و اگر رضای مردمان می‌جویی ایشان هیچ چیزی که از خدای باشد از تو دفع نتوانند کرد . پس عمر ساکت شد ، و رکعت را بر سبیل تخفیف به اتمام رسانید . و چون فارغ شد نعلین برداشت وبازگشت . و آن روز او امیر مدینه بود .

و دلیل [۴۶۲] استحباب جهر آن است که روایت کرده‌اند که : جماعتی از صحابه در نماز شب بلند می‌خواندند . پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ

چون بشنید تصویب کرد . و پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ گفت : إذا قام أحدکم من‌اللیل یصلی فلیجهر بقراءته ، فان‌الملائکة وعمار الدار یستمعون إلی قراءته و یصلون بصلاته . ای ، چون یکی از شما شب نماز گزارد باید که بلند خواند. چه فریشتگان وعمارخانه، بر تالی که ساکن آن باشد، خواندن وی را استماع کنند ، ودرنمازوی را مقتدی باشند . وپیغامبر ـ علیه‌السلام ـ بر سه کس از صحابه گذشت . یکی بوبکر ، و او آهسته می‌خواند . از خواندنش بپرسید، گفت : إن‌الذی أناجیه هو یسمعنی . ای ، با کسی که مناجات می کنم می‌شنود . و دوم عمر ، و او بلند می‌خواند . و از وی هم بپرسید، گفت: اوقظ الوسنان وأزجر الشیطان . ای، خفته را بیدار کنم ودیو را باز دارم . و سوم بلال ، و او آیات متفرق از هر سورتی می‌خواند . از وی بپرسید ، گفت : أخلط الطیب بالطیب . ای، پاك را با پاك می‌آمیزم . پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ فرمود : کلکم قدأحسن و اصاب . ای ، همه نیکو کرده‌اید و مصیب‌اید .

ووجه تلفیق این احادیث آن است که پنهان خواندن ازریا و تصنع دورتر است ، و درحق کسی که بر خود از آن بترسد فاضل‌تر ، و اگرنترسد و بلند خواندن او وقت نماز کنندهٔ دیگر را مشوش نکند ، بلند خواندن فاضل‌تر . زیرا که عمل در او بیشتر است ، و فایدهٔ آن به غیری هم متعلق است. وخیرمتعدی به ازلازم . [چه آن] دل خواننده رابیدار کند، وهمت در تفکر آن جمع گرداند، وسمع وی را بدان مصروف دارد، و به بلندی آواز خواب‌را براند، و[در]نشاط خواننده بیفزاید،وکاهلی‌او کم کند. وبیدار شدن خفته‌ای بدان‌توقع توان کرد، واوسبب احیای وی شود. و[باشد که] بطالی غافل‌وی رابیند، به‌سبب وی درنشاط آید، ومشتاق‌خدمت‌شود. وچون‌چیزی از این نیت‌ها حاضر شود جهر فاضل‌تر . و اگر این نیت‌ها جمع شود ،

ثـواب متضاعف بـاشد ، و عمل نیکمردان به کثرت نیت‌ها نما پذیـرد ، و ثواب‌هاشان متضاعف شود . چه اگر در یك عمل ده نیت باشد ، ده ثواب یابند. و برای این درمصحف خواندن فاضل‌تر. چه‌عمل بصر و تأمل‌مصحف و برداشتن‌آن در [اجر] افزاید ، وثواب‌به سبب آن افزون شود. و گفته‌اند: یك ختم در مصحف برابر هفت ختم باشد [چه نگریستن در مصحف نیز عبادت است] . و دو مصحف عثمان ـ رضی‌الله عنه ـ از بسیاری خواندن [وی] در آن پاره پاره [۴۶۳] شده بود . وبسیاری از صحابه در مصحف خواندندی ، و کراهیت داشتندی که روزی بگذرد و در مصحف نبینند . و بعضی فقهای مصردر سحرگاهی به خدمت شافعی رفتند ، مصحف پیش او بود . ایشان را گفت : فقه شما را از قرآن‌مشغول کرده است . من نماز خفتن بگزارم و مصحف پیش‌گیرم، تا بامدادنشود آن را برندارم .

دهم : نیکوخواندن . و آراستن‌آن به‌گردانیدن‌آواز ـ بی افراطی که نظم‌آن را بگرداند ـ چه‌آن سنت است . پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ گفت : زینوا‌القرآن بأصواتکم . ای ، قرآن را به‌آوازخود بیارایید . و نیز گفت : ماأذن‌الله لشئ أذنه لحسن‌الصوت بالقرآن . ای ، حق تعالی هیچ چیزی را چنان استماع نفرماید که آواز خوش را در خواندن قرآن . و گفت : لیس منا من لم یتغن بالقرآن . و تغنی را به بی‌نیازی تفسیر کرده‌اند ، و آن بعید است . وترنم وگردانیدن «لحن» هم‌گفته‌اند. واین‌موافق لغت‌است. و آمده‌است که: پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ عایشه راانتظارنمودی، چون‌وقتی‌دیر تر آمد،فرمود: به‌چه‌سبب‌دیرتر آمدی؟گفت : یارسول‌الله، قرآن‌خواندن‌مردی رااستماع‌می کردم که‌آوازی‌خوشتر از آن نشنیده‌ام. پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ هم برخاست ،ودیری‌آن را استماع فرمود. پس بازگشت‌وگفت : این «سالم» مولی أبی حذیفه است . الحمدلله الذی جعل فی‌أمتی مثله. و شبی گوش

به عبدالله مسعود داشت ؛ ابوبکر و عمر در خدمت او بودند . هر سه دیری بایستادند . پس گفت : من‌أراد أن یقرأ القرآن غضاً [طریاً] کما انزل فلیقرأه علی قراءة ابن‌أم عبد. ای ، هر که خواهد که قرآن را [تر] و تازه، چنانکه نازل شده است ، خواند باید که به قراءت پسر «أمّ‌عبد» خواند ، وام عبد ، مادر وی بود .

و پیغامبر ابن مسعود را گفت: بخوان ! گفت یا رسول‌الله قرآن بر شما منزل‌شده است من‌خوانم ؟ فرمود : إنی‌أحب أن أسمعه من‌غیری. ای، دوست دارم که از غیر خود بشنوم . پس عبدالله می‌خواند ، و پیغامبر – علیه‌السلام – می گریست .

و خواندن ابوموسی را استماع فرمود ، گفت : لقدأوتی هذامن مزامیرآل داود. ای، وی‌را ازحسن‌صوت وطیب‌لحن‌داود نصیبی‌داده‌اند . بوموسی چون این سخن بشنید گفت : لوأعلم أنك كنت تسمع لحبرت لك‌تحبیراً . ای ، اگر بدانستمی که تواستماع می‌فرمایی، درنیکو خواندن وی ، ترا مبالغت نمودمی .

وهیثم قاری، پیغامبررا – صلی‌الله علیه – درخواب دید، فرمود که : توهیثمی ؟ که قراءت رابه صوت خود آراسته می‌گردانی ؟ گفت : آری [۴۶۴] فرمود: جزاك‌الله خیراً . وآمده‌است که: اصحاب پیغامبر – صلی‌الله علیه وسلم – فراهم‌آمدندی، یکی‌را بفرمودندی تا سورتی‌ازقرآن بخواند. وعمر – رضی‌الله عنه – بوموسی راگفتی : پروردگار مرا، فرایاد ما ده ! او خواندن‌گرفتی، تانزدیك بودی که‌نمازازاول وقت به میانه رسیدی،گفتندی: یا امیرالمؤمنین الصلاة الصلاة ! و او فرمودی : أولسنا فی‌صلاة ؟ و این سخن اشارت به قول حق تعالی‌دارد : ولذکرالله‌اکبر .

پیغامبر–علیه‌السلام–گفت : من‌استمع إلی آیة‌من‌کتاب‌الله عزوجل

کانت له‌نوراً یوم القیامة . ای ، هر که آیتی از کتاب حق تعالی استماع کند روز قیامت آن‌آیت وی را نوری باشد . و در روایتی دیگر ، کتب له عشر حسنات . ای ، ده نیکی برای وی بنویسند . و چون ثواب استماع بسیار است ، و سبب آن خواننده‌است ، اوهم در آن شریک‌باشد، مگر آنکه قصد او ریا و تصنع بود .

باب سوم

در اعمال باطن خواندن ، و آن ده است

فهم اصل سخن ✿ پس تعظیم ✿ پس حضور دل ✿ پس تدبر ✿ پس تفهم ✿ پس تخلی از موانع فهم ✿ پس تخصص ✿ پس تأثر ✿ پس ترقی ✿ پس تبری .

اول : فهم عظمت سخن و فضل و لطف باری ـ سبحانه و تعالی ـ در حق خلق ، بدانچه از عرش جلال خود به درجهٔ فهم ایشان نزول کرد . پس بنگر که برایشان چه لطف فرموده است دررسانیدن معانی سخن خود ـ که صفتی قدیم است وقایم به ذات او ـ به فهم های ایشان ؟ وچگونه آن صفت در طی حروف و آواز که صفت آدمی است تجلی نموده است ؟ چه مردم عاجز است از رسیدن به فهم صفات خدای ، الا به وسیلت صفات خود . و اگر نه کنه جمال کلام او به کسوت حرف ها پوشیده است ، عرش و کرسی، شنیدن آن راطاقت نداشتی . و آنچه میان ایشان است از عظمت سلطان و سبحات انوار آن متلاشی گشتی . و اگر نه حق تعالی موسی را تثبیت فرمودی ، شنیدن سخن وی رااحتمال نتوانستی کرد. چنانکه کوه، مبادی تجلی وی را احتمال نتوانست و پست شد و با زمین

هموار گشت .

و تفهیم‌عظمت سخن‌او امکان ندارد، مگر به مثال ها، برحد فهم‌خلق و برای این معنی، بعضی عاقلان از آن چنین عبارت کرده اند که: هرحرفی از سخن خدای درلوح ، بزرگ‌تراز کوه قاف است . واگر فریشتگان‌جمع شوند و خواهند که یك حرف را بردارند نتوانند ، تا اسرافیل که فریشتهٔ لوح‌است بیاید و آن را بردارد . و توانستن اوبه اذن ورحمت الهی باشد ، نه به قوت وطاقت او . وباری تعالی [۴۶۵] وی را توانا گردانیده است و بدان کار مشغول‌کرده . و در عبارت کردن از وجه تلطف الهی در رسانیدن معانی سخن ــ باآنکه درجهٔ آن درغایت علواست ، به فهم آدمی ، با آنکه مرتبهٔ او درنهایت قصور است‌ــ یکی ازحکما تأنق فرموده است ، و آن را در مثالی باز [نموده] که در آن تقصیر نیست . و گفتــه که : او بعضی پادشاهان را به شریعت پیغامبران دعوت کرد ، و پادشاه [چیز ها از وی پرسید ، پس جواب داد بدانچه فهم او احتمال نتواند کرد] پس پادشاه از وی پرسید که : دعوی تو بر این جمله است که :آنچه انبیا می‌آرند سخن آدمیان نیست ، و سخن خدای است ؟ پس آدمیان سخن خدای را چگونه احتمال توانند کرد؟ حکیم‌گفت: ما مردمان را می‌بینیم که چون می‌خواهند که بعضی بهایم وطیور را ریاضت دهند ، و آنچه ایشان را باید از تقدیم و تأخیر، و پیش آمدن و باز پس رفتن ، ایشان را بیاموزند ، و می دانند که تمییز ایشان قاصراست از فهم کلام‌آدمیان ــ که‌از انوارعقل ایشان باحسن و ترتیب ، ونظم بدیع و عجیب صادر می‌شود ــ به درجهٔ تمییزبهایم نزول می کنند ، و مقاصد خود به [بواطن] ایشان می رسانند، به آواز هایی که لایق‌ادراك ایشان باشد وضع می کنند، ازنوا و«شخولیدن» و آوازهایی که مناسب [و نزدیك] آوازایشان باشد ، وطاقت حمل‌آن [دارند] .

پس همچنین مردمان ازحمل کلام خدای به کنه و کمال صفات آن عاجزاند ، و به صوت وحرف که میان ایشان معتاد و معارف است ، حکمت الهی رامی‌شنوند، چنانکه بهایم به‌نوا وشخولیدن،مقاصد آدمیان رامی‌شنوند، وآن مانع نمی باشد معانی حکمت راکه در آن صفت ها مکنون است که حرف وصوت به شرف آن مشرف شود ، و به عظمت آن معظم گردد . پس آواز، حکمت را، چون تنی و مسکنی می‌باشد . و حکمت آواز را ، نفسی وجانی . وچنانکه تن‌های آدمیان به سبب روح عزیز ومکرم‌می‌باشد، همچنان آواز سخن به سبب حکمتی که درآن است مشرف بود. ومنزلت کلام عالی‌است، ودرجهٔ آن رفیع ، وسلطان آن قاهر، و حکم آن در حق وباطل نافذ ، و اوحاکم عادل و گواه مرتضی است . امر ونهی می کند. وباطل را طاقت آن نباشدکه به پیش کلام حکمت قیام نماید ، چنانکه سایه نتواند که پیش شعاع خورشید قایم ماند . و آدمیان طاقت آن ندارند که از غور حکمت بیرون گذرند ، چنانکه طاقت ندارند که به ابصار خود از ضوءِ چشمهٔ خورشید بیرون گذرند ، و لکن از چشمهٔ خورشید آن مقدار بیابندکه ابصارشان بدان زنده شود ، وبر مقاصد خویش بدان دلیل‌گیرند .

پس کلام ، چون پادشاهی است درپس پرده‌که رویش غایب‌باشد و فرمانش حاضر . وچون خورشید عزیز ظاهر که عنصر آن مکنون است . وچون ستارگان روشن که اگرچه بر سیر ایشان وقوف نباشد ، امابه‌نورشان راه توان یافت . واو کلید خزانت های نفیس است ، وشراب زندگانی ، که هرکه ازاو تناول‌کند نمیرد، دارویی که هرکه را دادند رنجور نشود . و آنچه حکیم یاد [۴۶۶] کرده است ، ازمعنی کلام الهی، قطره ای از دریایی است . وچون زیادت از این لایق علم معامله نباشد باید کـه براین اقتصار نموده آید .

دوم: تعظیم متکلم. خواننده باید که در آغاز خواندن [قرآن] عظمت متکلم در دل خود حاضر کند و بداند که: آنچه می‌خواند از سخن آدمیان نیست. و در خواندن سخن خدای خطری عظیم است. چه فرموده است: لایَمَسُّهُ الا المطهرونَ. و چنانکه ظاهر جلد مصحف، وورق آن، از ظاهر اندام بساینده محروس است، مگر در حال طهارت، باطن معنی آن نیز به‌حکم عزوجلال خود ازباطن دل محجوب است، مگر در آن حال که ازهمه پلیدی‌ها پاك شود، وبه نورتعظیم وتوقیر منورگردد، وچنانکه هردستی بسودن جلد مصحف را نشاید، هر زبانـی را صلاحیت خواندن حروف آن‌نباشد، وهردلی راصلاحیت ادراك معانی آن نبود. وبه سبب‌چنین تعظیمی،عکرمه چون مصحف را باز کردی بیهوش شدی وگفتی: این کلام پروردگارمن است، این کلام پروردگار من است. چه تعظیم کلام به‌تعظیم متکلم باشد. وعظمت متکلم هرگز حاضر نشود تا درصفات وافعال اوتفکر نکند. وچون عرش‌و کرسی وآسمان وزمین وآنچه درمیان آن است ازجن وانس، ودرختان وستوران‌درخاطر آرد، وبداند که خالق همهٔ‌آن وقادربر آن و رازق‌آن‌ها یکی است، وهمه در قبضهٔ قدرت او مترددند، میان فضل و رحمت، ونقمت‌وسطوت. اگرنعمت فرماید برمقتضی فضل اوباشد، و اگر عقوبت واجب دارد به موجب عدل او. و اوست که گفته است: هٰؤلاءِ فی‌الجنه وَلاأبالی، وهؤلاء فی‌النار ولاأبالی. و این غایت عظمت وتعالی است، پس‌به‌سبب تفکر در امثال این تعظیم متکلم‌حاصل آید. پس تعظیم کلام برآن مرتب شود.

سوم: حضور دل‌وترك‌حدیث نفس. درتفسیر: یا یَحیی خُذالکتابَ بقوة. ای، به‌جد واجتهادگفته‌اند. وبه جدگرفتن آن باشد که دروقت‌خواندن برای آن متجردشود،وهمت‌ازغیر آن،سوی آن منصرف کند. ویکی راازسلف

گفتند که: چون قرآن‌خوانی بانفس‌خود به‌چیزی حدیث‌گویی ؟گفت: چرا چیزی به‌نزدیك من دوست‌تر ازقرآن‌است تاحدیث‌آن‌گویم![1] و بعضی‌سلف چون‌سورتی بخواندندی که دل‌ایشان درآن نبودی، آن را اعادت کردندی . واین صفت از تعظیم زاید . چه معظم کلامی که‌آن را می‌خواند بدان شاد و مستأنس باشد ، وازآن غافل نشود . چه در قرآن چیزی هست‌که دل را بدان انس باشد ، اگرخواننده اهل آن بود .

پس چگونه ازچیزی‌دیگرانس‌طلبد، که [اودرقرآن] متنزه ومتفرج است ؟وکسی که در متنزهات تفرج نماید ، در غیر آن [۴۶۷] تفکر نکند. چه‌گفته‌اند که : در قرآن میدان‌ها وبستان ها و مقصوره‌ها است ، وعروسان ودیباها و مرغزار ها وکاروانسرای‌ها .

میمات : میدان‌های قرآن است . و راآت : بستان‌ها . و حامدات : مقصوره‌ها. ومسبحات :عروسان . وحامیمات: دیباها . ومفصل : مرغزارها. و باقی‌کاروانسرای‌ها . و چون خواننده درمیدان‌ها شروع کند ، و ازبستان‌ها بچیند، و در مقصوره‌ها در رود ، و عروسان را ببیند ، و دیباها در پوشد ، و در مرغزارها تنزه نماید ، و درغرف سرای‌ها ساکن شود ، مستغرق آن باشد ، و از غیرآن مشغول بود . و دلش از آن دور نگردد و فکرتش تفرقه نشود .

چهارم : تدبر . و آن ورای حضور دل است . چه رواکه در غیر قرآن تفکر نکند ، ولکن بر شنیدن آن از نفس خود اقتصارنماید واندیشه در پی آن فرا نشود . و مقصود قراءت آن است‌که در پی آن فرا شود ، و برای آن«ترتیل» در خواندن آن‌سنت است . زیراکه به ترتیل ظاهر، تدبر

---

۱ ــ متن عربی چنین است : او شی احب الی من‌القرآن حتی احدث به نفسی !

باطن میسر شود. علی - رضی‌الله‌عنه - گفت: لاخیر فی‌عبادة لافقه فیها ولافی قراءة لاتدبر فیها. ای، درعبادت بی فقه وقراءت بی تدبر خیری نیست. و چون تدبر جز به بازگردانیدن میسر نشود، باید که بازگردانند، مگر آنکه پس امام باشد. چه اگر او در تدبر آیتی بماند، و امام به‌آیتی دیگر مشغول شود بدکرده باشد. چنانکه به تعجب یك کلمه از کسی که با وی سخن می‌گوید مشغول گردد، و از فهم باقـی سخن اعراض نماید. و همچنین چون درتسبیح رکوع باشد، و درآیتی که خوانده‌است تدبر کند، وسوسه باشد. چه از عامرعبدقیس روایت کرده‌اند که گفت: در نماز مرا وسواس می‌باشد، گفتند: در کار دنیا؟ گفت: اگر سنان‌ها در جوف من زنند دوست‌تر از آن دارم که وسوسهٔ دنیا، ولکن دلم مشغول می‌شود بدان که مرا در حضرت الهی موقفی‌خواهد بود، واز آنجا چگونه باز خواهم گفت؟ پس آن را وسواس شمرده‌است، وهمچنین است. زیراکه مشغول می‌شود از فهم آنچه در اوست. و دیو بر مثل او قادر نشود مگر بدان‌که او را مشغول گرداند به مهمی دینی، ولکن از أفضل مانع باشد. و چون آن را پیش حسن یاد کردند گفت: اگر راست می‌گویید، پس خدای - عزوجل - بر ما این نعمت ارزانی نداشته است.

و آمده است که: قرأالنبی بسم‌الله الرحمن الرحیم، فردّدها عشرین مرة. و این بازگردانیدن برای تدبر معانی بود. و بوذر گفت که: پیغامبر - علیه‌السلام - شبی در قیام ما را امامت کرد، و همه شب این آیت را بازگـردانید. إن تعذبهم فانهم عبادك. (الآیه). و تمیم داری، شبی بدین آیت قیام کرد: أم حسب‌الذین اجترحوا السیئات (الآیه). و سعید [۴۶۸] جبیر در قیام شبی این آیت را باز می‌گرداند: وامتازواالیوم أیها المجرمون. و یکی از سلف گفت: من سورتی آغاز کنم، و بعضی آنچه

مرا در آن مشاهده شود از اتمام آن مانع آید . و یکی از ایشان گفتی که : هر آیتی که آن را فهم نکنم ، و دل من در آن نباشد ، آن را ثوابی چشم ندارم .

و بوسلیمان دارانی گفت : مـن آیتی بخوانم ، چهار شب و پنج شب در آن باشم ، واگر به تکلف تفکر را از آن قطع نکنم ، از آن نتوانم گذشت ، و به دیگری نتوانم رسید . و آمده است که : یکی از سلف شش ماه در سورت «هود» بماند . آن را مکرر می‌گردانید ، واز تدبر آن فارغ نمی‌شد . و یکی از عارفان گفت : مرا هر آدینه ختمی هست ، و هرماهی ختمی‌هست،وهرسالی ختمی‌هست،و ختمی که سی سال است در آنم ، هنوز از آن فارغ نشده‌ام . و این بر اندازهٔ درجات تدبروتفتیش او بود . و همین کس گفتی : من نفس خود را در مقام مزدوران ایستانیده‌ام : به روز مزد ، وهفته مزد ، و ماه مزد ، وسال مزد، کار کنم .

پنجم : تفهم . و آن چنان باشد که از هر آیتی آنچه لایق آن بود خواهد کـه وی را روشن گـردد . چه قرآن مشتمل است بر ذکر صفات خدای ، و ذکر افعال او، و ذکر احوال أنبیا ، وذکر احوال مکذبان أنبیا ، و کیفیت اهلاك ایشان ، و ذکر أوامر و زواجر او ، و ذکر بهشت‌ودوزخ.

أما صفات خدای ، چنانکه گفته است : لیس کمثله شیءٌ وهوالسمیع البصیر . وگفته : الملك القدوس السلام المؤمن المهیمن العزیزالجبار المتکبر . ودراین‌اسما وصفات باید که تأمل کند تااسرارآن وی‌را منکشف گردد . چه درضمن آن‌معانیی پوشیده‌است که جزموفقان را منکشف نشود. وبدین معنی‌اشارت کرده‌است، علی ـ رضی‌الله‌عنه ـ در اینچه گفته است: ما أسر إلیّ رسول‌الله شیئاً کتمه عن‌الناس إلا أن یؤتی‌الله تعالی عبداً فهماً فی کتابه . ای ، پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ بر من هیچ رازی نگفته است که از

مردمان پوشیده داشته است ، مگر آنکه حق تعالی بنده‌ای را در کتاب خود فهمی دهد ، و باید که در طلب آن فهم حریص باشد . و ابن مسعود گفت : من أراد علم الأولین والاخرین فلیثوّر القرآن . ای، هر که علم اولین و آخرین خواهد باید که قرآن را بشوراند . و بزرگ‌تر علم‌های قرآن، مندرج است در نام‌ها و صفت‌های حق تعالی . چه بیشتر خلق از آن ادراك نکرده‌اند ، مگر چیزهایی که لایق فهم ایشان است ، و غورهای آن در نیافته‌اند .

و أما افعال او : چون ذکر آفریدن [۴۶۹] آسمان و زمین و غیر آن است . و خواننده باید که از آن، صفات خدای وجلال اورا پی افتد . چه فعل بر فاعل دلالت کند ، و عظمت فعل دلیل عظمت فاعل است . پس باید که درفعل فاعل را بیند، نه فعل را . وهر که حق را بشناسد درهرچیزی وی را بیند ، چه از اوست ، و بازگشت آن سوی اوست ، و قیام آن بدو است ، و او راست . و به تحقیق او کل است وهر که او را نبیند ، در هرچه بیند چنانستی که وی را نشناخته است . و هر که او را شناسد ، شناسد که هر چه جز اوست باطل است . و همه هالك اند ، مگر وجه او ، نه چنانکه درثانی حال باطل وهلاك خواهند شد ، بل هم دراین حال باطل وهالك‌اند، اگرذات ایشان ازآن روی‌اعتبار کنی که ذات ایشان است . مگر آنکه وجود ایشان از آن روی اعتبار کنی که به خدای موجود است ، و به قدرت او . پس ازاین روی به طریق تبعیت ثباتی‌باشد و به طریق استقلال بطلان محض بود . و ایـن مبدأیی است از مبادی علم مکاشفه . و برای این معنی چون خواننده این‌آیت‌ها را بخواند: أفرأیتم مما تحرثون . أفرأیتم الماء‌الذی تشربون. أفرأیتم النار‌التی تورون. أفرأیتم ماتمنون . باید که نظر خود برآب و آتش و کشت و منی مقصور نگرداند ، بل در «منی» تأمل نماید و آن نطفه‌ای متشابه الاجزاست . و بنگرد چگونه قسمت پذیرفته است ؟

وگوشت واستخوان ورگ وپی‌شده. وچگونه اعضای اوشکل‌های مختلف پذیرفته است؟ از سر و کتف و دست و پای و دل و جگر و غیر آن. پس بنگرد که چه صفات شریف دروی ظاهر شده است؟ چون سمع و بصر و عقل و غیر آن. و چه صفات نکوهیده در وی پیدا آمده؟ چون غضب و شهوت و کفروجهل و تکذیب و مجادله. چنانکه حق تعالی گفت: أولم یر الانسان أنا خلقناه من نطفة فاذا هُوَخصیم مبین[1]. و در این عجایب تأمل کند تا ازآن به أعجب عجایب ترقی نماید. وآن صفتی است که این اعجوبه‌ها از آن ظاهر شده است. و همیشه در صنعت می‌نگرد، و صانع از آن می‌بیند.

وأما احوال أبنیا: چون بشنود که ایشان راتکذیب کردند وبزدند، و بعضی را بکشتند، صفت استغنای‌خدای مفهوم کند. وبداند که از انبیا و رسل بی‌نیاز است. واگرهمه را هلاك گرداند در ملك او تفاوتی نکند. و چون نصرت ایشان در آخرالامر بشنود، قدرت حق تعالی و ارادت او، ونصرت حق را بداند.

وأما احوال مکذبان: چون‌عاد وثمود،و آنچه برایشان رفته‌است، از فهم آن باید که ترسی دردل وی حاصل شود، از سطوت و نقمت باری تعالی، [۴۷۰] و درنفس خود بدان عبرت گیرد. چه اگرغفلت و سوءادب برزد، و به مهلتی که داده‌اند فریفته شود، رواکه نقمت الهی بدو رسد، و حکم او در وی نفاذ پذیرد، و همچنین چون صفت بهشت ودوزخ شنود، و جز آن که در قرآن آمده است. چه استقصای آنچه از آن فهم توان کرد امکان ندارد. زیرا که بی نهایت [است]. و هر بنده‌ای به قدر روزی خود از آن نصیب می‌یابد. ولا رطب ولا یابس إلا فی کتاب مبین[2]. و گفته:

۱ و ۲- قرآن ۳۶/۷۷ و ۶/۵۹

قل لوکان‌البحر مداداً لکلمات ربی‌لنفد البحر قبل أن تنفدکلمات‌ربی، ولو جئنا بمثله مدداً[1]. و برای آن علی ـ رضی‌الله‌عنه ـ گفت: لوشئت لاوقرت سبعین بعیراً من تفسیر فاتحة الکتاب. ای، اگر خواهم هفتاد اشتر را گرانبارکنم ازتفسیر فاتحه. وغرض از آنچه یاد کردیم تنبیه‌است برطریق تفهیم، تا درِ آن‌گشاده شود.

و اما استقصای آن ممکن نیست، و اگر کسی را فهم [آنچه در قرآن است] نباشد اگرچه در کمتر درجات بود، دراین آیت داخل شود: و منهم من یستمع الیك حتی إذاخرجوا من عندك قالوا للذین اوتوا العلم ماذا قال‌آنفاً اولئك آلذین طبع الله علی قلوبهم[2]. وطابع دل‌ها این موانع فهم است که یاد خواهیم کرد. و گفته‌اند که: مرید، مرید نباشد تاآنچه می‌خواهد درقرآن بیابد، وبه قرآن کمی را از افزونی‌بشناسد و به خداوند از بندگان بی نیاز شود.

ششم: تخلی از موانع فهم. چه بیشتر مردمان از فهم معانی قرآن بازماندند به‌سبب‌ها و حجاب‌ها که دیوبردل ایشان فروهشته است، وعجایب اسرار قرآن برایشان پوشیده‌گشته. پیغامبر ـ علیه‌الصلاة والسلام ـ گفت: لولا أن الشیاطین یحومون علی قلوب بنی‌آدم لنظروا الی‌الملکوت. ای، اگرنه آنستی که دیوان بردل فرزندان آدم می‌گردند، هرآینه ملکوت را بدیدندی. و معانی قرآن از جملهٔ ملکوت است. و هر چه از حواس غایب است، و دریافت آن برنور بصیرت موقوف، ازملکوت است. و حجاب‌های فهم چهار است:

اول: آنکه همت در تحقق حروف مصروف باشد تا آن را از مخارج آن بیرون آرد. و متولی نگاه داشت این، شیطانی است که بر

۱ و ۲ ـ قرآن ۱۰۹/۱۸ و ۱۶/۴۷

قرّاء موکل است ، ایشان را ازمعانی کلام خدای دور می‌اندازد ، و همیشه به بازگردانیدن [حرف] جرأت می‌فرماید ؛ و بدیشان چنان می‌نماید که از مخرج آن بیرون نیامده است . وتأمل این کس [۴۷۱] بـر مخارج حروف مقصورمی‌باشد ، پس چگونه معانی ؛ وی را منکشف شود؟ و هـر که مثل این تلبیس رامنقاد شود بزرگ‌ترین ضحکه باشد دیورا .

دوم : آن‌که معتقد بود مذهبی را که به‌تقلید شنیده باشد ، وهم‌بر آن بیفسرده ، و تعصب برای آن در نفس او ثابت گشته ـ بـه مجرد آنچه شنیده رامتابعت کند ـ بی‌آنکه از راه بصیرت و مشاهده بدان رسد . و این شخصی باشد که او را معتقد او مقید گـردانیده بود از در گذشتن آن . و امکان ندارد که جز معتقد او درخاطر درآید، ونظر او برشنیده موقوف‌بود. و اگر ازدور برقی بدرفشد ، و معنیی ازمعانی ، که مخالف شنیدهٔ اوباشد، پیدا آید شیطان تقلید بروی حمله آرد وگوید : چگونه در خاطرت می‌گردد کـه خلاف معتقد اسلاف تواست ؟ و چنان داند که آن خاطر از غرور شیطان است ، از آن دور شود ، و از مثل آن احتراز کند . و برای مثل‌این صوفیان گفته‌اند که : علم حجابی است . و به علم عقیدت‌هارا خواسته‌اند که بیشتر مردمان به مجرد تقلید بر آن استمرار نموده‌اند ، یا به مجرد کلمات جدلی که متعصبان مذاهب آن را تحریر کرده‌اند ، ایشان را بیاموخته .

وأما علم حقیقی، که آن کشف و مشاهده است به نور بصیرت : چگونه حجاب باشد که نهایت مطالب است؟ واین تقلید، رواکه باطل باشد وازحق مانع بود . چنانکه کسی اعتقاد دارد که باری تعالی برعرش مستوی است ، به تمکن و استقرار . و اگر از لفظ «قدوس» در خاطر وی آید که او مقدس است از کل آنچه بر خلق رواست ، تقلید او نگذارد که آن در خاطر او قرار گیرد .

و اگر قرار گرفتی به کشف دوم وسوم کشیدی،[ولکن] در دفع آن از خاطر خود مسارعت نماید. زیرا که مناقض تقلید باطل اوست[۱]. و روا که تقلید حق باشد، و هم از فهم و کشف مانع بود. چه‌حقی راکه خلق به اعتقاد آن مکلف‌اند، مراتب ودرجات‌است. وآن را مبدأیی‌ظاهر است و غوری باطن [و بیفسردن طبع برظاهر مانع وصول است به غور باطن] چنانکه درفرق میان علم باطن و ظاهر درکتاب «قواعد العقاید» یاد کرده‌ایم.

سوم: آنکه برگناهی مصر باشد [یا] به‌کبری متصف. و در جمله به‌هوایی مطاع [دنیوی] مبتلا، وآن سبب تاریکی دل و زنگ‌آن باشد، و چون‌ریمی بود برروی‌آینه، که حق‌صریح‌رامانع آیدکه درآن‌تجلی‌نماید. وآن بزرگ‌ترین‌حجابی‌است دل را، وبیشتری بدان محجوب‌اند. و هرچه شهوت‌هامتراکم‌تر،معانی کلام محجوب‌تر. وهرچه ازگرانی‌های دنیا [بر] دل‌سبکبارتر، تجلی‌معنی دراونزدیک‌تر. چه‌دل چون‌آینه‌است، وشهوت‌ها چون زنگ. و معانی قرآن چون صورت هایی که در آینه بنماید. و ریاضت دل به دور کردن شهوت چون زدودن آینه. و برای این پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ گفت: إذا عظمت امتی الدنیار والدرهم نزع[۴۷۲] منها هیبته الاسلام، و إذا ترکواالامر بالمعروف [و النهی عن‌المنکر] حرموا برکة الوحی، ای، چون امت من، دینار و درم را بزرگ دارند، هیبت اسلام در ایشان نماند، و چون امر معروف [و نهی منکر] بگذارند، از برکت [وحی] محروم گردند. فضیل گفت: درتفسیر این حدیث. ای، از فهم قرآن بی [نصیب] شوند. وحق تعالی درفهم وتذکر، انابت را شرط

۱ ـ متن عربی چنین است: ولو استقرفی نفسه لانجرالی کشف ثان و ثالث ولتواصل، ولکن یتسارع الی دفع ذلك عن خاطره لمناقضته تقلیده الباطل.

کرده است ، وگفته : تبصرة و ذکری لکل عبد منیب. وگفته : وما یتذکر الا من ینیب. وگفته: إنما یتذکر اولوا الالباب[1] . وکسی که غرور دنیابر سرور و حبور آخرت برگزیند از ارباب ألباب نباشد ، واز [اسرار] کتاب بهره نیابد .

چهارم : آنکه‌تفسیری ظاهر خوانده باشد، واعتقاد کرده که کلمات قرآن را معنیی نیست ، جزآنکه از ابن عباس و مجاهد و غیر ایشان منقول است . وآنچه بیرون آن‌است، تفسیری‌است‌به رأی. وهر که قرآن رابه‌رأی خودتفسیر گوید، خود رادرآتش جای ساخته‌باشد . واین نیز ازحجاب‌های بزرگ است . ومعنی تفسیر به رأی ، در باب چهارم بیان خواهیم کرد ، و بخواهیم نمود که‌معنی قول : علی [کرم الله وجهه] : إلاأن یؤتی الله عبداً فهماً فی القرآن. مناقض آن نیست . واگر معنی، همین‌ظاهر منقول‌بودی، مردمان در آن مختلف نشدندی .

هفتم : تخصص. و آن‌چنان باشد که تقدیر کند که به هر خطابی که در قرآن آمده است ، مقصود اوست . اگر امری و نهیی شنود ، مأمور و منهی خود را داند ، و در وعد و وعید همچنین . و اگر قصص انبیا و پیشینیان‌شنود ، بداند که افسانه ، مقصود نیست . واو مقصود است ، تابدان عبرت گیرد و از تضاعیف آن ، آنچه بدان محتاج است بردارد . چه در قرآن هیچ قصه‌ای نیست که نه سیاق او برای فایدهٔ پیغامبر- علیه السلام - و امت اوست . و برای این حق تعالی گفت : ما نثبت به فؤادك. و بنده باید که تقدیس کند که حق تعالی دل وی راتثبیت می‌فرماید ، بدانچه‌احوال پیغامبران ، و صبر ایشان بررنج ، وثبات ایشان در دین برای نصرت الهی بیان می کند . وچگونه این تقدیرنکند ؟ که‌قرآن برپیغامبر - علیه‌السلام -

[1]-قرآن ۱۳/۴ و ۱۹/۱۳

علی سبیل‌الخصوص، نفرستاده‌اند . بل شفا و هدی و نور ورحمت‌عالمیان است . و برای این حق تعالی همه را شکرنعمت‌کتاب فرموده‌است‌و گفته: واذكروا نعمة‌الله‌عليكم‌وماأنزل‌عليكم من‌الكتاب والحكمة[1]. وگفته : لقد أنزلنا‌إليكم‌كتابا فيه‌ذكركم [أفلاتعقلون][2]. [۲۷۳] وأنزلنا‌إليك‌الذكر لتبين للناس ما نزل إليهم كذلك يضرب‌الله للناس‌أمثالهم[3] واتبعوا ماانزل‌اليكم‌من‌ربكم[4] هذابصائر للناس‌وهدى‌ورحمة لقوم‌يوقنون[5] هذابيان للناس‌وهدى‌وموعظة‌للمتقين[6]. و چون‌همهٔ مردمان به خطاب مقصوداند، آحاد مخصوص باشند ، واین خوانندهٔ [یگانه] مقصود بود . پس او را بر مردمان‌دیگرچه‌کار[که تقدیر کند]که مقصود هم اوست* .

حق‌تعالی گفت : واوحي‌الي‌هذاالقرآن‌لانذركم به‌ومن‌بلغ. محمد کعب‌قرظی گفت ، در تفسیر این آیت: هر که قرآن بدو برسید ، چنانستی که حق تعالی بروی سخن‌گفت : و چون این تقدیر کند خواندن قرآن را عملی بسازد ، بل همچنان خواند که بنده ، نامهٔ خداوند را ، که‌بدو‌نویسد تا در آن تأمل نماید ، و بر مقتضای آن کار کند . و برای این یکی از حکماگفت‌که : این قرآن رسالت‌هایی‌است‌که ازپروردگار ما ، به مارسیده است . و در آن فرمان‌هاست‌در نماز ها . و آنرا تدبر کنیم، و درخلوت‌ها برآن واقف شویم ، و در طاعت‌ها باسنت‌های متبع آن را به تنفیذ رسانیم. و مالك دینارگفتی : ای اهل قرآن ! قرآن در دل شما چه زراعت فرمود ؟ که قرآن بهار مؤمن است ، چنانکه باران بهار زمین است .

و قتاده‌گفت : هیچ کس با قرآن همنشینی نکرد که نه کمی یا

---

۱ تا۶-قرآن۲/ ۱۳۱ و۲۱/ ۱۰ و۱۶/ ۴۴ و۷/ ۳ و۴۵/ ۲۰ و۳/ ۱۸۳

* - متن عربی چنین است : و اذا قصد بالخطاب جميع الناس فقد قصد الاحاد فهذا القارى الواحد مقصود ، فماله‌ولسائر الناس؟ فليقدرانه‌المقصود.

افزونی در وی پدید آمد. چه حق تعالی گفت: هُوشفاء ورحمة‌للمؤمنین ولایزیدالظالمین الا خسارا.

هشتم: تأثر. و آن چنان باشد کـه در دل وی اثرهای مختلف پیدا آید، برحسب اختلاف آیت‌ها، و به حسب هر فهمی او را حالی ووجدی باشد که دل او بدان متصف شود ـ از حزن و خوف و رجا و غیر آن ـ و چون معرفت وی تمام شود، خشیت غالب‌تر احوال بود بر[دل] وی. چه تضییق بر آیات قرآن غالب است. و ذکر مغفرت و رحمت در وی دیده نشود، مگر مقرون به شرطهایی که عارف از نیل آن قاصر باشد. چنانکه گفت: وإنی لغفار. پس چهار شرط در عقب آن یاد کرد: لمن‌تاب و آمن و عمل صالحاً ثم اهتدی. و گفت: والعصر إن الانسان لفی خسر الا الذین آمنوا وعملوا الصالحات وتواصوا بالحق وتواصوا بالصبر. به چهار شرط مقید گردانید. و جایی که اختصار فرمود یك شرط[۴۷۴] جامع یاد کرد و گفت: إن رحمةالله قریب من المحسنین. چه احسان جامع همه است، وهر که قرآن ازاول تا آخر تصفح کند، همچنین باید. وهر که این معنی فهم کـرد سزاوار بود بدانچه حال او ترس و غم باشد. و برای این حسن گفت: به خدای که امروز هیچ بنده‌ای این قرآن نخواند ـ با آنچه بدان ایمان دارد ـ که نه غم وگریه و رنج و مشغولی او بسیار شود، و شادی و خنده و راحت‌وبطالت او اندك گردد. و وهیب ورد گفت: در این [حدیث‌ها[۱] و مواعظ] بنگریستم هیچ چیزی دل‌ها را باز دارنده‌تر و اندوه آرنده‌تر ازخواندن قرآن و تفهم و تدبر آن نیست. و تأثر بنده به‌خواندن، آن باشد که برصفت آیتی شود که می‌خواند. [پس] در حال وعید، و مقید کردن مغفرت به شرطها، از ترس چنان نزار گردد که به مردن نزدیك‌باشد. و در حال توسع ووعدهٔ

۱ ـ در نسخهٔ بریتانیا «حدیثان» آمده.

آمرزش چنان شاد شود که گویی از شادی بخواهد پرید . و درحال یادکرد صفات خدای و نام‌های او برای خضوع جلال او سر فرود اندازد ، و از عظمت او بیم در دل آرد . و درحال حکایت مقالت کافران که چه‌مستحیلات [در حق‌خدای‌تعالی] می گویند، وحق تعالی را زن و فرزند اثبات‌می کنند، آواز پست کند ، و درباطن خود شکسته شود، از شرم زشتی سخنان‌ایشان. و در صفت بهشت از راه اشتیاق نشاطی به باطن در آرد ، ودرصفت آتش از ترس، میان شانه‌ها وپهلوهاش بلرزد .

وچون پیغامبر- علیه‌السلام- ابن مسعود را فرمود که برمن‌بخوان! گفت : سورت نساء آغاز کردم ، چون بدین آیت رسیدم : فکیف‌إذا جئنا من‌کل‌امة‌بشهیدوجئنابك علی‌هولاء شهیداً . چشم‌های وی‌رادیدم که اشك باریدن‌گرفت . پس مراگفت : حسبك‌الان. ای ، اکنون [ترا] بسنده‌است. و این بدان بود که مشاهدهٔ آن حال دل وی را به کلیت مستغرق کرده بود . و در خایفان کسی بود که از شنیدن آیت‌های و عید بیهوش شد ، و کس بود که وفات کرد . و به مثل این حال ها از دایرهٔ حاکیان [کلام‌او] بیرون آید . چه در حال خواندن : إنی‌أخاف‌ان‌عصیت ربی عذاب‌یوم‌عظیم. اگرخایف نباشد حاکی بود ، و دروقت‌گفتن: علیك‌توکلنا والیك‌أنبنا. اگر توکل و انابت را ملابست ننماید هم حکایت [کننده] باشد . و چون بخواند : ولنصبرن‌علی‌ما آذیتمونا . باید که حال او صبر باشد یاعزیمت آن تا حلاوت تلاوت بیابد . و اگر بدین صفت‌ها نباشد ، و در دل او این حال‌ها نبود ، نصیب او از خواندن جنبیدن زبان باشد ، باآنچه نفس خود را صریح لعنت می کند ، و به غفلت و اعراض و استحقاق مقت منسوب [۴۷۵] می‌گرداند ، در قول خدای - عز وجل - الالعنة الله علی الظالمین . و در قول او :کبرمقتاً عندالله أن‌تقولوا مالاتفعلون . و در

قول او : وهم‌فی‌غفلة‌معرضون . و درقول او: فاعرض عمن تولی‌عن‌ذکرنا ولم‌یرد إلاالحیاة الدنیا . ودر قول او: ومن‌لم‌یتب‌فاولئك‌هم‌الظالمون، و دیگر آیت‌هاداخل می‌شود . و در آیت: و منهم أمیون لایعلمون‌الکتاب الاأمانی . ای ، ندانند ، مگر خواندن مجـرد . و در آیت: وکأین‌من آیة فی‌السموات والارض یمرون‌علیها و هم‌معرضون . زیرا که قـرآن مبین آن آیت‌هاست که در آسمان و زمین است ، و هر که از آن در گذرد و بدان متأثر نشود ، از آن اعراض نموده باشد .

و برای آن‌گفته‌اند که : هر که به [اخلاق] قرآن متصف نباشد ، چون قرآن خواند حق تعالی وی را ندا فرماید که : ترا بر سخن مـن چه کار ؟ تو از من اعراض نموده‌ای ، اگر به من باز نگردی سخن من‌بگذار! و مثال عاصی چون قرآن خواند، و آنرا مکرر گرداند ، مثال کسی باشد که نامهٔ پادشاه هرروز بارها بخواند ، و پادشاه در آن نامه آبادان گردانیدن ممالك فرموده باشد ، و او به خراب کردن آن مشغول بود ، و برخواندن نامه اقتصار نموده . و چون به مخالفت پادشاه مشغـول است ، اگـر نامه نخواند شاید که از استهزا و استحقاق مقت دورتـر باشد . و بـرای این ، یوسف اسباط گفت : که من قصد خواندن‌قرآن کنم، و چون یادم آید که در آن‌چه چیزاست، ازمقت خدای بترسم ، و به تسبیح واستغفار رجوع کنم .

و آنکه از اعمال اعـراض نماید به آیت : فنبذوه‌وراء ظهورهم واشتروابه‌ثمناً قلیلاً فبئس مایشترون[1] ، مراد باشد. و برای این‌پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ گفت: إقرؤا القرآن‌ماأئتلفت‌علیه‌قلوبکم‌ولانت‌له‌جلودکم فاذا اختلفتم‌فلستم تقرؤنه . ای، قرآن بخوانید مادام که دل‌های شما برآن فراهم آید، و پوست‌های شما برای آن نرم شود . و چـون مختلف

۱ـ قرآن ۱۸۷/۳

شوید آن را نخوانده باشید. ودر روایتی: فاذ اختلفتم فقوموا عنه. ای، چون مختلف شوید ازخواندن آن برخیزید. وباری تعالی گفت: الذین إذا ذکرالله وجلت قلوبهم وإذا تلیت علیهم آیاته زادتهم إیماناً . ای، چون خدای ـ عزوجل ـ [۴۷۶] یاد کرده شود ، دل‌هاشان بترسد ، و چون آیت‌های وی بر ایشان خوانده آید تصدیقشان زیادت گرداند.

و پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ گفت : إن أحسن الناس صوتاً بالقرآن الذی إذا سمعته یقرأ رأیت أنه یخشی الله عزوجل . ای ، شنیدن قرآن از هیچ کسی چنان خوش نباشد که از ترس‌کار خدای ـ عزوجل ـ و قرآن برای آن خوانند تا این حال‌ها در دل پیدا آید و بر آن کار کنند ، و الامؤنت جنبانیدن زبان به حرف‌های آن سهل است . و برای این یکی از قراء گفت: بر پیری قرآن خواندم [۱] و چون بدو رجوع نمودم تا بار دوم بخوانم ، بانگ بر من زد و گفت : خواندن را بر من کاری ساختی؟ برو ، و بر خدای ـ عزوجل ـ بخوان ! پس بنگر که ترا چه می‌فرماید ، و چه خیر تفهیم می کند ؟ و برای این مشغولی صحابه در احوال و اعمال بود .

و پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ چون به آخرت انتقال فرمود ، بیست هزار کس از صحابه بودند ، و قرآن یاد نداشتند ، مگر شش کس . دردو کس از آن اختلاف کرده‌اند . و بیشتر ایشان یك سورت یا دوسورت یادداشتندی و یاد دارندهٔ البقرة و الانعام از علمای ایشان بودی . و چون یکی بیامد تا قرآن آموزد ، و در تعلم بدینجا رسید که :فمن یعمل مثقال ذرة خیراً یره و من یعمل مثقال ذرة شراً یره . گفت : این مرا بسنده است ، و بازگشت . پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ فرمود : انصرف الرجل و هو فقیه . ای ، فقیه شده

۱ ـ در نسخهٔ مجلس شورا « بر پیر خود قرآن خواندم » آمده است ، و متن عربی چنین است : «قرأت القرآن علی شیخ لی».

بازگشت . و عزیز نیست ، مگر مثل این حالت که حق تعالی دلی راپس‌از فهم آیت ، آن نعمت دهد .

و اما مجرد جنبش زبان اندك فایده باشد، بل خوانندهٔ به زبان ، و معرض از عمل ، سزاوار است که او مراد باشد دراین آیت :و من أعرض عن ذکری فان‌له معیشة ضنکا ونحشره‌یوم‌القیامة أعمی . و آیت دیگر : کذلك أتتك‌آیاتنا فنسیتها وکذلك‌الیوم‌تنسی . ای ،آن‌را بگذاشتی، و در آن ننگریستی ، و از آن باك نداشتی! چه کسی که در کاری تقصیر کند گویند :فراموش کرد . زیرا که حق خواندن قرآن ، آن باشد که زبان و عقل ودل‌در آن شریك باشند.ونصیب زبان‌تصحیح‌حرف‌ها باشد به‌خواندن مبین . و نصیب عقل تفسیر معانی . و نصیب دل پندگرفتن و اثر پذیرفتن به باز بودن از بدی ، وفرمان برداری نمودن در نیکی . پس زبان پند دهنده باشد، و عقل ترجمه‌کننده، ودل پندپذیرنده .

نهم : ترقی. و بدین آن می‌خواهیم که ترقی کند تا سخن از حق تعالی شنود ، نه [۴۷۷] از خود . که درجات قراءت سه است :

[یکی] : آن است که تقدیر کند که : برحق تعالی می‌خواند ، و پیش او ایستاده است . و او در وی نظر می‌فرماید و از وی استماع‌می‌کند و دراین تقدیر حال تملق و سؤال باشد ، و تضرع و ابتهال .

دوم : آنکه به دل چنان مشاهده کند که پروردگار اوبه‌الطاف خود او را خطاب می‌فرماید ، و به انعام و احسان خود با وی رازمی‌گوید .پس مقام او شرم و تعظیم باشد ، وگوش داشتن و فهم[کردن].

سوم : آنکه درکلام ، متکلم را بیند . و در کلمات ، صفات را . و در نفس خود و خواندن او ، و تعلق انعام الهی بدو ، از آن روی که‌منعم علیه است ننگرد، بل همتش برمتکلم‌مقصور باشد، وفکرتش بر اوموقوف،

تا چنانستی که مستغرق مشاهدهٔ متکلم است که به غیری نپردازد. و این [درجهٔ] مقربان است. و آنچه پیش از این گفتیم درجهٔ اصحاب یمین. و آنچه بیرون این است درجهٔ غافلان است. و از درجهٔ علیا [جعفر بن محمد صادق رحمه‌الله] اخبار کرده است، و گفته که : حق تعالی در کلام خود برخلقان تجلی فرموده است، ولکن ایشان نمی‌بینند. و در نماز وی را حالی روی داد که بیهوش افتاد، و چون به هوش باز آمد، وی را از آن حال پرسیدند، گفت: همواره آیت را بردل خود تکرار می کردم تا آن را از متکلم بشنیدم، و جسم مرا در معاینهٔ قدرت وی طاقت ثبات نماند. و در مثل این درجه حلاوت و لذت مناجات بغایت عظیم باشد.

و برای این یکی از حکماگفت که : من قرآن خواندمی و از آن حلاوت نیافتمی تا آنگاه که چنان خواندن گرفتم که گویی از پیغامبر ـ علیه السلام ـ می‌شنوم که برصحابه می‌خواند. پس از آن مرا به مقام رفیع تر رسانید، و چنان خواندن گرفتم که گویی از جبرئیل می‌شنوم که بر پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ القاء می کند. پس از آن در منزلتی رفیع‌تر، باری تعالی تجلی فرمود. و من اکنون آن را از متکلم می‌شنوم، و از آن لذتی و نعمتی می‌یابم که صبر از آن ممکن نگردد. و عثمان و حذیفه گفتند : اگر دل‌ها پاك شود، از خواندن [قرآن هرگز سیری نیابند. زیراکه دل ها به سبب پاکی به مشاهدهٔ متکلم رسند در کلام] . و برای این ثابت‌بنانی گفت که : بیست سال در خواندن قرآن رنج کشیدم، اکنون بیست سال است که از خواندن قرآن لذت بی کران و نعمت بی‌پایان می‌یابم. و چون بنده، متکلم را بی زحمت غیری مشاهده کند ممتثل باشد قول خدای را [۱]: ففرّوا

۱ ـ متن عربی چنین است : و بمشاهدة متکلم دون ماسواه یکون العبد ممتثلا لقوله عزوجل.

إلی‌الله. وقول‌اورا : ولاتجعلوا مع‌الله إلهاً آخر . و هر که در همه چیزها او را نبیند، غیراورادیده باشد . و هـر چـه بنده بدو التفات کند [ـسوای خدای‌تعالی ـ التفاتش] متضمن چیزی‌باشد از شرك خفی ، بل توحید خالص آن است که‌درهمه چیزها جزخدای‌تعالی‌را نبینند .

دهم : تبری . و بدیـن آن می‌خواهم که ، از حـول و قوت و نگریستن در نفس خود ، به چشم رضا و تزکیت ، بیزار شود . و چـون آیات وعد و مدح صالحان خواند ، نفس خود را آنجا نبیند ، بل ارباب یقین و صدیقان [۴۷۸] را در آن مقام بیند . و آرزو برد که حق تعالی وی را بدیشان لاحق‌گرداند . و چون آیت مقت و نکوهش عاصیان ومقصران خواند ، نفس خـود را آنجـا بیند ، و از تـرس و بیم چنان تقدیـر کند کـه‌مخاطـب اوست . و بـرای آن ،عمر ـ رضی‌الله عنه ـ گفتی : اللهم إنی استغفرك لظلمی و کفری . پرسیدند که : ظلم محتمل باشد ،اما کفر چگونه می‌گویند ؟ در جواب آن قول حق تعالی : إن‌الانسان‌لظلوم کفار، بخواند .

و یوسف اسباط راگفتند که : چون قرآن خوانی چه دعا گویی ؟ گفت : هفتاد بار از تقصیر خود آمرزش خواهم . و چون نفس خود را در خواندن مقصر بیند این دیدن تقصیر ، سبب قرب او باشد . چه هر که‌را در عین حال قرب،بعد به وی نمایند لطیفه‌ای ساخته باشند که‌به‌واسطهٔ‌خوف او را به درجه‌ای دیگر رسانند ،از درجات قرب ، که از درجهٔ اول عالی‌تر بود . و کسی راکه در عین بعد قرب به وی نمایند ،مکری در حق وی‌صادر شده باشد که به واسطهٔ امن او را به درکه‌ای‌دیگر [از آن] اندازنـد ، از درکات بعد ، که ازدرکهٔ اول فرودتر بود. و هر که به‌چشم رضا در خود نگـرد به نفس خود محجوب شود ، و هر که از آن حد بگذرد که به

نفس خود التفات کند ،و درقراءت جز خدای‌تعالی را نبیند، ملکوت‌او را منکشف شود.

سلیمان أبی‌سلیمان دارانی [گفت] که : ابن‌ثوبان دوستی را وعده کرده بود که به نزدیك وی‌افطار کند ، و بدو نرسید تا آنگاه که‌صبح بدمید. و آن دوست او را روز دیگر بدید ،گفت : وعده کرده بودی که نزدیك‌من افطار کنی ، آن را خلاف فرمودی ! گفت : اگر نه عذر آن وعده بودی با تو نخواستمی گفت که : مرا چه پیش آمد. چنان بود که چون نماز خفتن بگزاردم اندیشیدم که وتر بگزارم ، آنگاه به تو پیوندم . زیرا که از مرگ آمن نتوان بود . و در دعای وتر بودم که مرغزاری سبز که در او انواع شکوفه‌ها بود، از بهشت پیش من‌داشتند . و من در آن می‌نگریستم تا آنگاه که بامداد شد . و این کشف‌ها نباشد ، مگر پس از آن که از نفس خود بیزار شود ، و التفات بدو و هوای او منقطع گرداند . آنگاه این کشف ها مخصوص باشد به اعتبار احوال صاحب کشف . و جایی که آیات رجاء خواند ، و استبشار بر او غالب شود صورت بهشت بر وی منکشف‌گردد،و آن را چنان مشاهده کند که‌گویی‌به معاینه می‌بیند . و اگر غلبه خوف را بود، آتش منکشف شود تا انواع عذاب آن بیند .

واین‌بدان سبب‌باشد که کلام‌حق‌تعالی‌مشتمل است‌برسهل[لطیف] و سخت[عسوف] ومرجو ومخوف. و این‌به حسب صفات‌اوست ، و آن‌لطف و انعام اوست . و بطش و انتقام . و اعتبارمشاهدهٔ کلمات و صفات دل در احوال مختلف بگردد، [۴۷۹] و به حسب هر حالتی‌مستعدشود کشف‌چیزی راکه مناسب و مقارب آن حالت باشد . چه مستحیل است که چون شنیده مختلف باشد ،حال شنونده یکی بود . وشنیده مختلف است . چه دراو

سخن خشم و خشنودی و انعام و انتقام اوست . و سخن جباری متکبر است که از هیچ چیز باك ندارد و سخن حنانی متعطف ، که هیچ کس را مهمل نگذارد[1] .

۱ــ متن عربی چنین است : وذلك‌لان کلام الله عزوجل یشتمل علی‌السهل اللطیف والشدید العسوف و المرجو والمخوف وذلك بحسب اوصافه اذمنها الرحمه و اللطف و الانتقام و البطش، فبحسب مشاهدة الکلمات و الصفات یتقلب‌القلب فی‌اختلاف الحالات و بحسب کل حالة منها یستعد للمکاشفة بأمر یناسب تلك الحالة ویقاربها اذیستحیل ان یکون حال المستمع واحداً و المسموع مختلفاً اذفیه کلام راض وکلام غضبان و کلام‌جبارمتکبر لایبالی و کلام حنان متعطف لایهمل .

باب چهارم

در فهم قرآن، و تفسیر آن به رأی ـ بی‌نقل

شاید که گویی که: درباب سابق درفهم‌اسرار قرآن و آنچه ارباب دل‌های پاك را ازمعانی آن منکشف گردد مبالغت نموده‌ای، و در تعظیم آن اطناب واجب داشته‌ای. و چگونه آن روا باشد؟ که پیغامبر ـ علیه‌الصلاة والسلام ـ می‌فرماید: من فسرالقرآن برایه فلیتبوأمقعده من النار. و برای این معنی، مفسران [ظاهر] تشنیع کرده‌اند بر اهل تصوف که در تأویل کلمات قرآن به خلاف آنچه ازابن عباس ودیگر مفسران آمده است تصرف نموده‌اند، وگفته که: آن تصرف کفر است. پس اگر این تشنیع و تکفیر درست است، فهم قرآن را جز حفظ تفسیر آن، چه معنی باشد؟ واگردرست نیست، قول پیغامبررا: من فسرالقرآنبرأیه‌فلیتبوأ مقعده من‌النار. چه معنی بود؟

بدان آنکس که گفته است که: قرآن را جز تفسیر ظاهر معنیی نیست، او از حد نفس خویش اخبار کرده است، و او در آنچه از خود اخبار می کند مصیب است، ولکن بدانچه همهٔ خلق را بـدین درجه که حد

اوست بازمی‌آرد مخطی است. بل أخبار و آثار دلیل است بر آنکه ارباب فهم را در معانی قرآن متسعی عظیم است. علی - رضی‌الله‌عنه - گفت: إلا أن یؤتی‌الله عبداً فهماً فی‌القرآن. و اگرجز ترجمهٔ منقول چیزی دیگر نیست، آن فهم چه باشد؟ و پیغامبر - علیه‌السلام - گفته است: إن للقرآن ظهراً و بطناً و حداً ومطلعاً. و این حدیث موقوف بر ابن مسعود هم آمده است - و او از علمای تفسیر است - پس معنی ظهر و بطن و حد و مطلع چیست؟

و علی [کرم‌الله وجهه] گفت: لوشئت لأوقرت سبعین بعیراً من تفسیر فاتحة الکتاب. و تفسیر ظاهر فاتحه درغایت اختصار است، پس سخن «علی» را چه معنی باشد؟ و بودرداگفت: لایفقه الرجل حتی یجعل للقرآن وجوهاً. ویکی ازعلماگفت: هرآیتی را [شصت] هزارفهم‌است، و آنچه از فهم آن باقی مانده است بیشتر است. و دیگری گفت: قرآن بر هفتاد و هفت هزارو دویست علم شامل است، چه هر کلمه‌ای [۴۸۰] را علمی است، و آن چهاربارمتضاعف است. چه هریکی را «ظاهروباطنی، و حدی و مطلعی» است. و بیست بار بازگردانیدن پیغامبر - علیه‌السلام - آیت تسمیه را جز برای تدبر باطن معانی آن نباشد، والا ترجمه و تفسیر آن ظاهر است، و مثل آن را به تکرار حاجت نباشد.

و ابن مسعود گفت: من أراد علم الأولین والآخرین فلیثور القرآن [1]. ومعلوم است که ازمجرد تفسیرظاهر،علم اولین‌و آخرین حاصل نشود. و در جمله کل علم‌ها در افعال خدای و صفات او داخل است، و در قرآن شرح ذات و صفات و افعال اوست. واین علم‌ها را نهایت نیست و در قرآن اشارتی است به مجامع آن، و مقامات تعمق در تفصیل آن به

۱- درنسخه‌های فارسی‌چنین‌است. اما درمتن عربی «فلیندبرالقرآن» آمده.

فهم قرآن رجوع دارد . و مجرد تفسیر ظاهر بدان اشارت نکند ، بل کل آنچه بر ارباب نظر مشکل است ، و نظریات و معقولات که مردمان در آن مختلف‌اند ، در قرآن بر آن دلالت هاست ، و سوی آن رمزها که اهل فهم به‌دریافت آن مخصوص باشند . پس ترجمهٔ ظاهر و تفسیر آن چگونه بدان وفا کند ؟ و برای آن پیغامبر گفت : إقرؤا القرآن و التمسوا غرایبه . بخوانید قرآن را و بطلبید غرایب آن را . و نیز در حدیث علی [کرم‌الله وجهه] گفت: و الذی بعثنی بالحق نبیاً لتفترقن امتی عن اصل دینها وجماعتها علی إثنتین و سبعین فرقة کلها ضا لة مضلة یدعون الی‌النار . فاذاکان ذلك ، فعلیکم بکتاب‌الله فان فیه نبأماکان قبلکم ونبأمایأتی بعدکم و حکم ما بینکم ،من خالفه‌من‌الجبابرة قصمه الله‌تعالی ومن ابتغی العلم فی غیره أضله‌الله وهوحبل‌الله المتین ونوره المبین و شفاؤه النافع عصمة لمن تمسك به ونجاة لمن‌اتبعه ، [لایعوج فیقوم] ولایزیغ فیستقیم ولاتنقضی عجائبه و لاتخلقه کثرة الرّد . (الحدیث).ای، بدان خدایی که مرا بحق‌بعث‌فرمود، که امت من‌ازاصل دین وجماعت‌خود هفتاد و دوگروه شود ، همه‌گمراه وگمراه‌کننده، که به آتش خوانند . وچون این‌حال واقع‌شد اعتصام به‌کتاب خدای باید نمود که خبر آنچه پیش ازشما بوده است، وآنچه پس‌ازشما خواهدآمد ، و حکم آنچه میان شما واقع شود در آن است . هرکه از جباران وی را خلاف کند حق تعالی وی را هلاك کند ، و هرکه علم از غیر وی طلبد وی راگمراه‌گرداند ، اوحبل متین رحمانی و نورمبین ربانی و شفای نافع یزدانی [۴۸۱] است ، کسی که بدو تمسك نماید در عصمت ماند ، و کسی که آن را متابعت کند نجات یابد . کژ نشود که وی را راست باید کرد ، و میل نکند که از وی استقامت باید طلبید . عجایب‌او سپری نشود ، و بسیاری باز گردانیدن ،وی

را کهن نگرداند.

و در حدیث حذیفه آمده است که: چون پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ وی را خبر کرد که پس از وی اختلاف و فرقت خواهد بود، او گفت: یا رسول‌الله، من اگر آن حال را دریابم مرا چه می‌فرمایی؟ گفت: تعلم کتاب الله واعمل بمافیه وهوالمخرج من ذلك. ای، کتاب خدای را بیاموز، و بر آن کار کن، چه مخرج از آن اختلاف، آن‌است. وحذیفه سه بار این سؤال رااعادت کرد. جواب همین بود: تعلم کتاب‌الله واعمل بمافیه ففیه‌النجاة. و علی گفت: من‌فهم‌القرآن فسر به‌جمل‌العلم. و این‌اشارتی است‌بدانچه درقرآن به مجامع همهٔ علم‌ها اشارت‌هاست. وابن عباس گفت: در تفسیر: ومن‌یؤت‌الحکمة‌فقداوتی‌خیراً کثیراً. که «حکمت»، فهم‌قرآن‌است، وباری تعالی فرمود: ففهمناها سلیمن وکلا آتینا حکماً و علماً. آنچه بدیشان داد آن را علم نام کرد، وآنچه سلیمان را به دریافت آن منفرد کرد، آن را به اسم «فهم» مخصوص گردانید، و بر علم و حکم تقدیم فرمود. و این کارها دلیل است‌بر آن که درفهم به معانی‌قرآن مجالی رحب ومیدانی واسع است، و منتهی ادراك آن ظاهر تفسیر نیست.

و اما قول پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ من فسرالقرآن برأیه. و نهی او از آن، و قول بوبکر: أی أرض تقلنی وأی سماء تظلنی إذا قلت فی دین‌الله برأئی[1]. ای، مرا کدام زمین بردارد، و کدام‌آسمان سایه کند؟ چون در دین خدای به رأی خودگویم. و دیگراخبار وآثار که در نهی از تفسیر قرآن به «رأی» وارد شده است، از دوبیرون نیست: إما مرادآن است که برمنقول ومسموع اقتصارمی‌باید کرد، واستنباط واستقلال‌فهم رابگذاشت، و إما مرادکاری دیگر است. و قطعاً باطل است که مرادآن باشد. که: هیچ

۱ ـ درنسخهٔ مجلس شورا و متن عربی: «فی‌القرآن برأیی» آمده است.

کس در قرآن جز آنچه شنیده است سخنی نگوید ، از چهار وجه :

یکی : آنکه این سخن آن اقتضا کند که شرط آن باشد که تفسیر ازپیغامبر مسموع بود ، و بدو مسند باشد . و آن جز در بعضی قرآن موجود نشود . أما آنچه ابن عباس و ابـن مسعود از استنباط خود گفته‌اند بایـد که مقبول نباشد . و ایشان را گفته آید که : این تفسیر به «رأی» است . زیرا که شما آن را ازپیغامبرـ علیه‌السلام ـ نشنیده‌اید . وحکم غیر ایشان ازصحابه همین باشد .

ودوم : آنکه‌صحابه [۴۸۲] ومفسران درتفسیر بعضی آیت‌ها مختلف شده‌اند ، و در آن قول‌های متباین، که‌جمع و تلفیق آن امکان ندارد ، گفته . و شنیدن کل آن از پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ محال است . چه اگر یکی از آن مسموع باشد ، دیگری متروك بود . و به قطع روشن می‌شود که هرمفسری آن گفته است، که استنباط وی را ظاهرشده است ، تا در حرف‌های معجم که در اول سورت هاست ، هفت قول [مختلف کـه جمع میان آن‌ها ممکن نیست] بگفته‌اند . و گفته که «الرا» [از] حرف‌های «الرحمن» است . و گفته که : «الف» الله است . و «لام» لطیف . و «راء» رحیم ، و غیر آن .

مترجم می‌گوید که : مصنف بر هفت قول همانا بدان اقتصار نموده است که ازصحابه منقول‌است . چه طبقات مفسران را در آن زیادت ازبیست قول است ، وجمع کردن میان همه ممکن‌نیست . پس چگونه همه مسموع باشد ؟

وسوم: آنکه پیغامبرـ علیه‌السلام ـ برای ابن‌عباس گفت که : اللهم فقهه فی‌الدین و علمه التأویل . واگر تأویل همچون تنزیل، مسموع و محفوظ باشد ، بتخصیص ابن عباس بدان چه معنی دارد ؟

چهارم : آنکه [حق‌تعالی] گفت: لعلمه‌الذین‌یستنبطونه منهم .

اهل علم را استنباط اثبات فرمود ، ومعلوم است که آن ورای شنیدن باشد . و جملهٔ آثار که [درفهم قرآن] نقل کرده‌ایم ، مناقض این خیال است . پس شرط سماع در تأویل باطل باشد . و هریکی را رواکه براندازهٔ فهم وحد عقل خود از قرآن استنباط کند .

و اما نهی : بر یکی از دو وجه محمول باشد :

یکی: آنکه درچیزی وی‌را رأیی باشد، وطبع وهوای اورا سوی آن میلی .پس بروفق رأی وهوای خود قرآن را تأویلی گوید تا درتصحیح غرض خود آن را حجت سازد ، و اگر آن رأی و هوی وی را نبودی آن معنی از قرآن او را لایح نشدی . و این معنی گاهی با علم باشد ، چنانکه بعضی آیت‌های قرآن را درتصحیح بدعت خود حجت سازد . و اومی‌داند که مراد از آیت آن نیست ، ولکن بر خصم تلبیس می کند . وگاهی با جهل باشد ، واین چنان بود که آیت احتمال وجه‌ها دارد ، و فهم او به وجهی که موافق غرض او باشد مایل شود ،و آن جانب به رأی و هوای او ترجح پذیرد . پس آن تفسیر به رأی او باشد . ای، رأی او بر آن تفسیر او را باعث بود . و اگر رأی او نبودی آن وجه به نزدیك او مترجح نشدی . وگاهی باشد که وی را غرضی صحیح بود ، چنانکه کسی خواهد که مردمان را به استغفار سحر دعوت کند . و قول پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ را: تسحروافإن فی‌السحور برکة ، دلیل آرد و گوید که : مراد «تسحر» است به ذکر ، با آنکه می‌داند که مراد،نان خوردن‌است. ویا خواهد که با دل سخت مجاهده فرماید وگوید حق تعالی گفته است : إذهب إلی [۴۸۳] فرعون إنّه طغی . و اشارت به دل [خود] کندو گوید که : مراد ازلفظ فرعون دل است . واین چنین بعضی واعظان در مقصودهای صحیح ،برای آرایش سخن و ترغیب شنوندگان کار می‌بندند ، و آن ممنوع است . و باطنیان در غرض‌های فاسد

خود استعمال می کنند، برای فریفتن مـردمان، و دعوت ایشان به مذهب باطل خود. وقرآن را بر وفق رأی ومذهب خود برکارهایی حمل می کنند که قطعاً می‌دانند که آن مراد نیست. و این فن‌ها که تقریر کردیم یکی ازدو وجه منع است ـ از تفسیر به رأی ـ و مراد بدان، رأی فاسد موافق هوی است، نه اجتهاد صحیح، ورأی صحیح وفاسد را متناول است. و روا که موافق هوی را به اسم رأی تخصیص کرده شود.

وجه‌دوم: آنکه در تفسیر قـرآن به ظاهر عربیت مسارعت نماید ـ بی‌استظهار به‌مسموع ومنقول درچیزی که تعلق به غرایب قرآن دارد ـ و آنچه در الفاظ مبهم و مبدل باشد، و اختصار وحذف و اضمار و تقدیم و تأخیر بود. چه کسی که ظاهر تفسیر نیکو نداند، و در استنباط معانی به مجرد فهم عربیت مبادرت نماید، غلط بسیار کند، و در زمرهٔ کسانی باشد که به رأی‌تفسیر کنند. چه درظاهر تفسیر، اولاً ازنقل و سماع چاره نیست تا از مواضع غلط بپرهیزد. آنگاه در تفهم و استنباط اتساع نمایـد. و غرایبی که آن را جز به سماع در نتوان یافت بسیاراست. و ما به بعضی از آن اشارت کنیم، تا بدان بر امثال آن استدلال کند، و بداند که حفظ تفسیر ظاهـر را، اولاً خوار نبایـد داشت. چه پیش از دانستن ظاهر، رسیدن به باطن طمع نتوان داشت. و هر که فهم اسرار قرآن دعوی کند، و تفسیر ظاهر نیکو نداند، همچون کسی باشد که هنوز از در خانه نگذشته باشد و گوید که: به صدرخانه رسیده‌ام. وهمچون کسی که دعوی کند که من مقاصد ترکان ازسخن ایشان فهم می کنم، و اوهیچ چیز از زبان ترکی نداند. چه ظاهر تفسیر به مثابت تعلیم لغت است که در فهم از آن چاره نباشد. وآنچه در آن از سماع چاره نیست، فن‌های بسیار است.

یکی: از آن ایجازاست، به حذف و إضمار. چون‌قول حق‌تعالی:

و آتینا ثمود الناقة مبصرة فظلموا [بها]. ای، آیة مبصرة فظلموا أنفسهم بقتلها . یعنی ثمود را ناقه دادیم ، و آن آیتی روشن بود ، پس به کشتن آن بر خود ظلم کردند . و هر که در ظاهر عربیت نگرد پندارد که مراد آن است که ناقه بینا بود و کور نبود . و نداند که به چه چیز ظلم کردند ، و بر نفس خود کردند، یا بر دیگری. زیرا که لفظ «قتل» و مفعول ظلم، مذکور نیست. وقول او : إشربوا فی قلوبهم العجل . ای ، حب العجل . فحذف الحب .

مترجم می گوید: ای، [۴۸۴] دوستی گوساله در دل ایشان چنان متمکن شد که مشروب در جوف شارب . چه مشروب به لطافت خود در اعماق و اغوار باطن نافذ شود . و برای آن شاعر گفته است : تغلغل حیث لم یبلغ شراب . ای : در شو آنجا که شراب نرسد. و لفظ «دوستی» مذکور نیست . و بدین سبب کسی که بر اتباع ظواهر اقتصار نماید ، و از ادراك معانی قاصر باشد ، در تفسیر این چنین گفته است که : مراد آن است که چون گوساله را به سوهان بسودند ، و « سونش» آن را در دریا پراکندند ایشان از آن آب خوردند .

و قول او : إذاً لأذقناك ضعف الحیاة وضعف الممات . ای ، ضعف عذاب زندگان و ضعف عذاب مردگان . عذاب را حذف فرموده است ، و لفظ «احیاء و موتی» را به لفظ «حیات و موت» بدل گردانیده ، و آن [همه] در فصیح لغت جایز است. وقول او: واسئل القریة التی کنا فیها و العیر. لفظ «اهل» [را] اضمار کرده است . چه پرسیدن ، از اهل دیه باشد نه از دیه . وقول او : ثقلت فی السموات والأرض . ای ، بر اهل آسمان وزمین پوشیده شد . چه مطلوب چون پوشیده ماند ، بر طالب گران آید . لفظ « خفیت » را به «ثقلت» بدل کرد، و «اهل» را مضمر گردانید . و «فی» را به جای «علی» بایستانید .

مترجم می‌گوید که: فایدهٔ حذف و اضمار ظاهر است ، و آن ایجاز است ، و فایدهٔ ابدال «خفیت» به «ثقلت» آن که ثقل ملازم خفای مطلوب باشد . پس چنانستی که خفا را به دلیل ثابت کرده باشد . و فایدهٔ ایستانیدن « فی» به جای «علی» آنکه مشعر باشد که خفای آن در اهل آسمان وزمین چنان متمکن است که مظروف در ظرف .

و قول او : و تجعلون رزقکم أنکم تکذبون . ای ، شکر رزق به تکذیب می‌گزارند . شکر را حذف کرده است . [و قول او : آتنا ما وعدتنا علی رسلك . ای، علی سنة رسلك ، پس «سنة» را حذف کرده است]. و قول او : إنا أنزلناه فی لیلة القدر « ها » ضمیر قرآن است ، و قرآن مذکور نیست . و همچنین : حتی توارت بالحجاب . «تاء » ضمیر شمس است ، و مذکور نیست . و قول او : والذین اتخذوامن دونه اولیاء ما نعبدهم ـ ای ، یقولون ما نعبدهم ـ و قول او: فمال هؤلاء القوم لایکادون یفقهون حدیثاً ما أصابك من حسنة فمن الله ، و ما أصابك من سیئة فمن نفسك . ای ، لایفقهون یقولون ما أصابك . چه اگر بر این جمله نگویی مناقض « قل کل من عندالله» باشد .

و دوم :منقول منقلب . چون قول او : وطورسینین [۴۸۵] . ای، طور سیناء. و قول او : سلام علی آل یاسین . ای ،علی إلیاس وإدریس هم گفته‌اند . چه در قراءت ابن مسعود «علی ادراسین» است .

سوم :آنکه در ظاهر چنان نماید که مکرر است ، و پیوستگی سخن را قاطع . چون قول حق تعالی : و مایتبع الذین یدعون من دون الله شرکاء إن یتبعون إلا الظن . چه لفظ «إن یتبعون» در ظاهر مکرر است .

مترجم می‌گوید که : لفظ « إن یتبعون »را بدان مکرر کرده است که میان لفظ « وما یتبع » ولفظ « الاالظن » فاصلی در میان افتاده بود . و

ایشان را از یکدیگر بعدی حاصل آمده ، و اعادت درچنین موضع خوب‌تر و به‌فهم آویزنده تر. و قول او : قال الملأ الذین استکبروا من قومه للذین استضعفوا لمن آمن منهم . چه در ظاهر چنان است که بر این جمله باید : والذین استکبروا من قومه لمن آمن من الذین استضعفوا .

چهارم: تقدیم و تأخیر. و آن‌مظنهٔ غلط‌است. چون قول‌حق تعالی : ولولا کلمة سبقت من ربك لکان لزاماً واجل مسمی . ای ، در ظاهر چنان باید که « لولا کلمة و أجل مسمی لکان لزاماً » . چه‌اگر « اجل » بر « کلمه » عطف نباشد ، و بر «لزاماً» عطف بود ، نصب باید . و قول او : یسألونك کأنك حفی عنها . و ظاهر آنست که تعلق « عنها » به « یسألونك » باشد . و چنین باید که « یسألونك عنها کأنك حفی» . و قول او : لهم مغفرة ورزق کریم ، کما اخرجك ربك من بیتك بالحق . و این‌سخن درظاهر متصل نیست ، بل اتصال « کما أخرجك » به کلمهٔ « قل الانفال لله والرسول » است . ای ، غنایم‌تر است ، چنانکه پروردگار [تو] ترا از خانهٔ تو بحق بیرون آورد . چه تو راضی بودی به بیرون آمدن ، و ایشان آن را کراهیت می‌داشتندی . و در میان این دو سخن ، امر به تقوی و آنچه مناسب آن‌است معترض .

مترجم می‌گوید که : اعتراض میان دوسخن متصل آنگاه باشد که مؤکد ومسدد و ملایم و مناسب آن بود . و اینجا همچنین است. چه‌حرص بر غنیمت ، و کراهیت بیرون‌آمدن، فرمودن تقوی رامناسب است . وقول او : حتی یؤمنوا بالله وحده الاقول ابراهیم لابیه (الآیه).

پنجم: مبهم . و آن لفظی باشد که میان چند معنی مشترك بود إما کلمه ، وإما حرف. أما کلمه : چون لفظ « شیء . و قرین . و امت . وروح» و نظایر آن ،چون قول حق تعالی: ضرب الله مثلاً عبداً مملوکاً لایقدر علی

شیٔ . چه اینجا به لفظ «شی» نفقه‌کردن خواسته است [از آنچه حق‌تعالی روزی او کرده است] . وقول او: و ضرب‌الله‌مثلاً [۴۸۶] رجلین أحدُ هما أبْکَم لایقدر علی شیٔ . و شی ، اینجا، فرمودن عدل و استقامت است . وقول او: فإن‌اتبعتنی فلاتسألنی عن‌شیٔ ، [شیء] اینجا صفات ربوبیت است ، و آن علم‌هایی است که پرسیدن از آن روا نباشد تا آنگاه که عارف [بدان] وقت استحقاق بیند، و آن را کشف کند . و قول او : أم خلقوا من‌غیرشیٔ. و مراد اینجا « من غیر خالق » است . چه باشد که کسی توهم کند که حق تعالی چیزی رانمی آفریند ، مگر از چیزی . و قول او: وقال قرینه‌هذامالدی عتید . به «قرین »اینجا فریشتهٔ موکل خواسته‌است. و قول او: قال قرینه‌ربنا ماأطغیته . «قرین » اینجا شیطان است .

وأما « امت » را هشت معنی‌است :

یکی:جماعت. [چون قول او]: وجدعلیه‌أمةمن‌الناس یسقون .

دوم : اتباع انبیا. چه گویند : نحن من‌امة محمد . سوم : مردی که جامع خیرات [باشد] که بدواقتدا کنند [چون‌قول او] : إن ابراهیم کان‌أمةقانتاً. چهارم : دین. إنا وجدنا آباءنا علی‌أمة . پنجم: هنگام . وادّکر بعدأمة والی‌أمةمعدودة. ششم: بالا. گویند: فلان حسن الامة. ای، نیکوقامت‌است. هفتم : مردی منفرد در دین که وی را شریکی نباشد . قال ـ علیه‌السلام ـ یبعث« زیدبن‌عمروبن‌نفیل » أمةوحده .ای ، روز قیامت وی را جداگانه برانگیزند ، چه او در زمان فترت ، به دین حق متمسك بود ، بدانچه دین عیسی‌را تغییر و تحریف کرده بودند ، و پیغامبر ما ـ علیه السلام ـ هنوز مبعوث نشده بود . هشتم : مادر [را] گویند: هذه‌أمةزید .ای [این] مادر زیداست. و «روح» نیز در قرآن به معانی بسیار وارد شده است ، به‌ایراد آن تطویل نکنیم .

و اما ابهام حرف : چون‌قول حق‌تعالی :فأثرن به نقعاًفوسطن به جمعاً . «هاء» اول کنایتی است از سَم . ای ، اسبان به سم‌های خود گرد انگیختند . و«هاء» دوم ازغارت . ای ، میان جمع مشرکان رفتند [وجمیع ایشان را غارت کردند . و قول او : فأنزلنا به الماء فأخرجنا به من کل الثمرات] . «هاء» اول کنایت از ابر است ، و دوم از آب . و امثال آن در قرآن بسیار است .

ششم : تدریج در بیان . چون قول حق تعالی : شهر رمضان الذی انزل فیه‌القرآن . [چه از این معلوم نمی‌شود که انزال در روز بود یا در شب . و ازآیت : إنا أنزلناه فی‌لیلة مبارکة . که تخصیص روزازشب معلوم می‌گردد . و از آیت : إنا أنزلناه فی‌لیلة القدر] . تعیین شبی از دیگر شب‌ها دانسته می‌آید . و باشد که کسی از روی ظاهر،این آیت‌ها را مختلف پندارد . و در این و امثال این به نقل و سماع حاجت بـاشد . و قرآن از اول تا آخر ، از این جنس خالـی نیست . زیراکه به لغت عرب نازل شده است ، و بر انواع سخن ایشان از : «ایجاز و تطویل و حذف و اضمار و ابدال و تقدیم و تأخیر»مشتمل است تا در[۴۸۷] حق ایشان معجز باشد، و افحام ایشان بدان‌حاصل .

پس‌هر که برفهم ظاهرعربیت اقتصار کند ، ودرتفسیرقرآن مبادرت نماید ، و در این ابواب از سماع و نقل استظهار نطلبد ، در زمـرهٔ کسانی داخل بود که قرآن رابرای‌خود تفسیر کنند. مثلاً ازلفظ«امت» معنی‌مشهورتر فهم کند ، و طبع و رأی او بدان مایل شود . و چون در مـوضعی دیگر آن لفظ را بشنود ، رأی او بدانچه شنیده بـود ، از معنی مشهور آن، مایل گردد ، ودر کثرت معانی آن، نقل را تتبع نکند . پس این است کـه امکان آن دارد که منهی باشد . اما تفهم اسرار معانی ـ چنانکه سابق شده است ـ

منهی نتواند بود. وچون امثال این چیزها بشنود، ظاهرتفسیرـ وآن ترجمهٔ الفاظ است ـ بداند، و درفهم حقایق و معانی آن بسنده نباشد.

و فرق میان حقایق معانی و ظاهر تفسیر به مثالی توان دانست. و آن مثال آن‌است که حق‌تعالی گفته‌است: ومارمیت إذ رمیت ولکن‌الله رمی. چه ظاهرتفسیرآن واضح است، و حقیقت معنی این غامض. چه هم اثبات «رمی» است، وهم نفی آن. ودرظاهرمتضاداند تا دانسته نشود که ازوجهی انداخت، و از وجهی نه انداخت. و از آن وجه که نه انداخت، اندازهٔ حق تعالی بود[1]. و همچنین گفته است: قاتلوهم یعذبهم الله بأیدیکم. وچون مقاتل ایشان باشند، حق تعالی چگونه معذب بود؟ واگر حق تعالی به تحریك دست ایشان معذب است، قتال ایشان فرمودن چه معنی دارد؟ و حقیقت این سخن را مدد از بحری عظیم باشد، از علم‌های مکاشفات، که ظاهر تفسیر در آن بسنده نبود. وآن، چنان‌است که وجه ارتباط [افعال] به قدرتی که در آدمی حادث است بداند. و وجه ارتباط آن قدرت به قدرت حق تعالی بشناسد تا پس از روشن شدن کارهای بسیار غامض، صدق قول خدای، عزوجل: وما رمیت إذ رمیت ولکن‌الله رمی. وی را منکشف گردد. و شاید که اگر عمر در استکشاف اسرار این معانی، و آنچه به مقدمات و لواحق آن تعلق دارد صرف کرده شود، عمر به‌آخر آید، وهنوز کل لواحق آن مستوفی نشده باشد.

و هیچ کلمه‌ای نیست درقرآن که نه درتحقیق آن به مثل آن حاجت است. و اسرار علم، راسخان علما را منکشف نشود، مگردراندازهٔ بسیاری علم، وروشنی دل [ایشان] وقوت داعیهٔ تدبروتجرد برای طلب که درایشان

۱ـ درنسخهٔ مجلس شوراء «انداختن حق تعالی بود» آمده، و متن عربی چنین‌است: ...رمی‌من‌وجه ولم یرم‌من‌وجه و من‌الوجه‌الذی‌لم‌یرم، رمی‌الله عزوجل.

باشد. وهریکی را از ایشان حدی بود در ترقی و رسیدن به درجه‌ای [بالاتر] از آن. و اما در استیفای آن طمع نتوان داشت ـ اگر چه دریا مداد باشد و درختان قلم ـ چه اسرار کلمات الهی نامتناهی است . و دریاها نیست شود و کلمات الهی باقی بود . و از این روی خلق در [۴۸۸] فهم آن متفاوت باشند ، اگر چه در معرفت ظاهر تفسیر مشترك باشند ؛ و ظاهر تفسیر در آن کافی نباشد. ومثال این، فهم بعضی ارباب دل است از قول پیغامبر ـ علیه السلام ـ در سجده : أعوذ برضاك من سخطك وأعوذ بمعافاتك من عقوبتك وأعوذبك منك لاأحصی ثناءً علیك أنت کما أثنیت علی نفسك . که او را فرمودند : واسجد واقترب . و او قرب در سجود یافت، پس در صفات الهی نگریست ، و [به] بعضی از بعضی استعاذت نمود . چه رضا و سخط ، دو صفت است . پس قرب زیادت شد، و قرب اول در آن مندرج گشت ، و سوی ذات ترقی نمود وگفت : أعوذبك منك . پس قرب تزاید پذیرفت . و به حدی انجامید که استعاذت بر بساط آن قرب شرم داشت ، و به ثنا التجا نمود وگفت: لاأحصی ثناءً علیك . پس بدانست که آن قصور است ، وگفت : أنت کما أثنیت علی نفسك . و این خاطرهایی است که ارباب دل را منکشف شود. پس آن را غورها باشد ورای این . و آن دریافت معنی قرب است ، و مخصوص شدن آن به حال سجود . و معنی استعاذت از صفتی به صفتی ، و از ذات هم به ذات ، و اسرار آن بسیار است . و تفسیر ظاهر لفظ بر آن دلیل نکند . و این مناقض ظاهر تفسیر نیست ، بل استکمال آن است ، و رسیدن از ظاهر آن به لباب . و مراد از فهم معانی باطن این است ، نه آنچه مناقض ظاهر بود . والله أعلم بالصواب .

کتاب ذکرها و دعاها

و این کتاب نهم است از کتب « احیاء علوم دین » .

و این مقصود را در پنج باب به تقریر و تحریر توان رسانید

باب اول : در فضیلت ذکر و فایدهٔ آن به اجمال و تفصیل .
باب دوم : درفضیلت دعا وآداب آن ، وفضیلت استغفارودرود بر پیغامبر علیه‌السلام.
باب سوم : دردعاهای مأثور که به اصحاب آن منسوب است، وبه اسباب آن مشهور.
باب چهارم : در دعاهای منتخب ازادعیهٔ مأثوره که اسنادآن حذف افتاده است .
باب پنجم : در دعاهایی که در هر حادثی از حوادث مأثور است .

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم

حمد و سپاس بی حد و قیاس ، خدای را که رأفت او تام و شامل است ، و رحمت اوعام وکامل . در جزای ذکر بندگان به ذکر خود وعده فرموده‌است: فاذکرونی‌أذکرکم[1]. وبه‌امرخود درسؤال ودعا ترغیب نموده: أدعونی أستجب لکم [2]. ومطیع و عاصی ودانی وقاصی را به حضرت جلال خود راه داده . و ابواب اسعاف أمانی و انجاح آمال ایشان گشاده : فإنّی قریب أجیب دعوة الداع إذادعان [3] .

ودرود فراوان برسید انبیا، محمدمصطفی ، و بر اهل بیت ویاران او که بهینگان اولیااند ، و گزیدگان اصفیا . بدان که پس از خواندن‌کتاب رحمانی ومنشور [۴۸۹]آسمانی ، هیچ عبادتی ، که‌آن را به زبان‌گزارند ، فاضل‌تر از آن نیست‌که ذکر الهی‌گویند ، و حاجات خود به دعای خالص در آن حضرت عرضه دارند . بر حسب این مقدمه از شرح فضیلت «ذکر» چاره نباشد . اول برسبیل اجمال در مطلق ذکر ، آنگاه به تفصیل هر ذکری معین . و به شرح فضیلت دعا و شرط و آداب آن ، ونقل دعاهای مأثور که

---

۱ تا ۳ ـ قرآن ۲/۱۵۲ و ۴۰/۶۰ و ۲/۱۸۶

جامع مقاصد دینی ودنیاوی است . ودعاهای خاص برای استغفارواستعاذت و غیر آن . و این مقصود را در پنج باب به تقریر و تحریر توان رسانید .

باب اول : در فضیلت ذکر، و فایدهٔ آن [به] اجمال و تفصیل .

باب دوم : در فضیلت دعا ، وآداب آن ، وفضیلت استغفار ودرود برپیغامبر،علیه‌السلام .

باب سوم : در دعاهای مأثور که به اصحاب آن منسوب است و به اسباب آن مشهور .

باب چهارم : دردعاهای منتخب ازأدعیه مأثوره که اسنادآن حذف افتاده است .

باب پنجم: در دعاهایی که دروقت حوادث روایت کرده‌اند .

باب اول

در فضیلت ذکر [و فایدهٔ آن[1]] به اجمال وتفصیل از :

آیات ✿ واخبار ✿ وآثار

آیات : قوله‌تعالی: فاذکرونی‌أذکرکم. ثابت بنانی‌گفت : من بدانم که‌حق تعالی مرا کی یاد کند . جماعتی از این سخن تعجب نمودند، وآن را مستبعد شمردند [و گفتند : چگونه آن را می‌دانی ؟] گفت : چون من او را یاد کنم ، او مرا یاد کند .

مترجم می‌گوید که : در این آیت ذکر خود را برذکر بنده مرتب گردانیده است . چه در تکلیفات شرعی هم بر این جمله باید ، تا بنده را به نیل ذکر الهی ـ وی را در ذکر ـ رغبتی حاصل آید . چنانکه در آیتی دیگر فرموده است : و الذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا .

اما در تعریفات حقیقی ، محقق و مقرر شده است که : بنده آنگاه خدای را یاد تواند کرد که خدا وی را به توفیق یاد کند ، و در مجاهده

---

۱ ـ در دو نسخهٔ لنینگراد و مجلس شورا «وفایدهٔ آن» آمده است ، ولی این‌جمله از نسخهٔ بریتانیا افتاده‌است.

آنگاه شروع تواند نمود که حق تعالی وی را به مجاهده هدایت فرماید. و برای [این] معنی، بعضی مشایخ در تفسیر: والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا. بر این جمله گفته اند: والذین هدیناهم جاهدوا فینا. و این هر دو معنی درست است. اما یکی لایق بیان شریعت است، و دوم مناسب بیان حقیقت. و ذکر بنده میان دو ذکر الهی است. چنانکه علی ـ رضی الله عنه ـ گفت: الذکر بین الذکرین. ای، حق تعالی اول بنده را به توفیق یاد کند [۴۹۰] تا در ذکر آید. و چون در ذکر آمد، حق تعالی وی را به مغفرت یاد فرماید. و در مجاهده همچنین اول به مجاهده راه نماید، و چون مجاهده کرد، به خود هدایت فرماید. و [مجاهده] در میان دو هدایت بود. و در این آیت لطیفه ای دیگر است، و آن تقدیم ذکر است بر شکر. چه ذکر به ذات وی مشغول شدن است، و شکر به نعمت وی. و اشتغال به ذات وی به از آن باشد که اشتغال به نعمت وی. و چون در این آیت ذکر مطلق فرمود، در آیات دیگر به کمیت و کیفیت ذکر یاد کرد.

و گفت: أذکروا الله ذکراً کثیراً. و گفت: فاذا أفضتم من عرفات فاذکروا الله عند المشعر الحرام واذکروه کما هداکم (الایه). و گفت: فاذا قضیتم مناسککم فاذکروا الله کذکرکم [آباءکم] او أشد ذکراً.

مترجم می گوید که: مفسران در تشبیه ذکر خدای به ذکر پدران وجه ها گفته اند. اینجا، بر بعضی که خوب تر است، اقتصار نموده شود تا تطویل از حد نگذرد. یکی: آنکه اگر کسی را به دو پدر یا بیش از آن نسبت کنند، هر آینه از آن أنفت نماید. پس همچنین خدای را به وحدانیت یاد باید کرد. چه أنفت از آلهۀ بسیار اولی. و برای این فرمود: او أشد ذکراً. دوم: آنکه آدمی در ظاهر از پدر موجود شده است، اما در حقیقت از قدرت الهی است. پس همچنین که ظاهر را یاد می کنید،

حقیقی را یاد باید کرد ، بل اولی . و برای این گفت : **اواَشد ذکراً** ، سوم : آنکه اگر از راه تقصیر چنان یاد نمی‌توانید کرد ، که پسران را یاد کنند ، چنان یاد باید کرد که پدران را یاد کنید . و در عقب ، **اواَشد ذکراً** ، برای این ایراد فرموده است. ودر لفظ ، **اواَشدذکراً** ، بحثی اعرابی است که لایق این مقام نتواند بود .

و گفت : الذین یذکرون الله قیاماً وقعوداً و علی جنوبهم. و گفت : فاذا قضیتم الصلاة فاذکروا الله قیاماً وقعوداً وعلی جنوبکم. ابن عباس گفت : ای ، در شب و روز ، و بر و بحر ، و سفر و حضر ، و توانگری ودرویشی ، و تن درستی و رنجوری، یاد کنند .

مترجم می گوید که : بعضی محققان گفته اند که : حق تعالی دیگر عبادات را حدی معلوم فرموده است، و ذکر را درهمه احوال اقتضا کرده.

و در ذم منافقان گفت : لایذکرون الله إلا قلیلاً . ای ، خدای را یاد نکنند مگر اندك . و گفت : واذکر ربك فی نفسك تضرعاً وخیفة ودون الجهر من القول بالغدو والآصال ولاتکن من الغافلین . و گفت : [۲۹۱] ولذکر الله اکبر . ابن عباس گفت : این سخن را دو وجه است : یکی آنکه ذکر حق تعالی شما را بزرگ‌تر، از ذکرشما اورا . و دوم آنکه ذکر شماخدای را بزرگ تر، از هر عبادتی که جز اوست .

مترجم‌می گوید که : بدین‌هردو وجه در تفضیل ذکر بردیگرعبادات احتجاج توان کرد. اما احتجاج به وجه دوم ظاهراست . واما به‌وجه اول بر این‌جمله توان گفت که: اگرچه ذکر بنده را اکبرنگفته‌است،أما مستلزم ذکر خدای است . چنانکه گفته است : أذکرونی أذکرکم . و چیزی که مستلزم اکبر باشد، فاضل‌تر از آن که مستلزم اکبر نباشد. و غیر این آیت‌های دیگر.

مترجم‌می گوید که : در فضیلت ذکر جز این بسیار آیت‌ها است.

اما چون مصنف نیاورده است ، این ضعیف به ایراد کل آن‌مشغول نخواهد شد . و بر ایراد دو آیت که در بیان آن دقیقه های روحانی و لطیفه های قدسی است اقتصار خواهد نمود .

و یکی از آن این است : ألا بذکر الله تطمئن القلوب. ای، دل‌ها جز به ذکر خدای آرام نگیرد . و تقریر این سخن از دو وجه است . یکی آنکه هر چه جز باری تعالی است ممکن است، و ممکن به غیرخود محتاج بود . و مادام که نظردر ممکن باشد ـ از آن روی که ممکن است ـ احتیاج و افتقار انقطاع نپذیرد و دل آرام نگیرد . و چون به واجب رسید سلسلهٔ حاجت منقطع شود . و انتقال از وی به دیگری محال بود ، و مطالبات منقطع گردد ، و قراری روی دهد و آرامی پدید آید . و دوم آنکه وجوه حاجات آدمیان نا متناهی است ، و قدرت مخلوقات متناهی . و متناهی ، نامتناهی را بنده نباشد . حاجات مخلوقات جز به کرم و قدرت الهی که نامتناهی اند کفایت نشود . پس‌از روی حقیقت اضطراب دل ها را در طلب حوایج هیچ قراری و آرامی نباشد ، مگر به ذکر حق تعالی . و هر دل که ذکر الهی درآن نباشد همواره در اضطراب و انزعاج بود .

و آیت دیگر : ومن یعش عن ذکر الرحمن نقیض له شیطاناً فهو له قرین[1]. ای ، هر که از ذکر رحمان اعراض نماید وبصیرت وی‌از ادراك آن ضعیف‌باشد، دیوی برای وی‌مقدر کنیم که قرین‌او باشد. وتحقیق این سخن آن است که: خشم و شهوت و وهم و خیال ، آدمی را به کارهای جسمانی دعوت‌می کنند، واشتغال به کارهای‌جسمانی‌ضد اتصال به‌عالم‌روحانی‌وذکر رحمانی‌است. و آدمی‌هرچه ازیك ضد دورتر، به ضد دیگر نزدیك‌تر. پس هر چه از ذکـر رحمانی و اتصال روحانی معرض‌تر باشد قوتی جسمانی

۱ـ قرآن ۴۳/ ۳۶

ـ که علایق شیطانی است ـ بر وی مستولی‌تر بود . والله أعلم بالحقیقه .

و أما أخبار : پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ گفت : ذاکر الله فی [۴۹۲] الغافلین کالشجرة الخضراء فی وسط الهشیم . و کالمقاتل بین الفارین . ای، ذاکر حق تعالی میان غافلان چون درخت سبز است میان گیاه خشك ریزیده. و چون غازیی که ، در میان گریختگان، به‌جنگ کافران بایستد . و نیز گفت : ذاکر الله فی الغافلین کالحی بین الاموات. ای، چون زنده‌ای است میان مردگان . و نیز گفت : یقول الله تعالی ، أنا مع عبدی ما ذکرنی وتحرکت بی شفتاه. ای، با بنده‌ام، مادام که مرا یادمی کند و لب‌ها به‌ذکر من می جنباند. و نیز گفت : ما عمل ابن آدم من عمل أنجی له من عذاب الله، من ذکر الله. قالوا: یارسول الله ولا الجهاد فی سبیل الله؟ [قال: ولا الجهاد فی سبیل الله] إلا أن تضرب بسیفك حتی ینقطع ثم تضرب به حتی ینقطع ثم تضرب به حتی ینقطع. ای، فرزند آدم هیچ عملی نکند که وی‌را از عذاب خدای نجات دهنده‌تر از ذکر خدای باشد .گفتند : یارسول الله ، غزای در راه خدای هم ؟ گفت : غزای در راه خدای هم، مگر آنکه چندان شمشیر زنی که شمشیر نماند ، و بار دوم همچنین کنی ، و بار سوم همچنین . و گفت : من أحب أن یرتع فی ریاض الجنة فلیکثر ذکر الله. ای ، هر که دوست دارد که در مرغزار های بهشت چرا کند باید که ذکر خدای بسیار گوید. و پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ را پرسیدند: کدام عمل فاضل تر ؟ گفت : أن تموت و لسانك رطب بذکر الله. ای، آنکه وفات تو در آن‌حال باشد که زبانت به ذکر خدای تر بود . و گفت : أصبح و أمس و لسانك رطب بذکر الله تصبح و تمس و لیس علیك خطیئة. ای ، بامداد و شبانگاه به ذکر خدای رطب اللسان باش تا در بامداد و شبانگاه بر تو گناهی نماند . و گفت : لذکر الله بالغداة والعشی أفضل من حطم السیف فی سبیل الله و من اعطاء المال سحاً. ای، ذکر خدای بامداد و

شبانگاه فاضل‌تر ازشکستن شمشیراست درراه خدای، وازدادن‌مال چنانکه آب ریزند. وگفت: قال‌الله عزوجل: إذا ذکرنی عبدی فی نفسه ذکرته فی نفسی و إذا ذکرنی فی ملأ ذکرته فی ملأ خیر من ملئه و إذا تقرب منی شبراً تقربت منه ذراعا، وإذا تقرب [۴۹۳] منی ذراعاً تقربت منه باعاً و إذا مشی الیّ، هرولت الیه. ای، چون بندهٔ من در نفس خود مرا یاد کند، من در ذات خود وی را یاد کنم، و چون در ملأیی یاد کند من درملأیی به از آن اورا یاد فرمایم، و چون «بدستی» به من تقرب نماید، من گزی به وی تقرب نمایم، و چون گزی تقرب نماید، «بازی» تقرب نمایم، و چون سوی من دود، سوی وی پویم.

مترجم می‌گوید که: مراد از این سخن آن است که از باری ـسبحانه و تعالی‌ـ در افاضت رحمت منعی و توقفی‌نیست. چون بنده را استعداد خیر اندکی حاصل شود، رحمت باری تعالی بروی فایض گردد، و آن را بسیار گرداند. و چون استعداد بیشتر شد، فیضان رحمت در تزاید بود. و از این معنی به تقرب‌گزی و بازی عبارت فرموده است.

و پوییدن عبارتی است از زودی اجابت. چه معانی معقول را چون به کارهای محسوس عبارت‌کنی، فهم ها در آن بهترآویزد. وگفت: سبعة یظلهم الله یوم لاظل الاظله، ومن جملتهم رجل ذکر الله فی خلاء ففاضت عیناه من خشیة‌الله. ای، هفت کس را حق تعالی در سایه دارد، روزی که سایه نباشد، مگر سایه ای که باری تعالی فرماید. و یکی از آن جمله کسی باشد که خدای را در خلاء یادکند، و از ترس وی آب از چشم هاش روان شود.

و سایه عبارتی است از آسایش و راحت. و بعضی علما «الاظله» را بر سایهٔ عرش حمل کرده اند. و در جمله ممکن را قرار نباشد تا به

واجب نپیوندد . و روا که پیوند بعضی به وسایط باشد . و چون وسایط از میان بردارند قرار نتواند بود ، جز به اتصال واجب .

و بودردا روایت کرد که پیغامبر ــ علیه‌السلام ــ گفت: الاأنبئکم بخیراعمالکم و أزکاها عندملیککم وأرفعها فی درجاتکم وخیر لکم من أعطاء الورق والذهب، وخیر لکم من أن تلقوا عدوکم فتضربون أعناقهم ویضربون أعناقکم؟ قالوا: وما ذاک یا رسول الله؟ قال: ذکر الله[دائماً]. ای، شما را آگاه نکنم از بهترین و پذیرفته ترین ورفیع‌درجه‌ترین اعمال‌شما، وچیزی که شما را به از دادن سیم و زر باشد ، و به از قتال‌دشمنان، چنانکه شما ایشان را کشید ، و ایشان شما را ؟ گفتند : یا رسول‌الله، آن چه چیز است ؟ گفت : ذکر خدای ــعزوجلــ [بدوام] . وگفت : من‌شغله ذکری‌عن مسألتی‌اعطیته افضل‌ما اعطی السائلین. ای ، هر که ذکر من وی را مشغول گرداند ، از خواستن از من ، عطای وی به از آن دهم که عطای خواهندگان .

مترجم می‌گوید که : تحقیق این سخن آن است که هر که به ذکر [۴۹۴] خدای مشغول شود استغراق در معرفت وی و اعراض از غیر وی ثابت بود . وهر چه بدان مشغول تر باشد، این معرفت متحقق تر و متجلی‌تر گردد ، و این عطای وی بود از حق تعالی . و هر که به خواستن مشغول گردد ، استغراق وی در دوستی غیرخدای، و اعراض از خدای باشد . و چون مطلوب نیابد، مزید تحقق و تجلی درمعرفت ، هر آینه به از مطلوب وی بود . ودر این ریبتی نتواند بود .

و أما آثار : فضیل گفت : به‌ما چنان رسیده است که حق تعالی گفت : ای فرزند آدم ، مرا پس از نماز بامداد ساعتی، وپس از نماز دیگر ساعتی یاد کن، آنچه میان آن باشد من از تو کفایت کنم . ویکی از علما گفت که : حق‌تعالی گوید که : هربنده‌ای که بردل وی اطلاع فرمایم و تمسك به

ذکر خودبردل وی‌غالب بینم، من‌به ذات خود وی‌را رعایت کنم، وجلیس ومحادث وأنیس اوباشم. وحسن‌گفت : ذکر دو است: یکی ذکرحق‌تعالی میان نفس خود و میان وی ، و آن در غایت خوبی است ، و ثواب آن در غایت بسیاری . و فاضل‌تر از آن ، ذکر خدای است ، نزدیك آنچه حرام گردانیده است . ای، چون شهوت ذکر رامانع نشود ، بل‌ذکر آن رامانع بود . این دلیل استیلای ذکر بود بردل . و معاذجبل‌گفت : اهل بهشت را بر هیچ چیز حسرت نخواهد بود ، مگربر ساعتی که در آن خدای را یاد نکرده باشند .

فضیلت مجلس‌های‌ذکر

پیغامبر ـ علیه السلام ـ گفت : ما جلس قوم مجلساً یذکرون الله تعالی إلا حفت بهم الملائکه‌وغشیتهم الرحمته‌و ذکرهم‌الله فیمن عنده . ای ، هیچ قومی در مجلس ذکر حق تعالی ننشینند که نه ملایکه گردایشان نازل‌شود ، و خدای ـ عزوجل ـ درمیان مقربان خود ایشان رایاد فرماید. و گفت : مامن‌قوم اجتمعوا یذکرون الله تعالی ، لایریدون بذلك الاوجهه الاناداهم منادمن‌السماء قوموا مغفوراً، قد بدلت لکم‌سیئاتکم حسنات . ای ، هیچ قومی فراهم نیایند که ذکر خدای‌ـ عزوجل ـ گویند و [بدان] نخواهندمگررضای اوراکه نه‌منادیی‌از آسمان ایشان‌را آوازدهدکه برخیزید باگناهان آمرزیده ، وبدی‌های شمابه نیکی‌ها بدل‌گشته. ونیزگفت : ماقعد قوم‌مقعداً لم یذکروا الله فیه و لم‌یصلوا علی‌النبی‌الاکان علیهم‌حسرة‌یوم القیامه . ای، هیچ قومی جایی ننشینند ،که‌ذکرحق‌تعالی و درود پیغامبر درآن نگویند ، که‌نه برایشان روز قیامت حسرتی باشد .

و داود [علی نبینا و علیه السلام] گفت : الهی چون مرا بینی که

ازمجلس [۴۹۵] ذاکران بگذرم و به‌مجلس‌غافلان روم، پایم بشکن، که به شکستن پای در حق من نعمتی فرموده باشی . و پیغامبر ـ علیه السلام ـ گفت : المجلس الصالح یکفر عن‌المؤمن الفی الف مجلس من مجالس السوء . ای ، مجلس صالح دو هزار [هزار] مجلس بد را کفارت کند . و بوهریره گفت که : اهل آسمان خانه‌های اهل زمین را ، که در آن نام خدای گویند، از روشنی همچنان بینند که ستارگان را. وسفیان عیینه گفت : چون قومی فراهم آیند که خدای را تعالی یاد کنند ، شیطان و دنیا از ایشان دور شوند . وشیطان دنیارا گوید : نبینی چه می کنند؟ دنیا گوید که : بگذار ایشان را ، که چون ازاین مجلس بپراکنند من گردنشان گیرم وسوی تو آرم.

و آمده است که بوهریـره در بازار رفت و گفت : شما را اینجا می‌بینم ، و میراث پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ درمسجد قسمت می کنند ؟مردمان ترك بازارگرفتند وبه‌سوی مسجد رفتند . درمسجد میراثی ندیدند که قسمت می کنند ، [با وی گفتند : ما میراثی ندیدیم که قسمت کنند] گفت : پس چه دیدیت ؟ گفتند : قومی را دیدیم که ذکر خدای می‌گویند ، و قرآن می‌خوانند . گفت : آن میراث محمد است . و اعمش از بوصالح و او از بوهریره ـ تا بوسعید خدری ـ روایت کرده‌اند که : پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ گـفت : إن لله عزوجل ملائكة سياحين في الارض فضلا عن كتاب الناس فاذا وجدوا قوماً يذكرون الله تنادوا ، هلموا الى بغيتكم ! فيجيؤون فيحفون بهم الى السماء الدنيا . فيقول الله تبارك و تعالى : على أى شى تركتم عبادى يصنعونه ؟ فيقولون: تركناهم يحمدونك و يمجدونك و يسبحونك. فيقول[الله تبارك وتعالى]وهل روأني؟فيقولون:لا.فيقول[جل‌ـ جلاله] : كيف ؟ لورأوني ؟ فيقولون لورأوك لكانوا أشدتسبيحاً و تحميداً وتمجيداً . فيقول لهم من أى شى يتعوذون ؟ فيقولون: من النار . فيقول

تعالی : وهل رأوها؟ فیقولون:لا. فیقول [الله]: فکیف لورأوها ؟ فیقولون لورأوها لکانوا أشد هرباً منها و أشد نفوراً. فیقول [الله] : وأی شیء یطلبون ؟ فیقولون: الجنة. فیقول [تعالی] وهل رأوها ؟ فیقولون :لا. فیقول[تعالی]: فکیف لورأوها؟ فیقولون لکانوا أشد علیها حرصاً. فیقول [جل جلاله] : فانی أشهدکم أنی قدغفرت لهم. فیقولون کان فیهم فلان لم یردهم إنما جاء [۴۹۶]لحاجة، فیقول [الله عزوجل] : هم القوم لایشقی بهم جلیسهم.

ای ، خدای‌را فریشتگان سیاح‌اند در زمین- بیرون از کاتبان اعمال مردمان- وایشان چون قومی را یابند که خدای رایاد کنند ، یکدیگر راآواز دهند وگویند : بشتابید سوی مطلوب خویش !پس بیایند وگرد برگردایشان درگیرند تا آسمان دنیا . و باری تعالی ایشان را گوید : بندگان مرا درچه کارگذاشتید ؟ گویند : در تسبیح و تحمید و تمجید تو . گوید : هیچ مرا دیده‌اند ؟ گویند : نی. گوید : اگر دیده بودندی، چگونه کردندی؟ گویند: تسبیح وتحمید وتمجید بیشتر گفتندی . پس‌گوید : ازچه زینهار می‌طلبند ؟ گویند : از آتش . گوید : هیچ آن‌را دیده‌اند ؟ گویند : نی . گوید : اگر دیده بودندی چگونه بودی ؟ گویند : گریختن و رمیدن ایشان از آن بیشتر بودی . پس گوید : چه می‌طلبند ؟ گویند : بهشت . گوید : هیچ آن را دیده‌اند؟گویند: نی . گوید : اگردیده بودندی چگونه طلبیدندی ؟ گویند: حرصشان بر آن قوی‌تر بودی . گوید : من شمارا گواه گرفتم که ایشان را بیامرزیدم . گویند : میان ایشان فلان کس بود، و مراد او ایشان نبود ، بل به‌جهت کاری آمده بود . گوید که : ایشان‌قومی‌اند که همنشین ایشان‌بدبخت نشود .

فضیلت تهلیل

پیغامبر ـ علیه السلام ـ گفت: افضل ما قلته أنا و النبیون من قبلی، لا إله الا الله وحده لا شریك له. ای، فاضل تر چیزی که من و پیغامبران پیش از من گفته‌اند، این کلمه است. و گفت: من قال لا اله الا الله وحده لا شریك له، له الملك و له الحمد و هو علی کل شیء قدیر، فی کل یوم مائة مرة کانت له عدل عشر رقاب و کتبت له مائة حسنة و محیت عنه مائة سیئة و کانت له حرزاً من الشیطان یومه حتی یمسی و لم یأت أحد افضل مما جاء به الا أحد عمل اکثر من ذلك. ای، هر که این کلمات، هر روزی صد بار بگوید، وی را ثواب آزاد کردن ده رقبه باشد، و برای وی صد نکویی اثبات کنند، وصد بدی پاك گردانند. وهمهٔ آن روز تاشبانگاه وی‌را حرزی باشد ازدیو. و هیچ کس به از وی نکرده باشد، مگر کسی که آن کلمات بیش از وی گفته بود. و گفت: ما من عبد توضأ فأحسن الوضوء ثم رفع طرفه الی السماء فقال: أشهد أن لاإله الا الله [وحده لاشریك له]، و اشهد أن محمداً عبده ورسوله، الافتحت له ابواب الجنة یدخل من أیها شاءَ. ای، هیچ بنده‌ای آبدست نکند که شرط احسان در آن بجای آرد، پس چشم سوی [۲۹۷] آسمان بردارد، واین کلمه بگوید که: نه‌درهای بهشت بر وی گشاده گردانند، از هر کدام که خواهد در رود. و گفت: لیس علی أهل لا إله إلاالله وحشة فی قبورهم ولافی النشور، کأنی انظر إلیهم عندالصیحة ینفضون رؤوسهم من التراب، ویقولون: الحمدلله الذی أذهب عنا الحزن، إن ربنا لغفور شکور. ای، براهل کلمهٔ طیبه وحشتی نباشد ـ نه درگور ونه در زنده شدن ـ چنانستی که وقت «صیحه» ایشان را می‌بینم که خاك از سرهای خود می‌افشانند، واین حمد مذکور می‌گویند.

و بوهریره را گفت: یاأبا هریره! إن کل حسنة تعملها توزن یوم القیامة، إلاشهادة أن لاإله الاالله، فانها لاتوضع فی میزان، لانها لو وضعت فی میزان من قالها صادقاً، وضعت السموات السبع والارضون السبع، و ما فیهن، کان لا إله إلاالله أرجح من ذلك. ای، هر حسنه‌ای که کنی روز قیامت آن را بسنجند، مگر کلمهٔ طیبه را. چه آن را در ترازو ننهند. زیرا که اگر در ترازوی کسی که [آن را] به‌صدق گفته باشد بنهند، و هفت آسمان و هفت زمین و آنچه درمیان آن است، در مقابل آن کلمه [نهند، آن کلمه] از آن راجح آید. و گفت: لوجاء قائل لاإله إلاالله صادقاً بقراب الارض ذنوباً یغفرالله له. ای، اگر گویندهٔ کلمهٔ طیبه، به‌صدق پری زمین گناه آرد، خدای وی را بیامرزد. و گفت: یا أبا هریره! لقن الموتی شهادة أن لاإله إلاالله فانها تهدم الذنوب هدماً. ای، کلمهٔ طیبه میرندگان را تلقین کن، که آن گناهان را ویران کند. بوهریره گفت: این مردگان را فرمودی، زندگان را چگونه باشد؟ گفت: هی أهدم وأهدم. ای، ویران کننده‌تر، و ویران کننده‌تر. و گفت: من قال لا إله الا الله مخلصا دخل الجنة. ای، هر که کلمهٔ [طیبه را] به‌اخلاص گوید در بهشت رود. و گفت: لیدخلن الجنة کلکم إلا من [أبی وشرد عن] الله شراد البعیر علی اهله. ای، شما همه در بهشت روید مگر کسی که گردن کشی کند، و از خدای ـعزوجلـ برمد، چنانکه اشتر از صاحب خود. گفتند: گردن کشی که کند؟ گفت: من لم یقل لاإله إلاالله. فاکثروا من قول لا إله الاالله قبل أن یحال بینکم و بینها فانها کلمة التوحید، وهی کلمة الاخلاص، وهی کلمة [۴۹۸] التقوی، وهی الکلمة الطیبة، وهی دعوة الحق، وهی العروة الوثقی، وهی ثمن الجنة. ای، هر که کلمهٔ طیبه نگوید. پس این کلمه بسیار گویید، پیش از آن که میان شما و آن حایلی شود. چه

این کلمهٔ توحید و اخلاص و تقوی است. و کلمهٔ طیبه است ، و دعوت حق است و عروهٔ وثقی ، و بهای بهشت .

و باری تعالی گفته است : هل جزاء الاحسان إلاالاحسان؟ [گفته‌اند که]: احسان دردنیا کلمهٔ طیبه گفتن است ، ودر آخرت بهشت . و همچنین گفتهٔ سبحانه و تعالی : للذین احسنوا الحسنیٰ و زیادة. وبراءعازب روایت کرد که : پیغامبر ـ علیه السلام ـ گفت : من قال لاإله الا الله وحده لاشریك له، له الملك و له الحمد، وهو علی کل شی قدیر ـ عشر مرات ـ کانت له عدل رقبة او نسمة . ای : هر که این کلمه ده بار بگوید ، وی را همان ثواب باشد که در آزادی رقبه‌ای ، یادراستبقاء حیات شخصی، سعی نموده باشد. و « عمرو شعیب » از پدر خود ، از جد خود ، روایت کرد که : پیغامبر ـ علیه السلام ـ گفت: من قال فی یوم مأتی مرة لاإله إلا الله وحده لاشریك له له الملك و له الحمد ، وهو علی کل شی قدیر، لم یسبقه احد کان قبله ولا یدرکه أحد کان بعده[الامن عمل بافضل من عمله] . ای ، هر که روزی این کلمات دویست بار بگوید ، هیچ متقدمی بر وی سابق نشده باشد ، و هیچ متأخری به وی نرسد ، مگر کسی که بیش از آن گفته [باشد] . و عمر گفت : هر که در بازاری از بازارها بگوید : لاإله الا الله وحده لاشریك له ، له الملك و له الحمد یحیی و یمیت ، وهو علی کل شی قدیر . هزارهزار نیکویی به نام وی اثبات کنند ، و هزار هزار بدی محو گردانند . وخانه‌ای برای وی در بهشت بنا فرمایند.

و آمده است که: بنده چون لاإله الا الله بگوید، بر هیچ بدی از صحیفهٔ وی نگذرد که نه آن را محو گرداند تا آنگاه که مثل خود نکویی یابد ، [پس در] پهلوی وی بنشیند.

و در صحیح از «بو ایوب» روایت آمده است که: پیغامبر ـ علیه السلام ـ

گفت: من قال لاإله الاالله وحده لاشریک له، له الملک وله الحمد، وهو علی کل شیٔ قدیر. عشر مرات. کان کمن أعتق اربعة أنفس من ولد اسماعیل. ای، هر که این کلمات ده بار بگوید چنانستی که چهار تن از فرزندان اسماعیل آزاد کرده باشد. و نیز در صحیح از عبادهٔ [صامت] روایت است که پیغامبر – علیه‌السلام – گفت: من تعار من اللیل فقال لاإله‌الاالله [۴۹۹] وحده لا شریک له، له الملک وله الحمد، وهو علی کل شیٔ قدیر، الحمدلله، وسبحان‌الله والحمدلله ولا إله الا الله والله اکبر، ولاحول ولا قوة الا بالله. ثم قال: اللهم اغفر لی، او أی دعاء دعا، استجیب له. فان توضأ و صلی قبلت صلاته. ای، هر که به شب بیدار شود، و این کلمات بگوید، پس آمرزش خواهد، یا هر دعا که کند، مستجاب شود. و اگر وضو سازد و نماز گزارد، نمازش پذیرفته باشد.

فضیلت تسبیح و تحمید و باقی ذکرها

پیغامبر – علیه‌السلام – گفت: من سبح دبر کل صلاة ثلاثاً وثلاثین، و حمد ثلاثاً و ثلاثین، و کبّر ثلاثاً و ثلاثین، و ختم المائة بلاإله إلاالله وحده لاشریک له، له الملک وله الحمد وهو علی کل شیٔ قدیر، غفرت ذنوبه ولو کانت مثل زبد البحر. ای، هر که پس از هر نماز، سی و سه بار تسبیح، و سی و سه بار حمد، و سی و سه بار تکبیر بگوید، و بدین کلمات آن را صد بار تمام گرداند، گناهان وی آمرزیده شود، اگرچه همچند کف دریا باشد. و گفت: من قال سبحان‌الله وبحمده، فی الیوم مائة مرة حطت خطایاه، وإن کانت مثل زبد البحر. ای، هر که در روزی صد بار سبحان‌الله وبحمده بگوید، گناهانش کم کرده شود، اگر چه مساوی کف دریا باشد. و آمده است که مردی به خدمت پیغامبر – علیه‌السلام – آمد و گفت: دنیا روی از من

بگردانیده است، و مال من اندك شده. پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ گفت: أین أنت عن صلاة الملائکة و تسبیح الخلائق و بها یرزقون. ای، چرا نماز فریشتگان و تسبیح خلایق اقامت ننمایی؟ که ایشان بدان روزی یابند. گفت: یا رسول‌الله آن چه چیز است؟ گفت: قل، سبحان‌الله و بحمده «سبحان‌الله العظیم، استغفرالله، مائة مرة مابین طلوع فجر الی ان تصلی الصبح، تأتیك الدنیا راغمة صاغرة، و یخلق‌الله من کل کلمة ملکاً یسبح‌الله الی یوم القیامة» و لك ثوابه. ای، میان طلوع صبح، و گزارد نماز بامداد، صد بار این کلمات بگویی، دنیا خوار و مقهور بر تو آید. و حق تعالی از هر کلمه فریشته‌ای آفریند که تا روز قیامت تسبیح گوید، و ثواب آن ترا باشد. و گفت: إذا قال العبد الحمدلله ملأت مابین السماء والارض، فاذا قال الحمدلله الثانیة ملأت مابین السماء السابعة الی الارض، فاذا قال الحمدلله الثالثة قال الله تعالی: سل! تعط. ای، چون بنده [۵۰۰] الحمدلله گوید، میان آسمان و زمین را پر کند، و چون بار دوم گوید از آسمان هفتم تا زمین پر کند، و چون بار سوم گوید، حق تعالی فرماید: بخواه! تا به تو داده شود.

و رفاعهٔ زرقی گفت: روزی به پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ اقتدا کرده بودیم و نماز می‌گزاردیم، چون سر از رکوع بر آورد گفت: سمع‌الله لمن حمده. مردی از مقتدیان گفت: ربنا لك الحمد حمداً کثیراً أطیباً مبارکاً فیه. چون پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ از نماز فارغ شد، گفت: لقد رأیت بضعة و ثلاثین ملکاً یبتدرونها أیهم یکتبها أولاً. ای، سی و اند فریشته را دیدم که مبادرت می‌نمودند تا کدام از ایشان آن تحمید را اول نویسد. و پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ گفت الباقیات الصالحات هن لا إله الا الله و سبحان‌الله والله اکبر، والحمدلله و لا حول و لا قوة الا بالله. ای، باقیات صالحات این کلمات است. و گفت: ما علی الارض رجل یقول: لا إله الا الله والله اکبر، و سبحان‌الله

والحمدلله ولاحول ولاقوة‌الاّباالله . الاغفرت ذنوبه ولوکانت مثل‌زبدالبحر . ای، هیچ مردی برزمین این کلمات نگوید که نه گناه‌وی آمرزیده‌شود، اگرچه مثل کف دریا باشد . ابن‌عمر این حدیث روایت کرده است . و نعمان بشیر روایت کرد که ، پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ گفت : الذین‌یذکرون من جلال‌الله وتسبیحه وتهلیله و تحمیده ینطفن حول العرش لهن دوی کدوی‌النحل یذکرون بصاحبهن: أولا یحب‌أحدکم‌أن‌لایزال عندالله تعالی ما یذکر به؟ ای ،آنچه از جلال وتسبیح و تهلیل وتحمید حق‌تعالی یادمی‌کنند به عرش در می‌آید و آن را آوازی باشد چون آواز زنبور أنگبین . به صاحب آن یادکرده شود : «او» دوست ندارد ، یکی از شما که درحضرت خدای بدان مذکور باشد ؟

و بوهریره روایت کرد که : پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ گفت : لأن أقول سبحان‌الله و الحمدلله ولااله الا الله والله اکبر، أحب‌إلیّ مماطلعت علیه‌الشمس . ای ،گفتن این کلمات به نزد من دوست‌تر از آنچه خورشید بر آن طلوع کند . و در روایت دیگر: ولاحول ولاقوة‌الاباالله ، زیادآمده است ، وگفته : خیرمن‌الدنیا ومافیها . وگفت: أحب‌الکلام‌الی‌الله‌اربع : سبحان‌الله، والحمدلله، ولا[۵۰۱] إله الاّ الله، والله‌اکبر. لایضرك ، بأیهن بدأت . ای ، دوست‌ترین سخن‌ها نزد خدای این چهار است ، به هرکدام از آن آغاز کنی زیان ندارد ، واین حدیث سمرهٔ جندب روایت کرده است .

و بوموسی اشعری روایت کرد که : پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ گفت : الطهورشطرالایمان،والحمدلله‌تملأالمیزان ،وسبحان‌الله‌والله‌اکبریملآن‌مابین السماء والارض . والصلاة نوروالصدقة برهان والصبرضیاء والقرآن حجة لك‌اوعلیك، کل‌الناس‌یغدوفبائع‌نفسه [فموبقها‌أومشترنفسه‌فمعتقها] . ای ، پاکی نیمه‌ای از ایمان‌است ،و«الحمدلله» ترازو را پر کند، و سبحان

اللّه واللّه‌اکبر ، میان آسمان و زمین را پر گرداند . و نماز نور است ، و صدقه برهان است ، و صبر روشنایی غالب است ، و قـرآن حجت است - یا ترا یا برتو - همهٔ مردمان بامداد کنند ودوقسم شوند : یکی نفس خود را بفروشد و آن را برهاند ، و دیگری آن را هلاك گرداند .

مترجم می‌گوید : ای ،کسی که اختیار خود را درباقی کند نجات یابد ، و کسی که درتاریکی اختیارخود بماند هلاك شود . وبعضی‌ازمحققان یخرجهم من‌الظلمات الی‌النور، را برابن جمله تفسیر کرده‌اند که ازتاریکی‌ها، تدبیرهای نفسانی ایشان را بیرون آرد ، و به تفویض و تسلیم رساند .

و بوهریره روایت کرد که، پیغامبر - علیه‌السلام - گفت : کلمتان خفیفتان‌علی‌اللسان، ثقیلتان‌فی‌المیزان، حبیبتان‌إلی‌الرحمن: سبحان‌اللّه بحمده، سبحان‌الله العظیم وبحمده. ای، دو کلمه سبك‌اند درزبان، وگران در میزان ، ودوست درحضرت‌رحمان. بوذر گفت: از پیغامبر-علیه‌السلام- پرسیدم که : کدام سخن نزد حق تعالی دوست‌تر ؟ گفت : ما اصطفی‌الله لملائکته . ای ، آنچه برای فریشتگان‌گزیده است : سبحان‌اللّه وبحمده، سبحان‌الله العظیم‌است . و بوهریره روایت کرد که ، پیغامبر - علیه‌السلام- گفت : إن‌الله‌اصطفی من‌الکلام : سبحان‌الله والحمدلله ولاإله الاالله والله‌اکبر. فاذاقال العبد : سبحان‌الله، کتب‌له‌عشرون حسنة ، وحط عنه عشرون‌سیئة. واذا قال : الله‌اکبر . فمثل ذلك . وذکرالی‌آخرالکلمات . ای ، حق تعالی ازسخن این کلمات رابرگزیده است . چون بنده بگوید : سبحان‌الله، بیست نیکی برای وی بنویسند ، [۵۰۲] و بیست بدی کم کنند . و چون بگوید : الله‌اکبر ، همچنین . و تا آخر کلمات یاد کرد .

وجابرروایت کرد که پیغامبر-علیه‌السلام -گفت : من‌قال‌سبحان‌الله وبحمده غرست له نخلة فی‌الجنة . ای ، هر که این کلمه بگویدبرای وی

«خرما درختی» در بهشت نهال کرده شود . بوذر گفت که : درویشان پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ را گفتند که : اهل مال ، آخرت را بردند . همچنانکه ما نماز می‌گزاریم و روزه می‌داریم ، ایشان هم بجای می‌آرند ، و فاضل مال‌های خود صدقه می‌کنند . پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ گفت : أولیس قدجعل‌الله لکم ماتصدقون [به]؟إن لکم بکل‌تسبیحة صدقة، وتحمیدة صدقة، وتهلیلة صدقة ، و تکبیرة صدقة ، وامربمعروف صدقة ، و نهی عن منکرصدقة، و یضع احدکم اللقمة فی [فی‌اهله فهی] له صدقة . ای ، نه حق تعالی شما را چنان گردانیده است که تصدیق می کنید که : شما را به هر تحمیدی و تسبیحی و تمجیدی و تهلیلی وتکبیری ، و أمرمعروفی ، و نهی منکری ، ولقمه‌ای دردهن عیال خود دادن ، به هریکی از این صدقه‌ای است ؟گفتند: یا رسول‌الله ! یکی شهوت خود قضا کند ، واو را در آن مزد باشد ؟گفت: أرأیتم لو وضعها فی حرام لکان علیه فیها وزر ؟ [قالوا : نعم . قال :] کذلك إن وضعها فی‌الحلال کان له فیها أجر . ای ، چه می‌گویید اگر در حرامی کار بندد او را درآن وزری باشد ؟ همچنان اگر در حلالی کار بندد اجری بود . و بوذر گفت که : پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ را گفتم که : اهل مال درآخرت سابق شدند ، بدانچه ما می‌گوییم ایشان می‌گویند . وایشان صدقه می‌دهند ، وما نمی‌دهیم . پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ گفت: أفلا أدلك علی عمل إذاأنت فعلته أدرکت من قبلك وفقت من بعدك إلامن قال مثل قولك تسبح[الله]بعدکل‌صلاة ثلاثاًوثلاثین، وتحمدثلاثاًوثلاثین، وتکبر اربعاً وثلاثین . ای ، راه ننمایم ترا به عملی که چون بکنی متقدمان را دریابی ، و متأخران به تو نرسند ، مگر کسی که مثل قول تو گوید ؟ و آن عمل آن است که پس ازهرنمازی سی وسه بارتسبیح گویی ، و سی وسه بارتحمید، و سی و چهار بار تکبیر .

و «بسره» روایت کرد که پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ زنان را فرمود: علیکن بالتسبیح والتهلیل والتقدیس فلاتغفلن واعقدنّ بالأنامل فانها مستنطقات یعنی بالشهادة فی‌القیامة. [۵۰۳] ای، بر شما باد به تسبیح و تهلیل و تقدیس، و از آن غافل مشوید، و به انگشتان عقد کنید. چه از ایشان روز قیامت گواهی خواهند خواست. و ابن عمر گفت که: پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ را دیدم که تسبیح را عقد می‌گرفت. و بوسعید خدری روایت کرد، و بوهریره به صحت آن گواهی داد، که پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ گفت: إذا قال العبد لاإله الاّالله والله اکبر. قال الله: صدق عبدی لاإله الاأنا، وأنا أکبر. واذا قال العبد: لاإله الاّالله وحده لاشریك له. قال الله: صدق عبدی لاإله الاأنا لاشریك لی. وإذا قال: لاإله الاّالله، لاحول ولاقوة الاّبالله. یقول الله: صدق عبدی لاحول ولاقوة إلاّبی. ومن قالهن عندالموت لم تمسه النار. ای، چون بنده آن کلمات بگوید حق تعالـی وی را تصدیق کند، و آن ثناها بر ذات مقدس خود اعادت فرماید. و هر که آن را در وقت وفات بگوید آتش، وی را نبساید. و مصعب سعد از پدر خود روایت کرد که پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ گفت: أیعجز أحدکم أن یکسب کل یوم ألف حسنة؟ [ای] «أ» نتواند یکی از شما که هر روزی هزار نیکی کسب کند؟ گفتند آن چگونه باشد؟ گفت: یسبح‌الله مائة تسبیحة فیکتب له ألف حسنة ویحط عنه الف سیئة. ای، صد تسبیح بگوید، برای وی هزار نیکی بنویسند و هزار بدی کم کنند.

و پیغامبر ـ علیه السلام ـ گفت: یا عبدالله قیس ـ یا بوموسی ـ را أولاآدلك علی کنز من کنوز الجنة؟ قال: بلی، قال: [قل] لاحول ولاقوة الاّبالله. ای، «أ» راه ننمایم ترا به گنجی از گنج‌های بهشت؟ گفت: بلی. پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ بدین کلمه اشارت فرمود. و بوهریره روایت کرد که: پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ گفت: عمل من کنز الجنة ومن تحت العرش، قول لاحول

ولاقوة‌الاّ بالله ؟ یقول‌الله تعالی أسلم‌عبدی و استسلم. ای ، کاری است ازگنج بهشت و از زیر عرش ، گفتن آن کلمه ، حق تعالی فرماید که بندهٔ من مسلمان شد و گردن نهاد . و پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ گفت : من قال حین یصبح : رضیت بالله رباً وبالاسلام دیناً وبمحمد نبیاً، کان حقا علی‌الله أن‌یرضیه یوم‌القیامة. ای،هر که بامداداین کلمات بگوید خدای ـعزوجل ـ برخود واجب کند که روزقیامت وی را خشنود گرداند . ودرروایتی دیگر: من‌قال‌ذلك،رضی‌الله‌عنه . ای ، هر که آن را بگوید ، خدای از[۵۰۴] وی خشنود شود . و مجاهد گفت : چون مرد ازخانهٔ خود بیرون‌آید وبگوید : بسم‌الله ، فریشته‌گوید : راه راست نموده شدی . و چون‌گوید : توکلت علی‌الله ، فریشته‌گوید :کار تو کفایت شد . وچون‌گوید : لاحول ولاقوة الاّ بالله ، فریشته‌گوید : نگاه داشته شدی . پس دیوان از وی پراکنده شوند وگویند : بر این مرد سبیلی نیست . هدایت‌و کفایت و وقایت ،وی را حاصل شده است .

سؤال: ذکر در غایت سبکی و آسانی است بر زبان ، و رنج و تعب آن اندك است ، و در عبادت‌های دیگر کلفت و مشقت‌هاست ، پس چگونه ذکر فاضل‌تر و سودمندتر از همهٔ عبادت‌ها باشد ؟

جواب : بدان که تحقیق این سخن جزبه علم مکاشفه لایق نبود ، و آن مقدار که به ذکر آن درعلم معاملت مسامحت توان کرد آن‌است که: مؤثر سودمند ، آن ذکر است که پیوسته باشد با حضور دل .

وأما ذکربا غفلت کم فایده است . ودراخبارنیز براین دلیل هست. و حضور دل [به ذکر در] یك لحظه ، با آنچه در اکثر اوقات از خدای غافل باشد وبه دنیا مشغول ، هم بس فایده‌ای ندارد، بل حضوردل با خدای پیوسته ، یا در اکثر اوقات است که برهمه عبادت‌ها مقدم است ، بل شرف

دیگر عبادت‌ها بدو است. و او غایت ثمرهٔ عبادت‌های عملی است. و ذکر را اولی است و آخری. و اول او انس و دوستی بار آرد. و آخر او انس و دوستی زاید، و از آن صادر شود. و مطلوب آن «انس» است. چه مرید در اول کار به تکلف، دل و زبان خود را از وسوسه‌ها دور دارد. و به ذکر خدای آرد. وچون توفیق مداومت یابد بدان انس گیرد، و دوستی مذکور در دل وی نهال پذیرد. و نباید که از این تعجب نمایی. چه در عادت‌ها مشاهده می‌شود که غایبی را پیش کسی یاد کنند، و خصال ستودهٔ او بر وی مکرر گردانند. شنونده آن غایب را دوست گیرد، و به صفت و بسیاری ذکر عاشق وی شود. و چون در اول به بسیاری ذکر، متکلف عاشق شد، آخر الامر در بسیاری ذکر مضطر شود. چنانکه از آن نشکیبد. چه هر که چیزی را دوست دارد، ذکر آن بسیار کند، و هر که ذکر چیزی را بسیار برد ـ اگر چه به تکلف باشد ـ وی را دوست گیرد.

پس همچنین اول ذکر به تکلف باشد تا با مذکور انس و دوستی حاصل آید، آنگاه در آخر صبر از آن ممتنع شود: پس موجب، موجَب شود. و ثمره، مثمر گردد. و این است معنی قول آنکس که گفته است: بیست سال رنج قرآن کشیدم، پس بیست سال در تنعم و تلذذ آن بودم. و تنعم و تلذذ حاصل نیاید، مگر از انس و دوستی. و انس صادر نشود، مگر از مداومت رنج کشیدن و تکلف در مدتی دراز تا آنگاه که آن تکلف [۵۰۵] طبع شود. و چگونه این را بعید توان شمرد که آدمی طعامی ـ که وی را خوش نیاید ـ به تکلف تناول نماید، و در خوردن آن رنج بیند؟ و چون به تدریج بر آن مواظبت کند موافق طبع او شود، تا به حدی که از آن نشکیبد. چه نفس معتاد است، و متحمل آنچه وی را تکلیف کرده شود. و گفته‌اند: هی النفس ماعودتها تتعود. ای، آنچه در اول وی را به تکلف فرمایی،

درآخر طبع وی شود . و چون با خدای انس حاصل شد از غیر او منقطع گردد . وآنچه جز خدای است به مرگ ازوی جدا خواهد شد . و درگور با وی نه مال خواهد ماند ، نه اهل ، نه فرزند ، نه شغل . و جز ذکرخدای نخواهد ماند .

پس اگر با وی انس‌گرفته باشد به انقطاع عوایق که از ذکر مانع بودی ، متمتع و متلذذ باشد . چه حاجت های ضروری زندگانی وی را از ذکر مانع می‌بود . و پس از مرگ مانعی نماند . و چنانستی که با محبوب وی را خلوتی حاصل شده است ، وغبطت اوبدان عظیم‌گشته . واززندانی که درآن از معشوق و أنیس خود باز داشت بود ، خلاص یافت . و برای این معنی پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ گفت : إن روح‌القدس نفث فی‌روعی: أحبب ما أحببت‌فانك مفارقه. ای، روح‌قدس دردل‌من دمید که: هرچه‌را خواهی دوست دار که تو از آن جدا خواهی شد ! و بدین کل آنچه به دنیا تعلق دارد خواسته است . چه آن در حق او به مرگ فانی خواهد شد . چه هر چه در دنیاست فانی است، و وجه پروردگار ـ ذوالجلال والاکرام ـ باقی. ودنیا درحق هر کسی به مرگ فانی شود ، تا آنگاه که او درنفس خود فناپذیرد . چون مدت وی به پایان رسد ، و مهلت وی بسرآید ، و بنده پس از مرگ بدین انس لذت یابد تا آنگاه که در جوار خدای نزول کند ، و از ذکر به دیدار ترقی نماید ، و آن پس از آن باشد که آنچه درگورهاست شورانیده و آشکارا کرده شود ، و آنچه در سینه‌هاست حاصل کرده آید .

وانکار مکن که ذکرخدای پس ازمرگ باآدمی باقی ماند .وگویی که‌آدمی نیست شده است ، پس[چگونه] ذکرخدای با وی‌باقی باشد؟ چه عدم او چنان نیست که مانع ذکر باشد ، بل عدمی است از دنیا و عالم ملك و شهادت ، نه از عالم ملکوت . و بدین معنی پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ

اشارت فرموده است در آنچه گفته است: القبر إما حفرة من حفر النیران اوروضة من ریاض الجنة. ای، گور تُوِی باشد از گوهای آتش، یا مرغزاری از مرغزارهای بهشت. و بدانچه گفته است: أرواح الشهداء فی حواصل طیور خضر. ای، جان‌های شهیدان در حوصله‌های مرغان سبز است. و در آنچه درمشرکانی گفت که درروز بدر کشته شدند، و نام‌های ایشان تعیین [۵۰۶] کرد و گفت: ای فلان وای فلان! إنی قدوجدت ما وعدنی ربی حقا فهل وجدتم ما وعد ربکم حقاً؟ ای، آنچه خدای ـ عزوجل ـ مرا وعده کرده بود آن را حق یافتم. پس آنچه شما را وعده کرده بود، آنرا حق یافتید؟ و چون عمر این سخن بشنید گفت: یا رسول الله! ایشان مرداری شده‌اند چگونه شنوند؟ وچگونه جواب گویند؟ گفت: والذی نفسی بیده ما أنتم باسمع لکلامی منهم، و لکنهم لایقدرون أن یجیبوا. ای، بدان خدای که نفس من در قبضهٔ قدرت اوست که شما سخن مرا از ایشان شنونده‌تر [نیستید]، ولکن نتوانند که جواب گویند. و این حدیث در صحیح است. این سخن اوست در حق مشرکان.

أما در حق مؤمنان و شهیدان فرموده است: أرواحهم فی حواصل طیر خضر معلقة تحت العرش. و این حالت و آنچه بدین الفاظ اشارت سوی آن است، منافی ذکر خدای نیست. و حق تعالی گفته است: ولا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله أمواتاً بل أحیاء عند ربهم یُرزقون، فرحین بما آتیهم الله من فضله و یستبشرون بالذین لم یلحقوا بهم [۱] (الآیة). و برای شرف ذکر الهی مرتبهٔ شهادت بزرگ شده است. زیرا که مطلوب خاتمت است. و به خاتمت آن می‌خواهیم که دنیا را وداع کند، وقدومش برخدای ـ عزوجل ـ در حالی باشد که دل او مستغرق بود بدو، و از علایق غیر او منقطع. و بنده اگرچه تواند که همت خود را به خدای ـ عزوجل ـ

ــــــــ

۱ ـ قرآن ۱۶۹/۳ و ۱۷۰

مستغرق گرداند ، اما نتواند که در آن حال بمیرد ، مگر در صف کارزار ، که طمع از جان و مال ، و اهل و فرزند خود ، بل از کل [دنیا] گسسته باشد . چه آن همه برای حیات خود خواهد . وحیات‌خودرا دردوستی حق تعالی ، و طلب رضای او در دل خود خوار گردانیده است .

پس هیچ تجردی از آن قوی‌ترنباشد *و برای این ، امر شهادت عظیم گشته است، وازفضایلی که نهایت ندارد در آن وارد شده است . یکی از آن ، آن است که چون عبدالله‌عمروانصاری درروز «احد» شهادت یافت ، پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ به جابر پسر او گفت : الا أبشرك یا جابر ! قال : بلی ، بشرك الله بالخیر ، قال : إن‌الله عزوجل أحیاأباك فاقعده بین یدیه ولیس بینه و بینه ستر، فقال‌تعالی : تمنّ علیّ یا عبدی ما شئت أعطیکه ، فقال یارب ! أن تردنی إلی الدنیا حتی أقتل فیك وفی نبیك مرةً أخری ، فقال تعالی : سبق‌القضاء منی بأنهم إلیها لایرجعون . ای ، ترا مژده ندهم یا جابر ! گفت : بلی ، خدای تعالی ترا به خیر مژده دهاد ، گفت : خدای تعالی ، پدرترا زنده‌گردانید، وبه‌رتبهٔ نزدیکی به خود مشرف ساخت، و میانهٔ او و خدای حجابی نبود . پس حق تعالی فرمود : ای بندهٔ من هرچه خواهی از من بطلب که من آن را به توارزانی دارم . پس پدرت گفت : ای پروردگار ! مرا به دنیا باز بر تا در راه تو ورسول تو بار دیگر کشته شوم . پس حق‌تعالی فرمود که :قضا ازمن سابق شده است که مردگان به دنیا رجعت‌نکنند * پس کشتن سبب خاتمت است، برمثل این حالت . چه اگر کشته نشود، و پس از آن مدتی بماند، رواکه شهوت‌های دنیا باز آید ، و ذکر خدای راکه بر دل وی مستولی شده است معدوم‌گرداند . و

* آنچه میان دو ستاره قرار گرفته از دو نسخهٔ بریتانیا ولنینگراد افتاده است و تنها در نسخهٔ مجلس شورای ملی موجود است .

برای آنکه این‌معنی اهل معرفت‌را ازخاتمت خوفی عظیم است . چه دل ، اگرچه‌ملازم ذکرخدای‌باشد اما [وی]متقلب است، ازالتفات‌شهوت‌های دنیا خالی نشود ، و بی فترتی که بدو رسد نماند . و چون‌در آخر حال،کار دنیا در دل او متمثل شود ، و بر وی استیلا یابد ، و بر این‌حال از دنیا رحلت کند ، استیلای آن بر دل او باقی بود ، و پس ازمرگ بدان حال آرزومند باشد و تمنا کندکه به دنیا باز گردد [۵۰۷] ، و آن به سبب بی نصیبی باشد از آخرت . چه مرگ آدمی بر چیزی باشد که بر آن زیسته است . و حشر او برچیزی که بر آن مرده‌است . و مسلم‌ترحالی ازاین خطر،خاتمت شهادت است . چون مقصود شهید [رسیدن‌به] مالی‌یا صیت شهادتی‌یاغیر آن نباشد، چنانکه خبر بدان وارد است ، بل دوستی خدای و اعلای کلمهٔ او باشد . و این حالی است کـه قرآن از آن عبارت فرموده است : إن‌الله إشترى من المؤمنين أنفسهم وأموالهم بأن لهم‌الجنة .

ومثل‌این[آن]شخص باشد که فروشندهٔ دنیا بود، به‌آخرت . وحال شهید معنی لااله‌الاّالله را موافق‌است . چه اورا مقصدی جزخدای نیست . وهر مقصود معبود باشد . و هر معبود «إله» بود . و این شهید به زبان حال می‌گوید : لاإله‌الاالله ٠چه اورا جزخدای مقصدی نیست . و کسی که این ، به زبان‌گوید ، و حال او مساعد آن نباشد کار او در مشیت خدای است ، و او از خطر آمن نه . و برای این لاإله‌الاالله را بر دیگر ذکرهـا ترجیح است . واین ترغیب دربعضی مواضع مطلق‌آمده‌است ، ودربعضی مواضع صدق و اخلاص با آن مذکـور است . چنانکه آمده است ، من قال لاإله الاالله مخلصاً . و معنی اخلاص آن است که حال موافق مقال باشد .

وازحق تعالی می‌خواهیم که : درخاتمت ما را از اهل لاإله‌الاالله دارد ــ هم به حال ، و هم به مقال ، و هم در باطن ، و هم درظاهر ــ تا دنیا

را وداع کنیم، بی‌آنکه بدو التفات نماییم، بل از او ستوه آمده باشیم، و به لقای حق‌تعالی مشتاق شده. چه هر که لقای خدای را دوست دارد، خدای لقای اورا دوست دارد. وهر که لقای خدای را کراهیت دارد، خدای لقای او را کراهیت دارد. واین رمزهاست به معانی ذکر که در «علم معامله» بیش از آن تقریر نتوان کرد.

باب دوم

در آداب دعا و فضل آن ، و فضل بعضی دعاهای مأثور

فضیلت دعا : وإذا سألك عبادی عنی فانی قریب اجیب دعوة الداع إذادعانِ فلیستجیبوا لی[1].

مترجم می گوید که : در این آیت لطیفه ای قدسی و دقیقه ای روحانی رعایت یافته است . چه در چند آیت قرآن ، که در آن ذکر « سؤال » است ، درجواب آن، باری تعالی پیغامبررا خطاب فرموده است، و بیان آن بدوحواله کرده، وگفته: « قل». چنانکه : یسألونك عن الشهر الحرام قتال فیه. قل: قتال . و در آیت دیگر : یسألونك عن المحیض، قل: هوأذیً. و در آیت دیگر: یسألونك عن الساعة أیان مرسیها ، قل : إنما علمها عندربی.ودرآیت دیگر [۵۰۸] ویسألونك عن الجبال فقل ینسفها ربی نسفا . و در این آیت ، جواب خود فرموده است ، و توسیط واسطه روانداشته . و سبب آن است که آن سؤال ها از احکام شرع و احوال کاینات بوده است ، جواب آن به پیغامبر ـ علیه السلام ـ حواله فرموده

---

۱ ـ قرآن ۲/ ۱۸۶

است . و ایـن سؤال از ذات مقدس اوست . و رجوع بندگان به زاری و تضرع به حضرت او . و در چنین مقام ، توسیط واسطه لایق نباشد ، بـل جای تجلی ورفع حجب و وسایط است. بدین سبب گفت :« فانی قریب» و این دلیل است برشرف و عظمت مقام دعا . و دقیقهٔ دیگر آن است که : ایشان‌را دراین مقام به « عباد » یاد کرده است ، و تشریف اضافت به ذات خود ارزانی داشته است .

وقوله تعالی: ادعوا ربکم‌تضرعاً وخفیة إنه لایحب المعتدین. ای بخوانید پروردگـار خـود را ، به زاری و نهان ، کـه او دوست ندارد درگذرندگان را ازحد مردمان . و قوله تعالی: قل ادعوالله أوادعوا الرحمن أياً ما تدعوافله الاسماءُ الحسنی. ای ، بگو ای محمد که : اگر خواهید یا الله گویید ، و اگر خواهید یا رحمان ، هر نام خدای که خواهید بگویید ، چه او را نام های خوب است .

مترجم می‌گوید که : به‌تخصیص این دو نام دلیل فضل آن‌است بر دیگر نام ها . وبرای این معنی، افتتاح قرآن بدین نام هاست .

و قوله تعالی : وقال‌ربکم أدعونی‌أستجب لکم‌إن‌الذین‌یستکبرون عن‌عبادتی‌سیدخلون‌جهنم‌داخرین .ای، پروردگار شماگفت که : بخوانید مرا تا پاداش‌دهم شما را ، که کسانی که [از] پرستیدن من‌گردنکشی کنند به زودی در دوزخ روند با خواری . ونعمان بشیر روایت‌کردکه ، پیغامبر گفت : ان‌الدعاء هوالعبادة. ای ، دعا پرستش است . و گفت : الدعاء مخ‌العبادة. ای ، دعا ،خالص پرستش است . و بو هریره روایت کرد که [پیغامبر ـ علیه السلام ـ] گفت : لیس شیٔ أکرم‌علی‌الله من الدعاء . ای ، هیچ‌چیز برخدای گرامی‌ترازدعانیست. وگفت: إن‌العبدلایخطئه من‌الدعاء إحدی ثلاث ـ إما ذنب یغفرله وإما خیریعجل له و إما خیر یدخرله ـ

ای ، بنده را از دعا یکی از سه چیز حاصل باشد : یا گناهی آمرزیده شود، یا خیری در حال به وی رسد ، و یا خیری برای وی مدخر ماند . و بوذر گفت : با نیکو کاری از دعا همان مقدار بسنده است که با طعام از نمك . و پیغامبر گفت: سلوا الله من فضله فإنه یحب أن یسأل ، وأفضل [۵۰۹] العبادة انتظار الفرج . ای ، از خدای ـ عز و جل ـ درخواهید از فضل وی که اودوست دارد که از وی بخواهند ، وبهترین عبادتی چشم داشتن گشایش کار است .

فضیلت اوقات دعا و آن ده است .

اول : آنکه برای، دعا، وقت های شریف ترصد کند :چون[روز] عرفه از سال ، و رمضان از ماه ها، و آدینه از هفته ، ووقت سحر ازساعت های شب . چه حق تعالی گفت : وبالأسحارهم یستغفرون. ای ، در سحر ها ، ایشان آمرزش خواهند . و پیغامبر گفت : ینزل الله کل لیلة الی‌سماء الدنیا حین یبقی ثلث اللیل الاخیر فیقول : من یدعونی فأستجیب له ،من یسألنی فاعطیه ، من یستغفرنی فاغفر له ؟ ای ، رحمت باری تعالی هر شبی به آسمان دنیانازل شود ـ آنگاه که ثلث آخر شب ماند ـ وباری تعالی فرماید که : مرا که می‌خواند تا اجابت کنم ؟ و از من که می‌خواهد تا بدهم ؟ و که آمرزش می‌طلبد تا بیامرزم ؟ و نزول را بر نزول ملکی هم حمل کرده اند ،وگفته اند که: یعقوب ـ صلوات الله علیه ـ سوف استغفر لکم ربی، برای آن گفت، تا وقت سحر دعا گوید . و آمده است که : وقت سحر دعا گفت ، و پسران آمین می‌گفتند . حق تعالی بدو وحی فرستاد که ایشان را بیامرزیدم ، و پیغامبر گردانیدم .

دوم: آنکه حال های شریف نگاه دارد . بوهریره ـ رضی‌الله عنه ـ

گفت که : در سه حال درهای آسمان بگشایند . یکی: صف کشیدن غازیان. ودوم: باریدن باران . وسوم: گزاردن نماز فرض . پس در این حال دعا را غنیمت دارید . مجاهد گفت که : اوقات نماز بهترین ساعت هاست ، و دعای پس از گزاردن [نماز] مهم باید شناخت . پیغامبر گفت : الدعاء بین الأذان والاقامة لایرد . ای ، میان بانگ نماز و قامت، دعا ردنشود. و گفت : الصائم لاترد دعوته . ای ، دعای روزه دار رد نشود . و در حقیقت شرف وقت را رجوع به شرف حال باشد . چه وقت سحر وقت صفای دل و اخلاص و فراغت از مشوشات است . و روز عرفه و آدینه وقت اجتماع همت ها ویاری دل هاست در استنزال رحمت باری تعالی. واین یکی از اسباب شرف وقت هاست ـ بیرون سرهایی که آدمی بدان مطلع نتواندشد ـ و حال سجده نیز سزاوار است به اجابت .

بوهریره روایت کرد که پیغامبر گفت : أقرب مایکون العبد من ربه،وهوساجد، فأكثروا من الدعاء. ای، وقتی که در آن بنده به خدای نزدیك تر باشد ، حال سجود است . پس در آن دعای بسیار باید گفت . وابن‌عباس روایت کرد که پیغامبر گفت : إنی نهیت أن أقرأ راكعاً اوساجداً . فأما الركوع فعظموا فيه الرب ،وأما السجود فاجتهدوا فيه بالدعاء،فانه قمن أن يستجاب . ای ، مرا باز داشته اند که در رکوع و سجود قراءت آرم. اما در رکوع تعظیم پروردگار کنید . و اما در سجود در دعا کوشید ، چه سزاوار اجابت باشد .

سوم : آنکه در دعا ، روی به قبله آرد ، و دست چنان بر دارد که سپیدی زیر دست اودیده شود . و جابر عبدالله روایت کرد که : پیغامبر ـ صلی‌الله علیه و سلم ـ به عرفه در موقف آمد، وروی به قبله آورد و دعا می گفت،تا خورشید فرو شد .و سلمان روایت کرد که : پیغامبر

ـ علیه السلام ـ گفت : إن ربکم حییٌ کریم یستحیی من عبده اذا رفع یده الیه أن یردها صفراً . ای ، باری تعالی کریم است ، و از چیزی که نیکو نباشد ممتنع ، چون بنده دست به حضرت وی بردارد ، امتناع نماید از آنچه آن را تهی بی اجابت بازگرداند .

ودرصفت حق‌تعالی حیا را به «ترک و امتناع» تفسیر توان کرد، چه مقصود و غایت حیا این‌است. و بدایت او انکساری است از زشتی، و باری تعالی از آن منزه است .

و أنس گفت که : پیغامبر در دعا چنان دست برداشتی که سپیدی زیر دست وی دیده شدی، و به انگشتان اشارت نکردی. و بوهریره روایت کرد که : پیغامبر بر آدمیی گذشت ـ و او [در دعا] به دو انگشت سبابه اشارت می کرد ـ پیغامبر گفت : أحد أحد . ای ، بر یك انگشت اقتصار نمای ! و بودردا گفت : این دست‌ها بردارید ، پیش از آنکه در غل بسته شود . و در آخر دعا باید که دست ها برروی مالد . و عمر ـ رضی‌الله‌عنه ـ گفت که : پیغامبر ـ علیه السلام ـ چون دست به دعا برداشتی آن را بازنگردانیدی تا آنگاه که بر روی مالیدی . و ابن عباس گفت که : پیغامبر چون دعا گفتی ، هر دو کف فرا هم آوردی و شکم آن ، سوی روی داشتی . و این هیأت های دست است .

و چشم سوی آسمان ندارد . چه پیغامبر گفت : لینتهین أقوام عن رفع أبصارهم الی السماء عند الدعاء ، او لیخطفن أبصارهم . ای، مردمان از چشم سوی آسمان داشتن در دعا باز باشند، و الا بینایی هاشان ربوده شود.

چهارم: آنکه آواز ، میان بلندی و پستی دارد. برای آنکه بوموسی اشعری گفت : در خدمت پیغامبر از سفر باز آمدیم . چون به مدینه نزدیك شدیم، مردمان تکبیر گفتند، و آواز بلند کردند . پیغامبر گفت: یا أیها الناس

إن الذی تدعون لیس [۵۱۱] بأصم و لا غائب ، ان الذی تدعون بینکم و بین أعناق رکابکم. ای ، آنکس را که می‌خوانید «کر» و غایب نیست، ومیان شما و گردن‌های مراکب شماست. ای درغایت نزدیکی‌است ومواجه دل های حاضر . و عایشه ــ رضی الله عنها ــ گفت : در تفسیر : ولاتجهر بصلاتك و لاتخافت بها . که بدین «صلات» دعا خواسته است . و حق تعالی بر پیغامبر خود «زکریا» ثنا فرموده است ، به دعای پوشیده ،گفته: أذ نادیٰ ربه نداء خفیاً . و گفته است : أدعوا ربکم تضرعاً و خفیة .

پنجم : آنکه دردعا تکلف‌سجع‌نکند . چه‌حال دعا گوینده باید که تضرع باشد ،و تکلف‌مناسب آن نیست . پیغامبر گفت : سیکون‌قوم یعتدون فی‌الدعاء . و باری تعالی گفت : أدعوا ربکم‌تضرعاً و خفیة إنه لا یحب المعتدین . و گفته اند که : اعتداء ، تکلف سجع است . و اولی آنکه از دعا های مأثور عدول نکند . چه باشد که از حد دعا در گذرد ، و چیزی که مصلحت نباشد بخواهد، چه هر کس دعا نداندگفت. ودرخبریا أثرهمچنین آمده است که :دربهشت هم به علما حاجت باشد . چه اهل بهشت رافرمان دررسد که در خواهید ، و ندانند که چه در خواهند تا آنگاه که از علما بیاموزند . و پیغامبر گفت : إیاکم و السجع فی‌الدعاء یحسب احدکم أن یقول :اللهم أنی أسالك الجنة‌و ما قرب إلیها‌من قول او عمل و أعوذبك من‌النار و ما قرب إلیها من قول او عمل . ای، دردعا ازسجع بپرهیزید، و این دعا که تقریر افتاد شما را بسنده باشد . و در خبر است : سیأتی‌قوم یعتدون فی‌الدعاء والطهور . ای ، به زودی گروهی خواهند آمد که در دعا و آبدست از حد بگذرند . و یکی از سلف بر قصه گویی گذشت که دردعا به تکلف سجع مشغول می‌شد . او راگفت : بر خدای بلاغت عرضه می‌داری ؟ من گواهی می‌دهم که حبیب عجمی را دیدم که دعا می‌گفت ،

و بر این کلمات نمی افزود : اللهم اجعلنا جیدین اللهم لا تفضحنا یوم القیامة، اللهم و فقنا للخیر . و مردمان از هر گوشه ای به دعای وی دعا می‌گفتند ، و برکت دعای او ظاهر بود . و یکی از سلف گفت: به‌زبان تذلل و افتقار ،دعاگوی! نه‌به زبان فصاحت و انطلاق . و آمده‌است که دعای علما و ابدال از هفت کلمه نگذشتی، و آخر سورت «بقره» شاهد این‌است. چه خدای ــ عز و جل ــ در هیچ موضعی از دعای بندگان خود بیش‌ازاین [۵۱۲] اخبار نکرده است .

و بدان که ما به سجع سخن متکلف می‌خواهیم . چه آن با تضرع و با تذلل مناسبتی ندارد ، والا در دعاهایی که از پیغامبر مأثور است،سخنان متوازن آمده است ، لکن آن متکلف نیست . چنانکه گفته است : أسألك الامن یوم الوعید و الجنة یوم الخلود ، مع المقربین الشهود ، و الرکع السجود ، و الموفین بالعهود ، إنك رحیم ودود ، وأنت تفعل ما ترید ، و امثال این . و باید که بر دعاهای مأثور اقتصار نماید ، و الا به زبان افتقار وتضرع خواهد ــ بی سجع و تکلف ــ چه تضرع نزدیك خدای محبوب‌است .

ششم : زاری و فروتنی و ترس . چه حق تعالی گفت : إنهم کانوا یسارعون فی‌الخیرات و یدعوننا رغباً و رهباً . ای ، ایشان در خیرات مسارعت می‌نمودند ، وبه رغبت ورهبت ما رامی‌خواندند . و گفت: أدعوا ربکم تضرعاً و خفیة . ای ، بخوانید پروردگارخود را به زاری وپوشیده . و پیغامبر گفت: إذا أحب‌الله عبداً إبتلاه حتی یسمع تضرعه . ای ، چون خدای بنده را دوست دارد ، وی را مبتلا گرداند تا زاری وی بشنود .

هفتم : آنکه دعا به جزم گوید ، و دراجابت متیقن باشد ، و امیدش درآن صادق بود . پیغامبر ــ علیه‌السلام ــ گفت : لایقل أحدکم اذا دعا ، اللهم اغفرلی إن شئت ، اللهم ارحمنی إن شئت ، لیعزم المسألة فانه

لامکره له. ای، چون دعا گوید نباید که مغفرت و رحمت را به مشیت معلق کند، و به قطع گوید، چه باری تعالی را مکرهی نیست. وگفت: إذا دعا أحدکم فلیعظم الرغبة فان‌الله لایتعاظمه شیٔ. ای، چون یکی ازشما دعا گوید باید که رغبت اودر چیزی بزرگ باشد. چه برباری تعالی هیچ چیز بزرگ نباید. وگفت: ادعواالله وأنتم موقنون بالاجابة اعلمواأن‌الله لایستجیب دعاء من قلب غافل. ای، در حال دعا به اجابت متیقن باشید، و بدانید که حق تعالی دعایی را که از دل غافل باشد اجابت نفرماید. و سفیان عیینة گفت: اگر یکی از شما در خود بدی داند باید که آن وی را از دعا مانع نباشد، چه باری تعالی ابلیس را که بترین خلق است اجابت فرموده‌است، دراین که‌خواست: [إذقال رب فانظرنی] الی یوم یبعثون[1]. حق تعالی فرمود: إنك من‌المنظرین. [۵۱۳].

هشتم: آنکه در دعا الحاح کند، و سه بار مکرر گرداند. و ابن مسعود گفت که: پیغامبرچون دعاگفتی، سه بار گفتی. و چون بخواستی، سه بارخواستی. وباید که به سبب تأخر اجابت استبطاء نکند، واستعجال ننماید. چه پیغامبر گفته است: یستجاب لأحدکم مالم‌یعجل، فیقول دعوت فلم یستجب لی. ای، یکی ازشما را اجابت [باشد، مادام که شتاب نکند و نگوید که: دعاگفتم، اجابت] نبود. و چون بخواهد، بسیار بخواهد. چه از حضرت کریمی می‌خواهد.

و یکی از سلف گفت: بیست سال است که من از خدای حاجتی می‌خواهم، و هنوز به اجابت نپیوسته است، و امید می‌دارم که به اجابت پیوندد. از خدای بخواسته‌ام که: مرا توفیق دهد تا «مالایعنی» را ترك گیرم. و پیغامبر گفت: إذاسأل أحدکم ربه مسئلة فتعرف الاجابة فلیقل: الحمدلله

---

۱ ـ قرآن ۳۶/۱۵

الذی‌بنعمته تتم‌الصالحات، ومن‌أبطأعنه من ذلك شیٔ‌فلیقل: الحمدلله علی‌کل حال . ای، چون یکی از شما از پروردگار خود حاجت خواهد، و اجابت یابد، بایدکه بگوید: الحمدلله‌الذی بنعمته تتم‌الصالحات . و اگر اجابت دیرتری باشد، بگوید: الحمدلله علی‌کل حال.

[نهم]: آنکه افتتاح دعا به ذکرخدای‌باشد، و به سؤال آغاز نکند . وسلمهٔ اکوع گفت: نشنیدم ازپیغامبرکه دعایی راآغازکرد، که‌نه بگفت: سبحان‌ربی‌العلی‌الأعلی‌الوهاب. وبوسلیمان دارانی [گفت]: هرکه خواهد که‌از خدای حاجتی‌خواهد، بایدکه آغازو انجام‌آن به‌درود پیغامبر باشد، و میان آن حاجت خواهد، چه خدای ـ عزوجل ـ هر دو درود را قبول کند . و اوکریم‌تر ازآن است‌که میان آن را بی اجابت بگذارد . و درخبر است: إذا سألتم‌الله حاجة فابدؤوابالصلاة علیّ، فان‌الله تعالی‌اکرم من یسأل حاجتین فیقضی إحداهما و یردالأخری . ای، چون از خدای حاجتی خواهید، ابتدا به درود من کنید . چه باری [تعالی]کریم‌تر از آن است‌که از او دوحاجت بخواهند، یکی را روافرماید، و دیگری را ردکند . واین خبر بوطالب مکی آورده است .

دهم: و آن أدب باطن است . و اصل اجابت آنکه توبه‌کند، و مظالم باز دهد و به‌کنه همت، روی به حق تعالی آرد . چه این سبب قریب اجابت‌است . و کعب أحبارگفت‌که: مردمان را درعهد موسی‌قحطی سخت رسید. [پس] موسی با بنی‌اسرائیل سه‌باراستسقاءکرد، اجابت نبود . باری تعالی بدووحی فرستادکه: من ترا، وجماعتی راکه با توأند اجابت نکنم . چه با شما سخن چینی است! موسی گفت: الهی من وی را [نمی‌شناسم]،[1] اگر تعریف فرمایی او را از میان خویش بیرون‌کنیم . [۵۱۴] باری تعالی

۱ ـ در نسخهٔ بریتانیا «نمی‌شنایم» آمده است .

باز بدووحی فرستاد که : من شما را از سخن چینی باز می‌دارم ، من سخن چینی خواهم کرد! موسی جملهٔ بنی‌اسرائیل را بفرمود تا ازسخن‌چینی توبه کردند ، و حق تعالی ایشان را باران داد .

وسعید جبیر گفت که : درزمان پادشاهی از پادشاهان بنی‌اسرائیل، قحطی حادث شد ، و استسقاء کردند . و آن پادشاه گفت : اگر خدای باران نفرستد من وی را ایذاء کنم ، گفتند : چگونه تو وی را رنجه توانی داشت؟ گفت : اولیا ومطیعان اورا بکشم ، رنجه داشت اوباشد . باری تعالی باران فرستاد . سفیان ثوری گفت که : چنین شنیده‌ام که در بنی‌اسرائیل هفت سال قحط بود ، وکاربه جایی انجامید که مردارخوردند ، و مادرو پدر ازگوشت اطفال سد رمق ساختند . و بنی‌اسرائیل بر سر کوه‌ها می‌رفتند و زاری می کردند . حق تعالی به پیغامبران ایشان وحی فرستاد که : اگر چندانی [به سوی من] بخواهید رفت که قدم‌های شماتازانوسوده‌خواهدشد، ودست‌های شما به اطراف آسمان بخواهد رسید ، و زبان‌های شما از دعا کند خواهد شد ، من دعا گوینده‌ای را از شما اجابت نخواهم فرمود ، و بر گرینده‌ای نخواهم بخشود تا از مظالم بیرون نیایند ، و آن را به اهل آن بازنرسانند! ایشان حکم فرمان برداری به جای آوردند . و حق تعالی هم درآن روز بر ایشان باران فرستاد .

ومالك دینار گفت که : بنی‌اسرائیل را قحطی رسید ، وایشان بارها بیرون رفتند و استسقاء کردند ، حق تعالی‌به پیغامبر ایشان وحی فرمود که ایشان را بگوی که : شما با تن‌های پلید بیرون می آیید ، و دست‌ها که بدان خون ناحق ریخته آید برمی‌دارید ، و شکم‌ها از حرام پر کرده‌اید ، و خشم من بر شما واجب گشته است . و هرگز شما را از من جز دوری ، زیادت نخواهد شد . وابوالصدیق ناجی گفت که: سلیمان ــ علیه‌السلام ــ با خلقی

بسیار به استقساء بیرون می‌رفت ، مورچه‌ای را دید « ستان » افتاده و پای‌ها [بر آسمان] برداشته و می‌گفت : ای بارخدای ! ما از جملهٔ آفریدگان توییم، وما را از روزی تو بی‌نیازی نیست . پس ما را به‌گناه غیر ما هلاك مگردان . سلیمان گفت : باز گردید که مقصود شما به دعای دیگران بر آمد .

واوزاعی گفت که : مردمان به‌استسقاء می‌رفتند، بلال سعد درمیان ایشان بایستاد، وخدای‌را تعالی به‌حمد وثنا یاد کرد و گفت: ای گروه حاضران نه شما به‌گناه کاری و بدکرداری خود اعتراف می‌نمایید ؟گفتند : بلی. پس گفت: ای‌بارخدای! ماشنیده‌ایم که‌تو فرموده‌ای : ماعلی المحسنین من سبیل. ای ، بر نیکو کاران هیچ سبیلی نیست. وما به‌گناه کاری و بدکرداری معترفیم. پس مغفرت توجز امثال ما را نتواند بود. گفت :اللهم اغفر لنا وارحمنا و أسقنا . و دست برداشت ودیگران هم [۵۱۵] به‌موافقت وی دست برداشتند [پس باران بارید]. و مالك دینار را گفتند که : برای باران دعایی بگوی ، گفت : شما باران را چشم می‌دارید، و من سنگ را ترصد می‌نمایم .

و آمده است که:عیسی ـ صلی الله علیه و سلم ـ برای استسقاء به صحرا رفت، و جماعتی که حاضرشدند ، ایشان را گفت : هر که گناهی دارد بازگردد ، همه بازگشتند . و در صحرا جز یك کس نماند . عیسی روی بدو آورد و گفت: تراهیچ گناهی نیست؟گفت: به خدای که هیچ گناهی نمی‌دانم، مگر آنکه روزی نمازمی گزاردم، زنی برمن گذشت ، چشمم دروی نگریست، چندانی که از من بگذشت ، انگشت در چشم کردم ، و دیده بیرون کشیدم ، و در پس وی انداختم . عیسی فرمود که : دعاگوی ! چون به دعا مشغول شد ، أبری بر آمد ، و بارانی ببارید ، و آب بسیار حاصل شد .

و یحیی غسانی گفت که : درعهد داود قحطی سایرشد ، مردمان سه کس را ازعلما برای استسقاء اختیار کردند، ایشان هرسه بیرون رفتند ومردمان

متابعت نمودند .

یکی : از ایشان گفت : بارخدای ! تو در تورات منزل گردانیده‌ای که کسی که برما ظلم کند ، ما باید که از وی عفو کنیم . ای بار خدای ! ما بر نفس خود ظلم کرده‌ایم از ما عفو فرمای .

دوم : گفت ای بارخدای! تودرتورات حکم کرده‌ای که ما بندگان خود را آزاد کنیم ! ای بار خدای ،ما بندگان توییم ،ما را آزادگردان !

سوم : گفت ای بار خدای ! تو در تورات فرموده‌ای که چون مسکینان بر در ما ایستند ، ما ایشان را رد نکنیم ، ای بار خدای ! ما مسکینان توییم ،وبردرتو ایستاده‌ایم . دعای مارا رد مکن ! حق تعالی ایشان را باران داد .

وعطای سلمی گفت ـ رحمه‌الله ـ که باران بازایستاد، ومابرای استسقاء بیرون آمدیم ، سعدون مجنون را در گورستان دیدیم . در من نگریست و گفت : ای عطا ! امروز روز نشور است ؟ یا آنچه در گورها است آن را بشورانیده‌اند ؟ گفتم : نی ، ولکن باران بازایستاده است ، مابه استسقاء بیرون آمده‌ایم ، گفت : ای عطا ، با دل‌های زمینی بیرون آمده‌اید ، یا با دل‌های آسمانی؟ گفتم : با دل‌های آسمانی . گفت: هیهات ای عطا ! نبهره‌گران را بگوی که نبهره مکنید ، چه ناقدبصیراست . پس سوی آسمان نگریست و گفت: یاإلهی وسیدی [ومولای] لاتهلك بلادك بذنوب عبادك ، ولکن بالسر المکنون من أسمائك وما وارت الحجب من آلائك إلا ماسقیتنا ماءً غدقاً فراتاً تحیی به العباد ، وتروی به البلاد، یامن هو علی کل شی قدیر. عطا گفت : هنوز این دعا تمام نگفته بود ، که در آسمان رعد و برق ظاهرشد و باران ، چنانکه آب از دهن مشك بیرون آید ، باریدن گرفت . روی بگردانید و می گفت : [۵۱۶]

أنعم الزاهدون والعابدونا　　إذ لمولاهم أجاعوا البطونا
أسهروا الأعين العليلة فيه　　فانقضى ليلهم وهم ساهرونا
شغلتهم عبادة الله حتى　　قيل في الناس أن فيهم جنونا

ای، زاهدان و عابدان نیکو کرده‌اند که برای رضای مولی شکم‌های خود گرسنه داشتند. وچشم‌ها بیدار، وهمه شب دردبی خوابی بگذرانیدند. وعبادت حق تعالی ایشان را چنان مشغول کرد که مردمان گفتند که: درایشان جنونی است.

وابن المبارك گفت که: درقحط سالی عظیم به مدینه رفتم، مردمان را دیدم که به استسقاء بیرون می‌رفتند، من نیز موافقت کردم. کودکی سیاه را دیدم که قطعه‌ای «خیش» در کمر بسته بود، و قطعه‌ای بر دوش انداخته، بیامد وپهلوی من بنشست. وشنیدم که می‌گفت: إلهي أخلقت الوجوه عندك كثرة الذنوب ومساوي الأعمال وقد حبست عنا غيث السماء لتؤدب عبادك بذلك، فاسألك يا حليماً ذا إناة يا من لا يعرف عباده منه إلا الجميل، أن تسقيهم الساعة الساعة. و چندان «الساعة الساعة» بگفت که أبر برآمد وباران به‌هر طرف باریدن گرفت. وابن المبارك گفت: از آنجا بَرِ فضیل رفتم، او گفت: ترا اندوهگن می‌بینم؟ گفتم: غیر ما، سبقت نمود، و بدو رسید. و بی‌ما تشریف قربت وولایت پوشید. واین قصه براو بگفتم: نعره‌ای زد وبیهوش در افتاد.

وآمده است که: عمر ـ رضی الله عنه ـ دعای استسقاء گفت، وعباس را ـ رضی الله عنه ـ در آن شفیع آورد. وچون عمر ازدعا فارغ شد، عباس گفت: اللهم انه لم ينزل من السماء بلاء بلا ذنب، ولن يكشف الا بتوبة، وقد توجه بي القوم إليك لمكاني من نبيك وهذه أيدينا إليك بالذنوب ونواصينا بالتوبة وأنت الراعي لا تهمل الضالة ولا تدع الكسير بدار مضيعة فقد ضرع

الصغیر ورق الکبیر وارتفعت الشکوی و أنت تعلم السر وأخفی اللهم فاغثهم بغیاثك قبل أن یقنطوا فیهلکوا فإنه لا ییأس من روح الله الا القوم الکافرون . و این سخن تمام نکرده بود که از آسمان کوه کوه [۵۱۷] باران نازل شدن گرفت .

فضیلت درود بر پیغامبر ـ علیه السلام ـ و فضل آن

خدای ـ عزوجل ـ فرموده است: إن الله وملائکته یصلون علی النبی یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه وسلموا تسلیماً . و پیغامبر ـ علیه السلام ـ روزی بیامد ، و أثر شادی در روی وی ظاهر بود ، وفرمود که : جبرئیل برِ من آمد وگفت : ای محمد ! راضی نمی‌شوی بدانچه هیچ کس از امت تو بر تو درود ندهد ، که نه من ده بار بروی رحمت کنم ، و هیچ کس از ایشان بر تو سلام نگوید که نه ده بار بر او سلام گویم .

و پیغامبر گفت : من صلی علی صلت علیه الملائکة ما صلی علی فلیقلل عبد من ذلك او لیکثر . ای ، هر که برمن درود گوید ، فریشتگان برای وی آمرزش خواهند، مادام که برمن درود دهد ـ خواه اندك گوی وخواه بسیار ـ ونیز گفت : إن اولی الناس بی اکثرهم علی صلاة . ای، سزاوارترین مردمان به من آن کس است که بر من درود بیشتر گوید . و گفت : بحسب المؤمن البخل أن أذکر عنده فلا یصلی علی . ای ، بخل مؤمن همین بسنده است که مرا پیش او یاد کنند واو برمن درود ندهد . وگفت : اکثروا علی الصلاة یوم الجمعة . ای ، بسیار درود گویید بر من روز آدینه . وگفت : من صلی علی من أمتی کتبت له عشر حسنات ومحیت عنه عشر سیئات . ای ، هر که از امت من بر من درود دهد ، برای وی ده نیکی ثبت شود ، و ده بدی محو کرده آید . و گفت : من قال حین یسمع الأذان والإقامة ، اللهم رب هذه

الدعوة التامة والصلاة القائمة صل علی محمد عبدك و رسولك و أعطه الوسیلة والفضیلة والشفاعة یوم القیامة حلت له شفاعتی. ای، هر که به وقت شنیدن بانگ نماز و قامت، این دعا گوید، شفاعت من وی را برسد. و گفت: من صلی علیّ فی کتاب لم تزل الملائکة یستغفرون له مادام اسمی فی ذلك الکتاب. ای، هر که در کتابی که می‌نویسد، بر من درود نویسد، فریشتگان برای وی آمرزش خواهند، تا نام من در آن کتاب باشد. و گفت: إن فی الأرض ملائکة [سیاحین] یبلغونی عن أمتی السلام. ای، درزمین فریشتگان سیاح‌اند که سلام امت من به من رسانند. و گفت: لیس أحد یسلم علیّ إلاّ ردّالله علیّ روحی حتی أردّ علیه السلام. ای، هیچ کس بر من سلام نگوید که نه حق‌تعالی روح به من باز[۵۱۸] دهد تا جواب وی بگویم[۱]. و گفتند: یا رسول‌الله! بر تو چگونه درود دهیم؟ گفت بگویید: اللهم صل علی محمد و علی آله و أزواجه و ذریته کما [صلیت و] بارکت علی ابراهیم [وعلی آل ابراهیم] إنك حمید و مجید.

و آمده‌است که: از عمر، پس از وفات پیغامبر شنیدند که می‌گریست و می‌گفت: یارسول‌الله! مادر و پدر من فدای تو باد. «جذعی» بود که تو بدان استناد نمودی و خطبه گفتی، و چون مردمان بسیار شدند منبری فرمودی تا همه بشنوند. و آن «جذع» در فراق تو، به زاری بنالید تا دست بروی نهادی، و او بدان ساکن شد. پس امت تو در فراق بنالیدن اولی باشد. یا رسول‌الله مادر و پدر من فدای تو باد، فضل تو نزد خدای تا بدان حد رسید که طاعت ترا طاعت خود گردانید، و گفت: ومن یطع الرسول فقد أطاع الله. یا رسول‌الله مادر و پدر من فدای تو باد، فضیلت تو نزد حق تعالی بدان جای انجامید که به عفو از تو، ترا بیاگاهانید، پیش از آنکه از گناه ترا بیاگاهانید.

۱ ـ در هر سه نسخهٔ بریتانیا و مجلس شورا و لنینگراد چنین است.

وگفت : عفاالله عنك لم أذنت لهم .

یا رسول‌الله !مادر و پدر من فدای تو باد ، فضیلت تو در حضرت الهی تا آن حد بود که ترا در آخر أنبیا بعث کرد ، ودراول ایشان یادفرمود وگفت : وإذ أخذنا من‌النبیین میثاقهم ومنك‌ومن نوح وابراهیم (الآیه) یا رسول‌الله ! مادر و پدر من فدای توباد ، فضیلت تو چندان است که اهل دوزخ در آن حال که میان أطباق آتش ایشان‌را عذاب می کنند ،آرزو برند که ترا فرمان برداری نموده بودنـدی : یقولون یالیتنا أطعناالله وأطعنا الرسول . یا رسول‌الله !مادر و پدر من فدای تو باد ،اگر حق تعالی موسی عمران را سنگی داد که از آن جوی‌های آب روان می‌شد ، آن عجب‌تراز انگشتان تو نیست که‌آب از آن بیرون‌آید . صلی‌الله علیك یا رسوالله. مادر و پدر من فدای تو باد ، اگـر خدای ـ عزوجل ـ برای سلیمان باد را مسخر کرده بود ، تا بامداد یك ماهه راه رفتی و شبانگاه یك ماهه راه ، آن شگفت‌تر از «براق»نیست که‌شبی بر آن تا به آسمان هفتم برفتی ،پس نماز بامداد آن شب در «ابطح» مکه‌گزاردی .

صلی‌الله علیك‌یا رسول‌الله . مادروپدر من فدای توباد ، اگرباری تعالی عیسی را زنده کردن مردگان بخشید ، آن عجیب‌تر از گوسفند بریان کردهٔ زهرآلود نیست ،که با تو در سخن آمد و گفت : مرا مخور! که من زهرآلودم . یا رسول‌الله ! مادروپدرمن فدای‌توباد ، نوح برقوم خود دعای بدکرد وگفت : رب‌لاتذر علی الأرض من‌الکافرین دیاراً .واگرتوبرما مثل آن دعاکردی ما همه هلاك [۵۱۹] شدیمی . پای بر پشت تو نهادند و روی مبارك‌تراخون‌آلود کردند،ودندان‌ترا بشکستند ،تواز غیر نیکویی‌گفتن‌امتناع نمودی ، وگفتی : اللهم اغفر قومی فانهم لایعلمون . یارسول‌الله! مادر وپدر من فدای توباد ، دراندکی سن و کوتاهی عمرچندان‌کس ترا متابعت

نمودند که در بسیاری سن و درازی عمر،نوح را ننمودند . و بسیار کس به تو بگرویدند ، وبدو جـز اندکی نگرویدند . یا رسول‌الله !پدر و مادر من فدای توباد ، اگرهمنشینی وهمکاسگی ومصاهرت‌نفرمودی ،مگر باکفوی، هرگز ترا باما همنشینی و همکاسگی ومصاهرت نبودی ، ولکن از راه‌کرم با ما همنشینی و همکاسگی و مصاهرت فرمودی ، و صوف پوشیدی ، و بر درازگوش نشستی . و بر مرکوب ، دیگری واپس خویش نشاندی ، وطعام بر زمین خوردی ،وانگشتان بلیسیدی . و این همه از راه‌تواضع بود .صلی الله علیك .

و یکی از سلف گفت که : من اخبار می‌نبشتم ، و بر «ذکرپیغامبر» درود بنوشتمی ، و سلام نه . پس پیغامبر را در خـواب دیدم که مراگفت : «صلوات» را برمن ، در نبشتن تمام نمی‌نویسی . پس از آن هیچ ننوشتم ، مگر با «درود وسلام» . وبوالحسن شافعی گفت که :پیغامبررا ـ علیه‌الصلاة والسلام ـ در خواب دیدم وگفتم : یا رسول‌الله ، پاداش شافعی از تو براین سخن که در کتاب «الرسالة»نبشت:«وصلی‌الله‌علی‌محمدکلماذکره‌الذاکرون، و غفل عن ذکره الغافلون » چیست ؟ گفت : آنکه او را برای حساب نه‌ایستانند .

فضیلت استغفار

قال‌الله‌تعالی . خدای ـعزوجل ـگفت : والذین إذا فعلوافاحشة أوظلموا أنفسهم ذکروا‌الله‌فاستغفروا‌لذنوبهم ، ومن یغفر الذنوب إلا‌الله‌ولم یصرّواعلی مافعلوا وهم‌یعلمون[1] . علقمه واسود ازعبدالله مسعود ـ رضی‌الله عنهم ـ روایت کرده‌اند که : درکتاب خدای ـ عزوجل ـ دو آیت است . هیچ‌بنده‌ای گناهی‌نکند،پس‌ایشان‌رابخواند ، وازخدای ـعزوجل ـآمرزش

۱ـقرآن ۳/ ۱۳۵

خواهد، که نه خدای ـ عزوجل ـ وی را بیامرزد. اول: والذین إذا فعلوا فاحشة (الایة) دوم: ومن یعمل سوءً اویظلم نفسه ثم یستغفر الله یجدالله غفوراً رحیماً [1]. و نیز گفت: والمستغفرون بالأسحار. و گفت: فسبح بحمد ربك و استغفره إنه کان توّاباً.

و پیغامبر ـ علیه الصلاة والسلام ـ بسیار گفتی: سبحانك اللهم وبحمدك، اللهم اغفر لی إنك أنت التواب الرحیم. [۵۲۰] پیغامبر گفت: من اکثر الاستغفار جعل‌الله له من کل هم فرجاً ومن کل ضیق مخرجاً ورزقه من حیث لایحتسب. ای، هر که آمرزش بسیار خواهد، حق تعالی اورا از هرغمی فرجی دهد، وازهر «شکنی» [2] مخرجی بخشد. واز آنجا که چشم ندارد وی را روزی رساند. و گفت: إنی لأستغفر الله وأتوب الیه فی الیوم سبعین مرة. ای، من آمرزش خواهم از خدای و بدو بازگردم در روز هفتاد بار. با آنکه متقدم و متأخر او آمرزیده بود، براین جمله می‌گفت. [وگفت: إنه لیغان علی قلبی حتی إنّی لأستغفر الله تعالی فی کل یوم مائة مرة. ای، بردل من پوشیدگی آید، آنگاه در هر روز صدبار آمرزش خواهم]. و گفت: من قال حین آوی علی فراشه: استغفر الله الذی لا إله إلاّ هوالحی القیوم ثلاث مرات، غفر الله ذنوبه، وإن کان مثل زبدالبحراو عدد رمل عالج او عدد ورق‌الشجراوعدد أیام الدنیا. ای، هر که آن وقت که در فراش رود این کلمات بگوید حق‌تعالی گناهان وی بیامرزد، اگرچه مثل کف دریاباشد، [یا عدد ریگ بیابان]، یا عدد برگ درختان، یا عدد ایام دنیا. ودرحدیثی دیگر: من قال ذلك غفرت ذنوبه و إن کان فاراً من الزحف. ای، هر که آن بگوید گناهش آمرزیده شود، اگرچه ازمصاف کافران گریخته باشد.

۱ـ قرآن ۱۱۰/۴

۲ ـ در دو نسخهٔ مجلس شورا و لنینگراد «تنگی» آمده است.

و حذیفه [گفت] : من بر اهل خود پلید زبان بودم . پس‌گفتم : یا رسول‌الله !من بترسم که زبان من، مرا به‌دوزخ برد. پیغامبر گفت :أین أنت من الاستغفار فی‌الیوم مائة مرة ؟ ای ،کجایی تو از آمرزش خواستن ، درروزی صدبار؟ عایشه‌گفت که : پیغامبرمرا فرمود : إن‌کنت ألممت‌بذنب فاستغفری‌الله فإن التوبة من‌الذنب ، الندم والاستغفار . ای ، اگر به گناهی نزدیك شده‌ای ، یا صغیره‌ای ارتکاب نموده‌ای ، از خدای آمرزش خواه که توبهٔ ازگناه ، پشیمانی و استغفار است .

ودراستغفار گفتی : [اللهم اغفر لی خطیئتی وجهلی و اسرافی فی أمری و ما أنت أعلم به منی . اللهم اغفر لی جدی وهزلی و خطائی و عمدی و کل ذلك عندی . اللهم اغفرلی] ما قدمت وما أخرت وما أسررت وما أعلنت وما أنت أعلم به منّی أنت المقدّم ، و أنت‌المؤخر ، وأنت علی‌کل شیٔ قدیر .

و علی‌گفت ـ رضی‌الله عنه ـ که:من مردی بودم که چون ازپیغامبر حدیثی بشنیدمی، مرا آن سود داشتی ، برحکم مشیت الهی . ای ، بر آن‌کار کردمی چندانکه توانستمی . و چون کسی ازاصحاب اوروایت کردی ، وی را سوگند دادمی، وچون سوگند یاد کردی [۵۲۱]استوارداشتمی . وبوبکر مرا روایت کرد و راست‌گفت که : ازپیغامبرشنیدم که می‌گفت : ما من‌عبد یذنب ذنباً فیحسن الطهور ، ثم یقوم فیصلی رکعتین ، ثم یستغفرالله الاّغفرالله‌له ، ثم تلا ،قوله : والذین‌إذافعلوافاحشة (الایة) ای ، هیچ بنده‌گناهی نکند ، پس وضو سازد ، پس برخیزد، ودو رکعت نمازگزارد ، پس‌از خدای آمرزش خواهد، که نه خدای وی را بیامرزد . پس این آیت بخواند : والذین إذافعلوا فاحشة (الایه) .

و بوهریره‌روایت کرد که پیغامبر گفت : إن‌المؤمن إذا أذنب کانت

نکتة سوداء فی قلبه ، فإن تاب ونزع واستغفر ، صقل قلبه منها ، فإن زاد زادت ، حتی تعلو قلبه ، فذلك [الران][1] الذی ذکرالله عزوجل : کلاّ بل ران علی قلوبهم ماکانوایکسبون . ای ، مؤمن چون گناهی کند نکته‌ای سیاه در دل وی پدید آید ، پس اگر توبه کند واز آن باز ایستد ، و آمرزش خواهد ، دل وی از آن نکته زدوده شود . و اگر گناه زیادت کند ، سیاهی زیادت شود تا بردل وی غالب گردد . و آن «رین» باشد که‌حق تعالی گفته : کلاّ بل ران علی قلوبهم ماکانوا یکسبون . وبوهریره روایت کرد که پیغامبر گفت : إن‌الله لیرفع الدرجة للعبد فی‌الجنة فیقول : یا رب أنّیٰ لی هذه ؟ فیقول :باستغفار ولدك لك . ای ، خدای بنده رادربهشت درجه‌ای دهد و اوگوید : یارب این درجه مرا از کجاست ؟ خدای ـ عزوجل ـ گوید که : فرزند تو برای تو آمرزش خواسته است .

و عایشه روایت کرد که پیغامبر گفت : اللهم اجعلنی من‌الذین إذا أحسنوا استبشروا وإذا أساؤوا إستغفروا . ای ، ما را از آن‌کسان گردان‌که چون نیکویی کنندشاد شوند، وچون بدی‌کنند آمرزش خواهند . وپیغامبر گفت : إذا أذنب العبد ذنبا فقال : اللهم اغفر لی ، فیقول الله عزوجل : أذنب عبدی ذنباًفعلم أن له رباً یأخذُ بالذّنب ویَغفِرالذنب . عبدی ! إعمل‌ماشئت‌فقدغفرت‌لك .ای،بنده چون گناه کندوبگوید:«اللّهم اغفر لی» حق تعالی گوید : بندهٔ من گناهی کرد ، و دانست که او را پروردگاری است که به مقتضی عدل ،بر گناه مؤاخذت فرماید،وبه موجب‌فضل آن را بیامرزد [۵۲۲] . ای بندهٔ من ! آنچه خواهی بکن که من ترا بیامرزیدم . و گفت : ما أصر من استغفر وإن عاد فی‌الیوم سبعین مرة . ای ،هر که استغفار کند

[1] ــ در نسخه‌های متعدد ترجمهٔ فارسی «الدین» آمده ، و در متن عربی، امادرشرح زبیدی«الران» ضبط شده‌است.

مصر نباشد ، اگرچه در روز هفتاد بار معاودت نماید . و گفت : إن رجلاً لم یعمل خیراً قط ، فنظر الی السماء فقال إن لی رباً. ثم قال : رب اغفر لی، فقال الله عزوجل : قد غفرت لك . ای ، مردی که هرگز نکویی نکرده بود در آسمان نگریست و گفت : هر آینه مرا پروردگاری است . پس گفت : ای پروردگار من ، مرا بیامرز ! و خدای ـ عزوجل ـ گفت که : بیامرزیدم .

و گفت : من أذنب ذنباً فعلم أن الله قد اطلع علیه غفر له وإن لم یستغفره . ای ، هر که گناهی کند ، و بداند که خدای ـ عزوجل ـ بروی مطلع است ، خدای وی را بیامرزد ، اگر چه از وی آمرزش نخواهد . و گفت : یقول الله یا عبادی کلکم مذنب إلا من عافیته فاستغفرونی أغفر لکم و من علم أنی ذوقدرة علی أن اغفر لهُ غفرت له وَلا أبالی . ای ، حق تعالی گوید : ای بندگان من ! شما همه گناه کارید ، مگر آنکه من وی را در عافیت داشته‌ام . پس آمرزش خواهید از من! تا شما را بیامرزم . و هر که بدانست که من قادرم بر آمرزش وی ، وی را بیامرزم ، و باك ندارم . و گفت: من قال: سبحانك ظلمت نفسی و عملت سوءً فاغفر لی ، فانه لایغفر الذنوب الاأنت ، غفرت ذنوبه ولو کانت [کمدب] النمل. ای ، هر که این کلمات بگوید ، وی را بیامرزم ، اگرچه گناهان وی چون قطار مورچه متوالی باشد. و آمده است که : فاضل‌ترین استغفاری این کلمات است : اللهم أنت ربی و أنا عبدك [خلقتنی وانا] علی عهدك ما استطعت ، أعوذبك من شرما صنعت أبوء الیك بنعمتك علیّ وأبوء علی نفسی واعترفت بذنبی [فقد ظلمت نفسی و اعترفت بذنبی] فاغفر لی ذنوبی ما قدمت منها و ما أخرت انه لایغفر الذنوب جمیعاً إلا أنت .

کیفیت استغفار

آثار : خالدمعدان گفت که، خدای ـ عزوجل ـ فرمود که: دوست‌ترین بندگان من آن کسان‌اند که یکدیگر را به دوستی من دوست دارند ، و دل‌هاشان به مسجدها متعلق باشد ، و در سحرها استغفار کنند . ایشان آن کسان‌اند که من چون عقوبت اهل زمین خواهم ، وایشان را یادکنم ، [۵۲۳] بگذارم، و عقوبت از ایشان دور دارم . و قتاده گفت : قرآن بر درد و داروی شما دلیل است . درد شما گناه است ، و داروی شما استغفار .

و علی بوطالب گفت : العجب ممن یهلك ومعه النجاة . ای ، شگفت از کسی که هلاك شود ، ونجات با اوبود ! پرسیدند که نجات چیست؟ گفت: الاستغفار . و آمده است که : حق‌تعالی بنده‌ای را استغفار الهام ندهد، و او خواهد کـه او را عذاب کنند . و فضیل گفت : تفسیر «استغفرالله» آن باشد که : از من درگذار . و یکی از علما گفت که : بنده میان گناه و نعمت است ، و صلاح آن جـز به حمد و استغفار نباشد . و ربیع خثیم گـفت : استغفرالله وأتوب الیه ، مگویید ، که اگر نکنید دروغی و گناهی باشد ، بل بگویید : اللهم اغفرلی وتب علیّ . و فضیل گفت : استغفار ، بی بازبودن ازگناه ، توبهٔ دروغ زبـان است . و رابعهٔ عـدویه گفت : از استغفار ما ، استغفار بسیارواجب است . و یکی از حکما گفت : هرکه پیش از پشیمانی استغفار کند ، بر خدای ـ عزوجل ـ استهزا کرده باشد و نداند .

واعرابیی تعلق به استار کعبه کرده بود، ومی گفت : اللهم إن استغفاری مع إصراری للوم ، و إن ترکی استغفارك مع علمی بسعة عفوك لعجز فلم تتجنب إلیّ بالنعم مع غناك عنی وابتغض الیك بالمعاصی مع فقری إلیك ، یا من إذا وعدوفا وإذا توعدعفا ، أدخل عظیم جرمی فی عظیم عفوك یا أرحم الراحمین . وبوعبدالله وراق گفت : [اگر] ترا به عدد قطرهٔ باران و

کف دریا گناه باشد ، چون پروردگار خود را بدین دعا با اخلاص بخوانی آن همه محو گردد: اللهم إنی استغفرك من كل ذنب تبت إلیك منه ، ثم عدت فیه واستغفرك من كل ما وعدتك به من نفسی ثم لم اوف لك به و استغفرك من كل عمل أردت به وجهك فخالطه غیرك ، و استغفرك من كل نعمة أنعمت بها علیّ فاستعنت بها علی معصیتك ، واستغفرك یا عالم الغیب والشهادة من كل ذنب أتیته فی ضیاء النهار وسواد اللیل ، فی ملأ وخلأ وسر وعلانیة ، یا حلیم . و گفته‌اند [۵۲۴] که : آن استغفار خضر است ، علیه السلام .

باب سوم

در دعاهای مأثور که به اسباب و اصحاب آن منسوب شده است، و مرید باید که بامداد و شبانگاه در عقب هر نمازی آن را بخواند

و از آن جمله : دعای پیغامبر است ـ علیه‌السلام ـ پس از دو رکعت نماز بامداد . ابن عباس ـ رضی الله عنهما ـ گفت که : مرا پدرم «عباس» به خدمت پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ فرستاد ، ومن شبانگاه بدان خدمت پیوستم ـ و او در خانهٔ خالهٔ من میمونه [بود] ـ و شب را به اقامت نماز مشغول شد . و چون دو رکعت سنت نماز بامداد بگزارد ، گفت : اللهم إنی أسألك رحمة من عندك تهدی بها قلبی ، وتجمع بها شملی ، و تلمّ بها شعثی ، و ترد بها الفتن عنی ، و تصلح بها دینی ، و تحفظ بها غائبی ، و ترفع بها شاهدی ، وتزکی بها عملی ، و تبیض بها وجهی ، و تلهمنی بها رشدی ، و تعصمنی بها من کل سوء .

اللهم أعطنی إیماناً صادقاً ، و یقیناً لیس بعده کفر ، و رحمة أنال بها شرف کرامتك فی‌الدنیا والآخرة . اللهم إنی أسألك الفوز عند

القضاء ، ومنازل الشهداء ، وعيش السعداء ، والنصر على الأعداء ، ومرافقة الأنبياء . اللهم إني أنزل بك حاجتي ، و إن ضعف رأيي ، و قصر عملي و افتقرت الى رحمتك ، فأسألك يا قاضي الأمور ، و يا شافي الصدور ، أن تجيرني من عذاب السعير ، و من دعوة الثبور ، و من فتنة القبور كما تجير بين البحور . اللهم ما قصر عنه رأيي ، وضعف عنه عملي ، ولم تبلغه نيتي او أمنيتي من خير وعدته أحداً من عبادك او خير أنت معطيه أحداً من خلقك ، فإني راغب اليك فيه و أسألك يا رب العالمين . اللهم اجعلنا هادين مهديين ، غير ضالين و لا مضلين حرباً لأعدائك و سلماً لأوليائك ، نحب بحبك الناس ، و نعادي بعداوتك من خالفك من خلقك .

اللهم هذا الدعاء وعليك الاجابة ، وهذا الجهد وعليك التكلان ، وإنا لله وإنا اليه راجعون ، ولا حول ولا قوة الا بالله . اللهم ذا الحبل الشديد والأمر الرشيد ، أسألك الأمن يوم الوعيد والجنة يوم الخلود مع المقربين الشهود والركوع السجود ، والموفين بالعهود انك رحيم ودود و انت تفعل ما تريد . سبحان الذي تعطف بالعز وقال به ، سبحان الذي لبس المجد وتكرم به ، سبحان الذي لا ينبغي التسبيح إلا له ، سبحان ذي الفضل والنعم ، سبحان ذي القدرة والكرم ، سبحان الذي أحصى كل شيء بعلمه : اللهم اجعل لي نوراً في قلبي ، ونوراً في قبري ، ونوراً في سمعي ، و نوراً في بصري ، و نوراً في لحمي ، ونوراً في بشري ، و نوراً في دمي ، و نوراً في عظامي ، و نوراً من بين يدي ، و نوراً من خلفي ، و نوراً عن يميني ، و نوراً عن شمالي ، ونوراً من فوقي ، و نوراً من تحتي . اللهم زدني نوراً و اعطني نوراً و اجعل لي نوراً .

دعای عایشه، رضی‌الله‌عنها

پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ عایشه را گفت: علیك بالجوامع الکوامل قولی! ای، برتو باد به دعاهای جامع کامل! بگوی: اللهم إنی أسألك من الخیر کله عاجله و آجله، ما علمت منه و مالم أعلم. و أعوذبك من الشر کله عاجله و آجله ماعلمت منه وما لم أعلم وأسألك الجنة وما قرب إلیها من قول و عمل، و أعوذبك من النار و ما قرب الیها من قول وعمل، وأسألك من الخیر ماسألك عبدك و رسولك، محمد ـ صلی‌الله‌علیه و سلم ـ واستعیذك مما استعاذمنه عبدك و رسولك محمد ـ صلی‌الله‌علیه وسلم ـ وأسألك ما قضیت لی من أمر أن تجعل‌عاقبته رشداً برحمتك یا أرحم‌الراحمین.

دعای فاطمه رضی‌الله عنها

پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ گفت: یا فاطمة ما منعك أن تسمعینی ما اوصیتك. تقولی؟ ای، چه مانع است تراکه به سمع من رسانی آنچه تراوصیت کرده‌ام، که بگویی: [۵۲۶] یا حی یا قیوم برحمتك استغیث لاتکلنی إلی نفسی طرفة عین، وأصلح بی شأنی‌کله.

دعای صدیق رضی‌الله‌عنه

پیغامبر وی رابیاموخته است که بگوید: اللهم إنی أسألك بمحمد نبیك وابراهیم خلیلك وموسی نجیك وعیسی کلمتك و روحك، وبکلام موسی، وانجیل عیسی، وزبور داود، وفرقان‌محمد ـ صلی‌الله‌علیه وسلم ـ وکل وحی أوحیته أوقضاء قضیته او سائل أعطیته او غنی أفنیته اوفقیر

أعنيته اوضال هديته ، وأسألك باسم الذى أنزلته على موسى – صلوات الله عليه – و أسألك باسمك الذى [بثثت به أرزاق العباد ، و أسألك باسمك الذى] و ضعته على الأرض فاستقرت ، وأسألك باسمك الذى وضعته على السموات فاستقلت، وأسألك باسمك الذى وضعته على الجبال فرست ؛ وأسألك باسمك الذى استقل به عرشك ، و أسألك باسمك الطهر الطاهر الأحد الصمد الوتر المنزل فی کتابك من لدنك من الفوز المبين، وأسألك باسمك الذى وضعته على النهار فاستنار ، وعلى الليل فاظلم ، وبعظمتك وكبريائك وبنور وجهك ، أن ترزقنى القرآن والعلم به ، وتخلطه بلحمى ودمى و سمعى وبصرى ، وتستعمل به جسدى بحولك و قوتك فانه لاحول ولا قوة إلا بك. ياارحم الراحمين .

دعای بریدهٔ أسلمی ، رحمة‌الله علیه

روایت کرده‌اند که پیغامبر – علیه‌الصلاة و السلام – گفت: یا بریدة ألا اعلمك كلمات من أراد الله به خيراً علمهن إياه ثم لم ينسهن إياه أبداً . ای ، ای بریده ! نیاموزم ترا سخنانی که هر که حق تعالی بدو نیکویی خواهد، آن وی رابیاموزد، پس هرگز آن را فراموش نگرداند؟ گفت : بلی، یا رسول‌الله . پیغامبر فرمود بگوی : اللهم إنی ضعيف فقوّ فی رضاك ضعفی ، و خذ إلى الخير بناصيتی ، واجعل الاسلام منتهى رضائی، اللهم إنی ضعيف فقوّنی، و إنی ذليل فأعزنی ، وانی فقير فاغننی . [۵۲۷]

دعای قبیصة بن‌المخارق

چون پیغامبر راگفت : یا رسول‌الله ! بیاموز سخنانی که خدای – عزوجل – مرابدان منفعت کند، که من پیر شده‌ام ، و کارهایی که توانستمی

کرد، نمی‌دانم . پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ گفت : اما برای دنیا . چو نماز بامداد بگزاری سه بار بگوی : سبحان الله وبحمده ، سبحان‌الله العظیم وبحمده ، لاحول ولاقوة الاّ بالله . که چون این کلمات را بگویی از «کوری ، و جذام، و پیس ، و فالج» آمن شوی . و اما برای آخرت . بگوی : اللهم أهدنی من عندك ، وأفض‌علیّ من فضلك ، وأنشرعلیّ من رحمتك ، و أنزل علیّ من برکاتك . پس گفت : چون او بااین کلمات به روز قیامت رسد ـ که آن را بگذاشته باشد ـ چهار در از بهشت برای وی بگشایند تا از هر کدام که خواهد در رود .

دعای بودردا ، رضی‌الله‌عنه

وی راگفتند که : سرای تو بسوخت ـ و محلت او آتش گرفته [بود] ـ گفت : حق تعالی هرگز آن نکند . سه بار کلمه باوی مکرر کردند ، همین جواب اعادت فرمود . پس آینده‌ای بیامد و گفت : ای بودردا ! آتش چون به سرای تو رسید ، منطفی شد . گفت : می‌دانستم . وی را گفتند : نمی‌دانیم که از این دو سخن تو کدام عجیب‌تر ؟ گفت : من از پیغامبر شنیدم که می‌گفت : من یقول هذه الکلمات فی لیل او نهار لم یضره شیٔ . ای ، هر که این کلمات در شب یا در روز بگوید ، وی را چیزی زیان ندارد . و من بگفته بودم ، و آن کلمات این است : اللهم أنت ربی لاإله الا أنت ، علیك توکلت و أنت رب العرش العظیم ، لاحول ولاقوة إلا بالله العلی العظیم ، ماشاء‌الله کان وما لم یشاء لم یکن ، أعلم أن الله علی کل شیٔ قدیر و أن الله قد أحاط بکل شیٔ علماً ، اللهم إنی اعوذبك من شر نفسی و شر کل دابة ، أنت آخذ بناصیتها ، إن ربی علی صراط مستقیم .

دعای ابراهیم خلیل ، صلوات‌الله علیه

... هر بامداد بگفتی : اللهم هذا خلق جدید فافتحه علی بطاعتك واختمه لی بمغفرتك و رضوانك ، و ارزقنی فیه حسنة تقبلها منی و زکها وضعفها لی وماعملت فیه من سیئة فاغفرها لی ، إنك غفور رحیم ودود [کریم]. گفت: هر که بامداد این دعا بگوید، شکر آن روز گزارده باشد. [۵۲۸].

دعای عیسی ، صلوات‌الله و سلامه علیه

[می‌گفت :] اللهم انی اصبحت لاأستطیع دفع ماأکره ، ولاأملك نفع ما أرجو، واصبح الأمر بیدغیری، واصبحت مرتهناً بعملی ، فلافقیراً أفقر منی . اللهم لاتشمت بی عدوی ولاتسوء بی صدیقی ولاتجعل مصیبتی فی دینی ، ولاتجعل الدنیا أکبر همی ، ولاتسلط علیّ من لا یرحمنی .

دعای خضر ، صلوات‌الله علیه

آمده است : چون خضر و الیاس ، در هر موسمی فراهم آیند از یکدیگر جدا نشوند تا این کلمات نگویند : بسم‌الله ماشاءالله ولاقوة الابالله ، ماشاءالله، کل نعمة من‌الله، ماشاءالله الخیر کله بیدالله ، ماشاءالله لایصرف السوء الاّالله . و هر که بامداد این را سه بار بگوید از سوخته شدن به آتش و غرق گشتن و استیلای دزدان مصون ماند .

دعای معروف کرخی ، رحمة‌الله‌علیه

محمد حسان گفت که : مرا معروف کرخی گفت : «ا» نیاموزم ترا ده کلمه ؟ پنج برای دنیا و پنج برای آخرت ، کـه هر که بدین ده کلمه دعا کند ، خدای را تعالی نزدیك آن یابد. گفتم : بنویس . گفت: ننویسم ولکن

بارها برتو بگویم چنانکه «بکرحنین» برمن گفته است : حسبی‌الله لدینی ، حسبی‌الله لدنیای ، حسبی‌الله الکریم لما أهمنی ، حسبی‌الله [الحلیم] القوی لمن بغی علیّ ، حسبی‌الله الشدید لمن کادنی بسوءٍ ، حسبی الله الرحیم عند الموت، حسبی‌الله الرؤوف‌عندالمسألةفی‌القبر ، حسبی‌الله الکریم‌عندالحساب، حسبی‌الله اللطیف عندالمیزان ، حسبی‌الله‌القدیر عندالصراط ، حسبی‌الله‌لاإله الاهو ، علیه توکلت و هورب العرش العظیم .

دعایی که بوطالب مکی ـ رحمة‌الله علیه ـ در قوت القلوب ایراد کرده است وگفته که ـ ما را روایت کرده‌اند از ابن عمر ـ روایت کرده‌اند که : جبرئیل ـ صلوات‌الله علیه ـ برِ پیغامبر آمد ، و این دعا بیاموخت : یا نورالسموات والارض ، یا عماد السموات والارض ، یا بدیع السموات و والارض ، یا ذالجلال والاکرام ، یا صریخ‌المستصرخین‌یاغوث‌المستغیثین ، یا منتهی رغبة [۵۲۹] الراغبین ، والمفرج عن المکروبین ، والمروح عن المغمومین ، و مجیب‌دعوة المضطرین ، وکاشف‌السوء ، وأرحم‌الراحمین ، وإله العالمین ، منزول‌بک‌کل‌حاجةٍ یا اکرم‌الأکرمین‌ویاأرحم‌الراحمین .

و روایت کرده‌اند که : بودردا ـ رضی‌الله عنه ـ گفت که : هر که روزی هفت بار بگوید : فإن تولوا فقل حسبی‌الله لاإله‌الاّهوعلیه توکلت وهورب العرش العظیم . حق تعالی مهمات اخروی وی کفایت کند ، خواه صادق باش در این ، خواه کاذب .

دعای عتبة‌الغلام

و اورا [پس ازمرگ] در خواب دیده‌اند که گفت : من بدین کلمات در بهشت رفتم : [اللهم] یا هادی‌الضالین و یا راحم‌المذنبین و مقیل عثرات‌العاثرین ، إرحم عبدک ذ الخطر العظیم ، والمسلمین کلهم أجمعین واجعلنا مع‌الأحیاء المرزوقین‌الذین‌أنعمت‌علیهم‌من‌النبیین والصدیقین

والشهداء والصالحین ، آمین رب العالمین.

دعای آدم ، صلوات‌الله وسلامه علیه

عایشه ـ رضی‌الله عنها ـ گفت که : چون خدای خواست که توبهٔ آدم قبول فرماید ، آدم هفت بارگرد خانه طواف کرد ـ و خانه را آنگاه بنا نکرده بودند ، بلندیی سرخ بوده است ـ پس دو رکعت نماز بگزارد و گفت : اللهم إنك تعلم سری وعلانیتی فأقبل معذرتی ، وتعلم حاجتی فاعطنی سؤلی و تعلم ما فی نفسی فاغفر لی ذنوبی ؛ اللهم إنی أسألك إیماناً یباشر قلبی ویقیناً صادقاً حتی أعلم أنه لن یصیبنی الا ماکتبته علیّ فارضنی بما قسّمته لی . پس خدای ـ عزوجل ـ بدو وحی فرستاد که ترا بیامرزیدم ، و هیچ کس از فرزندان تو ، به من نیاید و این دعا نخواند که نه وی را بیامرزم، و غم‌ها و اندیشه‌های وی را زایل گردانم، و درویشی را از میان دوچشم وی دور دارم ، واسباب وی ساخته کنم . ودنیا ـ خواهد یا نخواهد ـ بروی آید ، اگرچه او آن را نخواهد .

دعای علی ، کرم‌الله وجهه

[علی] از پیغامبر روایت کرده است که: حق تعالی هر روز ذات‌خود راتمجید فرماید وگوید: إنی أنا‌الله، رب‌العالمین، إنی أنا الله، لاإله إلاأنا الحی‌القیوم، إنی‌أنا‌الله، لاإله‌الا أنا‌العلی‌العظیم، إنی أنا‌الله‌لاإله[۵۳۰]الاّ أنا‌لم‌ألد ولم اولد، إنی‌أنا‌الله‌لاإله الا أنا‌العفوُ الغفور‌إنّی أنا‌الله‌لاإله‌الاّأنا، مبدئُ‌کل شیٔ والیّ‌یعود، العزیز‌الحکیم الرحمن‌الرحیم مالك یوم‌الدین ، خالق الخیر والشر ، خالق الجنة و النار، الواحد الأُحد، الفرد الصمد‌الذی لم یتخذ صاحبة ولا ولداً، الفرد الوتر، عالم الغیب والشهادة ، الملك

القدوس السلام المؤمن المهیمن العزیز الجبار المتکبر، الخالق البارئ المصور، الکبیر المتعال المقدّر القهار الحلیم الکریم اهل‌الثناء والمجد أعلم السر وأخفی، القادر الرزاق فوق‌الخلق والخلیقة. وپیش ازهر کلمه‌ای «إنی أنا‌الله لا إله‌الاأنا» یاد کرده است، چنانکه آورده‌ایم‌دراول. وهر که این دعاگوید باید که «أنت‌الله رب‌العالمین ، و أنت‌الله لا إله الاأنت» گوید، و به جای «لم‌ألدولم اولد ، لم تلد ولم تولد» و به جای «وإلیّ یعود ، والیك یعود» و به جای «أعلم السر و أخفی ، تعلم السروتخفی». وهر که‌این دعا گوید، وی را از ساجدان ومخبتان نویسند که درسرای جلال درجوار محمد وابراهیم و موسی و عیسی وپیغامبران ـ صلوات‌الله علیهم اجمعین ـ باشد ، و او را ثواب عابدان آسمان و زمین باشد .

دعا بـرای أمن و انس و راه یافتن ، که بوطالب مکی از بعضی سلف روایت کرده است : بسم‌الله ذی‌الشأن،عظیم البرهان، شدید السلطان، وکل یوم هوفی شان ، لاحول ولاقوة‌الاّ‌بالله .

دعای ابوالمعتمر ـ واو سلیمان تیمی است ـ و تسبیحات او

آمده است کـه یونس عبید ، مردی را از شهیدان بلاد روم ، در خواب دید ، وازوی پرسید که: کدام کار را درآخرت فاضل‌تریافتی؟ گفت: تسبیحات ابوالمعتمردرحضرت الهی محلی دارد ، وآن این است : سبحان الله والحمدلله ولا إله الاالله والله‌اکبر ، ولاحول ولاقوة الابالله ، عدد ماخلق [وعدد] ماهو خالق [وزنة ما خلق ، وزنة ماهو خالق ، وملْ ماخلق ، و ملْ ماهوخالق] ، و ملْ سمواته ، و ملْ أرضه و مثل ذلك ، وأضعاف ذلك، وعدد خلقه ، وزنة‌عرشه، ومنتهی رحمته ، ومداد‌کلماته ومبلغ رضاه، حتی یرضی و إذا رضی ، و عدد ما ذکره به خلقه فی جمیع ما مضیٰ و عدد

ماهم ذاکروه فیمابقی فی کل سنة و شهر و جمعة و یوم و لیلة و ساعة من الساعات، ونسیم [۵۳۱] ونفس من الأبد الی الأبد، أبد الدنیا، و أبد الآخرة، واکثر من ذلك لاینقطع اولاه ولاینفد أخراه.

دعای ابراهیم ادهم

خدمتکار وی «ابراهیم بشار» روایت کرد که: این دعا بامداد و شبانگاه روز آدینه بگفتی: مرحباً بیوم المزید والصبح الجدید والکاتب والشهید، یومنا هذا یوم عید، اکتب لنا مانقول: بسم الله الحمید المجید، الرفیع الودود، الفعال فی خلقه مایرید، أصبحت بالله مؤمناً وبلقائه مصدقاً، وبحجته معترفاً، ومن ذنبی مستغفراً، ولربوبیة الله خاضعاً، ولسوی الله من الآلهة جاحداً، وإلی الله فقیراً وعلی الله متوکلاً، والی الله منیباً، اشهد الله واشهد ملائکته و أنبیاءه ورسله وحملة عرشه ومن خلقه ومن هو خالقه بأنه هو الله لاإله الاهو، وحده لاشریك له، وأن محمداً عبده ورسوله، صلی الله علیه وآله وسلم تسلیماً کثیراً، وان الجنة حق والنارحق، و الحوض حق والشفاعة حق ومنکراً ونکیراً حق، ووعدك حق ولقاءك حق، و الساعة آتیة لاریب فیها، وان الله یبعث من فی القبور، علی ذلك أحیاء وعلیه اموت، وعلیه أبعث إن شاءالله. اللهم أنت ربی، لا رب لی إلا أنت، خلقتنی وأنا عبدك، وعلی عهدك ووعدك مااستطعت أعوذبك. اللهم من شر ماصنعت ومن شر کل ذی شر، اللهم إنی ظلمت نفسی فاغفر لی ذنوبی فانه لایغفر الذنوب الاأنت، و اهدنی لأحسن الاخلاق فانه لایهدی لأحسنها الا أنت و اصرف عنی سیئها فانه لایصرف سیئها الا أنت، لبیك و سعدیك، والخیر کله بیدیك، أنا لك و الیك، استغفرك وأتوب الیك، آمنت اللهم بما أرسلت من رسول و آمنت اللهم بما أنزلت من کتاب. و صلی الله علی محمد النبی و علی

آله و سلم تسلیماً کثیراً خاتم کلامه و مفتاحه و علی أنبیائه و رسله اجمعین. آمین رب‌العالمین.

اللهم اوردنا حوضه و اسقنا بکأسه مشرباً رویّاً سائغاً هنیئاً [۵۳۲] لانظمأ بعده أبداً. و احشرنا فی زمرته غیر خزایا و لاناکثین ولا مرتابین ولا مفتونین ولا مغضوب‌علینا ولاضالین، اللهم اعصمنی من فتن‌الدنیا ووفقنی لماتحب وترضی، واصلح‌لی شأنی کله وثبتنی بالقول الثابت فی‌الحیاة الدنیا وفی‌الاخرة، ولاتضلنی وإن‌کنت ظالماً، سبحانک یا علی یا عظیم یا بارّ یا رحیم یا عزیز یا جبار، سبحانک من سبحت له‌السموات باکنافها، و سبحان من سبحت له الجبال‌بأصدائها، وسبحان من سبحت له‌البحاربأمواجها، وسبحان من سبحت له الحیتان بلغاتها، وسبحان من سبحت له النجوم‌فی السماء بأبراجها، و سبحان من سبحت له [الاشجار] باصولها و نضارتها. و سبحان من سبحت له‌السموات السبع والارضون السبع، و من فیهن و من علیها، سبحانک سبحانک یاحی یا قیوم یاعلیم یا حلیم، سبحانک یا لاإله إلا أنت، وحدك لا شریك لك، تحیی و تمیت وأنت حی لاتموت بیدك الخیر، و أنت علی‌کل‌شیٔ قدیر.

باب چهارم

در دعاهای مأثور از پیغامبر و اصحاب او که از جمع بوطالب مکی وابن خزیمة وابن‌المنذر- رحمة‌الله‌علیهم- به حذف أسانید انتخاب افتاده است

مستحب‌است‌مریدرا ، که دربامداد، یکی ازوردهای او دعا باشد ، چنانکه در « کتاب اوراد » بخواهد آمد . پس اگر در کار آخرت ارادت داری و به سنت پیغامبراقتدا می کنی ، در عقب نمازها ، افتتاح دعا بدین کلمات کن: سبحانربی‌العلی‌الاعلی‌الوهاب، لاإله‌الاالله وحده‌لا شریك له ، له‌الملك و له الحمد و هو علی کل شیٔ قدیر .

[و سه بار بگوی] : رضیت بالله ربا وبالاسلام دیناً و بمحمد صلی‌الله‌علیه‌وسلم نبیاً . [وبگوی] : اللهم فاطرالسموات و الارض عالم الغیب‌والشهادة،رب‌کل‌شیٔ‌وملیکه، اشهدان‌لا اله إلاأنت‌أعوذبك‌من‌شرّنفسی وشرالشیطان‌وشرکه.[وبگوی]:اللهم‌إنی‌آسألك‌العفووالعافیة فی دینی‌و دنیای و اهلی‌ومالی ،اللهم‌استرعوراتی‌وآمن [۵۲۳]روعاتی‌واقل‌عثراتی

و احفظنی من بین یدی و من خلفی ، و عن یمینی و عن شمالی و من فوقی ، و اعوذبك أن أغتال من تحتی ، اللهم لاتؤمنی مکرك ولا تولنی غیرك ولاترفع عنی سترك ولا تنسنی ذکرك ، ولا تجعلنی من الغافلین .

[وسه بار بگوی] اللهم عافنی فی بدنی وعافنی فی سمعی وعافنی فی بصری لااله الاأنت. [و بگوی: اللهم أنت ربی لاإله إلاأنت، خلقتنی وأنا عبدك وأنا علی عهدك و وعدك ما استطعت ، واعوذبك من شرما صنعت، أبوء لك بنعمتك علیّ و أبوء لك بذنبی فاغفرلی فانه لا یغفر الذنوب إلاأنت – ثلاث مرات– و بگوی:] اللهم إنی أسألك الرضاء بعد القضاء، وبردّ العیش بعد الموت، ولذة النظر الی وجهك وشوقاً الی لقائك من غیر ضراء مضرة ولافتنة مضلة، واعوذبك من أن أظلم اوأظلم او اعتدی اویعتدی علیّ اواکسب خطیئةً اوذنباً لاتغفره . اللهم إنی أسألك الثبات فی امر والعزیمة علی الرشد و أسألك شكر نعمتك وحسن عبادتك، واسالك قلباً خاشعاً وسلیماً وخُلقاً مستقیماً ولساناً صادقاً وعملا متقبّلاً، واسالك من خیر ماتعلم واعوذبك من شر ماتعلم، واستغفرك لماتعلم فانك تعلم ولااعلم، وأنت علام الغیوب.

[اللهم] اغفرلی ماقدمت و ماأخرت و ماأسررت وماأعلنت فانك أنت المقدم وأنت المؤخر وانت علی کل شیء شهید. اللهم إنی أسألك ایماناً لایرتد ونعیما لاینفد، وقرةَ عین الابد و مرافقة نبیك محمد فی أعلی جنة الخلد. اللهم انی أسألك الطیبات وفعل الخیرات وترك المنکرات وحب المساکین أسألك حبك وحب من احبك وحب کل آمر و عمل یقرب الی حبك و أن تتوب علیّ وتغفرلی وترحمنی، وإذا آردت بقوم فتنة فاقبضنی الیك غیر مفتون.

اللهم بعلمك الغیب وقدرتك علی الخلق أحینی ماکانت الحیاة خیراً لی وتوفنی اذاکانت الوفاة خیراً لی. أسألك خیر الحیاة وبرکة الحیاة واعوذبك من شر الوفاة واسألك خیرما بینهما وخیرما بعد ذلك، أحینی

حیاة السعداء وحیاة من تحب بقاءه وتوفنی وفاة الشهداء وفاة من یحب لقاءك وتحب لقاءه، یا احسن الرازقین وارحم الراحمین. أسألك خشیتك فی الغیب والشهادة[۵۳۴] و کلمة العدل والرضا والغضب والقصد فی الغنی والفقر ولذة النظر الی وجهك والشوق الی لقائك واعوذبك من ضراء مضرة وفتنة مضلة. اللهم زینا بزینة الایمان واجعلنا هداة مهتدین. اللهم اقسم لنا من خشیتك ما تحول بیننا و بین معصیتك و من طاعتك ما تدخلنا به الی جنتك ومن الیقین ما تهون به علینا مصائب الدنیا. اللهم املأ وجوهنا منك حیاءً وقلوبنا بك فرحاً و اسکن فی نفوسنا من عظمتك و ذلل جوارحنا لخدمتك واجعلك اللهم احب الینا مما سواك، واجعلنا اخشی لك ممن سواك.

اللهم اجعل اول یومنا هذا صلاحاً واوسطه فلاحاً وآخره نجاحاً، اللهم اجعل اوله رحمة واوسطه نعمة وآخره تکرمة، الحمدلله الذی تواضع کل شی لعظمته وذل کل شی لعزته وخضع کل شی لملکه، واستسلم کل شی لقدرته، والحمدلله الذی سکن کل شی لهیبته وأظهر کل شی بحکمته و تصاغر کل شی لکبریائه. اللهم صل علی محمد و علی آل محمد وازواجه و ذریته، کما صلیت علی ابراهیم وعلی آل ابراهیم وبارك علی محمد وعلی آل محمد وازواجه و ذریته کما بارکت علی ابراهیم و آل ابراهیم فی العالمین، انك حمید مجید. اللهم صل علی محمد عبدك ونبیك ورسولك النبی الامی رسولك الامین وأعطه المقام المحمود یوم الدین. اللهم اجعلنا من اولیائك المتقین وحزبك المفلحین وعبادك الصالحین واستعملنا لمرضاتك عنا ووفقنا لمحابك منا واصرفنا بحسن اختیارك لنا نسألك جوامع الخیر وفواتحه وخواتمه ونعوذبك من جوامع الشر وفواتحه وخواتمه، اللهم بقدرتك علی تب علیّ إنك انت التواب الرحیم وبحلمك عنی اعف عنی انت الغفار الحلیم وبعلمك بی ارفق بی انك انت ارحم الراحمین وبملکك لی ملکنی نفسی ولاتسلطها علی أنك أنت الملك الجبار سبحانك وبحمدك لا اله الاأنت

علمت سوءً و ظلمت نفسی فاغفرلی ذنوبی إنك أنت ربی، فانه لا یغفر الذنوب إلاأنت.

اللهم الهمنی رشدی وقنی شر نفسی، اللهم ارزقنی حلالاً لاتعاقبنی علیه [۵۳۵] وقنعنی بما رزقتنی واستعملنی به صالحاً تقبله منی، أسألك العفو والعافیة وحسن الیقین والمعافاة فی الدنیا والاخرة، یامن لاتضره الذنوب ولاتنقصه المغفرة، هب لی ما لا یضرك واعطنی مالاینقصك، ربنا افرغ علینا صبراً وتوفنا مسلمین والحقنی بالصالحین، أنت ولینا فاغفر لنا وارحمنا و أنت خیر الغافرین، واکتب لنا فی هذه الدنیا حسنة وفی الاخرة، ربنا علیك توکلنا و الیك أنبنا و الیك المصیر، ربنا لاتجعلنا فتنة للذین کفروا و اغفر لنا، ربنا انك أنت العزیز الحکیم، ربنا اغفر لنا ذنوبنا وإسرافنا فی أمرنا وثبت اقدامنا وانصرنا علی القوم الکافرین، ربنا آتنا من لدنك رحمة وهیئ لنا من أمرنا رشداً.

ربنا آتنا فی الدنیا حسنة وفی الآخرة حسنة (الایه) ربنا إننا سمعنا منادیاً ینادی للإیمان أن آمنوا بربکم فآمنا ـ الی قوله لاتخلف المیعاد ـ ربنا لاتؤاخذنا إن نسینا ـ الی آخر السورة ـ رب اغفر لی و لوالدی وارحمهما کما ربیانی صغیراً واغفر للمؤمنین والمؤمنات والمسلمین والمسلمات الاحیاء منهم و الاموات. رب اغفر وارحم وتجاوز عما تعلم وانت الاعز الاکرم وانت خیر الراحمین وانت خیر الغافرین. إنا لله وانا الیه راجعون. لاحول ولاقوة الا بالله العلی العظیم وحسبنا الله ونعم الوکیل.

انواع استعاذت (مأثور) که از پیغامبر ـ علیه الصلاة والسلام ـ مروی است

اللهم إنی أعوذبك من البخل و أعوذبك من الجبن و أعوذبك من أن

أرد الی ارذل العمر و اعوذبک من فتنة الدنیا واعوذبک من عذاب القبر. اللهم انی أعوذبک من طمع یهدی إلی طمع، و طمع فی غیر مطمع، و من طمع حین لاطمع، اللهم انی اعوذبک من علم لاینفع وقلب لایخشع، ودعاء لایسمع، و نفس لاتشبع وأعوذبک من الجوع فانه بئس الضجیع، ومن الخیانة[۵۳۶] فانها بئست البطانة ومن الکسل والجبن والبخل و الهرم، ومن أن ارد الی ارذل العمر، و أعوذبک من فتن الدنیا ومن فتن الدجال، وعذاب القبر، ومن فتنة المحیاء والممات.

اللهم إنا نسألک قلوباً أوّاهة مخبتة منیبة فی سبیلک. اللهم إنا نسألک عزائم مغفرتک و منجیات أمرک و السلامة من کل إثم، والعصمة من کل سوء والغنیمة من کل بر، والفوز بالجنة، والنجاة من النار. اللهم انی اعوذبک من التردی، واعوذبک من الغم والغرق والهدم، واعوذبک من أن أموت فی سبیلک مدبراً، واعوذبک من أن اموت لطلب الدنیا. اللهم اعوذبک من شر ما علمت ومن شر مالم اعلم.

اللهم جنبنی منکرات الاخلاق و الاعمال والأدواء والأهواء. اللهم انی اعوذبک من جهد البلاء ودرک الشقاء وسوء القضاء وشماتة الاعداء. اللهم انی اعوذبک من الکفر والدین والفقر، واعوذبک من عذاب جهنم واعوذبک من فتنة الدجال اللهم انی اعوذبک من شر سمعی وبصری وشر لسانی وقلبی، وشر منیتی. اللهم انی أعوذبک من جار السوء فی دار المقامة فان جار البادیة یتحول. اللهم إنی أعوذبک من القسوة والغفلة والعیلة والذلة والمسکنة واعوذبک من الفقر والکفر و الفسوق والشقاق و النفاق والسمعة والریاء وأعوذبک من الصم و البکم والجنون والجذام والبرص وسیئی الاسقام.

اللهم انی اعوذبک من زوال نعمتک و من تحوّل عافیتک ومن فجأة نقمتک و من جمیع سخطک. اللهم انی أعوذبک من عذاب النار وفتنة النار و عذاب القبر، وشر فتنة الغنی وشر فتنة الفقر وشر فتنة المسیح الدجال

و اعوذبک من المغرم و المأثم. اللهم انی أعوذبک من نفس لاتشبع و قلب لایخشع و صلاة لاتنفع و دعوة لاتستجاب، و اعوذبک من شر الغم و من ضیق الصدر اللهم إنی اعوذبک من غلبة الدین، و غلبة العدو و شماتة الاعداء [۵۳۷]

باب پنجم

در دعاهایی که در هر حادثی از حوادث مأثور است

چون بامداد برخیزی و بانگ نماز بشنوی، جواب مؤذن مستحب باشد ـ و آن را یاد کرده‌ایم ـ و دعاهای در رفتن «آبدست جای» و بیرون آمدن از آن، ودعاهای وضو در «کتاب طهارت» بیاورده‌ایم.

پس چون به مسجد روی، بگوی: اللهم اجعَل فی قلبی نوراً وفی لسانی نوراً واجعل فی سمعی نوراً و فی بصری نوراً واجعل فی خلفی نوراً ومن امامی نوراً ، واجعل من فوقی نوراً. اللهم اعطنی نوراً. ونیز بگوی اللهم انی أسألك بحق السائلین علیك وبحق ممشای هذا الیك فانی لم أخرج أشراً ولابطراً ولارياءً ولاسمعة خرجت إتقاء سخطك وابتغاء مرضاتك فأسألك أن تنقذنی من النار وأن تغفر لی ذنوبی، إنه لایغفر الذنوب الا أنت.

وچون از خانه به حاجتی بیرون آیی، بگوی: بسم الله، رب اعوذ بك أن اظلم او أظلم او اجهل او یجهل علیّ. بسم الله الرحمن الرحیم، لاحول ولاقوة الا بالله، التّکلان علی الله.

و چون به مسجد رسی وخواهی که در روی، بگوی: اللهم صل علی

محمد وعلی آل محمدوسلم، اللهم اغفر لی ذنوبی وافتح لی أبواب رحمتك.

وچون درروی پای راست را تقدیم کن. واگر کسی را بینی که در مسجد می‌خرد یا می‌فروشد، بگوی: لاأربح الله‌تجارتك. وچون کسی‌را بینی که گم شده‌ای‌را می‌طلبددر آن، بگوی: لارد‌هاالله‌علیك، پیغامبر - علیه‌السلام - همچنین فرموده‌است.

وچون دور کعت بامداد بگزاری، بگوی: اللهم‌إنی‌اسألك‌رحمة‌من عندك تهدی‌بهاقلبی، تا آخر دعا چنانکه ایراد کرده‌ایم، که‌ابن عباس آن‌را از پیغامبر - علیه‌السلام - روایت کرده است.

وچون رکوع کنی، بگوی: اللهم لك‌رکعت و لك‌خشعت و بك آمنت، ولك‌أسلمت و علیك‌توکلت، إنك ربی خشع سمعی وبصری ومخی و عظامی وعصبی و ما استقلت به قدمی‌لله رب العالمین. واگر خواهی، «سبحان ربی العظیم» سه باربگوی، یا «سبوح قدوس رب‌الملائکة‌والروح»

[۵۳۸]

وچون سراز رکوع برداری بگوی: سمع‌الله لمن حمده، ربنالك الحمد ملء السموات وملء الارض وملء ماشئت من شیء بعد اهل الثناءوالمجد احق‌ماقال‌العبد، وکلنالك عبدلامانع لما اعطیت ولا معطی لما منعت ولاینفع ذاالجدمنك الجد.

و چون سجده کنی، بگوی: اللهم لك سجدت وبك آمنت ولك اسلمت، سجد وجهی للذی خلقه و شق سمعه وبصره، فتبارك الله احسن الخالقین. اللهم سجد لك سوادی وخیالی، و آمن بك فؤادی، أبوء بنعمتك‌علیّ و ابوء بذنبی، و هذا ما جنیت علی نفسی، فاغفر لی‌فانه لایغفرالذنوب الاأنت. یا «سبحان ربی الا علی» سه بار بگوی.

وچون از نماز فارغ شوی، بگوی: اللهم أنت‌السلام ومنك‌السلام

تبارکت یاذا الجلال والاکرام . و دیگر دعاها که یادکرده‌ایم بخوان.

و چون از مجلسی برخیزی ، ولغوی که در آن رفته باشد خواهی که کفارت‌شود ، بگوی : سبحانك اللهم و بحمدك أشهد أن لاإله إلا انت استغفرك واتوب الیك عملت‌سوءوظلمت نفسی فاغفر لی‌فانه لایغفر الذنوب الاأنت .

و چون در بازار درروی،بگوی : لاإله‌الا الله وحده لاشریك‌له،له الملك وله‌الحمد یحیی ویمیت و هوحی‌لایموت ، بیده الخیر و هو علی‌کل شئٍ قدیر،بسم‌الله . اللهم إنی اسألك خیر هذه‌السوق وخیرما فیها . اللهم إنی‌اعوذبك من شرهاوشرمافیها . اللهم انی‌اعوذبك‌أن أصیب فیهایمیناً فاجرة اوصفقة خاسرة .

و اگر بر تو وامی‌باشد،بگوی : اللهم اکفنی بحلالك عن حرامك واغننی بفضلك عمّن سواک .

وچون جامهٔ نوپوشی، بگوی : اللهم‌کسوتنی هذا الثوب ،فلك الحمد، أسالك‌من خیره وخیرما صنع له ، و أعوذبك من شره و شرما صنع له .

وچون‌چیزی‌بینی که‌از آن‌تَطیُّر کنند،وآن‌راکراهیت‌داری،بگوی: اللهم لا یأتی بالحسنات الا أنت ولایذهب بالسیئآت الا أنت ،لاحول ولا قوة الا بالله .

وچون‌ماه‌نو ببینی،بگوی:اللهم‌أهلّه علینا[۵۳۹]بالامن والایمان والبرو السّلامة و الاسلام و التوفیق‌لما تحب و ترضی والحفظ عمن‌تسخط ربی‌وربك الله . ومی‌گویی : هلال رشد وخیر، آمنت‌بخالقك . اللهم إنی أسالك خیر هذا الشهروخیر القدر ، و أعوذبك من شریوم الحشر. وپیش از آن‌سه‌بار تکبیربگوی .

و چون‌بادجهد، بگوی:اللهم‌إنی‌أسالك‌خیرهذه‌الریح‌وخیر مافیها

وخیر ما أرسلت به ، و نعوذ بك من شرها و شر ما فیها وشر ما أرسلت به .

و چون خبر وفات کسی به تو رسد، بگوی: إنا لله و إنا إلیه راجعون و إنا الی ربنا لمنقلبون . اللهم اکتبه فی المحسنین واجعل کتابه فی علیین ،واخلف علی عقبه فی الغابرین . اللهم لاتحرمنا أجره ، ولاتفتنا بعده ،واغفر لنا وله.

و در وقت صدقه دادن، بگوی: ربنا تقبل منا إنك أنت السمیع العلیم.

و در وقت زیان، بگوی: عسی ربنا أن یبدلنا خیراً منها إنا الی ربنا راغبون.

و در ابتدای کارها، بگوی: ربنا آتنا من لدنك رحمة ، وهیئ لنا من أمرنا رشداً ، رب اشرح لی صدری و یسر لی أمری، و احلل عقدة من لسانی یفقهوا قولی.

و در حال نگریستن در آسمان، بگوی : ربنا ما خلقت هذا باطلا سبحانك فقنا عذاب النار ، و تبارك الذی جعل فی السماء بروجاً وجعل فیها سراجاً وقمراً منیراً.

و چون آواز رعد شنوی، بگوی: سبحان من یسبح الرعد بحمده والملائکة من خیفته .وچون صاعقه بینی، بگوی : اللهم لاتقتلنا بغضبك ولاتهلکنا بعذابك وعافنا قبل ذلك .

و کعب گفت چون باران بارد ، بگوی: اللهم سقیاً هنیئاً وصیباً نافعاً ، اللهم اجعله سیب رحمة، ولاتجعله سیب عذاب.

وچون در خشم شوی، بگوی : اللهم اغفر ذنبی و اذهب غیظ قلبی و اجرنی من الشیطان الرجیم.

و چون از قومی بترسی، بگوی : اللهم إنا نجعلك فی نحورهم و نعوذ بك من شرورهم .

و چون به غزو روی، بگوی : اللهم انت عضدی و نصیری ، وبك

أقاتل .

و چون ازگوش آوازی آید ، بر پیغامبر ـعلیه‌السلامـ درود ده، و بگوی: ذکرالله من ذکرنی بخیر .

و در حال استجابت دعا ، بگوی: الحمدلله الذی بعزته و جلاله تتم الصالحات.

و درحال تأخر اجابت ،بگوی: الحمدلله‌علی کل حال .

ودر حال‌شنیدن بانگ نمازشام، بگوی : اللهم‌هذا إقبال [۵۴۰] لیلك و إدبار نهارك و اصوات دعائك و حضور صلواتك ، اسالك أن تغفرلی .

و چون غمی به تو رسد ،بگوی : اللهم‌إنی عبدك وابن عبدك و ابن امتك ، ناصیتی بیدك ماض فیّ حکمك ، نافذ فی قضاؤك ، أسألك بكل اسم هو لك‌سمیت به‌نفسك او أنزلته‌فی‌کتابك اوأعطیته أحدا من خلقك‌او استأثرت به‌فی علم الغیب‌عندك‌أن تجعل القرآن ربیع قلبی ونورصدری‌وجلاء غمی و ذهاب‌حزنی و همی.

وپیغامبرـصلی الله‌علیه‌وسلمـ گفت : ماأصاب‌أحداًحزن فقال‌ذلك الا أذهب الله همه و ابدل مکانه فرحاً . ای ، هیچ کس را اندوهی نرسد و او این کلمات بگوید ، که نه حق تعالی اندوه وی ببرد ، و به جای وی شادی بدل گرداند . گفتند : یا رسول‌الله! ما آن را نیاموزیم ؟ گفت : بل‌ینبغی لمن سمعها أن یتعلمها . ای، هرکه آن‌ها را بشنود باید که بیاموزد .

و چون دراندام‌خود ،یا دراندام‌دیگری،دردی‌یابد،به افسون‌پیغامبر افسون‌بکند، که‌چون آدمی‌ازریشی‌یااز جراحتی‌بنالیدی ، پیغامبر سبابهٔ خود بر زمین نهادی ، پس‌آن رابرداشتی ،و گفتی : بسم الله، تربة أرضنابریقة

بعضنا ، یشفی به سقیمنا بإذن ربنا .

وچون در اندام خود دردی یابی ، دست بر موضع درد نه و سه بار « بسم‌الله » بگوی و هفت بار : أعوذ بالله و قدرته من شرما أجد و أحاذر .

و چون اندوهی به تو رسد ، بگوی : لاإله‌إلا الله العلی الحلیم لا إله الا الله رب العرش العظیم ، لا إله الاالله رب السموات والارض ورب العرش الکریم .

و چون خفتن خواهی اول وضو ساز ، پس سر بر دست راست ، روی در قبله تکیه کن ، و سی و چهار بار تکبیر بگوی ، و سی و سه بار تسبیح ، و سی سه بار تحمید .

پس این دعا بگوی : اللهم إنی أعوذ برضاک من سخطک و بمعافاتک من عقوبتک و أعوذ بک منک ، اللهم إنی لا استطیع أن أبلغ ثناءً علیک ولو حرصت ، ولکن أنت کما أثنیت علی نفسک ، اللهم باسمک أحیاه وأموت ، اللهم رب السموات ورب الارض ورب کل شیءٍ وملیکه ، فالق الحب والنوی و منزل التوراة والانجیل [۵۴۱] والفرقان ، وأعوذ بک من شر کل ذی شر و من شر کل دابة ، أنت آخذ بناصیتها ، أنت الاول فلیس قبلک شیءٌ ، و أنت الآخر فلیس بعدک شیءٌ ، وأنت الظاهر فلیس فوقک شیءٌ ، وأنت الباطن فلیس دونک شیءٌ ، إقض عنی الدین ، واغننی من الفقر . اللهم أنت خلقت نفسی وأنت تتوفاها ، لک مماتها ومحیاها . اللهم إن أمتّها فاغفر لها و إن أحییتها فاحفظها . اللهم إنی أسألک العافیة باسمک ربی وضعت جنبی فاغفر لی ذنبی . اللهم قنی عذابک یوم تجمع عبادک ، اللهم اسلمت نفسی إلیک و وجهت وجهی الیک و فوضت أمری الیک و ألجأت ظهری إلیک ، رغبةً و رهبةً إلیک لاملجأ ولا منجیٰ منک الا إلیک ، آمنت بکتابک الذی أنزلت ، و

بنبیك الذی ارسلت .

و این آخر دعـا باشد ـ و پیغامبر بـدین فرموده است ـ و پیش ازآن بگوید : اللهم أیقظنی فی أحب الساعات الیك واستعملنی فی أحب الأعمال لدیك تقربنی إلیك زلفیٰ و تبعدنی من سخطك بعداً ، أسالك فتعطینی و استغفرك فتغفرلی و أدعوك فتستجیب لی .

و چون بامداد ازخواب بیدارشوی بگوی: الحمدلله الذی أحیانا بعدما أماتنا وإلیه النشور أصبحنا واصبح الملك لله، والعظمة والسلطان لله، والعزة و القدرة لله ، أصبحنا علی فطرة الإسلام وكلمة الاخلاص ، و علی دین نبینا محمد علیه السلام ، و ملّة أبینا إبراهیم حنیفاً و ما كان من المشركین . اللهم بك أصبحنا و بك أمسینا و بك نحیا و بك نموت و إلیك المصیر . اللهمّ إنا نسألك أن تبعثنا فی هذا الیوم الی كل خیر و نعوذبك أن نجترح فیه سوءً اونجره الی مسلم ، فإنك قلت : وهوالذی یتوفیكم باللیل و یعلم ماجرحتم بالنهار ثم یبعثكم فیه لیقضی أجل مسمی . اللهم فالق الاصباح و جاعل اللیل سكناً و الشمس [۵۴۲] والقمر حسباناً ، أسألك خیر هذا الیوم و خیرما فیه وأعوذبك من شره و شرما فیه بسم الله ماشاء الله لا قوة الا بالله ماشاءالله كلُ نعمة من الله ماشاءالله الخیر كله بیدالله ، ماشاء الله لایصرف السوءَ الا الله رضیت بالله رباً و بالاسلام دیناً و بمحمد صلی الله علیه وسلم نبیاً ربنا علیك توكلنا و الیك أنبنا والیك المصیر .

وهرشبانگاه همچنین گوی، الاآنكه لفظ «أصبحنا» رابه لفظ «أمسینا» بدل كنی ، و مع ذلك بگویی : أعوذ بكلمات الله التامات و أسمائه كلها من شرما ذرأ وبرأ ، ومن شر كل ذی شر، وشر كل دابة ربی آخذ بناصیتها، إن ربی علی صراط مستقیم .

و چون در آینه بینی بگوی : الحمدلله الذی سوّی خلقی فعدله وکرم صورة وجهی وحسنهاو جعلنی من المسلمین .

وچون خدمتکاری باغلامی یا ستوری‌بخری موی پیشانی وی بگیر وبگوی : اللهم إنی أسألك خیره و خیرما جبل علیه و أعوذبك من شره و شر ما جبل علیه .

و در تهنیت نکاح بگوی : بارك الله فیك و بارك علیك و جمع بینكما فی خیر .

و چون وامی تـوزی صاحب وام را بگوی : بارك الله لك فی اهلك ومالك. چه‌پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ گفته است: إنما جزاء السلف الحمد والا داء . و این دعاهایی است که مرید را از حفظ آن چاره نباشد ، وآنچه جز آن است ـ از دعاهای سفر و نماز و آبدست ـ در کتاب «حج و صلاة و طهارت» یاد کرده‌ایم .

سؤال : چون قضا را مَرَدّی نیست، فایدهٔ دعا چه باشد ؟

جواب : بدان‌که دفع شدن بلا به دعا هم ازقضاست ، ودعا سبب رد بلااست وموجب استجلاب رحمت الهی، چنانکه‌سپرسبب رد تیراست، و آب سبب رستن نبات از زمین . پس چنانکه سپر سبب دفع تیر است و هر دو متدافع‌اند ، دعا و بلا همچنین بهم واکوشند و در آویزند . و شرط اعتراف به قضای الهی نه‌آن است که سلاح برنداری. چه‌حق تعالی فرموده است : خذوا حذرکم . و نه‌آنکه زمین را پس از انداختن تخم آب ندهی و گویی که : اگر قضا سابق شده است به رستن ، نبات خود بی آب دادن بروید . و اگرسابق نشده است ،آب دادن سود ندارد . چه آن سخن باطل است و ارتباط مسببات به اسباب‌قضای‌اول است که‌حق تعالی آن را «بلمح

البصر » تمثیل فرموده است . وتفاصیل مسببات برتفاصیل اسباب به تدریج و تقدیر مرتب [۵۴۳] شدن قدر است . و آن کس که خیر را تقدیر کرده است، به‌سببی تقدیر کرده است، و آن کس که شر را تقدیر کرده است، دفع آن را به سببی مقدر گردانیده است . پس به نزدیك آن کس که بصیرت وی روشن است ، در این کارها تناقضی نیست . و در دعا نیز آن فایده است که در ذکر یاد کـرده‌ایم . چه در آن حضور دل باید با خدای ، و این غایت عبادت هاست . و برای آن پیغامبر گفت : الدعا مخ العبادة . و غالب بر خلق آن است که دل هاشان جز به وقت حدوث افتقار و حلول اضطرار به ذکر الهی مصروف نشود ، چه آدمـی در وقت ابتلا و امتحان ، و در حال احتیاج وافتتان روی به دعا آرد . چه حاجت ، وی را به دعا محتاج گرداند، ودعا دل را باتضرع واستکانت به حضرت الهی رساند . وبدان سبب ذکری که شریف‌ترعبادات است وی راحاصل شود. وبرای این ، بلا موکل است بر أنبیا ، پس براولیا ، پس بربهینه‌تر و بهینه‌تر . زیرا که او دل را به افتقار و تضرع به خدای رساند ، و از نسیان مانع باشد .

و اما توانگری در اغلب حال سبب انباردگی است ، چنانکه حق تعالی فرموده است : إن الانسان لیطغی أن رآه استغنی . واین آن است که از جمله أذکار و دعوات ما خواستیم که آن را ایراد کنیم . و موفق خیرات باری‌تعالی است. و اما باقی دعاها، که در آن خوردن وسفر و بیمارپرسیدن آمده است ، در مواضع خود بخواهد آمد . إن شاءَ الله عزوجل .

کتاب ترتیب وردها ، و تفصیل جزء های شب

و این کتاب دهم است از : « احیاء علوم الدین »

و این مهم در دو باب روشن شود

باب اول: در فضیلت وردها و ترتیب آن در شب و روز .
باب دوم : در کیفیت احیای شب و آنچه متعلق آن است .

بسم‌الله الرحمن الرحیم

از حضرت کردگار ، بر آلاءِ بی شمار او سپاسی بسیار می‌داریم ، وبه ذکراو ، بروجهی که نفرت و استکباراز دل بیرون کند ، قیام می آریم. و بدانچه شب و روز را خلیفهٔ یکدیگر کرده است ، تا آنچه از طاعت در یکی فوت شود در دیگری بتوان گزارد ، شکر می گزاریم .

و صلوات بی غایت و تسلیمات بی نهایت به روضهٔ مقدسهٔ محمد مختار ،که بشیرأبرارونذیر فجار است ، واهل بیت ویاران او، ازمهاجران وانصار، که «آناءاللیل وأطراف النهار» دربندگی پروردگار، مستغرق بوده‌اند، و به هر یك از ایشان که « نجمی » راهنمای و «سراجی» با انوار است ، می‌سپاریم .

بدان که حق‌تعالی زمین را مذلل بندگان خود گردانیده‌است [۵۲۴] نه برای آن که از آن وطنی ومستقری [سازند] بل برای آن که آن را منزلی دانند ، و از آن توشه‌ای [بردارند] و از مهالك آن احتراز واجب شمارند، وگام خود را از دام آن نگاه دارند . وبه یقین دانند که عمرشان کشتیی است که جان و روان ایشان را با خود می‌برد ، وایشان دراین عالم مسافران‌اند .

و اول منازل ایشان «مهد» است ، و آخر آن «لحد» است . و قرارگاه ، إما بهشت پر نعمت است ، و إما دوزخ پرحسرت . و عمر ، مسافت این سفر است . و سال‌ها ، مرحله‌ها . و ماه‌ها ، فرسنگ‌ها . و روزها ، میل‌ها . و نفس‌ها، گام‌ها . و بضاعت طاعت است، وسرمایهٔ [آن] اوقات . وغرض‌ها و شهوت‌ها ، راهزنان‌اند . و سود [آن ، فیروزی به لقای باری تعالی است دردارسلام] با «ملك کبیر ونعیم مقیم» وزیان او دوری از خدای با«خواریی عظیم وعذابی ألیم» [در درکات جحیم]. و هر که ازیك نـَفـَس ِ خود غافل ماند، [بدانچه] آن را در غیرطاعتی گذراند ، که او را به قرب باری تعالی رساند، [درروزتغابن] درمعرض غـَبنی بی‌پایان وحسرتی بی کران [باشد].

و بـرای این خطر عظیم و مهم جسیم ، ارباب توفیق و اصحاب تأیید تشمر نموده ، و از لذت‌های نفسانی اعراض فرموده ، و باقی عمر را غنیمت پنداشته ، و وقت‌های متکرر را در وِردهـای متعین گذاشته ، و از برای رسیدن به دارقرار، و دیدن پادشاه جبار ، شب و روزرا زنده داشته .

وبرمقتضی این مقدمه، از مهمات [دانستن] راه آخرت باشد ، در کیفیت‌قسمت وردها سخن را مفصل کردن، وعبادت‌هایی که شرح آن سابق شده است بـر مقادیر وقت ها موزع گـردانیدن . و ایـن مهم از دو باب روشن شود .

باب اول : در فضیلت وردها و ترتیب آن در شب و روز .

باب دوم : در کیفیت احیای شب و آنچه متعلق آن است .

باب اول

در فضیلت وردها وترتیب آن درشب و روز

فضیلت وردها : و بیسان آنکه مواظبت درآن ، سلوك راهی است به حق تعالی .

بدان که ارباب حقیقت واصحاب بصیرت دانسته‌اند که نجات، جز در لقای باری تعالی نیست ، و رسیدن به لقای باری تعالی میسر نشود مگر بدانچه انتقال ازدنیا به آخرت‌بر محبت‌باری تعالی ، و به معرفت او باشد . و محبت و انس حاصل نیاید مگر از پیوسته یاد کردن محبوب و مواظبت نمودن برآن .. و معرفت مهیا نشود مگر به دوام فکرت در [آن] وصفات و افعال او . ودروجود جز باری تعالی و افعال او نیست . و دوام ذکر و فکر ممکن نگردد مگربه وداع دنیا وشهوت‌های آن ؛ و به قدر حاجت واندازهٔ ضرورت ازآن اکتفا نمودن . وکل آن تمشیت [۵۴۵] نپذیرد مگر بدانچه وقت‌های شب و روز در وظیفت‌های ذکر و فکر مستغرق گردانیده شود . وچون درسرشت‌نفس ملالت‌و سآمت[باشد،بریك]فن‌از سبب‌هایی که معین ذکروفکر باشد صبر نکند ، بل چون وی [بریك] نمط داشته شود ملول

گردد ، و آن را گران شمرد . و حق تعالی دادن ثـواب را نگذارد تا بنده ملالت در میان نیارد .

پس ضرورت تلطف در حق وی آن باشد که وی را آسایش داده شود ، بـدانچه از فنی به فنی و از نوعـی به نوعی به اعتبار هر وقتی نقل کرده آید تا به سبب انتقال لذت او غزیر شود، و به سبب لذت ، رغبت او عظیم گـردد . و به دوام رغبت در مواظبت مداومت نماید . و برای این وردها را قسمت مختلف باید کرد ، و در ذکر و فکر باید که همهٔ وقت ها ـیا اکثر آنـ مستغرق باشد. چه نفس به‌طبع خود سوی ملاذ دنیامیلی دارد، پس اگربنده یك نیمه ازوقت‌های خود در تدبیرهای دنیا و شهوت‌های مباح آن صرف کند ، ویك نیمهٔ دیگر درعبادات، میل دنیا را جح باشد، به سبب موافقت طبع . چه وقت هر دو متساوی است .

پس چگونه متقاوم باشند که طبع یکی را از ایشان مرجح است . چه ظاهروباطن را درکارهای دنیا مساعدت است و دل در طلب آن صافی و متجرد . و اما بازگشتن به عبادات از راه تکلف است، و اخلاص دل و حضور آن درآن، جز در بعضی اوقات مسلم نماند . پس هر که خواهد که در بهشت بی حساب در رود ، باید که همهٔ اوقات خود را مستغرق عبادات گرداند ؛ و هر که خواهد که کفهٔ حسنات او را راجح باشد ، و ترازوی خیرات اوگران آید، بیشتر وقت‌ها را درطاعات مصروف کند . واگر بد و نیك بهم آمیزد کار او در مخاطره باشد ، وامید منقطع نه، و عفو ازکرم الهی متوقع [است]،وشاید که به‌جود و کرم خود [اورا]بیامرزد .

این آن است که اهل بصیرت‌را منکشف شده است. واگر توازاهل آن نه‌ای، درخطاب باری تعالی [بارسول‌خود]تأمل باید کرد، و به‌نور ایمان ازآن‌اقتباس نمود. چه نزدیك‌تر بندگان ورفیع درجه‌ترایشان‌راگفته است:

إن لك في‌النهارسبحاً طويلاً واذ كراسم ربك وتبتّل إليه تبتيلاً. و گفته: واذكر اسم ربك بكرةً و أصيلاً، ومن الليل فاسجد له وسبحه ليلاً طويلاً. وگفته : وسبح بحمد ربك قبل طلوع الشمس و قبل الغروب ، ومن الليل فسبحه و إدبارالسجود .وگفته : وسبح بحمد ربك حين تقوم ، و من‌الليل فسبحه وإدبارالنجوم . وگفته : إن ناشئة الليل هی اشدوطأً وأقوم قيلاً. وگفته : و من آناء الليل فسبح وأطراف النهار لعلك ترضى. وگفته : وأقم [۵۴۶] الصلاة طرفي النهار وزلفاً من‌اليل إن الحسنات يذهبن السيئات . پس بنگر که رستگاران را از بندگان خود چگونه و به چه چیز صفت کرده است ؟ وفرموده : أمن هوقانت آناءَ الليل ساجداً و قائماً يحذر الآخرة و يرجوا رحمة ربه قل هل يستوى الذين يعلمون والذين لايعلمون . و فرموده : تتجافى جنوبهم عن المضاجع يدعون ربهم خوفاً و طمعا . و فرموده : والذين يبيتون لربهم سجداً و قياماً . و فرموده : كانوا قليلاً من‌الليل ما يهجعون و بالأسحار هم يستغفرون . و فرموده : فسبحان‌الله حين تمسون وحين تصبحون . ای ، فسبحواالله حين تمسون وحين تصبحون . و فرموده : ولا تطرد الذين يدعون ربهم بالغداة والعشي يريدون وجهه. وکل این آیات بیان می کند که راه رسیدن به خدای مراقبهٔ وقت‌هاست ، و عمارت آن به وردهای پیوسته . و برای آن پیغامبر گفته است: أحب العباد الى الله الذين يراعون الشمس و القمر و الأظلة لذكرالله. ای،دوست‌ترین بندگان‌نزدیك خدای آنکسان‌اند که خورشید وماه وسایه را برای ذکرخدای رعایت کنند.ای، برای اوقات نماز۔ تا اول وآخر آن را به‌تحقیق بشناسند۔ این چیزها را رعایت نمایند .

و باری تعالی گفته است : الشمس والقمر بحسبان . وگفته : ألم تر إلى ربك كيف مدالظل ، ولوشاءَ لجعله ساكناًثم جعلنا الشمس عليه

دلیلاً ثم قبضناه إلینا قبضاً یسیراً. و گفته: والقمر قدّرناه منازل . و گفته: وهو الذی جعل لکم النجوم لتهتدوا بها . و گمان مبر که مقصود از سیر خورشید و ماه به حسابی مرتب منظوم ، و از آفریدن سایه و نـور و ستارگان ، آن است که بر کارهای دنیا بدان استعانت نموده شود ، بل مقصود آن است که مقادیر وقت‌ها شناخته شود . و در این وقت‌ها به انواع طاعت و بازرگانی آخرت مشغول شده آید . ودلیل براین، قول باری تعالی است : و هوالذی جعل اللیل والنهار خلفة لمن أراد أن یذکر أو أراد شکوراً. ای ، یکی از ایشان ازپس دیگری در آید تا آنچه در آن فوت شده باشد ، دراین به تلافی رسد . و بیان کرده‌است که آن برای ذکر وشکر است ، نه برای غیر آن را. و باری تعالی گفت : و جعلنا اللیل و النهار آیتین فمحونا آیة اللیل وجعلنا آیة النهار [۵۴۷] مبصرة لتبتغوا فضلاً من ربکم . و فضلی که از پروردگار مبتغی است ثواب و آمرزش است .

بیان عدد وردها و ترتیب آن

بدان که وردهای روز هفت است : و از طلوع صبح تا طلوع قرص خورشید یك ورد است ✿ و از طلوع خورشید تا به وقت زوال دو ورد ✿ و از زوال تا نماز دیگر دو ورد ✿ و از نماز دیگر تا غروب دو ورد .

و قسمت شب به چهار ورد است : از نماز شام تـا وقت خفتن مردمان دو ورد ✿ و از نیمهٔ آخر شب تا طلوع صبح دو ورد . و ما در طبقهٔ هر وردی ، فضیلت او و آنچه بدان متعلق است بیاریم .

ورد اول : میان طلوع صبح تا طلوع خورشید ، و آن وقتی شریف است، ودلیل بر شرف و فضیلت او آن است که حق تعالی بدان قسم یاد کرده است و فرموده: والصبح إذا تنفس . و تمدح نموده وگفته : فالق الاصباح . و

گفته : قل أعوذ برب الفلق . و به قبض سایه،قدرت خود ظاهر گردانیده است ، و گفته : ثم قبضناه إلینا قبضاً یسیراً . و آن وقت قبض است سایهٔ شب را به بسط نورخورشید . ومردمان را ارشاد فرموده سوی تسبیح [در آن] بدین آیت‌ها .

یکی : فسبحان‌الله حین تمسون و حین‌تصبحون. دوم : فسبح بحمد ربك قبل طلوع الشمس . سوم : ومن آناء اللیل فسبح وأطراف النهار. چهارم : و اذکر اسم ربك بکرةً و اصیلاً .

و اما ترتیب‌این وردها آن‌ست که چون از خواب بیدار شود ابتدا به ذکر خدای کند و بگوید : الحمدلله الذی أحیانا بعدما أماتنا والیه النشور ، تا آخردعاها و آیت‌ها، که در دعای بیدار شدن از «کتاب دعوات» یاد کرده‌ایم . و در حال دعا گفتن ، جامه درپوشد و نیت ستر عورت برای فرمان برداری خدای ــ عزوجل ــ و استعانت بر عبادت او بی قصد ریا و رعونت [کند] . پس به «آب خانه» رود ــ اگر بدان حاجت دارد ــ وپای چپ را تقدیم کند، ودعاهایی که در«کتاب طهارت» درحال دررفتن وبیرون آمدن یاد کرده‌ایم بخواند .

پس مسواك کند به سنت ، چنانکه گفته شده است ، ووضو سازد. و جمله سنت‌ها ودعاهارا که‌در«کتاب‌طهارت» یاد کرده‌ایم رعایت کند. وما آحاد عبادت را بدان سبب دراول یاد کرده‌ایم تا دراین کتاب وجه ترکیب و ترتیب یاد کنیم . پس چون از وضو فارغ شود دو رکعت سنت [بامداد] در خانه بگزارد . چه پیغامبر همچنین کردی . و پس از أدای دو رکعت در خانه یا درمسجد دعایی که ابن عباس روایت کرده است بخواند وبگوید : اللهم إنی أسألك [۵۴۸] رحمة من عندك تهدی بها قلبی ، تا آخردعا. پس ازخانه بیرون آید و روی به مسجد آرد . و دعای رفتن سوی مسجد

فراموش نکند و ندود، بلکه با سکینت رود ـ چنانکه در خبر آمده است ـ [و میان انگشتان را مشبك نسازد. پس داخل مسجد شود و پای راست پیش نهد و دعای مأثور که برای دخول مسجد آمده است] بخواند. و به صف اول رود ـ اگر در آن جای یابد ـ و پای بر گردن مردمان ننهد و مزاحمت ننماید. چنانکه در «کتاب جمعه» گفته شده است. پس دو رکعت سنت نماز بامداد بگزارد، اگر در خانه نگزارده باشد، و به دعایی که پس از آن آمده است مشغول شود. و اگر سنت گزارده باشد، دو رکعت تحیت مسجد بگزارد و منتظر جماعت بنشیند. و مستحب‌تر از آنکه جماعت در «غلس» گزارد. چه پیغامبر درغلس گزاردی. و نباید که در همهٔ نمازها جماعت «بگذارد»[1] خاصه در نماز بامداد وخفتن، که در آن فضلی زاید است.

وأنس روایت کرد که پیغامبر درنماز بامداد گفت: من توضأ ثم توجه الی مسجد لیصلی فیه الصلاة کان له بکل خطوة حسنة ومحی عنه سیئة والحسنة بعشر أمثالها فاذا صلی ثم انصرف عند طلوع الشمس کتب له بکل شعرة فی جسده حسنة وانقلب بحجة مبرورة فان جلس حتی یرکع الضحی کتب له بکل رکعة الفی الف حسنة، ومن صلی العتمة فله مثل ذلك وانقلب بعمرة مبرورة. ای، هر که وضو سازد و روی به مسجدی آرد، که در آن نماز گزارد، به هر گامی وی را حسنه‌ای نویسند و سیئه‌ای از وی محو کنند، و جزای یك حسنه ده باشد. و چون نماز بگزارد و پیش از طلوع خورشید باز گردد، به هر مویی که بر تن اوست وی را حسنه‌ای نویسند و به حجی مبرور بازگردد. و اگر بنشیند تا نماز چاشت بگزارد، وی را به هر رکعتی دوهزار هزار نیکی بنویسند. و هر که نماز خفتن بگزارد ثواب وی همچنین بود، و به عمرهٔ مبرور بازگردد.

۱ـ متن عربی چنین است: ولاینبغی ان یدع الجماعة فی الصلاة عامة.

و عادت سلف آن بوده است کـه در مسجد پیش از طلوع صبح برفتندی . مـردی از تابعین گفت : [پیش از طلوع فجر بـه مسجد رفتم ، ابوهریره را دیدم پیش ازمن رفته بود. مرا گفت:] ای برادر زاده ! در این ساعت ازخانهٔ خود برای چه بیرون آمدی ؟گفتم : برای نماز بامداد .گفت: شاد شو و [ترا مژده باد] که بیرون آمدن ما از خانه ونشستن درمسجد را در این ساعت، مثل غزوی شمردیمی درراه خدای . یا چنین گفت که : غزوی در خدمت پیغامبر .و علی ـ کرم الله وجهه گفت ـ که: پیغامبر ـ علیه السلام ـ بر من و فاطمه بگذشت، و ما درخواب بودیم .گفت: نماز بگزارید !گفتم : نفس های ما درقبضهٔ قدرت خدای است، چون خواهد کهما رابیدار گرداند، بیدار کند . بازگشت وروی بگردانید، و شنیدم که دست بر ران می زد و می گفت : وکان الانسان أکثرشیءٍ جدلا .

و پس از سنت نماز بامداد و دعای آن به استغفار [۵۴۹] و تسبیح مشغول شود تا نماز را اقامت نمایند ، پس بگوید : استغفر الله الذی لا إله إلا هوالحی القیوم [وأتوب إلیه] هفتادبار . وسبحان الله والحمدلله ولاإله الاالله والله أکبر ، صد بار . پس فریضه بگزارد ، و کل آنچه یاد کردیم از آداب ظاهر و باطن در نماز ، و پگاه خاستن، رعایت کند . و چون از آن فارغ شود درمسجد تا طلوع خورشید بنشیند، وبه ذکر خدای مشغول باشد چنانکه ترتیب آن بخواهیم گفت .

پیغامبر ـ علیه الصلاة والسلام ـ گفت: لان اقعد فی مجلسٍ اذکر الله فیه من صلاة الغداة الی طلوع الشمس أحب الیّ من أن اعتق أربع رقاب . ای ، در مجلسی نشینم و از نماز بامداد تا طلوع خورشید ذکر خدای کنم، دوست تر از آن دارم که چهار بنده آزاد کنم. و آمده است که پیغامبر ـ علیه السلام ـ چون نماز بامداد بگزاردی تاطلوع خورشید بر جای نماز بنشستی . و در بعضی

روایت‌ها، دو رکعت نماز بگزاردی ـ ای، پس از طلوع ـ چه فضل آن بیرون از حد و احصا آمده است.

و حسن روایت کرد که پیغامبر در آنچه از رحمت پروردگار خود یاد کردی «گفتی که باری تعالی گفت: یا ابن آدم أذکرنی من بعد صلاة الفجر ساعةً و بعد صلاة العصر ساعة أکفك ما بینهما. ای، ای پسر آدم پس از نماز بامداد یك ساعت و پس از نماز دیگر یك ساعت مرا یاد کن، آنچه میان آن است من از تو کفایت کنم. و چون فضل آن ظاهر شد باید که بنشینند و تا بر آمدن خورشید سخن نگوید، بل باید که وظیفت او تا طلوع شمس چهار نوع باشد: دعاها؛ و ذکرهای مکرر؛ و خواندن قرآن؛ و تفکر.

أما دعاها: همین که از نماز فارغ شد باید که آغاز کند و بگوید: اللهم صل علی محمد و علی آل محمد، اللهم أنت السلام و منك السلام و إلیك یعود السلام حیّنا ربنا بالسلام و ادخلنا دار السلام تبارکت یا ذاالجلال والاکرام.

[مترجم می‌گوید]: بوطالب مکی رحمه‌الله گفت: در «کتاب قوت القلوب»، پس سه بار «سبحان الله العظیم و بحمده» بگوید. و سه بار «استغفر الله و أتوب الیه». پس بگوید: اللهم لا مانع لما أعطیت ولا معطی لما منعت ولاینفع ذاالجد منك الجد. پس پای دوتا کرده پیش از آن که در سخن آید: لا إله الا الله وحده لا شریك له، له الملك و له الحمد یحیی و یمیت و هو حی لایموت بیده الخیر و هو علی [۵۵۰] کل شیءٌ قدیر، ده بار گوید، و هم بر این جمله ده بار قل هو الله أحد، بخواند. و أعوذ بالله السمیع العلیم من الشیطان الرجیم، و قل رب اعوذبك من همزات الشیاطین و أعوذبك رب أن یحضرون، بگوید. پس سه بار، سبحان ربك رب العزة عما یصفون ـ تا آخر سورت ـ بخواند. پس: فسبحان الله حین تمسون و

و حین تصبحون ـ تا آخـر سه آیت ـ پس تسبیح ، و تحمید ، و تهلیل « هر یك بیست و پنج بار بگوید ، تا جملهٔ ذکرها صد باشد . پس « سورة الحمد وآیة الكرسی وخاتمة بقرة»» از اول «آمن الرسول » تا آخـر ، و شهدالله (الآیه)و قل اللهم مالك الملك (الی الآیتین) و لقد جاءکم رسول من أنفسكم (الآیتین) ولقد صدق‌الله رسوله‌الرؤیا بالحق » تا آخرسورت، والحمدلله الذی لم یتخذ ولداً (الآیه) و پنج آیت از اول «حدید» وسه آیت ازآخر«حشر» پس هفت باربگوید : اللهم إنی أسألك بكرم وجهك الصلاة علی محمد وآله و أسألك الجنة و أعوذبك من‌النار .

پس دعا راآغاز کند، به‌آنچه پیغامبر آغاز کردی ،و آن این است : سبحان ربی العلی الا علی‌الوهاب لاإله‌إلاالله وحده لا شریك‌له ، له‌الملك و له الحمد یحیی و یمیت و هو حی لا یموت بیده الخیر و هو علی‌کل شیءٍ قدیر، لا إله الاالله أهل الفضل و النعمة و الثناء الحسن، لا إله الاالله ولا نعبد إلا إیاه مخلصین له الدین ولوکره الكافرون . پس دعاهایی که در باب سوم و چهارم از«کتاب أدعیه» آورده‌ایم آغاز کند ، و جملهٔ آن را اگر توانـد بخواند ، و الاآنچه حال خـود را موافق‌تر داند، و به رقت دل نزدیك‌تر و بر زبان آسان‌تر،از آن جمله یادگیرد .

اما ذکرهای مکرر : وآن کلمه‌هایی است که در تکرار آن فضیلت‌ها آمده است ، به ایراد آن تطویل‌ندهیم، و اقل تکرار سه بار است ، یا هفت بار . و اکثر آن صد بار یا هفتاد بار . و أوسط آن ده بار . پس باید که به اندازهٔ فراغ ووسعت وقت خود مکررگرداند . وبیشتر را فضل بیشترباشد. ومیانه‌تر،وبه فضل‌اقتصاد نزدیك‌تر،آنکه‌ده بار مکرر کند ، وآن سزاوارتر بدانچه بر آن مداومت توان نمود . و بهترین‌کارها آن است ،که بر دوام بود اگرچه اندك باشد . و هروظیفتی که بر بسیار [۵۵۱] آن‌مواظبت نتوان

نمود ، اندك آن ـ بامداوت ـ فاضل‌تر و تأثیر آن‌در دل قوی‌تر از بسیار آن . و مثال‌اندك‌دایم، [مثال]قطرات آب‌است که چون به‌توالی برسنگ آید« گَـو ی» درسنگ ظاهرشود. ومثال بسیار پراکنده، آنچه‌به‌یك دفعت‌رسد، یادفعت‌های پراکنده، که دیردیر اتفاق افتد ، اثرآن ظاهر نشود. واین کلمات ده است .

اول : لاإله الا الله وحده لا شریك‌له ، له‌الملك وله‌الحمد یحیی و یمیت وهوحی لا یموت بیده الخیر و هو علی‌کل شیْ قدیر .

دوم : سبحان‌الله والحمدلله ولاإله الاالله والله‌اکبر ولاحول ولاقوة الا بالله [العلی العظیم] .

سوم : سبوح قدوس رب‌الملائکه والروح .

چهارم : سبحان‌الله العظیم و بحمده .

پنجم : أستغفرالله الذی‌لا اله إلا هوالحی القیوم‌وأسأله‌التوبة.

ششم : اللهم لا مانع لما اعطیت ولا معطی لما منعت و لاینفع ذاالجد منك الجد .

هفتم : لاإله الاالله الملك الحق المبین .

هشتم : بسم الله الذی لا یضرمع اسمه شیْ فی الارض ولا فی‌السماء وهوالسمیع العلیم .

نهم:اللهم صل علی محمد [عبدك ونبیك و رسولك‌النبی الامی] و علی آله‌واصحابه.

دهم : أعوذ بالله السمیع‌العلیم‌من الشیطان الرجیم ،ربِّ أعوذبك من همزات الشیاطین وأعوذبك رب أن یحضرون ، و این ده کلمه است که چون هـر یکی را از آن ده بار بگویی ، صد بار شود . و آن فاضل‌تر از آن باشد که یك ذکر را صد بار مکرر گردانند. زیرا که هر یکی را از این کلمات فضلی‌مفرد است، وهر یکی‌از آن‌دل‌رانوع تنبهی و تلذذی‌است. ودر

انتقال از یکی به دیگری [نفس را] نوع راحتی و امنی [است]از ملالت .

واما قراءت : جمله آیت‌هااز که‌در فضل آن اخبار وارد شده است خواندن آن مستحب است ، و آن سورت «الحمد» است . و آیة الکرسی و خاتمهٔ بقره، از آمن الرسول‌تا آخر،و شهدالله (الآیه) . و قل اللهم مالك الملك (الآیتین) و قول او : لقدجاءکم رسول من أنفسکم ، تا آخر آن . و قول او : لقد صدق‌الله رسوله الرؤیا بالحق ، تا آخر آن . و قول او : و قل الحمدلله الذی لم یتخذولداً (الآیه) و پنج آیت ازاول «حدید» وسه از آخر «سورة حشر» .

واگر ده« مسبعه»ای که‌خضر ابراهیم تیمی را هدیه داده است ، و وصیت کرده که‌بامدادوشبانگاه‌بخواند،[بگوید]مستکمل‌فضل باشد،و جامع فضیلت همهٔ دعاهای [۵۵۲] مذکور . چه کُرزبنِوَبْره گفت ـ و او ازابدال بود ـ که : برادری ازاهل شام برمن‌آمد ومرا هدیه‌ای داد و گفت : ای کرز! از من این هدیه را قبول کن که نیکوهدیه است . گفتم : ای برادر ! ترا این هدیه‌کی داده است ؟گفت : ابراهیم تیمی . گفتم : از ابراهیم نپرسیدی‌که او از کجا یافت ؟ گفت : بلی پـرسیدم ، او چنین گفت که : در پیش در کعبه نشسته بودم ، و تهلیل و تسبیح و [تحمید] و تمجید می‌گفتم ، مردی بیامد [و برمن] سلام‌گفت ، و بر دست راست من بنشست ـ و من در عصر خود از او خوب‌تر و نکو [روی‌تر] و سپید جامه‌تر و خوش بوی‌تر ندیده بودم ـ گفتم : ای عبدالله! تو کیستی ؟ واز کجا می آیی؟گفت : من خضرم . گفتم : موجب آمدن چیست ؟ گفت : تا بر تو سلام گویم . چه ترا برای خدا دوست می‌دارم ؛ و به نزدیك من هدیه‌ای است ، می‌خواهم که آن ترا دهم . پرسیدم که آن چه چیزاست ؟گفت : آنکه پیش از بر آمدن خورشید وگسترده شدن نور آن بر زمین ، وپیش از فرو شدن آن، سورت «الحمد»

وقل أعوذ برب الناس، وقل أعوذ برب الفلق ، وقل هو الله أحد، وقل یا ایها الکافرون،و آیت الکرسی» هر یکی از آن هفت بار بخوانی. وهفت بار: سبحان الله والحمدلله ولا إله الاالله والله اکبر. وهفت بار بر پیغامبر درود دهی، و هفت بار برای مردان و زنان مؤمن آمرزش خواهی، وهفت بار برای خود و مادروپدر خود ، و هفت بار بگویی : اللهم أفعل بی وبهم عاجلاً [وآجلاً] فی الدین والدنیاوالآخرة ، ماأنت له أهل، ولا تفعل بنایامولانا ما نحن له أهل إنك غفور حیلم [جواد کریم،رؤف رحیم]. وبنگر که آن را بامداد و شبانگاه نگذاری.

گفتم:خواهم که اخبار فرمایی که این عطا ترا که داده است؟گفت : محمد- صلی الله علیه وسلم- گفتم: از ثواب آن مرا خبرده!گفت :چون محمد را خواهی دیداز ثواب آن بپرس، که او ترا از آن اخبار فرماید. پس ابراهیم تیمی گفت که : روزی در خواب دید، که چنانستی که ملایکه بیامدند، و او را برداشتند و به بهشت بردند ، واو آنچه در آن است بدید ، و کارهای عظیم را که در بهشت دیده بود صفت کرد، و گفت که : از فریشتگان، بپرسیدم که این همه کراست ؟ گفتند آنکس را که مثل عمل تو کند . و گفت که : از میوه و شراب بهشت تناول کرد . پس پیغامبر- صلی الله علیه وسلم- بر من آمد با هفتاد پیغامبر دیگر ، و هفتاد صف از فریشتگان هر صفی از مشرق تا مغرب ، و بر من سلام گفت و دست من گرفت .گفتم : یا رسول الله ، خضر مرا گفت که : این حدیث از تو شنیده است ، گفت : خضر راست گفته است - دوباراین مکرر کرد - و هرچه او حکایت کند حق باشد [۵۵۳] و او عالم اهل زمین است و رئیس ابدال است و او از لشکرهای خدای است در زمین .گفتم : یا رسول الله!هر که این بکند و مثل این که من در خواب دیدم نبیند،چیزی از این که من یافته‌ام بیابد؟ گفت : بدان خدای که مرا به حق بعث فرموده است که کنندهٔ این،اگر چه مرا وبهشت را نبیند، همهٔ

کبایر او آمرزیده شود، و خشم و دشمنایگی حق تعالی از وی بر دارند و «صاحب شمال»[1] را فرمایند که تا سالی هیچ بدی بر وی ننویسد. و بدان خدای که مرا بحق پیغامبر گردانیده است که این کار نکند، مگر کسی که حق تعالی وی‌را نیکبخت آفریند، و ترك این نگیرد مگر کسی که وی را بدبخت آفریند.

و ابراهیم تیمی چهار ماه طعام و شراب را تناول نکرده بود، و شاید که این، پس از این خواب بوده است. و این وظیفت قراءت است، و اگر ورد خود از قرآن بدین اضافت کند یا هم بدین اقتصار نماید، نیکو باشد. و قرآن خواندن فضل ذکر و فکر ودعا را جامع است اگر به تدبر خواند، چنانکه فضل آن و أدب آن در «کتاب تلاوت» یاد کرده‌ایم.

و اما تفکر: باید که یکی از وظیفت‌های وی باشد، و تفصیل آنچه در آن تفکر کند و کیفیت آن در «کتاب تفکر» از «ربع منجیات» بخواهد آمد، ولکن رجوع مجامع آن به دو فن است:

یکی: آنکه تفکر در چیزی کند که در معاملت وی را سود دارد بدانچه با نفس خودحساب کند در آنچه تقصیر کرده است. ووظیفت‌های روزی که پیش اوست مرتب گرداند، و صوارف و عوایق که او را از خیر شاغل باشد، تدبیر دفع آن سازد، و از تقصیر خود وعمل هایی که خلل بدان راه یافته است یاد کند، تا آن‌را به‌صلاح آرد. و نیت‌های نیك در دل خود حاضر گرداند، درکارهایی که بر نفس وی مقصور است، و در معاملهٔ مسلمانان.

فن دوم: آنکه در علم مکاشفه وی را سود دارد، و آن بدان باشد که در نعمت‌های الهی و تواتر آلاء ظاهر و باطن او اندیشه کند تا معرفت او بدان نعمت ها زیادت شود، و شکر او بر آن بسیار گردد، یا در عقوبت‌ها و انتقام‌های او، تا معرفت او به قدرت الهی و بی نیازی اوافزون

۱ــ مقصود فرشته‌ای است که بر دوش چپ جای دارد و گناهان را می نویسد.

شود ، و ترس او را از آن مزیدی حاصل آید . و هریك را از این کارها شاخه‌های بسیار است که‌بعضی مردمان را در آن‌مجال تفکر واسع است ، و بعضی را نی . و در «کتاب تفکر» آن را به استقصاء خواهیم رسانید . و چون فکرت میسر شود شریف تر عبادات‌بود ؛ چه معنی ذکر خدای در او موجود است بازیادت دو کار.

یکی: زیادت معرفت ؛ چه فکرت کلید کشف ومعرفت است .

ودوم : زیادت محبت. چه دل دوست‌ندارد مگر کسی‌راکه معتقد تعظیم او بـاشد . و عظمت و جلال‌خدای منکشف نشود ، مگر به معرفت [۵۵۴] صفات،و معرفت قدرت و عـجایب افعال او . واز فکرت،معرفت حاصل آید . و از معرفت تعظیم . و از تعظیم محبت .

و ذکر نیز اُنس بار آرد ، و آن نوعی از محبت است ؛ ولـکن محبتی که سبب و معرفت باشد قوی‌تر و ثابت‌تر و عظیم‌تر بود . و نسبت محبت عارف‌با اُنس ذاکر، که او را استبـصاری تمام نباشد ، نسـبت عشق کسی است که جمال شخصی به چشم مشاهده کند ، و بر خوبی اخلاق و افعال وفضیلت‌ها وخصلت‌های حمیدهٔ او به تجربه مطلع شود، با انس کسی که صفت خوبی شخصی که از چشم او غایب باشد در خَلق وخُلق‌بر سبیل اطلاق ، بر گوش او بارها مکرر شود ، بی آنکه وجوه خوبی را در آن هر دو به تفصیل بداند .

پس محبت او چون محبت کسی نباشد کـه مشاهده کرده بود . و هر آینه«خبرچون‌معاینه نتواند بود»[1] . وبندگانی که برذکرخدای تعالی به‌دل و زبان مواظبت نمایند ، و آنچه پیغامبران آورده‌اند،به ایمان تقلیدی آن را تصدیق کرده باشنـد ، از محاسن صفات حق تعالی با ایشان جز کارهای

۱ــ متن عربی‌چنین است: «ولیس الخبر کالمعاینه.»

[جمیل] نباشد که آن را به تصدیق واصفان اعتماد کرده بوند، و عارفان آن کسان‌اند که آن جلال وجمال مشاهده کردند، به چشم بصیرت باطن که قوی‌تر از بصر ظاهراست، الا آن است که هیچ کس بر کنه جلال و جمال او محیط نشده است، چه آن مقدور هیچ کس از مخلوقان نیست، ولکن هر کسی به قدر آنچه حجاب از پیش وی برداشته‌اند مشاهده کرده است.

و جمال حضرت ربوبیت را نهایت نیست، و حجاب‌های آن هم نامتناهی است. وعدد حجاب‌هایی که استحقاق‌اسم«نور» دارد ــ و کسی که بدان رسدنزدیك باشد که‌گمان برد که وصول او به‌اصل‌تمام شده‌است ــ هفتاد است. پیغامبر ــ علیه السلام ــ گفت: إن‌لله سبعین حجاباً من نور لو کشفها لأحرقت سبحات وجهه کل ما أدرکه بصر. و آن حجاب‌ها نیزمرتب است، وآن انوار درمراتب متفاوت. چنانکه خورشید و ماه و ستاره متفاوت‌اند. و در اول کمتر آن ظاهر شود، پس آنچه بدونزدیك‌بود، و آنچه درجات ابراهیم را ــ صلوات‌الله‌علیه ــ در ترقی ظاهر می‌شد، [بعضی صوفیان] بر این معانی حمل کرده‌اند. ودر تفسیر: فلما جن علیه اللیل رأی کوکباً. بر این جمله گفته که: چون‌کار بر وی تاریك شد به حجابی از حجاب‌های نوررسید، وبه‌کوکب ازاو عبارت‌کرد. وبه‌کوکب این جسم‌های روشن کننده را نخواسته است. چه بر آحاد عوام پوشیده نماند که ربوبیت لایق اجسام نباشد، بل به‌اول نظر آن را دریابند. پس‌چیزی که عوام راگمراه‌نکند خلیل‌را گمراه نکند، وبدین حجاب‌هایی که آن‌را انوارخوانند این‌روشنی که بصر را محسوس است نخواسته‌اند، بل‌بدوآن خواسته‌اند که بدین آیت: [۵۵۵] الله نور السموات و الارض مثل نوره کمشکوة فیهامصباح. (الأیه).

و از این معانی در گذریم، چه آن از علم معاملت بیرون است، و به حقایق او نرساند، مگر کشفی که تابع فکرت صافی باشد، و آن در

بر کم کسی گشاده شود. و آنچه جمهور مردمان رامیسراست فکرت است در چیزهایی که مفید علم‌های معاملت است، و فایدهٔ آن نیز بسیار است و نفع آن‌عظیم. و این چهاروظیفت است- ای دعا و ذکر، و قراءت، و فکر- که‌باید وظیفت مرید باشد، پس از نماز بامداد، بل پس از هر [وردی] و پس از فراغ از وظیفت نماز. چه پس از نماز جز آن چهار، وردی نیست. و بدین معنی بدان قوت یابد که سلاح و سپر خود بگیرد. و روزه سپری است که مجاری شیطان -که دشمن دین است و از راه راست باز دارنده- تنگ‌گرداند. و پس از طلوع صبح تا طلوع خورشید نمازی نیست جز دو رکعت سنت و فریضهٔ نماز بامداد. و پیغامبر -علیه السلام- و اصحاب او در این وقت به ذکرها مشغول شدندی. و آن اولی است، مگر آنکه پس از فرض خواب غلبه کند، و بجز از نماز دفع‌نشود، آنگاه اگر نماز کند باکی نباشد.

ورد دوم: آنچه میان طلوع خورشید است تا چاشتگاه، ای یك نیمه از میان طلوع خورشید تا زوال، و آن سه ساعت باشد از روز -چون تمام آن را دوازده ساعت گیرند- و یك ربع از روز باشد. و در این ربع دو وظیفت زاید است، یکی نماز چاشت -و در کتاب نماز یاد کرده‌ایم که اولی آن است که دو رکعت‌ودروقت اشراق بگزارد- و آن آنگاه باشد که خورشید منبسط گردد، و قدر نیم نیزه بلند شود. و چهار رکعت یا شش یا هشت، آن وقت که‌پای از گرمی زمین بسوزد. ووقت‌دو رکعت آن است که حق تعالی‌گفته است: یسبحن بالعشی والاشراق. چه آن وقت اشراق شمس است -و آن ظاهر شدن تمام نور او باشد بدان که چنان بلندگردد که بخارات و غبارات که بر روی زمین است نور او را مانع نباشد- چه آن مانع کمال اشراق است- و وقت چهار رکعت- و آن «چاشت فراخ»

است ـ آن است که باری تعالی بدان قسم یاد فرموده است: **والضحی واللیل إذا سجی** . و پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ بیرون آمد وصحابه به وقت اشراق نماز می‌گزاردند، به آواز بلند، گفت: **ألا إن صلاة الأوابین اذا رمضت الفصال**. ای، بدانید که وقت نماز «أوابان» آن است که شتر بچگان از گرمی زمین بسوزند .

وچون در نماز چاشت بر یکبار اقتصار نماید هم بر این جمله فرماییم، چه آن وقت، فاضل‌تر نماز چاشت را . و اگرچه اصل فضیلت بدانچه [۵۵۶] میان دو طرف دو «وقت کراهیت» نماز گزارد حاصل شود ، و آن ازوقت بلند شدن خورشید باشد به قدر نیم نیزه به تقریب تا پیش از زوال در ساعت استوا . واسم چاشت بر کل این وقت منطلق است. و دو رکعت اشراق چنانستی که دراول وقت أذان می‌باشد در نماز، وگذشتن[وقت] کراهیت . چه پیغامبر ـ علیه السلام ـ گفت :**إن الشمس تطلع معها قرن الشیطان فاذا إرتفعت فارقها**. ای، طلوع خورشید با«سرون» دیو طالع شود . و چون بلند شد از وی جدا گردد . و کمتر بلندی او آن باشد که از حجاب زمین و و غبار آن بیرون آید . و آن را به تقریب رعایت باید کرد .

وظیفت دوم : در این وقت خیرهایی است که تعلق به مردمان دارد، و بامدادها معتاد باشد از عیادت بیمار و تشییع جنازه و حضور مجاس علم و یاری دادن در نکوکاری و پرهیزگاری، و آنچه بدان ماند ازروا کردن حاجت مسلمانان و غیر آن. و اگر چیزی از آن اتفاق نه افتد به چهار وظیفت، که پیش از این تقریر افتاده است، بازگردد از : دعا، و ذکر، وقراءت، وفکر. یا نماز تطوع اگر خواهد ، چه آن پس از نماز بامداد مکروه است، و در این وقت مکروه نیست . پس نماز ، قسم پنجم باشد از وظیفت‌های این وقت، آنکس را که خواهد .

و أما پس از فریضهٔ بامداد به هر نمازی که آن را سببی نیست مکروه است. و پس از صبح، اولی آنکه بر سنت نماز بامداد و تحیت مسجد

اقتصار نماید ، و به نماز مشغول نشود ، بل به قراءت و ذکر و دعا و فکر مشغول باشد .

وردسوم :ازچاشتگاه تا زوال، وچاشتگاه منتصف یك نیمهٔ روز باشد، و آنچه به اندکی پیش از آن بود . و چنانستی که پس از هر سه ساعتی ادای نمازی فرموده‌اند . و چون پس از طلوع خورشید سه ساعت بگذرد ، پس در آن حال و پس از گذشتن آن ، دریابد که نماز چاشت است ، و چون سه ساعت دیگر بگذرد نماز پیشین . چون سهٔ دیگر بگذرد نماز دیگر . و پس از سه دیگر نماز شام . و نماز چاشت میان طلوع و زوال همچنان است که نماز دیگر میان زوال و غروب ، الا آن است که نماز چاشت فریضه نشده است ، به سبب آنکه وقت اکباب مردمان است بر کارها ، بدان سبب تخفیف رفته است . و وظیفت در این وقت همان چهار قسم است ، و دو کار بر آن زیادت .

یکی : مشغول شدن به کسب و تدبیر معیشت ، و رفتن به بازار . پس اگر بازرگان باشد باید که به صدق و امانت خرید و فروش کند ، و اگر پیشه‌ای داند نصیحت و شفقت در آن بجای آرد ، و در همهٔ شغل‌ها خدای را فراموش نکنند . و از کسب بر قدر حاجت آن روز اقتصار نماید،اگر تواند ،که هر روزی برای [۵۵۷] حاجت وقتی کسب کند . و چون کفایت آن روز حاصل آمد باید که به خانه بازگردد و به ساختن توشهٔ آخرت مشغول شود . چه حاجت بدان ماسه تر است، و بر خورداری از آن دایم‌تر . پس بدان مشغول شدن مهم‌تر از طلب چیزی که از حاجت وقت زیادت باشد. و گفته‌اند که مؤمن[حاضر]نباشد مگر در سه چیز: یا عمارت مسجد، یا مرمت خانه، یا قضای حاجتی که از آن چاره نبود . و کم کسی باشد که قدر «لابُدّ» بشناسد ، بل بیشتر مردمان از چیزی که مستغنی باشند آن را لابدِ خود دانند. زیرا که

شیطان ایشان را درویشی وعـده کـند و بخـل فرماید ، و ایشان سخن وی بشنوند، و از بیم درویشی چیزی که نخواهـند خورد، جمع کنند . وحق تعالی ایشان‌را آمرزش و فضل‌وعده‌فرماید ، و ایشان از آن اعراض نمایند و در آن رغبت نکنند .

کار دوم : قیلوله . و آن سـنت است تا بـدان بر قیام شب قوت گیرد، چنانکه سحورخوردن سنت است تا روزه نیکو بتوانند داشت . پس اگر قیام شب نخواهدکرد ، ولکن اگر نخسبد به خیـری مشغول نشود ــ و رواکه با غافلان حدیث گوید و مخالـطت کند ــ خواب او را اولی . چون نشاط آن‌ندارد که به ذکر و وظیفت‌های‌مذکوررجوع کند ، چه در خواب خاموشی‌و سلامت‌است. و بعضی سلف گفتند که : روزگاری برمردمان آید که‌خاموشی و خواب بهتر کارهای ایشان بود . و بسیار عابدباشد که خواب اورابه از عبادت ،چه عبادت‌برای‌ریا کند، و در آن خالص نباشد . و چون عابدبراین جمله بود ،حال غافل فاسق‌چگونه‌باشد ؟

سفیان ثوری گفت که : سـلف را خوش آمدی که در حال فراغت بخسبند تادر سلامت‌باشند .پس خواب برای طلب سلامت و نیت قیام شب قربت است ، ولکن باید که پیش از زوال بیدار شـود ، بر اندازهٔ ساختن وضو و رفتن به مسجد،پیش از وقت نماز ،که آن از کارهای فاضل است . و اگر نخسبد و به کسب مشغول‌نشود ، و به نماز و ذکر مشغول باشد ، آن فاضل‌تروقت‌های‌روزبود، چه‌وقت‌غفلت‌مردمان‌است ازحق تعالی،و مشغول شدن ایشان به کارهای‌دنیا. چه‌دلی که‌به خدمت پروردگار مشغول‌شود ــ در وقتی که‌بندگان از درخدای تعالی‌روی بگردانند‌ــ سزاوارباشد که‌خدای‌تعالی آن‌دل را پاك گرداند، و برای‌قرب و معرفت‌خودبرگزیند.وفضل‌اوچون فضل احیای شب باشـد ، چه شب وقت غفلـت است به خواب ، و این وقت

غفلت است به متابعت هوی ، و مشغولی به اندیشه های دنیا . و یکی از دو معنی قول خدای ـ عزوجل ـ است : وهوالذی جعل اللیل و النهارخلفة [لمن أراد ان یذکر] . چه یك معنی آن است که یکی خلیفت دیگری است درافزونی . و معنی دوم آنکه اگر در یکی چیزی فوت شود در دیگری آن را تدراك توان کرد .

ورد چهارم : [۵۵۸] آنچه میان زوال است تا فارغ شدن از نماز پیشین وراتبهٔ آن، واین کوتاه‌ترین وردهای روز است ، و فاضل‌تر آن . و چون پیش از زوال وضو سازد و به مسجد رود ،پس هرگاه که زوال حاصل آید، و مؤذن آغازبانگ نماز کند ،باید که صبرنمایدتا ازجواب مؤذن فارغ آید. پس وقتی که میان بانگ نماز و اقامت است احیاء کند،و آن وقت اظهار است ،که حق تعالی گفته است : و حین تظهرون . و در این وقت چهار رکعت بگزارد به یك سلام .

و این نماز را تنها ازمیان دیگر نمازهای روز نقل کرده‌اند ،که : پیغامبر به یك سلام گزارده است، ولکن آن روایت مطعون است. ومذهب شافعی به دوسلام است ـ مثل نوافل دیگر ـ و خبرهای صحیح همچنین آمده است،واین رکعت‌ها درازکند. چه وقت گشادن درهای آسمان است، چنانکه در باب نماز تطوع آورده‌ایم. و در آن سورت بقره بخواند یا دوسورت از «مائین» یا چهار از « مثانی » . و این ساعتی است که دعا در او مستجاب شود . و پیغامبر دوست داشته است که در این وقت عمل او مرفوع شود . پس نماز پیشین به جماعت بگزارد ، پس از چهار رکعت دراز ـ چنانکه گفته شد ـ یا کوتاه و نباید که آن را بگذارد .پس بعد نماز پیشین دو رکعت. پس چهار رکعت، چه عبدالله مسعود کراهیت داشته است که پس از فریضه، بی‌فاصلی مثل وی گزارده شود . و مستحب است که در این نفل آیة الکرسی و آخر

البقره»، و آیت هایی که درورد اول ایسراد کرده‌ایم بخواند، تا جامع باشد میان دعا و ذکر و قراءت، و نماز و تحمیدو تسبیح، با شرف وقت.

وردپنجم: آنچه پس از آن است تا نمازدیگر، و در آن مستحب است که در مسجد معتکف باشد، و به ذکر یا به نمازیا به نوعی دیگر از خیر مشغول [شود] و در انتظار نماز [معتکف باشد]. چه انتظارنماز پس از نماز، از فضایل اعمال است. و این سنت سلف بوده است، [که چون] میان نماز پیشین و نماز دیگر کسی درمسجد دررفتی از تلاوت نماز کنندگان آوازی شنیدنی، چون آواز زنبور. و اگردرخانهٔ وی دین او مسلم‌تر باشد وهمت او مجتمع‌تر، پس خانه در حق او فاضل‌تر. و احیای این ورد در فضیلت، چون احیای ورد سوم است. چه این نیزوقت غفلت مردمان است، و کسی که پیش اززوال خفته باشد خواب اودراین وقت مکروه باشد. چه درروزی دو خواب مکروه است.

و یکی ازعلما گفت: سه چیزاست که حق تعالی بر آن دشمن می‌دارد: خندهٔ بی‌شگفت، و خوردن بی گرسنگی، و خواب روز، بی‌بیداری شب. وحد خواب آن است که: شب‌وروز، بیست وچهارساعت است، و اعتدال در خواب هشت ساعت باشد، از خواب شب وروز جمله. و اگر این مقدار از شب بخسبد [۵۵۹] خواب روز را بیش‌معنی نماند، و اگر مقداری از آن کم شود، به خواب روز آن را استیفا کند.

وفرزند آدم را، اگرشصت سال بزید، بسنده‌باشد که بیست سال از عمر او کم شود. و هرگاه که هشت ساعت بخسبد، ثلثی از عمر او کم شده بود، ولکن چون خواب غذای روح است، چنانکه طعام غذای تن، و علم و ذکر غذای دل، قطع خواب از آدمی ممکن نگردد. و قدر اعتدال این است، واز این کم کردن بسی باشد که اضطراب بدن آرد، مگر کسی

راکه بیداری به تدریج عادت کند، ونفس وی بر آن خو گیرد بی‌اضطراب. و این ورد دراز ترین وردها است، و بندگان را برخورداری دهنده تر. و آن یکی از آنهاست که حق تعالی آن را یاد کرده است: و لله یسجد من فی السموات و الارض طوعا وکر ها و ظلالهم بالغدو والآصال. و چون جمادات خدای را سجده خواهند کرد، بندهٔ عاقل‌ازانواع عبادات چگونه غافل شود؟

وردششم: چون وقت نمازدیگردر آید، وقت‌ورد ششم در آید. [و او آن‌است که‌حق تعالی‌بدان‌قسم یادکرده‌است‌به‌قول‌خود: والعصر إن الانسان لفی‌خسر. و این یکی از دو معنی این آیت است] و در یك تفسیر مراد از لفظ «آصال» آن‌است، ومراد‌از‌لفظ «عشی» که در قول‌حق‌تعالی«وعشیا»ودر قول‌او«بالعشی‌والاشراق» آمده‌است، هم آن‌است. و دراین وردنمازی نیست، مگرچهاررکعت‌میان بانگ‌نمازواقامت، چنانکه‌در نماز پیشین گفته شده‌است پس فرض بگذارد، و به چهار قسم که در ورد اول مذکـور است مشغول شود، تا آنگاه که آفتاب به سر دیوار رسد و زرد شود. وچون نماز در او ممنوع است فاضل‌تر تلاوت قرآن است با تدبر و تفهم. چه او معنی دعا و ذکر و فکر را جامع است. پس در این قسم، بیشتر مقاصـد آن سه قسم مندرج است.

وردهفتم: چون آفتاب زردگردد، به سبب نزدیکی او به زمین، چنانکه غبارات وبخارات که بر روی زمین باشد نور وی‌را بپوشد، و در روشنی او زردی‌دیده شود، وقت‌این‌ورد در آید. واو مثل‌ورداول است، از طلوع خورشید. زیرا که این پیش از غروب است، چنانکه آن پیش ازطلوع. ومراد از قول حق تعالی: فسبحان الله حین تمسون، این‌است. و طرف دوم از قول حق تعالی: وأطراف النهار. این وقت است.

حسن گفت که : صحابه آخر روز را بیش‌از آن‌تعظیم کردندی که اول‌روزرا . ویکی ازسلف گفت که: اول‌روزبرای‌دنیاداشتندی، و آخر آن برای آخرت. پس‌در این وقت‌تسبیح‌واستغفار مخصوص‌مستحب‌است، ودیگرچیزی که‌در «ورداول»یاد کرده‌ایم،مثل آنکه گوید :استغفر الله العظیم الذی‌لاإله‌الاهوالحی القیوم‌و أسأله‌التوبه‌وسبحان‌الله‌العظیم وبحمده [۵۶۰][1] چه‌حق تعالی گفته است : واستغفر لذنبك وسبح بحمد ربك بالعشی والابكار . و استغفار برنام‌هایی که در قرآن است مستحب تر ، چون قول حق تعالی : استغفر الله إنه كان غفارا . واستغفرالله إنه كان توابا . رب اغفر و ارحم وأنت خير الراحمين . فاغفر لناوارحمناوأنت خير الغافرين . و مستحب است که پیش از غروب خورشید : و الشمس وضحیها ، و اللیل اذایغشی ، و معوذتین، بخواند و درحال‌غروب باید که در استغفار باشد. و چون بانگ نمازشنود گوید: اللهم إنی أسالك عندإقبال لیلك و إدبار نهارك . تا آخر دعا، چنانکه سابق شده است . پس جواب مؤذن بگوید، وبه نمازشام مشغول شود . و به‌غروب وردهای روز تمام شود . و باید که بنده به حال های خود بنگرد و حساب خود بکند ، که از این مرحله بنوشت . و تأمل کند که اگر امروز او مثل دی است مغبون باشد ، و اگر بدتر از دی است ،

۱ـ در پاورقی صفحهٔ ۱۸ جلد اول یاد آور شدم که : «از این پس شمارهٔ صفحات ربع عبادات بانسخهٔ موزهٔ بریتانیا هم آهنگ می‌شود». واین روش تا اینجا دنبال شد . اما چون بقیهٔ صفحات این نسخه آشفته و آب دیده است ، ناگزیر از این پس شمارهٔ صفحات نسخهٔ‌مجلس شورای ملی ـ که‌تاحدی‌خواناو بی‌نقص‌است ـ در متن خواهد آمد . (خدیوجم)

ملعون بود.

و پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ گفت: لابورك لی فی یوم لا ازداد فیه خیراً. ای، مرا برکت مباد درروزی که در آن خیری زیادت نکنم. و اگر کل روز در خیر گذارد و کاتب دست چپ را از نبشتن سیآت مرفه‌دارد، بایدکه‌شکر خدای بگزارد که وی را توفیق داده است، و بر راه راست داشته. واگر چنین نباشد و تقصیر کرده‌بود. [۵۶۱] شب خلف روزاست، باید که تقصیرات‌روز را در شب تلافی کند. چه «نیکی‌ها‌بدی را محو گرداند» و [باید که] برتندرستی‌و‌بقا یافتن‌عمر خود در همه‌شب شکر گوید، تا به تدارك تقصیر روز مشغول‌گردد. و در دل خود آرد که روز عمر را آخری است، که خورشید حیات در آن فرو شود، و پس از آن طلوع نکند. و در آن حال در تدارك و اعتذار بسته شود، که عمر جز روزهای شمرده نیست، و جملهٔ آن به‌گذشتن‌آحاد آن بگذرد لامحاله.

بیان وردهای شب و آن پنج است

اول: چون خورشید فرو شود نماز شام بگزارد و به احیای «مابین العشائین» مشغول شود، و آخراین وردغایب شدن شفق است، ای، سرخیی که به غیبت آن وقت نماز خفتن در آید. و حق تعالی بدان قسم یاد کرده است و گفته: فلا أقسم بالشفق. و نمازدرآن «ناشئة‌اللیل» است. زیراکه اول نشوساعت‌های‌اوست، و آن «آنایی» است که در قرآن مذکور است در قول حق تعالی: ومن آناءاللیل فسبح. و این نماز «أوابین» است. و مراد از قول حق‌تعالی: تتجافی جنوبهم‌عن المضاجع، آن است. هم براین جمله از حسن روایت کرده‌اند، و ابن ابی زیاد به پیغامبر اسنادکرده است که: وی را ازاین آیت‌پرسیدند. گفت: الصلاة بین العشائین. پس گفت:

علیکم بالصلاة بین العشائین فإنها تذهب بملاغات النهار و مهذبة آخره. ای، بر شما باد به نماز میان شام و خفتن، که آن لغوهای روز [را ببرد، و پایانش را پاکیزه دارد][1].

و انس را پرسیدند، از کسی که میان «عشائین» بخسبد. گفت: نباید، چه: تتجافی جنوبهم عن المضاجع، در حق آن ساعت نازل شده است. و فضیلت احیاء «مابین العشائین» در باب دوم بخواهد آمد.

و ترتیب این وردها آن است که پس از نماز شام، اول دو رکعت بگزارد و در آن «قل یاایها الکافرون، وقل هوالله احد» بخوانند. و گزاردن آن در عقب نماز شام باید بی‌تخالل کاری و سخنی باشد. پس چهار رکعت دراز بگزارد، و تا غایب شدن شفق چندانکه تواند نماز کند. واگر مسجد به خانه نزدیك باشد، باکی نبود که در خانه گزارد، اگر عزم آن ندارد که در مسجد معتکف باشد. واگر عزم آن دارد که در انتظار نماز خفتن اعتکاف نماید، آن فاضل‌تر، چون از تصنع و ریا ایمن باشد.

ورد دوم: به‌دخول وقت نماز خفتن درآید تا حد خفتن مردمان ـ و آن اول غلبهٔ تاریکی است ـ وحق تعالی بدان قسم یاد کرده است و گفته: و اللیل وماوسق. ای، آنچه از تاریکی فراهم آرد. وگفته: الی غسق اللیل. ای، تا تاریکی شب، و آن وقت فراهم آمدن تاریکی است.

و ترتیب این ورد به رعایت سه کار بود:

اول: آنکه بیرون فرض نماز خفتن ده رکعت بگزارد. چهار

۱ـ در هرسه نسخهٔ بریتانیا و مجلس شورا ولنینگراد، این بخش از ترجمهٔ فارسی چینن است: «... که آن لغوهای روز و خواب آخر شب را ببرد»، که گویا درست نیست. امامرتضی زبیدی در شرح جملهٔ «فانها تذهب بملاغات النهار و مهذبة آخره» نوشته‌است: «ای تسقط اللغو وتصفی آخره».

پیش از فرض که بدان ، میان بانگ نماز و اقامت را احیا کند. و شش پس از فرض. اول دو رکعت ، پس چهار. و آیت‌های مخصوص چون آخر بقره و آیة الکرسی، و اول «حدید» [و آخر حشر] و غیر آن بخواند .

دوم : آنکه سیزده رکعت نماز کند، آخر آن «وتر» باشد. چه این بیشتر نمازی است که از پیغامبر ـ علیه السلام ـ روایت کرده‌اند که در شب گزارده است، و زیرکان اول شب بکرده‌اند و اصحاب قوت آخر شب ـ و هشیاری تقدیم باشد ـ چه بسیار بود که بیدار نشود [۴۳۲] و یا قیام در آن حال بر وی گران آید، مگر آنکه وی را معتاد بود. آنگاه آخر شب فاضل‌تر. پس در این نماز مقدار سیصد آیت بخواند ، از سورت‌های مخصوص که پیغامبر آن را بسیار خواندی. چون «یس و سجدة و لقمان و سورة الدخان و تبارک الملک و زمر و واقعه» . و اگر این نماز نگزارد باید که خواندن این سورت‌ها یا بعضی از آن پیش از خواب نگذارد . چه در سه حدیث آمده است که پیغامبر ـ علیه السلام ـ هر شبی چه خواندی؟ و مشهورتر آن «سجدة و تبارک الملک» است . و در روایتی «زمر و بنی اسرائیل» . و در روایت دیگر آنکه هر شب «مسبّحات» خواندی ، و گفتی در آن آیتی است به از هزار آیت. و بعضی علما آن را شش کردندی » و « سبح اسم ربك» بر آن افزودندی . و در خبر است که پیغامبر ـ علیه السلام ـ سبح اسم ربك الاعلی ، را دوست داشتی ، و در سه رکعت «وتر» سه سورت خواندی : سبح اسم ربك الأعلی، و قل یا ایها الکافرون، و اخلاص. و چون فارغ شدی «سبحان الملك القدوس» سه بار بگفتی .

سوم : وتر. باید که پیش از خواب بگزارد، اگر عادت او قیام نباشد . بوهریره گفت که : پیغامبر ـ علیه السلام ـ مرا وصیت کرد که: نخسبم ، مگر پس از وتر . و اگر نماز شب معتاد او باشد تأخیر فاضل‌تر . پیغامبر ـ علیه

السلام ـ گفت : صلاة اللیل مثنی مثنی فاذا خفت الصبح فأوتر برکعة . ای ، نمازشب دوگان دوگان است ، وچون بترسی که صبح طلوع خواهد کرد به یك رکعت باید کرد . و عایشه ـ رضی‌الله‌عنها ـ گفت که: پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ اول شب و میانه وآخر آن وتر گزارده‌است ، و آخرالامر «وتر»او نزدیك سحر می‌بود . وعلی ـ کرم‌الله‌وجهه ـ گفت : وتر سه نوع است : اگرخواهی اول شب «وتر کن ، پس دوگان دوگان رکعت بگزار . یعنی بدان یك رکعت گذشته، تتمهٔ وتر باشد . و اگر خواهی یك رکعت وتر بگزار و بخسب ، چون بیدار شوی یك رکعت دیگر با آن‌یار کنی تا «شفع» شود . پس آخر شب وتر گزاری. واگر خواهی وتر را در تأخیر داری‌تا آخر نماز تو باشد » این‌آن‌است که از وی روایت‌کرده‌اند ، و در طریق اول و سوم باکی نیست .

و أما در نقض وتر : در آن نهی صحیح آمده است ، پس نباید که نقض کرده شود . ومطلقاً روایت کرده‌اندکه پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ گفت: لا وتران فی لیلة . و کسی را که در بیدار شدن متردد بود،تلطفی است که بعضی علما آن را مستحسن‌شمرده،وآن تلطف آن است‌که: پس ازوتر دو رکعت ـ برفراش نشسته ـ نزدیك‌خواب بگزارد . پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ نشسته سوی فراش خزیدی ، و آن دو رکعت بگزاردی . و در آن «إذا زلزلت وألهیکم» خواندی، بدانچه‌در آن‌تحذیر ووعیداست.ودرروایتی «قل‌یاایها‌الکافرون» بدانچه درآن‌تبرئه است . و إفراد عبادت باری تعالی راست، پس‌گفته‌اند: اگر بیدار شود آن دورکعت‌نشسته، به‌جای یك رکعت بایستد ، و او را روا که در آخر نماز خود وتر کند . و چنانستی که یك رکعت‌گذشته‌بدین دورکعت نشسته «شفع» شده‌است .وبدین سبب استیناف وتر از وی نیکو می‌آید .

وبوطالب مکی این را مستحسن شمرده است ، وگفته : در او سه فایده است : یکی ، کوتاهی امید،و دوم تحصیل وتر،و سوم گزاردن وتردر آخر شب . واین معنی همچنین است[۴۳۳]که یادکرده است . ولکن بسی باشد که در خاطر در آید که: آن دو رکعت نشسته ، اگر «وتر» ماضی را «شفع»کرده‌اند ، پس اگرچه بیدار نشود هم شفع بود ، و وتر اول باطل گردد . و در این سخن که : « اگر بیدار شود شفع کند ، و اگر بیدار نشود شفع نکند» جای نظراست ، مگر آنکه ازپیغامبردرست شودکه پیش ازآن دورکعت، وتر کردی، و آن را باز اعادت فرمودی . و از این مفهوم شودکه آن دو رکعت به صورت شفع باشد، وبه معنی وتر. اگر بیدارشود شفع شمرده آید ، و اگرنشود وتر . پس مستحب است بعد ازسلام وترکه بگوید : سبحان‌الملك‌القدوس رب‌الملائكة والروح جللت‌السموات والارض بالعظمة والجبروت و تعززت بالقدرة،و قهرت العباد بالموت . وآمده است که پیغامبر ــ علیه‌السلام ــ وفات نکرد تا آنگاه که بیشتر نمازها نشسته کرد مگر فریضه . و گفته است : للقاعد نصف أجرالقائم وللنائم نصف أجرالقاعد . ای ، نشسته رانیمهٔ مزد ایستاده‌است، وخفته رانیمهٔ مزد نشسته. و این دلیل است که نفل خفته روا باشد .

ورد سوم : خواب است . و اگر خواب از وردها شمرده شود باکی نیست . چه ادب‌های‌آن چون رعایت یابد ازجملهٔ عبادات‌تواند بود. و آورده‌اندکه: چون بنده بر طهارت وذکر خدای بخسبد وی را مُصلّی نبیسند تا آنگاه‌که بیدارشود . وفریشته‌ای درشعاراو باشد ، واگر درخواب بجنبد و ذکر خدای‌کند آن فریشته وی را دعا گوید ، و برای وی آمرزش خواهد . و در خبر است کـه : چون بنده بر طهارت بخسبد جان او را به عرش برند. این درحق‌عوام است . پس درحق علما وارباب دل‌های صافی

چگونه‌تواند بود؟که‌ایشان را درخواب کشف اسرار باشد .وبرای‌این‌پیغامبر ـعلیه‌السلام‌ـ گفت:نوم‌العالم عبادة ونَفَسه تسبیح. ای، خواب‌عالم‌عبادت است و نفس او تسبیح . و معاذ،بوموسی راگفت که : در قیام شب چگونه می کنی ؟ گفت : همهٔ شب در قیام باشم، هیچ‌نخسبم، به تدریج ـ نه دفعةً واحده‌ـقرآن خوانم. معاذگفت : لکن من‌بخسبم، پس قیام کنم. ودرخواب همان ثواب چشم دارم که در قیام . و این را در خدمت پیغامبر باز گفتند . پیغامبر فرمود : معاذ أفقه منك .

وآداب خواب‌ده است

اول : آبدست و مسواك . پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ گفت : إذا نام العبد علی طهارة عرج بروحه الی العرش فکانت رؤیاه صادقة و إن لم ینم علی طهارة قصرت روحه عن‌البلوغ فتلك المنامات أضغاث احلام لاتصدق . ای : چون بنده برآبدست خسبد جانش به عرش برند ، وخواب او صادق باشد . و اگر بی آبدست خسبد جان او از رسیدن قاصر شود ، و خواب های او شوریده باشد ، و صدق را در آن مجالی نبود . و بدین طهارت، طهارت ظاهروباطن جمله خواسته‌است، چه درانکشاف پرده‌های غیب تأثیر طهارت باطن راست .

دوم : آنکه مسواك و آب آبدست ساخته دارد و نیت کند که به وقت بیدارشدن قیام بجای‌آرد . و هرگاه که بیدار شد مسواك کند . و بعضی سلف همچنین کردندی . و از پیغامبر ـ علیه‌السلام‌ـ آورده‌اند که : در شبی چندان بار که بیدار شدی [۴۳۴] وخوابیدی مسواك کردی . و اگر ایشان را آبدست میسر نشدی ، دوست داشتندی که اعضای وضو را به آب مسح کنند . اگر این نیز نیابد روی در قبله بنشسته و به ذکر و دعا و تفکر در آلای‌خدای وقدرت او مشغول شود . چه‌آن وی را به جای‌قیام شب‌بایستد.

و پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ گفت : من أتی فراشه و هوینوی أن یقوم یصلی من‌اللیل فغلبه‌النوم عیناه حتی یصبح، کتب له مانوی و کان‌نومه صدقة علیه من‌الله تعالی . ای ، هر که به فراش خود آید ، بر این نیت که شب را قیام کند ، پس خواب چشم‌های وی را غلبه کند تا بامداد آنچه نیت کرده است برای وی بنویسند ، و خواب وی صدقه باشد از حق تعالی بر وی .

سوم : آنکه کسی را که وصیتی باشد وصیت نبشته دارد ، پیش از آنکه بخوابد، چه از آن ایمن نیست که جان وی در خواب قبض شود . و چنان گفته‌اند که: هر که بی وصیت وفات کند در برزخ وی را دستوری سخن نباشد تا روز قیامت ، مردگان یکدیگر را زیارت کنند و سخن گویند و او نگوید . پس ایشان یکدیگر را گویند که : این مسکین بی وصیت وفات کرده است! و وصیت مستحب است از بیم مرگ فجأه ، و مرگ فجأه تخفیف است، مگر کسی را که مستعد مرگ نباشد ، بدانچه گرانبار مظالم بود .

چهارم : آنکه با توبه خسبد از همه گناهان، و دلش برهمهٔ مسلمانان نیك باشد ، و در نفس او ظلم کسی نباشد و عزیمت معصیتی ندارد ، چون بیدار شود . پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ گفت : من آوی الی فراشه لاینوی ظلم احد و لا یحقد علی أحد غفر له ما اجترم . ای ، هر که به فراش خود رود و نیت ظلم کسی نکند ، و بر کسی کینه ندارد ، جرم وی آمرزیده شود .

پنجم : آنکه به گستردن فراش‌های نرم تنعم نکند، بل آن را بگذارد، یا در آن میانه رو باشد . و بعضی از سلف گستردن و اصلاح و تسویهٔ فراش را کراهیت داشتندی ، و آن را تکلف خواب دانستندی . و اهل صفه را میان ایشان و خاك حایلی نبودی . و گفتندی : از آن آفریده شدیم و بدان بازخواهیم گشت. و آن را سبب رقت دل و تواضع نفس دانستندی. و هر که نفس او بدان مسامحت نکند باید که میانه رو باشد .

ششم : آنکه تا خواب غلبه نکند نخسبد . و به تکلف خواب نیارد مگر وقتی که بدان خواب استعانت کند بر قیام آخرشب . چه خواب سلف غلبه بود، و خوردن ایشان فاقه،و سخن ایشان ضرورت . و برای این،صفت ایشان براین جمله آمده است که : کانوا قلیلاً من اللیل ما یهجعون . واگر خواب از ذکر و نماز وی را مغلوب گرداند ، و چنان شود که نداند چه می گوید،باید که بخسبد تاغلبهٔ خواب زایل شود ، وبداند که چه می گوید .

ابن عباس ــ رضی‌الله عنهما ــ خواب نشسته را دشمن داشتی . و درخبراست : لاتکابدوا اللیل. ای ، سختی شب تحمل منمایید . وپیغامبر را ــ علیه‌السلام ــ گفتند که : فلان زن شب‌ها نماز کند ، و چون خواب اورا غلبه کند ، خود را به رشته‌ای در آویزد . پیغامبر ــ علیه‌السلام ــ از آن نهی فرمود و گفت : لیصل أحدکم من اللیل ماتیسر له فاذاغلبه النوم فلیرقد. ای ، نماز کند یکی ازشما ازشب آنچه وی را میسر شود ، و چون خواب وی را غلبه کند بخسبد . و گفت : تکلفوا من العمل ماتطیقون [۴۳۵] فان الله لن تمل حتی تملوا [۱]. ای ، از عمل آن را تکلف کنید که طاقت آن دارید، چه حق تعالی دادن ثواب نگذارد تا شما را ملالت نیارد . و گفت : خیر هذاالدین أیسره . ای ، بهترین این دین آسان‌تر آن است . و وی را گفتند که : فلان ،نمازگزارد ونخسبد ، و روزه دارد و افطار نکند .گفت : لکنی أصلی وأنام ، وأصوم وأفطر ، هذه سنتی، فمن رغب‌عن‌سنتی فلیس منی . ای ، لیکن من نماز بگزارم و بخسبم ، و روزه دارم و افطار کنم ،

۱ــ مرتضی زبیدی در شرح این حدیث چنین نوشته است : یعنی لایقطع ثوابه عمن قطع العمل‌ملالا. عبر عنه باسم الملل من تسمیة الشی باسم سببه، او المراد لایقطع عنکم فضله حتی تملوا سؤاله فتزهدوا فی الرغبة الیه ، وأن أحب العمل الی الله أدومه .

این سنت من است ، پس هر که از این اعراض آرد برسنت من نباشد . و گفت: لاتشادوا هذا الدین فانه متین فمن یشاده یغلبه فلا تبغض الیك عبادةالله . ای ، با این دین سختی فرا مگیرید که او استوار است ، هر که با او سختی فراگیرد ، او را غلبه کند . پس عبادت خدای را برخود دشمن مگردانید .

هفتم : آنکه روی درقبله خسبد، و آن دوگونه‌است. یکی:استقبال کسی که در حال نزع باشد ، و آن «ستان» باشد ـ برقفا خفته ـ و استقبال او آن بود که روی و کف‌های پای او سوی قبله باشد . ودوم : استقبال مردهٔ در لحد ، و آن کسی را بود که بر پهلو خسبد،و روی و پیش بدن او سوی قبله باشد ، چون برشق راست خسبد .

هشتم : دعای وقت خفتن ، بگوید : باسمك ربی وضعت جنبی و باسمك ارفعه ، تا آخردعاهای مأثور که در«کتاب‌دعوات» آورده‌ایم ، و آیت‌های مخصوص چون «آیةالکرسی» و آخر «بقره» و غیر آن بخواند . وقول حق‌تعالی : وإلهکم‌إله‌واحدلا إله إلاهوالرحمن الرحیم ، تا«یعقلون» و گفته‌اند که : هر که این را وقت خفتن بخواند ، حق تعالی قرآن را بروی نگاه دارد، چنانکه‌آن را فراموش نکند . و از سورت «اعراف» : إن ربکم الله الذی خلق السموات والارض . و ازآخر «بنی‌اسرائیل»: قل ادعوا الله‌أو ادعوا الرحمن ، تاآخر دو آیت بخواند . چه در شعار او فریشته‌ای دررود که او را نگاه دارد ، و برای وی آمرزش خواهد . و «معوذتین» بخواند و در دست‌ها بدمد، و به‌هر دو دست روی و اندام خود را بمالد ، همچنین از پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ روایت کرده‌اند . و ده آیت از اول« کهف» و ده از آخر آن‌بخواند، واین آیت‌ها برای بیداری‌قیام‌شب است.

و علی ـ کرم‌الله وجهه ـ گفتی گمان نبرم که مردی کامل عقل پیش

ازخواندن دو آیت از آخر «بقره» بخسبد . وباید که بیست وپنج بار «سبحان الله،والحمدلله، ولاإله إلاالله،والله‌اکبر» بگوید تا مجموع این چهار کلمه صد بار باشد .

نهم: آنکه‌وقت خواب‌یاد کند که خواب نوع‌وفات است و بیداری نوع بعث. قال‌الله تعالی :الله‌یتوفی الانفس حین‌موتها والتی لم تمت‌فی منامها.خواب‌را«توفی»نام‌فرموده‌است، وچنانکه بیدارر امشاهدات‌منکشف شودکه مناسب احوال او درخواب نباشد ، همچنین مبعوث چیزی بیند که هـرگز دردل‌اونگشته بـود وحس اومشاهده نکـرده . و مثل خـواب میان زندگانی ومرگ مثل برزخ است میان‌دنیا و آخرت. ولقمان‌پسر راگفت: ای پسر! اگر درمرگ‌شکی داری ، مخسب! وبدان که چنانکه‌می‌خسبی همچنان وفات خواهی کرد. واگر دربعث بشکی، بیدار مشو . پس چنانکه پس از خواب بیدار شوی، همچنان پس ازمرگ‌بعث باشد.

و کعب‌احبار گفت:چون‌بخسبی‌برشق‌راست پهلو به‌زمین آر وروی‌به قبله‌دار که آن وفات است. وعایشه‌ـرضی‌الله‌عنهاـ [۴۳۶]گفت که: پیغامبر ـعلیه‌السلام‌ـدر وقت خواب ، آخر چیزی که بگفتی ـ و رخساره بردست راست نهاده بودی وچنان دانستی که امشب وفات خواهد کرد ـ این کلمات بودی: اللهم‌رب‌السموات‌السبع ورب‌العرش‌العظیم، ربنا ورب‌کل‌شی‌وملیکه، تاآخردعا، چنانکه دردعوات یاد کرده‌ایم.

پس حق بنده آن است که از دل خود وقت خواب تفتیش کند که برچه می خسبد ، وغالب براو چیست ؟ دوستی حق تعالی و لقای او، یادوستی دنیا! و بـه‌حقیقت بداند که آنچه براو غالب است وفات او برآن خواهد بود، وحشر او برآنچه وفات برآن بوده است. چه مردبا آن کس وآن چیز است که محبوب‌وی بود.

دهم: دعا در وقت بیداری. باید که در بیداری‌ها و تقلبات خود هر گاه که بیدار شود، آنچه پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ گفتی بگوید : لاإله‌الاالله الواحدالقهار رب السموات والارض ومابینهما العزیزالغفار. و بکوشد در آن که آخر چیزی که بر دل او غالب شود، به‌وقت خواب، و اول چیزی که بر دل او در آید در حال بیدار شدن، ذکر خدای بود، چه آن علامت دوستی است . و ملازم دل در این دو حال نباشد مگر چیزی که بر او غالب است . دل خود را باید که بدان بیازماید، چه آن علامتی است که باطن دل را کشف کند.

و این ذکرها بدان مستحب است تا دل را به‌ذکر خدای کشد، و چون بیدار شود تا برخیزد بگوید: الحمدلله‌الذی أحیانا بعد ما أماتنا و الیه‌النشور تا آخر دعاهای بیداری که ایراد کرده‌ایم.

ورد چهارم: به‌گذشتن نیمهٔ اول از شب در آید تا آنگاه که از شب سُدسی ماند . و در آن حال بنده برای تهجد برخیزد. و اسم «تهجد» آن را گویند که پس از «هجود و هجوع» بود، و معنی آن خواب است. و این میانهٔ شب باشد. و وردی را ماند که پس از زوال بود، و آن میانهٔ روز بود. و حق تعالی بدان قسم یاد کرده است و گفته: و اللیل اذا سجی . ای، چون ساکن شود، و چون سکون و آرام او در این وقت بود. و هیچ چشمی نماند مگر خفته، بجز حی قیوم که او را خواب عارضی و طبیعی نباشد. و لفظ «اسجی» را به «إمتدّ و طال» هم تفسیر کرده‌اند، ای کشیده و دراز شده، و گفته‌اند که تاریک شد.

و پیغامبر را پرسیدند که : کدام ساعت شب به استماع دعا اولی ؟ فرمود : میانهٔ شب.

و داود ـ علیه‌السلام ـ گفت : الهی می‌خواهم که تعبد کنم، کدام وقت آن را فاضل تر؟ حق تعالی به وی وحی فرستاد که: ای داود! اول و آخر شب قیام مکن، چه هر که اول شب قیام نماید آخر بخسبد. و هر که آخر قیام کند اول قایم

نباشد ، ولکن میانهٔ شب قیام کن تا ترا با من و مرا با تو خلوت باشد، و حاجت های خود برمن عرضه دار. و پیغامبررا پرسیدند که : کدام جزء شب فاضل تر؟ گفت : نیمهٔ شب باقی[1] .

ودر آخر شب، به اهتزاز عرش و انتشار بادها از جنات عدن و نزول جبار به آسمان دنیا و غیر آن، خبرها آمده است . و ترتیب این ورد آن است که چون از دعاهای بیدار شدن فارغ آمد وضو سازد ـ باسنت‌ها و ادب‌ها و دعاها که سابق شده است ـ پس به مصلی رود وروی به قبله آرد وبگوید : الله اکبر کبیراً والحمدلله کثیراً وسبحان الله بکرة و اصیلا . پس تسبیح وتحمید و تهلیل ، هریك ده‌بار بگوید ،وبگوید : الله اکبر ذوالملکوت والجبروت والکبریاء والعظمة والجلال والقدرة .واین کلمات که از پیغامبر ـعلیه‌السلامـ مأثور است که چون برای تهجد [۴۳۷] قیام نمودی بگفتی، بگوید : اللهم لك الحمد أنت نورالسموات و الارض ، ولك الحمد أنت بهاء السموات والارض ولك الحمد أنت زین السموات والارض ، ولك الحمد أنت قیوم السموات والارض ومن فیهن و من علیهن ، أنت الحق و منك الحق و لقاؤك حق والجنة حق والنار حق والبعث حق و النبیون حق و محمد صلی‌الله علیه وسلم حق . اللهم لك اسلمت وبك آمنت وعلیك توکلت وبك خاصمت و الیك حاکمت فاغفر لی ما قدمت و ما اخرت وما اسررت وما اعلنت ، أنت المقدم وأنت المؤخر لاإله الاانت. اللهم آت نفسی تقواها وزکاها ، انت خیر من زکاها أنت ولیها و مولاها . اللهم اهدنی لاحسن الاعمال لایهدی لاحسنها الا أنت، و اصرف عنی سیئها فانه

۱ـ متن عربی چنین است: فقال نصف اللیل الغابر، یعنی الباقی. مرتضی زبیدی در شرح کلمهٔ «الغابر» چنین نوشته : تفسیر لقوله الغابر ، فان الغابر من الاضداد یطلق علی الماضی وعلی الباقی . (اتحاف السادة، ج ۵ ، ص ۱۶۴)

لایصرف عنی سیئاً الا أنت ، اسألك مسألة البائس المسکین ، و أدعوك دعاء المفتقر الذلیل فلاتجعلنی بدعائك رب شقیاً، وکن بی رؤفاً رحیما یا خیر المسؤلین واکرم المعطین.

عایشه ـ رضی‌الله عنها ـ گفت که: چون پیغامبر ـ علیه السلام ـ شب برخاستی ونماز آغاز کردی ، گفتی: اللهم رب جبرائیل ومکائیل واسرافیل فاطر السموات والارض ، عالم الغیب والشهاده ، أنت تحکم بین عبادك فیما کانوا فیه یختلفون ، اهدنی لمااختلف فیه من الحق باذنك إنك تهدی من تشاء الی صراط مستقیم . پس نماز آغاز کردی ، و دو رکعت سبك بگزاردی، پس آنچه میسر شدی دوگان دوگان نماز کردی، وختم به وتر فرمودی ـ اگر آن رانگزارده بودی ـ ومستحب است که چون سلام دهد میان نمازها به صد تسبیح فصل کند تا آسایش گیرد و نشاط نماز بیفزاید. و درست شده است که پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ اول دو رکعت سبك گزاردی ، پس دو رکعت نماز دراز ، پس دو رکعت کم از آن که پیش از آن گزارد ، وهمواره به تدریج کم می کردی تا سیزده رکعت .

وعایشه را ـ رضی‌الله‌عنها ـ پرسیدند که : پیغامبر ـ علیه السلام ـ در نماز شب بلند خواندی یا آهسته ؟ گفت : گاهی بلند وگاهی آهسته. و پیغامبر ـ علیه السلام ـ گفت: صلاة اللیل مثنی مثنی فاذاخفت الصبح فأوتر برکعة. ای، نماز شب دوگان دوگان است ، و چون از طلوع صبح بترسی به یك رکعت وتر باید کرد . و گفت : صلاة المغرب اوتر صلاة النهار، فاوتروا صلاة اللیل. ای ،نماز شام، نماز روز را وتر گردانیده است، پس نماز شب راهم وتر کنید. و بیشتر آنچه درقیام شب از پیغامبر درست شده است سیزده رکعت است و در این رکعت‌ها وردخود ازقرآن بخواند یاازسورت‌های مخصوص، آنچه بروی آسان‌تر، و آن در حکم این‌ورد است تانزدیك سدسی از آخر شب.

ورد پنجم : سدس اخیر از آخر شب، و این وقت سحر است.

قال الله تعالی : وبالاسحارهم یستغفرون. و لفظ « یستغفرون » را به نمازگزاردن تعبیر کرده‌اند . زیرا که در نماز استغفار باشد ، و آن مقارن صبح است ، که وقت بازگشتن ملایکهٔ شب باشد ، و آمدن ملایکهٔ روز .

و سلمان برادر خود بودردا را ـ رضی الله عنهما ـ بدین ورد فرموده است ، شبی که به زیارت او رفته بود ، در حدیثی دراز که در آخر آن گفته است که : چون شب آمد ، بودردا برفت تا قیام کند. سلمان گفت: بخسب ! او بخفت . و پس از آن بار دوم [۴۳۸] قصد نماز کرد ، سلمان هم براین جمله فرمود ـ و اشارت او را ارتسام نمود ـ و چون نزدیك صبح شد ، سلمان گفت : اکنون برخیز ! و هر دو برخاستند و نماز گزاردند ، و سلمان گفت : إن لنفسك علیك حقاً ، و إن لضیفك علیك حقاً ، وإن لاهلك علیك حقاً ، فاعط کل ذی حق حقه . ای نفس ترا برتو حقی است ، و مهمان ترا برتو حقی [واهل ترا برتو حقی است] پس حق هر صاحب حقی ببایدداد.

و این از آن بود که «قوم» بودردا سلمان را خبر کرده بود که : بودردا شب نمی‌خسبد[1] ، و هر دو به خدمت پیغامبر ـ علیه السلام ـ رفتند واین حال بازنمودند. پیغامبر ـ علیه السلام ـ گفت ، صدق سلمان .

و این ورد پنجم است ، و سحور در این ورد مستحب . و این آنگاه باشد که از طلوع صبح بترسد . و وظیفت در این دو ورد نماز است و چون صبح طلوع کرد ، وردهای شب گذشت ، و وردهای روز در آمد . پس برخیزد و سنت نماز بامداد بگزارد .

ومراد از قول حق تعالی : فسبحه وإدبار النجوم ، آن است . پس

۱ـ متن عربی چنین است : و ذلك ان امرأة ابی درداء اخبرت سلمان انه لاینام اللیل.

شهدالله أنه لا إله إلا هو، تا آخر آن بخواند. پس بگوید: أنا أشهد بما شهد الله به لنفسه وشهدت به ملائکته واولوا العلم من خلقه واستودع الله هذه الشهادة وهی لی عندالله ودیعة، وأسأله حفظها حتی یتوفانی علیها، اللهم احطط بها عنی وزراً واجعل لی بها عندك ذخراً، واحفظها علیّ وتوفنی علیها حتی ألقاك بها غیرمبدل تبدیلاً.

و این ترتیب وردهاست برای عبادت. وسلف دوست داشتندی که با این وردها در هر روز میان چهار کار جمع کنند: روزه. وصدقه، اگرچه اندك باشد. و عیادت بیمار. و شهود جنازه.

و در خبر است: من جمع بین هذه الاربعة فی یوم غفرله. وفی روایة أخری «دخل الجنة». ای: هر که میان این هرچهار کار، دریك روز، جمع کند آمرزیده شود. و در روایتی «دربهشت رود». و اگر بعضی از این اتفاق افتد، و از دیگر عاجز شود ـ به اعتبار نیت ـ مزد همه بیابد.

و کراهیت داشتندی که یك روز بگذرد و صدقه نداده باشند، اگرچه به خرمایی باشد، یابه پیازی، یابه کسره‌ای نان. چه پیغامبر ـ علیه السلام ـ گفته است: الرجل فی ظل صدقته حتی یقضی بین الناس. ای، مرد در سایهٔ صدقهٔ خود باشد تا آنگاه که میان مردمان حکم کرده شود. وگفته است: إتقوا النار ولو بشق تمرة. ای، بپرهیزید از آتش اگرچه به نیم خرمایی باشد.

و عایشه ـ رضی الله عنها ـ خواهنده‌ای را یك انگور داد، و [خواهنده] آن را بستد[1]. جماعتی [که نزد او بودند] دریکدیگر نگریستند. [عایشه] گفت: چه تعجب می کنید؟ که در این مثاقیل ذرات بسیار است از ثواب. ورد خواهنده را [دوست] نداشتندی، چه آن از اخلاق پیغامبر ـ علیه السلام ـ بوده است. و هیچ کس از وی چیزی نخواست که او «لا»

۱ـ متن عربی چنین است: ودفعت عائشة الی سائل عنبة واحدة فاخذها.

گفت[۱]، لکن اگر نتواستی خاموش بودی.

و درخبر است: یصبح ابن آدم و علی کل سلامی من جسده صدقة. ای، پسر آدم بامداد کند، و بر هربندگاهی از تن وی صدقه ای باشد، و درتن او سیصد وشصت و شش بندگاه است. فأمرك بالمعروف صدقة، و نهیك عن المنکر صدقة، و حملك عن الضعیف صدقة، وهدایتك الی الطریق صدقة، وأماطتك الاذی صدقة، حتی ذکر التسبیح والتهلیل. ثم قال ورکعتا الضحی تأتیان علی ذلك کله اوتجمعان لك ذلك کله[۴۳۹]. ای، امر به معروف و نهی منکر، و یاری ضعیف، و راه نمودن، وچیزی که از آن رنج رسد زایل کردن، هریك از این صدقه ای است، تا به حدی که تسبیح و تهلیل را یاد کرد. پس گفت: دو رکعت چاشت به جای آن همه بنشیند، و آن را برای توجمع گرداند.

بیان اختلاف وردها به اختلاف حالها

بدان که مریدکار آخرت، وسالك طریق آن از شش حال خالی نباشد، چه او: یا عابد بود ▪ یا عالم ▪ یا متعلم ▪ یا والی ▪ یا پیشه‌ور ▪ یاموحدی، که عمر وی مستغرق باشد در عبادت خدای یگانه، که مقصود همه [وی] است، و از همه بی‌نیاز است.

اول: عابد. و او متجرد عبادت باشد، که او را اصلا شغلی دیگر ـ جز آن ـ نبود، و اگر عبادت را بگذارد بطال باشد. و ترتیب وردهای او آن است که یاد کردیم. آری، دور نباشد که وظایف او مختلف شود بدان که بیشتر اوقات ایشان در نماز گذرد، یا در خواندن قرآن یا در تسبیح. چه در صحابه ـ رضی الله عنهم ـ کسی بود که ورد او در روز دوازده هزار

۱ـ متن عربی چنین است: وکانوا یکرهون رد السائل ـ بلااعطاء شی ـ اذکان من اخلاق النبی صلی الله علیه وسلم انه ماسأله احد شیئا فقال:لا.

تسبیح بود ، و کسی بود که سی هزار ، و بعضی از ایشان از سیصد رکعت تا ششصد رکعت، و تاهزار رکعت بگزاردندی . و کمتر وردهای نماز که از ایشان منقول است ، در شبانروزی صد رکعت بود . و بعضی را بیشتر ورد قرآن بودی ، و هرروز ختمی بکردی . و کسی هست که از وی دوختم روایت کرده‌اند ، و بعضی شبانروزی در تفکر آیتی بگذرانیدندی .

و «کُرْزُ بنَ وَبْرَة»[1] مقیم مکه بود ، و هر روزی هفتاد اسبوع طواف بکردی و هرشبی هفتاد اسبوع ـ و مع ذلك درشبانروزی دو بار قرآن را ختم کردی ـ و چون آن را حساب کردند ده فرسنگ شد، و باهر اسبوع دو رکعت گزاردی. پس دویست وهشتاد رکعت نماز و دوختم و ده فرسنگ باشد .

سؤال : بهترین وردها کدام است ؟ که بیشتر وقت ها در آن صرف شود .

جواب: بدان که خواندن قرآن درنماز ـ ایستاده وبا تدبر ـ جامع این همه است ، ولکن بسیار باشد که مواظبت بر آن دشوار بود ، پس فاضل ترین، به اختلاف حال های شخص مختلف شود . ومقصود از وردها پاك کردن دل هاست و آراستن آن به ذکر حق تعالی و انس دادن او با آن. پس مرید باید که در دل خود بنگرد ، آنچه تأثیر او در آن قوی تر بیند بر آن مواظبت نماید، و چون ملالتی از آن بیند به غیر آن نقل کند . و برای این بیشتر خلق را صواب آن می‌بینیم که آن خیرهای مختلف را بر وقت ها قسمت کنند، چنانکه گفته شد . و از نوعی به نوعی دیگر روند . چه ملال

۱ـ کرزبن و برة الحارثی ، ابوعبدالله تابعی ، من اهل الکوفة ، یضرب به المثل فی التعبد . دخل جرجان غازیاً مع یزیدبن المهلب سنة ۹۸ . ثم سکنها و توفي بها . (الاعلام زرکلی ج ۶ ، ص ۷۵).

برطبع‌ها غالب است،و احوال یك شخص نیز در آن مختلف باشد ،ولکن چون فقیه وردها وسرّ آن بدانست باید که معنی را متابعت نماید . و اگر تسبیحی را ــ مثلاً ــ بشنود،وآن‌رادردل خود وقعی‌یابد درتکرار آن مواظبت مادام که آن را در دل وقعی باشد .

و ابراهیم ادهم از بعضی ابدال روایت کرد که : او شبی بر لب دریانماز می‌کرد ، تسبیحی شنید، به‌آوازی بلند، و هیچ کس را ندید. گفت: تو کیستی که آواز تو می‌شنوم، و شخص ترانمی‌بینم؟ گفت :من فریشته‌ام، از فریشتگان موکل براین‌دریا ــ از آنگاه باز که آفریده شده‌ام این تسبیح همی‌گویم ــ گفتم : نام تو چیست ؟ گفت : مهلهیائیل . گفتم :کسی که‌این تسبیح گوید ثواب اوچه باشد ؟گفت : هرکه این را صد باربگوید ، نمیرد تا جای خود دربهشت‌ــ یادیگری برای‌او ــ نبیندو تسبیح‌این‌است: سبحان‌الله العلی الدیان ، سبحان‌الله الشدید الارکان ، سبحان من یذهب باللیل و یأتی بالنهار ، سبحان من لایشغله‌شأن عن شأن [۴۴۰]سبحان الله الحنان المنان ، سبحان الله المسبح فی کل مکان . و این و امثال این، چون مرید بشنود ، و در دل خود آن را وقعی یابد ، بایدکه‌آن را لازم گیرد . وهرگاه که دل رانزداو یابد وفتح باب خیری در او مشاهده کند، باید که بر آن مواظبت نماید .

دوم : عالمی که مردمان را از علم اونفعی‌باشد ــدرفتوی یا تدریس یا تصنیفــو ترتیب او وردها را مخالف ترتیب عابد بود ، چه او محتاج مطالعهٔ کتب و تصنیف‌و افادت‌بود، ولامحاله‌آن را مدتی‌باید. پس اگرتواند که‌همهٔ اوقات خود درآن مستغرق گرداند، آن فاضل‌ترین چیزی بود که پس از فرایض و رواتب آن بدان مشغول شود .

و کل آنچه درفضیلت علم و تعلیم یاد کرده‌ایم در«کتاب‌علم»براین

دلیل است . و چگونه بر این دلیل نباشد ؟ که در علم مواظبت است بر ذکر الهی و تأمل در قول خدای و پیغامبر او ، و در او منفعت خلق است ، و هدایت ایشان به راه آخرت . و بسیار مسألهٔ واحدی باشد که متعلمی آن را بیاموزد، و عبادت عمر خود را بدان به اصلاح آرد ، و اگر نیاموختی سعی او ضایع بودی . و به علمی که بر عبادت مقدم است علمی را می‌خواهیم که مردمان را در آخرت ترغیب کند ، و از دنیا معرض گرداند ، یا علمی که بر سلوك راه آخرت معین باشد ، چون آن را به نیت آن بیاموزند که بدان بر سلوك آن استعانت کنند ، نه علم‌هایی کـه بدان رغبت در مال و جـاه و قبول خلق بیفزاید . و عالم را نیز اولی آن است که وقت‌های خود را قسمت کند . چه استغراق وقت‌ها در ترتیب علم ، طبع احتمال نکند . پس باید که پس از نماز بامداد تا طلوع خورشید به ذکرها و وردها مشغول بـاشد چنانکه در ورد اول گفتیم . و پس از طلوع تا چاشتگاه در افادت و تعلیم. اگر مستفیدی یابد که علم برای آخرت طلبد ــ و اگر نیابد آن را در فکر مصروف گرداند،و در چیزی که از علوم دین بروی مشکل شود تفکر کند . چه صفای قلب پس از ذکر و پیش از مشغولی به کارهای دنیا بر دریافتن مشکلات معین باشد .

و از چاشتگاه تـا نماز دیگر به تصنیف و مطالعه مشغول شود . و جز وقت نان خوردن و طهارت و فریضه و قیلولهٔ سبك ــ اگـر روز دراز باشد ــ آن را نگذارد، و از نماز دیگر تا زرد شدن آفتاب به سماع آنچه بروی خوانند،از تفسیر یـا حدیث یـا علمی نافع مشغول شود ، و از زرد شدن آفتاب تا غروب به استغفار و تسبیح . ورد اول او ــ پیش از طلوع خورشید ــ کار زبان بود . ورد دوم کار دل است به فکرت تا چاشتگاه . ورد سوم تا نماز دیگر ،کار چشم و دست به مطالعه و نبشتن . ورد چهارم پس از

نماز دیگر ، کار گوش تا چشم را آسایشی باشد . چه مطالعه و نبشتن پس از نماز دیگر، بسیار باشد که چشم‌را زیان دارد . و وقت زردشدن آفتاب به ذکرزبان بازگردد. و هیچ جز وی از روز از عمل جارحه خالی نباشد، با حضور دل درهمه .

و اما شب : بهترین قسمتی درآن، قسمت شافعی است . چه شب را سه جزء کردی : یك ثلث برای مطالعه و ترتیب علم ، و آن اول است . و یك ثلث برای‌نماز، و آن میانه است . و یك ثلث برای خواب ، و آن اخیراست . و این‌در شب‌های زمستان میسرشود . و در تابستان بسیار باشد که این‌احتمال ندارد مگر به روز خواب‌بسیار اتفاق افتد. و این آن‌است که ما دوست داریم از ترتیب وردهای عالم .

سوم : متعلم. و مشغول شدن‌متعلم به تعلم فاضل‌تر از مشغول شدن به ذکرها ونفل‌ها . پس حکم او حکم عالم باشد در ترتیب [۴۴۱] وردها، ولکن به‌استفادت مشغول شود آنجاکه عالم به افادت مشغول گردد ، و نسخ و تعلیق[1] باشدآن وقت که عالم در تصنیف بود ، و ترتیب وقت‌های او همچنان است که یادکردیم . و کل آنچه در فضیلت تعلیم و علم یادگرده‌ایم از«کتاب‌علم» دلیل است که آن فاضل‌تر است ، بل اگر متعلم‌نباشد، از آن روی که‌تحصیل و تعلیق کند تا عالم‌شود، بل‌ازعوام‌باشد. پس حضورمجلس ذکر وعلم‌ووعظ او رافاضل‌ترباشد ازآنکه‌به‌وردهایی که یادکرده‌ایم مشغول شود ، پس از صبح وپیش از طلوع و دیگر وقت‌ها . و در حدیث بوذر است ـ رضی‌الله‌عنه‌ـ که حضورمجلس‌علم ازهزاررکعت‌نمازو شهود هزار جنازه‌و عیادت هزار بیمارفاضل‌تر. و پیغامبر گفت : إذارأیتم ریاض الجنة

۱ـ شرح زبیدی چنین‌است : والمرادبالتعلیق‌هناضبط ماسمعه من‌الشیخ فی طرة الکتاب حفظاًله. والنسخ، کتابة مایحتاج‌الیه دراسته.

فارتعوا فیها. ای، چون مرغزارهای بهشت بینید در آن چرا کنید. گفتند: یارسول الله! مرغزارهای بهشت کدام است؟ گفت: حَلَق الذکر.

و کعب أحبار گفت: اگر ثواب مجالس ذکر مردمان را ظاهر شود برای آن کار زار کنند تا به حدی که همه امیران امارت خود بگذارند و همه بازاریان ترك بازار گیرند. و عمر خطاب گفت ـ رضی‌الله‌عنه ـ که: مرد از خانهٔ خود باگناهی چون کوه تهامه بیرون آید، و چون سخن عالمی بشنود بترسد، و در گناهان استرجاع کند، به‌خانهٔ‌خود بازگردد، هیچ گناه با وی نماند. پس از مجالس علما جدامشوید؛ چه حق تعالی بر روی زمین تربتی گرامی تراز مجلس علمانیافریده است.

و مردی حسن را گفت که: از سختی دل خود شکایت می‌کنم. گفت: آن را به مجالس‌ذکر نزدیك دار. و عمار راهب «مسکینهٔ طفاویه»[1] را در خواب دید ـ و او بر حلقه‌های ذکر مواظبت نمودی ـ گفت: مرحبای مسکینه. وی جواب داد که: هیهات هیهات، مسکنت رفت و توانگری آمد! گفت: حال گوی! جواب داد که: چه پرسی از کسی که کل بهشت ـ با همهٔ آرایش‌های او ـ وی را مباح گردانیده‌اند؟ گفت: به مجالست اهل ذکر. ودر جمله‌عقده‌ای از عقده‌های دوستی دنیا ـ که به قول واعظی‌خوب سخن، پسندیده‌سیرت ـ از دل گشاده شود شریف‌تر و با فایده‌تر از رکعت های بسیار باشد، با آنچه دل بر دوستی دنیا مشتمل بود.

چهارم: پیشه‌وری که برای قوت عیال به‌کسب محتاج بود، او را روانباشد که وقت‌های‌خودرا درعبادات مستغرق کندوعیال راضایع گرداند، بل وِرد او دروقت‌کار، حضور بازار و مشغول شدن به کسب باشد، ولکن

۱ـ امرأة من الصالحات العابدات، ذکرها ابن الجوزی فی الطبقات (اتحاف السادة، ج ۵، ص ۱۷۴).

باید که خدای را تعالی در صناعت خود فراموش نکند، وبر ذکرها و تسبیح‌ها و خواندن قرآن مواظبت‌نماید، چه آن را با کار جمع توان کرد. و نماز شب که باکار میسر نشود، مگر باغبان را، چه وی را ممکن باشد که وردهای نماز بگزارد، پس هرگاه از کفایت خود فارغ شود باید که به ترتیب وردها بازگردد. واگر برکسب مداومت نماید، و فاضل حاجت خود صدقه دهد، آن فاضل‌تر باشد از وردهایی که یاد کردیم. زیرا که عبادت متعدی فایدهٔ آن به از لازم‌است. و صدقه و کسب براین نیت درنفس خود عبادتی باشد که او را به حق تعالی مقرب گرداند. ومع ذلك فایدهٔ غیرهم حاصل شود. و برکت دعای مسلمانان هم بدان پیوندد و اجراو متضاعف شود.

پنجم: والی. چون امام وقاضی و کسی که در کارهای مسلمانان نظر کند، قیام نمودن او به حاجت‌های مسلمانان وغرض‌های ایشان بر وفق شرع، و قصد اخلاص فاضل‌تر از [۴۴۲] وردهای مذکور. و او را باید که روز به حق‌های‌مسلمانان مشغول شود، و برگزاردن فریضه‌اقتصار نماید، و وردها به شب قایم دارد، چنانکه عمر ـ رضی‌الله‌عنه ـ کردی، وگفتی مرا بر خواب چه‌کار؟ اگر روزخسبم مسلمانان‌راضایع کنم واگرشب‌خسبم نفس خود را. و از آنچه یاد کردیم‌مفهوم‌شد که دوکار برعبادت های بدنی مقدم است: یکی علم و دوم نکویی در حق مسلمانان.زیرا که هریکی از این دو درنفس خود عملی است و عبادتی، وبر دیگر عبادات‌راجح‌است، بدانچه فایدهٔ او متعدی است و منفعت او عام.

ششم. موحدی مستغرق به‌خدای‌واحدصمد، که‌همه همت‌های‌اویکی شده باشد.و دوست ندارد، مگر خدای را، و نترسد مگر از او. و روزی ازغیراو توقع‌نکند، و در هیچ چیزی‌ننگرد که نه‌خدای رادر اوبیند.و هرگاه

که مرتبهٔ او بدین‌درجه رسیداورابه انواع‌وردهاو اختلاف آن‌حاجتی نباشد، بل ورد او پس‌ازفریضه‌ها یك‌چیزاست،وآن‌حضور دل است باحق تعالی‌در همه‌حال‌ها ؛ ودردل ایشان هیچ‌کاری‌نگرددوبه‌گوش‌ایشان‌هیچ‌چیزی‌نرسد،و چشم ایشان‌را هیچ چیزی ظاهر نشود، که نه‌ایشان‌را درآن‌عبرتـی و فکرتی و مـزیدی بـاشد . پس محرك ومسكن ایشان نباشد،مگر خدای تعالی . و ایشان را همه‌حال‌ها صلاحیت آن دارد که سبب مزیدشود ، و نزدیك ایشان عبادتی ازعبادتی متمیز نباشد. وایشان‌آن کسانند که به‌حق تعالی گریخته‌اند، چنانکه خدای‌ـعزوجل ـگفت : لعلكم تذكرون ففروا الى الله . و سخن حق تعالی در ایشان محقق شده است : و إذاعتزلتموهم و مايعبدون الا الله فأووا الى الكهف ينشر لكم ربكم من رحمته .

و قول حق تعالی : إني ذاهب إلى ربي سيهدين . اشارتی است بدان، و این منتهی درجات صدیقان است . و بدان نتوان رسید ، مگر پس از ترتیب وردها ، و روزگاری دراز ، و بـر آن مواظبت نمودن . و نباید که مرید به سخنی که از این باب‌شنود فریفته شود ، و این حال برای خود دعوی کند . چه علامت چنین کسی آن باشد کـه در خاطر او هیچ وسوسه ای نبود ، و در دل او هیچ معصیتی نگردد . ودروظـایـف عبادات سست نشودو از هول هایی کـه نـاگهان بـه وی رسد مزعج نگردد . و کارهای بزرگ وی را از جای نبرد. وهـر کس را این چنین مرتبه از کجا مسلم و روزی شود ؟ و کل اینچه یادکردیم راه‌های حق‌تعالی‌است . واو گفته است: قل كل يعمل على شاكلته فربكم‌أعلم بمن هوأهدىٰ سبيلاً . وایشان همه بـر راه راست‌انـد ، و بعضی بر راه راست‌تر . و در خبر است : الايمان ثلاثمائةوثلاث و ثلاثون طريقة من لقى‌الله تعالى بـالشهادة على طريق منها دخل الجنة . ای ، ایمان سیصدوسی وسه طریق‌است ، هر که بریکی

از آن باشهادت به حق تعالی رسد در بهشت‌رود .

و یکی از علماگفت : ایمان سیصدو سیزده خوی است ـ به عدد رسل ـ هر مؤمنی که‌بر خوبی از آن باشد سالك طـریق الهی بـود . پس طرق‌مردمان ، اگر چه در عبادت مختلف است ، اما همه بر راه‌اند . اولئك الذین یدعون یبتغون الی ربهم الوسیلة أیهم أقرب . و تفاوت ایشان در درجات نزدیکی‌باشد، نه در اصل آن . و نزدیك‌تر ایشان به خدای آنکس است که شناسنده‌تر ایشان است او را . و شناسنده تـر ایشان او را لامحاله [۴۴۳] پرستنده بود او را ، چه‌کسی که او را شناخت غیر او را نپرستد .

و اصل،در وردهادر حق هرگروهی از مردمان مداومت است. چه مراد از آن گردانیدن صفت‌های باطن است . و آحاد کارها،آثارآن اندك باشد ، بل آثار این احساس نتوان کرد . و اثرهای آن مرتب نشود مگربر مجموع . و درعقب‌یك‌کار چون اثری محسوس ظاهر نشود،و به‌زودی‌دوم و سوم بدان نپیوندد ،اثراول‌محوشود. و همچنین متعلم فقیه النفس نشود ، مگر به تکرار بسیار.واگرشبی‌درتکرارمبالغت نماید و ماهی یا هفته ای آن رابگذارد، پس‌معاودت کندوشبی دیگرهم مبالغت‌نماید اثرنکند . واگرمقدار تکرار را برشب‌های‌متوالی قسمت کردی‌اثر پیدا آمدی . وبرای ایـن سِـرّ پیغامبر گفته است : أحب الأعمال الی الله‌أدومها و إن قل: ای ،دوست‌ترین کارها نزدیك خدای‌ـعزوجل‌ـپیوسته‌تر آن است، اگرچه اندك‌باشد .

و عایشه را ـ رضی الله عنها ـ از عمل پیغامبر پـرسیدند، گفت: کا عمله‌دیمة وکان إذاعمل عملاً أثبتهُ .ای ، عمل‌اودایم بود، چون‌کاری بکردی آن راثابت‌گردانیدی. وبرای‌این پیغامبر گفت: من عوّده الله عبادة فترکها ملالة مقته الله . ای ، هر که را حق تعالی عبادتی معتادگرداند ، پس او از راه‌ملالت آن را بگذارد،خدای ـ عزوجل ـ وی را دشمن‌گیرد.

و ازاین سبب بود که چون‌پیغامبر دو رکعت نماز پس‌از نماز دیگر بگزارد برای قضای آنچه پیش از نماز دیگر فوت شده بود، به‌سبب رسیدن «وفد» پس از آن پیوسته آن دو رکعت پس از نماز دیگر بگزاردی ، ولـکن در خانه ، نه در مسجد – تا به وی اقتدا نکنند – و این حدیث را عایشه ، و امُ‌سلمه روایت کرده‌اند.

سؤال : دیگری را روا باشد که در این باب بدو اقتدا کند،با آنچه آن وقت ، وقت کراهیت است

جواب: بدان‌که آن سه معنی که در کراهیت یاد کرده‌ایم ، یکی : احتراز از تشبه به عابدان خورشید. دوم: احتراز ازسجده کردن در آن حال که قرن الشیطان ظاهر شود . سوم : استراحت از عبادت از بیم ملال . این هر سه درحق پیغامبر صورت نبندد. پس دیگری را بروی قیاس نتوان کرد . و شاهد این معنی آن است که در خانه‌گزاردی تابدو اقتدا نکنند .

باب دوم

در سبب‌هایی که قیام شب بدان میسر شود ☆ و در شب‌هایی که احیای آن مستحب است ☆ و در فضیلت احیای شب ، و احیای ما بین العشائین ☆ و کیفیت قسمت شب

فضیلت إحیای مابین العشائین . پیغامبر – علیه السلام – در آنچه عایشه، از وی روایت کرد ، گفت : إن أفضل الصلوات عند الله صلاة المغرب ، لم یحطها عن مسافر ولا مقیم ، فتح بها صلاة اللیل وختم بها صلاة النهار ، فمن صلی المغرب وصلی بعدها رکعتین بنی الله له قصر فی الجنة – قال الراوی : لاأدری من ذهب او فضة – ومن صلی بعدها اربع رکعات غفر الله له ذنب عشرین سنة ، او قال: اربعین سنة. ای، فاضل‌ترین نمازها نزدیك خدای نماز شام است، از مسافر و مقیم، آن را کم نکرده است ، افتتاح نماز شب و ختم نماز روز بدان فرموده‌است . هر که نماز شام بگزارد ، و پس از آن دو رکعت نماز کند ، خدای –عزوجل– [۴۴۴] دو قصر در بهشت برای وی بنا کند – راوی گفت : ندانم از زر یا از سیم – و هر که بعد از آن چهار رکعت کند ، گناه بیست سالهٔ وی – یا گفت که :

چهل سالهٔ وی ـ بیامرزد.

وأم‌سلمه از بوهریره روایت کرد که پیغامبر گفت: من صلّی ستّ رکعات بعد المغرب عدلت له عبادة سنة اوکأنه صلی لیلة القدر. ای، هر که پس از نماز شام شش رکعت نماز کند، مساوی عبادت سالی او را باشد، یا چنانستی که شب قدر نماز گزارده است. سعید جبیر روایت کرد از ثوبان که پیغامبر گفت: من عکف نفسه مابین المغرب والعشاء فی مسجد جماعة لم یتکلم الا بصلاة او قرآن کان حقا علی‌الله أن یبنی له قصرین فی الجنة مسیرة کل قصر منهما مائهٔ عام ویغرس له بینهما غراساً لوطافه اهل‌الدنیا لوسعهم. ای، هر که میان شام و خفتن در مسجد جماعتی معتکف باشد، وبجز نماز یا قرآن خواندن سخنی نگوید، حق تعالی برخود واجب گرداند که برای وی دو قصر در بهشت بنا فرماید، مسافت هریکی از آن صد ساله راه و میان آن هردو نهال‌ها نشاند که اگر اهل دنیا در آن طـواف کنند، همه را بسنده بود. و گفت: من رکع عشر رکعات ما بین المغرب والعشاء بنی له قصر فی الجنة. ای، هر که میان شام وخفتن ده رکعت گزارد، قصری در بهشت برای وی بنا شود.

عمر گفت: یارسول الله! براین جمله، قصرهـای مـا بسیار شود. پیغامبر ـ علیه السلام ـ فـرمـود: الله اکثر و افضل، اوقال: أطیب. ای، احسان خدای بیشتر و فاضل‌تر، یا گفت: خوش‌تر. چه منشأ آن قصرها آن است. وانس مالك روایت کرد که پیغامبر ـ علیه السلام ـ گفت که: هر که نماز شام در جماعت گزارد، باید که پس از آن دو رکعت کند، و در میان آن از کارهای دنیانه‌اندیشد. و در رکعت اول فاتحه و ده آیت از اول‌البقرة و دو آیت از میانهٔ آن، و الهکم إله واحد تا لقوم یعقلون. و پانزده بار قل هو الله أحد، پس رکوع وسجود کند، و در رکعت دوم فاتحه و آیة الکرسی

و دو آیت پیوستهٔ آن تا «هم فیهاخالدون»، و سه آیت از آخر «البقرة» و پانزده بار «قل هو الله أحد» بخواند، ثواب آن‌درحدیث چندان گفته است که از حصر بیرون است.

و کرز بن‌وبرة گفت ـ واو از ابدال‌بود ـ که، خضر را گفتم: مرا چیزی آموز که شب آن را به جای آرم، گفت: چون نماز شام گزاردی روی به نماز خفتن آر، بی‌آنکه بر کسی سخنی گویی. و در نمازهایی که در آنی اقبال کن و میان هردو رکعتی سلام گوی. و در هر رکعتی یکبار «فاتحه» و سه‌بار «قل‌هو‌الله‌احد» بخوان. و چون از نماز فارغ شدی به خانه رو و با کسی سخن مگوی، و دو رکعت نماز کن، در هر رکعتی «فاتحه وقل هو الله أحد» هفت بار بخوان. پس بعد تسلیم سجده کن، و هفت بار آمرزش خواه و هفت بار بگوی: سبحان الله و الحمدلله و لاإله الا الله و الله اکبر ولاحول‌ولا قوة‌الا بالله العلی العظیم. پس سراز سجده بر آر وراست بنشین و دودست بردارو بگوی: یاحی یا قیوم یا ذا الجلال والا کرام یا إله‌الأولین والآخرین یارحمن الدنیا والآخرة ورحیمهما[۴۴۵]یارب یارب یارب، یاالله یاالله یاالله. پس دست برداشته برخیز و این دعا بخوان، و آنجاکه خواهی، بردست راست، روی در قبله بخسب، و همواره بر پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ درود می ده تا در خواب شوی. او را گفتم که: خواهم که مرا آگاه کنی که این از که‌شنیده‌ای؟ گفت: من حاضر بودم که این دعا به محمد ـ صلی الله علیه وسلم ـ وحی آمد. و او را بیاموختند ومن بیاموختم از آن کسی که او را بیاموخت.

و گفته‌اند که: هر که بر این دعا و بر این نماز مداومت کند، به حسن یقین‌و صدق نیت، پیغامبر را در خواب بیند پیش از آن که از دنیا بیرون آید. و بعضی مردمان این بکرده‌اند و دیده که او را در بهشت بردند. و

پیغامبر را ـ علیه‌الصلاة والسلام ـ با پیغامبران دیگر بدید، واووی را بیاموخت، و با وی سخن گفت . و درجمله آنچه درفضل احیای ما بین‌العشائین آمده است بسیاراست، تابه‌حدی که عبید ـ مولای پیغامبر ـ راگفتند که پیغامبر نمازی بیرون فریضه فرمودی ؟ گفت : میان نماز شام و خفتن فرمودی . و پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ گفت: من صلی مابین المغرب والعشاء فذلك صلاة الأوابین. ای، هر که میان شام و خفتن نماز کند آن نماز «أوابان» است . وأسود گفت : بر ابن مسعود در این وقت نیامدم، که نه اورا در نماز دیدم . وانس بدین نماز مواظبت نمودی، و گفتی : «ناشئة اللیل» است . و قول حق‌تعالی و تقدس: تتجافی جنوبهم عن المضاجع، در این وقت نازل شده است. واحمد بن أبی‌الحواری گفت که : بوسلیمان دارانی را پرسیدم کـه : روزه دارم و میان شام و خفتن افطار کنم آن بهتر یا آنکه روز مفطر باشم و میان شام و خفتن احیا کنم ؟ گفت : میان هر دو جمع کن ، گفتم : اگر میسر نشود ؟ گفت : روز مفطر باش و میان شام و خفتن نماز کن .

فضیلت قیام شب

أما ازآیت‌ها : قول حق تعالی : إن ربك یعلم أنك تقوم أدنی من ثلثی اللیل [الآیه]. وقول او: إن ناشئة اللیل هی أشد وطأً و أقوم قیلا . و قول او : تتجافی جنوبهم . وقول او :أمّن هوقانت آناء اللیل [الآیه].وقول او : والذین یبیتون لربهم سجداً وقیاماً. وقول او: واستعینوا بالصبر و الصلاة . و در تفسیر آمده است که آن قیام شب است که بـه صبر کردن بر آن بر مجاهدهٔ نفس استعانت توان کرد .

وازاخبار: قول پیغامبر ـ علیه السلام ـ است :یعقدالشیطان علی قافیة رأس أحدکم اذا هو نام ثلاث عقد یضرب مکان کل عقدة علیك لیل طویل فأرقد ! فان استیقظ و ذکر الله عزوجل ، إنحلّت عقدة ،

و إن توضأ إنحلت عقدة فان صلی إنحلت عقدة فأصبح نشیطاً طیب النفس و الا أصبح خبیث النفس ، کسلان. ای ، چون یکی از شما بخسبد ، دیو در پیش سر او سه عقده اندازد ، و جای هر عقده‌اش نقش کند بر تو ، که شب دراز است، پس بخسب . پس اگر بیدار شود و خدای را یاد کند ، عقده‌ای گشاده شود ، و اگر وضو سازد عقده‌ای دیگر گشاده گردد ، و چون نماز گزارد همهٔ عقده‌ها منحل شود ، و او بانشاط ، پاکیزه نفس ، بامداد کند و اگر نه پلید نفس و کاهل بامداد کند . و در خبر است : که پیش پیغامبر گفتند که : فلان کس همه شب تا بامداد بخفت . گفت : بال الشیطان فی أذنه . ای ، شیطان درگوش او بول کرد . و در خبر است : إن الشیطان سعوطا ولعوقا وذروراً فاذااسعط العبد ساء خلقه و اذا ألعقه ذرب لسانه [۴۴۶] بالشر، واذا ذره نام باللیل حتی یصبح. ای ، شیطان را دارویی است که در بینی کند ، و دارویی است که بلیساند ، و دارویی است که برپراکند، پس اگر بنده را دارو دربینی کند بدخوی شود ، و اگر بلیساند به بدی تیز زبان شود، و اگر بر پراکند همه شب بخسبد تا بامداد .

و پیغامبر ـ علیه السلام ـ گفت : رکعتان یرکعهما العبد فی جوف اللیل الاخیر خیر له من الدنیا و مافیها و لولا ان أشق علی امتی لفرضتهما علیهم . ای ، دو رکعت که بنده در میانهٔ شب ـ چنانکه به آخر نزدیك تر باشد ـ گزارد او را به از دنیا باشد و آنچه در آن است . و اگر نه آنستی که برامت خود دشواری نهاده باشم، هرآینه آن را فریضه گردانیدمی و مغیرهٔ شعبه گفت که: پیغامبر ـ علیه السلام ـ قیام کرد تا قدم‌های او شکافته شد . و وی را گفتند که : حق تعالی گناه متقدم و متأخر تو بیامرزیده است، گفت : أفلا اکون عبداً شکوراً . واز معنی این سخن ظاهر می‌شود که کنایتی است از زیادت مرتبه . چه شکر سبب مزید است . قال الله تعالی : لئن

شکر تم لأ زید نکم. پیغامبر ـ علیه السلام ـ گفت: بوهریره را: أتریدأن تکون رحمة الله علیك حیاً و میّتاً و مبعوثاً فقم من اللیل فصلّ و أنت تُرید رضاء ربك یا ابا هریره أصل فی زوایا بیتك یكن نور بیتك فی السماء كنور الكوكب والنجوم عند اهل الدنیا. ای، خواهی که رحمت حق‌تعالی در حال حیات و وفات و بعث با تو باشد، شب برخیز و برای رضای پروردگار خود نماز کن، ای بوهریره! در بیغوله‌های خانهٔ خود نماز کن تا نور خانهٔ تو در آسمان همچنان باشد که نور ستارگان نزدیك اهل دنیا.

و پیغامبر ـ علیه السلام ـ گفت: علیکم بقیام اللیل فانه دأب الصالحین قبلکم، فان قیام اللیل قربة الی الله عزوجل و مُکفّر للذنوب و مطردة للداء عن الجسد و منهاة عن الاثم. ای: برشما باد به قیام شب که آن‌عادت نیکمردان است که پیش از شما بودند، و قیام شب قربتی است به حق تعالی، و کفارت گناهان است و دورکنندهٔ درد است از تن، و باز دارندهٔ از بزه.

و پیغامبر ـ علیه السلام ـ گفت: مامن إمرئ یکون له صلاة باللیل فغلبه علیها [النوم] إلا کتب له أجر صلاته وکان نومه صدقة علیه. ای، هیچ مردی را نماز شب نباشد، که غلبهٔ خواب او را آن مانع شود، که نه برای وی مزد نماز وی بنویسند، و خواب او صدقه باشد بروی. و پیغامبر ـ علیه السلام ـ گفت بوذر را: لو أردت سفراً أعددت له عدة؟ [قال: نعم، قال:] فکیف سفر طریق القیامة؟ ألا أنبئك یا أباذر، بما ینفعك ذلك الیوم؟ قال: بلی بأبی أنت وأمی. قال: صم فی یوم شدیداً الحر لیوم النشور وصل رکعتین فی ظلمة اللیل لوحشة القبور و حج حجة لعظائم الامور تصدق بصدقة علی مسکین، او کلمة حق تقولها او کلمة شر تسکت عنها. ای، اگر سفری خواهی عُدّت آن بسازی؟ [گفت: آری، گفت:] پس سفر

راه قیامت چگونه باشد ؟ «أ» آگاهی ندهم ترا از آنچه آن روزترا سود دارد ؟ گفت : بلی-پدر و مادر من فدای توباد - فرمودکه : روزی‌سخت گرم روزه‌دار برای روز قیامت ، و دورکعت نماز در تاریکی شب برای وحشت‌گور بگزار ،وحجی به جای‌آر برای کارهای بزرگ ، و به درویشی نیکویی کن به‌صدقه‌ای[۴۴۷] یا کلمهٔ حقی که آن را بگویی ، ویا کلمهٔ شری که از آن خاموش باشی .

و آمده است که در عهد پیغامبر مردی بود که چون مردمان به خوابگاه شدندی و بیارامیدندی [وچشم برهم‌نهادندی]او به نماز ایستادی و قرآن می‌خواندی‌ومی‌گفتی : ای پروردگار،مرا از آتش زینهار ده! حال او بر پیغامبر - علیه‌السلام- عرضه داشتند،فرمودکه : چون او به کار خود مشغول خواهد شدمرا خبر کنید ! هم براین‌جمله‌کردند ، و پیغامبر بیامد و سخن او استماع کرد ، و بامدادان‌گفت‌که: چرابهشت نخواستی ؟ گفت: یارسول الله من در آن مقام نیستم ، و عمل من بدان مرتبه نمی‌رسد . و براین حدیث اندك مدتی‌برنیامد که جبرئیل وحی آورد، و گفت‌که : فلان را اخبارکن‌که حق تعالی ترا از آتش زینهار داد ، و به دخول بهشت حکم فرمود .

و آمده است‌که : جبرئیل پیغامبر راگفت که : ابن عمر نیکو مردی است ، اگرشب نماز گزارد . و پیغامبر از آن وی را اخبار فرمود. پس از آن برقیام شب مداومت نمودی . نافع ربیع گفت‌که : شب نماز گزاردی ، پس ازمن پرسیدی‌که به سحر رسیدیم ؟ من گفتمی : نی . بازبه نماز مشغول شدی، آنگاه بازپرسیدی‌که : به سحر رسیدیم ؟ گفتمی : آری . پس بنشستی، و استغفارمی کردی تاصبح صادق بدمیدی .

و علی بن ابی الخیر گفت‌که : یحیی زکریا- علیهما السلام - از

نان جو سیر شد و بخفت ، و وردی از اوفوت گشت ، تا آنگاه که بامداد کرد . پس حق تعالی بدو وحی فرستاد که : ای یحیی سرایی به از سرای من یافتی ، یا جواری به از جوار من دیدی ؟ به عزت من ای یحیی که اگر بر فردوس مطلع شوی از اشتیاق بگدازی و هلاك شوی ! و اگر دوزخ را بینی از بیم بگدازی و هلاك گردی ، وازچشم تو پس ازاشك زرداب روان شود ، پس از آن پلاس آهن در پوشی !

و پیغامبر را گفتند که : فلان کس شب نماز گزارد و روز دزدی کند ، گفت : زود باشد که نماز ، وی را از آنچه می گویی بازدارد. وگفت: رحم الله رجلا قام من الليل يصلي ثم أيقظ إمرأته فصلت و ان ابت نضح في وجهها الماء ، و رحم الله إمرأة قامت من الليل فصلت ثم أيقظت زوجها فصلى فان ابى نضحت في وجهه الماء . ای ، رحمت کند خدای بر مردی که شب برخیزد ونماز کند، پس قوم خود را بیدار گرداند ، و او نیز نمازگزازد ، و اگرامتناع نمایدآب بر روی وی زند . و رحمت کند خدای -عزوجل- بر زنی که شب برخیزد و نماز کند ، پس شوی خود را بیدار کند ،واو نیز درنماز آید . واگرامتناع کند آب بر روی وی زند .وگفت: من استيقظ من الليل وأيقظ إمرأته فصليا ركعتين كتبا من الذا كرين الله كثيراً والذاكرات .ای ، هر که شب بیدار شود و قوم خود را بیدار کند، و دو رکعت نماز گزارند ، ایشان را از جمله مردان و زنانی که ذکر بسیار گویند ثبت کنند . گفت : أفضل الصلاة بعد المكتوبة قيام الليل. ای ، فاضل‌تر نمازی پس از فریضه ، قیام شب است .

و عمر - رضی الله‌عنه - روایت کرد که : پیغامبر - علیه السلام - گفت:من نام عن حزبه او شي منه بالليل فقرأه بين صلاة الفجر والظهر كتب له كأنما قرأه من الليل . ای، هر که بخسبد ، و حزب خود یا چیزی

از آن در شب بگذارد ، پس میان نماز بامداد وپیشین آن را بخواند، همان ثواب نویسند وی را که شب خواند [۴۲۸] .

آثار : روایت کرده‌اند که شبی عمر ــ رضی‌الله‌عنه ــ به آیتی از ورد خود بگذشتی ودر افتادی ، چنانکه روزهای‌بسیار وی را از آن‌عیادت کردندی ، چنانکه بیمار را . و ابن مسعود ــ رضی‌الله‌عنه ــ چون مردمان بخفتندی بایستادی، و ازوی آوازی چون‌آواز زنبور شنیدندی تا بامداد.

و آمده است که سفیان ثوری شبی‌سیر شد و گفت : چون درعلف درازگوش زیادت کردی در کار او زیادت باید کرد ، و آن شب همه در قیام بودی . وطاووس چون برفراش خود باز غلتیدی، بر آن بریان می‌شدی چنانکه دانه برتابه ، پس نخفتی و نماز کردی تا بامداد ، پس‌گفتی: ذکر دوزخ ، خواب عابدان بپراند . و حسن‌گفتی : هیچ عملی سخت‌تر از رنج کشیدن‌شب نمی‌بینم واز خرج کردن این مال. واز وی پرسیدند که: چگونه است که متهجدان خوب دیدارتر از دیگران می‌باشند ؟ گفت : ایشان در خلوت رحمانی بوده‌اند، وبا کسوت نوری از نورحق تشریف یافته‌اند.

و یکی ازنیکمردان ازسفرباز آمد ، فراشی برای وی بازگستردند برآن بخفت ، و وردش فوت شد . سوگند یاد کرد که پس از این برفراش نخسبد . وعبدالعزیزبن أبی رواد، چون شب به فراش خود آمدی، دست‌بر آن می کشیدی ومی‌گفتی که : تو نرمی ! وبه خدای که در بهشت ازتونرم‌تر هست، پس همه شب نمازکردی . و فضیل گفت که : من شب را استقبال کنم از اول آن ، و از درازی آن ترسم ، و چون قرآن آغاز کنم بامداد هنوز نهمت خود از آن نگزارده باشم .

وحسن‌گفت: مردگناه کند ، به سبب آن از قیام شب محروم‌ماند. وفضیل‌گفت :چون قیام‌شب وصیام روز نتوانی، بدان‌که محرومی،وگناهت

بسیار شده است . وصلت بن اشیم ، همه شب نمازگزاردی ، وچون وقت سحرشدی ،گفتی : الهی مثل من بهشت‌نتواند طلبید ،ولکن به رحمت‌خود مرا از آتش زینهار ده .

و مردی یکی از علما را گفت که : من از قیام شب عاجز می‌آیم، گفت : ای برادر ! در روز عاصی مشو، و شب قیام‌مکن. وحسن بن‌صالح کنیزکی داشت ، آن را بفروخت برقومی ، وچون میانهٔ شب بود ، کنیزك برخاست وگفت : ای اهل سرای ! الصلاة الصلاة ! ایشان تعجب نمودند، وگفتند: آیا صبح بدمید و بامداد شد؟ کنیزك گفت: شما جز فریضه نگزارید؟ گفتند : نی. کنیزك به حسن بازگشت ، وگفت : ای خواجه ! مرا بر قومی فروختی که ایشان نمازشب نکنند ، مرا از ایشان بازستان. حسن وی را از ایشان بازستد .

و ربیع گفت : شب‌های بسیار در خانهٔ شافعی خفتم ، وی را دیدم که نخفتی مگراندکی از شب . وابوالجویریه گفت : شش ماه با ابوحنیفه صحبت داشتیم ، هیچ شبی ندیدم که پهلو برزمین نهاد ، وابوحنیفه نیمهٔ شب بیدار داشتی برجماعتی گذشت که می‌گفتند: ابوحنیفه همه شب را بیدار دارد . گفت : مرا به چیزی صفت می کنند که در من موجود نیست ، و پس از آن همه شب را بیدار داشتی . و آمده است که : او را فراشی نبودی . وگفته‌اند که : مالك بن دینار این آیت را : أم حسب الذین اجترحوا السیئات أن نجعلهم کالذین آمنوا و عملوا الصالحات.شبی مکررمی‌گرداند [۴۴۹] تا بامداد .

ومغیرة بن‌حبیب گفت: مالك بن‌دینار را دیدم که پس ازنماز خفتن وضو ساخت ، وبرمصلی ایستاد ، و محاسن خود بگرفت– وآب چشم او را خفه می کرد– ومی گفت: ای بار خدای! پیری مالك را بر آتش حرام

گردان، الهی ساکن بهشت را از ساکن آتش می‌دانی ا مالك از این دو مرد کدام‌است، و از این‌دوسرای کدام جای مالك است؟ و همواره این می گفت تا صبح می‌دمید ، و مالك دینار گفت: شبی از ورد خود غافل شدم وبخفتم، در خواب کنیزکی در غایت جمال دیدم و در دست او رقعتی ، گفت : خواندن دانی؟گفتم:دانم،رقعت به‌من‌دادواین‌ابیات درآن نوشته بودند. شعر:

أألهتك اللذائذ والامانی   عن البیض الاوانس فی الجنان

تعیش مخلداً لاموت فیها   وتلهو فی الجنان مع الحسان

تنبه من منامك إنَّ خیراً   من النوم التهجد بالقران

ای، آیا لذت‌هاو آرزوهاترا مشغول گردانید، از طلب سپید پوستان انس گیرنده در بهشت ؟ جاوید درآن بزیی که مرگ در آن نباشد ، و با خوبان در بهشت بازی کنی . بیدار شو از خواب ! که به‌خواندن قرآن شب بیدار داشتن به از خفتن .

و آمده است که : «مسروق» حجی‌گزارد ، و شب نخفت مگردر سجده . و از«ازهربن مغیث» روایت کرده‌اند ــ و اوازجمله مبالغان بود، در قیام ــ که :در خواب زنی‌را دیدم که زنان دنیا را نماند ، گفتم : تو کیستی ؟ گفت : «حوراء» گفتم : خود را به زنی به من ده ! گفت : از سید من مرا بخواه ، و مهر بده. گفتم : مهرتــو چیست ؟ گفت : بسیار بیدار بــودن به شب .

و «یوسف بن مهران»گفت : بــه من چنین رسید که در زیر عرش فریشته‌ای است برصورت‌خروس ، پای‌های او از مروارید است، وخارهای آن زمرد سبز، و چون ثلث اول از شب بگذرد بال درجنباند و بانگ کند ، وگوید که : قیام کنندگان باید که برخیزند ! و چون نیمهٔ شب بگذرد بازبال درجنباند وبانگ کند ، وگوید که : شب بیدار دارندگان باید که برخیزند!

و چون دو ثلث شب بگذرد همچنان کند، و بگوید: نمازکنندگان باید که برخیزند! و چون صبح برآید همچنان کند و گوید: غافلان‌با بزه‌های خود باید که‌برخیزند!

وگفته‌اند که: «وهب بن منبه‌یمانی» سی‌سال پهلو بر زمین ننهاده بود، وگفتی که: من در خانهٔ خود دیوی بینم دوست‌تر از آن دارم که بالشتی بینم، زیراکه آن داعیهٔ خفتن است. وی بالشتی چرمین داشت که چون خوابش غلبه‌کردی سینه بر آن نهادی و دوسه بارسر در جنبانیدی و به قیام مشغول گشتی. ویکی از ایشان‌گفت: باری تعالی را در خواب دیدم که می‌گفت: به عزوجلال من که «سلیمان تیمی» را به غایت‌گرامی‌دارم، چه اوچهل‌سال نماز بامداد را به وضوی نماز خفتن‌گزارده است. وگفته‌اند که: مذهب او آن بود که خواب چون در دل در آید، وضو باطل شود.

و [در بعضی کتب کهن] از حق تعالی روایت‌کرده است که خدای فرمود: بنده ای که به حقیقت بندهٔ من است آن است که در قیام خود آواز خروس را انتظارنکند.

بیان سبب‌هایی‌که قیام شب بدان آسان شود

بدان‌که قیام شب برخلق دشوار است، مگر کسی که موفق باشد درشرطهای ظاهر و باطن، که قیام را آسان‌کند.

أما شرطهای ظاهر چهار است:

اول: آنکه نان بسیارنخورد، چه [۴۵۰] سبب بسیارخوردن آب باشد، و به سبب آن خواب بروی غلبه‌کند، و قیام بـروی‌گران شود. و یکی از مشایخ هرشب برخوان بایستادی، وگفتی: ای مریدان! بسیار مخورید که آب بسیار تاباید‌خوردن، آنگاه‌بسیارخسبید، ودروقت‌مرگ‌بسیاردر

حسرت‌مانید. و این‌اصلی‌بزرگ‌است، که آن‌تخفیف‌معده‌است‌از گرانی طعام.

دوم: آنکه در روز نفس خود را به کارهایی که جوارح از آن مانده شود، و اعصاب ضعیف‌گردد نرنجاند، چه آن جالب خواب باشد.

سوم: آنکه قیلوله نگذارد، که آن سبب است به جهت استعانت بر بیداری شب.

چهارم: آنکه در روز گناه نکند، چه آن دل را سخت گرداند، و میان او و میان اسباب رحمت حایل‌شود.

و مردی حسن را پرسید که: من شب را معاف می‌گذرانم و قیام را دوست دارم، و اسباب آن ساخته می‌گردانم، چه موجب است که قیام کرده نمی‌شود؟ گفت: گناهان تو ترا مقید کرده است.

وحسن چون در بازار رفتی و«لغو»و«لغط» ایشان‌بشنیدی، گفتی: شب این جماعت شبی بد می‌پندارم، چه ایشان قیلوله نمی‌کنند.

و ثوری گفت: از قیام شب، پنج ماه محروم شدم، به گناهی که کرده بودم. پرسیدند که آن چه گناه بود؟ گفت: مردی را دیدم که می‌گریست، در نفس خود گفتم که: این ریا می‌کند.

ویکی از ایشان‌گفت: بر «کرزبن‌وبرة» در رفتم، و اومی‌گریست. گفتم: نعی کسی‌ازاهل تو رسیده است؟گفت: ازآن سخت‌تر. گفتم: ازدردی متألم می‌شوی؟گفت: سخت‌تر. گفتم: این‌چه‌چیزاست؟گفت: درم بسته است و پرده‌ام فروهشته، و من دوش‌حزب خود را نخوانده‌ام، و آن نباشد مگر به‌گناهی که‌کرده باشم. و این بدان‌گفته است‌که: خیر، داعی خیر است وشر، داعی شر. و اندکی از هریکی از آن به‌بسیار کشنده است. و برای این بوسلیمان دارانی‌گفت‌که: نماز جماعت هیچ کس را فوت نشود، مگر به‌گناهی. وگفتی: احتلام شب عقوبت است وجنابت دوری است.

ویکی از علما گفت : ای مسکین ! چون روزه داری بنگر که به‌نزد که و بر چه چیز افطار می کنی ! چه بنده یك بار طعامی بخورد و دل او از آنچه بر آن بوده باشد بگردد ، و به حال اول باز نیاید. وهمهٔ گناهان سختی دل بار آرد ، و از قیام شب باز دارد . ومخصوص‌تر به تأثیر، تناول حرام است. و لقمهٔ حلال در تصفیهٔ دل و جنبانیدن آن سوی خیر ، آن تأثیر کند که غیر او نکند . و آن را کسی داند که مراقبت دل کند به تجربه ، پس از آنچه‌شرع بدان‌گواهی داده است . و برای این‌یکی از ایشان گفت : بسی یك بار خوردن که‌مانع قیام شبی شد ، و بسی نظر که مانع قراءت سورتی گشت ! و بنده طعامی‌خورد و کاری کند ، که از قیام سالی بدان محروم ماند . و چنانکه نماز از فحشا و منکر بـاز دارد ، همچنین فحشا از نماز و دیگر خیرات باز دارد .

ویکی از زندان‌وانان «دینور» گفت که : من سی سال زندان‌وانـی کردم ، وهر که را در شب گرفتندی ، از وی بپرسیدمی که نماز خفتن بسه جماعت‌گزارده است ؟گفتی : نی .و این تنبیه‌است بر آنکه برکت جماعت از تعاطی فحشا و منکرمانع باشد.

و اما میسرات باطن چهار است

اول: سلامت دل از حقد مسلمانان ، و از بدعت‌ها و از فضول کارهای دنیا . چه آنکه همتش در تدبیر دنیا مستغرق باشد ، قیام شب وی را [۴۵۱] میسر نشود ، و اگر بایستد در نماز ، جز در مهمات دنیا نایستد، وجز در وسوسه‌های آن جولان نکند . و در مثل این کس گفته شود :

[یُخبّرنی البوّاب أنّك نائمٌ]   و أنت إذا استیقظت ایضاً فنائمٌ[1]

---

۱ ـ دربان مرا گفت که: توخفته‌ای ، درحالی کـه تو به هنگام بیداری نیز خفته هستی!

دوم : ترس غالب ، که ملازم دل باشد باکوتاهی امید ، چه اگر در اهوال آخرت و درکات دوزخ اندیشه کند، خواب او ببرد. چنانکه، طاوس گفت که : ذکر دوزخ خواب عابدان بپرانید . و چنانکه در حکایت است که در بصره غلامی بود صهیب نام ، همه شب قیام کردی و سیدهٔ او ، او را گفتی که: قیام شب کار روز ترا زیان می‌دارد ، او گفت : صهیب چون از آتش اندیشد خوابش نیاید. و غلامی دیگر را! گفتند ـ و او همه شب قیام کردی ـ که : تو همه شب قیام می کنی ؟ او گفت : چون آتش را یاد کنم ترس من سخت شود ، وچون بهشت را یاد کنم شوق من قوی گردد. پس نتوانم که بخسبم .

و ذوالنون مصری دراین باب گفت : شعر

منع القرآن بوعده و وعیده مقل العیون بلیلها أن تهجعا
فهموا عن الملك الجلیل کلامه فرقابهم ذلت الیه تخضعا

ای، قرآن به وعد و وعید خویش ، چشم‌ها را از خفتن شب باز داشته است. از ملك جلیل سخن وی را فهم کرده‌اند ، پس گردن‌های ایشان نرم شده است تا فروتنی کنند . و دراین معنی انشاد کرده‌اند : شعر

یا طویل الرقاد و الغفلات کثرة النوم تورث الحسرات
إن فی القبر ان نزلت الیه لرقادا یطول بعد الممات
و مهاداً ممهداً لك فیه بذنوب عملت او حسنات
أ أمنت البیات من ملك المو ت و کم نال آمناً ببیات

ای ، ای دراز خواب دراز غفلت ! بسیاری خواب حسرت‌ها بار آرد .چون درگور نزول خواهی کرد، آنجا پس ازمرگ خوابی دراز است. و «مهادی» درآن برای توبگسترده‌اند ، از گناهانی که کرده‌ای یا از نکویی‌ها . از شبیخون ملك الموت ایمنی ؟ و بسیار آمن که او بر وی

شبیخون زده است .

سوم : آنکه فضل قیام شب ، به شنیدن این «آیات واخبار و آثار» بشناسد. تا رجا و شوق او بـه ثواب آن مستحکم شود ، و اشتیاق او را برای طلب مزید ، و رغبت در درجات جنان، برانگیزد . چنانکه درحکایت آمده است که : یکی از صالحان از غزو معاودت نمود ، و قـوم او ، آن شب فراش اورا منتظر می‌بود ، و او در مسجد رفت و تـا بـامداد نماز می‌گزارد . قوم اوگفت : مدتی در انتظار بـوده‌ام، و چـون به مبارکـی برسیدی تا بامداد به نماز مشغول شدی ؟ گفت : به خدای که همه شب در حورانی از حور بهشت تفکر می کردم ، و اهل و منزل را فراموش کرده بودم ، از اشتیاق‌آن همه شب‌بایستادم .

چهارم : وآن شریف‌ترین بواعث است ، دوستی خدای باشد و قوت ایمان‌بدانکه دراین ایستادن حرفی‌نمی‌گوید، مگردر مناجات‌پرودگار خود ، و او مطلع بر اوست و به آنچه در دل‌او می‌گردد ومشاهده‌می‌کند، وآن خطرات خطاب است از حق‌تعالی ـ با او ـ و چون خدای را دوست دارد خلوت را با او لامحاله دوست دارد ، و ازمناجات لذت یابد. و لذت مناجات با دوست ، او را بردرازی قیام باعث باشد. ونباید [۴۵۳]که مثل این لذت مستبعد شمرده آید ، چه«عقل و نقل»شاهد این است .

اما عقل : حـال‌کسی را اعتبار باید کردکه شخصی را بـه سبب نهایت حسن وکمال وجمال،ویاپادشاهی‌را به‌سبب‌انعام وبذل اموال،دوست داردکه چگونه از خلوت ومناجات با او لذت یابد تا به‌حدی‌که همه‌شب خوابش نیاید .

سؤال : از دیدن روی خـوب لـذت یابد ، وباری تعالی رانتوان دید ؟

جواب: بدان که اگر آن محبوب باجمال، پس پرده باشد یا در خانه‌ای تاریك ، محب از مجرد محاورت او لذت یابد ، بسی آنکه در او بیند ، و بی آنکه در کار های دیگر جز آن طمع دارد . و در تنعم باشد، به اظهار دوستی خود بر وی، و یاد کردن او به زبان خود چنانکه او می‌شنود ، و اگرچه آن نیز به نزدیك او معلوم باشد .

سؤال: جواب او را منتظر باشد ، و از شنیدن آن لذت یابد ، و سخن خدای نمی‌شنود ؟

جواب: اگر چه داند که جواب نخواهد گفت ، و ساکت خواهد بود ، هم لذتی بیابد از آنچه حال خود بروی عرضه می‌دارد ، و سر خود بروی کشف می کند . وچگونه لذت نیابد ؟ که مؤمن هرچه در خاطر او آید ـ دراثنای مناجات ـ ازحق‌تعالی شنود وبدان‌لذت یابد، و همچنین کسی را که با پادشاه خلوتی باشد و حاجات خود بروی در تاریکی شب عرضه دارد ، از امید انعام او لذت یابد، وامید از حق تعالی صادق‌تر ، و آنچه به نزد اوست پاینده تر و سودمند تر از آنچه به نزد غیر او . پس چگونه به عرضه داشت حاجت براو در خلوت لذت نیابد ؟

و اما نقل:احوال قیام کنندگان در شب شاهد آن است ، بدانچه از قیام شب لذت می‌یابند و شب را کوتاه می‌شمرند، چنانکه محب شب وصال دوست را کوتاه شمرد تا به حدی که یکی را از ایشان گفتند : کار تو باشب چگونه است ؟گفت : هرگز آن را مراعات نتوانستم کرد ، همین که روی خود بنماید بازگردد ، ومن هنوز او را تأمل نکرده‌ام . و دیگری گفت : من و شب چون دواسبیم در مسابقت : گاهی بر من سبقت کند به بامداد، و گاهی مرا از اندیشه منقطع گرداند .

و یکی را از ایشان پرسیدند که: شب بر تو چگونه است ؟ گفت:

ساعتی‌است که من در آن ، میان دو حالم : چون بیاید به‌تاریکی او شادم، و چون صبح طلوع کندغمناك گردم. هرگز شادی من بدو تمام نشده‌است.

و علی بن بکار گفت که : چهل سال است که چیزی مرا اندوهگین نمی کند، مگرطلوع صبح . وفضیل بن عیاض گفت : چون خورشید فرو شود به تاریکی‌شاد شوم، چه با پروردگار خلوت سازم، وچون صبح بر آید تنگدل گردم ، برای آنکه مردمان برمن در آیند .

و بوسلیمان گفت که : اهل شب از شب خود لذت بیش از آن یابند که اهل لهو ازلهو خود . و اگرشب نبودی من در دنیا بقا نخواستمی و نیز گفت : اگر حق تعالی اهل شب را ــاز ثواب اعمال ایشانــ این‌لذت که ازشب می‌یابند عوض دهد ، بیش از اعمال‌ایشان باشد. و یکی از علما گفت : در دنیا هیچ‌وقتی‌نیست که نعیم‌اهل‌بهشت‌راماندمگر آنچه اهل تملق شب‌ها در خود از حلاوت مناجات می‌یابند . ویکی از ایشان گفت :لذت مناجات از دنیا نیست ، بل از بهشت است : حق تعالی برای اولیای خود ظاهر کرده است ، و غیر ایشان آن را نیابد .

و ابن‌المنکدر گفت : از لذات دنیا باقی نمانده است ،[۴۵۴] مگر سه چیز : قیام شب ، و دیدن دوستان ، و نماز جماعت . ویکی از عارفان گفت که : حق تعالی به سحر در دل‌های بیداران نظر فرماید ، و آن را پُرنور کند وفایده‌ها بردل‌ایشان باز گرداند،و آن استنارت پذیرد،وعافیت‌ها از دل‌های ایشان به دل‌های غافلان منتشر شود.

و یکی از قدمای علما گفت که : حق‌تعالی یکی از صدیقان را الهام داد، که: مرا بندگانند ــ از بندگان من که مرا دوست دارند ــ و من ایشان را دوست دارم ، و به من مشتاق‌باشند ، و من مشتاق ایشانم،ومرا یاد کنند، و من ایشان را یادکنم ، ومرا بینند ، و من ایشان را بینم . اگر برراه

ایشان روی، ترا دوست گیرم ، واگراز آن عدول نمایی ، ترا دشمن دارم . گفت : یـارب نشان چیست ؟گفـت : در روز سایه‌هـا رارعـایت کنند، چنانکه شبان‌گوسفندان خود را،و به فروشدن خورشید آرزومندی نمایند، چنانکه مرغ به‌آشیان خود آرزومندی نماید ، و چون‌شب درآید وتاریکی در آمیزد، وهر دوستی بادوست‌خود خلوت سازد، ایشان أقدام خود نصب کنند و روی‌ها بگسترانند ، وبه سخن من مناجات گـویند، و به انعام مـن تملق نمایند ، و بعضی فریاد خواهند وگرینده باشند ، و بعضی آه گویند و شکر گزارند . می‌بینم‌که برای‌من چه تحمل می‌نمایند ، و می‌شنوم کـه از دوستی من چه شکایت می کنند .

اول : آنچه ایشان را دهم آن باشد کـه : نور خـود در دل ایشان اندازم ، و از من خبر کنند، چنانکه من از ایشان خبر می‌کنم .

دوم : آنکه اگر هفت آسمان و زمین ، و آنچه در میان‌آن است در ترازوی ایشان باشد ، برای ایشان آن را اندك شمرم .

سوم : آنکه بر ایشان اقبال فرمایم ، و هر که براو اقبال فرمودم ، آیا هیچ کس داند که چه خواهم که به وی دهم ؟ و مالك دینار گفت: چون بنده‌برای‌تهجدشب‌برخیزد،جباربدو نزدیك‌باشد . وگفت : اعتقاد سلف آن بود، که آنچه در دل خود می یابند از : رقت ، وحلاوت ، و روشنایـی ، از نزدیکی پروردگار است به دل ، و این را سری و تحقیقی‌است ، و در «کتاب محبت» اشارتی سوی آن بخواهد آمد .

و در اخبار از باری تعالی آمـده است : أی عبدی أنا الله الذی إقترَبتُ بقلبك و بالغیب رأیتَ نوری . ای ، ای بندهٔ من‌اَمنم آن خدای که به دل تو نزدیك شدم و در غیب نور من بدیدی .

و یکی از مریدان از بسیاری بیداری شب پیش استاد خود بنالید،

و حیلتی طلبید که بدان برخواب غالب شود . استاد او گفت : ای پسر خدای را در شب و روز عطاهاست که دل‌های بیدار را رسد ،و دل‌های خفته از آن محروم شود ، خود را پیش آن عطادار ! گفت: ای استاد،مرا چنان کردی که من نه شب توانم خفت و نه روز . و بدان که امید این عطا درشب قوی‌تر است ؛ زیرا که در قیام شب صفای دل است و دفع مشغولی . و در خبرصحیح، جابر روایت کرده است که : پیغامبر ـ علیه السلام ـ گفت : إن من الليل ساعة لايوافقها عبد مسلم يسأل الله خيراً إلا أعطاه إياه .ای، در شب ساعتی است که هیچ بندهٔ مسلمان در آن ساعت از خدای خیری نخواهد ، که نه وی را آن بدهد . و در روایتی : لايسأل الله خيراً من أمر الدنيا والآخرة الا أعطاه إياه . ای ؛ نیکویی ازکاردنیا و آخرت نخواهد، که نه او را آن بدهد، وآن هرشبی است ، [۴۵۵] و مطلوب قیام کنندگان آن ساعت است ، واو مبهم است در کل شب ، چنانکه شب قدر دررمضان و ساعت روز جمعه ، و آن ساعت عطاهای مذکور است .

بیان طریق قسمت اجزای شب

بدان که احیای شب را به اعتبار مقدار هفت مرتبه است :

مرتبهٔ اول : احیای همه شب ، و این کاراقویاست ، که برای عبادت خدای متجرد شده‌اند ، و از مناجات او لذت یافته،و آن غذای ایشان شده است وحیات دل ایشان، و به بسیارایستادن رنج نبینند ، و خواب را به‌روز اندازند ، دروقت‌مشغولی مردمان ، وآن طریق جماعتی ازسلف‌بوده‌است، که نماز بامداد را به وضوی نماز خفتن گزاردندی .

بوطالب مکی حکایت کرد ـ وآن از چهل [تن‌از] تابعین برسبیل تواتر و اشتهار ـ حکایت کرده‌اند که: در ایشان کسی بود که چهل سال‌براین مواظبت کرده بود ،وگفت: از ایشان سعید مسیب، وصفوان‌سلیم، مدنیانند.

و فضل عیاض ، و وهب ورد ، مکیان . وطاوس، ووهب منبه ، یمانیان . و ربیع بن خثیم، و بوعاصم‌حکم ، کوفیان . و ابـوسلیمان دارانی، و علی بکار ، شامیان . و بوعبدالله خواص، و ابوعاصم، عبادیان. وحبیب ابومحمد و ابو جابر سلمانی ، پارسیان . ومالك دینار وسلیمان تیمی وبزید رقاشی وحبیب أبی ثابت و یحیی بکار ، بصریـان . و کهمس منهال ، هرماهی‌نود ختم بکردی ، و آنچه فهم نکردی بازگشتی و بار دوم بخواندی . و نیز از مدینه ابو حازم و محمد منکدر بـود در جمع‌بسیار .

مرتبهٔ دوم : آنکه نیمهٔ شب قیام‌کند، و عدد آن‌کسان که‌از سلف براین مواظبت نموده‌اند نامحصور است، وبهترین طریقی‌در آن ، آن‌است که ثلث اول‌وسدس‌آخراز شب بخسبد تـا قیام درجوف شب ، ومیانهٔ آن باشد ، و آن فاضل‌تر است .

مرتبهٔ سوم : آنکه یك ثلث از شب قیام کند ، و باید که نیمهٔ اول وسدس آخر بخسبد . و در جمله خواب آخر شب محبوب است . زیرا که نعاس بامداد راببرد ، و آن را کراهیت داشتندی ، وزردی روی ـ ومشهوری بدان ـ کم‌کند . چـه اگر بیشتر شب قیام‌کند ، و نـزدیك سحر بخسبد ، زردی روی و نعاس کم شود .

عایشه ـ رضی‌الله عنها ـ گفت : پیغامبر چون آخـر شب «وتر» گزاردی ، اگر به اهل‌حاجت داشتی بدیشان نزدیك شدی ، والاهم برمصلی پهلوزدی تا بلال بیامدی و بانگ نمازگفتی . و نیز گفت : پس از سحر وی را جز خفته نیافتم ، تا بعضی از سلف گفتند کـه : آن خفتن پیش از صبح سنت است ، و بوهریره از ایشان بود . و خواب آن وقت طریق مکاشفه‌و مشاهده است ، از ورای پرده‌های غیب . و آن ارباب دل را بود. و در وی استراحتی است که‌بروِرد اول ـ ازوردهای روزـ معین باشد. وقیام یك ثلث

از شب ازنیمهٔ آخر،و خواب سدس اخیر قیام داود است، صلوات‌الله‌علیه.

مرتبهٔ چهارم:آن‌که سدسی از شب یا خمسی قیام‌کند ، و فاضل‌تر آنکه در نیمهٔ آخر باشد ، و پیش از سدس آخر از آن .

مرتبهٔ پنجم : آن که تقدیر را رعایت نکند . چه آن پیغامبری را میسر شود که بدو وحی‌رسد ،یاکسی راکه‌به نفس خود منازل ماه بشناسد، وکسی گماردکه آن را مراقبت نماید ، و او را بیدارکند . پس بسیار باشدکه در شب‌های ابر مضطرب‌شود، ولیکن از اول‌شب قیام‌کندتا خواب غالب شود . و چون [۴۵۶] بیدارگردد بازقیام‌کند تا خواب غلبه‌کند ، و بخوابد. پس دریك شب او را دو خواب و دوقیام باشد . و این از مکابدت شب است ؛ وسخت ترین کارهاست ، و فاضل‌ترین آن. و این‌از اخلاق پیغامبر بود ـ علیه السلام ـ و طریقت ابن عمر واولی العزم از صحابه ، و جماعتی از تابعین . و یکی از سلف در اول خواب خود گفتی : این اول خوابی است ، و اگر بیدار شوم پس باز گردم ، خدای ـ عزوجل ـ چشم مرا خواب مدهاد .

و اما قیام پیغامبر ـ علیه الصلاة والسلام ـ از روی مقدار ، بریك ترتیب نبود ، بل گاهی‌نیم شب بودی، وگاهی یك ثلث ، و گاهی دوثلث، وگاهی سدس . و در شب‌ها آن مختلف شدی .

وقول‌حق تعالی در دو موضع ازسورهٔ مزمل براین دلالت می‌کند. إن ربك یعلم أنك‌تقوم أدنی من‌ثلثی اللیل ونصفَه وثلثَه . و«أدنی»از دو ثلث شب‌چنانستی‌که نصف آن و نصف سدس آن باشد . و اگر «نصفِه وثلثِه» را به‌کسر خوانی ، نصف ثلثین ، و ثلث او باشد ، و نزدیك ثلث‌و ربع بود . واگر به نصب خوانی ، نیمهٔ شب و ثلث آن بود . و عایشه ـ رضی‌الله عنها ـ گفت : که پیغامبر ـ علیه السلام ـ چون آواز خروس

شنیدی برخاستی. و این سدسی باشد، و آنچه کم از آن بود.

ویکی روایت کرد که نماز شب پیغامبر را در سفر رعایت کردم، پس از نماز خفتن زمانی بخفت. پس بیدار شد و در افق نگریست و گفت: ربنا ما خلقت هذا باطلا سبحانك فقنا عذاب النار ـ تا ـ إنك لاتخلف المیعاد. پس از «فرش» خود مسواکی بیرون آورد و آن را بکار داشت، و وضو ساخت و نماز کرد، تاگفتم: مثل آنچه خفته بود نمازگزارد. پس باز غلتید، تاگفتم: مثل آنچه نماز کرده بود بخفت، پس بیدار شد و آنچه کرّتِ اول گفته بود بگفت، و آنچه کرده بود بکرد.

مرتبهٔ ششم: و آن کمتر است، آن است که مقدار چهار رکعت یا دو رکعت باشد، یا طهارت وی را متعذر بود. ساعتی روی درقبله بنشیند، و به ذکر و دعا مشغول باشد. پس در جملهٔ قیام کنندگان نبشته شود به رحمت حق تعالی و فضل او. و در اثر آمده است: صل من اللیل ولو قدر حلب شاةٍ. ای، شب نماز گزار، اگرچه مقدار دوشیدن گوسفندی بود. و این طریق‌های قسمت است، و مرید برای خود اختیار کند، آنچه بروی آسان‌تر باشد. و چون قیام میانهٔ شب بروی متعذر شود نباید که احیای مابین‌العشائین، و وردی که پس از نماز خفتن است مهمل گذارد. پس پیشتر از صبح برخیزد تا صبح وی را خفته نیابد. و به هر دو طرف شب قایم بود. و این مرتبهٔ هفتم است. و هرگاه که نظر در مقدار باشد رتبت این مرتبه‌ها به اعتبار درازی وقت و کوتاهی آن بود. و اما مرتبهٔ پنجم و هفتم نظر در مقدار نیست.

پس کار ایشان در تقدم و تأخر براین ترتیب مذکور نباشد، چه هفتم کم از آن نیست که در ششم یاد کردیم، و همچنین پنجم کم از چهارم نیست.

بیان شب‌ها و روزهای فاضل

بدان که شب‌های مخصص به زیادت فضل، که استحباب احیای آن مؤکد است، در سالی پانزده است، نباید که مرید از آن غافل شود، که مواسم خیرات است، و مظان تجارات. و هرگاه که بازرگان از مواسم تجارت غافل شود سود نکند، و هرگاه که مرید از فضایل اوقات ذاهل بود، منجح نباشد. [۴۵۷] و از این شب ها شش در ماه رمضان است، و پنج آن وترهای عشر آخر است[1]. چه شب قدر در آن طلبیده شود. و شب هفدهم ماه رمضان، که بامداد آن یوم الفرقان بود: یوم التقی الجمعان. و واقعهٔ بدر در او بود، و ابن الزبیر گفت که: آن شب قدر است.

و أما نُه دیگر: شب اول ماه محرم است، و شب عاشورا، و اول شب رجب، و شب نیمهٔ آن، و شب بیست و هفتم از آن ـ و آن شب معراج است ـ و در او نمازی مأثور است. و پیغامبر ـ علیه السلام ـ گفته است: للعامل فی هذه اللیلة حسنات مائة سنة فمن صلّی فیها اثنتی عشرة رکعة یقرأ فی کل رکعة فاتحة الکتاب وسورة من القرآن و تشهد فی کل رکعتین ویسلم فی آخرهن ثم یقول: سبحان الله والحمد لله و لا إله إلا الله و الله أکبر مائة مرة ویستغفر الله مائة مرة ویصلی علی النبی مائة مرة و یدعوا لنفسه ماشاء من أمر دنیاه وآخرته ویصبح صائما، فان الله یستجیب دعاءه کله الا ان یدعو فی معصیة. ای کارکننده را در این شب حسنات صدساله باشد، و هر که در آن دوازده رکعت نماز گزارد در هر رکعتی فاتحه و سورتی از قرآن، و در هر دو رکعتی تشهد بخواند، و سلام در آخر آن، پس صد بار «سبحان الله والحمدلله و لا إله إلا الله و الله أکبر»، بگوید. و صد بار استغفار کند، و صدبار بر پیغامبر ـ علیه السلام ـ درود دهد، و برای

۱ـ یعنی شب‌های فرد مانند: ۲۱ و ۲۳ و ۲۵ و ۲۷ و ۲۹ ماه رمضان.

خود آنچه خواهد ازکارهای دنیا و آخرت دعا گوید ، و با مداد آن صایم باشد ، حق تعالی کل دعای او مستجاب کند ، مگر آنکه در معصیتی‌بود .

و اما در شب نیمهٔ شعبان صد رکعت است ، در هر رکعتی بعد از فاتحه سورهٔ اخلاص ده بار، وسلف آن را نگذاشتندی چنانکه در نماز تطوع آورده‌ایم و شب‌عرفه، ودوشب عید: پیغامبر ـعلیه‌الصلاة والسلام‌ـ گفت : من احیا لیلتی العیدلم یمت قلبه‌یوم‌تموت القلوب.ای، هرکه شب عید زنده دارد ، دل وی نمیرد ، روزی که دل‌ها بمیرند .

و اما روزهای‌فاضل، نوزده است، که‌مواصلت‌وردها در آن‌مستحب است . روز عرفه * و عاشورا * و بیست‌وهفتم رجب‌ـ که‌آن راشرفی‌عظیم است ، پیغامبر ـعلیه‌الصلاة والسلام ـ گفت :مَن صام یومَ سبعة وعشرین من رجب‌کتب الله له صیام ستّین شهراً.ای، هرکه روز بیست‌وهفتم‌ماه رجب روزه دارد، خدای ـعزوجل‌ـ ثواب روزهٔ شصت ماه برای وی ثبت‌کند، و در این روز جبرئیل ـعلیه‌السلام‌ـ رسالت به پیغامبرـعلیه‌السلام‌ـ آورد* و روز هفدهم ماه رمضان ، که واقعهٔ بدر درآن بود * و رور نیمهٔ شعبان* و روزآدینه * ودو روزعید * وایام‌معلومات،وآن ده روزاند ازذی‌الحجه* و روزهای معدودات ، و آن ایام التشریق است .

وانس روایت‌کرد که پیغامبر ـصلی‌الله‌علیه‌و آله وسلم‌ـ گفت : إذا سلم یوم الجمعة سلمت الایام ، و إذا سلم رمضان ، سلمت السنة . ای ، چون روز آدینه سلیم ماند ، همه روزها سلیم ماند ، وچون ماه‌رمضان سلیم باشد ، همهٔ سال سلیم باشد . و بعضی عارفان گفته‌اند : من أخذ مهنأه فی الأیام الخمسة فی الدنیالم ینل مهنأه فی‌الآخرة[۴۵۸] و به این‌پنج روز : دو روز عیدین ، و آدینه ، وعرفه ، و عاشورا ، را خواسته است . و روز پنجشنبه و دوشنبه ، که عمل‌ها در آن به حضرت خدای ـ عزوجل‌ـ برنـد

از فواضل روزهـای هفته‌اند . وفضایل ماه‌ها و روزها، برای روزه داشتن در «کتاب صوم» یاد کردیم . پس به اعادت آن حاجت نیست .

***

و این آخر کتاب «اوراد»است، و به
اتمام آن « ربع عبادات » تمام
شد . والحمدلله وحده
و الصلاة علی محمد
وآله وصحبه
اجمعین
و
سلم تسلیما

پایان ربع عبادات از ترجمهٔ فارسی احیاء علوم دین.
در پی این ربع، سه ربع دیگر بخواهد آمد که عبارتند از،
معاملات ، مهلکات، منجیات

حسین - خدیوجم

یکشنبه ۲۱ مرداد ۱۳۵۲ = ۱۱- اوت ۱۹۷۳

فهرست عمومی اعلام

بخش نخست از: «ربع عبادات»

کتاب‌های

علم ✿ قواعد عقاید ✿ طهارت

فهرست اعلام جلداول*

«آ»
آدم(ع)- ۴، ۴۸، ۶۷، ۱۷۱، ۱۸۴، ۳۹۹
«الف»
ابراهیم ادهم- ۱۸۷، ۱۸۸، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴، ۳۴۰، ۳۷۵
ابراهیم تیمی - ۲۰۴
ابراهیم خلیل(ع)- ۳۵، ۹۰، ۲۷۱، ۲۷۲، ۳۰۷، ۳۷۷
ابراهیم عقبه - ۱۷۷
ابن ابی اصیبعه - ۲۷ح
ابن ابی لیلی (عبدالرحمن)- ۲۰۴، ۳۹۹
ابن ابی ملیکه - ۴۳، ۳۴۵
ابن السماك - ۱۸۷
ابن بطلان - ۲۷ح

*- درمقدمهٔ نخستین مجلدازاین کتاب یادآور شدم که: «اگر عمری باشد در پایان چاپ آخرین مجلد این ترجمه برای همهٔ کتاب انواع فهرستها ترتیب خواهم داد.» اما چون چاپ «ربع عبادات» به پایان نزدیك شد - به سبب فراوانی لغات و ترکیبات واصطلاحات این متن- بهتر دیدم که فهرست اعلام «تاریخی وجغرافیایی و نام کتاب»های یادشده در هر ربع را جداگانه در پایان همان ربع قرار دهم تا استفادهٔ ازکتاب برای پژوهشگران آسان تر شود، وآخرین فهرست، که تنها شامل لغات و ترکیبات می‌شود، به‌صورت واژه نامه‌ای مستقل درآید. البته در این ربع به‌سبب مستقل بودن شمارهٔ صفحات مجلداول ودوم، نخست فهرست اعلام جلد اول می‌آید، و پس از آن فهرست جلد دوم. نکتهٔ دیگر آنکه برخی خطاهای چاپی متن دراین فهرست اصلاح شد، ودربرابر نام پیامبران (ع) گذاشتیم، و(ح) نشانهٔ حاشیه است. (خدیوجم)

ابن جریح - ۹۶، ۲۳۰
ابن حصین - ۲۰۵
ابن راوندی - ۲۸۸
ابن سالم بصری- ۱۱۶
ابن سلام (عبدالله بن سلام بن الحرث الاسرائیلی) - ۲۵۵
ابن‌سیرین (محمدبن‌سیرین)-۱۱۲، ۳۹۶
ابن عباس(عبدالله بن عباس) - ۳۰، ۳۸، ۳۹، ۴۳، ۴۹، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۴۱، ۱۵۳، ۱۸۳، ۲۰۴، ۲۰۶، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۶، ۲۴۴، ۲۷۳، ۲۸۲، ۲۸۴، ۳۷۲، ۳۹۷، ۳۹۸
ابن عبدالاعلی (یونس‌بن عبدالاعلی مصری متولد ۱۷۰ ﻫ) - ۲۶۹
ابن عبدالحکم - ۴۴
ابن‌عمر (عبدالله بن‌عمر بن‌خطاب) - ۸۲، ۱۱۲، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۶، ۲۲۴، ۳۴۴، ۳۶۱، ۳۷۶، ۳۸۶، ۳۸۷، ۳۸۹، ۳۹۶
ابن عون (خراسانی) -۱۱۲، ۲۰۲
ابن مبارک (عبدالله‌بن‌مبارک)- ۳۸، ۴۳، ۹۵، ۹۶، ۱۷۷، ۲۰۱، ۲۰۲، ۳۶۹
ابن مسعود (عبدالله بن مسعود)-۳۹، ۸۳، ۱۰۸، ۱۳۷، ۱۵۱، ۱۸۸، ۱۹۰، ۲۰۳، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۷۴
ابن مقاتل (محمد) - ۱۹۴، ۱۹۵
ابوالاسود (ظالم بن‌عمروالدیلی)- ۳۸
ابوالمظفر الکوفنی الابیوردی - ۵
ابوبکر ← بوبکر [۱]
ابوجعفر منصور- ۹۳، ۹۶
ابوحنیفه ← بوحنیفه
ابو سعید (یاابوسعد) الجنیدی - ۶
ابی کعب قیس انصاری - ۲۲۹، ۲۴۸
احمدحنبل - ۳۹، ۷۸، ۹۱، ۹۲، ۹۷، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۳۳، ۱۹۶، ۲۰۴، ۲۰۶، ۲۳۴، ۲۶۹، ۲۹۳، ۲۹۵، ۳۹۹
احمد یحیی وزیر - ۸۷
احنف قیس - ۴۰، ۳۹۹، ۴۰۰
ادریس (ع) - ۱۰۱
اسامة بن زید - ۱۷۷
اعمش حافظ - ۱۱۳، ۲۰۰
ام عطیه - ۳۹۵
امیهٔ عبد شمس - ۳۹۸
انجیل - ۱۸۹، ۱۹۳، ۲۶۱
انس‌بن‌مالک بن‌نضر (خادم‌پیغامبر)-۱۰۷، ۱۳۵، ۲۰۰، ۲۰۶، ۲۴۲، ۳۹۸
اوزاعی(فقیه)- ۱۸۷، ۱۸۸، ۲۰۰، ۲۲۱
ایوب (ع) - ۹۰، ۲۰۲
ایوب سختیانی - ۳۹۸

۱- چون در نسخهٔ بریتانیا، که اساس چاپ ربع عبادات بوده است، کنیهٔ «ابو» بیشتر بی الف، یعنی «بو» نوشته‌شده، در این فهرست نیز اینگونه کنیه‌ها زیر حرف «ب» جای گرفت.

«ب»

براء عازب ـ ۲۴۳ ، ۲۴۴
بشرحارث (= بشرحافی) ـ ۱۸۱، ۲۰۴، ۲۰۶ ، ۲۲۱ ، ۳۸۶ ، ۴۰۰
بصره (جای)ـ ۱۱۳ ، ۲۰۲ ، ۲۲۸
بغداد (جای)ـ ۸۸ ، ۱۹۵
بلال سعد (بلال‌حبشی) — ۲۲۱
بلعم باعورا ـ ۱۸۷
بوالعالیهٔ ریاحی ـ ۲۰۴
بوایوب انصاری ـ ۳۸۵
بوبکر صدیق ـ ۸۲، ۸۳، ۱۰۹ ، ۱۱۲، ۱۵۸، ۲۳۰ ، ۲۶۵ ، ۲۶۸ ، ۲۸۴ ، ۳۲۱، ۳۲۲ ، ۳۸۳
بوثور (ابراهیم بن خالدالیمان) ـ ۹۱
بوجهل ـ ۱۱۹ ، ۳۱۴
بوحفص نیشابوری ـ ۲۰۳
بوحنیفه ـ ۶۱ ، ۷۰، ۸۵ ، ۹۵ ، ۹۶ ، ۱۳۲ ، ۱۳۳ ، ۱۳۵ ، ۳۵۹ ، ۳۶۰ ، ۳۶۱ ، ۳۶۲ ، ۳۶۶ ، ۳۶۸ ، ۳۷۳ ، ۳۷۴ ، ۳۷۹ ، ۳۸۰ ، ۳۸۱
بودردا ـ ۴۳ ، ۴۴ ، ۱۰۷ ، ۱۸۲ ، ۱۸۷ ، ۲۰۶ ، ۲۴۸ ، ۳۴۷ ، ۳۵۸
بوذر(جندب‌جنادة‌الغفاری)ـ۴۲، ۱۱۳، ۲۰۱
بوسعید خدری ـ ۲۳۵ ، ۲۴۳ ، ۳۴۳
بوسلیمان دارانی‌ـ۱۸۱ ، ۲۰۶ ، ۲۳۴، ۳۴۶
بوطالب مکی ـ ۵۹ ، ۳۲۴ ، ۳۲۸
بوعبدالله خواص ـ ۱۹۴
بوعمرو علا ـ ۳۹۸ ، ۳۹۹
بولهب ـ ۱۱۹
بوموسی اشعری ـ ۱۳۷
بوهریر ـ (ابوهریره=اباهریره) ۳۹، ۱۷۶ ، ۱۸۲ ، ۲۴۳ ، ۲۴۸ ، ۳۵۳ ، ۳۶۷ ، ۳۹۱
بویزید (= بایزید) بسطامی ـ ۱۱۶
بویطی ـ ۸۶
بویوسف ـ۶۱ ، ۷۰، ۱۳۳، ۲۷۰، ۳۵۹، ۳۶۲

«ت»

تقویم الصحة (کتاب) ـ ۲۷
تمیم داری ـ ۲۴۳
تورات ـ ۱۹۳ ، ۲۶۱

«ث»

ثوری ← سفیان ثوری

«ج»

جابر عبدالله انصاری ـ ۱۸۵ ، ۲۰۶
جاحظ بصری ـ ۵
جالینوس ـ ۹۰
جبرئیل‌ـ۹۸ ، ۱۹۴، ۲۰۴ ، ۲۴۳، ۳۲۰، ۳۲۵، ۳۲۹ ، ۳۵۴ ، ۳۸۵
جنید (محمدبن‌الجنیدالنهاوندی)ـ۷۹، ۱۱۵

«چ»

چین (جای)ـ ۴۲

«ح»

حاتم اصم ـ ۱۸۷ ، ۱۹۱، ۱۹۲ ، ۱۹۳ ، ۱۹۴ ، ۱۹۵ ، ۱۹۷
حارث لبید ـ ۸۸
حارث محاسبی ـ ۲۴۶ ، ۲۶۹
حجاج ـ ۲۳۴ ، ۳۴۴

حجاز (جای) - ۴۲
حذیفهٔ مرعشی - ۲۳۸
حذیفهٔیمان- ۱۸۹، ۱۹۹، ۲۲۷، ۲۳۳، ۳۳۱، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۶۹
حسن بصری - ۳۹، ۴۹، ۶۱، ۱۰۸، ۱۱۳، ۱۱۹، ۱۴۴، ۱۷۶، ۱۸۰، ۱۸۵، ۱۹۰، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۶، ۲۲۰، ۲۲۶، ۲۳۰، ۲۳۲، ۲۷۴، ۳۳۹، ۳۴۴، ۳۷۵، ۳۸۰، ۳۹۶
حسن قحطبه - ۹۶
حسین حلاج - ۱۱۶
حسین کرابیسی← کرابیسی
حفص فرد - ۲۶۹
حکم هشام ثقفی - ۹۵
حلاج← حسین حلاج
حمادبن ابی سلیمان - ۹۵
حمیدی مکی-۸۷
حوا - ۱۷۱

«خ»

خراسان (جای) - ۸، ۹۴، ۱۸۵
خضر (ع) - ۱۵۴
خلیل احمد - ۱۳۰، ۱۷۷
خواجه نصر ابراهیم مقدسی - ۹۲

«د»

داود(ع) - ۱۷۹
داود طایی - ۳۵۶
دجال - ۱۷۶
دجله(رود) - ۲۰۶

«ر»

ربیع عاصم - ۸۵، ۹۵
ربیعهٔ ابوعبدالرحمن - ۹۳
ری (جای) - ۱۹۴، ۱۹۵
ریاض مونقه (کتاب) - ۵

«ز»

زبور (کتاب)- ۱۹۳، ۲۶۱
زبیر بوبکر - ۴۰
زعفرانی (حسن بن محمدبن‌صلاح) - ۲۶۹
زهری (ابوبکر، محمد بن مسلم)- ۴۱، ۸۸، ۳۷۵
زیاد نمیری - ۱۰۷
زید ثابت - ۱۵۳، ۲۲۹

«س»

سالم بن ابی الجعد - ۴۰
سری سقطی - ۷۹، ۱۹۰، ۳۴۶
سعد ابراهیم زهری - ۱۰۷
سعدبن ابی و قاص - ۱۱۴، ۲۰۱، ۳۲۶، ۳۲۷
سعید مسیب - ۴۹، ۲۰۰، ۲۰۶، ۲۳۰، ۲۴۸، ۳۷۵
سفیان ثوری - ۴۹، ۷۲، ۸۵، ۹۷، ۱۱۲، ۱۲۲، ۱۳۳، ۱۷۱، ۱۷۷، ۱۸۱، ۱۹۹، ۲۰۲، ۲۰۴، ۲۳۰، ۳۳۹، ۲۶۹، ۳۵۶، ۳۹۹
سفیان عیینه - ۸۸
سلمان - ۲۰۶، ۳۶۹
سلمهٔ بن‌عمروبن‌الاکوع - ۲۰۱
سلیمان داود(ع) - ۳۸، ۹۰
سمنون بن حمزه - ۲۰۰
سهل تستری - ۱۸۱، ۲۰۷، ۲۱۹، ۲۲۸، ۲۳۷، ۲۸۴

«ش»

شافعی ـ ۱۶ ، ۴۰ ، ۴۳ ، ۶۱ ، ۷۸ ، ۸۵ ، ۸۶ ، ۸۷ ۸۸ ، ۸۹ ، ۹۰ ، ۹۱ ، ۹۲ ، ۹۳ ، ۹۴ ، ۱۳۲ ، ۱۳۳ ، ۱۳۵ ، ۱۴۴ ، ۲۶۹ ، ۲۸۲ ، ۳۶۲ ، ۳۶۳ ، ۳۶۴ ، ۳۹۹

شام (جای) ـ ۹۵ ، ۲۰۲

شریح قاضی ـ ۴۰۰

شریك نخعی ـ ۹۶

شعبی ـ ۱۵۳ ، ۱۸۷ ، ۲۰۳ ، ۳۹۶

شعیب (ع) ـ ۱۸۶

شقیق بلخی ـ ۱۹۱ ، ۱۹۳

شمس الدین ایلتتمش ـ ۶

شیبان راعی ـ ۷۸

شیبه (= شعبة بن الحجاج[۱]) ـ ۳۷۶

«ص»

صالح حسان بصری ـ ۱۸۲

صالح مری (صالح بن بشیر) ـ ۸۸

صبیحی ـ ۲۲۸

صفا (جای) ـ ۸۸

«ض»

ضحاك مزاحم ـ ۱۸۳ ، ۱۹۳

ضمرة (بن ربیعة الرملی) ـ ۱۱۲

«ط»

طنافسی ـ ۱۹۵

«ع»

عایشه ـ ۲۴۴ ، ۲۷۳ ، ۳۶۹ ، ۳۷۶ ، ۳۸۳ ، ۳۹۰

عبدالله بن مبارك ← ابن مبارك

عبدالله بن محمد بلوی ـ ۸۸

عبدالله رواحه ـ ۱۱۴ ، ۱۱۵

عبدالله عباس ← ابن عباس

عبدالله عمر ← ابن عمر

عبدالله مسعود ← ابن مسعود

عبدالرحمن بن ابی لیلی ← ابن ابی لیلی

عبدالرحمن غنم ـ ۱۸۸

عبدالرحیم (بن یحیی الاسود) ـ ۲۲۸

عبدالقاهر عبدالعزیز ـ ۹۰

عتاب اسید (امیر مکه) ـ ۳۹۸

عثمان ـ ۹۴ ، ۲۲۷ ، ۲۶۵ ، ۳۲۱ ، ۳۲۲ ، ۳۸۳

عراق (جای) ـ ۴۰ ، ۳۰۴

عسقلان (جای) ـ ۴۹

عطاء (ابومحمد عطاء بن ابی رباح القرشی) ـ ۴۳ ، ۴۹ ، ۱۱۳

عکرمه (ابوعبدالله المفسر) ـ ۴۹

علقمه ـ ۳۴۰

علی بن ابی طالب ـ ۳۷ ، ۱۱۳ ، ۱۳۷ ، ۱۵۵ ، ۱۵۸ ، ۱۵۹ ، ۱۷۲ ، ۱۷۴ ، ۲۰۳ ، ۲۰۸ ، ۲۲۲ ، ۲۲۴ ، ۲۳۱ ، ۲۴۸ ، ۲۶۵ ،

۱ـ در نسخه‌های متعدد ترجمهٔ فارسی «شیبه» آمده است که درست نیست ، ولی در بیشتر چاپ‌های متن عربی و اتحاف السادهٔ مرتضی زبیدی «شعبه» ثبت شده.

۲۷۳ ، ۲۷۴ ، ۲۸۲ ، ۲۸۳ ، ۳۲۱ ،
۳۲۲ ، ۳۳۷ ، ۳۷۳ ، ۳۸۳
علی بن حسین(زین‌العابدین) ـ ۳۹۸
علی‌نصیرحضرمی ـ ۱۲۹
عمرخطاب ـ ۴۰ ، ۴۳ ، ۴۹ ، ۸۳،
۸۸ ، ۱۰۰ ، ۱۰۸ ، ۱۱۲ ، ۱۳۷ ،
۱۵۸ ، ۱۷۶ ، ۱۸۸ ، ۲۰۵ ، ۲۲۰ ،
۲۲۷، ۲۳۰، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۸، ۲۶۵ ،
۳۲۱ ، ۳۳۱ ، ۳۴۶ ، ۳۵۳ ، ۳۶۳ ،
۳۶۹ : ۳۷۸ ، ۳۹۰ ، ۳۹۷ ، ۳۹۸ ،
۳۹۹
عمرسعد (عمربن سعدبن ابی و قاص) ـ
۱۱۴
عمرعبدالعزیز ـ ۲۰۲ ، ۳۹۹
عیسی (ع) ـ ۴۶، ۱۰۵ ، ۱۱۸ ، ۱۷۲
۱۷۶ ، ۱۷۸ ، ۱۸۲ ، ۱۸۶ ، ۱۸۸

«غ»

غزنین (جای)ـ ۸
غور (جای) ـ ۸

«ف»

فتح موصلی ـ ۳۹
فدك (جای) ـ ۲۱۶
فضیل (فضیل‌عیاض) ـ ۱۷۷ ، ۱۸۷، ۲۰۲،
۲۰۴
فرعون ـ ۱۱۹ ، ۱۹۵ ، ۱۹۶ ، ۲۷۲،
۳۲۰ ، ۳۹۷
فرقد سبخی ـ ۱۰۸

«ق»

قارون ـ ۱۸۶
قاهره (جای) ـ ۳۵۷ ، ۳۶۵
قتاده ـ ۳۹۸
قزوین (جای) ـ ۱۹۵

«ك»

کرابیسی ـ ۲۶۹
کعب احبار ـ ۱۸۹ ، ۴۰۰
کمیل زیاد ـ ۳۷
کوفه (جای) ـ ۱۳۷ ، ۲۰۲ ، ۲۰۵

«ل»

لقمان ـ ۴۱ ، ۲۱۲

«م»

مالك انس ـ ۴۴ ، ۸۵ ، ۹۲ ، ۹۳ ،
۹۴ ، ۱۳۳ ، ۱۹۰ ، ۱۹۷ ، ۱۹۸ ،
۲۰۴ ، ۲۳۰ ، ۲۳۴، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۹۴،
۳۶۲ ، ۳۹۸
مالك دینار ـ ۱۸۰ ، ۱۸۷
ماوراء النهر (جای) ـ ۸
مجاهد (جبیر) ـ ۳۷۸
محجة البیضاء. (کتاب)ـ ۱۵۹ ، ۳۵۷ ح
محمد (ع)ـ۳ ، ۱۹ ، ۵۰ ، ۱۷۸، ۲۳۲ ،
۲۶۳ ، ۲۶۴ ، ۲۹۷ ، ۳۱۹ ، ۳۳۰ ،
۳۵۱ ، ۳۶۲ ، ۳۷۵
محمد حسن شیبانی ـ ۱۳۳
محمد شجاع ـ ۹۶
محمد عمررازی ـ ۵
محمد عوفی ـ ۶ح
مدینه (جای) ـ ۴۰ ، ۹۴ ، ۹۵ ، ۱۰۷؛
۱۹۶ ، ۲۳۰ ، ۳۶۳
مروان‌حکم‌اموی ـ ۲۳۵
مریم ـ ۱۸۶

مصر (جای) ـ ۹۴ ، ۱۵۹ ، ۱۶۰
معاذ جبل ـ ۴۵ ، ۵۰ ، ۱۸۴ ، ۱۸۸ ، ۳۷۵
معاویه ـ ۳۲۲
معروف کرخی ـ ۸۷
معمر راشد صنعانی ـ ۲۳۰
مغیرة شعبه ـ ۳۹۰
مکحول دمشقی ـ ۱۸۸ ، ۲۰۰
مکه(جای)ـ ۲۰۲،۲۱۵،۲۱۶ ، ۲۳۰
ملا محسن فیض ـ۳۵۷ح ۳۶۳
موسی (ع) ـ ۹۰، ۱۱۹، ۱۵۴، ۱۸۴ ، ۲۱۶ ، ۲۶۲ ، ۲۷۲ ، ۳۰۴ ، ۳۰۸ ، ۳۰۹ ، ۴۰۰
موطأ (کتاب) ـ ۹۴ ، ۹۵
مهدی عباسی ـ ۹۳

«ن»

نباته (جای) ـ ۸۸
نخعی ـ ۳۵۴ ، ۳۹۶
نعمان ثابت(بوحنیفه) ـ ۹۶
نمرود ـ ۱۹۵ ، ۲۷۱ ، ۲۷۲
نوح (ع) ـ ۲۷۲

«هـ»

هارون (برادر موسی) ـ ۴۰۰
هارون رشید ـ ۹۳ ، ۹۵
هشام عروه ـ ۲۳۴

«ی»

یحیی اکثم ـ ۳۹۸
یحیی سعید قطان ـ ۹۲
یحیی معاذ ـ ۵۰ ، ۱۸۰ ، ۲۱۲
یحیی معین ـ ۷۸ ، ۳۹۹
یحیی یزید نوفلی ـ ۱۹۷
یزید رقاشی ـ ۱۰۷
یزید عمرو هبیره ـ ۹۵
یزید عمیره ـ ۲۷۴
یمن (جای) ـ ۴۵ ، ۲۳۰
یوسف (ع) ـ ۹۰
یوسف اسباط ـ ۲۰۲ ، ۲۳۸ ، ۳۸۸
یوسفی، دکتر غلامحسین ـ ۲۷ ح
یوشع (ع) ـ ۲۱۶

فهرست عمومی اعلام

بخش دوم از : «ربع عبادات»

کتاب‌های

نماز ✿ زکات ✿ روزه ✿ حج ✿ اسرار قرآن ✿
ذکرها و دعاها ✿ ترتیب وردها

فهرست اعلام جلد دوم

«آ»

آدم(ع)- ۲۰،۲۴،۷۴،۹۳،۱۴۳،۲۳۴،
۲۳۵، ۲۶۵، ۳۰۶، ۳۴۵، ۳۶۹،۴۰۵،
۴۰۷، ۴۵۷، ۴۸۸، ۵۰۱، ۵۱۹.

«الف»

ابان(بن ابی عیاش العبدی)- ۱۹۷
ابراهیم (پسر پیغامبر) - ۳۰۸
ابراهیم ادهم- ۴۵۹، ۵۲۱
ابراهیم بشار - ۴۵۹
ابراهیم تیمی - ۲۲۰ ، ۴۹۱ ، ۴۹۲ ،
۳۹۳
ابراهیم خلیل (ع) - ۲۴ ، ۵۵ ، ۱۴۳،
۱۵۱ ، ۲۷۰ ، ۲۸۶ ، ۲۸۸ ، ۲۹۳،۲۹۴،
۳۰۰ ، ۳۳۲ ، ۳۹۲ ، ۳۹۳،۴۴۱ ، ۴۴۲،
۴۵۲ ، ۴۵۵ ، ۴۵۸،۴۶۳،۴۷۳ ، ۴۹۵،
ابراهیم خواص - ۲۲۷
ابراهیم نخعی - ۳۵۰
ابن ابی الجعد- ۲۱۸
ابن ابی زیاد -۵۰۴

ابن الجوزی - ۵۲۴ ح
ابن المنذر - ۴۶۱
ابن المنکدر-۵۴۶ ، ۵۴۹
ابن ثوبان - ۳۸۱
ابن جریح - ۱۰۳
ابن خزیمه - ۴۶۱
ابن رماح - ۳۴۵
ابن سیرین - ۳۵۰ ، ۳۵۱
ابن عباس - ۲۰ ، ۲۵ ، ۲۶ ، ۲۸ ، ۹۱ ،
۱۱۳، ۱۱۵ ، ۱۴۱ ، ۱۵۴ ، ۱۵۹ ، ۲۶۱،
۲۶۸ ، ۲۶۹ ، ۲۷۵ ، ۳۱۵ ، ۳۲۹،۳۵۲،
۳۷۲ ، ۳۸۳ ، ۳۸۶ ، ۳۸۷ ، ۴۰۳ ، ۴۳۰
۴۳۱ ، ۴۵۰ ، ۴۶۸ ، ۴۸۵ ، ۵۱۱
ابن عمر - ۵۷ ، ۶۸ ، ۹۹،۱۰۹،۱۱۰،
۱۱۱ ، ۱۱۸ ، ۱۳۲ ، ۱۳۶ ، ۱۴۲،۳۱۳،
۱۹۵ ، ۲۱۸ ، ۲۵۳ ، ۳۱۳ ، ۳۱۶،۳۱۸،
۳۴۶،۳۴۹،۴۱۶،۴۱۹،۴۵۶،۵۳۵،۵۵۰
ابن مبارك - ۱۶۰ ، ۱۹۹ ، ۳۱۸ ، ۴۳۹،
ابن مسعود - ۱۸ ، ۷۶ ، ۱۰۰ ، ۱۰۳ ،

۱۱۶، ۱۲۷، ۱۵۹، ۲۱۲، ۲۱۸، ۲۶۸،
۳۱۵، ۳۴۳، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۴۹، ۳۵۰،
۳۵۸، ۳۶۷، ۳۷۵، ۳۸۴، ۳۸۷، ۳۹۱،
۴۳۴، ۴۴۳، ۵۰۰، ۵۳۲
ابن مسیب – ۱۱۸
ابوالجویره (عبدالحمیدبن‌عمران کوفی)– ۵۳۸
ابوالصدیق ناجی– ۴۳۶
ابوالمعتمر ← سلیمان تیمی
ابوبکر ← بوبکر
ابوجابر سلمانی– ۵۴۹
ابوجهم – ۵۸
ابوحازم – ۵۴۹
ابوحذیفه – ۳۵۷
ابوحنیفه ← بوحنیفه
ابوعاصم – ۵۴۹
ابو عبدالله تابعی – ۵۲۰ح
ابو قتاده – ۲۱۳
ابی کعب – ۷۹، ۱۰۸، ۱۳۵، ۳۴۹
احد (جای) – ۳۰۸، ۴۲۴
احمدبن ابی‌الحواری – ۲۲۷، ۵۳۲
احمد حنبل – ۳۷، ۱۰۲، ۱۳۵، ۳۴۳
احنف قیس – ۱۶۸، ۲۴۷
ادریس – ۳۹۱
ازهربن مغیث – ۵۲۹
اسد – ۱۳۴
اسرافیل – ۳۶۱
اسود (بن‌یزیدنخعی) – ۴۴۳، ۵۳۲
اعمش – ۱۴۳، ۴۰۹
الیاس – ۳۹۱، ۴۵۵
ام حبیبه – ۱۳۲
ام‌سلمه – ۱۹۵، ۲۵۲، ۵۲۸، ۵۳۰
ام عبد (مادر عبدالله مسعود) – ۳۵۸
ام هانی – ۱۳۸
انجیل – ۴۵۲، ۴۷۲
انس مالك – ۲۸، ۸۸، ۹۲، ۹۳، ۱۰۷، ۱۱۰، ۱۳۶، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۹۷، ۲۴۳، ۳۴۵، ۴۲۱، ۴۸۶، ۵۰۵، ۵۳۰، ۵۳۲، ۵۵۳
اوزاعی – ۳۵۱، ۴۳۷
اویس قرنی – ۳۳۴
ایوب سختیانی – ۲۲۰

«ب»

بدر (جای) – ۴۲۳، ۵۵۳
براء عازب – ۴۱۳
بریدهٔ اسلمی– ۴۵۳
بسره ← یسیرة
بشرحارث (= حافی) – ۴۹، ۱۰۵، ۲۴۲
بقیع(جای) – ۲۶۵، ۳۰۸
بکربن‌خنیس – ۴۵۶
بکرعبدالله (عمروهلال‌مزنی) ← بکرمزنی
بکر مزنی – ۲۴، ۱۰۶، ۲۹۸
بلال(سعد)– ۶۱، ۸۲، ۸۷، ۱۲۸، ۱۵۷، ۱۶۱، ۳۵۶، ۴۳۷

بوادریس خولانی ـ ۱۴۱
بو اسحاق بخاری ـ ۲۰
بوامامهٔ باهلی ـ ۳۴۳
بو ایوب انصاری ـ ۱۳۲، ۱۴۷، ۴۱۳
بوبکر (صدیق) ـ ۱۷، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۹
۱۸۵، ۲۰۱، ۳۵۶، ۳۵۸، ۳۸۶، ۴۴۵
بوبکر هذلی (سلمان) ـ ۳۵۱
بوجعفر عباسی ـ ۱۰۶
بوالحسن شافعی ـ ۴۴۳
بوحنیفه ـ ۲۹ تا ۳۵، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۸۳ تا
۸۶، ۹۴، ۹۷، ۱۲۱ تا ۱۲۴، ۱۲۹
۱۳۴، ۱۳۷، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۵۱
۱۵۳، ۱۵۵، ۱۷۰ تا ۱۷۸، ۱۸۰
۱۸۳، ۲۰۴، ۲۳۶، ۲۴۱، ۲۷۲، تا ۲۷۹
۲۸۴، ۲۸۷، ۳۰۱، ۳۵۰، ۳۵۳، ۵۳۸
بودردا ـ ۷۷، ۱۰۶، ۲۱۶، ۲۴۸، ۳۱۸
۳۸۴، ۴۰۷، ۴۳۱، ۴۵۴، ۴۵۶، ۵۱۷
بوذر (= ابوذر غفاری) ـ ۱۰۸، ۱۱۰
۱۳۵، ۱۶۸، ۱۹۳، ۳۴۸، ۳۶۵، ۴۱۷
۴۱۸، ۴۲۹، ۵۲۳، ۵۳۴
بوسعید خدری ـ ۱۰۵، ۴۰۹، ۴۱۹
بوسلمه ـ ۱۵۷
بوسلیمان دارانی ـ ۳۲۷، ۳۳۴، ۳۴۵
۳۶۶، ۴۳۵، ۵۳۲، ۵۴۹
بوصالح ـ ۴۰۹
بوطالب مکی ـ ۴۹، ۴۳۵، ۴۵۶، ۴۵۸
۴۶۱، ۴۸۸، ۵۰۸، ۵۴۸
بوالعالیه ـ ۸۸
بوعبدالله وراق ـ ۴۴۸
بوعبیده ـ ۱۹
بوموسی اشعری ـ ۲۵۲، ۳۵۸، ۴۱۶
۴۱۹، ۴۳۱، ۵۰۹
بونعیم ـ ۲۷۱
بوهریره ـ ۱۶، ۱۷، ۱۹، ۲۰، ۲۲، ۶۳
۱۰۹، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۳۱
۱۳۵، ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۴۴، ۱۵۷، ۲۳۳
۳۰۰، ۳۴۳، ۴۰۹، ۴۱۲، ۴۱۶، ۴۱۷
۴۱۸، ۴۲۸، ۴۲۹، ۴۳۰، ۴۳۱، ۴۴۵
۴۴۶، ۴۸۷، ۵۰۶، ۵۳۰، ۵۳۴
بویوسف ـ ۳۴
بیت المقدس ـ ۱۴۶، ۲۶۹

«ت»

تمیم داری ـ ۳۶۵
تورات ـ ۷۴، ۳۴۱، ۳۴۷، ۴۳۸، ۴۷۲

«ث»

ثابت بنانی ـ ۳۷۹، ۴۰۱
ثمود (قوم) ـ ۳۶۸، ۳۹۰
ثوبان (مولی رسول الله) ـ ۵۳۰

«ج»

جابر (بن عبدالله انصاری) ـ ۱۴۰، ۱۴۴
۱۵۸، ۲۴۳، ۴۱۷، ۴۲۴، ۴۳۰، ۵۴۸
جبرئیل ـ ۹۲، ۱۱۹، ۱۲۴، ۲۶۸
۳۷۹، ۴۴۰، ۴۵۶، ۵۳۵
جبیر مطعم ـ ۱۲۰
جعفر محمد [صادق] ـ ۲۶۰، ۳۰۸، ۳۷۹
جندب ـ ۳۴۶

جنید – ۱۹۹، ۲۲۷

«ح»

حاتم اصم – ۲۰، ۲۶
حبیب ابو محمد عجمی – ۵۴۹
حبیب بن ابی ثابت – ۵۴۹
حجاج – ۳۱۶، ۳۵۱
حذیفه – ۳۵۴، ۳۷۹، ۳۸۶، ۴۴۵
حسان – ۲۱۳
حسن بصری – ۲۰، ۲۴، ۳۷، ۴۹، ۷۸، ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۵۰، ۲۱۹، ۲۴۷، ۲۶۲، ۲۶۵، ۳۴۴، ۳۴۶، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۶۵، ۴۰۸، ۴۸۸، ۵۰۳، ۵۰۴، ۵۲۴، ۵۳۷، ۵۴۱
حسن بن صالح – ۵۳۸
حسن زیاد – ۳۳، ۱۳۴
حسن علی [مجتبی] – ۳۰۸
حفصه – ۱۳۲
حکم بن عتیبهٔ کوفی – ۵۴۹
حوراء – ۵۳۹

«خ»

خالدحذاء – ۳۵۱
خالد عقبه – ۳۴۴
خالد معدان – ۴۴۸
خراسان (جای) – ۲۶۷، ۲۷۱، ۲۷۷
خضر (ع) – ۲۹۷، ۴۴۹، ۴۵۵، ۴۹۱، ۴۹۲، ۵۳۱
خلف ایوب – ۲۴
خیثمه – ۲۲۰

«د»

داود (ع) – ۲۵، ۱۱۰، ۲۵۳، ۳۵۸، ۴۰۸، ۴۳۷، ۴۵۲، ۵۱۴
دجال – ۸۹، ۲۶۶، ۴۶۵
دینور (جای) – ۵۴۲

«ذ»

ذوالنون مصری – ۵۴۳

«ر»

رابعهٔ عدویه – ۴۴۸
ربیع سلیمان مرادی – ۵۳۸
ربیع خثیم – ۷۶، ۴۴۸، ۵۴۹
رفاعهٔ زرقی – ۴۱۵
روم – ۴۵۸

«ز»

زبور – ۴۵۲
زرارهٔ ابی أوفی – ۶۸
زکریا (ع) – ۴۳۲
زهری – ۲۹۰
زیدبن ثابت – ۱۳۵، ۳۴۹
زیدبن عمروبن نفیل – ۳۹۳

«س»

سالم بن ابی الجعد – ۳۵۷
سعدون مجنون – ۴۳۸
سعید تنوخی – ۲۴
سعید جبیر – ۲۲، ۲۷۵، ۳۶۵، ۴۳۶، ۵۳۰
سعید عامر – ۱۰۶
سعید مسیب – ۱۴، ۱۹، ۲۷، ۳۵۵، ۵۴۸
سفیان ثوری – ۴۹، ۸۴، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۴۷، ۱۹۱، ۲۲۱، ۲۲۶، ۲۴۴، ۲۷۱، ۳۱۴، ۳۱۶، ۳۴۴، ۴۹۹، ۵۳۷، ۵۴۱

سفیان عیینه ـ ۳۲۷ ، ۴۰۹ ، ۴۲۴
سلمان ـ ۱۸ ، ۴۳۰ ، ۵۱۷
سلمهٔ اکوع ـ ۴۳۵
سلیمـان (ع) ـ ۳۸۶ ، ۴۲۶ ، ۴۳۷ ، ۴۴۲
سلیمان دارانی ← بوسلیمان دارانی
سلیمان تیمی ـ ۴۵۸ ، ۵۴۰ ، ۵۴۹
سمرهٔ جندب ـ ۸۶ ، ۴۱۶
سهل بن حنظلیه ـ ۲۱۲

«ش»

شافعی ـ ۳۰، ۸۵، ۱۰۰ ، ۱۳۴ ، ۱۴۵ ، ۱۵۵ ، ۱۸۰ ، ۱۸۱ ، ۲۷۲ ، ۲۸۶ ، ۳۵۷ ، ۵۰۰ ، ۵۲۳
شام (جای) ـ ۵۹ ، ۲۶۷ ، ۲۷۱، ۴۹۱
شعبی ـ ۱۸۵ ، ۲۱۹ ، ۳۵۰
شعیب حرب ـ ۱۰۶
شمس الدین حریری ـ ۱۳۴ ح

«ص»

صالح احمد حنبل ـ ۱۱۵
صالح مری ـ ۳۵۲
صحیح بخاری ـ ۲۳ ، ۱۵۳، ۴۱۳، ۴۱۴، ۴۲۳
صدیق (بوبکر) ـ ۶۹ ، ۴۵۲
صفوان سلیم ـ ۵۴۸
صفیه (عمهٔپیغامبر) ـ ۳۰۸
صلت بن اشیم ـ ۵۳۸
صهیب ـ ۵۴۴

«ط»

طاووس ـ ۲۷۵، ۵۳۷، ۵۴۹
طحاوی ـ ۱۷۱
طلحه ـ ۵۹، ۷۸ ، ۸۹ ، ۲۱۳

«ع»

عاد (قوم) ـ ۳۶۸
عامر بن عبدالله ـ ۷۷
عامر عبدقیس ـ ۳۶۵
عایشه ـ ۲۴ ، ۵۵ ، ۱۱۱، ۱۳۶ ، ۱۳۸ ، ۱۵۶ ، ۱۹۵، ۲۰۱ ، ۲۱۷، ۲۳۴، ۲۴۱ ، ۳۰۴ ، ۳۱۹، ۳۴۹، ۳۵۷، ۴۳۲ ، ۴۴۵، ۴۴۶، ۴۵۲ ، ۴۵۷ ، ۵۰۷، ۵۱۳ ، ۵۱۶ ، ۵۱۸ ، ۵۲۷ ، ۵۲۸ ، ۵۲۹
عبادهٔ صامت ـ ۱۳۵ ، ۴۱۴
عباس (عموی‌پیغامبر) ـ ۱۱۵، ۱۵۹، ۴۳۹، ۴۵۰
عبدالله خواص ـ ۵۴۹
عبدالله زبیر ـ ۶۹ ، ۷۸ ، ۸۹، ۵۵۲
عبدالله سایب ـ ۱۲۰
عبدالله عباس ← ابن عباس
عبدالله بن عمر ← ابن عمر
عبدالله عمرو انصاری ـ ۴۲۴
عبدالله قیس ـ ۴۱۹
عبدالله مسعود ← ابن مسعود
عبدالله و اقد ـ ۶۸
عبدالرحمن عوف ـ ۸۳
عبدالعزیز ابی رواد ـ ۲۱۸
عبدالعزیز عمیر ـ ۲۱۸
عبدالواحد زید بصری ـ ۴۹
عبید [مولای پیغامبر] ـ ۵۳۲
عبید عمیر ـ ۲۱۸
عتبة الغلام ـ ۴۵۶
عثمان ـ ۱۹ ، ۵۹، ۹۹، ۱۰۷ ، ۲۱۷

۳۰۸ ، ۳۴۹ ، ۳۵۰، ۳۵۷ ، ۳۷۹
عثمان ابی العاص ثقفی ــ ۸۴
عثمان شیبه ــ ۵۸
عراق (جای) ــ ۲۰ ، ۲۶۷ ، ۲۷۲
عروهٔ زبیر ــ ۲۱۷
عطای خراسانی ــ ۲۸ ، ۱۸۵
عطای سلمی ــ ۴۳۸
عطای یسار ــ ۲۱۲
عقبهٔ مسلم ــ ۲۲
عکرمه ــ ۷۰ ، ۱۴۱ ، ۱۵۹ ، ۳۶۳
علقمه ــ ۴۴۳
علی بن ابی الخیر ــ ۵۳۵
علی بن بکار ــ ۵۴۶ ، ۵۴۹
علی بن موفق ــ ۲۶۲ ، ۲۶۳
علی بن ابی طالب(=علی‌بو طالب)ــ ۲۵
۲۸ ، ۵۹ ، ۱۰۷ ، ۱۰۸، ۱۳۸، ۱۴۰
۱۴۲ ، ۲۰۳ ، ۲۶۵، ۲۶۶، ۳۱۵،۳۴۵
۳۴۸ ، ۳۶۵ ، ۳۶۶ ، ۳۶۹ ، ۳۷۲
۳۸۴ ، ۳۸۵ ، ۳۸۶، ۴۰۲، ۴۴۵ ، ۴۴۸
۴۵۷ ، ۴۸۷ ، ۵۰۷، ۵۱۲
علی‌حسین(زین‌العابدین)ــ۲۵، ۳۰۸، ۳۲۷
علی عبدالله عباس ــ ۲۲
عمار راهب ــ ۵۲۴
عمار یاسر ــ ۷۷
عمران حصین ــ ۸۶ ، ۱۰۷
عمرخطاب ــ ۷۸، ۸۱ ، ۸۹ ، ۹۹ ، ۱۲۸
۱۳۶ ، ۱۴۳ ، ۱۴۷ ، ۱۴۸ ، ۱۸۵
۱۹۵ ، ۲۰۲ ، ۲۰۵ ، ۲۱۳ ، ۲۱۷
۲۱۸ ، ۲۶۲ ، ۲۶۳ ، ۲۶۴ ، ۲۶۵
۲۶۷ ، ۲۷۵ ، ۳۰۷ ، ۳۱۴ ، ۳۱۵
۳۱۷ ، ۳۱۸ ، ۳۵۱ ، ۳۵۶ ، ۳۵۸
۳۸۰ ، ۴۱۳ ، ۴۲۳ ، ۴۳۱ ، ۴۳۹
۴۴۱ ، ۵۲۲ ، ۵۲۵ ، ۵۳۰ ، ۵۳۶
۵۳۷
عمر عبدالعزیز ــ ۲۲ ، ۸۸ ، ۳۵۵
عمروشعیب ــ ۴۱۳
عمرو عاص ــ ۳۴۳
عمرو میمون ــ ۳۴۴
عوف مالك ــ ۱۵۳
عیسی (ع)ــ ۷۸ ،۱۴۳، ۲۱۷ ، ۲۶۶
۳۹۳، ۴۳۷ ، ۴۴۲ ، ۴۵۲ ، ۴۵۵، ۴۵۸

«ف»

فاروق ← عمر خطاب
فاطمه ــ ۱۱۱ ، ۱۴۴ ، ۳۰۸ ، ۴۵۲
۴۸۷
فرعون ــ ۱۶ ، ۸۷ ، ۳۵۰ ، ۳۸۸
فضالة بن عبید ــ ۳۱۷
فضیل عیاض ــ ۳۴۴ ، ۳۷۱ ، ۴۰۷، ۴۳۹
۴۴۸ ، ۵۳۷ ، ۵۴۶ ، ۵۴۹

«ق»

قادسیه(جای) ــ ۳۱۶
قاسم عبدالرحمن ــ ۳۴۴
قبیصة بن المخارق ــ ۴۵۳
قتاده ــ ۲۵۹ ، ۳۷۳ ، ۴۴۸

«ك»

کرزبن وبرهــ۴۹۱ ، ۵۲۰، ۵۳۱، ۵۴۱
کریب ــ ۱۵۴
کعب احبــار ــ ۹۳، ۱۱۲ ، ۱۱۶ ، ۴۳۵
۴۷۰ ، ۵۱۳ ، ۵۲۴
کعب قرظی ←محمد کعب
کوفه (جای)ــ ۳۱۶

کهمس منهال ـ ۵۴۹

«ل»

لقمان ـ ۲۰۰ ، ۲۱۸ ، ۵۰۶ ، ۵۱۳
لیث (بن‌ابی‌سلیم) ـ ۲۲۴

«م»

مالك بن انس ـ ۳۰ ، ۳۵ ، ۲۱۹
مالك دینار(ابویحیی ناجی)ـ۳۷۳،۴۳۶
۴۳۷ ، ۵۳۸ ، ۵۳۹ ، ۵۴۷ ، ۵۴۹
مجاهدـ۱۱۸،۱۸۵، ۱۸۸، ۲۱۷، ۲۲۴
۲۶۲ ، ۲۷۵ ، ۳۵۲، ۳۷۲، ۴۲۰، ۴۳۰
محمد (ع) ـ ۱۲ ، ۱۶ ، ۶۴ ، ۱۱۲
۱۱۳ ، ۱۴۳ ، ۱۴۹ ، ۱۵۹ ، ۱۶۷
۱۶۸ ، ۲۰۱ ، ۲۱۷، ۲۳۱ ، ۲۵۷، ۲۸۱
۲۸۴ ، ۲۸۶ ، ۲۸۸ ، ۲۹۶ ، ۲۹۷
۲۹۹ ، ۳۰۶، ۳۰۹ ، ۳۲۱، ۳۲۳ ۳۲۴
۳۷۳ ، ۳۹۳ ، ۳۹۹ ، ۴۰۹ ، ۴۱۱
۴۲۸ ، ۴۴۰، ۴۴۱، ۴۴۳ ، ۴۵۲،۴۵۸
۴۵۹ ، ۴۶۱ ، ۴۶۲ ، ۴۶۳ ، ۴۶۸
۴۷۳ ، ۴۷۹ ، ۴۸۸ ، ۴۸۹ ، ۴۹۰
۴۹۲ ، ۵۱۵ ، ۵۳۱
محمد حسان ـ ۴۴۵
محمد شجاع ـ ۲۷۵
محمد علی [محمد باقر] ـ ۳۰۸
محمدکعب قرظی ـ ۳۴۴، ۳۷۳
محمد واسع ـ ۱۹
مدینه ـ ۸۸، ۹۹ ، ۲۵۹ ، ۲۶۱ ، ۲۶۹
۳۰۵، ۳۰۹ ، ۳۱۰، ۳۳۲ ، ۳۳۴، ۳۵۵
۴۳۱ ، ۴۳۹
مروان (خلیفه)ـ ۱۰۵
مریم ـ ۳۵۰
مسروق اجدع ـ ۵۳۹
مسکینهٔ طفاویه ـ ۵۲۴
مسلم یسار ـ ۲۵ ، ۵۵ ، ۷۷
مصعب سعد ـ ۴۱۹
مطرف عبدالله ـ ۲۹۸
معاذجبل ـ ۴۹ ، ۸۷ ، ۱۱۸ ، ۱۴۱
۴۰۸، ۵۰۹
معروف کرخیـ۱۷۱ ، ۱۷۶، ۲۷۴ ، ۴۵۵
مغیرهٔ بن حبیب ـ ۵۳۸
مغیرهٔ شعبه ـ ۵۳۳
مکه ـ ۹۳ ، ۱۱۴، ۱۴۶، ۱۷۵ ، ۲۵۵
۲۵۸ ، ۲۵۹ ، ۲۶۱ ، ۲۶۲ ، ۲۶۴
۲۶۵، ۲۶۷ ، ۲۶۸ ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۲
۲۷۳ ، ۲۷۷، ۲۸۳ ، ۲۸۵ ، ۲۸۶
۲۹۳ ، ۳۰۱، ۳۰۳،۳۰۴ ، ۳۱۰،۳۱۲
۳۱۵ ، ۳۲۰ ، ۳۲۸ ، ۴۴۲،۵۲۰
موسی (ع)ـ ۵۵ ، ۸۷ ، ۱۴۳، ۲۷۰
۳۱۲، ۳۲۷ ، ۳۵۰، ۳۶۰ ، ۴۳۵ ، ۴۳۶
۴۴۲ ، ۴۵۲ ، ۴۵۳ ، ۴۵۸
مهلهیائیلـ ۵۲۱
میسره ـ۳۴۵
میمون مهران ـ ۲۰
میمونه (خالهٔ ابن عباس) ـ ۴۵۰

«ن»

نافع دبیع ـ ۱۴۲ ، ۵۳۵
نخعی ـ ۲۰ ، ۲۸ ، ۶۸ ، ۶۹ ، ۷۲
۱۱۸ ، ۱۸۵ ، ۲۱۸ ، ۲۷۵
نعمان بشیر ـ ۴۱۶ ، ۴۲۸

نوح (ع)- ۴۴۲، ۴۴۳
«و»
واثلهٔ اسقع - ۱۰۱
وکیع - ۲۳۳
وهب بن منبه یمانی - ۵۴۰، ۵۴۹
وهیب ورد - ۱۵۹، ۲۶۷، ۵۴۹
«ه»
هامان - ۱۶
هود(ع) - ۳۵۰، ۳۶۶
هیثم قاری - ۳۵۸
«ی»
یحیی(ع) - ۲۷۰، ۳۶۳، ۵۳۵، ۵۳۶
یحیی ابی‌کثیر - ۳۵۱
یحیی بکاء - ۵۴۹
یحیی غسانی - ۴۳۷
یحیی معاذ - ۲۱۸
یحیی و ثاب - ۷۲
یزیدبن مهلب - ۵۲۰ ح
یزید رقاشی - ۱۷، ۱۴۱، ۵۴۹
یسیرة [1] - ۴۱۹
یعقوب - ۴۲۹
یمن(جای)-۲۶۸
یوسف (ع) - ۳۵۰
یوسف اسباط -۲۲، ۲۲۶، ۳۷۶، ۳۸۰
یوسف‌بن‌مهران - ۵۳۹
یونس (ع) - ۸۷
یونس عبید - ۴۵۸

۱- مرتضی زبیدی در مورد این اسم چنین نوشته است: یسیرة: بضم الیاء التحتیة و فتح السین المهملة،مصغرة - و یقال انها بالهمزة بدل الیاء - ذکروها فی الصحابة و کنوها امیاسر، و قال بعضهم: یسیرة بنت یاسر،والاکثرلم یذکروا اسم أبیها. و ذکربعضهم أنها أنصاریة، و الصحیح انهامن المهاجرین (اتحاف السادة، ج ۵، ص ۱۷)

اعتذار

مواردی چند در اعراب گذاری (= مشکول کردن) کلمات و نشانه‌های وصل وقطع جمله‌ها - براثر شتابزدگی مصحح یا شکستگی حروف - خطای چاپی رخ نموده که امیداست به لطف خوانندهٔ باریك بین اصلاح شود.

صورت صحیح دیگر خطاهای این چاپ جداگانه تهیه شده ولای صفحات کتاب گذاشته خواهد شد، اگر لای کتاب نبود لطفاً از بنیاد فرهنگ ایران بخواهید.